

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234084**

UNIVERSAL  
LIBRARY







هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَ الْبَيَانَ

نَسِيهِ عَزِيزٌ الْوَجُودِ حَسْبَتْ قَاطِعٌ مَسْمُومٌ بِهِ



العجايب من راسن تقال بطبع در آمد

شاد با اعدا کنگر عقده و امیشود قطره مای رسنگ که در پامیشود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن چه نویسم و رای تا خدایا مرا که رای سخن بد برانام خدا

حمد عظیمی که جانش عظیم است و ملکش قدیم است ز بی جاه و ز بی شان و ز بی در تعالی شانه الله اگر کلمه کمی تیغ زبانه را بچوب  
سخن آهسته و آدم خاک می نهاد در ابعطای تشریف کویای شرف مخلوقات ساخته چند انکه اقوام کونا کون آفریده بسوی  
متنه و دلیل شان کرده و هر چه در و در نامعد و دنیا ز بارگاه رسول کریمی که جهت آنها عظمت شان نشا شجر بسجود  
نهاده و در دست زیر دست او سکر زبیه بی زبان تیسیم و تبدیل لب کشاده بنکا میکند و ولادت جهانگیرش  
دافع خلعت عالم و رافع غلظت بنی آدم شد ایوان عالی شان گسری در هم بر هم شده و وقتی که فیض برکات ظهور آن محیط  
اعظم عرفان در النفس و آفاق روان شده چشمه ساوه از ترد امنی آب گشته چون آب با تار یک از چشم جهانیان نهان شده هلال  
ازین طلال که نعل سم براق برقی سیله نشده چون تن عاشقان نزار است و خورشید عالم افروز ازین انزوه که ماه کرد ارسا  
دست بوس او حاصل کرده نعل و راتش می باشد صلی الله علیه و علی اله و اصحابه اجمعین ابعد میگردند به پیمان  
محمد مهذب و اصف ابن محمد عارف الدین خان رونق ابن محمد معروف برهان پوری غفر الله ذنوبهم که چون مطالعه کتب مصنفه اهل اردو  
عم از نظم و شعر بعمل آمد و حل معانی لغات مستعملان دشوار شد و با وصف تفتیش هیچ سخا درین فن نظر نرسید این اضعف العباد  
گرمیت بر بسته خواستم که برای نفع سایر ناس از عوام و خواص کتابی ترتیب بهم و خود در زبان فرنگی چهار کتاب هشتم از لغت انگریزی  
نسخه بود مشتمل بر الفاظ عربی و فارسی و سنسکرت و هندی و اکثری از ابنا بی و زکار را که از فرنگی زبان ما بر نباشند بکار نمی آند  
استخراج لغات کردم و حسب فهم خود ترجمه معانی در فارسی نوشتیم و نام کتاب که در دیده انصاف نشان سعی خیر است  
دلیل ساطع نهادم امید از اهل سخن اینکه اگر در مقامی چه در تحقیق لفظ و چه در محاوره فارسی یا لغوی و ذلتی بینت سیر کرده ام  
کار بند شده قلم اصلاح بر آن جاری دارم و این عاصی بد عاخر یاد آرند غرض نقشی است که با یادماند چه که بسته  
انمی بینم بقای مگر صاحب روز بر رحمت کند در حق این سکین دعا : الله الله که بحسن طالع این همچنان اتفاق تالیف  
این کتاب عهد ریاست رئیس المسلمین و ایلرینین مرجع فضلا و قدران علما حاشی شریعت غر ایشوی اقیانوس سخن سخن  
پروردن لب گردون قباب حضرت نواب عظیم جاه بهادر در طالع العا که او آن تخت نشینی کوکب دسی فلک مجده علا خوشبخت

سپهر فض و عطا صله ج طبع موزون و فیض سان مردم ذوق ن سخور سخندان شیرین گفتار روشن بیان نواب  
 خوشبیدر کاب حضرت نواب غلام محمد غوث خان بهادر مرطبه عالی بود دست داده و در سن مکهزار و دو صد  
 و چهل و هشت هجری بنوی تسوید این اوراق که نظیرش در آفاق کمتر باشد اختتام پذیرفت و فی الواقع آن زمان تمام  
 شود که آن دو بر سیدان فضل و بلاغت و نیرین فلک است و عظمت بحشم مبارک و نظر انور خویش ملاحظه فرموده  
 زو اهر کلمات تحسین و آفرین در دامن این شاه در غابریز ندید اگر باد شاهی حاکی چیز پیرایه قبول بخشید کاذا نام و جمله  
 رعایا را از قبولیت آن چاره نباشد الهی تائیل روان آسمان بقنادیل نجوم اختران روشن منور است آفتاب عمر  
 دولت این حضرات عالیات از افق سعادت و شوکت طالع و لامع بادنا سخنان این کتاب را باید که هنگام امتساح  
 الفاظ رعایت رسم الخط اردو از واجات شمرند چه عدم مراعات آن موجب غلطی کتاب خواهد شد حرف سین است  
 است بر سنسکرت و حرف هه بر بنده ی کماله یغنی علی الفطن للیبیب

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابس

اچ

س	اب بکسر اول و همچنین همچنان	س	اچ
س	ابار نا بضم اول آزاد کردن	س	اچ
س	اباگنا بالضم تی کردن ابا نا بالضم جو شاییدن	س	اچ
س	اباک بفتح اول گنگ و خاموش	س	اچ
هه	ابا نا بضم اول کاشتن و بویدن -	س	اچ
س	اببیک بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی و سکون	س	اچ
	کاف تازی مذکر بے لحاظی بے ادبی	س	اچ
س	اببیکتا مونث بے لحاظی	س	اچ
س	اببیک بفتح اول و کسر دوم بے ادب	س	اچ
س	ابتوری و ابوری تا این دم	س	اچ
س	ابتین تا این زمان	س	اچ
س	ابت - ابتن بر دو بالضم مذکر مراد فاپتن	س	اچ
س	ابتنا بضم اول اپتن بر بدن مالیدن	س	اچ
س	اچ بفتحین مذکر ماه یعنی قمر و ناقوس و نوعی از	س	اچ
	درخت و نام طیب معالج دیوان	س	اچ
هه	اچ بفتحین و سوم فارسی انکه مخلصی نافیه باشد	س	اچ
س	اچ اول و کسر دوم مذکر سکوت و قرار	س	اچ
س	اچ اول و کسر دوم خاموش ساکت اچ	س	اچ
	زن ساکت و خاموش را گویند	س	اچ
س	اچ بفتحین ناتوان و بے مقدور	س	اچ
س	اچ اول و کسر دوم و فتح سین مهله و سکون نون	س	اچ
	بی پروا و بفتح دوم برهنه و عریان	س	اچ

س	ابنا بضم اول و فتح دوم پسیدن	س	ابنیت شوخ و کستخ
س	ابسا بفتح اول و کسر دوم مذکر شک و ریب	س	ابوجه بفتح اول و ضم دوم نادان و سفیه
س	ابساوسن ابساوسنی مونسث	س	ابوجهانا معلوم و مجهول الکلیفیت
س	ابساوسی مذکر بد کمان و بی اعتقاد را گویند	س	ابول بفتح اول و سکون و او مجهول خاموش
س	ابیسید و راز ما دور باد و این کلام کسایت که از	س	ابولا کسیکه خاموشی عادت او بوده باشد
س	بلای نجات یافته باشند و بخدای عزوجل پناه برند	س	آیه بفتح اول و کسر دوم قبل و ما قبل
س	ابشیک بفتح اول و کسر دوم سکون یای مجهول مذکر غسل و آستانه	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	آب کنگ باخوانان ادعیه بر زمین بجا پاک کرد و جلوس بر تخت	س	آبهار بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکامی بضم اول مونسث تی	س	آبهارنا بضم اول برداشتن و ترغیب دادن و بر خیزانیدن
س	ابکا بفتح اول کنون	س	آبهارنا بضم اول بردن و ز دیدن
س	ابکت بفتح اول و کسر دوم سکون کاف تازی و تازی قاف	س	آبهاگ بفتح اول و دوم و سکون کاف فارسی مذکر شقاوت
س	پوشیده و پنهان	س	آبهاگا بفتح شقی و بد نصیب
س	آبکت گنت حساب مقدار نامعلوم	س	آبهاانا بضم اول ترسانیدن و پریشان کردن
س	آبکنا بضم اول و فتح دوم تی کردن	س	آبهاا و بفتح اول مذکر نیستی و عدم
س	آبکھیک بفتح اول و کسر دوم مذکر مرادف ابشیک	س	آبھباد بفتح اول و کسر دوم مذکر تسلیم و کورنش و کلام کنیه
س	آ بک کنون	س	آیزر ابھبادن بفتح دال ابجد کذک
س	آبکیشی بفتح اول و سکون یای مجهول درخت بی ثمر	س	آبھیر بفتح اول و کسر دوم و تشدید با یای فارسی مذکر داده و معنی
س	آبل بفتح سین زور و ناتوان و بکل اول و درعی شتر را گویند	س	آبھدھان بفتح اول و کسر دوم و فتح دال مہلذ مذکر لغت
س	آبلا بفتح اول و دوم زن ناتوان و مطلق زن اہم گفته اند	س	آبھرا بضم اول اسباب بار نکرده مثل بیل و سفینه
س	آبلایا بفتح اول مذکر ناتوانی	س	آبھراانا بضم اول پر کردن و لبریز نمودن
س	آبلانا با بضم جوشایدن	س	آبھرک بفتح اول و دوم مذکر برق بعبری طلق گویند
س	آبلاسی بفتح اول و دوم مونسث ضعف و ناتوانی	س	آبھرم بفتح اول و دوم ذیل و بی قدر
س	آبلب بفتح اول و کسر دوم لام و سکون یم و یای ابجد مذکر	س	آبھرن بالف ممدوده و فتح دوم در آرزشت مذکر جواہر زیور
س	چالاک و سرعت و جستی را گویند	س	آبھرنا بضم اول و فتح دوم اما سید و برداشتن خالی کردن
س	آبلنا بضم اول جوشیدن	س	آبھسارکا بفتح اول و کسر دوم و کسری مہلذ نیکه باشوہر
س	آبلی بفتح اول و دوم ناتوان و بی طاقت	س	و حریف خویش بموعده وصال رود
س	آبناس بفتح اول و کسر دوم مذکر سلامت و امن	س	آبھکت بفتح اول و دوم سکون فیکر حروف مونسث بی توجہی
س	آبناسی بفتح اول و کسر دوم سالم مامون	س	و بی اعتقاد ی را گویند
س	آبند و بفتح اول و کسر دوم و ضم دال مہلذ نقطه و بی نشان	س	آبھلاک بفتح اول و کسر دوم مذکر شوق و آرزو
س	آبی بفتح اول و کسر دوم و فتح نون شوخی	س	آبھلاکھا مونسث کذک



س	ا پس چهارم بفتح اول و سیوم رقا ص بارگاه اندر	س	ا پس چهارم بفتح اول مونث نا از مودگی
س	ا پس با الف ممدوده و فتح بای فارسی مونث آفت آید اگر کنگ	س	ا پس دهان بفتح اول و سیوم سکون دوم فرومایه تا توان
س	ا پس در و بضم اول و دوم و چهارم مذکر ستم و جفا	س	ا پس س بفتح اول و دوم و سیوم مذکر حالت طهارت بغسل
س	ا پس ایس بالفم مذکر تدبیر مشورت	س	و قبل از بستن و طعام خوردن که در آنوقت در مذہب
س	ا پس ایسی بالفم بدبر و مشاور	س	هندوان مسکونی نیست و بمعنی پیسی و برص هم گفته اند
س	ا پس مراد ف او پس	س	ا پس سادی بفتح اول سکون دوم و فتح رای قرشت
س	ا پس اجبت بفتح اول و دوم و کسب چهارم غیر مغلوب و خطا	س	چیزی را گویند که منذر و محبوبند شده باشد
س	ا پس اجتناب بفتح اول مونث بنا فی است که توام و دو شانسی	س	ا پس سن بفتح اول و سیوم چهارم نا خوش نامی را گویند
س	و آنرا گویند با دو مجهول و کواکب غنیته هیئتی گویند و دیگر بنا تا	س	ا پس نش بفتح اول و ضم دوم و سیوم سکون بین چیز نامرد
س	نیز این نام خوانده اند	س	ا پس ک بضم اول و فتح دوم بسیط و غیر عمیق و ظاهر را گویند
س	ا پس اجم بفتح اول و دوم مذکر نعت و ظفر	س	ا پس مان بفتح اول و سیوم سکون دوم دروغ و غیر عمل
س	ا پس اده بفتح اول و دوم مذکر جرم و تقصیر را گویند	س	و نارس است را گویند
س	ا پس ادهن بفتح اول و کسر ال مهله مونث ابراد هی مذکر جرم	س	ا پس م پار بالفم بحد و نامتناهی
س	و صاحب تقصیر و کنه گاه باشد	س	ا پس نا بضم اول و فتح دوم مذکر در او چادر را گویند
س	ا پس الا کرا بضم اول حمایت و طرفداری کردن	س	ا پس نپار بالفم نامتناهی
س	ا پس انت بضم سکون بای فارسی و نون پس من بعد	س	ا پس وائی قروائی بضم اول و فتح دوم و فتح فوقانی مونث
س	ا پس او مری بضم اول و فتح او و کسری ای قرشت سینه	س	هیضه و تخم و و با
س	و منازع و جنگ جو	س	ا پس و خیا بضم اول سکون دوم و فتح رای قرشت صاف
س	ا پس بجا بفتح اول و دوم مونث بی رونقی و تاریکی	س	و دستمال در و پاک و بمعنی بسیط و غیر عمیق هم آمده است
س	ا پس بائی بفتح اول و دوم و کسری سیوم مونث تخلف قانون مقرری	س	ا پس و پ بالف ممدوده و ضم رای قرشت آنکه از خود شکل
س	ا پس تا پ بفتح اول و سیوم نای فوقانی بالف کشیده و سکون بای	س	گرفته باشد و هندوان خدا عزوجل را گویند
س	فارسی مذکر ناتوانی و بد نصیبی و بلاد ذہین	س	ا پس بیت بفتح اول و کسری سیوم مونث عداوت و کینه
س	ا پس تشتها بفتح اول و دوم و کسری سیوم مونث بی ادبی	س	ا پس م بفتح اول سکون دوم و کسری سکون یا مجهول مذکر دشمنی و بغض
س	ا پس تکش بفتح اول و دوم و چهارم سکون کاف تازی و شین عجم	س	ا پس نا بضم اول و فتح بای فارسی سکون را بندی برکنده شدن
س	مخفی و غایب	س	ا پس بالف ممدوده و فتح بای فارسی در میان و بمعنی قربت
س	ا پس تخما بفتح اول و سیوم مونث خلافت و پیشدگی و خفا	س	و خویشی هم گفته اند - مونث
س	ا پس نیت بفتح اول و سیوم و کسری فوقانی مردم بے اعتبار	س	ا پس بضم اول و فتح دوم مونث تعفن و پوشیدگی
س	ا پس نیتی بفتح اول و کسری و تازی فوقانی بی اعتباری	س	ا پس شت بضم اول و فتح دوم و کسری فوقانی حاضر و تیار
س	ا پس چند بفتح اول و جیم فارسی سکون نون و دال هندی	س	و آماده و همیاب باشد
س	سلیم و حلیم ولی و قار	س	ا پس بفتح اول و وزن بر لاولی فردوس و رقا ص حضرت

س	س	ايشکن بفتح اول و سيوم و ضم کاف نازی مذکر شکون بد	س	اينانا بالفتح چیزی در استعمال خود آوردن
س	س	ايشمار بفتح اول و دوم مذکر صرع را کونیز آن بجا برت معود	س	اينایت بفتح اول و یای تخانی مونت قرابت خویشی
س	س	ايشنا بضم اول و فتح دوم پسیدن و شغفن شدن	س	اينپا بفتح اول و دوم بروزن بر جا خود در استعمال آن فقط در حالت مفعولی آمده
س	س	ايشویک بفتح اول و دوم و سيوم و چهارم مذکر مین کبیر بسیار	س	اينپا بچانا محافظت خویش کردن
س	س	ايشاستر بضم اول مذکر علوی را کونید که ارزشا ستر استخراج کرده باشند	س	اينتهر بفتح اول و دوم و سکون و قنای فوقانی و باهوز مذکر گراهی و ضلالت
س	س	ايشبد بفتح اول و دوم و سيوم و سکون بای موصده و دل ابجد مذکر آواز گریه و گوز که بعبی نفس کونید و زبانی که از قان نخوی معا باشد	س	اينتهی بالفتح راه گم کرده و گمراه را کونید
س	س	ايشپت بفتح اول و ضم دوم و کسب بای فارسی درخت کال و کابا	س	اينتيه بفتح اول و ضم دوم و سکون نون تخانی مذکر دون رمتی و تنگی باشد
س	س	ايشت بفتح اول و دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينواد بفتح اول مذکر مالش و شکایت
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوادن بکسر ال مونت اپوادی مذکر ناشکر
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينواس بضم اول و فتح دوم مذکر روزه و فاقه
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوت مدلا ولد و پسیر نافرمان بردار
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوت بفتح اول و دوم و کسیر سوم و سکون فوقانی و رانی و ریش نایاک و غیر خالص
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوتتا با فوقانی بالفتح کشیده در آخر مونا صافی و تریگی
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوج بفتح اول و ضم دوم و کسیر سوم و سکون نکرده نایک لایق بستش نبود
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينورپ بفتح اول و ضم دوم و سکون دیکر حرف جدید و نوناد در و نجیب را کونید
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينوزک بفتح اول و دوم و سيوم و سکون ای قرشت و کاف فارسی مذکر مخلصی و نجات آخرت باشد
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينويت بضم اول و فتح دوم و کسیر سوم مذکر شنه زمار را
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينويد بضم اول و فتح دوم و سکون یای تخانی مذکر بجه پاران باشد و آن بضم اول کتب تواریخ جن را کونید
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينها س بضم اول و فتح دوم مذکر خنده و تضحک و بخود
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينهرانا بفتح اول طعام خورایند کسی اینقدر که شکم بپاسد و کنایه است از دادن زر کسی را چند آنکه نخواهد
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينهنائی بالفتح و سکون دوم مونت بیضه و تخمه
س	س	ايشک بفتح اول و ضم دوم و سکون شین معبر و نای منقط چهار نقطه پوشیده و مخفی را کونید	س	اينی گا و فا خود ستانی کردن و غرض خویش بیان سخن

س	اچھونا بفتح اول و دوم آاسید شکم و بیکر خوردن	س	کند خواه مطفر شود یا بمیرد
س	اچھل بفتح تین بے برو بے نمر	ت	اتالیق ادب آموز و معلم
س	اچھلت بفتح اول و دوم و سکون سیوم و کسرم در خشک	س	آنان بضم اول و تخفیف و تشدید دوم برشت خوابند و غمی
س	اچھننا بفتح اول و دوم جوشانیدن	ه	آناول بضم اول و فتح چهارم مونت عجلت و شتاب روی
ه	اچھو۔ اچھیم مونت ایون	ه	آناولا شتاب کاری و صبر آناولی زن شتاب کار
س	اچھین بفتح اول و کسرم و سکون یا محمول ایکه	ه	آناولا شتاب کاری و عجلت
س	اچھنید بفتح اول و کسرم خود پسند و متمد	س	آناولی بروزن خطائی کسیکه بلا اجرت نزدی سرای می رقص
س	اچھیر بروزن سیر بے درد	س	آنبیل بفتح اول و کسرم و کسری موده و سکون
س	اچھکت بضم اول و فتح دوم و ضم سیوم تخمانی و سکون	س	آناولی محمول بسیار و فراوان
س	اچھک تازی و تازی فو قانی لایق و سزاوار	س	آنتب بالف ممدوده و فتح دوم و سکون بای فارسی مذکر
س	اچھک بفتح اول و بروزن سیرش غایب و مخفی	س	آقاب یعنی تاب خورشید
س	اچھن بالف فتح بروزن نگیں سبک و باریک	س	آقیات بضم اول مذکر ستم و بی انصافی
س	اچھی بفتح اول و کسرم و فتح تخمانی دوم اچھ لایق	س	آقیت بضم اول و فتح سیوم مونت تولد و پیدایش
س	اچھیدن نباشد	س	آقین پیدا کرده شده و بمعنی نتیجه حاصل به دست
س	آت بفتح اول حد و نهایت و بمعنی بسیار نیز آمده	س	آقتنه بفتح اول و کسرم و سکون دیگر حرف زایر و فتح
س	و بالفم بر و بالا بعرلی فوق گویند	ه	آتسها بفتح اول و دوم بی مقدور و عاجز
س	آت بالف ممدوده مذکر شریف و آن نام موهبت معروف	س	آتجوگ بفتح اول و کسرم و سکون و او محمول و کاف و فاک
ه	آت بالف کسرم و نجا و بالفم در اینجا	س	بسیار پسندیده
ه	آتا بالف کسرم بروزن نامراد ف اتنا	س	آتر بضم اول و تشدید فوقانی مذکر جواب و پاسخ و شمال
ت	آتابا بفتح پدر بعرلی آب گویند	س	و بلند و اعلی و شمالی که منسوب بشمال باشد
س	آتاب بروزن با تا مذکر شریف یعنی ستا بچھل	ه	آتر بکسرم اول و فتح دوم مبتخر و شوخ صاحب نخوت
ت	آتابک اتالیق و معلم و القاب سلاطین و وزرا	س	آتر بالف ممدوده و ضم فوقانی و سکون رای و شت پریشا
س	آتاب بالفم مذکر نزول آقا و دنیا گنایه از ذلیل کردن باشد	س	و مضطرب را گویند
س	آتابا بالفم نزول بریان و جواب و پاسخ و شمار و تشدید	س	آترا بالفم و تشدید دوم شمالی و باد شمالی
س	آتابون بضم اول و فتح دوم و فتح و او و سکون نون	س	آتوانا بالفم فرود آوردن و جوشانیدن و بالکسرم نون
س	آتابا بالفم فرو نهادن و گرفتن و دریدن و بریدن و	س	و فتح کردن و باین معنی هند است
س	مکافات کردن آتابا هکذا در اصطلاح سپاهیان	س	آتاوان بضم اول تشدید دوم و فتح و او و سکون نون
س	کسی گویند که در موهکه از اسپ فرود آید و مبارز طلب	ه	آتابا بکسرم اول مذکر اتراوی مونت نازنده و شوخ
		س	آتوانین بضم اول تشدید دوم و فتح تخمانی مذکر شمالی

س	اتر بجهاد رید بضم اول و تشدید دوم و فتح بای فارسی	س	اتو یکسر اول و فتح دوم اینقدر و باضم و تشدید دوم
س	وسکون دال الجید مذکر منزلت و هفتین ماه	س	مذکر نه و شکر جامه تو کون ناته کردن مارگرا تو بنایا کین
س	اتر بیت بفتح اول و کسر دوم و سکون بای فارسی و تالی	س	بکشت او را تو میای ساخت
س	فوقانی بے قرار و بے آرام	ف	اتو بالف ممدوده و ضم فوقانی معلم
س	اتون بضم اول و فتح رای مبد سونت قطعه پاره جامه و پارچه	س	اتوار بالکسر مذکر کیشنه
س	که از بدن بر آورده باشند رن سے اتون هونا	س	اتول بفتح اول و سکون و اوچو نا سنجید و وزن کرده
س	ارادی قرض و دام فارغ شدن	س	اتصه بفتح معنی پس و چنان باشند
س	اتونا بضم اول و فتح دوم فرود آمدن و ذیلس و بیدر شدن	س	اتصها بفتح عینی و زرف
س	اتودا و انا فرود آوراندن	س	اتحصان بالضم سعی و کوشش بشری و حرث سرور
س	اتسی بفتح اول و دوم و کسر سیوم سونت کنان	س	اتصاه بفتح بز و پناه یعنی چپا و مخاک و زرف را نیز گویند
س	اتسار بفتح اول و کسر دوم مذکر اسهال و سوی و جربان کم را گویند	س	اتصاین بفتح اول و کسر تخماتی سونت جایکه دران مبرای
س	اتسوا بضم اول و فتح سیوم مذکر عید خوشن و سرور و بمعنی	س	مشورت و کنکاش و گفت و شنید فرا هم آیند
س	خشم و غضب هم بنظر آمده	س	اتصت بفتح اول و کسر دوم ناپایدار و ناقیم
س	اتکا بفتح بسیار و فراوان	س	اتصون بفتح اول و دوم و پنجم مذکر نام دید چهارم و آن
س	اتکل بضم اول و فتح سیوم نام مملکت او ریه	س	باعقاد و بنود کتاب آسمانی است
س	اتکت بفتح اول و فتح کاف فارسی بسیار و فراوان	س	اتصک بفتح تین آنکه در مانده نباشد و غیر متعوب
س	اتل بفتح اول و ضم دوم ناسنجید و آنکه سنجید نشود	س	اتصل بفتح تین ناپایدار و ناقیم
س	اتم بضم اول و تشدید دوم اعلی و نفیس و بهتر	س	اتصلا بالضم نام عیق
س	اتم بالف ممدوده و سکون و میم مذکر جان و خود	س	اتصلا نا بالضم بر بالا جنبانینان
س	اتم پاک خود غرض اتم کلمات خود کشی اتم نامی از خود ظاهر	س	اتصلا بضم اول بر بالا جنبین اتصلا پاتصلا
س	اتما بالف ممدوده و سکون فوقانی سونت روح و قابل دل	س	بضم بای فارسی کذک
س	اتمان سونت روح انا اتمان انقلاب روح	س	اتصوا بفتح حرف تریو است که یا باشد
س	اتنج بالف ممدوده و سکون فوقانی و فتح میم پسر و دختر و	س	اتی یکسرتین حرفی است که در مقام زیاده چه و تم صیغه
س	فراست و دلش را گویند	س	ماضی استعمال کنند
س	اتن بفتح تین نام کام دیوست که او را بندوان بر عیش نشینند	س	ایتبار بفتح اول و کسر دوم و فتح تالی موحده بارها و اکثر
س	اتنا بالکسر اینقدر و باضم آنقدر	س	ایتیکتا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده بسیار کو
س	اتنت بفتح اول و دوم و سکون نون و فوقانی بسیار بی نهایت	س	وپرو و مکار را گویند
س	اتنگ بالف ممدوده و فتح دوم و سکون نون و کاف	س	ایتیت بفتح اول و کسر دوم بر وزن غطیطه و تیس سیاح
س	فارسی مذکر خوف و الم و شکوه و شمت و بضم همزه و تشدید	س	ایتیرکت بفتح اول و کسر دوم و چهارم و سکون کاف تازی
س	تالی فوقانی بلند و عالی باشد	س	و فوقانی بسیار و او فرودان

س	اتین بضم اول و کسر دوم و فتح رای بهل پارچه جو اسیر عمل	هه	اتنگن بضم اول و فتح دوم و چهارم دریا است که نزد گویند
س	اتیس بروزن رئیس مذکر غمی است در اوئی	س	واقع است و نباتی هم است که آنرا آنجه گویند
هه	اتیک بکسر اول و دوم سکون یا بی مجهول چندین اینقدر	س	اشنی بفتح اول مونث شاخ کمان را گویند
س	اتیهاس بکسر اول و دوم و فتح چهارم مذکر نارنج و در آن کوه	س	اتوات کهتوات بفتح اول و فتح کاف تازی مونث
هه	آتا بالف سده مذکر آرد در عربی دقیق گویند	هه	بر بستر غم افتادن و دریش شدن باشد
س	آتابالفتح مذکر حجره بالاخانه را گویند	س	اتوت بفتح اول و ضم دوم محکم و آنکه شکستگی نپذیرد
س	اتاری بفتح اول مونث حجره و بالاخانه که از خوشی است	س	اتوک بفتح اول غیر مختل غیر ممنوع و مطلق
س	اتال بالف فتح مونث ابار غله و گاه و توده	هه	اتول بفتح اول سکون و او مجهول غیر مصل و مردند خود
س	اتالا بالف فتح مذکر نوده و انبار	هه	بخلق را هم گفته اند
س	اتپنی بات بفتح اول و سیر و کسری تازی هندی دوم نوت	س	اتوی بفتح اول کسره و مونث دشت و صحرا
س	سمن پریشان	س	آتله هشت بعربی تا نبر گویند آتله آتله اند و در نا
هه	آتت بضم نون پارچه کهنه و مضبوط	س	طوفان گیره سردان آتله کهنه با سابه بانی که از هشت
س	اتک بفتح نون مونث ستادگی و باز دشت و نام دریا	س	ستون ساخته باشند
س	است معروف	هه	اتها بیتهی بضم اول نشست و برخاست و بیقراری
س	اتکا بالف فتح مذکر سبوی که در آن بر در بندگی جگنها تیره	س	و اضطراب را گویند
س	خاص و عام طعام می یزد و همینند و با باشد در صدگان	س	اتهاره بفتح اول شده آتهاره بهار کونا کون و قولون
س	اتکانا بالف فتح استاده کردن و باز دشتن	س	را گویند
س	اتکا و بالف فتح مذکر سد و باز دشت اٹکا و نا کزک	س	اتھاسی بالف فتح هشتاد و هشت
هه	انگر لیس بضم اول و فتح سیروم و نیم ستا بکار عجلت پسند نا	س	اتھان بالف ضم مذکر صحن و بمعنی طه و ز نمود هم و این معنی هشت
س	انکل بفتح اول و سیروم بروزن اجول مونث اندازه و قیاس	س	اتھانا بالف ضم بروزن
س	انکل باز صاحب قیاس و معنی تشخیص کننده قیمت	س	اتھانوس بالف فتح تخفیف دوم و فتح نون نود و هشت
س	انکل چپو کسب که در خطری و همی قیاس با کار برود و اتفاق	س	اتھاون بفتح اول و دوم نجاه و هشت
س	اتکلنا بفتح اول و سیروم پنجاه و نون و قیاس کردن	س	اتھائیس بالف فتح و تخفیف دوم بست و هشت
س	انگنا ایستادن	س	اتھائی گیرا بالف ضم عیار و دزد را گویند
س	انگهیل بفتح اول و سکون دوم و کسره و تازی شوخ و ظریف	س	اتھه بضم نون بقراری و نوعی از و زرش هم است
س	انگهیلی بالف فتح مونث شوخی و ظرافت	س	اتھالیس بالف فتح چهل و هشت
س	اتل بفتح نون تابت قوم و قایم را گویند	س	اتھتیس بفتح اول کسی و هشت
هه	اتم بفتح نون مذکر انبار	س	اتھسته بالف فتح شصت و هشت
س	اتس بفتح نون حجره و بالاخانه	س	اتھهیلی بفتح اول برت شوخی و ظرافت
هه	اتسابالفتح کجیدن و پر شدن ات جاناکذک	هه	اتھل بفتح نون مذکر غسل عروس و ماد در روز سوم

س	اجان بالفتح نادان بخبر و بالضم طرفی و جاز جوی که در مقابل راه سیل باشد	هـ	اجلانا با ناز خرا میدن
س	اجانی بفتح اول مونث بی خبری نادانی	س	اجنه باضم بر خاستن و منسوخ شدن
س	اجده بالف ممدوده و ضم دوم مذکر صلاح	س	اجنگن بالضم مذکر پشتی و ستون را گویند
س	اجد بضم اول و فتح دوم و سکون دال نسی نادان و بی طبع	س	اجهواتی که شوائب بالفتح مونث بر بسته افادن بعلت خضه یا اندوهی
س	اجو بفتح تین درواز کاستکی و انکه دایما جو ان ماند و بفتح اول و کسر دوم مذکر صحن و پیشگاه	س	اجواره بفتح اول و رای قرشت مذکر پشت روز هفته بجز بی
هـ	اجرا بضم و بالضم ویران و خراب	س	اسبوع گویند
س	اجرنا بالضم خراب شدن	س	اجهوانا بالضم بر خیزانیدن
س	اجروانا ویران کنانیدن	س	اجهوت سو بفتح اول و نیم و فتح شین جمله یکصد و هشت
س	اجس بفتح تین رسوا و بدنام	س	اجهوتر بفتح اول و هفتاد و هشت
س	اجکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف نازی اجکت بفتح	هـ	اجی بالفتح و تشدید دوم مونث کلاوه و چک شته و عوام
س	اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی نازی یا بمعنی ظلم و ستم هم آمده یا بمعنی مونث است	س	دستار را هم گویند
س	اجگر بر وزن اسفر مذکر از دو یا را گویند	هـ	اجیر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مونث نام شهر است
س	اجل بضم اول و فتح دوم بمعنی صاف و خالص در روشن باشد	هـ	اجیرن بفتح اول چهارم و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر کلاوه
س	اجلانا بالضم صیقل کنانیدن	س	رشته و هیزه کردی و اداری و سستی را نیز گویند
س	اجلت بضم اول و فتح دوم و کسر سوم خالص و صاف	هـ	اجیرنا بالفتح از رشته کلاوه کردن و آنچه در آن است نمودن
س	اجلنا بالضم صاف در روشن شدن	هـ	اجیک بالفتح بی پشتی
س	اجمود بالفتح مذکر کرفس در اصل گرم است و در دوم خشک	س	آج بالف ممدوده امروز بعرابی ایوم گویند آج کل
س	تجلیس نفع کند و بوی دهن نیک گرداند و خداوندان صالح نامند	س	امروز فردا آج کل کونا یا بتا نادر کاری تعویق نمودن
س	باشد در فارسی هم اجموده با مای هوز گویند	س	آجا بر وزن راجا پدر پدر
س	اجم بفتح اول و دوم و سکون فون نازاده و نام مولود را گویند	س	اجات بالفتح شخصی که او را از قوم خارج کرده باشند
س	اجوانا بالضم از طرفی بطرف دیگر ریزانیدن	س	اجاتی بالفتح ذات کم کرده یعنی مدیکه در قوم دیگر آمده باشد
هـ	اجو این بفتح اول و تحتانی مونث ناخواه کرم و خشک است	س	اجاز بضم اول ویران و خراب
س	در دوم اگر دیرا بگویند و با سپیده تخم مرغ ضم کند و بر ناف	س	اجازنا بالضم ویران کردن
س	صیان که بر آمده باشد و شکم کند بر آمدگی را دفع کند مجرب است	هـ	اجاز بالفتح مذکر که پاس و لایتی و قرمز
س	و چون طبع و برگریدگی مقرب ریزند در حال درو ساکن شود	هـ	اجا گو بضم اول و فتح کاف فارسی مذکر رونق و ضیا
س	دیر ناخواه از آن سبب گویند که ماضی طعام است	س	اجالا بالضم مذکر نور و روشنی
س	اجوت بالفتح تیره و بی نور	س	اجالنا بالضم صیقل کردن
س		س	اجالی بالضم مونث روشنی و نور
س		س	اجامل بفتح اول و کسر سوم نام شخصی که بسیار گنه کار و عاصی بوده

س	اجوتھا بفتح اول و ضم دوم مس کر و ناچشیده	س	آچان بالضم و تشدید دوم مونت بلندی
س	اجوز باد او مجبول بے مانند و نایاب	س	آچانا بالفتح نوشیدن و شستن بر و بعد خوردن طعام
س	اجون بفتح اول و او مجبول بنور دالی ایوم	س	و بالضم یعنی بر دشمن باری بود
س	اجھالنا بالضم از او ندی در آوندی دیگر بختن	ه	آچانک - اچانک بالفتح ناکاه و بفتتہ
ه	اجھتر بضم اول و تشدید دوم ناک و اجاہل سفید را گویند	س	اچیل - اچیلان ذکر اچیل مونت شوخ خوش طبع و پیر
س	اجھلنا بالضم ریختن و ریخته شدن	س	اچیلان هت - اچیلی بفتح اول مونت پتراری
س	اجھو بفتح اول و ضم سیوم بنور	س	و شوخی را گویند
س	اجھول بفتح اول و دویم فیلکیه نام کین نام بند و بسن بسیار کند	س	اچت بضم اول و کسر دوم زیبا و سزاوار و بفتح اول تشدید
س	اجھون بفتح اول و ضم سیوم بنور	س	دوم دایمی و ابدی و نامی است از نامهای دشمنو
ه	اجھی بروزن کجی حرفی است که برای غذا استعمال کنند از روی تعظیم	س	اچتا ناچتانا پشیمانی خوردن
س	اجھی بفتح اول و دوم مغلوب و مغبور را گویند	س	اچتن بفتح اول و دوم و ضم فوقانی نادان و سفید باشد
س	اجیت بفتح اول و کسر دوم غیر مغلوب	س	اچتنا بضم اول و فتح دوم جدا شدن کلابه از دیوار و
س	اجیت بون بالفتح مذکر نوعی است از برص که نهایت زبون است	س	تغزیدن و شکستن خواب باشد
س	اجیون بفتح اول و کسر دوم و کونانی و فتح رای اچیل مذکر نیکو نام	س	اچز بفتحین غیر متحرک و ساکن و جامد
س	اجین بالضم و تشدید جیم مفتوحه مذکر نام شهر است معروف	س	اچرج - اچرج هر دو بالفتح مذکر تعجب حیرت و
س	اجیون بفتح اول و کسر دوم بی جان	س	یعنی تعجب هم هست
س	اجیوکا بالف ممدوده کسر دوم مونت معاش و وجه کافی را گویند	س	اچرن بالف ممدوده و فتح دوم و سوم و تورو عادت
س	اچ بالضم بلند	س	اچرنا بالضم و تشدید دوم جدا شدن تلفظ در آمدن حرف
س	اچاتن مذکر اچاتی مونت هر دو بضم اندوه و وحشت	س	زودن و گفتن هم هست اچننگ بضم مذکر پروانه چراغ
س	اچاتنا بالضم جدا کردن و تقسیم نمودن اچات هونا	ه	اچکا بضم اول و فتح دوم تشدید کاف نازی عیار که بر
س	متنفر شدن مانده شدن	ه	اچکانا بالضم بر دشمن
س	اچار بالضم و تشدید دوم مذکر تلفظ را گویند که او را	ه	اچکری بالف مونت کستانخی و دلیری
س	مخارج لفظ باشد	س	اچکش بفتح اول و دوم کور و نابینا یعنی بینکم آمد
س	اچار بالف ممدوده مذکر قانون و دستور العمل و پیری	س	و باین معنی مونت و بندگی است
س	شریعت و اچار هر گونه که با طعام خوردند	س	اچکن بفتح اول و کسر دوم و تشدید کاف نازی با هموار و درشت
س	اچانج بفتح اول و او جمله مرشد و برین عالم را گویند	ه	اچکانا بضم اول و فتح دوم بر خاستن
س	اچارن بضم اول و فتح رای جمله مذکر تلفظ را گویند	ه	اچکی زن عیاره
س	اچارنا بالضم و تشدید دوم گفتن و تلفظ کردن	س	اچل بفتحین ساکن بجز حرکت و کوه مرد کهن سال باشد
س	اچاری بالف ممدوده زاہد و متقی	س	نیل اچل نام کوبی است نیلگون نزدیک بالیسر
س	اچارید بالف ممدوده مرشد و معلم امور را گویند	س	اچلان بفتح اول و دوم مونت زمین

س	اجها لانا بالفم اجها کردن چیزی از چیزی دیگر حکم کردن	س	اجهلنا بالفم اول و فتح دوم جمید بر جستن
س	اجهلنا بالفم اول و فتح دوم جد شدن	س	اجهن بالفم و تشدید دوم و کسان تبا و ضایع
هه	اجبها بفتح اول و دوم مذکر شکفت و حیرت و هر چیز	هه	اجهوانی بفتح موث و آن مرکبی است معروف که تازد
س+	اجمن بالف ممدوده و سکون جیم فارسی و فتح میم مذکر	س	گندم و تو ابل حاره می سازند و بز چکان می خوانند و خورد می
س	کرفتن آب در دمان از کف است و باز تفیدن آن و آن رسم	س	رازان لغت ناب واجب است
س	بهرمان است که پیش از ادای رسومات ملک و طعام خوردن و غیره	س	اجهونا بفتح اول و ضم دوم غیر محسوس و بی زوال جزا
س	اجن بفتح اول و کسر دوم بی اثر و بی نشان	س	بعرنی حجر گویند
هه	اجنبها بفتح مذکر شکفت مرادف اجبها	س	اجهود ن بفتح اول و تشدید دوم و فتح اول ممدوده و کسار
س	اجنت بفتح اول و کسر دوم بی فکر	س	اجهو هنی بفتح اول و تشدید جیم فارسی منقوده و کسری
س	اجنجل بفتح پایدار و محکم	س	بوز لشکری جراره که شش یک لک و نه هزار و شصت و پنجاه
هه	اجوک بفتح اول و ضم دوم بی خطا و حکم انداز و قادرند	س	پایه گمان و شست و پنج هزار و شش صد و سه سوار و سیست
س	اجها بفتح اول و تشدید خوب تند است و بالک تشدید دوم	س	ویک هزار و شصت و هفتاد و کرده ن و سیست و یک هزار و
س	مونت آرزو و خواهش اجها بصحن طعام خوب و پسند	س	هشتصد و هفتاد و فیل باشد
س+	اجهاد ن بالف ممدوده و تشدید دوم و فتح اول ممدوده	س	اجهی بفتح اول و دوم ر و ال و قایم
س	مذکر پارچه و جامه	س	اجیت بفتح اول و یای مجهول بی پیش و گشته
س	اجهالنا بالفم بر افشاندن چیزی	س	اجیتا بفتح اول و کسر دوم نا محسوسه و نقش نگارده
هه	اجهان بالفم ناخفته غیر خالص	س	اجیلنا بالفم و یای مجهول جدا کردن و و چیز
هه	اجهاه بالفم و تشدید دوم مذکر خوشی و فرحت	هه	اجین بفتح اول و دوم بی آرام
س	اجهت بفتح اول و تشدید دوم بی خطا مقرر و برج ثابت است	س	اد بالفم مرادف ات و آن گذشت
س	بند و آن در رسومات دین بکار برند اجهت تلافی بکسر	س+	آد بالف ممدوده اول و ثانی و سیم و معنی آغاز و اول است
س	نوقالی و سکون لام و کاف تازی سری است که در آن چند آنها	س	اد بالفم مخفف آد ها
س	برنج بریشیانی است یا برینگی که او را استند داشته باشند	س	آد ابالف ممدوده مذکر زنجبیل تر
س	اجهتا نا بجهتا نا بالفم پیشانی خوردن	س	ادا ما بالفم زفت و نجیل
س	اجهن بالفم و تشدید دوم مذکر حرف	س	ادار بالفم جو از دو سخی
س	اجهن نا بالفم جستن	س	ادار تا بالفم مونت جو از دی و سخاوت
س	اجهرو تی بفتح موث الماد رسم الخط و نیز زوئی است	س	اداسم و لگیری و نا خوشی و دیگر را هم گفته اند
س	از نواختن ستار و غیره که از آن صد کلمات ترانه ظاهر شود	س	اداسی بالفم مونت تنهایی و طلال و طلال و دیگر گفته
س	اجهری بفتح اول و تشدید دوم خوشی و پسند	س	خاطر و فرشت از در و ایشان
س	اجهشت بالفم اول و تشدید جیم فارسی مذکر خورده	س+	آدانت و ایم همیشه ادا بی بالفم زین و نجیل
س	اجهلانا بالفم متعدی اجهلنا	هه	اداهت بالفم مونت سرت گندم گونی

س اد کھلا بفتح اول و کسر یوم نیم شکفته	س اد اھون بضم اول و فتح نامی ہوز مذکر شال و تشبیه
س اد کھولا یم کشادہ	س اد بھت بفتح اول و ضم سیوم و کون نامی ہوز عجیب طرفہ
س اد ل بدل - اد لا بدل کا مذکر تغیر و تبدیل	س اد بھو بضم اول و فتح بای موحده مذکر بالیدگی و پیشین بود
س اد م بضم اول و تشدید دال مکسورہ مذکر سعی و کوشش و مشق و ورزش و پیشہ	س اد پرب بضم اول کتاب مہا بہارت
س اد مین بضم اول و دوم و فتح بای موحده مذکر دخت ایچ کرہ و فرزند از بر اہمہ	س ادت از آغاز و بمعنی آفتاب ہم آمدہ آدت بار یکشنبہ
س اد م را بفتح نیم مردہ اد موا کذک	س ادت بفتح اول و کسر دوم نام ماوردیوان و بضم اول و کسر دوم ممتاز و شہر و بلند باشد و بختین ناخچیدہ
س اد ن بفتح اول و کسر دوم روز نخس	س اد یقندن بفتح اول و کسر دوم و نامی فوقانی و فتح نون اول مذکر دیوی است
س اد ند بفتح اول و ضم دوم و کون نون اسودہ و خاطر جمع	س اد توان بالف ممدودہ و کسر ال مہلہ مذکر کیشنبہ
س اد و بالف ممدودہ و فتح و ال مہلہ در ابتدا	س اد و بالف ممدودہ و فتح دوم مذکر تعظیم و مدارات آد و ما تعظیم و بکریم
س اد وان - اد و این بفتح اول و ہر دو و فتح بای تختانی درنا مونت بندگی کہ برای تنگ کردن نوار چار پای بکار برند	س اد و بضم اول و فتح دوم مذکر شکم کہ ترجمہ بطن باشد
س اد ویت بفتح اول و کسر یوم بے نظیر بے ہمتا	س اد و بالف ممدودہ و کون ال مہلہ مونت منکر ششم قوی و آغاز موسم ہر سال
س اد ویک بضم اول و بای چہرہ مذکر خوف و تشویش و پریشا حال و چہرہ	س اد و س بفتح اول و کسر یوم مخفی پوشیدہ و غائب
س اد ہ بفتح و ترکیب بے نصف باشد بفتح اول و دوم و نامی ہونہ زیر و تخت و بفتح اول و کسر دوم ہر بالا	س اد و سا بفتح اول و دوم مذکر نوعی انیشیدہ باریک و تسمی از شیرینی کہ آزا اندر سا ہم گویند
س اد ہا بالف ممدودہ نیم کہ نصف باشد اد ہا بالف اد ہا	س اد و سن بفتح اول و دوم و چہارم مذکر پوشیدہ و بمعنی پوشیدہ
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر خوش و قوت	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر اندیشہ و فہم و خندق و بکیر و صین
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر اندیشہ و فہم و خندق و بکیر و صین	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا را ہم گفتہ اند
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا	س اد ہا بالف ممدودہ مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا

س	ادهن بفتح اول و دوم کینه و ناگس لب هم گفته اند که شعله با	س	ادهنی بفتح اول و دوم بی زور و سکین
س	و معلق و خلا	س	ادهواتر بالفتح نیم و اکثر نیم تهبان با بطلان کند
هه	ادهر بکسر اول و فتح دوم این طرف و بالضم الطرف	هه	ادهوتن بفتح اول و ده او معدول و فتح فوقانی نوشت نوی
س	ادهر بالضم کشاده و کرده چون بخیه و دخت جامه	س	از پارچه نفیس
س	ادهراج بفتح اول و کسر دوم حاکم و فرمان رو با شاه	س	ادهورا بفتح اول و ضم دوم ناقص و تمام
س	ادهن بنا بفتح اول و دوم نیم تهبان ادهن بفتح اول	س	ادهوزی بالفتح نوشت ادیم و نصف ادیم
س	و دوم سکون ما و در جمله مذکر است و بی انصافی و بی دینی و	س	ادهومکهر بفتح اول و ضم نیم سکون و سر زبر کرده و
س	ناپارسانی و محصیت و کنه کار با انصاف را هم گفته اند	س	ریاضتی است سرخو گیان را
س	ادهرم بنا بفتح انصافی و کنه	س	ادهون بفتح اول و و او نیم هر چیز
س	ادهرمی بفتح اول و دوم بی انصاف و مجرم و عاصی	س	ادهی بالفتح و تشدید دال بهله مسوره نوشت نصف هم
س	ادهک بفتح اول و کسر دوم افزون و بضم اول و تشدید ل	س	و نصف تهبان گفته اند
س	نفتوح ضیق النفس و دوار و سوزن هم	س	ادهیایه بالفتح بروزن مرابیه باب فصل کتاب سوتی
س	ادهکار بفتح اول و کسر دوم مذکر سلطنت و تصرف حق	س	ادهیانا بالفتح بخش کردن و تقسیم نمودن و دو نیم کردن
س	و قدرت و دستگاه	س	ادهین بفتح اول و کسر دوم پریشانی و پیشش و بیقرار و شکیبیا
س	ادهکاری بالفتح مستحق و حقدار	س	ادهیرتا بالفتح نوشت پریشانی و بیقراری و شکیبیا
س	ادهکانا بالفتح افزودن نوشت افزایش و کثرت و جور و دستبرد	س	ادهیرج بفتح اول و کسر دال مذکر بی صبری و پریشانی
س	ادهکیالی بفتح اول و کاف تازی نوشت در دینم سر	س	و بمعنی پریشانی و شکیبیا هم است
س	و فوفلی که مدور باشد و دو مغز دارد گویند که چنین فوفل	س	ادهیرجا مذکر ادهیرجی در هر دو و سکون ناموش
س	بالخی صیت شقیقه نامع است	س	پریشانی و بی صبری گویند
س	ادهکیا بالفتح و تشدید جیم فارسی هر چیز نیم نخچه را گویند	س	ادهیر بفتح اول و کسر دال و سکون بی محمول یکسان است
س	ادهکیو طعام نیم نخچه را گویند	س	و در مویه و اکثر این لفظ بزبان طلاق کنند
س	ادهکر بفتح اول و کاف تازی مذکر نیم محصولی و خراجی که نیم	س	ادهیرتا بالضم کشادن و در کردن دخت جامه
س	دیگر آورده شده باشد	س	ادهیلا مذکر نیم فلوس
س	اده که ما نیم گفته شده	س	ادهیلی نیم رویه و شرفی را گویند
س	ادهم بفتح اول و دوم کینه و ادنی	س	ادهین بفتح اول و کسر دوم تابع و فرمان بردار
س	ادهمرن نیم مرده ادهمو اولک	س	ادهینتا بفتح اول و نون نوشت و فرمان بردار و طاعت
هه	ادهن بفتح اول و دوم مذکر ایکی برای نختن طعام بود کرده باشد	س	ادهینی بفتح اول و کسر دوم نوشت نیاز و خاکساری
س	ادهن بفتح اول و دوم بی زور و محتاج و درویش	س	و عجزه انگسار
س	ادهنگ بفتح اول و دوم مذکر فالجی که در نصف بدن افتد	س	ادهی بضم اول و فتح دوم مذکر کوبی بجانب خاور که
س	ادهنگی بالفتح فالج زده مغز	س	مطلع در شب است و بعضی طالع و بلند شود هم آمده

سن آدیس بالف ممدوده و کس در آل سکون یا بیچ مذکور است  
 فرمان و حکم و سلام جوگیان  
 سن آدیم بغم اول و سکون دل و فتح تختانی مذکور  
 گوشش و سعی  
 سن آدول بفتح اول و او معدوله بی حرکت و قایم  
 ت ادبک بالف مذکور قومی است از آتاریان و این لغت ترکی  
 است واذ بگنی زن این قوم را گویند  
 هنر آ بالف ممدوده چونکی بزرگد که از ان بهایم رانند  
 سن آ بالف مذکور بر سینه اولا تا بغل گری و مقابله کردن  
 سن آ بالف مذکور در سن و عدو  
 سن آ بالف ممدوده مذکاره و نام مملکتی هم است  
 هنر آ تا بالف فتح مذکور صد اعظمی که از بر کردن توپها یا سقوط  
 عمارت بگوش سد  
 سن آ راد هنر بالف ممدوده و فتح دال مهله مذکور عبادت  
 و پرستش را گویند  
 سن آ راد هنا بالف ممدوده پرستید و کار کردن خدمت کردن  
 هنر آ ران بالف فتح مذکور اثر ناخن که بعد خردشید بماند  
 سن آوام بالف ممدوده بروزن با دوام مذکور باغ و بستان  
 سن آ رانا بالف فتح اول آواز کردن آسیا  
 سن آ رب بفتح تین کردن که صدک باشد اوب کهرب  
 عددی شمار و بی حساب  
 هنر آ ربانا بالف فتح جلدی کردن و پریشانی کردن و این را روف  
 پرتزانا و بلبلا نا باشد  
 سن آ ربسی بضم اول و فتح با ممدوده نام لولی است که در باگ  
 اندر است  
 سن آ ربل بالف ممدوده و فتح ممدوده مروت عمادی که سن  
 سن آ رین بفتح اول سیوم بروزن کردن مذکور در قرانی  
 سن آ رینا بفتح اول و دوم مذکور در قرانی دادن  
 سن آ رتا بالف ممدوده مذکور در سستی اندر مومات شادی و  
 آن چنان باشد که چون شاه بخانه عروس آمد پیشان

عروس استقبال او کنند و خوابیک منقش باشد و خانههای  
 متعدد دارد و در وسط آن چراغی از آرد ساخته بر آرزو غنی  
 کرده بگذارند و قتیلهها چند را فروزند پس آن قاب گرداگرد  
 نشت بگردانند  
 هنر آ رتلا بالف فتح مذکور نشستی ز سایه و پناه  
 هنر آ رتو بالف مذکور ت و شکر آرتو گمر نه کنده پارچهها  
 سن آ رتعه بالف فتح مذکور اراده و معنی قصد و سبب الودیت  
 و بمعنی درخواست و التماس هم آمده و تفسیر آن چهار پرستید  
 سن آ رتھی بالف فتح مخوف ض سیکه او را بر فایده خویش نظر باشد  
 هنر آ رتھی بالف فتح مونت جنازه و نعش  
 سن آ رتھیما بالف فتح منیب و موکل  
 سن آ رتی بالف ممدوده بروزن پارسی مونت رسمی است  
 در پرستش اصنام و آن چنان بود قالی که چراغ بافتیلهها  
 متعدد در آن روشن بود که در سرت بگردانند  
 سن آ رجن بفتح اول سیوم مذکور تحصیل کسب بر چیز و بضم سوم  
 نام پهلوانی است مشهور و او پسرا ماندا بوده است و نام درستی هم  
 سن آ رجنا بفتح اول و دوم یافتن و حاصل کردن  
 هنر آ رجنا بفتح اول و دوم هم چیدار شدن و بسته شدن در زنجیر  
 و بی سبب نیزه کردن با کسی  
 سن آ رچ بفتح اول و ضم دوم مونت غنشیان و شوریدگی دل  
 سن آ رچا بالف فتح مونت پرستش و بندگی  
 سن آ رچت بفتح اول سکون یا کسب جسم فارسی پرستیده و کرم و موم  
 سن آ رچک بالف فتح بروزن مذکور پرستار و عابد را گویند  
 سن آ رچنا بفتح اول سیوم پرستیدن و تعظیم کردن  
 هنر آ رد ابیگنی بالف فتح در با سلاج که در حرم می باشد  
 هنر آ رد اس بالف فتح مونت عرض و التماس شاید که تصحیف  
 عرضت باشد  
 هنر آ رداو بالف فتح مذکور کرده که بار یک نسیانده باشد  
 ت آ ردو بالف مذکور لشکر و فوج و بانا آردو معنی لشکر  
 شاهی آردو معنی کی زمان اسنان اسل در بار

س ارد هه بالفتح وسكون راي مهله و دال نيم كه نصفه	ه ارگائی بفتح اول و دوم خاموشی
ه ارد هه بضم اول و سکون دیگر حرف و ف ما شد و آن از جوبا	ه ارگبا بالفتح مذکر خوشبوی است زرد رنگ که از صندل عطر
معروف است سرد است در اهل و در طوبت و یوست مسکن	و غیر آن سازند
باشد تب صفراوی و دومی رافع در مضر باهت و سعال	ه ارگجی جائه که از بار گارنگ کرده باشند
و نزلات و جرب زانفع و شکم نرم کند	ه ارگنی بفتح اول و سیوم مونت رسی یانی که در خانه می بندند
س ارد هه انگ بفتح اول و دال مهله مذکر نصفه آن آدمی در فانی	و بالای وی پارچه می گذارند و عوام بجای ای مهله نام میکنند
که در نصف بدن افتد سوارگان طویلا در نصفه	س ارگهه بالفتح برگ مذکر قدر و بها نوعی از پرستش و آن چنان
س ارد هه انگی بالفتح خداوند فالج و مغلیح و معنی آن در نیمه	باشد که آب را بنام دیو و مهر و ماه می افشانند
س ارد هه گ بضم اول و فتح دال مضی است که از صعور درج	س ارگها بالفتح مذکر آوندی است مثل کشتی که بندوان در زمان
بسوی سینه عارض میشود	پرستش بتان از آن آب ریزی کنند
س ارد سن بفتح تین ب شیر و بی مزه و بفتح اول و ضم دوم مذکر	س ار مبهه بالف مدوده و فتح دوم مذکر آغاز و آغاز پده
بنای است دو او و اول و فتح دوم مذکر سستی و کله ای را گویند	ف ارمان بر وزن فرمان مذکر آرزو
س ارد سن پرس بفتح اول و سکون دوم و فتح بای فارسی مذکر	س ارن بفتح اول و ضم راي مهله مذکر آفتاب باعداد و سخی که وقت
و آن انداختن اندک آب باشد بر سر در عوض غسل و بکسیر	باعداد و راقی ظاهر شود
ه ارستا بفتح اول و سیوم و تشدید تالی فوقانی مذکر قیاس شخص	س ارنا بالفتح مذکر جاموس دشتی و دیگر گن خشک که در بیابان
و اندازه و بمعنی دالان هم است	یافته شود و آن در سوختن و تیار کردن ادویه بجاری آید
س ارسی باول مدوده بر وزن فارسی مردم است و کابل	س ارنالی بفتح اول و ضم دوم مونت باعداد و کسپیده صبح
س ارسی بالف مدوده مونت بر آینه را گویند عموماً و آینه پاره	س ارند بفتح اول و دوم مذکر دخت بید الخیر
که در اکثری عروس نصب کند خصوصاً	س ارندی بفتح اول و دوم و مونت بید الخیر در بوی خرمج
س ارسیلی نینا بفتح اول و کسیر آنکه چشم نجواب دارد	س ارند در آخر و دم گرم و خشک است محل و ملین و عصب و اول
س ارک بالفتح و سکون دوم مذکر خورشید و نام بنای است که	قوی خلط بار و در متقی عروق و مقوی اعضاء مد حیض و مخج
ابابیل آنرا می خورند	شیر و جیت فالج و لقوه و امراض بارده و قوی طبع و جوی
ه ارکات شهرت معروف در کشور دکن	و مسقط استهما و موجب کرب و بصلت کثیر و مصطکی و نافع
ه ارگائی بالفتح آب شناس و معلم چهار و کشتیان و هر چیز	و قدر شترش از پنج عدد داده عدد پنجاه عدد او کشته است
غروب بارکات	و فاد زهر آن ریواس و رب ریاس و ضاد او جیت تاویل و
س ارگائی روپیه معروف	کلف و اورام بلغمی و در داو و نقرس و مفاصل نافع و ملین
س ارگت باول مدوده و فتح راي مهله و سکون کافی تازی سرخ	صلابات ضاد برگ او بار و جیت و دم حاره چشم و دم
بعری احمد گویند	زیر گله و سایر اعضا و باحنا جیت در مفاصل و بار و عن ترین
ه ارگت بفتح اول و سیوم و سکون تالی هندی مونت چستی و چالا	جهت اوجاع بارده و روغن او گرم و تر و لطیف تر از روغن
س ارک بضم اول و فتح دوم مذکر مار یعنی افعی	زیتون باشد و منقی است و در شقال او جیت تسکین و جع الغواد

<p>س آرس بالفتح حرفی است بدانند که کسی با و در محل تحقیق استعمال است</p>	<p>س بارده و با مار الاصول محلل بلغم لزوج و طلائی او جهت تلمین صلابات و انضمام نم رحم و انقلاب آن در جوب متفرج و قروح رطبه و ورم معده و باز بدالجربت دارالتعلب و آب</p>
<p>هه آریا بالف مدوده و کسر دوم مذکر نباتی است از قسیم بیاره و کدو</p>	<p>هه گندنا جهت بوی سرشربا و ضما و اناغ و جوشانیده او با</p>
<p>هه اریب بضم اول و کسر اول و سکون بای مجبول مونث مکروچ</p>	<p>س سلخ الیه و خورل و تدبین آن جهت دارالیه و اقسام قویا</p>
<p>س آری بالف مدوده مونث پناه و سایه</p>	<p>س و کزاز و کلف ببعید است و بدیش روغن ترب</p>
<p>س آری بالفق مونث استادگی و اصرار و توقف</p>	<p>س س از نوبت اول سیوم مذکر دریا که بحر باشد</p>
<p>س آریا بالف مدوده در میان مقابل و حامل</p>	<p>س س ارینی بالفق جاموس ماده دشتی</p>
<p>هه آریا بالفق مذکر کناره بلندجوی و کناره تالاب</p>	<p>س س اریوگ - اریوگی بالفق صحیح و سالم</p>
<p>س آریان بالفق مونث پرواز پرندگان</p>	<p>س س اریوگه بالف مدوده و فتح کاف فارسی و بای تجمانی</p>
<p>س آریانا بالفق پراگیدن و اسراف کردن آریانا پراگانیر</p>	<p>س س اریوگت و تندستی</p>
<p>بمعنی اسراف کردن آمده</p>	<p>س س اریوگه بالف مدوده و ضم را بهمه خفه کردن گلو</p>
<p>س آریانا بالفق قایم کردن و استاده کردن و شن چیزی بچهر</p>	<p>هه اریوی بالفق مونث ترکاری است معروف و آنرا گھویان</p>
<p>و نام نوای هم هست از نوای موسیقی</p>	<p>هه نیز گویند و این نگاهه کچو نامند و در عربی آنرا قلفاس گویند</p>
<p>س آریانی بالفق مونث بادکش بزرگ یا چتر</p>	<p>س س مزاج آن باین بسودی است مقوی باه و مغلط منی و مولد ریح</p>
<p>س آریا بالفق اول مسرف و باد دست مبذر</p>	<p>س س و تقیل و مصلح آن ترشی و شستن آن در آب بمالند که ذاتی ترشی</p>
<p>هه آریو بالفق مذکر کلمات هرزه و بی معنی و چیز نامهموار</p>	<p>س س اریوئی بالفق اول و ضم دوم کسب هرزه مونث غنیمانی که زنان</p>
<p>آریو بکننا اثر خاصی کردن</p>	<p>س س باردار را عارض میشود</p>
<p>هه آریو بالفق مذکر کارهای نادانی</p>	<p>پ اریه بالفق و تشدید دوم مذکر آله معروف است</p>
<p>هه آریونگی بالفق شتاب کار و بی تامل</p>	<p>پ اریه سر پر چلانا استم کردن بر کسی اریه</p>
<p>س آریبند بالفق مذکر پارچه مستعمل منود و آن را از مرکزیر</p>	<p>س س سر پر چل گئے تو بھی سدا ار مد اریه یعنی اگر چه</p>
<p>را بنها گذرانیده بر تپی گاه می بندند</p>	<p>س س اریو سیارست و خواری رسیدا ما هنوز از کردار بد خویشین ما زیاده</p>
<p>س آریبنگا بالفق اول و سیوم کج و نامهموار آریب بضم</p>	<p>س س و تهنید اخلاق کرد</p>
<p>اول و فتح دوم و سکون بای فارسی مذکر خوب که بر هم بندند</p>	<p>هه اریهت بالفق اول و سیوم مذکر آلتی است که از آن آب بر</p>
<p>و عمد سازند تا از آب عبور کنند بعد از آنرا منت گویند کذا</p>	<p>س س اریهت بالفق اول و سیوم بروزن هر صر مونث مرادف تواری</p>
<p>فی الصراح</p>	<p>س س و آن از جنوبات معروف است و خواهد آمد</p>
<p>س آریتلا بالفق مذکر سایه و پناه</p>	<p>س س اریهنا بالفق و کسر دوم مذکر طعن و سرشش</p>
<p>س آریچلنا بالفق چیدن و خورمان رفتن</p>	<p>هه ارینی بالفق اول و دوم و کسب هرزه مونث مرادف اریو که</p>
<p>هه آریس بضم اول و فتح دوم مذکر سرخک و آن گرمی است</p>	<p>هه ترکاری است معروف</p>
<p>که آدمی را می کزد و خون میخورد</p>	<p>س س آری بالفق مدوده بروزن باری مونث اریه کوچک</p>

س	از گن بضم اول و فتح کاف فارسی ستارگان و تقاضا	هه	اس با کسیر مفعول است که این باشد
س	از ن بضم اول و فتح دوم پروازنده	س	اس - آس با الف ممدوده مونت امیدوار و در تمام
س	از نا با بضم پریدن و بالفتح استادگی کردن		و چون این حروف با دیگر الفاظ ضم کنند فاده تمنا و صفت
س	از نا با الف ممدوده پناه و پشتی دادن		و در چون پیاس و پیاسا که آرزوی شرب و جفا شنگی باشد
هه	از نک بفتح اول و دوم مونت بلده که محل بیماری	س	اسا تهمه با الفتح کسب که در صحبت به ان نشیند
	اجناس بر کونه و قمشه باشد	س	اسا تهمی با الفتح بیگانه و اجنبی
س	از نگا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از کشتی گیری که از پارس	س	اسا ساده با الفتح بد باطن و بی شوق و کلا سهل دست
	می کند و بمعنی جایل و مانع و مزاحم هم آمده	س	اسا دهیه با الفتح اول و دال بے قدرت و ضعیف و محال و
هه	از و با الف ممدوده مذکر شفا لولو		مرضی که درستی آن دشوار بود
س	از و با الفتح اول و ضم رای منقوطة اصرار کننده و کاشی	س	اسا ر با الفتح میان تهمی و مجوف و نادان و کودن
س	از و از با الف ممدوده مونت پشتی و مزاحم و حال	س	اسا را با بضم مذکر سا بانی معروف که از سفال نگاه میسازند
س	از وس پروس مذکر همساگی	س	اسا ر نا با بضم بر داشتن و از جای بجای بردن
س	از هانا با بضم پوشانیدن	س	اسا زه با الفتح بر وزن هزاره مذکر ماه سیویین است
س	از هائی با الفتح مونت چهار تک و بمعنی دو نیم هم آمده		از شهر شمسیه منود
	و آن معروف است	س	اسا ز هبی با الفتح مونت روز بدست در راه اساره
هه	از هت بفتح اول و دوم مونت نیابت و گماشتگی و گماشتگی	س	اسا س با بضم مونت نفس کشیدن و امید و آرزو
س	از هک کرنا با بضم جستجو کردن و مذاکره کسی که	س	اسا سنا با بضم نفس زدن
	غائب بود و اطلاق این بر کودک بود فقط	س	اسا عت با الفتح مونت عت نخس را گویند و این لفظ است
هه	از هکنا بضم اول و فتح سیوم سرنگون و و از گون کردن	س	اسا که به با الفتح بر وزن اراک بے حرمت و بی اعتبار
س	از هنا با بضم پوشیدن پارچه بر بدن مراد و همناس	س	اسا که بی با الفتح مذکر گواهی دروغ و بی گواه
س	از هنگن بضم اول و فتح سیوم مذکر چیزی که در آوند بند	س	اسا مرتبه با الفتح بی مقدور و ناتوان
	تا از فرو افتادن و سرنگون شدن آنرا باز دارد	هه	اسا نا با بضم غلبه بر افشاندن
س	از هیا بضم اول و فتح دوم پوشنده و بفتح اول مذکر پیمان	س	اسا نا با بضم جوشانیدن
	که بمقدار دو نیم سیر باشد	س	اسا و ری با الفتح بر وزن برابری مونت نوای است از ناز
هه	از ری با الف ممدوده نوای است موسیقی		موسیقی و قسمی از کبوتر و نوعی از پارچه
س	از ری با الف ممدوده حامی و نگهبان	ت	اسا ول با کسیر مذکر میانجی و منادی
س	از یل بفتح اول و سیوم صرا کننده و مصر کردنش	س	اسا و نت با الف ممدوده امیدوار و تالیح
س	از یخ بفتح اول و کس دوم و سکون دیگر حروف نشد شمنی	س	اسا و نت با الفتح بر اسان و خایف و بی آرام
س	از دهات با الفتح و سکون رای فارسی روی و آن که	هه	اسپات با کسیر مذکر فولاد سخت
	فلزی است معروف	س	اسپاس با الف ممدوده پیرامون

<p>اسپر سی بفتح اول و سیوم و کسر پنجم بر وزن ووزچی قابل التمس یعنی آنکه بجنس و لیس ممسوس شود</p>	<p>اسسد ه بفتح اول و کسر دوم نارس است و نارسیده و بضم سین غلط و نادرست باشد</p>
<p>اسپرها بکسر اول و فتح سیوم و کسر را بهمله مونت اراده و خواہش را گویند</p>	<p>اسر بفتح اول و ضم دوم مذکر دیو جن اسرا بالف ممدوده مذکر پناه و امید و اعتماد و حج اسرباد بالف ممدوده و کسر سین بر وزن خاطر مذکر دعا و دعای خیر را گویند</p>
<p>است بافتح بر وزن دست مذکر غروب آفتاب است هو ناغروب کردن آفتاب</p>	<p>استوت بالف ممدوده و سکون سین و کسر را بهمله دست گرفته و آنکه در پناه کسی باشد</p>
<p>استابا بضم موتراش و حجام استا چل بفتح اول و پنجم مذکر نام کوی هست در باختر گویند که خورشید در پس آن غروب میکند</p>	<p>اسرفو باول ممدوده و فتح سین و ضم فوقانی زنها خواه و پناه گیرنده</p>
<p>استبسیست بفتح اول و سیوم و سکون موحده و فتح تحتانی پریشان و سرگشته</p>	<p>اسرام بالف ممدوده و سکون سین و فتح زا بهمله مذکر مسکن و مقام و فرقه هست از فرق آدمیان</p>
<p>استنت بفتح اول و ضم سیوم مونت مدح و ثقت و نثار را گویند</p>	<p>اسرن بفتح اول و دویم و سیوم بچاره و در مانده اسرونا بضم اول و فتح دوم پناه گرفتن و عذر کردن</p>
<p>استر بر وزن دست مذکر سلاح و حربه استری بالکسر و سکون سین و تازن و عورت و نیز</p>	<p>اسری بالف ممدوده و ضم سین شیطانی اسریت بالف ممدوده و سکون سین و فتح زا بهمله امید وار و متوقع</p>
<p>آهنی که ازان چیز را هموار کنند استمبهه بکسر اول و فتح سیوم مذکر ستون و سطوانه و تنه درخت را گویند</p>	<p>اسیرها یا بالف ممدوده و ضم سین مونت فریب شیطان را گویند</p>
<p>استهان بالف فتح مذکر جای و مکان استهن بکسر اول و دوم ثبات و قایم و بفتح اول بیقرار و ناقایم و بی ثبات</p>	<p>اسکانا بضم افر و ختن و بر خیزانیدن اسکت بالف ممدوده و سکون سین و فتح کاف ششاق و عاشق و مستی و کاهلی را هم گفته اند مونت هست و این معنی بغیر ممدوده هم آمده</p>
<p>استهل بفتح اول و دوم مذکر جای و مکان استهی بفتح اول و کسر دوم مذکر استخوان</p>	<p>اسکلتانا بالف ممدوده و غیر ممدوده بست شدن و کاهل گشتن</p>
<p>استی بفتح اول و دوم و کسر نهمه دروغ گو استی بفتح اول و دوم زینکه صاحب عصمت نباشد</p>	<p>اسکتی کاهل دست اسکنده بکسر اول و فتح سیوم مذکر باب فصل کتاب را اسکه بفتح اول و ضم دوم مذکر ریخ و پریشانی و غم</p>
<p>استی بفتح اول و دوم و فتح تحتانی دروغ گو و کاذب اسجن بفتح اول و دوم و نشد سیوم مغرور یا زیبا و ناز است</p>	<p>اسکھی بجنیده و محزون و غمگین اسگن بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی مذکر</p>
<p>اسجنا بضم اول و کسر سین چشیدن</p>	

<p>باشد و بی الف هم می آید اسنا نا باضم جوشانیدن</p>	<p>سنگون بزقالب س اسکنده بفتح اول و کسرن و فتح کاف فارسی مذکر نباتی است</p>
<p>اسنشست بفتح اول و دو م و ضم فوقانی و شین معجزه و تالی منقوطه نا خوش و بخیزه و ناراضی</p>	<p>دوای و آن را عروس در پرده گویند س اسل پسل جانا بر نشیان و در هم و بر هم شدن</p>
<p>اسننو که بفتح اول و دو م و سکون او مجهول مذکر نا خوشی و ناراضی</p>	<p>ف آسمان م که فلک باشد س آسما پر قدم رکھنا دماغ بر آسمان و داشتن</p>
<p>اسنجوک بفتح اول و دو م مذکر عدم قابو و آن هم گویند اسنششی بفتح اول و دو م و سکون نون و فتح شین معجزه</p>	<p>س آسمان پر کھینچنا ناز و تکبر کردن + آسمان سے کرنا رایگان و مفت بدست آمدن چیز</p>
<p>ویای تختانی بی شبهه و بلا تشک اسنگت بفتح اول و دو م و سکون نون و فتح کاف فارسی</p>	<p>که عزیز الوجود باشد س اسمرت بکسر اول و سیوم نشیوم شرح نمود</p>
<p>زبون و نازیا و مهمل اسننا بضم اول و فتح دوم جوشیدن</p>	<p>س اسمرت بفتح اول و دو م و سیوم بی زور و ناتوان س اسمین بفتح اول و دو م و سیوم بی هنگام و بی وقت</p>
<p>اسنی بالف مدوده و فتح سین و کسرن نونت بستر کوچک بر آن بندد و آن در وقت پرستش می نشینند</p>	<p>س آسن بالف مدوده و فتح سین مذکر کرسی و نشین بستی کوچک که بر آن جوگان در وقت پرستش می نشینند و مطلق</p>
<p>اسو بفتح اول و سیوم مذکر اسپ که فرس باشد اسوپت سوار و صاحب سپ</p>	<p>س آسوپ بفتح اول و دو م و سیوم مذکر اسپ که فرس باشد و کردن فیل را هم گفته اند که جای نشستن فللبان است آسن</p>
<p>اسواس بالف مدوده و فتح دوم مذکر تسکین و خاطر جمع اسوبها بفتح اول و سکون او مجهول زشت و نازیا</p>	<p>س آسن تله آنا در اطاعت آمدن آسن جور تا برابر نشستن آسن د و لنادر باره مرد خدای گویند که بر شنیدی خود</p>
<p>اسوج بفتح اول و سکون او و مجهول آه ششم شمسی اسوجه بفتح اول و ضم سین مخفی پوشیده</p>	<p>س آسن بر کلفت حال زایر و قف کشته برای او در حضرت ایزد مناجات کند آسن د و لو التماس است یعنی برای ما دعا کنید آسن</p>
<p>اسوچ غیر قابل تدبیر و آنچه در فکر نیاید اسوچی بے فکر و بی پروا</p>	<p>س آسن سے اسن جور تا پہلو پہلو نشستن آسن لگانا نشستن باشد بر یک نشست و با صراحتا اگر حاجت از</p>
<p>اسوک بفتح مذکر نباتی است و آنرا جهور سوکاما مند اسوک بفتح اول و سکون او و مجهول و سکون کاف فارسی</p>	<p>س آسن بر آید آسن مارا نشستن و بر پشت سپ اتواران س آسن بالف مدوده و کسرن مذکر نام ششم مند و آن</p>
<p>مذکر آرام و راحت و درختی است اسوگنده بفتح اول و سیوم و چهارم مذکر عروس در پرده</p>	<p>که در آن چون ماه تا محل سد بر کرد و بفتح سین نباتی است که خورش کرم پله است</p>
<p>و آن نباتی است و مذکور شد اسوگی بالف فتح آسوده و صفا آرام</p>	<p>س آسن بفتح اول و دو م و سیوم مذکر عروس در پرده س آسن بفتح اول و دو م و سیوم مذکر عروس در پرده</p>
<p>اسون بفتح اول و سکون او و اسان بضم هه است اسونی بفتح اول و کسره او و نون نونت ستاره نخستین</p>	<p>س آسن بفتح اول و دو م و سیوم مذکر عروس در پرده س آسن بفتح اول و دو م و سیوم مذکر عروس در پرده</p>

اشت

اشن

از بست و چهار ستارگان که در راه سیاره واقع است	س	اشتا و نشست بفتح اول و کسر اول بست و نشست
اسم صحیح بفتح اول و دوم و سوم آنچه برداشته	س	اشتا و نشستم بست و هشتم
آن ممکن نبود	س	اشتا پنجاهت پنجاه و هشتم
اسم بفتح اول و دوم و سوم بصیر و بقرار	س	اشتا تون شت سی و هشتم
اسمی با بفتح و تشدید دوم هشتاد و بعد بر بی نایم	س	اشتا چهل و نشت چهل و هشتم
کوشید و بتخفیف دوم مذکر شمشیر	س	اشتا هالی بفتح اول و سیوم مجموعه فلزات هشتگانه
اسمی بالف ممدوده و فتح دوم مذکر اراده و	س	اشتا سپنت بفتاد و هشتم
معنی را گویند	س	اشتا ششده شست و هشتم
اسیجنا - ایسیجنا بضم اول و کسر دوم هر دو	س	اشتم بفتح اول و سیوم هشتم
چو شانیدن	س	اشتمی با بفتح مونت روز هشتم از عروج ماه
اسیر بضم مونت حسن و آن ریشه گیاهی خوبه	س	اشتنوت نود و هشتم
و در ملک هند از آن خانه می سازند	س	اشچرج بالف ممدوده و سکون شین و فتح جیم فارسی سکون
اسیر باد با بفتح بر وزن امیر زاد مذکر دعا را	س	رای مهله مذکر حیرت و تحیر و تعجب گویند
گویند که طلب چیزی از خدا تعالی باشد	س	اشده بفتح اول و ضم دوم و سکون دال مهله نایم و غیر خاص
اسیس بالف ممدوده و کسر سین بر وزن نایم	س	اشد هیبا بفتح اول و ضم دوم و کسر دال مهله کسی گویند که
مونت دعا و جواب سلام از اعلی بادی	س	خواندن و حرف زدن او غلط باشد
اسیس بضم اول و کسر دوم مذکر تکیه بالش مسند	س	اشرت بالف ممدوده و سکون شین و کسر مهله مراد از آستی
اسینچا بفتح اول و سکون یای مجبوب اباده شده	س	و آن مذکور شد
چه سنجنا بمعنی آب دادن زرع باشد	س	اشرد هالی بفتح اول و سیوم و تشدید دال مهله مفتوحه مونت کرا
اسیونا بضم اول و سکون یا مجبوب اول افکندن	س	و استخفاف و حقارت
اب از برج پنجه باشد	س	اشرم بسکون شین و فتح راز مهله مذکر مراد از سرم آن مذکور
اشبه بفتح اول و ضم دوم و سکون موحده و ما	س	اشکت بفتح اول و دوم و سکون کاف و نای فوقانی ناتوان
روز موافق و ناسایسته و ناخوشی محنت هم گویند	س	و عاجز و لاچار
اشت بکسر اول بر وزن بست منظوم و مطلوب	س	اشگون بفتح اول و دوم مذکر شکون بر
و معبود و محبوب با بفتح هشت بعربی نایم گویند	س	اشکونی بشکون و بد فال و نایم بارک
اشتادش بفتح اول و سکون شین و فتح دال	س	اشلوک بفتح اول و سکون دوم و ضم لام مذکر شعر و نظم گویند
منقوطه بشدهم را گویند	س	اشلیکها بفتح اول و سکون یای مجبوب مذکر نرم قمری
اشتاشیت هشتاد و هشتم	س	اشن بضم گرم و حار و گرمی و حرارت و باین معنی مذکر است
اشتانک با بفتح پرستشی که از هشت اندام	س	و بهترین مذکر خوراک و غذا را گویند
بجا آرند	س	اشندان با بفتح مذکر غسل و بدن شستن

<p>او کشته هر آفیم چی مذکر افیم من مونت افیمی مذکر افیونی</p>	<p>س اشوبغ اول و سیوم مذکر اسپ س اشوبجا بفتح اول و او معدوله مونت نشتی و بد صورت</p>
<p>وتزیایکی را گویند که خورنده افیمون باشد س الک بالف ممدوده و سکون کاف تازی کوبل در و بیدگی</p>	<p>س اشویت بفتح اول و سیوم و فتح بای فارسی مردی صاحب شوکت که سواران در جلوی او باشند</p>
<p>س اشوخ بفتح اول و دو سکون دیگر حروف مذکر پایکی و بجا س اشوک بفتح اول و دو سکون و او مجهول صاحب</p>	<p>آرام و آرام و راحت و نام نباتی هم هست س اشومیده بالف فتح مذکر قربانی اسپ</p>
<p>س اشونی بفتح اول و کسر او و مونت منزل اولین قمر باشد س آشی بالف ممدوده و فتح شین ویای تخمائی مذکر اراده</p>	<p>و معنی را گویند س اشیت بفتح اول و کسر دوم هشتاد</p>
<p>س اشیر بالف مونت مراد افیسیر که بمعنی حسن باشد س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر</p>	<p>س اشیش مونت مراد افیس و آن مذکور شد هر آفیم مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر بالف مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>نامند بهترین او مایل بسفیدی و صاف که در آب زود حل شود س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>
<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>	<p>س اشیر مونت مراد افیس و آن مذکور شد س اشیر مونت افیمون بغارسی تریاک و بعربی بس بنشینش</p>

اکر

اکه

و بعضی بانهنگام هم بست

س اکا کتا بالضم خوش دادن آب را

س اکا نوے بکسر اول و تخفیف دوم نو دو یک

هه اکا ون بالکسر بجا و یک

پس ایچیچ بالکسر مرکب از لفظ ای و چیچ مذکر زبور است

که بر سر می بندند

س اکت بالضم و سکون کاف مونث کلام بضم

اول و فتح دوم مونث تدریس و حکمت

س اکت لینا شناختن و دریا فتن

هه اکتار نا بالضم افزاین و سپه بلند کردن

هه اکتار و بالضم افزاننده و بلند کننده

هه اکتالیس بالکسر جمع و یک

س اکتانا بالضم در ماندن و طول شدن

س اکتهد بفتح اول و دوم آنچه در بیان نیاید

س اکتیس بالکسر سی و یک

س اکتانا - اکتنا هر دو بالضم کا ویدن چیزی

باشد از زمین یا هستگی و بیرون کردن راز

از خاطر کسی به حیل و تدبیر

س اکتک بکسر اول و فتح سیوم دوام نگاه و کشان

نظر باشد بر چیزی بی بر هم زدن مرغان

س اکتها بکسر اول و فتح دوم و تشدید سیوم تخفیف

آن جمله با هم و همگی

س اکتهان بالکسر با هم و همگی

س اکت بکسر اول و سیوم یکدل

س اکر بفتحین بکار و بی شغل و بالف ممدوده

و فتح کاف مونث کان و معدن را گویند

هه اکر برون چاکر مونث غار و مسکن شیر و مینک

هه اکر بالفتح کران و قیمتی و نوعی از حیوانات

س اکر م بفتح اول و دوم و سکون بار هم مذکر کردار

بر و حیث بدی و کنه و معصیت را گویند

س اکر م بفتح اول و دوم و چهارم فعل لازمی که نقیض فعل شکر است

س اکر می بفتح اول و دوم گناهیگار و پد کردار

س اکر نی بفتح اول و دوم ناموافق و ناشایسته

هه اکر بفتحین مونث خم و کجی

هه اکر بالفتح کردن کش اکر باز کذلک

هه اکر بانی مونث تشنج

هه اکر نا بالفتح کشیده شدن و کردن کشتی کردن

هه اکر و بضم اول و سیوم مذکر و آن نوعی است از شستن بطوریکه

هر دو را زور داشته بود و کف پا بر زمین بود

هه اکر بیت بفتح اول و سیوم رند و او باش و کردن کش مراد از اکر

س اکتهم بکسر اول و فتح سیوم شصت و یک

س اکسمات بفتح اول و دوم ناگاه و اتفاقا

س اکسنا بضم اول و فتح دوم جنبیدن و برخاستن

س آکلا بالف ممدوده و سکون کاف تازی چالاک و حیت فرود آمدن

س آکلا بالکسر تنها و جریده و تنفس

س آکلانا بفتح اول و ضم دوم پریشان و مضطرب شدن

س آکلنا بضم اول و فتح دوم جوشیدن

س آکلنی بفتح اول و ضم دوم و کسر نون فرو مایه و بدتر از را گویند

س آکلوتا - آکلوتا بالکسر گانه و تنها و بیشتر بر فرزندان اطلاق

کنند چون آکلوتا بیتا - و آکلوتی بیثی

س آکلی بالف ممدوده مونث اضطراب و حرکت

هه اکر بفتح اول و سکون و او مجهول مونث پاره و شروت

هه اکر و با و او مجهول پاره گیر یعنی مرتشی

س اکر بالف بفتح و سکون و او مجهول ناتی است روغن آن در محدود

افسون بکار آید

س اکوند بفتح اول و سیوم مذکر ناتی است

هه آکها بالف ممدوده مذکر غراب و خاک پیز و خراطه که غله در آن پزند

و بر پشت ستور بریزند

هه آکهارا بالف بفتح مذکر جمع

س آکهارا نا بالضم بر کردن

<p>آک میں پانی ڈالنا مراد آک بھجانا آک میں کسیکے جلنا یا لوٹنا یا غیب کے آک میں جلنا از بہر دیگر سوختن و بیخ کشیدن آک میں لوٹنا عمیق شدن آک ہونا عمیق شدن</p>	<p>س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم مذکر بر سبج برشته کہ بندوان در رسومات دین بکار بریزد مراد اچھت</p>	<p>س</p>
<p>آکا بالف ممدودہ مذکر در پیش عربی قدام کویند آکا چھا کو نا اندیشیدن و مترو بودن</p>	<p>س</p>	<p>آکھتر بضم اول و فتح دوم لغزیدن و افتادن آکھر بالف ممدودہ و فتح کاف تازی مذکر مغارہ شیران مراد آگر و آن مذکور شد</p>	<p>س س</p>
<p>آگادہ بالف فتح بروزن مبادہ ظرف عمیق کویند آگارہ بالف کسیر یازدہ</p>	<p>س س</p>	<p>آکھر بفتح اول و تشدید کاف شتم گر و سپاہی کہ فاعل در آن نبود</p>	<p>س س</p>
<p>آگاری بالف فتح مونت پیش و قدام و ریسائی کہ بر پای پیشین اسپ می بندند آگاری صارت باہر میت دادن فوج دشمن یا در حربی کہ در یک مقام واقع شود</p>	<p>س</p>	<p>آکھوانا بالف ضم بر کبند آیندن آکھرتا بالف ضم بر کبند شدن آکھرتا بکھرتا کزک</p>	<p>س س</p>
<p>آگاسی بالف فتح مذکر مونت و ستار و علامتہ و نشینہ کہ بر بالای بام خانہ ساختہ باشند</p>	<p>س</p>	<p>آکھلی بضم اول سکون کاف کسر لام تا ون کہ غلہ و دیگر چیز تا در آن بکوبند</p>	<p>س</p>
<p>آگال بالف ضم مذکر فضلہ ہر چیز خائیدہ رگویند مافضلہ پانز خصوصاً ایکا آگال میرا ادھار پس خوردہ جناب شما قوت و غذای من است</p>	<p>س</p>	<p>آکھچ بضم اول و فتح چہارم کر مہای کہ از حرارت ہوا پیدا میشود مثل نشینہ و بکس و انثال آن</p>	<p>س</p>
<p>آگالداں بالف ضم مونت تف دان آگانا بالف ضم رویا نیدن متعدی آگنا</p>	<p>س س</p>	<p>آکھند بفتح اول و دوم کامل و سالم و تا کسنتہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی است</p>	<p>س س</p>
<p>آگاؤ بالف فتح در پیش آگاہنا بالف ضم جمع کردن و فراہم آوردن</p>	<p>س س</p>	<p>آکھیت بالف ممدودہ مذکر صید و شکار را کویند آکس بکسر اول و تشدید دوم بہت و یک</p>	<p>س س</p>
<p>آگاہی بالف ضم مونت سود خواری و قرض ادائی باشد بسود چہار کیے ادائی آن بر قسط مشروط باشد</p>	<p>س</p>	<p>آکھیل بالف فتح تنہا آکیلنا بالف ضم گرد آیندن و بگردش آوردن چیزی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او رسومات تجزیہ و تکفین او ادا کردہ نشو و نما یعنی سختی و زوت ہم بنظر آمدہ</p>	<p>س س</p>	<p>آک بالف ممدودہ مذکر آتش عربی نار کویند آک آتھانا آتش افروزی کردن آک بجھانا آتش فرو نشانیدن در رفع نزاع کردن آک برسنا تا میدن آقاب باشد</p>	<p>س س</p>
<p>آگر بروزن مگر خوب عود و در فارسی نیز اگر کو آگراس بفتح اول و تشدید دوم مذکر لغتہ اولین آگراس - آگراس بفتح اول در ہر دو و فتح سین و سکون نون در دوم مذکر طحا میکند و آن بر آنیاز</p>	<p>س س س</p>	<p>آک بشت آک بھکنایا تازی آک چھا نکنا بیای فارسی فخر کردن و لاف زدن آک بزنا و غضب آیدن آک برسنا آک دینا مردہ را در آتش سوختن آک سلسکانا آتش افروزی کردن آک لگانا کزک آک لگا کے پانی لے دوزنا بعد آتش افروزی خود را در ظاہر خوانن مصالحہ و انورن آک لگے پوبلی کاموت دھونڈھنا یا مانگنا عذر لنگ بجا آوردن</p>	<p>س س س</p>

طهر وقوع آن	دیوان می پزند و قربانیا و نیازها
س اگن باو بفتح اول و سکون دوم و کسرفون مذکر تیر سوای که از باروت	س اگر سوچ بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم
سازند و از و خند در فوج دشمن میکنند	د و او معدود مذکر پیشین معنی عاقبت اندیشی
س اگن باو بفتح اول و کسرف فارسی و سکون نون آشک که بنزد و این	س اگر سوچی پیشین معنی و عاقبت اندیشی
شکایت هم سپان را و هم آدمیا را عارض میشود	هه اگر و اگه با بفتح تومی است از سود اگر اگن باشد
س اگنت بفتح اول و دوم و کسرفون پیشمار و بی حساب	س اگر و نه اند و آن شهرست در مغرب زمین و بی
س اگنی با بفتح مونت آتش عبری ناز گویند	س اگر بی با بفتح پارچه یا چیزیکه آنرا با گرنگ کرده باشد
س اگو بر وزن قابور پیشین و قدام	هه اگر بگو بفتح مذکر کار و گفتار هرزه و پیوده
س اگوا با بفتح نخست پیشوا و درینها اگوا با بلف ممدوده مذکر قبضه	س اگست بفتح اول و دوم مذکر نام درختی است
س اگوا را با بفتح مذکر پیشگاه و سخن	و نام فیلسوفی یا فرشته هم است
س اگوانی با بفتح رهبر و درینها	س اگلا با بفتح پیشین و باستان
س اگواهی - اگوانی با بفتح مونت گرفتن آتش چیز را و آتش زدگی	س اگلنا با بضم قی کردن و مال کی باز دادن
و اشتعال نار	س اگم با بلف ممدوده و فتح کاف فارسی بر وزن نام
س اگوانی با بفتح مونت رهبری	مذکر زمان مستقبل و علم شاستر اگم باند هندا
س اگوچر بفتح اول و چهارم و سکون و او مجهول و رشیده و مخفی	س استقبال کردن اگم بد یا فن رمالی اگم بکتابت بفتح
هه اگودنا با بفتح و سکون و او مجهول یا سبانی کردن	بای موحده رمال اگم جانی - اگم گیانی اگه از
هه اگو میرا با و او مجهول یا سبان	احوال مستقبل اگه باشد
س اگو تره با و او معروف بر وزن غلوه اسان و سهل	س اگم بفتحین بر وزن عدم دشوار گذار و عین
س اگو ری با و او مجهول پیشتر	و نام ممکن العبور
هه اگولنا با بفتح پاسپالی کردن	س اگن با بلف ممدوده و سکون فارسی و فتح سیم بر وزن
س اگونی بفتح اول و دوم مونت استقبال	دشمن مذکر معدود آمد و رسید باشد
س اگهار نا با بضم و ا کردن و کشادن و بر کشدن	س اگنا با بلف ممدوده و سکون کاف فارسی و فتح سیم
س اگهار و با بضم کشانیده	مذکر مقدار الحبش و دلاور و جری را هم گفته اند
هه اگهانا با بفتح سیر کردن و معنی سیر یعنی هم آمده است	س اگینه بفتح اول و دوم و چهارم دشوار گذار عین مراد است
هه اگهائی با بفتح مونت سیری	س اگن بفتح اول و سکون دوم و کسرفون آتش فرشته
س اگهر نا با بضم اول و فتح دوم کشاده شدن	آتش و کوشه با بین جنوب و مشرق و بفتح اول ضم
س اگهن بفتح اول و دوم مذکر نام ماه هشتم هندوان است	دوم بی لیاقت و بی تاثیر بفتح اول و کسرفون پر زده
س اگهور پشته بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	است معروف که می تیراید و مردم آنرا می پرورند
در مذهب هندوان که صاحب این طریق را خوردن هر چیز مباح است	س اگنا با بضم بایدن و سو شدن اگته هی جبل
ختی که مردار و لاش انسان و او را اگهور بدین معنی اگهوری خوانند	جنانا کنیا از تپا شدن آرزوی باشد بجز

س	الانا بالضم واژگون کردن	س	آنگه در پیش و پیش ازین
هم	الانا بالفتح و تشدید دوم غیرین و لغو زون	س	آگیا بفتح اول و تشدید دوم مونت دستور و در خدمت حکم
هم	الاول بالفتح مذکر آتش بازی	هم	و فرمان را گویند و بفتح اول و کسر دوم پرنده است
هم	الاهنا بالضم اول و فتح لام و کون های بوز مذکر سز نش	س	آیات جوینا بالفتح و تشبیه را گویند که بجز بلوغ رسد
هم	و طامنت گویند	هم	و از دیدن علامت تنبیه از بلوغ ظاهر شود چنان فرماند
هم	الایچا بکسر اول نوعی از پارچه ابریشمی باشد	س	آگیاری بالفتح بروزن زر داری مونت افروختن آتش
هم	الایچی بالکسر مونت فاقله مرادف الاچی	هم	بود در وقت پرستش و این مرادف هم است و آن آید
هم	الایبلا بالفتح و کسری موحده و سکون یای محله ناولن	س	آگیکاری بالفتح فرمان بر دار
هم	و ساده لوح یعنی رند و او باشد هم است	س	آگیان بالفتح بروزن فرمان ندادن ولی خود
هم	الایسلینا بالفتح مذکر رندی و او باشی و نازبختر	س	آگیا فایا بالفتح سوختن ظروف فلزات باشد تا تصیفه
س	الایب بالفتح اندک و کوتاه و کم قبیل	هم	آن حاصل شود
هم	التا بالفتح مذکر پند را گویند که از رنگ لاک آنرا رنگ	س	آگیانین بالفتح بروزن برخاستن مذکر بی خودی ندادن
هم	کرده باشند و آن در رنگ دادن چیز مخصوصا پای	س	آگیانی بالفتح ندادن و ابله و سفیه
هم	زمان هند و بکار آید	هم	آل بالف ممدوده و سکون لام درختی است که از بیخ آن
ت	التمخا بالف ممدوده مذکر هم نشای و بخشش سلطان	هم	رنگ سرخ مانند روماس بر آرد و از آن چرم و پارچه و
هم	که بطنا بعد بطن کبسی رسیده باشد	هم	ابریشم را رنگ کنند و در دو و اما نیز بکار برند
هم	التنی بالفتح بروزن کردنی مونت رسی را گویند که آنرا	س	آل بفتح اول و کسر لام مذکر زبور بزرگ سیاه رنگ گویند
هم	در کردن فین میکنند و فیلبان پای خمیش مدان میکنند	س	آلا بالف ممدوده بروزن لاد مذکر محراب و طاق بعضی
هم	التها بالضم مذکر ترجمه را گویند که تعبیر زبانی بزبانی دیگر است	هم	ترو زیناک و قزو و آنکه هم آمده است
هم	التنهنا بضم اول و فتح دوم موج زنی کردن دریا	هم	الایا بکسر و تشدید لام بروزن جمله مذکر ازخ عبری ثولک گویند
هم	التا بالضم پرشته معکوس و واژگون و نوعی از طعام	س	آلاپ بالف ممدوده و بای فارسی بروزن تالاب
هم	و آنچنان باشد که روده کوسپند از گوشت و برنج و	هم	آهنک سرود و خطاب کردن با کسی در کلام
هم	مصالح پر کرده به پیزند و آنرا در فارسی آگنج و در عربی نصیب خوانند	س	آلاپ چاری مونت آهنک سرود را گویند
هم	التاکبوا جامه واژگون که بعضی لباس مقلوب گویند	س	آلاینا بالف ممدوده آهنک سرود کردن
هم	التایکتا بالضم زیر و زبر و در هم بر هم	هم	الایچی بالکسر مونت بفارسی بیس و عبری مال و فاقله گویند
هم	التا با بالضم برگردانیدن التا تا پلکتا بالضم بای	هم	و آن از ادویه طبیه است اگر با مصطکی و آب انارین دهند
هم	برگردانیدن و تغییر دادن	هم	قی و غشیان را نافع باشد
هم	الت پللت بالضم در هم و بر هم و بمعنی تغیر و تبدیل	هم	الاسرنا بالضم خوابیدن و در خواب کردن
هم	هم است	هم	الایخ بالضم مذکر بوم و چغندر را گویند
هم	التا بالضم بر کشتن و معاودت کردن	ت	الاق بالضم مونت نوعی از سفیه های کوچک

<p>هـ الجها نابالضم بیچ وادن وپریشانی کردن</p>	<p>تسکین درد فواصل وقرص و عرق النساء و جلوس در مطبوخ اجبت</p>
<p>هـ الجها و بالضم مذکر بیچ وپریشانی</p>	<p>در درجم موثر و سوخته اجبت جراحت و درد و لذع آن مفید</p>
<p>هـ الجهمه بطحه جانا مزادف الجهننا</p>	<p>و ضعف باضمه و مصلحش سکنجبین و نظلم بصر و مصلحش کشنده و مضر</p>
<p>هـ الجهن بضم اول و سکون دوم مونت بیچ وپریشانی شکن</p>	<p>انثیان و مصلح آن عسل قدر شترش از سه دریم تاده دریم و بدش حلب است و روغن تخم گنجان گرم و تر و حقه او بار و روغن کبک</p>
<p>هـ الجهننا بضم اول و فتح دوم پیچیدن و در او تخن و ستیزیدن و بخت کردن</p>	<p>سرخ جبت تسکین درد جراحت امعا و طلالی او جبت تو باد جراحت تسکین درد آن و وجع فواد نافع</p>
<p>هـ الجهیئ بالضم سکون یای مجهول و کسر جیم مذکر بیچ و تاب</p>	<p>ت الش بضم اول و فتح دوم مذکر پس خورده طعام س الک بفتح تین بر وزن فلک مونت زلف و کیسو</p>
<p>س الجنا بضم اول و فتح دوم آب از چیزی برانداختن و پالودن</p>	<p>س الکا ولی بفتح اول و دوم سلسله کیسو گویند س الکهب بفتح اول و دوم پوشیده و مخفی نوعی از سلام کردن</p>
<p>هـ الرنا بضم اول و فتح دوم از امید و دراز کشیدن</p>	<p>س الک بفتح تین جدا و تنها الک تھلک جدا و علیحه و الک الک بتکرار هم گویند</p>
<p>هـ الر بلر بفتح اول و دوم مونت گفتار و کردار سهوده</p>	<p>س الکا بالفتح جدا و آزاد و بمعنی نعلین هم گفته اند</p>
<p>س الس بفتح تین بر وزن کس مذکرستی و کابلی</p>	<p>س الکا نابالفتح جدا کردن</p>
<p>س السانا بالفتح خوانناک شدن و ست کشتن</p>	<p>س الکالی بالفتح مونت جدائی</p>
<p>س السیه بالف ممدوده بر وزن دار سید و فتح دوم و سیوم مذکر کابلی وستی</p>	<p>هـ الکخی بفتح اول و دوم مونت معروف و ان رسی باشد که پارچه بالای آن گذارند و آنرا در فارسی او شنک و اونک و بجز معلق گویند</p>
<p>س السی بر وزن ناکسی سست و خوانناک</p>	<p>س اللنا بضم اول و فتح دوم و از کون شدن و کیسو نهادن</p>
<p>هـ السی بالفتح مونت تخم گنجان بعضی مایل زردی و بعضی از آن سفید مایل سبزی و نوعی سیاه</p>	<p>ت الم غلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر زده کاری و سهوده کوی بدی س النکار بفتح اول و دوم مذکر زیور و جواهر</p>
<p>س السی در او گرم و خشک و بارطوبت فضلیه و در حیض و بول و عرق و شبیر و محمل و جالی وین</p>	<p>س النکرت بفتح اول و دوم و سکون نون و کافی تازی و کسر رای مهله آریسته و زیور دار</p>
<p>طبع و جبت قروح مثانه و مداومت او روز نیم شقال جبت جدا امعا و با عسل ورم سبز</p>	<p>هـ النک بالفتح بر وزن پلنگ مونت گوشه و زاویه و طرف و جانب</p>
<p>و با فضل جبت تحریک باه یا کوسین مجرب دانند و بوداده او کافس و جبت نفت الدم و سرفه</p>	<p>س النک بضم اول و فتح دوم بر بنه و عریان س النکن بالف ممدوده و کسر دوم و فتح کافی فارسی مذکر معانقه و بغل گیری</p>
<p>رطوبی بغایت مفید و سه دریم آن جبت تنقیه و نفع و تجلیس ورم جگر و اعضای باطنی و ضامن او جبت ورم صلبه و قروح سربا بر قطوناب جبت</p>	<p>س الو مذکر ترکیاری و سیوه است معروف س الو بالضم و تشدید لام مذکر هم چون آنرا زنج کنند از هر دو چشم یکی کشاده ماند و دیگر فراز آید پس چشم مفتوحه ظاهر دیگر کشند</p>

<p>بیداری آرد چشم بسته خواب آور باشد و طبری گفته چون در هر دو شنبه افتد باید که هر دو را در آب نازند چشم خواب آورده فرود و دیگر بالا ایستد و احتمال از زهره آن تاریکی چشم را نافع است و الو کنایه بر نادان و سفیه طلاق کنند</p>	<p>الینا بضم اول و کسر دوم و کون بای مجهول افشانند آن الینا نا بضم اول و کسر دوم ریختن آب و امثال آن ام بالف ممدوده و سکون بهم مذکر انبه و معرب آن پنج است در دوم گرم و در سیوم خشک باشد و غیر سیده سرد و خشک است در اول اخلاط پنج بر آرد و مزه و مان خوش کند و ترشی آن موافق طحال است شتها آرد و سنگ کرده و نشانه بریزاند و خاکستر خوب آن نفت الدم را بر طرف کند و گویند مضعف جگر و مصلح شش مویر</p>
<p>هو الو - الو بضم اول و دوم مذکر گیاهی است</p>	<p>س الو بفتح و سکون و او مجهول پوشیده و مخفی و بوید او شکار بهم گفته اند</p>
<p>س الو بن بضم اول و تشدید دوم مذکر ابله و حاقق و نادانی</p>	<p>س اما بفتح اول و تشدید دوم مادر در عربی ام گویند</p>
<p>س الو پنا بفتح خود را پوشیدن و پنهان ماندن</p>	<p>س اما نا بفتح کجیدن و کجایش داشتن</p>
<p>ت الوش بضم مذکر پس خورده طعام مرادف الش</p>	<p>س اما نذیه بفتح اول و چهارم که نون باشد سکون نون دوم و فتح بای تحتانی آنچه قابل اعتبار نبود</p>
<p>س الو کهل بضم اول و دوم و فتح کاف تازی مونت مان مرادف الکهل و آن گذشت</p>	<p>س اما لی بفتح بر وزن روانی نامتوجه و فروتن و طینت را هم گفته اند</p>
<p>س الو بفتح و سکون و او مجهول مونت شوخی و بازی</p>	<p>س اما نیه بفتح و سکون نون و فتح بای تحتانی آنچه قابل اعتبار نبود</p>
<p>س الو نا بفتح بے نمک چه لون نمک را گویند</p>	<p>س اما و ت بفتح بر وزن زکات و مذکر شیر طابند که بنمخته باشد</p>
<p>هه الها بالف ممدوده و فتح لام نام سپاهی که شاعر بود</p>	<p>س اما و س بفتح اول و او یک شب آخر ماه که سلخ باشد</p>
<p>و قسم از شعر که بنا مشر رواج یافته</p>	<p>س ام بابت بالف ممدوده مذکر اما س ریجی که از خود پیدا شود و بی دو کردن زایل گردد</p>
<p>س الها نا بفتح اول و دوم شادمانی کردن</p>	<p>س اصبت بفتح اول و سیوم بر وزن فروت ترش را گویند که حامض باشد</p>
<p>هم الهه بفتح اول و دوم و سکون های هوز جوان و خرد سال و جانور نا آموخته و نا رام</p>	<p>س امیج بفتح اول و سیوم مذکر درخت انجوه و نیلوفر</p>
<p>هه الهنا بضم اول و فتح دوم مذکر شکایت و کله و معنی رو شدن و باییدن هم گفته اند</p>	<p>س امبر بفتح اول و سیوم بر وزن چیز مذکر آسمان و فلک پوشاک و لباس</p>
<p>هم الهیا بفتح اول و دوم و تشدید بای تحتانی مونت نام نوای است موسیقی</p>	<p>س امبکا بفتح اول و کسر سیوم نام زوج سیوست و او بجا و بی هم گویند</p>
<p>س الی بالف ممدوده بر وزن خالی دختر و شیر و معشوقه را گویند</p>	<p>س امت بفتح اول و کسر دوم آنچه محو نشود از تشنه که بمعنی محوشان باشد</p>
<p>س الی بر وزن جلی مذکر زبور سیاه که عاشق نیلوفر است و بمعنی معشوقه هم آمده</p>	<p>س امچوس بفتح بر وزن ربخورد مذکر ترشده انبه خام</p>
<p>هم الهیا بفتح اول و دوم و تشدید بای تحتانی مونت نام نوای است موسیقی</p>	<p>س الیا بالیا بفتح مونت قربانی و قیلهای گاه که بندوان آزاد رعیده و والی می افروزند و بدان شادمانی کنند</p>

باشد که آنرا در فتاب خشک نمایند و ناخن زین  
 هه امدادینا با بضم پر کردن و ببالب کردن  
 هه امدنا با بضم اول و فتح دوم ریخته شدن و  
 طغیان نمودن آب و زیاده شدن در وان  
 شدن اشک از دیده  
 س امر بفتح تین بر وزن ثمر لاموت و زنده  
 دایمی و حی لایموت و نام شخصی که صاحب لغت  
 زبان سنسکرت بوده است  
 س اصل با فتح مذکر نوعی از آلوی بزرگ  
 س اصل و تی با فتح مونت شهر سیست مراندا  
 را گویند و آن در میان هوا یعنی مابین زمین  
 و آسمان آباد است  
 س اصل با فتح بر وزن همای مونت مانع از  
 س امر بد بر وزن طبرزد مذکر حیات جا و دانی  
 و بقای دایمی  
 س امرت بفتح اول و کسیر سوم و کون فوقانی مذکر  
 غذای دیوان و هر چیز نوش و شیرین و کوارا جو  
 که میوه معروف است  
 س اصل با فتح اول و کسیر سوم مذکر نوعی از شیرینی  
 و آوندی کوچک که از آن آب خورند و قسمی از آن چای  
 هم است  
 س امر جاد با فتح بر وزن خبره و مونت تحقیر  
 و استخفاف و سخن نازیبا را گویند  
 س امرس بالف ممدوده و فتح را ممد بر وزن  
 و ادس شیره انبه که آنرا بمجد کرده باشند  
 س امرت بفتح مذکر جام و آن میوه است محرو  
 هه امسنا بضم اول و فتح دوم پوسید و تبا شده  
 س امک بفتح اول و ضم دوم فلان و فلان کس  
 هه امکا دهمکا با فتح مردم محقر و مردم کم قدر  
 هه اصل بفتح تین بر وزن اجل مذکر مستی و کیف

اصل با فتح و سکون میم ترش که حاضر باشد و بفتح  
 و صاف اصل پتی مونت نوعی لزد و خت جامه باشد  
 اصلتا س مذکر خیار چنبره و خیار شنبه معرب آن سنت گرم بود  
 است در اول محل و ملین و باد و به مناسبه هر خلطی مسهل  
 آن و مسکن جدت خون و منعی عصب ملین سینده و موافق  
 زنان حامله و مسهل برفق و بطی العسل و جهت تحلیل او را نام ظاهری  
 و باطنی نافع و با تمر بندی مسهل صفراوی سوخته و با تمر مسهل  
 بلغم و با بسفاج و آب کاسنی و آب شانه و آب برک سید مسهل  
 سودا و جهت تفتیح سده جگر و در آن دیرقان و تب مای حاره  
 و رفع سده امعا و زجر و مغص و مفید و غوغه او با آب کشنیر  
 رواع خنثی صعب و محل آن با آب بخیر و شیر مغز و محل آن در  
 انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس قلمین صلابت  
 نافع و مضر معده و مغشی و مصلح او مصطکی و اینس و موت  
 پیش سبب پیدا او با معا و مصلح آن روغن بادام و قدر  
 شترش از پنج شقال است متعال استعمال تازه او که میکسا  
 گدشته باشد مورت بود الدم و خوردن مسحوق پوست سیاه او  
 باز عفوان و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج شیره مجرب  
 دانسته اند  
 س املا بالف ممدوده و سکون میم امله در عربی ابع گویند در دوم  
 سرد و سرد خشک شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک قاص  
 و مانع بختن مواد معده و امعا و حفظ اخلاط از تعفن و فساد  
 و اختلاط سودا بروح و علیه سودا و محرک قاطع فی و فی اذین و خون  
 بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل چشم  
 و معده و حشا و اعصاب و شتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعض  
 و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و سکون حوارت خون و  
 آشنا بیند سفوف او با قند بالسویه هر روز بخورد مایب گرم جهت  
 سج و چرک بواسیر و نواصیه و ضعف معده و با صره و قمار یک چشم  
 مجرب و قطوب آب منقوع او که گویند خیسایند پاشند  
 جهت ازاله بیاض عین از موده است و شربت معمول از امله و  
 افسنتین در تقویت معده بی عذیل و آب طبع آنرا با مثل او

<p>یای تختانی مذکر بیماری و مرض</p>	<p>روغن کبچد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیاب و تقویت اعصاب خروج</p>
<p>ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد</p>	<p>مقعد و سرعت نهوض اطفال محب و بسته اند و چون خنایا با آب آمله خضاب کنند سوی سیاه کند و قدر</p>
<p>ان بالفغ مذکر غذا و خویش و نیز حرفی است که فایده لغوی در مثل انگشت و آن دیکها که بی حد و مایه بود و با لکثیر جمع است همچون دنون یعنی درین روزها و لفظ یابین معنی پند و ستانی است</p>	<p>شتریش از سه درم تا پنجم درم مضر سپرز و بود درین مصلحتش غسل سبیل و مولد قویج و مصلحتش روغن بادام و بد</p>
<p>ان بالفم نان و ان کسانرا</p>	<p>در اکثر افعال بوزنش بلید کابلی و آمله پرورده بلین طبع و مقوی اعضای باطنی و باضم و قاطع نرف الذم و</p>
<p>ان امدن و حصه نشانزد هم از روپه</p>	<p>بواسیر و نواصیر نافع و مداومت حافظ سیاهی است</p>
<p>ان یونا واقع شدن</p>	<p>اصل سان بالف ممدوده کو کرد فارسی است</p>
<p>ان اتحصه بالفغ بی شوهر و بی خداوند</p>	<p>اصلی با لکس مونت ترمندی در سیوم سرد و در دوم خشک</p>
<p>اناج بالفغ مذکر غله و حیوانات</p>	<p>مسکن غنجان صفراوی و بلین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محرقه مطفی بجان خون و جهت خفقان جار و حکم</p>
<p>ان اچار بالفغ بر وزن جفا کار مذکر کردار نامشایسته و بر امر خلاف شرع را گویند</p>	<p>و جوب و قلاع و عطش و تپهای حاره و تپهای غشه و کرب و تفرج محرورین بجدیل و اکثر او مورت سح و سعال و</p>
<p>ان اد بر وزن برابر مذکر تحقیر و استخفاف</p>	<p>مضد سپرز و مولد سده مصلحتش کثیر او خشکی اش و بنفشه و لعاب بیدانه و عناب و قدر شتریش از بیغت متقال تا</p>
<p>ان ارن بر وزن هزار زن مذکر نادانی و سفاقت</p>	<p>نی متقال و بدنش لوی سیاه و دانه او در سیوم خشک و قابض و مغز و جهت امساک منی محرب و ضما و از جهت</p>
<p>ان اری - اناری بر وزن هزارری بیوقوفی نادانی</p>	<p>خلع عضو و تقویت سستی عقل نافع و تقصید مطبوخ او مسکن اورام و در دمای هاره است</p>
<p>ان بنوشا کرد و تمییز را هم گویند</p>	<p>س اناسا منا مذکر در پیش رو و بر و مقابل</p>
<p>ان سای بالفم بر وزن خماسی معنادار</p>	<p>س امدنا بالفم اول و فتح دوم ریختن و پر شدن مراد و لغت</p>
<p>اناکانی بالف ممدوده بر وزن مارادانی مونت</p>	<p>هم امنک بضم اول و فتح دوم مونت شادمانی و سرور و آرزوی و خواش</p>
<p>انخاض نظر و چشم پوشیدن باشد</p>	<p>هم امنگنا بالفم باشد دمانی ترفی کردن</p>
<p>انباری بالفغ مونت عماری را گویند</p>	<p>هم امنگی بالفم شادمانی و مسرور</p>
<p>انبت بر وزن تروت ترفش که حامض باشد</p>	<p>س امنی سامنی روبرو و مقابل</p>
<p>انبتا بالفغ ترفش شدن</p>	<p>س امول بالفغ بی پناه و بیش قیمت</p>
<p>انبس بالفغ مذکر آسمان و پوشاک مراد فامبر و آن گذشت</p>	<p>س امی بر وزن کمی آب حیات و بالف ممدوده و فتح هم و</p>
<p>انبرای بالفغ مونت اشجارانه</p>	
<p>انبول بفتح اول و سکون و او مجهول خاموش</p>	
<p>انبیا بفتح اول و کسریوم مونت اینه کو چک نامیده</p>	
<p>انبیا کها بفتح اول و کسریوم ناکتخدا</p>	
<p>ان بیدها بالفغ و سکون دای مجهول باسفته و سوراخ نموده</p>	

س	ان پانی معروف که اصل و شرب آب نان باشد	س	انترا بفتح اول و سیوم کسر ای مهمل تب نوبت
س	ان پان بفتح اول و ضم دوم مذکر چیز را گویند که در آن دوی پاییزند تا با سانی خورده شود یا چرخه بالای دوی بخورند و نشاید که این معنی بدرج باشد	س	انترا بفتح مونت روده که بعربی امعا گویند انترمان جلنا کنایه از کرسنه شدن باشد انترمان قل هو الله پز
س	ان پراسن بفتح اول و سیوم که بای فارسی است و ششم که سین است آب چشمی را گویند	س	کذک انتری کابل کهو لنا بعد فاقه کشی طعام بسیار خوردن انتریون مین اک لکنا اگر سنه شدن
س	ان پرها بفتح نا مخوانده ولی علم و جاهل	س	انترا بفتح مونت روده که بعربی امعا گویند انترمان جلنا کنایه از کرسنه شدن باشد انترمان قل هو الله پز
س	انت بالف ممدوده و سکون نون و تالی فوقانی مونت روده و امعا انت آوانا زول العا باشد انت گونا بر آمدن خراط امعا باشد	س	انت کال بفتح مذکر وقت مرک که اجل باشد
س	در سهال	س	انت کون بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انت بالف ممدوده و سکون نون و تالی فوقانی مذکر انجام و و آخر کار و هلاک و تنهایی و دل و ضمیر و من بعد در میان و جای دیگر و اکی و اطلاع و بفتح اول و کسوم و فانی و فنا پذیر	س	انت پیر بر وزن بسته در مذکر حجرهای درونی خانه
س	انت الیس بالف ممتی و نه	س	انتیس بالف ممتی و نه
س	انترا بر وزن بندر در میان و اندون سوای باشد	س	انتیه بفتح اول و کسوم و فتح یای تحتانی فانی و زوال پذیر
س	و عرصه و زمان و پوشش و شکاف و وسط و روح اعظم را هم گفته اند انترجامی است	س	انت بالف ممدوده مونت کره و عقده و حسد و بدخواهی
س	گرد ساری انتر دهیان غایت پوشیده از نظر	س	انتا بفتح مذکر مهره انتا گهر خانه که در آن از مهرهای بزرگ مثل بازی کلاه پوشان برینیه بزرگ که در اطراف خود کیسه دارد و چون مهره عاج را از چوب بزنند اندرون کیسه میفتد
س	انترا بفتح در میان	س	انتا چت بفتح اول و کسیر حیم فارسی معنی بدبخت باشد آن نوعی از دشنام است
س	انترا پت بفتح اول و ششم که بای فارسی است و سکون فوقانی زن باردار و حامله	س	انتا کوتری بفتح اول و ضم کاف و سکون و او مجهول مونت ریسمانی که بدان دو اب راه بندند
س	انترا تب بفتح مونت تب نوبت و تب غیب	س	انت سانت بالف ممدوده و سکون تالی هندی و فتح سین و سکون و دیگر حروف مونت شرکت انبازی
س	انترا ل مرادف انتر	س	انتنا بفتح کجیدن و پر شدن
س	انترا بید بفتح کشوری است در میان دریا	س	انتنا بالف ممدوده پر کردن چاه و تالاب غیر آن باب بمعنی آمدن و داخل شدن در سینه هم بنظر آمده
س	کنک و جمن و آنرا در فارسی دوا به خوانند	س	انتوانا بفتح گنجائیدن و پر کردن
س	انترا نشست بضم اول و فتح سیوم و کسری مهمل و سکون نون و فتح شین و سکون فوقانی بست و نه	س	انتکلاتا بفتح بچیدن و از آنرا خرامیدن و فخر کردن
س	انترا نشتم بست و نهم	س	انتکھی بالف ممدوده مونت خسته و تخم و استخوان میوه و معنی فروری و جمود هم آمده است
		س	انتھی بفتح اول و سیوم و کسیر مهره مونت کیک که بر در سپین بعربی بر غوث گویند

س انتی مونت کلاوه رشتنه و بستنه گاه و بهیرم و اشلان  
 س انجاسا بالفتح بروزن مردانه زمین شو که ازان بهیر و به  
 س انجان بالفتح بروزن فرمان نادان بی خبر و صاحب جاهل  
 انجانا بی خبر و صاحب جاهل انجانی بروزن فرمانی بجاهل  
 س انجنس بفتح اول و سیوم بروزن گرگس مذکر رسوای و  
 بدنامی را گویند  
 س انجل بروزن خردل مذکر اکل و شرب را گویند چه ان معنی  
 طعام و جل معنی آب باشد  
 س انجلا بفتح اول سکون نون و جیم مذکر جوفی را گویند  
 که از چسپاییدن هر دو کف دست حاصل شود و در آن  
 آب گرفته شود و در آن آب گرفته بنوشند و انرا انجلی  
 هم گویند و این مونت هست  
 س انجن - انجن اول بالف ممدوده و دوم بغیر ممدوده  
 و فتح جیم مذکر سرمه و کل و دوده آن را در چشم کشند و  
 هر دو ای که در چشم بیاکشند  
 س انجنا بسکون جیم سرمه آلود شدن چشم و بالف ممدوده  
 که انجنا باشد سرمه در چشم کشیدن  
 س انجنا بفتح اول و سیوم نازا ایده چه جناب معنی  
 زایدن است  
 س انجن سار بفتح اول بروزن افسردارند کر سرمه که  
 کل باشد  
 س انجنهاری بروزن افسرداری مونت ابله  
 کوچیک که بر پلک چشم بر آید  
 س انجهو بالف ممدوده و ضم جیم بروزن دار و نگر  
 سرشک چشم عبری دمع گویند  
 س انجیر بالفتح مذکر در فارسی نیز انجیر و در عربی تین که  
 تران گرم است در اول و تر در ثانی و اما خشک در رطوبت  
 و بیوست معتدلی باشد بهترین آن سفید است پس سرخ  
 پس سیاه سرخ و دیرینه را سود دهد و بول بسته کشاید  
 و شکم نرم کند و سده را بکشاید خوبی که ازان پیدا شود

نیک باشد و از دیگر فواکه زیاده و سزاوار این که در دم  
 در جمیع سیوجات خاک را بخورند خصوصا انجیر خام و  
 انجیر خام اضاف تا لیس را بر کند و ضما د آن بر بهیق و  
 خالها مفید باشد و چون انجیر را با زرد فاسنند و طبع  
 آن بنوشند سیننه را از فضول پاک کند و چون یک  
 رطل ازان در سر که شربت روزنجیب اند و بر طحال  
 مطحول در خل ساییده ضما و کند و هر روز سه انجیر  
 بخورند در تحلیص صلابه طحال و جواده آن بس  
 عجیب است و انجیر طب اگر با شرب مالیده بر طحال  
 ضما و کند صلابت را بکندارد و این مجرب است  
 آخ بالف ممدوده و سکون نون و جیم فارسی  
 مونت زبانه آتش عربی شعله و لیب گویند  
 س انچاس بضم اول جیل و نه و بمعنی بلندی هم گفته  
 اند و این معنی مونت باشد  
 س انچانا بالف ضم افزاختن و بلند کردن  
 س انچاهت بفتح اول و جیم فارسی و فتح مای جوز  
 و سکون مای مثناة فوقانی ناخراسته و نامرغوب  
 و نامطلوب  
 س انچاو بالف ضم مذکر انچاهت مونت بلندی و  
 ارتفاع  
 س انچت بفتح اول و کسر سیوم ناکاه و بغتته و بفتح  
 اول و ضم دوم و کسر سیوم نازیب و ناموافق  
 س انخر - انخر با اول ممدوده در اول و فتح  
 جیم فارسی و بغیر ممدوده در لفظ دوم مذکر کناره  
 معر و غیران  
 س انخل - انخل بغیر ممدوده و ممدوده مذکر  
 کناره معر و غیره و پستان زن و پستان جانوران  
 شیرده  
 س انخلا بالف فتح کناره معر و بمعنی چادری که چون  
 از آب پوشند نیز آمده

<p>همه انچه صیلا بفتح اول و کسر حیم فارسی تریا و نالایقی و نامهور چه صیلا بمعنی تراشید با اند اول با کسر مذکر چای بزرگ که از از سنگ بسته باشند</p>	<p>مانند و پس بار بکینند ما رنگزد و قدر شربت از ان دانی و نصف است و گویند که دو از ده قیراط است و حنظل واحد که در یک شجر فته شود مهلک است و صاحب شیرغی نوشته که خوردن طبع بیخ حنظل زهر مار را بسیار دفع است اندک فیونکا پهل شخص نیکو صورت بدست چه ثم حنظل لظا خوشنما و در باطن تلخ خزه آ</p>
<p>س اند و بکسر اول و فتح سیوم مذکر زرد و منو نام است و او در عقیده هندوان حاکم افلاک و سر کرده دیوان است</p>	<p>س اند و بد هو بفتح بای موحده و ضم دال مونت نرمی است که در رنگ و نرمی همچو حنظل باشد و آنرا بیره پستی نیر گویند و آن مع خواص آینه مذکور خواهد شد و نام زن اندر هم است</p>
<p>س اند و بکسر اول سیوم مونت لچمی گویند و معنی این لفظ بیاید</p>	<p>س اند و پرسته بفتح بای فارسی و رای فرست و سکون سین و فتح فوقانی نام شهر و بهلی است</p>
<p>س اند س آسن بکسر اول و فتح دوم و فتح سین مهمل مذکر تخت اندر چه آسن تخت و مین گاه گویند اند و پری بکسر اول و فتح سیوم و بضم باغی گاری شهر اندر را گویند</p>	<p>س اند و جو مذکر لسان العصا فیغاریسی زبان کجشک نامند و در آخر دوم گرم و خشک در دکر و در و پیلو و رحم و تنبیه گاه و انافع و مدربول و منقت حصاة و بار طوبت فضلیه محرک باه و جهت خفقان و ضیق النفس و سر فرغ من و تقویت اعضای تناسل و فرج او باز غفران و غسل و بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلح کثیر و شتر بشتن آسته در دم و بدلشن جوز بو اوزن او و ضماد پوست او بار که جهت کوفتنی عضلات مفید است</p>
<p>س اند وانی بکسر اول و زوجه اندر و نام دوای سم است س اند س این بکسر اول و فتح سیوم و فتح بای تخت مونت بغاریسی خربزه تلخ و بعربی حنظل گویند شحم آن گرم و خشک است تا سیوم و مختار از ان رسیده و زرد پوست و سفید مغز بود و سبتر و سیاه بداند و ضماد آن در دپشت که نه رافع دهد و آن از دور جذب موادمی نماید تقیه مانع کند و نزول ما را نافع باشد مضر معده است و کربد و موجب سحج و مفضل مصلح کثیر او صمغ عربی از طیبان بسیار گفته اند که در ساییدن مسالغ باید کرد و شیخ نجیب الدین و صاحب منهج گفته که آنرا باریک نباید سایید تا با طرف امحانه چسبد و چون برگ رسیده آن بگیرند و در سایه خشک کنند و بخورند از خراج مواد سواد نماید و سوکس و صرع و دار الحید و دار الثعلب و خرام را سود دهد محب است و چون حنظل را بر گزندگی عقر طلا کنند در ساکن کند و چون عصاره آن در دست</p>	<p>س اند و سا با لفتح بر وزن عنبر سا مذکر نوعی از شیرینی قسمی از پارچه هم هست س اند و ی بکسر اول و سکون نون و وال و کسری مهمل مونت حواس خمس ظاهری و باطنی را گویند اندری جلاب و وا مسهل را گویند س اند و با لفتح ممدوده و سکون نون و ضم دال مهمل بر وزن دار و مذکر زنجیری و رخی که بدان پای فیل را می بندند س اند و س بکسر اول و ضم دال و سکون و او معروف مذکر موش بعربی فار گویند س اند و لنا بفتح اول و سکون نون و ضم دال بر باد سحج در هوا در ورفتن باشد یعنی جهولا جهولنا س اندها بفتح کور بعربی اعمی گویند و بمعنی تیره و تاریک هم هست</p>

اند و ابکسر اول و ضم سیوم مذکر چیزی باشد که از پارچه سازند و آنرا بر سر نهاده هر پارگران بالای آن گذارند تا سر محفوظ باشد و ایند هوا و چهل مرادف آن است	اند هاد هند لثانا بفتح دال و دوم بهندری کرد	س
اند و ثی بکسر اول و ضم دال منقوطه مونت زیور سی است مدور که بر سر می بندند	وزر سوختن اند ها کو اچاه خشک و بی آب که آنرا با خاشاک پر کرده باشند	س
اند یل با الفتح ماکیان بیضه نه و تخم آور	اند هکار بفتح اول سکون نون و دال و ثی بوز	س
اند یلنا با الفتح ریختن و پاشیدن آب باشد	مذکر تاریکی و ظلمت	س
ان راک بفتح اول و ضم نون مذکر محبت و عشق	اند هلابا بفتح کور و ما بینا اند هلابین مذکر کوری و ما بینا سی و کوناهی قوت مدرکه	س
انواگنا دلبا ختن و عشق بازی کردن	اند هسن بکسر اول و فتح سیوم مذکر پیغم و همیمه عربی	س
انزگی و مسنا و عاشق	و قود و بفتح اول و دوم مالواری از غله و زراعت	س
انز تھس بفتح اول و دوم سکون را مهله و تابی فوقانی و ثی بوز بی معنی و مهمل را گویند چه از تھه معنی معنی آمده است	اند هوا بفتح اول و ضم دال شسته و ناپاک چه هوشا	س
انزیت بفتح اول و کسر سوم سکون دیگر حرف و مونت بی ادبی و بد خلقی و بد خوئی و ستاخی	بمعنی شستن باشد	س
انوس بفتح اول و سوم بوزن هر کس مذکر نفوت و سرد مھری و نامواقت باشد	اند هی بالف ممدوده مونت طوفان و باد تند اند	س
انسن بالف ممدوده و سکون نون و سین مونت رگ و ریشته هر چیز	هونا سرگرم و مشغول شدن باشد و در فعل بد با رغبت و دل	س
انس بفتح اول سکون سین مذکر پره و بخش و حصه و تصرف و درجه داره	اند هیبارا بفتح بوزن پرواره مذکر تاریکی و ظلمت و تاریک و بی نور و کور را هم گویند	س
انس تھه بضم اول و فتح سین مهله نچاه و نه	اند هیس بفتح مذکر آفت و بلا و جور و جفا را گویند	س
انس دهاری بفتح بوزن خبرداری بهره مند و کامیاب نیز در عقیده بند و ان خدای که حلول کرده باشد و بچشم ظاهر شده باشد	اند هیس ابالفتح مذکر تاریکی و ظلمت اند هیس ی گو تھری کنایه است از شکم مادر و بچه دان که رحم است	س
انسنا بفتح اول و ضم دوم و فتح سین مهله نتیجه داد و نتج شدن	اند یگها بفتح مخفی و پوشیده و نازیده چه و یکھنا	س
انسک بفتح اول و کسر سیوم انباز و شریک	بمعنی دیدن باشد	س
انسکھ بفتح اول و کسر سیوم ناموخته و ناخوانده	اند بفتح اول سکون دال منقوطه هندی مذکر بیادنجیر و بیضه و خصیه را نیز گویند	س
انسنا بفتح اول و ضم سیوم نامشیده چه سنا بجن	اند کوس بفتح اول سکون و د و مجهول با دخا که درم	س
	رنگی خصیه باشد	س
	اند بالف ممدوده و سکون نون و دال هندی مذکر خایه	س
	بمعنی خصیه گویند	س
	اند ابالفتح مذکر تخم مرغ بجز بیضه گویند	س
	اند ج بفتح اول و سیوم ماکیان تخم اور و بیضه را گویند	س
	اند و بالف ممدوده و ضم دال که خصیه است مکان باشد	س
	اند و بیل قسمی از کا و یعنی بقر باشد	س

شبنیدن باشد

س ان سبجها نادر است

س آنسو بروزن راسو مذکر شک آب چشم

بعربی ومع گویند

س انسی بفتح اول بروزن عرضی شریک انبار

س آنک بالف ممدوده و سکون نون و کاف مذکر

نشان شکل و عدد حروفی از حروف تہجی و چشم

تن و معانقہ را نیز گویند و نشانیکہ برآتشہ کنند

تا بہای آن معلوم شود و گویند را ہم گفته اند

س انکانا بالف فتح بہای چیزی دریافت کردن

س انکا و بالف فتح مذکر اندازه بہا و تقویم کہ تعیین

قیمت باشد

س انکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی

یا گفته و نام فرمودہ و کنایہ و مجاز را ہم گفته اند

و باین معنی مذکر است

س انگری بفتح اول مونث گرسنہ و آن غلاست

ما بین ماش و عدس و دانہ تر و نبات نورستہ را

ہم کہتہ اند و بالف ممدودہ و خاتیر و خار قلابہ

و حلقہ باشد

س انکس باول ممدودہ و غیر ممدودہ و ضم

کاف فارسی مذکر جگہ و آن آہنی است سرج

کہ فیلبان بدان فیل راند

س انکس ہار نا کسی را مطیع کردن و بزیر حکم

آوردن

س انکسی بالف فتح و سکون نون و کاف مونث

قلاہ انکت بفتح اول و سیوم بروزن مرد

محاسب حسابان

انکنا بالف فتح مشخص شدن و باندازہ در آمدن

س انکنا بالف ممدودہ اندازہ کردن و تقویم نمودن

س انکوٹ بفتح اول و سکون نون و ضم کاف

مذکر چشمی کہ بندوان بعد عید دیوالی می کنند و در آن طعام بسیار

نختہ نذر دیوان کنند

س انکوسر بالف فتح بروزن معمورہ مذکر و یدگی نباتات را گویند

س آنکھہ مؤنث چشم در عربی عین گویند آنکھہ لجهنی

مونث ابلہ کہ بر یک چشم برآید آنکھہ انی خداوند مذکر کشتن

آنکھہ آنی خداوند مذکر کشتن آنکھہ چچانا اغماض نظر

کردن آنکھہ بدلنا سرد مہری و نامہر بانی کردن آنکھہ

برابر نگر سکنانج و شرمندہ کشتن آنکھہ بند کولنی

بی التفاتی کردن و مردن آنکھہ بھر کہ دیکھنا سیردین

آنکھہ بھرا نا اشک در چشم آوردن و زاری کردن آنکھہ

پسار یا چشم و کردن و تیز دیدن و ہوشیاری بودن و

امتیاز کردن آنکھہ پتھرا نی خیرہ شدن چشم باشد از آن

شدید آنکھہ بھر گنی جنبشی در چشم احساس کردن گویند

کہ کوزہ حرکت در چشم راست مرد و چشم چپ زن شکون نیک

باشد و دلالت بر ظہور امری مرغوب کند و ضد حرکتی را کہ مذکور

شد نحو س شناسد آنکھہ چھوتنی نابینا شدن آنکھہ

چھوتی پیر گئی چشم تشبکست و در درفت و این کلام بر

خصوصتی اطلاق کنند کہ بسلاک شدن خصمین از فیما بین خیر

آنکھہ چھوسر مذکر طخی کہ در شب پرود و چشم افتد آنکھہ

چھوترنی نابینا کردن و بی فایرہ انتظار کسی کردن آنکھہ

چھیرنی بعد دوستی بی مہری نمودن آنکھہ چھیر لیتا

چشم پوشید آنکھہ چھیلانا مرادف انکھہ سپارانا آنکھہ

تھندی کرنی از چار چشمی دوستان شناسیدن آنکھہ

جوزنی تیز نگر لیستن آنکھہ چھیلنا اثر کان جنبانند

و ترسید از چیزی آنکھہ چرائی چشم پوشی نمودن آنکھہ

چرھانی چشم گین شدن دست کشتن آنکھہ چرھنا

کشیدہ شدن چشم از اثر مستی آنکھہ چمکانی تیز دیدن

بچشم و نیاز و از انجاہ کردن آنکھہ چھپانی چشم پوشی

کردن از شرمندگی آنکھہ چیر چیر دیکھنا آنکھہ

چیر کے دیکھنا غور کردن و بغضب نگر لیستن

<p>و خشمناک شدن</p>	<p>انگهد ابنی منع کردن باشد کسی از کاری باشا</p>
<p>انگهتری بفتح مونت چشم بعربی گویند</p>	<p>چشم انگهد کھانی - انگهد کهلانی</p>
<p>انگهیان چشمها جمع انگه</p>	<p>چشم نائی کردن و ترسانیدن انگهد و بکهد که</p>
<p>انگ - انگ مذکر بدن و جسم</p>	<p>کچهر کونا کردن کاری باشد بعد مشورت از دیگر</p>
<p>انگا بفتح مذکر قبا و جامه را گویند</p>	<p>انگهد بد بانی چشمان از ترس شک بر کردن انگهد</p>
<p>انگا بفتح مونت دایه نوجوانی را گویند که بر کبیا</p>	<p>دهکنی مردن پشیمان شدن انگهد رگھنی چشم و بید</p>
<p>مفعل ما مور بود</p>	<p>دشمن عشق و ز زمین و امتیاز کردن انگهد سنج</p>
<p>انگار بفتح مذکر خدر کانش و آرزو انگشت زید</p>	<p>کونی خشمناک شدن انگهد سے دیکھ کے کچھ</p>
<p>واخر نم خوانند و در خبره گویند انگار و ن پیر</p>	<p>کونا کردن کاری باشد بخور و مامل انگهد سے گونا دل</p>
<p>لوقنا باند و یا حسد مضطرب شدن باشد</p>	<p>دخوار شدن و از چشم خادان انگهد سینکئی حسن کسی</p>
<p>انگر کھا بفتح مذکر قبا</p>	<p>نگاه کردن انگهد کسی سے روشن کونا روشن</p>
<p>انگوه بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی و ری</p>	<p>دیدن چشم ز بدن دوستی و عزیزی باشد انگهد</p>
<p>معلمه مذکر مهربانی و شفقت</p>	<p>کسیکی دیکھنی در محبت یکی تربیت یافتن انگهد</p>
<p>انگری بفتح اول و سکون نون و ضم کاف فارسی</p>	<p>کھتکنی در چشم داشتن انگهد کھولنا مرادف</p>
<p>مونت انگشت دست در عربی اصبع گویند مرادف</p>	<p>انگهد بسیار انگهد گرم کونی مرادف انگهد سینکئی انگه</p>
<p>انگروانا بفتح فاذین و خمیازه کشیدن</p>	<p>کھر کنا از خشم نگاه کردن انگهد لوانی ظا بر کردن</p>
<p>انگروائی بفتح مونت فاذه</p>	<p>راز باشد باشاره چشم و از چشمان انشاره کردن انگهد</p>
<p>انگروه مذکر و مونت انگروها مذکر انگروھی</p>	<p>لوانی دوچار شدن با محبوب باشد انگهد لگانی</p>
<p>مونت نام ساخته و نام ترتیب یافته و نام تمام و نام صرح</p>	<p>عشق و ز زمین انگهد مار ناچ چشم اشارت کرد</p>
<p>کرده را هم گویند انگروھی بان کلام بی انتظام</p>	<p>باز دشمن کسی را از کاری باشاره چشم انگهد چول</p>
<p>انگل بضم اول و فتح کاف فارسی مذکر انگلی مونت</p>	<p>مذکر انگهد چولی مونت بازی هست معروف</p>
<p>انگشت انگلیان چھوڑنا انگشتان گلستان</p>	<p>مراطفال اسل دکن آزا انگهد مجازی گویند و در فارسی</p>
<p>و بانگ بر آوردن از انگشتان انگل بیژاوری</p>	<p>سرامک باشد انگهد موند و اسرامک</p>
<p>که در گوشه ناخن پدید آید و در فارسی کزومه و در</p>	<p>انگهو نمین انی طلوع شدن کیف نشسته گویند</p>

نون و تالی فوقانی و انگنتی

و ناراضی و سوگوار

بی شمار ولی عدو

س انگوچهها بالفتح مذکر انگشت زبرجی بی اسم

س انمول بالفتح بی بها و بیش قیمت چه مول قیمت را گویند

س انگویند انگوچهها که انا نمودن انگشت

س آنن بالف ممدوده و فتح نون بر وزن دادن مذکر دمان و

س اننا باشد از راه ناز و آن بر ما نعت امری و لالت

روی بمعنی حکم و فرمان هم آمده باین معنی مونت است

س انگوتهی بالفتح مونت انگشتی بعربی

س اننا بالفتح اول سکون نون اول شوهر دایه چه دایه اننی

س انگوچهها بالفتح مذکر پارچه را گویند که هندوان

هم انناس بالفتح مذکر میوه است معروف در دوم سرد در

در وقت بدن شستن بر کوبند و چون غسل

اول خشک است با مزاج قدری از شکر صفا و حرارت

تمام شود بدن پارچه آب بدن خشک کنند

دموی را فرو نشاند و قی و غشیان تب سفراوی دموی

و آن مثل رومال باشد

و یرقان زرد را سود دهد و معده و جگر را قوت بخشد و آن

س انگور بالفتح اول سکون نون و ضم کاف فارسی

بدل آوست گویند که کرده را فرودارد و مصلحتش شکر

س انگیا بالفتح مونت سینه بند

هم انناسی چیز را گویند که بشکل انناس ساخته باشند

هم انگبتهی بفتح اول سکون نون و کسوف

ان ننت بفتح اول و دوم سکون نون و تالی فوقانی بی آنها

س انگیزنا بالفتح تحمل کردن و ترغیب دادن

و سجد و نام ماری است که در عقاقیر است و حاصل این است و

س این لفظ هند است از اینکه لفظ فارسی است

و شنور هم باین نام خوانده اند و نام چند نباتات هم است

س انگیکار بالفتح بر وزن زردی دار مذکر پرا

و سنی که چهارده کرده دارد و هندوان آنرا بر وزن چهاردهم ماه

س انال بفتح اول و کسوف مونت هوا و باد را گویند

بهادون بر بازی خویش می بندند

س اننگ بفتح اول و دوم بر وزن فونک مذکر عشق و محبت

آنند بالف ممدوده و فتح نون بر وزن مانند مونت تاسا

س ان مان بالفتح بر وزن فرمان مذکر تبحر و

و سرور و رفاهیت آنند گند بفتح کاف فارسی اصل

س انمنت بضم اول و سکون دوم و فتح پیوم

راحت و چشم آرام

س انمیل بضم اول و سکون دوم و کسوف مراد

اننگ بفتح اول و دوم بر وزن فونک مذکر عشق و محبت

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

و در عقاقیر و هندوان خدای عشق باشد

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

اننی بفتح اول سکون نون و کسوف دوم بر وزن طنزی دایم

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

انو بالف ممدوده و سکون نون و و او مذکر طعمی که در زجیر

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

و سح می بر آید و بغیر ممدوده و ضم و مذکر زره و تهمرا مذکر

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

انواد بالفتح بر وزن بر باد مذکر جواب و پاسخ و عرض

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

انواد بی بر وزن فریادی خصم و مدعی

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

انواسا بر وزن تلوا سه تکیه و دیر یازده و مشتق از وانه و گاه که

س انمنا بفتح اول و سکون دوم و کسوف مراد

در وقت درو بدست گیرند	ه	انحصونا بالفتح دشوار ناممکن
س انواسنا بالفتح در دست نمودن سهو چه نوباشد	س	انی بروزن غنی مونت نوک تیر و غیر آن
بگذاشتن آب اندران تازمان اندک	س	س انبای بالفتح بروزن هر جا سه مذکر
س انویب بفتح اول و ضم نون بهتر و بی نظیر	بی انصافی و ستم و جور	
س انویان بفتح اول و ضم دوم مذکر چیزی که در آن دو	س	س انیائی بروزن هر جایی بی انصاف و ستمگر
بیامیزند و بخورند مردق آن پان وان مذکور شد	س	س انیت بفتح اول و کسر دوم مونت گستاخی
ه انوت بفتح اول و سکون و فتح واه مذکر حلقه سپین	ه	ولی ادبی
زنکده را باشد که زنان در انگشت نر پای خود کنند	س	س اینیس بضم اول و کسر نون مخففه نوزده و عوام
س انوتها بفتح اول و ضم نون و سکون و او مجهول عجیب	س	به تشدید نون گویند
ونادر	س	س انیک بالفتح و کسر نون و سکون بیای مجهول
س انوکها بفتح عجیب و نادر و این لفظ را بر انسان	س	بسیار و فراوان
اطلاق کنند فقط	ه	ه او بالفتح حرف عطف است
س انولا بالف غیر ممدوده مرادف انولا آمد و خواص	س	س او بروزن خو حرفی است که در مقام تخریب گویند
آن مذکور شد	س	س او بفتح اول و دوم بمعنی از باشد
س انولاسار مذکر کوگرد فارسی	ه	ه او بالف ممدوده مذکر کوره آوندگران
س انول نال بالف ممدوده ناف کودک	س	س آواتی بالف ممدوده بروزن آزادی مونت آمد
س انومان بفتح اول و ضم دوم مذکر قیاس منطقی مرادف	س	دوستی در رسید لشکری و موسم درود سوادگران
آن مان و آن مذکور شد	س	س او اجالی بالف ممدوده مونت آمد در رفت و آمد شد
س انویان بفتح بی نمک چه نون نمک گویند	س	ه او امر بالفتح بروزن دوار مونت دیر و تعویق
س انونشت بضم اول و فتح دوم و کسر او و فتح شین	ه	و درنگ
نوزده انونشتتم نوزدهم	س	س او آگون بالف ممدوده و فتح کاف فارسی و او و
س انحصان بفتح اول و سکون دوم بروزن ارمان مذکر	س	سکون نون مذکر نقل مکان و تبدیل و تغییر
غسل و بدن بستن	س	س او آهن بالف ممدوده و فتح مای هوز در خواست
س انحصانا بفتح غسل کردن	س	و طلب گویند
س انخت بفتح اول و کسر مای هوز بروزن مثبت و	س	ه او آئی بالف ممدوده بروزن آزادی مونت
بی مهر و بمعنی دشمنی هم هست مذکر	س	آوازه و شهرت
س انهتر بضم اول و فتح مای هوز و تشدید فوقانی	س	س او آئی بفتح اول رسید و زین پوشی که بجلافتها
شست و نه	س	بر لشم آریسته باشند
س انحصوانا بفتح اول و سکون و فتح مای هوز غسل	س	س او بت بضم اول و فتح بیوم دشوار گذار و جا
کناییدن		

سرخن کوید	قلب مرادف اوجبت	هه
هه اوتن بفتح اول و سیوم جوش و نیز قسمی از کار دک بدان تنباکو	هه او جهمه بالفضم مذکر حرارت سخت و گرمی بسیار	هه
بتراشند	هه او بهگت بالف ممدوده و فتح بای موحه	هه
هه اوتنا بو او معدوله پناه گرفتن و نگاه داشتن و تخم از پنبه	هه او کاف فارسی مونت تعظیم و تکريم و در جبا	هه
جد کردن و کوی در دست گرفتن و با الفتح جوشیدن را گویند	هه او جها بالفضم از حرارت بقرارگشتن و	هه
هه او جهمه با او و مجهول مذکر معدله و امعا	هه ناخوش شدن	هه
هه او جهه بفتح اول و سیوم مونت راندن و ضرب زهر	هه او پ بروزن توپ مونت نور و رونق	هه
هه او جهل بضم اول و او و مجهول و فتح جهم مونت خلوت	هه و صفا باشد	هه
و گوشه گیری	هه او چچی مسلح زره پوش	هه
هه او چهمه بالفتح مذکر سخی است که از آن رنگ نارنجی می سازند	هه او پر بالفضم حرف استعلا ترجمه بر و فوق	هه
هه او چها بضم اول و او و مجهول سبک و ناچیز	هه او پری بالفضم بیگانه و اجنبی	هه
هه او جهلنا بضم اول و فتح جهم فارسی بر حسب متن و جهیدن	هه اوت بالفضم سکون و او معروف الکی پی	هه
باشد مرادف اچهلنا	هه اولاد بمرود و مرد ناگتخدا و کنایه از سفیه	هه
هه اود بالفضم بروزن جود مذکر سنگ آبی	هه هم هست و یوا و معدوله مونت افزون	هه
هه اود بضم اول و او و مجهول ترو نمناگ	هه و زیاده و کمی و تخفیف و شفا یافتن از مرض	هه
هه اودا بالفضم گندم گون و نیلگون	هه او تا بو او معدوله آنقدر	هه
هه اودان بالفتح مذکر رایگان و مفت	هه او تار بفتح اول و دوم و عوام بسکون و او	هه
هه اوداهت - اودالی بالفضم مونت نیلگونی	هه خوانند مذکر تنزل و شخص و تجسم را گویند و آن	هه
هه اود بلاو مذکر سنگ آبی مرادف اود	هه بعقیده هستند آن جلوه کشیدن خدا بصورت	هه
هه اوده بفتح اول و دوم بروزن جسده مونت پیمان و عهد	هه و جسم باشد	هه
و نام مملکتی هم هست	هه او ترنا بفتح اول و سکون و او معدوله و فتح	هه
هه اوده بفتح اول و دوم و کسر سیوم سرحد را گویند و معنی	هه آن در عقیده منور زول کردن خدا بر زمین	هه
چندانکه هم آمده و در پارسی هم گفته اند	هه اوت بو او معدوله مونت سایه و پناه پوشش	هه
هه اودها بفتح اول و دوم و سیوم خبر دار و متوجه و احتیاط	هه و حق که بر در اندازند	هه
و انتفات را هم گفته اند	هه او تا حق مرادف اوت	هه
هه اود هر در آن سوی و آن طرف مرادف ادهر	هه اوت پتانک بضم اول و فتح چهارم مذکر	هه
هه اود هم بالفضم و فتح اول بعد مذکر شور و عروفا و هنگام	هه بهبودی و هرزه کاری و سنگدست و لاچار و	هه
و خلل و بغاوت	هه بمعنی پریشان هم هست	هه
هه اود همی هنگام ساز و باغی و سرکش	هه اوت پتانکی کسی را گویند که بی فکر و اندیشه	هه
هه اوس بالفتح حرف عطف است بمعنی باز و نیز و دیگر و بو او		هه

س	مجهول مونت حد و جانب راه و اصل چیزی باشد	س	اوسنا بالفتح بوسیدن مراد فسترا
س	اوسرجه بالفضم سکون و او مجهول دیگر حروف	هـ	اوسیر بفتح اول و کسر سین و سکون یای مجهول مونت یاد و حافظ
س	بروزن مورد بلند و افزاخته اوسرجه با هو جوگی	س	اوشاکال بالفضم مذکر با د و سپیده صبح
هـ	که باز و ما افزاخته دارد و آن ریاضتی است در میان جوان	س	اوشده بفتح اول و سکون و او کسبوم و سکون اول و نای هوز مونت دار و دوا
هـ	اوسرما با و او مجهول بروزن قورما مذکر نوعی از خیات	س	اوشده هی مونت هرنات دوائی را گویند
هـ	و آن چنان باشد که دو کناره را با هم بدوزند	هـ	اوشرا مذکر آتش سرخ و یغران
هـ	اوسری با و او مجهول بروزن عوری جانب دار و حامی و	هـ	اوش بالف ممدوده و فتح و او بروزن ناوک
س	بمعنی خارجه عمارت هم هست و آنرا در پارسی قاپول	هـ	مذکر بی فکری و آزادی باشد از خطری
هـ	و قاپول گویند	هـ	اوش با و او مجهول مونت غشیان و شورشل
هـ	اوسرل با و او مجهول بروزن کوره مذکر سبد مراد قوکر	هـ	و مقداری از آب که در کف دست بکشد و بالفضم بروزن
س	اوسر هنا پوشیدن و چادر و بالا پوشش هم گفته اند	هـ	دوک مونت لغزش و خطار را گویند
س	باین معنی مذکر باشد	س	اوش بفتح اول و دوم مذکر فرصت و قاپول
س	اوسر هنی مونت معجز زمان	س	اوشنا با و او مجهول می کردن و بالفضم خطا کردن و تقصیر
س	اوس با و او مجهول بروزن بوس مونت شبنم را گویند	س	اوشکها بالفضم بروزن دوک مونت نیشکر که قصبه کباب
س	اوس پرجانی بے قدر و بی قیمت شدن چیزی باشد	س	اوشکار نا بالفضم برکندن مراد فکهارتا
هـ	اوسان بالفتح مذکر هوش و حواس و جرات و همت	س	اوشده بفتح اول و سکون و او و فتح کاف مونت
س	اوسان بفتح اول و دوم مذکر انجام و اتمام و همت	هـ	دار و دوا
هـ	و قرار و سکون	س	اوشکلی با و او مجهول مونت ماون را گویند
هـ	اوس برك با و او مجهول و فتح بای موحده و سکون	هـ	اوشکاه بفتح اول و سکون و فتح کاف فارسی ظرف عمیق
س	رای مهله و کاف فارسی مذکر دوائی است	س	اوشکاهن بفتح اول و دوم و کاف فارسی ظرف
س	اوسرجه بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح چهارم	س	غسل و طهارت را گویند
س	مونت طور و حالت و حالتی که از اشد او ایام حاصل شود	س	اوشک بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر عیب بدی
س	مثل جوانی و پیری و یغران	س	اوشک بی بنر و جاهل
س	اوسر بفتح اول و سکون دوم و ضم سیوم پر و الی و نابل	س	اوشکت بفتح اول و سکون و او و فتح کاف فارسی
س	اوسر بفتح اول و سیوم بروزن کونتر مذکر هنگام و وقت	س	دشوار گزار و ممنوع الوصول
هـ	و بضم اول و فتح سیوم زمین شور و شور و بوم	هـ	اوشکی بالفتح مونت تازیانه دراز که طولش بقدر نفست
هـ	اوسر با و او مجهول و فتح سیوم مونت کوساله در	س	ذراع بود و بدان اسپان نو آموز را بزنند
س	عربی عجله گویند	س	اول با و او مجهول مذکر نباتی است که بیج از مثل کرا
هـ	اوسرل با و او مجهول و سکون سین مذکر نوبت و دوا		
هـ	و کردش روزگار		

سینخورد و بمعنی پرغمال هم آمده است و آن برهن  
 دادن عزیز بود خصم را برای تسلی خاطرش  
 س اولابا و او مجهول مذکر زاده و نکرک و نوعی  
 باشد از شیرینی اولاهو جانا چون بیخ  
 سر شدن خون سس مند و ایا نون  
 اولی پورے معنی الفاظ ظاهر و مراد این  
 کلام این است که همین دم در همین شروع کردم و  
 آن در حق حق نامبارک کردید  
 ه اولتی با و او مجهول و سکون لام مونت  
 مخارج عمارت و آزار عوام ولتی گویند آن  
 خطا است  
 ت اولکه با و او مجهول مذکر کشور و دیار باشد  
 اولکه بالضم نیز گویند  
 ه اولو بضم اول و سیوم بروزن اولو مونت خسی  
 که از آن خانه در پوشند  
 س اولو کن بفتح اول و دوم و او دو مجهول  
 و فتح کافی تازی مذکر نگاه و نظر گویند  
 س اولو کتا بضم کتا و لظ کردن  
 س اولی بفتح اول و دوم بروزن جوی مونت  
 صف و قطار  
 ه اومی بالضم بروزن رومی مونت خوشه  
 دانه نیر سیده  
 س اون بالضم بروزن خون مونت پنجم و ضمیمه  
 گویند گاد رانی اون کون بیتهی  
 چری کپاس  
 ترجمه لفظی من آوردم که سفند را از بهر شرم  
 و آن که سفند درخت پنبه میخورد و این ضرب  
 المثل است و در جای گویند که شخصی در کاری  
 خبری بعمل آرد اما انکار در آخر موجب خوج  
 زربسیا یا مضرت او کرد و اون بالف ممد و

و فتح و او بروزن دادن مذکر آمد و ورود کسی اون اون  
 مونت نوید آمدن کسی  
 ه انا بالضم و تخفیف نون نوعی از شمشیر باشد  
 س اوننت بالضم اشتد در عربی جمله خوانند گوشت او در دوم  
 گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت تپ ربع  
 و عرق النساء و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سودا  
 و اخلاط غلیظ و مصلحتش بازیر حاره و شراب کهنه و نجسین قترشی  
 کثیر است و بول شتر سهیل و مدزر داب جهت سرفه و زکام  
 و ورم جگر و پسرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه  
 و رفع مستی و بوییدن او جهت سده مصفا و نطول چوبه  
 او با حر من جهت نفوس و فالج و حذر و او رام مجرب شیر او جهت  
 استسقا آزموده است خصوصاً که با بول او آمیخته باشند  
 طلای گوشت سوخته او جهت تو با و خفا ذنازه آن که هنوز  
 گرم باشد جهت کلف نجرب مداومت اکل شش او مورت کوی  
 و حمل مغز ساق او با ششم بعد از ظهر سه روز متوالی معین حمل  
 و نفوخ سرگین او قاطع رعانف آشنایید او با او به مناسبه  
 جهت صرع و ضما ذنازه او جهت تحلیل خازیر و بنور و بخور و  
 طلای او جهت تایلل مونز و آشنایید کف دمان او در جینستی  
 او مورت و چکانیدن آب پودینه در دماغ او باعث زوال  
 مستی او و پنبه یا شتر در تقویت باه بی عدیل سمن بن اوننت  
 کتان مذکر نباتی است که شتر آن را بر غبت خورند در فارسی شتر  
 خوار و در عربی تنوکه البعیر خوانند  
 ه اوننتنا بالفتح جوشیدن  
 س اوننتخی بالضم شتر ماده بعربی ناده گویند  
 س اوننتهده با و او مجهول مذکر لب بعربی شفته گویند مراد و نهفته  
 س اونچا بالضم بلند و مرتفع او پنجا بول بولنا با غر و حرف  
 زدن او پنجا سنا کم شنیدن کسی باشد بعلت کری او پنجا  
 کانی بمعنی کری باشد او پنجه بول کا منه پنجا تنکبه  
 ذلیل و خوار است  
 س اونچانی مونت بلندی و ارتفاع

س	اوچ نیچ شیب و فراز	و بالف ممدوده و ضم های بوز مونت قربانی سوخته
س	اونده بوا و مجهول مذکر رسنی را گو که ازان تیر ماو	س آهت بالف ممدوده و فتح های بوز برون حشا
	توام عمارت که از گاه پوشند بندند	آواز و شور را گویند
ه	اوئدها بالفتح و از کوز اوئدها بخت بخت	س آهه جاهر بالف ممدوده برون ماد چادر
	و در جایگاه نوشین بکشند تا آنکه سقف تام شود	مونت آمد و رفت
ه	اوئدها بالفتح و از کون کردن	س آهه نا بضم اول و فتح دوم فرو شستن آما س و
	اوئدها بالفتح تیره و ابرناک شدن آسمان را گویند	کم شدن طغیان آب
ه	اوندا بالفتح ترف و عمیق	س آهه بفتح اول و سیوم برون بهره مذکر بگیر
ه	اونگه - اونگها س - اونگهای برت	را گویند که در آن آب باران کرد آید و ازان زر عنت
	مونت غنودگی و خواب و پینکی در عربی سنده گویند	را آب دهند و سوختنی که از سر گین کا و سازند و
ه	اونگهنا بالفضم غنودن	بجای بیزم بکار برند
ه	اونهین بالفضم مچیان و بهمون طور	هه اهلا بالفتح سیلاب طوفان و طغیان آب
ه	اونے پونے کم و پیش	اهلو بفتح اول و وا و مجهول کذ لک
س	اونی بالفضم برون خوبی پشینه	س اهلیا بفتح اول و دوم و سکون لام زوجه گوتم و او
ف	اوه مذکر کوره و دشت خشت پزی کذانی البرمان	دختر برهاست
ه	اوهو بهر دو و او مجهول حرفی است که در محل حیرت	هه آهن بفتح اول و دوم برون دهن حرفی است
	گویند او می مثل اما این زبان از زمان است فقط	که برای نبی آید و بکسرتین همین جا و همین طور
	در فارسی آه گویند	س آهنکار بفتح اول و دوم مذکر خرد و زنگبر
ه	اه با کسرتین یعنی بذا	س آهنکاری بالفتح برون سن بازی گردنکش
ه	اهار بالفضم مذکر غلاف و پرده سواری زمان	س اهو بفتح اول و سکون و او مجهول حرف نذا باشد
	و بالفتح معروف که نشاسته رقیق باشند در فارسی نیز	در فارسی با گویند و در جاجرت نیز گویند
	همین معنی دارد	س اهی برون بهی حرف نذاست
س	اهار بالف ممدوده مذکر طعام و غذا و در فارسی	س اهین بالفتح برون اسپر اسبان کار و نشت است
	نیز همین معنی دارد	فروش و بهای مجهول تخمیر و صید باشد
ه	اهارنا انا دادن	س اهیری برون اسپری زن اسپر
ه	اهان بالفتح حرفی است که برای نبی برآید	س اهیری - اهیریا بفتح و یای مجهول صیاد و شکار
س	اهاهها بالفتح برون غراد را کهریست که	س اے برون پے حرف نذا باشد در عربی با گویند
	در مقام حیرت و مصیبت گویند ترجمه وای ووه	هه ایال بالفتح مونت یا ل سب
س	اهت بفتح اول و کسر دوم مذکر کینه و عداوت	س ایانا بالفتح نادان مرادف ایگان
		هه ایتا بیای مجهول خندین

هم	ایتر بکسر اول و فتح سیوم بر وزن دیگر نازو	هم	ایسه - ایسین بالفتح چین
هم	کرشمنه	هم	ایشوم بر وزن و بمعنی ایسورست و آن گذشت
هم	ایتنا چندین مرادف انا فاتا	س	ایک بفارسی یک و عبری واحد گویند
س	ایتوا بر بکسر اول و سکون یا ی مجهول و تالی	س	ایکاد س یازدهم ایکاد سی مونث یازدهم ماه
هم	فوقانی مذکر یکشنبه یوم الاحد مرادف اتوار	س	ایکانث بیای مجهول و سکون نون و تالی فوقانی تنها و جدا گانه
هم	اید هر این سوی و این طرف	هم	ایکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی و تالی
هم	ایواچین بیای مجهول مذکر ایواچیری	س	فوقانی نازیب و نالاین
س	ایزوت بفتح اول و فتح و او فیصل اندر کرب	س	ایکتها بیای مجهول و سکون کاف و فتح تالی منقوطه
س	ایربل بالف ممدوده و فتح تخانی و بای	س	مخففه جمله با هم مرادف ایکتها به تشدید تا و کشتی کوچک
هم	موجه مونث عمر و سن و سال	هم	ایکم گفته اند
س	ایرها بکسر اول و فتح کاف تازی مونث	س	ایکونس بیای مجهول و فتح کاف و کسر او و سکون نون
هم	بدخواهی و حسد گویند	س	بست و یک
هم	ایری بیای اول مجهول بر وزن شیرینی	س	ایکونست بفتح سین بست و یکم
هم	است که زمانه زبان ندانند	س	ایکهد با کسر مونث نیشکر بعربی قصب السكر
هم	ایربای مجهول مونث از پاشنه زدن و انگیز	س	ایگن بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر نادانی و حماقت
هم	ایرمار تا پاشنه زدن	س	مرادف او گن
هم	ایری مونث پاشنه بعربی عقب گویند	ت	ایچی رسول و قاصد و نامه بر
هم	ایری دیکهو کلامی است که درازا چشم	هم	ایلوا بیای مجهول مذکر عصاره نباتی است و آنرا در
هم	زخم استعمال کنند	هم	در فارسی الوانامه بر وزن طواد عربی صبر گویند و آن
س	ایسا بالف فتح چین	س	نوع است منقوطی و عربی و سخالی بهترین آن منقوطی
س	ایسان با کسر بر وزن ایسان نام سیوا است	هم	بود در دوم گرم و در سیوم خشک و سهیل قوی موادی که
هم	و گوشه مابین مشرق و شمال و آنرا ایسان	هم	میبا و جمع بوده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و
هم	کون هم گویند چه کون و کونا بمعنی کونست	هم	صفرالی مائی و منفتح سد و سنوای سده جگر و محل ریح است
هم	ایسو بالف ممدوده و ضم سین مهمل بر	هم	و مخفف بی لذیع خصوصاً شسته او با مصطکی منقی و مانع
هم	وزن رایجو مذکر فرمان و حکم	هم	و جهت مفصل منقی و با غار یقون جهت ربو و با آب سرد
س	ایسور بکسر اول و سکون یا و سین و فتح	هم	جهت نفت الدم سینه و بااد و به جهت یرقان و جمیع امراض
هم	و او خداوند و حاکم و نام سیوا	هم	سوداوی و اخراج اقسام گرم و امراض سپرز و کرده و رفع
س	ایسورتا با کسر مونث علم نزدانی	هم	تشنگی که از صفرای مخلوط بلغم باشد مفید و باخی صدف
هم	ایسون بالف فتح بر وزن حیوان امسال	هم	جگر و مقعد و اکثران مورت اسهال دموی و ذردار و

هم	باجا پدر در عربی اب گویند	هم	مخفف زجهاد اعیام دهند و آن وجهت قروح قضیب و فرج
هم	باجا کرنا پد خواندن باج رسای پدر	هم	و اعضای عصبانی بنایت نافع و با آنخوان پوسیده
س	باجا بسکون سیوم و نامی بود مونت ذخان و بخار	س	بالسویه رافع نوا صبر و آنگه و آن مجرب است
س	باجا مونت سخن و کلام و سوال و احوال و مقهور و معجز	هم	این بکسر اول میای مجهول و فتح سیم مذکروای است در موسیقی
س	باجا با نمل همنام و میر کردن باج بر همنام	س	اینست با کسر و سکون نون و نامی منقوط مونت در فارسی
	مناقشه نمودن		خشت و در عربی آنجا گویند اینست گاری خشت سازی
س	باجا قونی بر وزن فارونی حرف زدن و سبک و با تونیا کله	هم	اینست با فتح مذکروای است از صدف که آنرا بسوزند و در
س	باجا بر وزن ذالی مونت چرخ و قید را گویند	هم	دو انا بکار برند و در عربی حلزون گویند
س	باجا مونت راه و طریق و سنگ ترازو را هم گفته اند و باین معنی مذکر است	هم	اینست یا مذکروای باشد از قمری
س	باجا با کسر تایی منقوط مذکر راغ و مرغزار	هم	اینست همنام با فتح کشیده شدن و پچیدن و خوراید باز گو
س	باجا باقی مونت خانه و مسکن و خانه باغ	هم	اینست با فتح مونت کشش و جذب
س	باجا گهائے بسوی یا طرفه	س	اینست با فتح کشیدن
س	باجا مذکر ناسی که می نوازند	س	اینست با کسر اول و سکون یا و نون و ضم دال مذکر بخش
هم	باجا مذکر جاور سبغ فارسی گاور سن نامند و اول سرد و در آخر دوم خشک بسیار قابض و قلیل الغذاء غیر لذت شکم به بندند و بول به براند و خوبی بد از وی متولد شود و در بر نفخ شود و خوردن مهرائی او جهت التوائی حجاب و نزلات نافع و حاجت بسیار امراری و کما در کله کرده او محلل نفخ معده و کمن درد بواسیر و آن مولد خون سوداوی و مورث سده است مصلحتش در روغن با و سکر است	هم	بجری فار گویند
س	باجا مذکر آلات طب را گویند	س	اینست همنام با کسر اول و فتح دال مذکر نیم در عربی و قو گویند
س	باجا نواختن	س	اینست نا با فتح با ناز بر رفتن و خرابیدن
س	باجا آلات طب	هم	اینست هوا با کسر اول و ضم دال منقوط مذکر چیزی باشد کرد که آنرا بر سر گذارند و بار بر بالای آن نهند
س	باجا بر وزن باجی مذکر اسپ بعربی فرس	هم	اینست با کسر اول و ضم کاف فارسی مذکر مراد فرسیند
س	باجا مونت عهد و پیمان	س	بغارسسی اسرینج گویند
س	باجا چک بفتح چیم فارسی گویند و حرفی است که بر آن تفسیر و بیان آید	س	آب و باغ ممدوده و ضم یای تختائی بر وزن دار و عمر و ن سال
س	باجا مونت انتخاب کوشه لبلی فایده را هم گفته اند	س	آب و بل - ایو مرده اهر و مونت کذک
س	باجا مذکر کوساله و یک بر جانوری	س	آب و دهمیا بفتح اول و ضم یای تختائی و سکون و او مجهول و سکون دال مهمل و فتح تختائی نام ظمروی است که راماسا فرمان روای آن بوده است مراد او دهه
		س	آیه - ایها هر دو بمعنی در پنج باشد
		هم	کفتار دوم در حرف بای موحده
		هم	باجا بر وزن چادر نوعی از شیرینی باشد
		هم	باجا بسکون سیوم و کسر نون مونت سوزخ مار
		هم	باجا بر وزن قابو کودک و بعضی شاه واقف هم گفته اند

باجا دوم در عربی بود

س	با چھنا انتخاب کردن	س	بالو و بمعنی طفل ہم بنظر آمده است
س	با چھ بفتح جیم فارسی و پای تختانی مذکر	هم	بار و بروزن و بار و باروت
س	جمله نحوی و قابل گفتن را نیز گویند	س	بارہ دوازده بعربی اثنا عشر بارہ بات ہونا تباہ
س	باد بروزن شاد مذکر افراتر و مناقشہ و محبت	س	شدن بارہ دسری مکان ہوا دار را گویند کہ در موسم گرما
	و در مفصل		در ان پیشینند
س	باد کونا محبت و نگر نمودن	س	بارہ بسنگا مذکر گوزن
س	باد بروزن چادر مذکر ابر یعنی سحاب ابر	س	باری بروزن کاری مونت باغ و احاطہ اشجار زین دوشیزہ
س	بادل و بضم ال مہلہ شیرہ و خفاش		و خانہ باغ
س	بادل مذکر ابر در عربی سحاب گویند	هم	باری مونت دریکہ وزیر پورست کہ آنرا در گوش و بینی کنند
هم	باد لا - باد لہ بسکون دال ابر و مذکر		و نیز نام فرقہ است کہ اسل آن فرقہ مشعل و برک نامی درخت کہ
	زربفت را گویند		در آن طعام خوردنی فرورشد
هم	باد لی مونت پارچہ کہ از کلابنوس سازند	س	بار مونت خار بند و خار بست و صفت قطار و نام شہری است
س	باد ہا مونت درو و محنت و طاقت		تزدیک نگر بار آزارنا شلخ زدن بار چہار نام شد بار
س	بادی بروزن شادی گویند و تخالف جیم		چروانا بار چیرنا بارد لو انا بار دینا نیز کرد
	بادی چور دزد کہنہ و سارق قدیم		و رغیب دادن بار مہکنا نیز کردن
هم	باد ہ بسکون دال ہندی و نامی ہوز مونت	س	بارا مذکر بریزن و کوچہ و احاطہ و ناحیہ و خیرات و صدقہ
	خس و کابین کہ بعد در باقی ماند		ہم گفته اند
هم	باد ہنا بریدن و درو کردن	س	بارہ بسکون رای ہندی و نامی ہوز مونت طغیان آب و ترقی
س	بار مونت دیر و تعویق و روز نقیض شب		و افزایش
	و دروازہ و آب طفل دموی بدن ہم آمده و	س	بار ہنا افزودن مرادف برہنا
	و خراہم گفته اند و نیز بمعنی خار بند باشد	س	بار ہی مونت سود غلہ مثل سود زر
	بار لگانا درنگ کردن	س	باری مونت احاطہ قطعہ زمین و خانہ باغ و باغ
س	بارہ مذکر خوک بعربی خنزیر مرادف براہ	س	بار یا نیز کنندہ کار و شمشیر
س	بارد بکسری ہملہ بروزن شاد و مذکر ابر	س	باس مونت بوی عربی رایجہ و بمعنی خانہ ہم آمده اما باین مذکر یا
س	بارن بروزن دادن مذکر مانعت و محبت	س	باسا مذکر مہان سرد منزل
	و قبل ہم گفته اند کہ جانوری است معروف	س	باستھہ شست و دو
س	بارنا گذاشتن و جدا کردن و منع نمودن	س	باسد یو بسکون سین و کسر ال و سکون یای مجهول نام
هم	بارنا افزودن و روشن کردن التمش		کرتشاہ است
س	بارنی بضم ای قرشت مونت شراب گویند	س	باسر بفتح بیوم بروزن داور مذکر روز کہ نقیض شب
س	بارو بروزن دار و مونت ربک مرادف	س	باسری مونت فرما مرادف بالری

س باسك - باسكي بفتح سين در اول و ضم آن در	بدوزند
دوم مذکر سرداران در اعتقاد و بنود او حامل دنیا است و چون هماد یو برای حاصل کردن ابرت دیرا از کوه مند بر هم زدن بار بجای رسن بوده	همه باگهی مونت بوم و جغد همه باگی بروزن خاکی سوار اسپت گویند
همه باسن مذکر آوند و ظرف	س بال دختر با بالغه وزن نقیض مرد
س باسنا بفتح سین و کون آن مونت آرزو و خواهش و بوی دادن هم هست	س بال مذکر موی بدن و کودک و طفل بال با نند
س باسی بروزن عاصی کهنه و شبانده و آنرا با فرسی نه خوانند و معطر و با شنده و ساکن را هم گفته اند و باین	س بال کوزی سار نا کنا - از قادر اندازی و حکم انداز باشد بال بیجا بکسری موحده و سکون یا موی پریشان در هم خورده در نظام اندک محنت و ضرر گویند
معنی بجای بای موحده و او هم همچون ونواسی که بمعنی صحرا نشین بود باسی کونا کنیه از قتی کردن باشد	همه بال چتر تر مکر کودکان
ف باغره بسکون سیوم و فتح رای قشقت کر هی که بسبب دروی در کشان و غیر آن هم سدا از با گره هم گویند	همه بال مونت ریشنه که بر خوشه دانها بر آید و موی حنی و آزاموی کاسه هم گویند و ریشه را که بران شکر بخند سازند بالدار کاسه مودار
س باک مذکر سخن و کلام	س بالا بروزن لالا فرزند دختر و پسر و حسن آن ریشه گیاهی است معروف در خواص قریب بصند است
س باکس بفتح کاف نازی مذکر خاری باشد که از زغال آن باروت میسازند	س بالا پن مذکر طفلی و کودکی
همه باکهر با کهل در هر دو بفتح کاف نازی مذکر چیز است دو ای آنرا بجای خمیر مایه بکار برند و خانه های معتقد س که در یک احاطه باشد و بمعنی سخن خانه هم آمده است	س بالا بھوک ساده دل و بی کنه
س باکیه بسکون کاف و فتح تحتانی مذکر جمله فقره و لفظ	س بال بھوک مذکر قربانی که در وقت صبح مذکر شنا
همه باک بسکون کاف فارسی مونت زمام و عنان	س بال توت - بلتوتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
باک موتر نا عنان کردنیدن و کنایه از خشک شدن ابله جدری هم هست همچو سیتلانیه بالک	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
موزی ماتا نایه بالک موزی جدری عطف	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
عنان کرد یعنی خشک شد	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
همه باگا بروزن ما و اندر خلعت و لباس فاخره	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
همه باگدور ریسمان اسپ جنبیت یعنی اسپ کتل	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
س باگه - باگها مذکر پلنگ که جانوری است درنده	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
س باگهن - باگهنی پلنگ ماده	س بال توتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد
س باگهنبر بروزن با همسپهر استینی که از چرم پلنگ	همه بالنا افز و ختن آتش باشد مراد و بارنا

<p>بان بسکون نون و بای موحده مونت نوعی از ماهی که  آنرا بلهیم گویند و آن گذشت بانب اند هو اکذک  بانبهنی - بانبهنی بسکون نون و کبیری موحده مونت  سوراخ مار</p>	<p>س بانو مونت ریگه رمل  ه بانو چری بضم لام و فتح جیم فارسی پارچه  ابریشمی که در بالوچر سازند و آن شهر است  نزدیک مرشد آباد</p>
<p>بان پرسته بفتح چپام که بای فارسی است و فتح رای  قرشت و سکون سین و فتح تایی فوقانی عابد صحرانشین  بانقت مذکر بخش بهره و چیزی که از آن وزن کنند و خورا  کاو ماده نازمان شیر دادن آن  بانقتا تقسیم نمودن و حصه کردن</p>	<p>س بانی بروزن والی مونت حلقه گوش و بعضی  دخترک هم آمده  س بام بروزن نام مونت نوعی از ماهی و مقدار  معروف و آنرا در فارسی ارش گویند بفتح اول و  دوم و ثمن و مخالف راهیم گفته اند و بمعنی زن هم  بنظر آمده است</p>
<p>بانجو بروزن مادر زمین افتاده و ویران خنجر کذک  بانجهر زن نازانیده بعربی عقیم گویند  بانچنا خواندن و قرات کردن  بانچها مونت شوق و آرزو  بانچخت بسکون نون و کبیریم فارسی و سکون نای هوز  ونای فوقانی مرغوب و مطلوب</p>	<p>ه بامن هنتی مونت نباتی است  ه بامهنی بسکون میم و کای هوز مونت دلی  کوچک که بر پیک چشم برآید و چلباسه  س بامهنی زن برهنه و نام نباتی که در دروا  بکار برند</p>
<p>باندا نام جای است  باندا مذکر نباتی است خود رو که بر بالای درختان می رویش  بانده مذکر کناره و قید و نگه داشت و باین معنی مونت  باندهنا بستن و اختراع کردن و حکمت کردن و بازداشتن  و شست کردن و تعمیر کردن خانه و ترکیب ادن و مفر کردن  وانداختن</p>	<p>ه بان بروزن جان مونت سرشت و خالصیت  و عیار زروسیم و جزو مد دریا و نوعی ارسن  که آنرا همچو نوار دریا فتن چار پای بکار برند و  و دیگر کارهای نایز مستعمل است  س بان تیر هوای نام شیطانی هم هست  ه بانانذکر پیشه و وضع شعار و سلاح آیین</p>
<p>باندهنو بروزن ناجو مذکر صنعتی است در رنگ  دادن و آن چنان باشد که پارچه را قریب یکدیگر از رشته  کره دهند و پس آن رنگ کنند و آنرا اهل دکن چندتری گویند  و بهستان و اقرا و بندش و قسمی است از پارچه ابریشمی نوعی  از طوطی</p>	<p>س باندهنو که مخصوص با فردا باشد و برابری  دیگرگی و بود جامه در عربی محم گویند و بمعنی  تقاب هم آمده است بانا باندهنا یا کشتن  و ستعد شدن  ه بانا کشاودن و واکردن</p>
<p>بانندی واه که کینزک باشد  بانندا جانوری دم را گویند عموما و ماری دم را خصوصا  باننس مذکر نای بعربی قصب خوانند و کزی که طولش  بقدرده قدم می باشد و بدان تالاب ما و خند قها و دیگر</p>	<p>ه بان کونا احمقانہ حرف دن  ه بانات مونت پارچه معروف که از صوف  س بانان بروزن آمان بایان بروزن مایان  دست چپ بعربی بسیار گویند</p>

وآن زنی است که بندوان پرستش او کنند	سنگها را به پامید بانس پرچو هساکایه از سوا
هانی بونی . و او مجهول موش اجوره یافتن با چو	شدن و انگشت نمائی مخلوق کردیدن باشد
س با و بروزن گاو موش با و با و بانگ هساکایه	س بانسا مذکر قصبه بینی و بنجر بینی
از غالب شدن باشد در شمنی بچا پلوسی با و بندی	س بانس چو تر قومی از اهل حرفه که در کار فی مشغول میباشد
تلبیس و مبالغه کردن در ثنای کسیکه لایق ثنایا باشد	س بانسری موش مزار
با و سرنایتیز دادن با و کا رخ کونا فریب دادن	س بانسلی موش مزار و بمعنی کیسه هم آمده مراد
با و کھائی بفرخ حالی زیستن و بذلت اوقات	س بانسی هر چیز از بی ساخته و بمعنی مزار هم است
سب بردن نیز است	س بانک مذکر نوعی از خنجر و پیچ و خمیدگی و مدو متداول
با و بروزن داو موش حدری بخاری آبله گویند و	جو یار و خطا و بدی و زیوری است که آنرا بر بازو نام
آن چو شستی است معروف مراد ف سنیتلا	می بندند و نوعی از کرسی
س با و بتباس موش آسب جن و پری و آفت و بلا	س بانکا رند و او باش و قسمی از کار که بدان فی را
س با و جهک - با و جهک ترا از خواه و هرزه گورگوتی	بنزاشند و کج و بیپوده و هو اپرست و نام دریای هم
س با و س بروزن خاور مذکر نوعی از خنجر بینی	س بانکا چور رند و کردکش
س با و س - با و کلا دیوانه بعربی مجنون گویند	س بانک پنا مذکر صنعتی است معروف مکتبی گیرانرا
س با و ری موش چاه در عربی بیکر گویند مراد ف باولی	س بانگا بکاف فارسی مذکر پنبه نار سیده
س با و سول مذکر قونج و آن دردی است معروف	س بانگی موش نمونه را گویند
س با و گ بفتح سیوم و کون کاف فارسی مذکر نیکام	س بانوا بضم نون مذکر نوعی از مرغابی است
کشت کاری و زراعت	س بانوسا بروزن چلغوزه مذکر بانوسی بر وزن
س با و گولا مذکر قونج و بیماری است که از ریح پیدا میشود	خاموشی موش نوعی از پارچه باشد
س با ولی موش چاه و مکرو جید و طعمه جانوران	س بانوسے بفتح نون و تخفیف و تشدید و او نود
س با ولی دینا طعمه دادن مرغ را	و دورا گویند
س با و لینا بیای مجهول مذکر عیبی است از عیوب جهان	س بانهمه بسکون نون و نای هوز موش بازو و
س با و ن بروزن با و ن کوچک و پست و در عقیده	س حامی و پشتیبان را نیز گویند بانهمه پکرتنا
بندوان بحسب ظاهر شدن و شنودر کرة پنجم	و ستیکری کردن بانهمه تو تنای یار و مددگار
س با و ن پنجا و دو	شدن بانهمه دینا مدد کردن بانهمه گھنا
س با و نا کوچک و خرد را گویند مراد ف با و ن که اصل	پناه دادن
س باه بروزن آه موش بازو مراد ف بانهمه	س بانخیمان بروزن ماہ بیان و ستیکر و مربی را گویند
س باهرا بکسری هوز و فتح آن بیرون	س هانی بروزن مانی موش اجوره و مزدوری و خاستر
س باهره بروزن ساحره مذکر جانب چپ صنعت	و تار و پود جامه
س شمشیر زنی و کشتی گیری و غیره	س پانی بروزن جانی موش کلام و سخن و رزبان

س	باهرى بروزن ظاهرى بيرون ويرونى و اجنبى ويگانہ	س	باين بروزن دادن مذکر قشيرى که بعد برآمد مقصود بدوستان تقسيم کنند
س	اهمن برهن باهمنى زن برهن	هه	باشنى بروزن شانهنى مونث چيرسيست مثل سبد که در ماراژا کهدارند و جهت تاشا و کداجى بهر جا برند
س	باهن بفتح ناي هوز بروزن آهن مذکر مرکب و سواری	س	بايمها بروزن وادپها مذکر و جمع المفاصل مرادف بان
س	باهنا از حربه زدن کسى	س	بياد بالکسر بروزن زياد نزاع و حجت رکونيد
هه	بائى بروزن شابهى مونث خاتون و بلى بى و بمعنى لولى هم آمده است	س	بيادى بروزن زيادى مدعى و خصم
س	بائى جى دلاله پيرزال	س	بباه بالکسر مذکر شادى مرادف بياه
س	بائى مونث ريح بائى پچنى نمکين شدن و بلاک کشتن بائى سرنا تيز دادن بائى پيزه	هه	ببر بروزن سفر کسير رکونيد که يال اسپان را مى ترشد و بمعنى شير لفظ فارسى است
س	بهر کنا اثر شاخى کردن و ياه و کفتن	هه	ببر اکھيرى بفتح اول و سکون دوم و کسر کافى تازى و سکون ياي مجهول مونث نزاع و اختلاف رکونيد
س	بايان بروزن بايان چپ در عربى يسار است و هم که در مقابل زير است بايان پانويو چنا	س	ببون بکسر اول و فتح دوم و سيوم مذکر ترجمه و تعبير رکونيد و بسکون از فون پتر مرده و بر بده رنگ
هه	بايب بفتح تحتانى نادر و عجيب جدا گانه پيچيد	هه	بب و تا بروزن محروسه بفتح روستا و دهقان و جوان احمق و نادان
س	بايب هى اين چيز ديگر است يا سخن ديگر است	هه	ببرى بفتح مونث موى ترشيد و تراش يال اسپان
س	بايب بفتح تحتانى گوشه ما بين مغرب و شمال	س	ببرى بفتح باى اول و ضم باى دوم مونث نوعى از مغيلان باشد بيوتى ببول کندک
س	بائى بترنگ مذکر دانه است مدور و سياه و مغزش سفيد بانگ تلخى ميباشد و آنرا	س	ببهنى بفتح مونث سوراخ مار رکونيد
س	برنگ کابلى رکونيد در آخردوم گرم و خشک و خراج گرم معده و امعاء و سپهن بلغم غليظ و	س	ببهو بکسر اول و فتح دوم و سکون ناي هوز مذکر بزرگى و تونگرى و حشمت باشد
س	سود او اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف	س	ببى بفتح اول و دوم مذکر تخم نباتى است خوشبو و نام پرند است
س	رطوبات و قروح و مضر امعاء و صلحش کثير است و مستعمل مقشر آن و قدر شتر تيش تا مثقال	هه	ببى بفتح اول و تشديد دوم بروزن ربل يوسه بعربى قبله رکونيد
س	باست گولا مذکر مرادف باو گولا	هه	ببيسى بفتح اول و کسر موحد و سکون ياي مجهول مونث بوايسر که مرض معروف است
هه	بايئس بست و دو	هه	ببيسىا مردم بيوده گو و لوطى که مرکب لواطت باشد
هه	بايئسى مونث فوج شاهى و نيز سردار است و دو هزار پيادگان بايئسى توشنا	س	ببيک بفتح اول و کسر موحد و سکون ياي مجهول مذکر امتياز و بهوشيارى
س	سود آوردن باشد بزور تمام	س	ببيکى متميز و بهوشمند

س	بتا سا - بتا شا مذکر کرده را گویند که از شکر سازند و در شادینها و دیگر سو تا بکار برند و معنی جناب نیز آمده که سواران آب باشند	په	بپاهونا برپاشدن
س	بتانا با لکسر گذراندن متعدی بیتنا	س	بپیت بکسر اول و فتح دوم بر وزن صفت و بیتا
هم	بتانا با الفتح نمودن و نشان دادن و دستارچه و دست برنجی که از قلزات می سازند	س	بالکسر دوم و مونت مصیبت و آفت را گویند
هم	بتا ونا با لضم کشتن چراغ باشد مراد فیهما	س	بپیر بکسر اول و سکون دوم بر همین را گویند
س	بترا نا با الفتح گفتن و حرف زدن	هم	بپورا بفتح اول و ضم دوم مذکر پیری مونت
س	بترون بکسر اول و فتح سیوم مذکر دادن خیرات و صدقات باشد	س	لاچار و بی چاره
س	بترونا بکسر اول و فتح دوم نخستین	س	بپیر بیت بکسر اول و فتح دوم و کسری قرشت و سکون
هم	بتسا با الفتح مذکر نوعی از برنج	س	یای معروف و تالی منشاء فوقانی بر خلاف و برعکس
س	بتسل بر وزن خردل شفیق و مهر باز را گویند	س	و ضرور و گزند و هلاک باین معنی مونت است
س	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	س	بپنس بفتح اول و دوم و سکون نون و سین هم
س	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	هم	مذکر میراث و ارث را گویند
هم	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	س	بپوتی بفتح اول و ضم دوم مونت میراث و ارث
س	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	س	بپهارا با الفتح مذکر بخار و دخان مراد فیهما
س	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	س	بپهرنا بکسر اول و فتح دوم خشمناک شدن
س	بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کہا	س	بپهسی بکسر اول و فتح دوم مذکر روز پنجشنبه
س	بتکها و مذکر بتکھی مونت کویا سی در زبان آری	س	بت با لکسر مذکر قدرت و دستگاه و مال و دولت و باضم
هم	بتلانا با الفتح نمودن	هم	تخته نرد و مشت زدن کسی را
س	بتنا با لکسر گذشتن حاله یا حادثه بر کسی مراد فیهما	هم	بت با الفتح مذکر گرمی است در آب که کشتی مار خورد و تباها سازد
س	بتوری بفتح اول و دوم سکون او مونت و رم می گویند	س	بت با الفتح مخفف بت است که سخن باشد
هم	بتولی بفتح اول و ضم دوم سکون او و پول مسخرگی و طرا	س	بت برها و مذکر طوالت کلام و مباحثه بت پنا
س	بتها بکسر اول و فتح دوم مونت در دوغم	س	سخن پرداز بت سو نهنا کرنا بضم سین مرم
س	بتهارنا با لکسر افشاندن و ریزاندن	س	جنبا نیدن و با و کشتی کردن
س	بتهارنی با لکسر بر وزن قراری مونت و پاکیزگی گنج	س	بتا با لکسر و تشدید دوم بدست یعنی وجب در عربی
س	بتهارنا با لکسر افشاندن و ریختن	س	شیر گویند
س	بتهارنا با لکسر افشاندن و ریختن	هم	بتا بضم اول و تشدید دوم مذکر غدر و دغا بتا دنیا
س	بتها بکسر اول و فتح اول و ضم دوم سکون مای موز مذکر نوعی از تره و سبزی	س	غذر کردن و بفتح اول و تخفیف دوم مذکر باره تنگنی
س	بتی بفتح اول و کسر دوم بر وزن غبی مونت سخن مراد فیهما	س	و نیز سنگی مدور دراز که بدان چیزها بسایند
س	بتی بفتح اول و کسر دوم بر وزن غبی مونت سخن مراد فیهما	س	بتاس بر وزن حواس مونت باد و هوا
س	بتی بفتح اول و کسر دوم بر وزن غبی مونت سخن مراد فیهما	س	بتاس پیمینی نوعی از شیرینی

س	بیتیا بکسر اول و دوم مرد خود اندام و یک	و شش درخت را گویند
ه	فا تشش بقدر یک و جب بود	بنتوی بالفتح بروزن مرضی مونت پیاله کوچک را گویند
س	بیتیا نا بالفتح حرف زدن و سخن گفتن	بشلوهی بالفتح بروزن زردوزی مونت طرف برخی که
س	بیتیت بکسر اول و دوم و سکون بای معروف	در ان بند و ان طعام می پزند
س	وتای فوقانی گذشته و منقضی مشتق از بیتا	بتنا بالفتح تا فتن و تا فتن شدن و آنکه بدان ریمان تاباند
س	بتیس بفتح اول و تخفیف دوم و تشدید آن	بتوا بفتح اول و ضم دوم مذکر و آن کیسیه باشد بزرگ و در ان با
ه	بیتسا و ای است مرکب از سنی و دو جز که	چهار گوشه که در ان خوف و پان و غیر ان می گذارند و ظرفی
ه	مادیان را بعد از زایدن میخورند	نخاسی هم هست که بند و ان در ان طعام می پزند
ه	بتیسی مونت سلک ندان و هر دو ای است	بتوا بالکسر لیسر و آن اسم مصغر بیتا است
س	از سنی و دو جز ترتیب داده باشند	بتوار بالفتح باج گیر و تحصیلدار
س	بتیسی دکھانا دندان سفید کردن و خنده	بتوامرا بالفتح مذکر نصیب و بخش و قسمت
س	زردن و استهرا نمودن	بتوانا بالفتح تقسیم کنانیدن
س	بت بالفتح و سکون تالی منقوطه هندی مذکر	بتوس بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر گروه و نوبه خلق
ه	نام درختی و خر مبره مراد ف کوری و جشا	بتوسرا بکسر اول و فتح دوم مذکر انبار کرده ای سر گین خشک
س	و جگر بند و شکن تهبیکا و سنگ وزن و تخفیف	که آنرا بجای همیشه میسوزند
س	بات بود یعنی طریق و راه بت پاز بیانی فارسی	بتورنا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول جمع کردن
س	ورای منقوطه هندی را بنزن و قاطع الطریق	و انباشتن
س	بت پازی راه زنی	بتونا بالکسر و ضم دوم و سکون و او مجهول ریختن و بیخه
ه	بتا بالفتح تشدید دوم مذکر کوی و چوگان	بسرک هم آمده است مراد ف بتوا
س	و عیب ضرر و قصور و صندوقی که در ان جوارش	بتوهی بالفتح و ضم دوم و سکون و او مجهول سیاح و راه برد
ه	نهدارند بته باز شعبده باز بته بازی	بتھانا - بتھلانا بالکسر نشانند
س	شعبده بازی بتا دهار بتا دھال	بتھنا بالفتح در آمدن و داخل شدن
س	صاف و همواره	بتشی بفتح اول و دوم بروزن صدقی مونت فن تقینش گری
ه	بتانا بالکسر فشانانیدن متعدی بدفعول	بتیا بکسر اول و دوم دخترک بالفتح سنی ایشیمی با سله آویزه
س	بتینا	که زنان بدان موی سر خویش می بندند
س	بتا و بفتح اول بروزن ترازو و مرد سیاح	بتیا بالفتح جاده و راه تنگ سنگ زن که بمقدار
س	و جهان کرد	کوچک باشد
س	بتائی بالفتح مونت اجوره تا فتن ریمان باشد	بتیس بالفتح و کسر دوم و سکون یای مجهول مونت تبهو در دوم
س	بتپ بکسر اول و فتح دوم مذکر مطلق درخت	کرم و در اول خشک بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون
		صالح و مقوی فیم و دماغ و رافع و کس و احتمال زهره و خون او

<p>جبت ریاض و نزول آب نافع  بجاک بالفتح بروزن هلاک مذکر نوعی از بارگانه نفعی باشد</p>	<p>س بجها کنا بکسر اول و فتح دوم شسیدن  ه بجها بالفتح مضمون چراغ و آتش و منطفی شدن</p>
<p>بجالانا بجا آوردن و او کردن  س بجانا بالفتح نواختن حج بجانا آواز جوش کردن</p>	<p>بالفتح اسیر و گرفتار شدن صید در دام  ه بجھیل بالفتح دوم بار کرده و تورا بار بردار</p>
<p>چیزی باشد از پوسیدگی یا ترشی  س بجبر بفتح اول بروزن فخر صاعقه و الماس و بمعنی سخت و درشت هم هست بجبر پرتی اسپر دعای سبت</p>	<p>س بجی بکسر اول و فتح دوم مذکر فیروزی و شادگامی  بجی بی معنی بفتح اول و سین بروزن هم ماه آسن</p>
<p>یعنی صاعقه افتد بر او  س بجرا بالفتح بروزن شجره مذکر زورق و کشتی را گویند</p>	<p>س بجیا بکسر اول و فتح دوم مذکر بنگ آن چشمبستی است  که کیف می آرد</p>
<p>ه بجربتو مذکر نام میوه است  س بجنک بالفتح بروزن و سنگ مذکر لقب بنوان است</p>	<p>س بجخی بکسر دوم و فتح دوم فیروز و منظر  س بچ بالفتح مونت دج بفارسی اگر ترکی نامند و اول</p>
<p>س بجرنگی بالفتح بروزن هم رنگی مونت قشقه که  هندوان بر پیشانی گذارند</p>	<p>و نیوم گرم و خشک قوتش آ چهار سال باقی هست  فاطع بلغم تریاق سم مقوی معده و جگر و ماضی و قوت</p>
<p>س بجلی بالکسر مونت برق و صاعقه  س بجنا بالفتح نواخته شدن و روید که در میان لاله</p>	<p>حافظه و منفی دماغ و مہی و مجفف طوبات و مغال  و در بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهت</p>
<p>رواج دارد  ه بجنا بالفتح مذکر لته و پارچه که آنرا زنان جلیض بر دارند</p>	<p>در دسینه و سرفه و پهلوی جگر و معضن و درد پسر  و شکافگی عضل و تقطیر بول و حصاة لگنت زبان</p>
<p>س بجنا بالکسر مذکر باو کشتن بعبوی مروه گویند  س بجنتری بروزن زنجشکی فی نواز بجنتری</p>	<p>و نیکو کردن حسا و تسخین کرده و ضما و او حته مغال  و اورام بلغمی در نفع تحت پسر و مہن و برض و تشنج</p>
<p>س بحال کوچی فی نوازان و خانه نجحکان و رو سپیان  و خراجی که از نوازان در خاصان بگیرند</p>	<p>بلغمی و خاییدن جهت نقل زبان بلعیدل و جهت درد  نوزدان میفرد و جگوس در طبیح او جهت درد در جرم نافع</p>
<p>س بجوک بکسر اول و ضم دوم و سکون و او و جبول مذکر  جدای و ذواق و او بار و شفاوت و بدبختی را هم گویند</p>	<p>و مفرس و مصلح او را زبانه حرق خون محروین و  مصلحتس سکنجبین و شتر شش یک شقال</p>
<p>س بجوکی بالکسر شقی و بدبر و بدبخت  ه بجھانا بالفتح کشتن چراغ و آتش و بالفتح اسیر کردن صید در دام</p>	<p>س بچ بالفتح در میان مرادف بچ  س بچلو بالکسر بروزن خوار مذکر کامل و اندک و خیال</p>
<p>س بجھانا بالفتح فہمیند و دهن نشین کردن  ه بجھل بضم اول و سکون دوم و فتح سیدوم مذکر او</p>	<p>س بچارک بالکسر صاحب تل و منصف  س بچارنا بالکسر نشینیدن و پنداشتن</p>
<p>که در آن آب گرم بکھدند  س بجھکانا بالکسر سائیدن</p>	<p>ه بجالی بالکسر بروزن سفالی مونت گاه بعبوی  تین گویند</p>

هر چنانا بافتح تکا برستن و پناه دادن و  
 لوغضن سازم آید است  
 هر چاو بافتح مذکر پناه و نگهدشت  
 هر چچین بافتح مذکر کودکی و خردسالی  
 س چتر بکسر اول و دوم و سکون سیوم عجیب  
 و بوقلمون را کوبید  
 چجتی بافتح بر وزن هستی موش بقیه قتره کوبید  
 س چکانا باکسره نامید کردن و پیمان شکستن  
 و بافتح کودکی که قصه کند هر چند نسبت بکودکی  
 و باین معنی مهند باشد چه کچه در فارسی طفل را گویند  
 هر چکائی دو شیشه که قصبه سیزال او را بجای  
 دختر گرفته باشد  
 هر چکننا بکسر اول و فتح در م نامید شدن و کزختن  
 و رسیدن و بر کشتن کسی از رضامندی خویش  
 که پیش ازین داده باشد  
 س چکننا بکسر اول و فتح سیوم و تشدید زدن مذکر  
 زیوری است معروف که در گوش میکنند  
 س چلنا بکسر اول و فتح دوم خمیدن و پیمان  
 شکستن و باز کشتن و لغزیدن  
 س چین بفتحین بر وزن چین مذکر سخن چین  
 بند کولینا - چین بنده کونا پیمان بستن  
 چین بند هونا پیمان بستن شدن چین  
 پالنا ایفای عهد کردن چین تو قنا  
 شکستن پیمان و قول باشد چین چموتنا  
 کزنگ چین دینا و عده کردن چین دالنا  
 سوال کردن و دریافت کردن چین لینا  
 پیمان گرفتن از کسی چین مارنا ایفای عهد  
 کردن چین ماننا سخن شنیدن اطاعت  
 کردن چین بنهانا پسر و ورش سخن کردن چین  
 هارنا پیمان بستن و وعده دادن

هر چچنا بافتح پناه یافتن از بلا و آفت و مرض و غیر آن  
 س چوانی باکسره مذکر و کسب و میابخی و واسطکار  
 س چویا بکسر اول و فتح دوم و کسره لام میابخی  
 س چهر بافتح و سکون و دیگر حروف مذکر کوساله مراد و چخرا  
 س چهاننا باکسره مذکر نباتی است که آنرا در فارسی کشته و در  
 عربی انجوره خوانند و تخم آنرا بزرا الانجوره و آن استسقا را مفید است  
 س چهاننا باکسره کشتن  
 س چهن ابافتح و سکون جیم فارسی و نامی جوز و فتح رای غیر  
 منقوطه مذکر کوساله را کوبید چهره بر وزن مهر و کزنگ  
 س چهر او باکسره مذکر فراق و جدای  
 س چهرتا باکسره جدا شدن  
 س چهلنا باکسره جدا شدن و لغزیدن  
 س چهننا باکسره کشته شدن  
 س چهنناک بافتح مذکر نباتی است معروف و آن زهر قاقلی است  
 بخارسی میش کوبید  
 س چهو بکسر اول و تشدید دوم مذکر در فارسی کزوم و در عربی  
 عقرب کوبید بعض حکما کوبید که چشم ندارد اما محققین اصل و رنگ  
 نوشته اند که چهار چشم دارد بسیار باریک که بی شیشه مگر  
 سکوپ دیدن آن محال است و آن دو قسم سیاه و سفید است و جوار  
 آنچه در همین حرکت دنباله را بلند دارد و سفید است نامند و آنچه دنباله را  
 کشیده دارد جواره خوانند و آن از سفید است که چک تر میباشد  
 و به تجربه رسیده که چون خشک تا آب نگیرد رانند که بسیار  
 بر روی هم بگذرانند خصوصا در تابستان از آن کزوم بسیار تکون  
 می شود در آخر و سیوم سرد خشک و اگر او را شکافه بر موضع  
 کزیده عقرب بندد جذب می کند سوخته او با روپه مناسب است  
 رفع سنگ شانه و کرده و عجب لول بعد است و اکتحال او با  
 فلفل و ادویه حاره جهت بیاض ناخته چشم حیوان و انسان  
 بحرب در روغن او که زنده او را بعد از است و شش ماه در روغن  
 زیتون که با زای هر عدد و ده متقال استند از ناخته چهل روز در  
 آفتاب کزاید جهت عرق النساء و فالج و بواسیر و حیرت و طلا

بد اسرنا بالکسر بریدن و چاک کردن و دور کردن	س برشته کرده او در روغن زیتون که بجز سوختن نرسد
بد اهننا بالکسر قلبه اندن و بهتان باشد بعد تخم ریزی تا تخم از کل بوشید و شود	ه هت رو باییدن موی دراز القاب هیدیل و بسین یک عدد مغز بریزان زنی که همیشه اشطاط جنین شود
بدت بکسر اول و دوم معلوم و مشهور	س بلع سقوط می گردد و پشامیدن او مضر بود و معطلش کل
بد ری بالکسر مونت قلزی است سیاه رنگ	ه از منی و تخم کرفش و نظیرش تا نیم دریم است
که از ان حقه ما و دیگر ظرف ساخته آنرا از ورق سیم وزریندایند و چون آشیای قسم مذکور علی الاکثر در شهر در تیار میشود و باین نام علم گشته	س بچهوا بالکسر مذکر گزوم را گویند ه بچهوا بالکسر مذکر قسمی از جنج باشد و اکثری که در انشت پاشی خورد کنند
بد سلا بالفتح بروزن در حد جای بسین جوانان	س بچهوانا بالکسر کستر ایندن
بدل بفتح اول و تشدید دوم بروزن جدول مذکر ابر که صحاب باشد	س بچهوترنا بالکسر اول و ضم دوم سکون و او مجرب و بکار
بد لانا بالفتح بدل کردن مهند است	س بچهوه - بچهوها بالکسر اول و ببرد و مذکر جلوی نوزاد
بد لی بالفتح مونت پاره ابر را گویند	س بچهونا بالکسر مذکر کستر و کستر دی بولی و فرش خوانند
بد ن بفتح ن مذکر مان و چهره را گویند	س بچهیا بفتح اول و کسر دوم گو ساله که ماده باشد
بد نا بالفتح بروزن ادنی شرط بسین و تقریر بود	س بچهیوا بالفتح مذکر که آب
بد وان بالکسر انکه در علم بید یعنی شاسترا کلان باشد	س بچهیری که که ماده بود
بد و نا بالکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول خندیدن بر کسی و تضحیک کردن باشد	ه هت بختنا بخت کردن و این لفظ مهند است
بد و ترنا بالکسر اول و سکون و او مجهول و رای نهد خندیدن بر کسی مرادف بد و رنا	پ بخت مذکر م بخت بلی بروزن جلای نیک بخت
بد ه بالکسر مونت نام برهما و قانون و ضابطه و حکم و زمان و وضع و آیین باشد و بالضم مذکر نام نهم است مرادف او ناز مذکر عقل و حواس و فهم و بیان معنی مونت باشد و عطارد و روز چهارشنبه و بیان معنی مذکر باشد و بالفتح مذکر قتل و هلاک کردن بالکسر اول و ضم دوم ما جتاب	ه هت بخت جلنا کنایه از زوال اقبال باشد
بد هانا بالکسر نویسنده نوشت و او نویسنده و ان برهما است مرادف بد ه بالکسر	ه هت بخشانا دانیدن و شفاعت کردن و این لفظ مهند است
بد هان بالکسر بروزن معنی مذکر دست و ضابطه را گویند	ه هت بخشنادا دن و عفو کردن این لفظ مهند است
	ه هت بد بالفتح مونت بوم که چغند باشد
	س بد بالکسر بفتح شهرت دارد و آن غلط است مغال و آن مفاکی باشد کوچک که اطفال برای گردگان بازی میکنند و بالفتح مونت شبه شب آخر ماه و آنرا در عربی محاق خوانند و خیارک که در می است معروف از امراض خبیثه
	س بد ا بالکسر مونت و واج و برون
	ه هت بد ا بالفتح سر نوشت و مقدر
	ه هت بد ا بدی بروزن و معنی برابری باشد

س	بد هاوا بالفتح بروزن کجاوه مذکر ترانه	س	بوا فوفا فی طالب العلم
س	بهدارک باد و تخایف و بدایه که بعد تولد فرزند بروزن	س	بد یاوان و دشمنند و عالم
س	ششم یا چهاردهم بخانه زن می برند	س	بد یسین بکسر اول و دوم و سکون ای می مجهول مذکر شهر غریب و
س	بد هاوت با کسر بروزن تجارت مونت	س	دیوار اجنبی
س	سوراخ و رخنه	س	بد یسی مسافر و غریب الدیار
س	بد هائی با کسر بروزن رضاعی مونت تنبیت	س	بدا بالفتح بزرگ مکان مراد فترا
س	مراد فی بد هاوا	س	بد اونا با کسر اندن و حک کردن و محو کردن
س	بد هبفس بفتح اول و سکون دال مهله و با	س	بوا بالفتح مذکر برکت و نیکی و تعینین بمعنی نوشاودا ما دم
س	بوز ففتح بای موعده مذکر قتل اهل و عیال	س	بنظر آمده است بوا ای بالفتح بخشنده و مستکبر و نعمت
س	بد هک بفتح اول و کسر دوم صیاد و جلاد و راه	س	بوا بالفتح مونت ز بنور را گویند و عرض و دنیا
س	بد همان بالضم میوشمند و دانا وزیرک	س	بوا بالفتح مذکر و آن چیزی است معروف که از جنوبات میقتدر
س	بد هسا بالفتح کشتن و قتل کردن و شکستن	س	می پزند و بمعنی بزرگ هم است
س	بد هسا بالفتح مذکر ظریفی است همچو آفتاب	س	بوا بالفتح آغوش بر ما رانا - برهانگنا فخر کردن
س	بد هسا با کسر مذکر نویسنده تقیر مراد ف	س	بوا بالضم بدوزبون بر اماننا بخین
س	بدهاتا	س	بواقی مراد بیکه همراه دانا و بخانه عروس مذکذافی البرمان
س	بد هو بفتح اول و ضم دوم بروزن عد وزن و	س	بوا با کسر و تالی منقوطه نهدی مذکر جهان و بادشاه
س	زوجه وزن پسر	س	بوا چنا با کسر آرام و راحت زندگانی کردن و روشن شدن
س	بد هوا با کسر نویسنده و نوشت مراد ف	س	و شهبوشدن
س	بدهاتا وزن بیوه را هم گفته اند	س	بوا ای بالفتح بروزن شراره مونت و ال ایسمان یا و بیچ
س	بد هوان بضم اول و کسر دوم عاقل و بشمند	س	بوا ام با کسر بروزن حرام مضطرب و بقرار
س	بد هوی بفتح اول و تشدید دوم مونت ز پسر	س	بوا نا بالفتح و تشدید دوم مراد ف بوا نا
س	است معروف که از نفوذ و طلاء مراد بدو کل	س	بوا نا با کسر مذکر بوا ای مونت بیگانه و اجنبی مصدر هم
س	سازند و در کلهو حمال کنند	س	بمعنی طعن و تشنیع کردن
س	بد هیبا بالفتح تکا و بعربی بقروا نند	س	بوا و بالفتح اجاره و سرشی
س	بد ی بفتح اول و کسر دوم مونت نصفه خیر ماه	س	بوا و نا با کسر نمکین کردن و در بخانیدن
س	را گویند که نسبت نصف اول را یک میباشند	س	بوا ه بالفتح مذکر خوک بعربی خنزیر و نام تنزل سیوم یعنی
س	بد یا با کسر بروزن فدی مونت دانش و علم	س	اوتار سیوم
س	بد یاد همر بروزن فدی بر مذکر خاوی است	س	بوا هت بفتح اول و تشدید دوم مونت ترا خاوی و بر زه کوی
س	از خدمت گذاران اهل جنت	س	بوا همن بالفتح بر همین را گویند
س	بد یار تخی بکسر اول و سکون ای قوت کسری	س	بوا همنی زن بر همین

س	برائی بالضم مونت بدی و قباح	س	برچهاک بکسر اول و سیوم غریب بیج عقرب
هم	بربری بالفتح مونت بزتر جر که کلان میباشد	هم	برچهیت بفتح اول و سیوم نیز اول
هم	برجسیا بضم اول و فتح سیوم و کسرین پیر که تخیل بخان	س	برد بفتحین مذکر کا و بعربی بقر گویند
هم	برجولا بالفتح بروزن هر گوله زبان دراز	هم	برد بکسر اول و فتح دویم مذکر آواز و شهرت
س	بروت بفتحین مذکر عمل مستوجب الثواب و صوم و نذر	س	بردان بالفتح بروزن مردان مذکر و نامی عروس و اجابت دعا را تر گویند
س	و استخوان چیز و دوال و لسیمان و با نیمه مونت باشد و بکسری	س	برده بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و پای چند
س	مهلکه مونت وجه کفاف و معاش را گویند	س	برده بکسر اول و دوم و تشدید دال کسره مونت
س	برتا با کسر مذکر خیر و دستگاه و لیاقت و بالفتح مستعمل	س	افزایش و بالیدگی و کسر اول و ضم دوم فته و مخالف
س	و بکار برده شده	س	برده هجا بفتح اول و دوم گشتی کردن کا و ماده را
س	برتا نا بالفتح مستعمل کنایند و تقسیم نمودن و پارچه کنه را گویند	س	بردی بالفتح بروزن سردی گله گاوان بار بردار
س	برتانت بفتح اول و کسری مهله و تشدید بنای فوقانی مذکر	هم	بردیت بفتح اول و سیوم مداح و شناختن
س	و خبر و مقدمه و حکایت و روایت و احوال	س	برس بفتح و کسری مهله مذکر کا و و برج ثور و بختین
س	برتمان بالفتح بروزن مرتبان موجود و حاضر و صیغه	س	برسا و اراز بر سنا که بارین باشد برس گانته
هم	برتن بروزن کردن مذکر آوند و ظرف	س	ساکره را گویند
هم	برتا بفتح اول و دوم اندیشیدن و نامل کردن	هم	برس بفتحین بروزن برس مذکر معجون مسکر که از افیون می سازند
س	برتنا استعمال کردن	س	برسا بالفتح بروزن تر سا مداف بر شا و بر کها بود
س	برتها با کسر رایگان و بخت	س	برسات بالفتح مونت موسم بارش و باران
س	برتی بالفتح بروزن سردی روزه دار و صایم	س	برساتی مونت بیماری است مرا سپانرا
هم	برتی با کسر مذکر بنای است	س	برسانا بالفتح باریندن
هم	بیج بفتح اول و ضم دوم مذکر لسیمان لنگر چهار و بختین	س	برسا و بالفتح بارش و اراز بر سنا
هم	کشوری است معروف و عوام با کسر خوانند مسافت پیر	س	برستا مذکر باران در عربی مطر گویند و صیغه حال را بر
هم	آن یک هزار و ششصد و هشت میل است	س	برسچک بکسر اول و دوم و سکون سین و فتح جیم فارسی
هم	برجتیا بفتح اول و سیوم و کسر چهارم مذکر قسمی ازار	س	مذکر عقرب و برج عقرب
هم	و آن کسی را یزدا نرساند	س	برسنا بکسر اول و فتح دوم مانند توقف کردن
س	برجوی بضم اول و فتح سیوم و شش می است که بزبان اطلاق	س	برسنا بکسر اول و فتح دوم و سکون سین و فتح جیم فارسی
هم	برجنا بفتح اول و دوم باز و شش و منع کردن	س	مذکر عقرب و برج عقرب
هم	برچین بکسر اول و فتح جیم فارسی آرد تر کنار و آن میوه است	س	برسنا بکسر اول و فتح دوم مانند توقف کردن
س	برچهر بفتح اول و کسری مهله و سکون جیم فارسی مذکر	س	برسنا باریندن باران
س	مطلق بنال و نبات را گویند	س	برسوان بفتح اول و دوم سالیانه
هم	برچها مذکر بر چھی مونت نیزه که حریر است معروف	س	برسودی بفتح اول و سیوم مونت خراج سالیانه

<p>برگی بفتح اول بروزن زردی نام قوم سرکان است و در فارسی  کلاه و ماز را بدان بر سر گذارند و آنرا بعربی برنس گویند و باین سخن</p>	<p>س برسی بفتح مونت فاتحه مرده که بدوان بعد  برسالی کنند</p>
<p>بجاف تازی هم آمده است بجاف تازی هم آمده است  برگیل بفتح اول و کسر کاف فارسی سکون یای مجهول مذکر برز</p>	<p>س برسی بفتح اول و کسر دوم سکون یی مجرور کاف و درج  و بضم اول و تشدید دوم در فارسی قطع و برندی با هم</p>
<p>است که کوچک میباشد  برن لا بضم اول زبور را گویند</p>	<p>س برشا بفتح مونت موسم باران و فصل سیوم  از فصل ستمه و بمعنی بارش هم آمده</p>
<p>برن لا بکسر اول نادر و عجیب بهتر و نفیس  برن صا بفتح اول افزاری است که بدان چیز را سوراخ کنند و در</p>	<p>س بر شارت بفتح اول کسر تخم که نای مهله با هم  برن شا کال مذکر موسم باران</p>
<p>براه و بر ماهه و برمه و در عربی مشقب گویند  بر ما نا با بفتح سوراخ کردن چیز را مشقب</p>	<p>س برستانا بفتح اول باریدن مرادف برسانا  برن شبهم بفتح اول و کسر دوم و فتح شین مجرور و هم</p>
<p>بر ما نا بکسر اول رام کردن و تسخیر قلب نمودن  بر منا بکسر اول و فتح دوم ماندن و توقف کردن</p>	<p>س سکون بای موحده و بای یوز مذکر کاف و بعربی تور گویند  برن شکال بفتح اول و کسر دوم مذکر موسم باران و باران</p>
<p>بر مها بفتح اول مردم آوه را گویند و آوه شهری است شهر  برن بفتح اول و ضم دوم خدای آب یعنی رب الماد و نام</p>	<p>س برک بفتح اول و کسری مهله و سکون کاف تازی  کرک بعربی ذیب خوانند</p>
<p>درختی است و بر وزن چمن بمعنی سواى این و غیر ازین و اما باشد  و کونه و قسم و فرقه از فرق اربعه بنود و حرفی از حروف تهجی و</p>	<p>س برکت بکسر اول و فتح سیوم در ویشیکه ترک نیاید  فیها گفته باشد و بمعنی کاره و متفرغ بنظر هم آمده است</p>
<p>ستایش و ثنا و توصیف و تعریف  برنا بفتح اول و دوم رودخانه که نزدیک بنارس واقع است</p>	<p>س برکش بفتح اول و کسر دوم و سکون کاف و شین  مذکر درخت بعربی شجر خوانند</p>
<p>و بسکون دوم نام درختی است میوه دار و بمعنی نکاح و شادی  کردن هم هست و در فارسی نوچه اول عمر را گویند که مرادف جوان</p>	<p>س بر که بر وزن ترک مذکر بارش و سال یعنی دوازده  ماه و بکسر دوم سکون کاف کاف و برج ثور</p>
<p>برنا بفتح اول سوختن و محترق شدن  برنج بکسر اول و دوم سکون نون نام بره است که آن نزد هندو</p>	<p>س بر کها بفتح اول مونت موسم باران مرادف برشا  بر کها سن بفتح اول و فتح تیسیم جمله مذکر عاشق است</p>
<p>ترجمه بزبان باشد  برند بفتح اول و کسر دوم و سکون نون خادم قصر نیست و خازن</p>	<p>س بر کهب بفتح اول و کسر دوم و فتح سیوم و سکون یای  یوز و بای موحده کاف و بعربی ثور باشد</p>
<p>برن سنکو بر وزن سن در بر شخصی را گویند که خود از فرق بود  و از زن معدی که هر دو فرق مختلفه داشته باشند زاده باشد</p>	<p>س بر کهنا بفتح اول و دوم باریدن باران  برک بفتح اول و دوم و سیوم مذکر جماعت مردی</p>
<p>برن مالا بفتح اول و سکون دوم حروف تهجی را گویند  برنن بفتح اول و سیوم بر وزن کردن مذکر تعبیر و تعریف و ثنا و</p>	<p>س گویند که در رتبه با یکدیگر مساوی بود و مجموع  اشیاى تشابه و حرفی که مخرج واحد داشته باشند</p>
<p>بیان برن کونا بیان کردن و ثنا گفتن و تعریف نمودن  برننا بفتح اول و دوم شرح کردن و بیان نمودن</p>	<p>س و شکل برح حساب  برنکا بفتح اول و ثنانه یعنی چه یکدیگر بترقی گذارند</p>

<p>س برهسپت بکسر اول و دوم و سکون های هوز و سین مهله و فتح های فارسی مرشد و استا و روحانی و ستاره مشتری و روز پنجشنبه بعربی یوم خمیس گویند س برهسپتا بس بکتتری فوقانی روز پنجشنبه</p>	<p>س برنی بفتح اول مونت مرگان چشم هه برنی بکسر اول مونت زبور را گویند و دانه خرد هه بر و ابکسر اول و سکون دوم مونت رویند کی و نبات س را گویند و بفتح اول نام نوای است از موسیقی گویند که از س شنید آن آهوی صحرا و ماریا بان را میشود</p>
<p>س برهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>هه بر واهی بکسر اول بر وزن مرزائی مونت باغ و بوستان بر واهی کونایه امون باغ بخار بند احاطه کردن و تیار ی باغبان نمودن</p>
<p>س برهه بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>س بروپ بکسر اول و ضم رای مهله زشت و بد شکل را گویند هه بروت بفتح اول و سیوم بر وزن ثروت مونت نوعی از مار که افعی باشد بضم اول و دوم در فارسی بمعنی سبقت هه بروت بفتح اول و سیوم و سکون نا منقوطه بندی مذکر درم معده</p>
<p>س برهما بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>هه بروت بفتح اول و سیوم بر وزن ثروت مونت نوعی از مار که افعی باشد بضم اول و دوم در فارسی بمعنی سبقت هه بروت بفتح اول و سیوم و سکون نا منقوطه بندی مذکر درم معده</p>
<p>س برهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>س بروک بکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول جدای و فراق باشد س بروگن بکسر اول و فتح کاف فارسی زن مجوره و ننگ از درد و فرقت رنجور بود</p>
<p>س برهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>هه بروه بفتح اول و سیوم مذکر پرنده است که خوش کن ما بیان است س بره بکسر اول و فتح دوم جدائی و فراق را گویند و بفتح اول دوم در فارسی بچه کوفه سفند و آنرا بعربی حمل خوانند</p>
<p>س برهیل بکسر اول و فتح اول و سکون های هوزیزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>هه برها بفتح اول بر وزن در نا مذکر چراگاه وان و بضم اول زبون و بر مرادف برا س برها بفتح اول مذکر لیسان و دو ال و بکسر اول جدائی و فراق و نوعی از سرود که گاه زان می سرانند</p>

بَرَا	بمعنی دو در برابر باشد
بَرَا	ببری بفتح اول مونت کرده که از حیوانات
بَرَا	مقشر دروغن می پزند مراد ف ببری و لباس
بَرَا	پوشاک عروس و بمعنی توانا و زور آور هم آمده
بَرَا	است و به تشدید دوم در عربی منسوب به برکه
بَرَا	در مقابل حرکت
بَرَا	ببرئی بفتح اول و دوم و کسره بزه پان فروتنی
بَرَا	ببیار بفتح اول بر وزن زردار زور آور شد
بَرَا	ببیار بفتح اول زور آور و بناتی است که در ده
بَرَا	بکار برنش
بَرَا	ببریان بکسر اول و دوم مونت زمان و وقت
بَرَا	و بسکون دوم در فارسی بریان کرده و برشته
بَرَا	ببرائی بفتح اول و کسره دوم مونت فخر و لاف
بَرَا	ببیتها بفتح اول و کسره دوم و سکون یای
بَرَا	مجهول کازر که قصار باشد
بَرَا	ببیتهن زن کاذب
بَرَا	ببیج بفتح اول و کسره دوم و سکون یای مجهول مذکر
بَرَا	باعی که در آن بیاره تنبول کاشته باشند
بَرَا	ببریس بر وزن ریس مذکر سان عبری سنده
بَرَا	ببین بفتح اول و دوم و سکون یا و نون زن
بَرَا	تنبول فروشن بر وزن زمین در فارسی بمعنی
بَرَا	بالای این دبلند
بَرَا	بب بفتح اول مذکر دختی است معروف که شیر
بَرَا	آزاد رود و اما بکار برند و در ترکیب مخفف بر است
بَرَا	که بزرگ باشد همچو بز بلا زبان دراز و بسیار گوی
بَرَا	ببرهکو الحق بر بیتا شکم بنده و بسیار
بَرَا	خوار و خولیس
بَرَا	ببر بفتح اول بزرگ کلان که نقیض کوچک باشد
بَرَا	ببر اکونا سرفرازی و ترقی دادن و چراغ
بَرَا	گشتن و خاموش نمودن آن
بَرَا	ببریا مذکر بزرگی و سرداری
بَرَا	ببرائی مونت بزرگی و فخر
بَرَا	ببرانا بضم اول غرق کردن
بَرَا	ببرانا بفتح اول در خواب سخن گفتن
بَرَا	ببر بفتح بای موحده مونت بهره کوی
بَرَا	ببر برانا بهره کوی کردن در خواب حرف زدن
بَرَا	ببر بی یا اثر از خای و پهبوده کو
بَرَا	ببر چود بمعنی حرامزاده باشد
بَرَا	ببر نا در پیش رفتن و داخل شدن
بَرَا	ببر و نکها بفتح اول و ضم دوم نوعی از شکر که بندای دراز دارد
بَرَا	ببرها پا بضم اول مذکر پیری و کهن سالی
بَرَا	ببرها لانا پیش آوردن و شاه نمودن فوج را
بَرَا	ببرها نا بفتح اول افزودن و کل کردن چراغ و بر چیدن دکان
بَرَا	و دستار خوان
بَرَا	ببرها و مذکر ترقی و افزایش
بَرَا	ببرها و مذکر آبادی و خوشایند و تملق
بَرَا	ببره بضم بای اول و فتح بای دوم و سکون یا و سین آنکه
بَرَا	در پیری تقلید جوانان کند
بَرَا	ببرهتا بفتح مذکر بتهتی مونت افزایش و زیادت و ترقی را گویند
بَرَا	ببرهمل بفتح اول و فتح بای بوز بر وزن خوردن نام میوه است که گرد
بَرَا	و کوچک میباشد
بَرَا	ببرهن بفتح اول و بای بوز بر وزن مخزن زن و رود گر
بَرَا	ببرهنا بالیدن و افزودن
بَرَا	ببرهنت بفتح اول و بای بوز مونت افزایش
بَرَا	ببرهنی بفتح اول مونت جاروب پیشگی و تقادی که
بَرَا	برای نیاری زراعت یا نیاری اسباب دهند
بَرَا	ببرهوتی مذکر بتهوتی مونت و سود و نفع
بَرَا	ببرهتی بفتح اول و دوم و رود گر و بعلی بخار گویند
بَرَا	ببرهیا بفتح اول و سکون دوم و کسری بوز گر آن بها
بَرَا	و بضم اول پیران باشد و در عربی مجوز گویند

<p>گروه باشند و بضم اول نام ولایتی و قلم باشند و معنی</p>	<p>س بر هیلا بفتح اول سکون دوم خوک شتی</p>
<p>هم آمده است و با یکدیگر میوه نامی خوشبودار و بیامرد</p>	<p>س بری مونت چیزی معروف از جو بات مقهور روغن می پزند یا در آفتاب خشک کنند</p>
<p>ف بستار بر وزن رسته در اصطلاح بیدار یا بچه بسته</p>	<p>س بنا بر وزن جز نام پرنده است</p>
<p>که در آن چیز با بندند و این تحریف بسته است از بستن</p>	<p>س بس بر وزن کس مذکر قدرت و دستگاه و قابود</p>
<p>ف بستار بکسر اول مذکر کثرت و بسیاری و کسرت اول و</p>	<p>س فایده باشد و در فارسی بسند و بسنده بسیار را گویند</p>
<p>بسط و تفصیل و در فارسی معنی است و نام استوار است</p>	<p>س بس کوفتا غالب آمدن و مطیع ساختن بس بس انسا</p>
<p>ف بستاری بکسر اول بر وزن بسیاری طویل و در لغت</p>	<p>س حاصل شدن و بدست آمدن و بسن بکسر اول معنی زهر است</p>
<p>و منشتر</p>	<p>س که بر آن رسم خوانند بس در هر بفتح دال مهمله و سکون می</p>
<p>ف بستری بفتح اول بیوم بر وزن استر مذکر پارچه را گویند</p>	<p>س هوز مار افعی</p>
<p>و بکسر اول در فارسی معروف است که بخش و بسا باشد</p>	<p>س بست بکسر اول مونت مرایه و حوصله</p>
<p>ف بستری بفتح اول مذکر نباتی است و بکسر اول بندین بستری</p>	<p>س بستاتی بر وزن و معنی بساطی است که دست فروش</p>
<p>گویند عموماً و بستری در ایشان خصوصاً</p>	<p>س باشد</p>
<p>ف بستنی مونت معروف که قابل بسفین باشد پاجم</p>	<p>س بسا و یا بکسر اول فراموشانیدن</p>
<p>را نیز گویند که در آن کتاب کاغذ و قلمدان و غیر آن بندند</p>	<p>س بسا کها بکسر اول منزل شانزدهم باشد از منازل قمری</p>
<p>س بستوی - بستوی یا بکسر اول ضم نامی فوقانی</p>	<p>س بسال بر وزن مثال بزرگ تقیض کوچک</p>
<p>مونت چلیپا سه</p>	<p>س بسان بکسر اول بر وزن حسان مونت بوی گوشت و</p>
<p>ف بستنی بر وزن بستنی مونت آبادی و معمور را گویند</p>	<p>س بوی ماهی آبی را بعرابی زهمت گویند بر وزن نعمت و بفتح اول</p>
<p>و در فارسی خطاب باشد از بستن</p>	<p>س در فارسی معنی مانند و مثل باشد</p>
<p>س بسد بکسر اول و فتح دوم بر وزن خورد بست و خا</p>	<p>س بسا نا بفتح آباد کردن شهر و احداث معمور و باشد</p>
<p>و سپید بسد بالی شیرین زبانی و فصاحت و بضم اول</p>	<p>س بسا نا بکسر اول خریدن بسا هنا کذک</p>
<p>و تشدید دوم در عربی مرجان باشد و مرجان را در فارسی</p>	<p>س بساه بکسر اول مونت خریدی</p>
<p>بستام گویند بکسر اول</p>	<p>س بسا هکن بکسر اول فتح نامی هوز مونت زهمت و لغت</p>
<p>بسد ها بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مهمله مونت</p>	<p>س را گویند بسا هندا بکسری هوز کذک</p>
<p>جهان و زمین را گویند</p>	<p>س بسا هندا بکسری هوز تعض و آنچه زهمت دارد</p>
<p>س بسرام بکسر اول بر وزن ابرام مذکر راحت و آرام و</p>	<p>س بسبسا نا بکسر اول مراد فحج بجانا و آن مذکور شد</p>
<p>آسودگی و نشانی که در نوشتن بکنند</p>	<p>س بست بر وزن هفت سها بکسری و برک و نوار را گویند</p>
<p>س بسرام لینا در اصطلاح در ایشان جهان کرد</p>	<p>س و بکسر اول در فارسی عدوی است معروف بعرابی عقرب</p>
<p>معنی شب گذاردن یا بند در جای</p>	<p>س گویند بفتح اول ماضی بسفین است و معنی صد و کوه و کوه</p>
<p>س بسرا نا بکسر اول فراموشانیدن</p>	<p>س نیز آمده و است آبی را نیز گویند که بر زرگران در میان خود</p>
<p>بسترا نا فراموشیدن</p>	

<p>و جز زمان آینه</p>	<p>بس بس که بر اول و فتح کاف تازی بسنی سر</p>
<p>بس بسنی بفتح اول و دوم اصغر و زوز رنگ گویند که این رنگ را گر شنادوست میباش</p>	<p>س کسج آن در و ابا بکار برند</p>
<p>بس بسنی بسکول و سکون سین و کسوفون رند و خراباتی و نفیس و پاکیزه نیز گویند</p>	<p>س بس بس که بر اول جانوری است اجنس چلباسه که در و رازی بقدر یک ذراع میباشد گویند که زبرد است</p>
<p>بس بسنی بفتح اول و سکون سین و کسوفون مونت کیسه گویند</p>	<p>س بس بسکت بفتح اول و سکون سین و کسوف فارسی مونت بود و باش واقامت را گویند</p>
<p>بس بسو بسکول و فتح سیوم مذکر کتبی و عالم</p>	<p>س بس بسما مذکر معنی و سست و صنعتی یا نیز گویند که در آن اوراق طلا و نقره را بر چها و فوغل و غیره با صمغ بچسباند</p>
<p>بس بسو بسکول مذکر چیزی است که از ان زمین با بر پیمانند حصه بسیم است از بیگیا</p>	<p>س بس بسواس بسکول مذکر صفت و راستی و اعتماد و نیز گویند بسواسلکهاست دوستی بر دو غایه بسواس معنی دوستی و گهات بمعنی و غا باشد بسواسلکهای محیل و دو غایه و جو فروش گندم نارا گویند</p>
<p>بس و باس بفتح اول مذکر خانه و سکون و اقامت گاه و طون را</p>	<p>س بس بسن بر وزن سن مذکر با رچه و لباس و بسکول اول و فتح دوم قباحت و تقصیر بمعنی خوراش و آرزو هم آمده است</p>
<p>بسو بسکول و ضم سین و سکون و او معدوله با بستگی نارنگ و آهسته فغان کردن</p>	<p>س بس بسنا بفتح اول آبا و شدن و ماندن</p>
<p>بسولا بفتح اول و ضم سین که است مرد و در گرانرا که از ان روی تخته صاف هموار کنند بفار تیشی گویند</p>	<p>س بس بسن پت بسکول و فتح سین و قبا بی تازی مذکر معنی هوا و هووس باشد بسن پن که لک</p>
<p>بسولی بر وزن بسولی مونت که است که از ان خشت تا ترا بسوه بسکول و سکون سین و فتح سیوم مذکر حصه است باشد از بیکها مرادف گتها</p>	<p>س بس بسن پد بسکول و فتح دوم و بای فارسی مرادف بسن پد باشد و آن می آید</p>
<p>بسوی بسکول سین و کسوف و او دنیاوی که متعلق بچها باشد</p>	<p>س بس بسنت بفتح اول و سکون نون مونت چهار بجز بی ربع باشد و نوازی است در موسیقی</p>
<p>بسها بسکول و سکون سین و فتح بای بوزیر جانوزیر را گویند</p>	<p>س بس بسها بسکول و سکون سین و فتح بای بوزیر جانوزیر را گویند</p>
<p>بسهر و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>	<p>س بس بسهر و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>
<p>بسهر و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>	<p>س بس بسهر و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>
<p>بسهری بسکول و فتح دوم کسری مهله مونت و بسلی که بر دست بسین بسکول و دوم و فتح بای تختانی و سکون رای مهله</p>	<p>س بس بسهری بسکول و فتح دوم کسری مهله مونت و بسلی که بر دست اصطلاح بنگالیان آید که گفته اند که چدری باشد مرادف بسین است بهولنا که بکشفتن</p>
<p>بسهری و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>	<p>س بس بسهری و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>
<p>بسهری و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>	<p>س بس بسهری و بسکول و فتح دوم و سکون بای بوزیر و ضم رای مهله</p>
<p>بسیر بر وزن کسیر مذکر و قتی را گویند پیش از شام که در ان</p>	<p>س بس بسیر بر وزن کسیر مذکر و قتی را گویند پیش از شام که در ان خطف گویند بسنت کی جنس خرمالان است</p>

مرغان و پرندگان از اطراف بجانب شینا بهار وی آند  
 و بمعنی بقوت و شب گذشتن باشد و گام را هم گفته  
 اند بزورن مدام که آرام گاه حیوانات باشد  
 بسیرا گونا در شیان آرام گرفتن  
 بسینستا بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول و سنین  
 جمله مونث کثرت و فراوانی را گویند  
 بسیکه بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول مذکر  
 احوال و سرگذشت و نام ماری که در عقیده هندوان  
 احوال زمین است و بمعنی خاص و مخصوص و مستقل  
 هم آمده است و بشینس مراد این است  
 بسینلا بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول زهر دار  
 چه بس زهر را گویند  
 بسیندها بفتح اول و کسر دوم و سکون یا ی مجهول  
 متعفن و کربه الراجحه  
 بشتها بکسر اول و سکون شین و فتح تایی منقوطه نش  
 بر از و غایط  
 بشتی بکسر اول و رزن رشتی مونث باران بعربی مطر  
 بشتم بکسر اول و فتح دوم و رزن درم زبون و آزارسان  
 بشمجر بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و فتح جیم تازی  
 تپ عفن و تپ محرقه چه جرمی را گویند  
 بشن بکسر اول و فتح دوم نرد بنود خدای که خود را  
 بصورت کهبان جلوه کرده یا مراد است از حیات  
 که صورت وجود گرفته  
 بشن پد بکسر اول و فتح شین سکون نون و فتح بای فارسی  
 ترانه که بنام و شومی سر ایند  
 بشنی بکسر اول و سکون سین و کسوف رند و او با  
 بشی بکسر اول و فتح دوم مذکر مراد ف بگهی باشد و گون  
 بشیش - بشیکه بکسر اول و دوم و سکون  
 یا ی مجهول مراد ف بسیکه که احوال و سرگذشت باشد و  
 آن مذکور شد

بغل مونث م بغل جانا گایه از نشا دانی کردن  
 باشد بغل بلای گری که در زیر بغل مردم بهر س  
 و بدیر نخچه شود و آزار د فارسی بعلک گویند بغل پرور  
 طفلی که او را بناز و نعمت و آغوش پرورده باشند  
 بغل جانا بغل هو جانا نیست و ما بود شدن  
 بغل زن شامت کتند بغل گرم کرنا معانقه  
 کردن و در آغوش گرفتن معشوقه را بغل گنده کتند  
 بغل بغل گیر معانقه کتند بغل گیری معانقه  
 بغل مین لینا در بغل گرفتن چیزی معانقه کردن  
 بغل مین مار نا پوشیدن چیزی باشد در بغل بطور  
 عیاری بغل مین د با نا گایه از غصب کردن مال  
 دیگری باشد بغلانا کشتن و قتل کردن  
 بک بکسر اول مذکر کرک بعربی ذیب گویند و بفتح اول  
 بوتیار و یاوه و سپوده کوی بک چال مراد ف بک  
 چال بود و آن آید بک دهیان لگانا مکر و تزیین  
 کردن بک لکنی ترا از خای و بهره گوی  
 بکا بضم اول و تشدید کاف مشت چون مشت  
 برنج و مشت بر  
 بکار بکسر اول و رزن شکار مذکر تغییر چیزی باشد از  
 حالت اصلی و بمعنی زحمت و بیماری هم گفته اند  
 بکار بفتح اول و رزن نصار پیش رو و پیش رو رز و  
 سیاح و جهانگرد هم آمده است  
 بکا س بکسر اول و رزن بهر اس و خشتانی و لمعان و  
 ظهور چیزی  
 بکال بکسر اول و رزن عیال وقت سه پیر را گویند  
 بکانا بکسر اول و روشا بندک  
 بکا و بکسر اول مذکر زوخت و بیع را گویند و بضم او  
 هر چیز فروختنی را گویند  
 بکا اول بفتح اول و فتح و او ساقی و حاکم مطبخ او را  
 فارسیان چاشنی گیر و ترکان نوشمال خوانند

بکاین بفتح اول نام درختی است که آزاد فای  
 آزاد درخت گویند گلشن در بیوم گرم و در آخر  
 اول خشک و مفتوح سرد و ماغی و برگ او کشنده  
 قمل و جهت دراز کردن سوی سر موثر و شورش  
 از سموم و عصاره برگ و با غسل جهت باد  
 فوایح نافع و مفتوح و در جهت سموم برده و  
 عرق النساء و احتباس بول و حیض و تخمیل  
 منجمد و مثانه مفید قدر شتر شش ناسه در هم و  
 چون پوست او را تا پنج شقال با شاتره  
 و هلیله سیاه ده شقال بخوشانند و طبع  
 او را بنوشند جهت تب های بلغمی زوده  
 و بکرم از تخم او کشنده است  
 س بک بک بفتح همد و بای موحده مونت  
 پیورده گوی در عربی بقی بقی گویند  
 س بککامایاوه گوی کردن  
 س بکتا بفتح اول یاوه گویند  
 ه بکت بضم اول و تشدید کاف تازی مذکر  
 جنگال یعنی پنجه جانوران شکاری  
 س بکچی بفتح اول و سکون کاف و کسیریم فارسی  
 نانی است که تخم آنرا برای هک و جرب نافع  
 گفته اند  
 س بکرا بفتح اول کوسفند در عربی شاة گویند  
 چون پوست تازه او آنرا که از تازیانه زده  
 باشند پوستانند در دال سکین و بد و نفع کثیر  
 بخت  
 س بکرامه بکوال بر دو بکسر اول نشت  
 و قبیح  
 س بکری کوسفند ماده  
 ه بکسا بفتح اول قابض که در مقابل طین است  
 س بکسنا بکسر اول و فتح دوم شگفتن و کشا

شدن  
 ه بکسیلا بفتح اول و سکون کاف و فتح سین و سکون یای  
 تحتانی قابض که در مقابل طین است  
 س بکل بفتح اول و ضم کاف تازی درختی است که آنرا موسری  
 هم گویند و بکسر اول و فتح دوم پتیاره و مضطرب  
 ه بکسوا بفتح اول و ضم سین مذکر روی چپ اس طن چیز نخلی است  
 که خار داری باشند و در اول الحام و غیران و کمر بنج زمین  
 بکار می برند  
 س بکل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پوست و قش سبزه را گویند  
 ه بکلا بفتح اول کذک  
 ه بکلانا بضم اول احمقان کلام کردن  
 س بکنا بفتح اول یاوه گفتن و بکسر اول فروخته شدن  
 ه بکنی بضم اول سفوف و ساییده هر چیز را گویند و در ادبی چون  
 س بکواد - بکواس بر دو بفتح اول مونت یاوه و پیورده گوی  
 س بکوادی بفتح اول یاوه گو و در ازخا  
 س بکواها مذکر گواهی مونت یاوه گو و در ازخا  
 ه بکوئنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معدوله چیزی را  
 از ناخن در بین و چاک کردن  
 ه بکه بفتح اول گیتی که جهان باشد  
 س بکه بکسر اول مذکور به عربان سم گویند و در ادبی بکسر  
 ه بکهار بفتح اول مذکر بکهاری مونت انبارخانه  
 و ذخیره خانه  
 س بکهان بفتح اول و دوم و سکون های موز مذکر بیان  
 و تعریف و مدح  
 س بکهاننا بفتح اول بیان کردن و ستاین و تعریف کردن  
 س بکهسنا بکسر اول و فتح دوم پریشان و منتشر شدن  
 ه بکهری بفتح اول مونت کا شانه و کلبه و خانه  
 س بکهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های موز و بیم طاقی کرد  
 مقابل جفت است و مشکل و دشوار  
 س بکهمان بکسر اول و سکون کاف و های موز مذکر نام



<p>س بلا ما بکسر اول غائب شدن و کم گشتن و بمعنی غایب کردن نیز گفته اند هم بلا نند بکسر اول فتح و کم کردن الف و نون و در این مونت بیست و شش باشد</p>	<p>س بلکنس بفتح اول سکون دوم و فتح های مؤنث برنده هست نامعلوم</p>
<p>س بلا و بکسر اول گریه نر</p>	<p>هم بلگی بفتح اول و کسر دوم مؤنث مکسسی که اسباز ایگله و آنرا مؤنث مکس گویند</p>
<p>هم بلا اول بکسر اول فتح و او مونت نوای است در موسیقی هم بلا هت بضم اول مونت طلب و طلبند است</p>	<p>س بلگهیل بفتح اول و کسر دوم مذکر مؤنث است از راچپوتان</p>
<p>س بلائی بر وزن رانی ماده که و آله است که بدان کدو و پیاز از درخت بتراشند و در فارسی آنرا کدو کفش گویند</p>	<p>س بلگهیلا یکی از قوم بگیل و بمعنی بچه شیرم کند هم بل بفتح اول مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار</p>
<p>س بلائی کندی بکسر اول و فتح کاف تازی مذکر نام و وائی است بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>س بل بفتح اول مذکر زور و قوت و نام بازارا که برادر کلان کرشنا بوده و شمار و قربانی را گویم گویند</p>
<p>س بلبلا بضم هر دو بای موحده مذکر حباب و آنرا در فارسی قبه آب سوزان آب سوزان آب گویند عوام هر دوری منقطه ندی در عوض هر دو لام گویند آن غلط است</p>	<p>س بل بفتح اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بی ترجمه جوا و شتابان باشد</p>
<p>هم بلبلانا بفتح هر دو بای موحده جو شید و علیان نمودن بچوما ترش و غیر آن و مشور کردن فتنه در حالت شهوت و بکر هر دو بای موحده بی قرار شدن و ناله و زاری کردن</p>	<p>س بل جانانا - بل جانانا فدا شدن و قربان س بل بکسر اول سوراخ گویند عوام سوراخ مار و سوراخ و دیگر حشرات الارض خصوصا بلا بر وزن جلا که</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>هم بل بضم اول مرادف بضم اول آن مقعد گویند هم بلا بفتح اول و تشدید دوم مذکر جو کشتی و قلاب کشتی را گویند</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>س بلا بر وزن صلاباتی است که در دو بار بکار برند و بضم اول و تشدید دوم حباب یعنی سوزان آب و بکر اول و تشدید دوم گریه تر و بفتح اول در عربی محنت</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>س بلار بکسر اول و تشدید دوم گریه تر مرادف بلا س بلا س بکسر اول بر وزن بکر که بیچت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>س بلاسی بر وزن قیاسی عیاش و شهرت پرست هم بلاق بضم اول مونت حلقه کوچک با آویزه و آویزه که زنان آنرا در بینی کنند در سندی بودن این لفظ شکست</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>هم بلا نا بضم اول طلبیده و بکسر اول و تشدید دوم ناله نداری کردن</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>هم بلا نا بضم اول طلبیده و بکسر اول و تشدید دوم ناله نداری کردن</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>هم بلا نا بضم اول طلبیده و بکسر اول و تشدید دوم ناله نداری کردن</p>
<p>س بلبله بضم اول و کسر دوم مذکر بیچ و کچی و در فارسی بمعنی ملکه باشد بلدان خمدار و پدیدار بل بکر آگوسفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد بی انگه و کجرا بکشد یا کاری بکند</p>	<p>هم بلا نا بضم اول طلبیده و بکسر اول و تشدید دوم ناله نداری کردن</p>

س	بلدان بفتح اول و کسر دوم مذکر فربه و قریبانی و بضم اول و سکون لام در عربی جمع بلده است که شهر باشد	س	بلبنا بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موصوفه مانند وزنگ کردن
س	بلد او نامی از نامهای بلرام و چرانیده و پاسبان کون	س	بلهه بکسر اول و فتح دوم مذکر تعویق و دیر
هم	راهم گفته اند	هم	بلنا بفتح اول سوختن
س	بلدیو بفتح اول سکون بای مجبور بلی که از نامهای بلرام است	هم	بلنگنا بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف
س	بلدی یا بفتح اول و کسر سوم چرانیده گادان	هم	بلنکی بکسر اول و سکون کون مرتد بلی کوچک بر بکسبم بیدید
س	بلورا بکسر اول که بر نر نوعی است از پارچه	هم	بلوا بروزن حلوا مذکر شورش و بنگامه
س	بلورام بفتح اول و دوم نام برادر کرشنا است	س	بلوا بفتح اول و ضم دوم زمین ریگ ناگ
س	بلوانند بفتح اول بویه که در خردسالی شوهرش مرده باشد	س	بلوان بروزن مردان قوی و زور آورنده بل در گویند
س	بلسنا بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و مسرور گشتن	هم	بلوانا بضم اول طلبا نیدن
س	بلکنا بفتح اول و دوم گشادن و واکردن و از شادمانی	هم	بلورنا بفتح اول و ضم دوم خراشیدن و از ناخن بردن
هم	یا مستی کلام ماصاف گفتن	س	بلوکنا بکسر اول و ضم دوم و سکون و او جمع بل یعنی
هم	بلکنا بکسر اول و فتح دوم کر بستن کودک خانه کردن تمنا و شوق امری کردن	هم	ونکر بستن باشد
س	بلگت بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف فارسی جدا جدا	س	بلوکا بفتح اول و ضم دوم مذکر سواران آب که جبابا باشد
هم	و تفاوت و اختلاف باشد	هم	بلونا بکسر اول و ضم دوم و سکون و او جمع بل شود نیدن
س	بلگنا بکسر اول و فتح دوم جدا شدن و فترت پیشتر و مجامع	هم	دیر هم زدن ماست را گویند
س	بلگانا بکسر اول جدا کردن	س	بلونت بفتح اول و سکون لام و فتح هاء و توانا و زور آور
س	بلگا و بکسر اول مذکر جدای و فراق	هم	بلهه بند بکسر اول و فتح دوم و فتح بای موحده ثانی مذکر
هم	بللا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام ثانی	هم	آسین و ضابطه قانون باشد
هم	احتمق و نادان و ساده لوح باشد بلی زن ساده لوح	س	بلهار بلمهاری بفتح اول و کسر دوم در هر دو اول مذکر است و ثانی مؤنث فدا و تبار بلمهاری جانانا - بلجانا
هم	بللانا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام دوم نالیند و زاری کردن مرادف بلبلاتا	هم	دا شدن
س	بلم بکسر اول و فتح دوم مذکر و رنگ دیر	هم	بلمس بکسر اول و فتح دوم مذکر نوعی از سبک تنگ دراز بی
هم	بلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر نیزه و آن جریب است معروف	هم	و دلدن در اکثر ترک تنبول می گذراند
هم	بلم سردار مرد نیزه دار	هم	بلمهاری بکسر اول و فتح دوم سبک کوچک و دین پان می
س	بلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر نیزه و آن جریب است معروف	هم	گذرانند و چچا یعنی که از آن روغن انا و ندی برآیند
س	بلمانا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام ثانی و فریختن	هم	بلمی بفتح اول و سکون لام و کسری همزوت بست
س	بلمب بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موحده	هم	بلمزم را گویند
هم	مذکر و رنگ تعویق مرادف بلمه و آن آید	س	بلمی بر وزن جلی زور آور و توانا و فتح اول و تشدید دوم

مونت شتخ رزرا گویند بر علی کرم خوانند و بکسر اول  
 و تشدید دوم گویند که در عربی سوز باشد و بفتح  
 اول و بیای مجهول در فارسی معنی آری است که بکار  
 نغم گویند  
 هر بلای بفتح اول و تشدید دوم مونت چو بیکه کشتی  
 را بران زنند و بکسر اول و تشدید دوم چو بیکه در پس  
 نهند تا دریا زگرود  
 س بلیطون بکسر اول و تشدید لام مکسوره بنای است  
 غیر معلوم  
 هر بلیند آلفح اول و کسرام و کمن یای مجهول مذکر  
 با و کسطوانه و عا و کلبه هم گویند  
 هر ۴۰ بروزن جم مونت چشمه آب که عمران مینوع  
 و معنی ارش هم آمده و گزرا هم گفته اند و آن چیزی  
 است معروف که بران طعل و عرض شیا معلوم کنند  
 و در یاری آواز کننده ساز تا که تعقیض برست  
 س بم بفتح اول گفته است که ازان سیر با خطاب گفته  
 و این کثیر زبان زد و استعمال رایج است که هیچ  
 ناهمه و دید ناهمه است  
 س بمان بکسر اول تحت آسمانی  
 هر بملکنا بفتح اول و دوم آمانیه  
 س بملکه بکسر اول و ضمیم سکون کافی هوز و گزرا  
 و تنفر گویند  
 س بمل بکسر اول و فتح دوم بروزن حمل حاف و یا کینو  
 س بکن بروزن سمن مذکر قوی و تنفر آنگویند بمن کرنا  
 قی کردن  
 هر بمیل بفتح اول بروزن حمل نام گیاهی است  
 س بن بفتح اول مونسه بیابان بن جاترا یا قی  
 که جوطی اشتاد و چهار بیابان بر اجلا حاصل شود  
 و بر اجلام جایی است بن چهار زبان مار نا  
 بن چهار نا بر سر تاریخ کردن بیابان را گویند

بن کند آلفح کافی بن گویند بفتح کافی فارسی  
 گا و که در بیابانها یافته شود و آنرا بجای سیمه بکار برزند  
 بن بکسر اول معنی سوای و بحر باشد و در عربی پسر را گویند و بضم اول در فارسی  
 بمعنی بنیاد و بیخ باشد  
 س بنا بکسر اول سوای و در عربی عمارت و پایه و بیخ اول و تشدید دوم در عربی  
 معمار را گویند  
 هر بنا بروزن بنا نوا شاه و دادا و صیغه امر و ماضی از مصدر ساختن بسیار  
 ساخته باشد و بفتح اول و تشدید دوم ساخته شدن و دادا در اجم  
 گفته اند و بضم اول و تشدید دوم بافتن جامه بر لبی گویند و بکسر اول  
 و تشدید دوم گره دادن و گره بستن و بافتن و چیده شدن چیزی  
 از زمین  
 س بنا پنجم بفتح اول و تشدید دوم کبری فارسی فرقت است از اجزا  
 بنات بفتح اول بروزن بنات پارچه پشمینه معروف و در عربی جمع  
 بنت است که بمعنی دختر باشد  
 س بنا سنس بکسر اول بروزن قیاس مذکر نیستی و عدم  
 س بنا سستی بفتح اول و سکون سین و فتح بای فارسی مونت برک  
 و سبزی بیابان را گویند  
 هر بنا نا بفتح اول ساختن و درست کردن و تصنیف کردن و اصلاح دادن  
 و تعمیر کردن و طعام بخشن دادن کردن و راضی کردن  
 س بن آنا کنایه از یاری بخت و اقبال باشد  
 هر بنا و بفتح اول مذکر تیار و آما و گی و اتفاق و دوستی را گویند  
 بنا و ت بفتح اول و واو سکون بای منقوطه هندی مونت ساخت  
 و جعل و تصنع و تصلف را گویند و بکسر اول بافت در عربی ساختن گویند  
 س بنا و نا بفتح اول ساختن مرادف بنا نا  
 س بنا بکسر اول و کوفت بای تخمائی و سکون کافی نام گنبد است و بیس  
 دیوی است بنمود پرستش او می کنند  
 س بنف بکسر اول و سکون دوم و سوم میوه است که سرخ رنگ می باشد  
 س بنبا بفتح اول و سکون دوم مذکر جابه و خواره و نا و اوقی خشم  
 س بن باس بفتح اول مذکر خشمی چینی بعضی صحرا و باس نام است  
 س بن باسی بروزن بن واری صحرا نشین و بیابان نشین

س	بندك بکسر اول وسکون نون طوطو طوطو محو ميم وض م باي موحده	س	بند رکعت بفتح کاف تازی مذکر کله و ثور که از مال نه پزیرد
س	وسکون کاف تازی سرخ واحمر	س	بند وی بوزینه ماده
س	بن بلا و بفتح اول و کسری موحده که در شمی جزین شت و بلا و کز	ه	بند مری نوش از چیت که در شمی مچلی بندگی سازند و شمشیر که
س	بن بهاننا بفتح اول با دجنان دشتی را گویند	س	آنرا در بلده را چند ی تیار سازند و قسمی از گیاه هم هست
ه	بن پیرنا کامیا شمش و درست آمدن چیزی	س	بند سوزن بوزینه ماده
ه	بنت بفتح اول و دوم مونت طراز و نقش که بر پارچه کنند و آنرا	ف	بند کشاد بکسر اول مذکر سلسل سمل
س	تارتو بهم گویند و بکسر اول وسکون دوم در عربی دختر را گویند	س	بند بنار - بند نوا بفتح اول در هر دو روزن مخزن دار
س	بنتا بفتح اول و کسر دوم زوجه روزن باشد	س	مونت مارکل را گویند
س	بن ترای بفتح اول و فتح های فوقانی بناتی است غیر معلوم	ه	بند و ابغج اول وض م اول بند ی و ایستر گویند که این لغت هستند
س	بنتی بکسر اول بروزن رندی مونت اغذرا و معدت و اطاعت و	س	بند و تر کترک دوا
س	انقیاد و کبرلی بمعنی دختر من باشد	ت	بند وق حریت معروف
س	بنتانا بفتح اول تقسیم کردن بنتوانا تقسیم کنند	ت	بند و قحی صاحب بندوق و قادر انداز
س	بنتیت بفتح اول و سیم تقسیم کننده	س	بند ول بروزن سهلول پسرنده و غلام زاده
س	بنج بفتح اول و کسر دوم وسکون جیم مذکر بازگانی و تجارت و بسکون	ه	بند وها بفتح اول وض م سوم بروزن منصوبه مذکر گرد باد
س	دوم بروزن کبج در عربی بنک گویند و آن چندیشی است معروف	س	بند هه بفتح اول مذکر بنید و ثاق و قید را گویند
س	بنجارا بفتح اول با زاگان و باجری را گویند که تجارت غله نماید	س	بند هان بفتح اول بروزن مذکر شعل و وظیفه و وجه کفان یا
س	بنجاری شوی از نینه که از انچه گان نند و غله نیم پیچیده را هم گفته اند	س	بند هانا بستن و استوار کردن
س	بنجی بروزن خنجر زمین افتاده و شیار ز کرده را گویند	س	بند هانی بروزن ارزانی فردوزی که سنگه پیغم غیره برود
س	بنجن بکسر اول و فتح سیدم مذکر کبش و سبزی که با کوشت و ماهی پنجه	س	خودی برود و معاش دار و وظیفه خوار توپ انداز را هم گفته اند
س	باشند و حرف صحیح را هم گفته اند که در مقابل حرف عله باشد	س	بند هائی بفتح اول مونت بندش و استواری
س	بنجهوتی بفتح اول وسکون نون وض م جیم مونت دوا است	س	بند هک بفتح اول و سیدم بروزن مردک مذکر گرد درین را گویند
س	که برای منع حمل و بارداری خوردند	س	بند ههن بروزن مخزن مذکر بنش بند و اطو و کما و مزاجت را گویند
س	بنچیر بفتح اول و سیدم حمد و نه که میمون باشد	س	بند ههنا بفتح اول لسته شده بند هعی موقحی هم کما یز از بلده
س	بنچنا بفتح اول خوانده شدن	س	مخفی پوشیده با بند هعی موقحی سوا لاکه یعنی در احتیای مری فایده است
س	بند ا بفتح اول مذکر نیکی است که بر تنه دیگر درختان روید و بضم	س	بند ههنا بکسر اول مین زدن و کزیرن مار و کزدم و سفته شدن و ایز
س	اول نقطه را گویند	س	و غیر آن باشد
ه	بند ال بکسر اول بناتی است که از او در ده ابا بکار برند	س	بند هو - بند هو بفتح اول در هر دو دست بسته اسیر
س	بند ر بفتح اول و سیدم بوزینه در عربی فرد گویند و بروزن کند در فارسی	س	بند هیبا بفتح اول زن نازنیده و عقیم
س	نام شهر است در ولایت خوز بروزن لنگر محلی با که قافله و تاجران در آن بسیار روزند	س	بند هیچ بفتح اول وسکون نون و کسر اول هله وسکون یا تجالی
س	بند را بفتح اول مراد فبندا	س	مذکر خبر کجی و بمعنی پایاری و استوار هم آمده
		س	بندی - بندیوان اسپر و کز قمار

همه بندای بفتح اول مونث زوری است که از ابرشیا	بنسنا بکسر اول بود شدن و تباها کشتن
می بندند و نوعی از جارو آن کوتاه تر از جار متعارف میباشد و باین معنی بدل منقوط هم گویند و فرقش را هم ازین نام خوانده اند	بنسی بفتح اول سکون و کسرین مهله نما و قلاب و نسبت به بنس که بمعنی ال و اولاد است
بنس بنس یا بنس اول و کسر سوم مونث شیرینی معروف که به بوزیان شهرت دارد	بنسبیت بفتح اول سکون نون و کسرین سکون با و فتح بای موصوف نام دختر است نام معلوم
بنس بنس یعنی بفتح اول و کسر اول مهله بوزن سنجید مذکر نوعی از زیور است	بنسک بفتح اول سکون دوم مذکر خم و بیج و میل کردن آب و بیجی بفتح اول و کسر دوم با زا رکاب و تاجر باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول منقوط مذکر است که بر شکار دیگری روید مرادف بند او او گوشت	بنسکائی بفتح اول بوزن هر جای مونث خم و بیج را گویند بن کهنگی مذکر نام صحرائی و بیابانی است
همه بنسک ابض اول زوری است که از ابرویشی پوشند	بنسک بوزن جنک مونث خاکستر از زیر که در علاج امراض خدیشه بکار برند نام بنگال هم هست و در فاضلینست معروف است
همه بندای بفتح اول مونث نوعی از جار کوتاه و دریا اول و کسر اول عراده را گویند	بنسکا بفتح اول سکون دوم مذکر و فصل بیج و کسر اول در کونج که خمیده را گویند بنسکا لا شهرت معروف
همه بندای بیری مونث بالای خانه و سقف خانه بنسک دیلا بفتح اول باشد شهرت بنسک کهنه	بنسکری چیز نیست معروف که از شیشه میسازند و زمان بند از اینجا دست برنخ در دست می پوشند
بنس بنس بفتح اول اماند و نوشاه بنس بنس زن نوختد بربی و سس گویند	بنسکلا بفتح اول مذکر قسمی از پان و خانه تا بستانی بودار بنسکی بفتح اول بوزن جنک مونث با و فرو آن نوعی از پارچه لطیف است و در فارسی آنکه به بنک خوردن عادت کنند
بنس بنس بفتح اول سکون دوم مذکر بی بولی قصب گویند و ال و تیار و خاندان را هم گفته اند	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس اول و کسر نون و فتح اول و کسر نون بنس لوجن بفتح اول طباشیر قال صبا المیناج بومل القنی المحرقه قال السیدی بنو بوجده جوف العنار الذی اذا حرق عند احتکاک بعضه بعضی شدیدتر آن در	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
دوم سرد و در سیوم خشک مقوی دل حار و بار و مده و حکاره و قاطع فی صفرائی اسهال اومی حار و محجوف	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
رطوبات مده و جیت نفعان مغنی و تقویت اعصاب ضعیفه که از جرات باشد بر با و نافع جهت و اسیر و تب های تند و قلاع با کنجبین جهت توحش و عم و رفیع کرک و التها بنس سوطا و بارغون بنسجه جهت تقویت	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
باصبر و جود است از نرس تا دو در هم است	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسنا س را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد

<p>بوا بروزن چوبه نذر اسباب مال و بسنی بار و چیز هم آمده  بویک بروزن خوبک احمق فغان و در فارسی دختر  دوشیزه را گویند</p>	<p>و لطف عالی بر ارفع سرفه و معضت بهین با حمت  امراض بارده بیعدالت و اگر نیه دلنه و و آب خورشید  رفع هنر کند و بغایت فریبی آرد بنوا چابنا کانا  از کلمات سخت و سست گفتن باشد</p>
<p>بوی بروزن کو کو خواهر و بمعنی بی بی هم گفته اند و بسنی  نحوه کسی و محبوبه هم بنظر آمده است</p>	<p>بنوی بکسول و فتح دوم مونت ترال کو چک را گویند</p>
<p>بوتا بضم اول مذکر زور و قوت و نیز  بوتو با و مجهول اهل و ثانی معروف بزهر لری مانور گویند</p>	<p>بنویا بفتح اول و سکون و فتح و او صانع و خالق  هم بنمای بروزن تنها فال کو و کاهن</p>
<p>بوت بضم اول مذکر خود خام  بوتا بضم اول مذکر سرکل و پنجه را گویند عموما و کل و پنجه که  بر پارچه و کاغذ نقش کنند خصوصاً فارسیان نیز توت خوا  بوتی دان پارچه کلزار و منقش</p>	<p>هم بنمای بروزن نهی زن کو خزاود در فارسی دغد گویند بروزن  س بنی بروزن غنی صحرای کوچک و بکسول و فتح دوم تو وضع  و مدار بفتح اول و کسیر دوم در عربی جمع اینست بچوبی آدم و  بنی فاطمه رضی الله تعالی عنها</p>
<p>بوتی بضم اول مونت نباتی است دوای که از زمین برود  و کل و پنجه که بر پارچه و غیره نقش کرده باشند و با و مجهول پارچه  کوشت را گویند</p>	<p>س بنیا بقال دو کانداز  س بنیان بفتح اول بقال مراد بنیا و بضم اول در فارسی بنیا  را گویند که اساس باشد</p>
<p>بوجه با و او مجهول مذکر بار  بوجه بکر فاکمین و وقار بند بر رفتن  بوجه بضم اول مونت فم و و است</p>	<p>س بنیا این بفتح اول و فتح یای تحتانی زوج بقال گویند  هم بدینقی بفتح اول و دوم و کسرای منقوطه مونت مشعل  که هر دو سر آن فروزند و کروش دهند از آن دو دایره محسوب  س بنیلا بفتح اول و کسرون و یای مجهول وحشی و صحرای چه  بن صحرار گویند</p>
<p>بوجهل با و او مجهول و فتح جیم بار کرده و پر بار و بضم اول  در عربی تحف ابوجهل است</p>	<p>س بنیسی بفتح اول و دوم و کسرون دوم زوج بقال گویند  هم بوا بضم اول خواهد در زبندی خواهد بود را گویند که عم باشد  هم بوا سر بروزن گوارا مذکر هنگام کشتکاری در زراعت باشد  هم بوانا حکم بکاشت کردن و بدو نمودن</p>
<p>بوجهنا با و او مجهول بار کردن و ریخ لاد آب گرم نخستین  و بریان کردن  بوجهیل با و او سکون یای مجهول بار کرده و پر بار  بوج با و او مجهول مذکر ننگ بعربی تسلیح گویند  بوجا با و او مجهول مذکر نوعی از پالکی باشد و بضم اول گوش بریده  بوجنا بضم اول تراضع کردن و فروتنی نمودن</p>	<p>هم بواها بفتح اول آنکه آله بر آورده باشد بعربی مجد و گویند  هم بوائی بکسول بر وزن حنائی مونت شقاق العقب یعنی  شکاف تنگی که در پاشنه افتد جسکی نه پهنی هو بوائی  و ه کیاجانی پیر پوائی یعنی هر که از میان کردی  بوشکافه که معازر در دیگران او را چه خبر  بوائی بضم اول کشتکاری هنگام زراعت را گویند</p>
<p>بوجهار - بوجهار برد و بفتح اول سکون و او  و فتح جیم فارسی مونت بارانی که از باد اندرون خانه آید  بوجی بضم اول گوش بریده</p>	<p>هم بود بروزن نوده ضعیف بی جان و بضم اول و فتح دوم</p>

در فارسی بمعنی باد آزار باشد  
 بود بضم اول سکون و او مجبول و سکون و آن  
 از اذو آنکه با فقرای بانوا اوقات غولین بسپرد  
 و لباس و لن بپوشد  
 س بوده با و او مجبول بر وزن خود مذکر فم و فرست  
 بود ها فیم و خیر گویند  
 ه بوده با و او مجبول مذکر امان و ضمانت  
 س بود هنها با و او مجبول شیرین زبانی کردن  
 ه بود با و او مجبول بر وزن کوز زرف و تکره کربان  
 که از زر و سیم سازند و بضم اول بسوسه و نخاله را  
 گویند بو مرکالذ و فعی از هلو که از بسوسه  
 میسازند و فرو شدند کان آن عذر و مکر خود شکار  
 می سازند و بره و نذ می کنند که اگر این را بخوری  
 پشیمان شوی و اگر ذایقه کنی تا سفبری از اینجا  
 که بر عذکافی که خدام خود را امیدوار احسان کنند  
 و آخر لام بیچ نهند باین نام خوانند و نیز بلمس  
 اطلاق می یابد که در ظاهرتکو منظر و در باطن قبیح  
 و معیوب باشد و نیز بر آنکه وعده جهربانی و احسان  
 نماید و پس از آن طریق بی مبری پیاید  
 ه بود ا بضم اول مذکر نوعی از شکر و براده و ساییده  
 و سفوف هر چیزی بود و معدله جوال و خریطه که آنرا از  
 برنج پوری سازند و با قلا و لوبیا را هم گفته اند  
 س بود ا بضم اول بر وزن دوره دیوانه مجنون گویند  
 س بود ا این مذکر دیوانگی و جنون باشد  
 س بود ا بنا بفتح اول دیوانگی کردن و مجنون شدن  
 ف بود ا بضم اول بر وزن نورانی مونس چیزی است  
 معروف که از راست و باد بجان سازند و با طلا و  
 نقره و نقره خانی گوید پس از سی سال این معنی محقق  
 شد بخاقانی که بورانی است باد بجان و باد بجان  
 بود و بر دو و او مجبول مذکر فوس و فرج و آنرا

رستم و گمان شیطان هم گویند بر ترحم یعنی شیطان است  
 قسمی از شمالی که آنرا در راه مارچ دور کنند  
 ه بود ا با و او مجبول بر وزن کوره با قلا و در کنی کر را گویند و عربان  
 ا هم خوانند  
 ه بود ا بضم اول در آب غرق شدن و مردن  
 ه بود ا با و او مجبول غوطه دادن و بضم اول غوطه زدن و غرق شدن  
 س بود ا بضم اول کهنه و پیر و در کهن سال در بوی شیخ گویند و در  
 ارها دیرینه سال و کلان عمر  
 ه بود ا بضم اول بر وزن دوری مونس نوک کسان و میخی که بر سر  
 چوبی نصب کرده باشند  
 ه بود ا بضم اول خواص و در آب غوطه زدن  
 س بود با و او مجبول بر وزن بضم اول سکون دوم در فارسی کلمه  
 تمنی است در عربی عسی و لعل گویند و بمعنی مگر هم آمده است که حرف  
 استثنا باشد  
 ه بود ا بضم اول سفوف ساییده هر چیزی و مر و اید باریک  
 س بود ا با و او مجبول سکون کاف نازی بر نر  
 ه بود ا بو کنا بضم اول ساندن و سفوف کردن  
 س بود ا بزماده  
 س بود با و او مجبول مذکر و ای است معروف در عربی مگویند و آن  
 آب نمجود رختی است شبیه بدخت میلمان بهترین آن مایل بسرخ  
 و تند بوی و سبک زود خشکن و صاف است در آخر سیوم گرم و در آخر  
 دوم خشک و توکلتش تا بست سان باقی است منفخ و محل ریح و اورام  
 و با قوت قابضه و محفف بی لزج و حیض و مسقط جنین و کشنده  
 گرم شکم و با تخم نیم برشت نیم در هم رافع سبلان منفرد حیض و از  
 مجربات و جهت سرفه کننده و عسر و در پهلو و سینه اسهال چرخ  
 و قرحه امعا و در در کرده و شانه و نفخ معده و نفخ کبی و بلغمی و در  
 هم و خنازیر و مفاصل و درم سپرز و رفع مغزت سموم بارده و  
 طلای او جهت گرمین بودام و در سفر زمین و طلاست و چون جرب  
 و سعفه و با سر که جهت قویا و ضما و او باره و غن زریب را کابی برهنگ  
 پای است گویند بجدی که کج جماع است که تلایا می کنند تسکین تلایا مطوی

<p>او جهت جخط جسد میت از بعضی و بعضی زخمها باقی موفتر ایچ آن منوم است و او مصدع و باعث سرد و مفر شانه و مصلحش غسل و قدرش تشریح از یک باطلانا نیم دریم</p>	<p>س بوند بضم اول مونت قطره آب بوندلی بود و او تشنه کو بند از شراب و غیر آن و بوند بضم اول و فتح دوم در فارسی بمعنی باشند و مرد صاحب نخوت و هستی که زجر و جود است</p>
<p>هم بول با و او مجهول بر وزن غول مذکر سخن و کلام و ترانه بی بول کنایه از بگه و آنها خراب شده و بفتح اول در عربی کین را گویند</p>	<p>هم بوند بضم اول خوب و نفیس و بمعنی بلند هم آمده است س بوند بضم اول مذکر قطره بزرگ بوند ابانندی بریح باران را گویند</p>
<p>هم بولا بفتح اول بر وزن مولایی دندان هم بولا چالی با و او مجهول گفت و شنید و مکالمه</p>	<p>هم بوند بفتح اول مذکر پیاره و دخت انگور هم بوند بر وزن سمندر مذکر گرد باد و شیطان بهم گویند هم بوند نا بفتح اول بیچیز پیاره را گویند</p>
<p>هم بول بالا هونا متاثر شدن سخن کسی کامیاب فیر و زکشتن و این کلامی است که در اکثر درویشان در محل دعا گویند</p>	<p>هم بوند بی با و او مجهول رویدن نبات و کوبل درخت هم بوند یا نا بفتح اول که در ال منقوطه بیچیدن و بظلام و غیر س بونی بفتح اول زن کوتاه قامت و با و او مجهول مونت هنگام کشکاری</p>
<p>هم بولنا با و او مجهول سکون لام و فتح تا و فوقانی مذکر نفس ناطقه در روح هم بول چال مونت گفتگو و قیل و قال</p>	<p>هم بوها بفتح اول خداوند ابله مرادف بوا هم بوها ل نوعی از رستی باشد که آرزو در فارسی خرابی گویند بر وزن مداین</p>
<p>هم بولنا با و او مجهول گفتن و حرف زدن بولنا چالنا از توابع مهمل است هم بولی مونت کلام و زبان و گفتگو را گویند بولی کونا استبزه او سخریه کردن</p>	<p>هم بوها ل بر وزن غوغائی زینکه مبتلای امراض خبیثه باشد هم بوهنی با و او مجهول سکون مای جوز و کسوف مونت همود اولی که ستادان حرفه و صنایع بنقد کنند و آرزو در فارسی بولنا خواهند</p>
<p>هم بولی مونت بدله و لطیفه را گویند بولی مونت سنانا - یا ماردنا طعن و ملامت کردن س بونا با و او مجهول کاشتن و زراعت کردن و بفتح اول کوچک و پست قد و او نا بر خیم را هم گفته اند</p>	<p>هم بولی بضم اول بر وزن نوری مونت شیطان را گویند و این لفظی است که بدان اطفال را بترسانند هم بویسیا بفتح اول و کسوم و سکون یا و او مجهول بر وزن کلیسیا برزه کو و آنکه عده مشایخ گفته باشند</p>
<p>هم بونت با و او مجهول ساق و دخت را گویند عمو ما و در دکنی بمعنی انگشت باشد و بضم اول نخود نارسیده و دخت نخود و کوچک و مضبوط را هم گفته اند و اکثر بر با بولاق کنند بونت بلا و بلاوی که آرزو با نخود نارسیده می بزنند</p>	<p>هم بونا با و او مجهول ساق و دخت را گویند عمو ما و در دکنی بمعنی انگشت باشد و بضم اول نخود نارسیده و دخت نخود و کوچک و مضبوط را هم گفته اند و اکثر بر با بولاق کنند بونت بلا و بلاوی که آرزو با نخود نارسیده می بزنند</p>
<p>هم بونت بضم اول مذکر بونه را گویند و غنچه و گل باشد مرادف هم بونستی بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>هم بونا با و او مجهول ساق و دخت را گویند عمو ما و در دکنی بمعنی انگشت باشد و بضم اول نخود نارسیده و دخت نخود و کوچک و مضبوط را هم گفته اند و اکثر بر با بولاق کنند بونت بلا و بلاوی که آرزو با نخود نارسیده می بزنند</p>
<p>هم بونستی بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>هم بونستی بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>

س	بها پهن نا بفتح اول و نای هوز و کبیر فارسی	س	بهارا مذکر بسینه چیزی را گویند عموماً و بسینه بشیرم را خصوصاً
س	بها دین در پیشان شدن و مست گشتن بها بها	س	بهارت مذکر شتوی است که در آن قصه حرب خود بیشتر مذکور است و اقلیم هندوستان را هم گفته اند
س	بها دینار روان کردن و نهدم و معدوم شدن	س	بهار جا بسکون رای مهمله بروزن شاخچه زوجه سرد و آزار
س	بها پهن پنداشتن و قیاس کردن و مرادق تازما	س	بها دران خدای لغمه دانند
س	بها ت مذکر خشک	س	بهارن بضم اول و فتح رای مهمله مونت خاشاک
س	بها تا مذکر وزینه که بلبشکریان و غیر هم دهند و	س	بهارنا بضم اول و روشن و صاف کردن خاشاک
س	مرادق این است	س	بهارنی بضم اول و سکون را مونت جاروب که نیز مرادق است
س	بها ت مدح خوان و چاوش	س	بهار و بضم اول جاروب کش
س	بها ت زن بها ت	س	بهاری بضم اول جاروب
س	بها تها مذکر جزاب دریا که در مقابل است	س	بهارای گران سنگین و ثقیل را گویند و کنایه از بزرگ و سنجیده و تازما
س	و جزو و مرادق فارسی کذر و خیز گویند	س	قدم و شکیباهم است بهاری پتھر چوم که چهود نایفه خود را از کاری که مشکل و مهم بود فراتر که دشمن
س	بها تھی مونت انبانی که زر گران بدان آتش افروز	س	بهارای بکسر اول بروزن فراری باز یگر و یکی از نامهای کرشنا و غیر نام شاعرند وی
س	و آزار در فارسی دم و در عربی منفاخ گویند	س	بهار یا بروزن ماریه زوج و زینکه او را بنده و ان خدای لغمه دانند
س	بها تھی مونت سیلان آب رودخانه	س	بها ت مذکر تنوری که بران هر گونه جنوب را بریان کنند
س	بها تھیال سیلاب دار	س	بها ت مذکر اجوت زنا بھا تها نا گذران کردن کسی با جرت
س	بها جت مونت بروزن و معنی بھا کر بود که	س	بھا تها مذکر گرایه خانه و یغزان باشد
س	بهریت است	س	بها سس بفتح شین مهمله بروزن مادر برادر کلان شوهر
س	بها جن بفتح جیم مذکر کابی و قاب را گویند	س	بها سکر بسکون سین و فتح کاف مذکر آفتاب را گویند و نام یکی از اسلحه است در هندو که کتاب شتر تانتا و شتر مانی از تصانیف او است
س	بها جنا بسکون جیم ریختن و فرار کردن	س	بها سنا معلوم شدن و ظاهر گشتن
س	بها جنا بسکون جیم نان در روغن ریختن	س	بها شتا بروزن ماشه مونت کلام و زبان را گویند
س	بها جی بروزن حاجی تزه و آزار در عربی بھل گویند و حصه طعام را هم گفته اند	س	بها کسی بسکون کاف و کسر سین مهمله مونت تنور در ادبی بھا
س	بها دون با و او مجهول مذکر نام ماه پنجم است	س	بها کها مونت کلام و زبان مرادق بھا شتا
س	از شهر شمشیر	س	بها کنا گفتن و طلبید کسی را
س	بها د بکسر اول بروزن تازمیر و تفریح و بازی باشد	س	بها ک بکسر اول فتح دوم مذکر تازی است در موسیقی
س	و بروزن هزار در فارسی م که همان بریغ گویند	س	بها ک مذکر نصیب و سر زشت و بخش بهره و حصه را گویند
س	بها د بکسر اول کشوری است معروف		
س	بها د بروزن عار مذکر بار و گرانی چیزی و دردی		
س	بمعنی بیرون باشد		

س	بها کجا بھاگ مذکر گریز و هزیمت و فرار را گویند	س	بها بخنایج دادن و کردار ایند شمشیر و غیر آن
س	بها کز مونت هزیمت و گریز	س	بها بخنی دختر خواهر عربی بنت الایخت گویند
س	بها کز ابکسر اول مذکر مرادف بھاگ است که نوای از نوای سوسیقی است	س	بها بخنی مونت فرامحت و ممانعت و سعایت و
س	بها گلپوری مذکر قسمی است از پارچه که آنرا در بھا گلپور سازند	س	بها بخنی خور فرامحت و چمن چمن را گویند
س	بها گمان نیک اختر و خوش طالع باشد	س	بها بخنی کھانا یا بد سگالی کردن و عیب کسی گفتن
س	بها گمانی مونت نیک بختی و اقبال را گویند	س	بها بخنی دینا یا مازنا فرامحت و ممانعت کردن و نگاه داشتن
س	بها گنا کر بخین و هزیمت خوردن	س	بها نند نقلیه و مقدره و بذله باز و سبوی کوچک گلبن را گویند
س	بها گوان خوش طالع و نیک اختر	س	بها نندا مذکر سبوی بزرگ مال و اسباب بھا نندا
س	بها گکی شیریک و سیم و نیک بخت را گویند	س	بھا نندا پھوتنا طشت از بام افتادن دان کن باز رسوا شدن و فاش شدن عیب کسی باشد
س	بھا مال مونت پیکان و سنان تیر	س	بھا نندا نادشنام دادن
س	بھا مونت پیشانی و طالع نیکو و بمعنی خرس هم آمده است و آن جانور است معروف	س	بھا ننگ بروزن دانگ مونت نیک گویند و تخم آن شهیدانه و شهیدانج معرب آن باشد
س	بھا لا مذکر گریز	س	بھا ن متنی بفتح میم و کتله و فوقانی خفقه یعنی بلا تشریح
س	بھا لوق بھم لام و دبر و مذکر خرس را گویند	س	بھا ن شعبده باز که برای ماشای مردم سیرگی نماید
س	بھا لوقی رب خوانند	س	بھا ننا بیج دادن و کردار ایند
س	بھا لیت بفتح اول و دوم مدینه در	س	بھا نور - بھا نوری دبر و دهنون زده بر روز
س	بھا ن بروزنان مذکر آفتاب دبر و نور گویند	س	بھا نور خاوری مونت انقلاب و گردش را گویند بھا نور
س	بھا ن بکسر اول بروزن نشان مذکر سپیده صبح و با باد	س	بھا ناکر در کرد و و توان شدن
س	بھا ناز میسید و زیب دادن	س	بھا نانی بکسر اول بروزن نهانی زود و بیرعا
س	بھا نا بفتح اول دوم بروزن دامنه و زایندن و روان کردن	س	بھا و بروزن دلو مذکر قیمت و نرخ بمعنی دوستی هم آمده است
س	بھا نا بکسر اول گذشتن و سپری شدن وقت باشد	س	بھا و مذکر خیال و گمان و دویم و نری و شفقت و
س	بھا نانت بفتح اول و سکون جمله حروف مونت گوز و وضع و نوع و جنس را گویند بھا نانت بھا نانت گوناگون و بھر قلمن	س	بھا و بازی و تقلید و شغلی و اضطراب و وجود دوستی
س	بھا نانت مذکر نباتی است دوائی غیر معلوم	س	بھا و بتا ناقص بازی بودن
س	بھا نانتا مذکر باد بخان و آن ترکاری است معروف	س	بھا و بفتح اول و دوم مذکر سیلاب و طغیان آب
س	بھا بجز مذکر هیچ و شکن	س	بھا و ت بکسر اول و شکر و مضطرب بر اسان
س	بھا بجا بروزن خواهر خواهر عربی ابن الایخت گویند	س	بھا و تا بفتح اول غریز و پسند و محبوب باشد
س		س	بھا و ج بفتح و او زوجه برادر را گویند

<p>س بھاوک بروزن ناوک مفکر دوست و عاشق</p>	<p>روز بروزن بھر مذکر ہم و ہر اس بھو پراہر انسان ہن بھو انا بفتح اول برام سید را کو نید عمو ما و اما سید روی</p>
<p>س بھاونا مونت اندیشہ و نامل و فکر و خیال و شبہ و خوف را کو تید</p>	<p>بھو نا تر سید و ہر اس شدن</p>
<p>س بھاونا زمین و زب دادن مراد بھاو و بھاوہ بروزن کاوہ زوجہ برادر خرد</p>	<p>بھو ہک بروزن سمک مونت نمود شعلہ و خروج آب از چشمہ و جوش و فوارہ و طہو و کھت چیزی بیک ناگاہ</p>
<p>س بھالی برادر در عربی اخ کو نید بھالی بندہ اہل برادری و خویشان را کو نید بھالی چارا</p>	<p>بھو ہکنا بفتح اول و دوم جو شید و سر کردن بخار</p>
<p>س بھالی برادری و مواخات و قرابت بھالی چاری برادر و قرابت</p>	<p>بھو ہل بفتح ہر دو بای موحده بروزن طبل قرہ و حیر را کو نید</p>
<p>س بھالی بکسر اول بروزن رمای مونت صوت و ہمی و شیطان را کو نید کہ این حسیدہ ہنود و کو تش اطفال کلمات زیبا و نازیا می کو یرو با</p>	<p>بھو ہوت بفتح اول و ضم بای دوم مونت خاکستر سر گین کا و کہ جو گیان آنرا برتن خویش مالند و آنچه در بازار فروشد کو نید کہ از ہمین خاکستر میسازند</p>
<p>س بھالی بکسر اول بروزن سستان در خواب ہم در بیداری میشود</p>	<p>بھو ہو کا بروزن عجبوہ مذکر شعلہ و زبانہ آتش و روی سرخ</p>
<p>س بھالین بروزن تہا میں ہونا کہ مہیب</p>	<p>بھو ہا را مذکر بروزن شرارہ مذکر لبرجی دغان کو نید</p>
<p>س بھالین بفتح اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>	<p>بھو ہا اول و فتح سیم کہ بای فارسی است مذکر خبثہ لبرجی یوم</p>
<p>س بھیکا بفتح اول قر غنیق و نیز طرفی است و بان کشادہ کہ بدان آب بنوغند</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و فتح سیم کہ بای فارسی است مذکر خبثہ لبرجی یوم</p>
<p>س بھیکا نا بفتح اول افز و ختن آتش و دہنشم اولکن کسری اسپت ہمین ہنود</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>
<p>س بھیکنا خشنماک شدن و افز و ختن کشتن و دو ین اسب بکمال زودی</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>
<p>س بھیک بفتح اول مونت تحویف ہتدید</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>
<p>س بھیل بکسر اول رسکون نامی ہوز و فتح سینوم بھاوہ و ضعیف و ناتوان</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>
<p>س بھیمہا بفتح اول و سوم بروزن فلسفہ جاری و روان و بہاد و شجیع و شکار و مشہور را کو نید</p>	<p>بھو ہا بکسر اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را کو نید کہ در معال واحد است</p>

<p>س بهتایت بفتح اول و ضم دوم و فتح بار تحاتی مونت کثرت و فراوانی</p>	<p>س بخت هیار بفتح اول مذکران بر بعلی خبار کونید و انکه در سبر برای تیار کردن طعام مسافران میباشد -</p>
<p>س بهتر بفتح اول و دوم تشدید فوقانی بهتاد و دو</p>	<p>بختیار بن حرف نام نری</p>
<p>س بختنا بضم اول و یو و شیطان را کونید</p>	<p>ف بخت هیار خانه کاروان سراسر و مسافرخانه</p>
<p>س بختنی زوجه شیطان و جنیته</p>	<p>ه بخت هیال بفتح اول سرازیر و نوعی از مرتبه که منقبت</p>
<p>ه بخت کلی بفتح اول ضیافت کردن اطعمانی یکدیگر در سفر</p>	<p>جنا بخت حضرت امام حسن و امام حسین علی جدا علیهما السلام می خوانند</p>
<p>ه توشی و توری و در عربی توزیع خوانند</p>	<p>ه بخت هیانا بفتح اول سرازیر شدن و جز نمودن آرد یا</p>
<p>ه بخت اول و تشدید سوم مذکر روزینه</p>	<p>ه بختی بروزن مرضی مونت مزاج و نسا</p>
<p>س بختیا نا بضم اول مانند شیطان شدن</p>	<p>س بخت بضم اول و سکون ما و جیم مذکر و مونت آمدن با</p>
<p>س بختیجا اسپر برادر بعلی ابن الاخ</p>	<p>و خط مستقیم یا نیز مستقیم که تشدید زاویه دارد</p>
<p>س بختیجی و خراب برادر بعلی بنت الاخ</p>	<p>س بخت بنده باز و بند</p>
<p>س بهتیرا بسیار و فراوان</p>	<p>س بخت بضم اول و سکون نای سوز و نای فوقانی منقوط</p>
<p>س بخت بفتح اول و سکون نای سوز و نای فوقانی منقوط</p>	<p>س بختیا بضم اول و سکون بازو</p>
<p>ه بخت بفتح اول و لغت و نفیرن و بد بخت</p>	<p>ه بختیا نا بکسر اول ترک کردن چیزی در آب و خیس ماندن و بخت</p>
<p>ه بخت برنا بخت و ملعون شدن و در آتش افتادن</p>	<p>اول گریزانیدن و بهریت دادن</p>
<p>س بخت بفتح اول غاری و پہلوان و عالم و فاضل و لقب بهمن قوم مرتبه هم است</p>	<p>س بخت بفتح اول و بیوم بروزن و من مذکر بر تشش و عباد</p>
<p>ه بختیا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>س بختیا بضم اول و تشدید نای منقوط و سکون و پہل</p>
<p>س بختیا چارج بفتح اول و تشدید نای منقوط و سکون و پہل و جیم نازی و تشدید عصر و اعلم العلماء</p>	<p>س بختیا بضم اول و تشدید سوم مذکر خور و بخت خوردن</p>
<p>ه بختیا گمراه را کونید</p>	<p>س بختیا بفتح اول و تشدید و بندگی کردن و بضم اول عکس بر کونید</p>
<p>ه بختیا نا بفتح اول گمراه کردن و دعا دادن</p>	<p>س بختیا بضم اول و فتح بیوم مذکر شور و غوغا</p>
<p>س بخت کتائی - بخت کتیا مونت نباتی است که خار دارد می باشد</p>	<p>س بختیا بضم اول و سکون ما و جیم مذکر نون و سکون یا در مجهول و کافی برانده و بختند</p>
<p>ه بختگناراه گم کردن و آواره کردن</p>	<p>س بختیا نا بکسر اول ترک کردن کسی را بفرستادن چیزی</p>
<p>ه بختنی بکسر اول مونت پسرستان در عربی حله خوانند</p>	<p>س بختیا بضم اول و کس دوم مونت ترو و بختی باشد</p>
<p>ه بحالوا بر الحله بالتحریک راس الشدی و بها حملتان</p>	<p>بختیا بضم اول و سکون ما و جیم و کس نون و سکون یا در مجهول و کافی برانده و بختند</p>
<p>ه بختوق بفتح اول و ضم سوم حرفی است که بدان خواهر را ندانند</p>	<p>س بختیا بضم اول و بیوم و بکسر اول هم خوانده اند بر آن</p>
<p>یعنی ای خواهر</p>	<p>و جیران کشته را کونید</p>
<p>س بختها بفتح اول و تشدید بیوم مذکر نون و بختن</p>	

س	بھکنا بفتح اول و سیوم میزان شدن	س	بھدر هو نا پاک شد کسی باشد از زرشید موی سریش بعد
س	بھجن بفتح اول و سیوم مذکر خورش و طعام	س	بھدری بفتح اول و کسر جهمه نیم و ستاره شناس
س	بھجنیا بضم اول و فتح سیوم مذکر نام دختی که گل آن زرد رنگ می باشد و در هندوستان بسیار است و نوعی از تشن بازی و بکلهای آن درخت میماند	س	بھد ها بفتح اول و ضم دوم و فتح سیوم اکثر و اغلب گویند
س	بھچنک بضم اول و فتح سیوم نام پرنده است	س	بھد یسل بفتح اول و سکون های سوز و کسر ال و سکون یا می و فتح سین نشت و بشکل
س	بھچ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر خورد و طعام	س	بھر بفتح اول بروزن سحر جی است که فائده مقدار و آنها و پیری و بد بچو بھر مقدور یعنی نامقدور و سیر بر کوس بر مقدار
س	بھچک بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه شکم بنده و اکال گویند و بکسر اول و تشدید سیوم که او خورند	س	بھر آنا و یک فرسنگه از مرز کردن هم هست یعنی پرکن
س	بھچھنا بفتح اول و سکون بر سه حروف مابعد خوردن و تناول کردن	س	بھو بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھچی بفتح اول و تشدید سیوم خورنده و نوش کننده	س	بھو اپرا تشکر است گرفت
س	بھد بفتح اول موت آوازی که از سقوط چیزی بیاید و از اد عربی فرد گویند بروزن بدید	س	بھو بروزن سرا پر و مملو بھرا پر آباد
س	بھد بفتح اول و تشدید ال جهمه احمق و ابله	س	بھو بفتح اول بروزن صحرا کرد عربی اصم خوانند
س	بھد اک بفتح اول و از سقوط چیزی	س	بھو آنا بفتح اول برادر مراد فی بحالی
س	بھد اکا بفتح اول آواز و صوت را گویند	س	بھو ای بفتح اول و سکون های سوز و ضم ای جهمه دوم اجنبی و بیگانه
س	بھد بھد بفتح هر دو بای موحده صوت که از افتادن چیزی بیاید	س	بھر نا بضم اول چالپوسی کردن و تملق نمودن مراد فی بودھنا
س	بھد بھد آنا از زدن دو چیز نالای یکدیگر	س	بھر نا بفتح اول و ضم دوم و پس کردن و باز آوردن
س	بھد بھد آواز بر آوردن و بمعنی پی پی زدن هم آمده	س	بھر آنا بفتح اول امود اینک و ما دیان اگشتی دادن هم هست
س	بھد بھد اهت بفتح هر دو بای موحده صوت	س	اگشتی بضم اول رفتن جان نوز باشد بر لای موده
س	بھد بھد آوازی که از افتادن ثمرهای درختان آید	س	بھر وقت بفتح اول و واد و سکون تا منقوطه بندی موت پری
س	بھد بفتح اول مذکر نام پرنده است و ساجسر	س	بھر بھد بفتح اول نوعی از کون که پر خا میباشند و کونار را پوست خشکی اش گویند
س	بھد و وقت نامبارک را هم گفته اند و باین معنی موت باشد	س	بھر بھر بضم هر دو بای موحده چیزی خشک که لیاقت سفوف شدن داشته باشد
س	بھد ک بفتح اول و چهارم بروزن مردک موت فائده و حاصل طبیعت و سرنشت و حسن خوبی	س	بھر بھر نا بضم هر دو بای موحده و بختن تنگ مانید یا نمک بر خن خورد
س	بھد کالی بفتح اول و چهارم بروزن بخالی نام زنی که بنده آن پرتش آدم کنند	س	بھر بھر نا بفتح هر دو با موحده اما سبید گویند که در آیه روی با در پیشه
		س	بھر بھری بفتح هر دو با موحده بروزن سرری موت آماس و تہج را گویند
		س	بھر پانا یا فتن و در مقام یافتن مراد و از زو هم گویند چنانکه مین نے بھر پانا یعنی ناکام شدم

<p>بهر ما نافع اول فرساید و در غلایدن و بر ساینک و بر نشیان کردن</p>	<p>س بهر پوزن با و او معروف و فتح رای قرشت لبریز و لباب س بهرت بفتح او او سیوم و نام برادر با است</p>
<p>بهر بر وزن صرصر مذکر زنبوریکه کلان و سیاه رنگ میباشد و اکثر دنییر خانه و دیگر خوب ما خانه سازد و آنرا بهر نرا هم گویند و آن معروف است</p>	<p>س بهرت که کند مذکر اقلیم از اقالیم تسعه که قرار داد نمود گویند که آن اقلیم هندوستان است</p>
<p>بهر می بفتح اول بر وزن نرمی و می و دیگر گمان</p>	<p>هم بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر فلزی که آنجه سرب و مس باشد</p>
<p>بهر میلا بفتح اول و کسیم بر نشیان و تر دو و می</p>	<p>س بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر نام پرند است</p>
<p>بهر ن بر وزن حمن حرفی است که افاده آهنگی غایت بهر ناپر کردن و تشکین دادن و ادا کردن و گذشتن</p>	<p>س از قسم گن</p>
<p>و التیام یافتن جراحت و پیر شدن چشمه و تالاب بخران هم ناپر بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و معنی شاد کردن هم آمده است</p>	<p>س بهر نا بفتح اول بر وزن ورطه کنیه از شوهر شبانه بهر تا بفتح اول و ضم آن چیزی است معروف که از باد بخان و کدو و غیره باضافت دیگر اشیا می سازند و باطعام با کچی میخورند</p>
<p>بهر نا بفتح اول و ضم دوم باز گذشتن و بر کردن</p>	<p>س بهرتی بفتح اول مونت تکمیل و پری</p>
<p>بهر نیک بفتح اول و کسرای مبله مذکر زنبوریک بهر نکراج بکسر اول و فتح از مبله و سکون نون رستنی</p>	<p>هم بهر تیا بفتح اول آنرا گویند که از فلز بهرت جز با سازد س بهر جانا بفتح اول پشدن و کشتی گرفتن و تندر و شادمانی</p>
<p>باشد که در دو و با جبار برند بهر نگی بکسر اول نوعی از زنبوریکه آرا کهای هم گویند</p>	<p>س گذشتن و در و ناک شدن سینه سپ و غیر آن از سخت کردن و بار کشیدن</p>
<p>بهر نی بفتح اول مونت بود جامه در عربی گفته گویند</p>	<p>س بهر دینا دادن و ادا کردن در فو کردن و تا و ادا دادن</p>
<p>بهر نی بفتح اول و سیوم منزل دوم قرار گویند</p>	<p>س بهر نشت بفتح اول و سکون می پوز و راه مبله و فتح نشین</p>
<p>بهر و پ بیای فارسی در آخر بر وزن مرغوب مذکر تقلید و تقلبازی</p>	<p>س معجزه و سکون تا منقوطه هندی افاده و فاسد آوده و ملوث و ناپاک و بد آورده رانیز گویند بهر نشت که ناپاک کردن و ترغیب دادن بهر نشت هونا ناپاک شدن</p>
<p>بهر و پ بفتح اول مذکر جبر و آن بوقلمون و آفتاب پر هم گویند</p>	<p>هم بهر کا بهر بفتح اول اینک که آنرا منطقی کرده باشند</p>
<p>بهر و پیا بفتح اول تقلباز و مقلد</p>	<p>هم بهر کانا بفتح اول اینک را در آب سرد کردن</p>
<p>بهر و سا بفتح اول مذکر امید و توقع و چشمه و چشمه تمام</p>	<p>س بهر کتی بکسر اول و ضم کاف تازی و کسر تا منقوطه مونت</p>
<p>بهر و ن بفتح اول و ضم دوم و سکون و او معدوله باز و دیگر بار</p>	<p>هم آبرو یعنی حاجب گویند</p>
<p>بهر و ن بفتح اول بر وزن حرون مذکر حمل و بار در کار زنا</p>	<p>هم بهرم بفتح اول و سکون دیگر حروف بر وزن گرم مذکر سپه و خطا و تردد و شبیه را گویند</p>
<p>بهر و ی بر وزن زری مونت وزن یکرو پیر را گویند</p>	<p>س بهرم بفتح اول و سیوم بر وزن درم مذکر ناموس و آبرو</p>
<p>بهر و ی بکسر اول و سیوم مونت خراج و مالک را می و بضم</p>	<p>هم و غرت را گویند</p>

هم بصورتی بفتح اول و سیوم کراره دار و اجاره دار و ستاجر	اول جو برشته یا در روغن نخچه و بفتح اول برنده
س بصم بضم اول مذکر سبوس و نخاله بصم یک بوات ضرب	شکاسی از قسم شاپین
المثل است برات عاشقان بر شاخ آه و بصم بفتح اول	س بام یا بفتح اول و کسر راره جمله در اجنبی و بیگانه
بمعنی خاکستر بود در عربی را خوانند	و بفتح اول و ضم دوم زوجه پس مراد فیهو
س بصسا نا بفتح اول چهار بدر یا راندن	هم بصو بفتح اول و سکون می هوز و رای بندگی
هم بصص بصسا بفتح هر دو بای موحده مسترخ و سخت	مذکر کشتی بزرگ و بصم اول مونت سوراخی که از آن
هم بصسکنا بفتح اول و سیوم افتاد	آب می برآید
س بصسل - بصسپوا - بصیسلا بر سه بصم اول مذکر جای	هم بصرا نا بکسر اول و یوسن چیزی بجزئی متصل کردن
که در آن غله یا سبوس را نگهدارند	و جنگا نیدن و فوادی و کسشی کردن
س بصسم بفتح اول و سیوم مونت خاکستر	هم بصو بفتح اول بفتح هر دو بای موحده مردم لوح
س بصسمنت بفتح اول و چهارم مذکر خاکستر	ولی ریا و صاف دل
س بصسنا - بصسسنا بر دو بفتح اول شناوریدن و آب	س بصو بصو بفتح اول و ضم بای موحده دوم
هم بصسونند ابضم اول و فتح سین جمله مذکر جای که در آن سبوس	و سکون تا و علا و معرف کسی را گویند که از جنوب یا
را نگهدارند	بارشته بر دم می فروشد
هم بصشتل بکسر اول و سکون تا و شین محو و فتح تا منقوط	س بصو بصو جن زنی که جنوبات بارشته می فروشد
زنی را گویند که نادان و احمق باشد	هم بصو نا بفتح اول و سیوم یکسیر چهارم مال و فال گو
هم بصکانا بفتح اول گمراه کردن و فریبیدن	هم بصرتک بر وزن ننگ نور و رونق و نمایش و صفا
هم بصکت بفتح اول و سکون می هوز و کاف و تاء و فو قانی	و میم ترس را هم گفته اند
پرستار و عابد و پرستار کسبیکه مشرب در پیشی کشیده باشد و	هم بصو کا نا بفتح اول و فو و حتن و ترسایند
شایق و خواهان و قصه کننده و بازیگر را هم گفته اند و بمعنی دین	هم بصو کنا بفتح اول و فو و حتن و ترسیدند
و اعتقاد هم آمده است بصکت و اج خداوند نور و نیاز آورده	هم بصو کیل بفتح اول جانور وحشی که رام نشده است
است و آن صفتی است از صفات خدا تعالی	هم بصو کیلا بفتح اول روشن و زیبا و رونق دار
هم بصکتونت بفتح اول و سکون تا و کاف و کس فو قانی و فتح و او	هم بصو نا بکسر اول فرازگشتن و مقابل شدن و جنگیدن
دیندار و زاهد و پرستار	هم بصرتک بر وزن ننگ ساده لوح و نادان
هم بصکسی بفتح اول و سکون تا و کاف و کسیرین مونت زندان	و آنکه راز افشا کند
و قید خانه و حجره تاریک	هم بصو و ابفتح اول و ضم سیوم و او با الف کشیدند
س بصکشنا بکسر اول مونت کدای و خیرتر گویند	قلبان و قوساق وزن بزد و کسکش وزن
س بصکشک بکسر اول و سکون تا و کاف و فتح شین محو خواهد بود	ایکاره را اقواده خوانند
و کد امرادف بجکاری	هم بصروالی بفتح اول مونت قلبانی و اجوت نا
هم بصکنا بفتح اول و دوم راه گرم کردن یا کوشیدن	س بصو ها بکسر اول مذکر کج بربی نویب گویند

بھک	بھکو ابفتح اول و ضم کاف تازی احمق و سفید گویند
بھو	بھکوانا بفتح اول سفید کشتن و احمق شدن
بھو	بھکوسنا بفتح اول و ضم کاف و سکون و او جمع اول خورد
بھو	بلع نمودن و فرو بردن چیزی در حلق
بھو	بھکاری بکسر اول خواهنده و گدا
بھو	بھکوی بکسر اول و سکون کاف و همدونای هوز نوشت
بھو	دانه را گویند که هنوز رسیده باشد
بھو	بھکھنا بفتح اول خوردن و بلع نمودن
بھو	بھک بفتح اول و وزن رک گسن بعربی قبل و فرج گویند
بھو	بھکا بضم اول و تشدید کاف فارسی ساقه لوح و نادان را گویند
بھو	بھکانا بفتح اول گذاریدن و بکسر اول ترک کردن
بھو	بھکت بفتح اول و سیوم مذکر مرادف بھکت باشد و آن گذشت بھکت کونا تبدیل صورت کردن بھکت
بھو	بھیلنا - سخری نمودن بھکت هونا در زبده شرح کردن و این مختص مردم فرومایه است و آن چنان بود که کسی در گلوگون بر پشاشقه بنهد بعد ازین بکلس واجب آید که خوردن گوشت و شراب دیگر مسکرات را ترک دهد
بھو	بھکتائی بفتح اول نوشت و رع و زهد و پر بندگی کاری
بھو	بھکتانا بضم اول تقسیم کردن و بهره یا بس نمودن و سزا دمانیدن و سیاست گذایدن
بھو	بھکتان بضم اول و فتح سیوم لایق کامیابی و سزاوار سیاست
بھو	بھکتان بروزن بهمن زن بھکت و فاحشه و روسپی
بھو	بھکتنا بضم اول و فتح سیوم کامیاب کشتن و رنج کشیدن و سزای جرم یافتن
بھو	بھکتیا بفتح اول و سکون مای هوز و کاف فارسی و کسر تائی فوقانی نوجوانی که رقاصی پیشیه او باشد
بھو	بھکل بفتح اول و سیوم بروزن دخل مذکر مکر و تدویر دریا بھکل نکالنا خود را مغلس و نمودن
بھل	بھکل بھیلانا دام فریب گسترده
بھل	بھکلیا بروزن تخلیه کر کمر فریب گویند بھکلی بفتح اول مکار و دغا باز و نارس است بھکلی گھنا جو اهر
بھل	فرومایه نارس است و زیور ز قلب
بھل	بھکندر بروزن سمندر مذکر ناسودای است که در میان خستین و معتقد پیدا شود
بھل	بھکنی بفتح اول خواهر بعربی اخت گویند
بھل	بھکون بفتح اول و تشدید کاف مضموم کریزنده
بھل	بھکوان بفتح اول اینزد تعالی را گویند جل جلاله
بھل	بھکوان بفتح اول پارچه که آنرا از کمر و رنگ داده باشند و آن جنای است سرخ رنگ بچو طین مضموم
بھل	بھکونت بروزن سرت اینزد تعالی بھکوت گیت بکسر کاف فارسی دوم کتابی است که هندوان آنرا کتب سماویه و اینند
بھل	بھکوزا بفتح اول کریزنده
بھل	بھکونا بکسر اول و ضم کاف فارسی سکون و او جمع اول ترک کردن و بیاییدن
بھل	بھکونت بفتح اول و فتح و او اینزد تعالی
بھل	بھکوننا بفتح اول و ضم کاف فارسی سکون و او نون رنگی بایل سرحی که از کمر می دهند
بھل	بھکیل بفتح اول و کسر کاف فارسی سرت قرار و هیز و بمعنی کریزنده هم آمده است
بھل	بھل بفتح اول و دوم کردن و بکسر اول و دوم در فار امر است از بگذاشتن یعنی بگذار و بفتح اول عربی بمعنی نفرین کردن باشد
بھل	بھل بفتح اول و سکون و م خوب پسندیده مرادف
بھل	بھلابھل کهوزیا آنکه خوب دارد
بھل	بھل بفتح اول مذکر طرف و جانب را گویند سرک
بھل	بھل سزایر و سزکون باشد
بھل	بھلاینگ و پاکیزه و در دست صحیح و نادر

بھلا آدمی مرد نجیب شریف و کنایہ از عظیم	بھلو سخی بکسر اول و فتح سیوم مونت تخم بلا در کونید
و سادہ لوح ہم بہت	بھلیا بفتح اول و دوم و کسر سیوم نوگری کہ تیر و کھان یا سلاح
بھلا چنگا بفتح اول و فتح جیم فارسی صحیح و سالم	دیکر یا خود میدارد مرادف بھلیا
بھلا بفتح اول و کسر دوم عقیم و ناز ایندہ و فی الاکثر بہایم اطلاق می کنند	بھمبھیری بفتح اول و سکون تا و میم و کبیری موحدہ مونت پروانہ چراغ و در عربی فراش خوانند بفتح اول
بھلانا بضم اول و فرموشانینک و فریقین	بھمنا بفتح اول کر دین و دور کردن
بھلانا بفتح اول از دشواری و غم بیرون آوردن	بھمیتا بفتح اول و فتح میم و کسرن برہمن بچہ
و آنرا در عربی تفریح گویند	بھمیان بضم اول مر زبان کہ حاکم و نگہدارندہ زمین باشد
بھلا و بضم اول مذکر مکرو فریب	بھمن بفتح اول و کسر می ہوز و فتح آن خواہر در عربی اخت کوب
بھلا وان - بھلا ون بکسر اول در ہر دو	بھن بکسر اول بر وزن جن جدا و علمیہ و متفاوت
مذکر بلا در کونید بلا در لغت ہندی بہت و آنرا عربی	بھن بکسر اول و ثانی مذکر تخم و دانہ
حسب الفہم و شترہ الفہم نامند غسل بلا در چہارم کرم	بھمنا بفتح اول و زیدن باد و روان شد آب
و خشک پوست او در سیوم مغز او در سیوم کرم	بھننا بکسر اول و کسطنین لادن و شتن و بچیدن آوا ز چیری
و در اول خشک بی مضرت و مہی و غسل و مخلوط	بھن بھمنا بکسر دو بای موحدہ آواز کردن بکس
بروغن کا و استعمال ماید نمود و آن محلل و سمن و	بھن بھوا بفتح بای اول و ضم بای دوم کدای کہ حالت فقر
ماطف و مفرج جلد است و جہتہ امراض بارودہ	اورا بر بہتری آورده باشند
و ماغی و عصبانی و در طولی و تقویت حفظ و	بھن بھورنا بفتح اول و سکون تا و لون و ضم بای موحدہ
ذہن رنج طوبی و بادریاح و نسیا و فای و غشہ و لغوہ و حد	و سکون و او بچہ اول خائیدن سک چہیرا
و اختلاج قطع نایل و سایر آنرا جلد نافع در روغن	بھن بھیری بفتح اول مونت پروانہ چراغ
کردگان خضر آنرا نفع بخشند و دو مشتقال او کشند	بھنٹوا بفتح اول و سکون تا و نون و نای منقوط
است قور شتر شس از ربع در ہم تا نیم در ہم بخور	بھندی مذکر قسمی از غلہ و بکسر اول نوعی از حبوبات
او زایل کنندہ بواہرہ مستقط دانہ اوست	بھنچا نا بفتح اول ایض و احمر با فلام و و پیدہ تا بدل کردن
بھلائی بفتح اول مونت خوبی و نیکی	و آنرا در ہندی تورا نام ہم گویند
بھلسنا بضم اول و فتح سیوم بریان شدن	بھنجن بفتح اول بر وزن کندن مذکر شکست و نیست کردن
بھلکا بفتح اول مذکر بارہ زر کہ بر حلقہ بینی	و شکنندہ و نیست و جدا کنندہ
یعنی نت نصب کنند و قسمی ازنی یعنی نصب و معنی	بھند بفتح اول مذکر پریشانی و تباہی بھند ہونا
با مداد ہم بنظر آمدہ است	نیست معدوم شدن
بھل منسات - بھل منسی ہر دو بفتح	بھند بفتح اول مذکر سبوی بزرگ بھند اچھوتنا
اول مونت آدمیت و خلق و مدار و جہان	طشیت از بام افتادن و آن کنایہ از فاش شدن را از کبشی باشد
بھلنا از دشواری و غم بیرون شدن	بھند ان بفتح اول مذکر ذخیرہ خانہ بھند ان بھن پوس

<p>نمون اند و این لفظ برای مهله شهرت دارد</p>	<p>ذخیره گاه شما معموم باد</p>
<p>بهنکن بفتح اول بر وزن قدغن بن کناس که خاک و ب</p>	<p>س بهند ار بفتح اول مذکری صیفت فقرا و جوکیان</p>
<p>بهنکن بر وزن لنگن زینکه نیک نوشته</p>	<p>س بهند آری بفتح اول بکاول و گوشمال و سفرچی</p>
<p>بهنکنا بفتح اول و سکون ما و نون و کاف فارسی نوعی از مای باشد</p>	<p>و کسیکه ذخیره خانه در اختیار او باشد</p>
<p>بهنکی بر وزن جنگی فروست خاک و رسیان</p>	<p>س بهند سار - بهند سال بر دو بفتح اول نوشت</p>
<p>بهنکی بفتح اول و سکون ما و نون زده مونت چوبی</p>	<p>ذخیره که برای ایام مستقبل و سالهای آینده بکندارند</p>
<p>که بر دو طرف آن رسیا مایا و نیزند و در آن اسباب گذاشته بر دو شرمی برزند آن معروف است</p>	<p>س بهند سالی شخص را گویند که برای ایام مستقبل ذخیره بکند</p>
<p>بهنکی بر وزن جنگی انکه نیک نوشته</p>	<p>س بهند لی بضم اول مونت کرمی است که سر اما سوی دارد او را</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>صدا بایه گویند</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهند و بفتح اول و چهارم مذکر کوهش و محمود مذمت را گویند</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>هم بهندی بکسر اول مونت نوعی از ترکاری و از افراسی</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>بامیان گویند سرد و خشک است در اول و آن بطی البضم و موله</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>رایج است بلفح مزاج و انکه شکایت رایج داشته باشد</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>اکثر نخورد و در محرومان ضرر آن چندین است</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>هم بهندی خانه مذکور جای گویند که برای نگهداری آن</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>و لوازم قلیان آماده باشد و قلیان حقه را گویند</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهند یلا بفتح اول و سکون ما و نون کسر اول منقوطة</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>و سکون یا و مجهول نقلیاز</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهند یلن بفتح اول ن نقلیاز</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>هم بهنسا و بکسر اول بر وزن منشار مذکر باده و طباشیر</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهنسا بفتح اول نسا و رید و شتا کردن</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهنک بفتح اول و سیوم بر وزن جنگ مونت آواز</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>نرم و باریک</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>هم بهنکنا بکسر اول آواز کردن و هجوم آوردن گلسان</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهنک بفتح اول مونت نیک را گویند مرادف بجهانگ</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>و بمعنی شکست و هلاکت هم آمده است اما باین معنی مذکور</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>هم بهنکا بفتح اول نام پرنده است</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهنگرا بفتح اول و مای هندی منقوطة نام نباتی است</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>معروف گویند که سرد و تر است و جهت شری صفراوی</p>
<p>بهنکی بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>و جمره و حصه نافع و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر</p>

<p>بھوجا لی بفتح اول بروزن غوغائی زوجه برادر گویند بھوجن بروزن سوسن مذکر خورش و طعام</p>	<p>و بفتح اول بروزن جو ہستی و کیتی را گویند و نام مذکر ہم ہست بھوساگر دریای عالم کہ محیط اعظم</p>
<p>بھوجی بفتح اول بروزن اوجی زوجه برادر بھوچک بفتح اول و فتح جیم فارسی ہرسلان ترسندہ</p>	<p>بھو ابضم اول خواہر پدر بعلی عمر خوانند و کرمی نیز ہست کہ اورا صد پایہ گویند</p>
<p>بھوسر با و او جھول بروزن کورمونٹ با و او سپیدہ صبح بھورھونا با و او شدن و با انجام رسیدن چیزی و بھور</p>	<p>بھو امر بضم اول بروزن خمار میوہ ہست مراد لسوزا</p>
<p>بضم اول مونٹ صدقہ کہ ہمسایکین دیند و آہ خیر و چشم آبرہم گفتہ اند و عربان مینوع خوانند بھور بانگنا صدقہ دادن ہمسایکین</p>	<p>بھوانی بروزن روانی نام زنی ہست کہ ہنود پرستاری او می کنند و او زوجه سیوا و بعضی گویند کہ مہادیو شوہر ہست ہودہ</p>
<p>بھور بضم اول بروزن نورسیا و فراوان بھورا با و او جھول بروزن شورہ نادان سادہ لوح بضم اول بروزن تورو سفید کنند گون و این را بر موی بدن اطلاق می یابند</p>	<p>بھو بضم اول و فتح چہارم مذکر خاکستر سوزندہ و آنرا بغارسی خیزر گویند بروزن زیر</p>
<p>بھورنگی بفتح اول و ضم دوم کوناگون و بوفلون چہ ہونچے بسیا آمدہ ہست</p>	<p>بھوپ بضم اول بادشاہ و سلطان بھو یا بضم اول نوعی از درویش</p>
<p>بھور بضم اول و سکون ٹای ہوز و او و رای منقوطہ ہندی زمین ریکناک</p>	<p>بھو بال بضم اول مزبان رئیس بادشاہ بھویت بضم اول و فتح بای فارسی بادشاہ</p>
<p>بھور بضم اول و فتح رای منقوطہ ہندی مذکر ابرک بعلی طلق خوانند</p>	<p>بھوت بروزن حوت مذکر شیطان و فعل ماضی را نیز گویند و بمعنی محضرم آمدہ ہست و ہندوان قائلین بخ عناصر اند کہ خاک و باد و آب آتش و خلا باشد و این عنصر خرم را کاس</p>
<p>بھوسا - بھوسرا - بھوسری ہر سبہ با و او جھول زبانہ فرخ زن</p>	<p>نیز گویند بھوت ہونا از خشم شوریدہ و آشفتم گشتن</p>
<p>بھوسنی بضم اول مونٹ سدوسہ بعلی نخالہ گویند بھوشی بفتح اول و کسرا و و شین معجزہ و فتح یا مذکر زمان مستقبل را گویند</p>	<p>بھوتا با و او جھول بروزن غوطہ کند کہ نقیض تیر ہست</p>
<p>بھوکس با و او جھول و فتح کاف تازی جادو و کروسا بھوکپ بضم اول و فتح کاف تازی و سکون یم و بای فارسی مذکر زمین لرزہ و آنرا بای من بفتح ثالث و بومہین بروزن خوشہ چین نیز گویند و عربان زلزله خوانند</p>	<p>بھوتنی بضم اول زن شیطان و جینہ بھوج با و او جھول مذکر طعام و ضیافت نام راجہ ہست کہ از مشاہدہ ہست</p>
<p>بھوکھ بضم اول مونٹ کرسنگی و جمع باشد بھوکون مرنا از کرسنگی مردن</p>	<p>بھوج پور با و او جھول نام شہر ہست بھوج پتر با و او جھول و فتح بار فارسی قشید فوقانی مذکر پوست درختی ہست کہ آنرا اندرون نہیان پیدا میکنند و آن معروف ہست</p>

س	بھوگھاگر سنے و جالح	کشید ابروان کره زدن بران
س	بھوکھن بضم اول و فتح چهارم بروزن سودن مذکر جواہر و زیورات رکویند	بھون بفتح اول و سیوم بروزن چمن مذکر خانه رکویند و بضم اول و فتح سیوم چمن عالم باشد و بمعنی آب ہم آدرہ است بعربی ما رکویند
س	بھوگھنا با و او مجھول بانگ کردن سک آنرا بعربی بیاچ کویند و بفارسی نوب کویند بضم اول زیرا کہ سک نوب یعنی آواز میکند مرادف بھوگھنا	بھونا بفتح اول کرد کویدین بھوناس بفتح اول استونیکہ زنجیر پوی فیل بران بند
س	بھوگت با و او مجھول بروزن سوگ مذکر کامرانی و شاد و تصرف در چیزی و بمعنی خورش و طعام ہم آدرہ است	بھونتھا - بھونتھا ہر دو بضم اول و سکون مای ہوز و او مجھول مرد کوود و کند ہسم و غبی رکویند
س	بھوک کرنا متصرف بودن و متمتع شدن	بھون چال بفتح اول و سکون ما و او و نون مذکر بوہن زمین لرزہ
ہم	بھوگت با و او مجھول مذکر دشنام و نفوس و کستاخی رکویند	بھون چندیا بضم اول و فتح جیم فارسی مذکر نام نباتی بھوند و بضم اول و او مجھول و ضم دال مہلہ نادان
ہم	بھوگا با و او مجھول مذکر دغا و فریب و تیرات	و سادہ لوح بھوند ابا و او مجھول زشت و نازیباق و قبیح باشد
س	بھوگنا با و او مجھول متصرف بودن و متمتع شدن از چیزی	بھوند پیرا سنبہ قدم و نام مبارک قدم
س	بھوگی با و او مجھول شاد و خرم من بھوگی گرم دیر ذری انکہ بالطبع آرزو مند شادمانی باشد اما افلاس و فقر سر نوشت او بود	بھونز بفتح اول و او و نون زردہ بروزن سفر مذکر کرواب و ورطہ باشد
س	بھول بضم اول بروزن طول مونت لسیان و خطا و فراموشی	بھونز بفتح اول نور بزرگ و طاق و تہ خانہ و عوام کرواب رکویند و آن غلط است
س	بھولا با و او مجھول سادہ لوح و نادان سفید بھوچک بھولا بسرا بضم اول راہ کم کردہ	بھونز کلی مونت نوعی از تریسان کہ در طوی اسپا و سگان کنند
س	بھولانا تختہ با و او مجھول یکی از نامہای مہادیوت	بھونزی بفتح اول زنبورادہ و موی بچیدہ رکویند عموما موی بچیدہ کہ بر بدن اسپا باشد خصوصاً و آن انواع است بعضی نحس و بعضی سعید آنرا بال بھو ہم کویند
س	بھولنا بضم اول فراموشیدن	بھونز بانا بفتح اول و کسری قرشت کرد ایندن و گردش دادن
ہم	بھولی با و او مجھول زن سادہ لوح	بھوسنا بضم اول و سکون ما و او و نون و سین و بانگ کردن سک
س	بھوم بضم اول بروزن بوم بمعنی بوم است کہ زمین با و فتح اول مرغ رکویند و او را ہرام ہم گفته اند بھوم بروزن شوم کار سنبہ بعربی تلخ خوانند	بھومپو با و او مجھول سکون ہم و ضم پای فارسی و او زمانی معروفہ مذکر آبتی است از آلات سرود
س	بھولنا بضم اول فراموشیدن	بھون بفتح اول مونت ابرو بعربی حاجب کویند بھون تیزی کرنی چین با بر و افکندن باشد بھوین تاننی
س	بھولنا بضم اول فراموشیدن	بھون بفتح اول مونت ابرو بعربی حاجب کویند بھون تیزی کرنی چین با بر و افکندن باشد بھوین تاننی

<p>س ھو نکس باوا و مچھول و سکون نون و فتح</p>	<p>و بہتری باشد</p>
<p>س کاف تازی جاو و کوری یا خیتی کہ بر طفلان</p>	<p>بھیبا بفتح اول و تشدید سیوم برادر و بختیسیوم در بندی</p>
<p>وزمان مردمان آسیدب و باعت مرک و</p>	<p>بمعنی بود و شد باشد</p>
<p>س و ات آنها شود</p>	<p>بھیبا یا - بھیبا پت بفتح اول و تخفیف تحتانی و فتح بای</p>
<p>س بھونکنا باوا و مچھول نو فیدن سک تراز</p>	<p>فارسی مذکر برادری و دوستی را گویند</p>
<p>س خای کردن مردم</p>	<p>بھیبا تو بفتح اول و ضم تالی فوقانی ہر سان و ہیم ناک</p>
<p>س ھو نکنا باوا و مچھول فروردن میخ را</p>	<p>بھیبا نک بفتح اول و فتح نون و سکون کاف و ہیب ہونک</p>
<p>س گویند در چیزی</p>	<p>بھیبا و نا بفتح اول و وا و ما کل و ہیب گویند</p>
<p>س بھونک بضم اول و فتح سیوم بروزن کلنگ</p>	<p>بھیبت بکامل مونث دیوار یا پھنا دیوار و عوان جدار</p>
<p>س مذکر ماز را گویند کہ افعی باشد مراد بھونک</p>	<p>خوانند او چھے کی پریت جون بالو کی بھیت دوشی</p>
<p>س بھونگھرا باوا و مچھول خانہ و کنبہ باشد</p>	<p>فرومایہ شیل دیوار یک است یعنی ثباتی ندارد و ہیبت بمعنی</p>
<p>س بھوننا بضم اول و رشتن و بریان کردن</p>	<p>خائف و ترسان ہم آمدہ</p>
<p>س بھونہ بفتح اول مذکر ابرو بعلی حساب</p>	<p>بھیبت بکامل اول و فتح فوقانی بروزن دیگر حروف اندرون</p>
<p>س گویند</p>	<p>بھیبتی اندر علی ضد بیرونی</p>
<p>س بھونئی باوا و مچھول معروف کہ کہاں باشد</p>	<p>بھیبتی یا شخصی کہ از مردم خانہ باشد و بدکار نبود و آنکہ مقیم</p>
<p>س و کرہ سفید رنگ را نیز گویند</p>	<p>تنگہ باشد و نیز در میان اہل دعوت و برائی انگسی کہ با تو بای و رسول</p>
<p>س بھویا بفتح اول و سیوم و تشدید یاق تحتانی</p>	<p>طعام خورد این لفظ ضد باھویا است</p>
<p>س مر دیکہ رقصندہ باشد</p>	<p>بھیبتو بفتح اول کسر دوم و سکون یا مچھول و ضم تالی فوقانی</p>
<p>س بھونین بضم اول و کسر ہمزہ مونث زمین</p>	<p>آوارہ و گمراہ را گویند</p>
<p>س و کر می است کہ سراطہ مودارد و درخت کنار</p>	<p>بھیبت بکامل اول سکون یا مچھول مونث دیدار ملاقات</p>
<p>س راضر رساند</p>	<p>را گویند و نذر و ہدیہ کہ بزرگان دہند گانی چوت کنونڈا</p>
<p>س بھونین چنپا نوعی از آتش بازی آن</p>	<p>بھیبت یعنی مر دیکہ چشم اگر چہ در حفاظت چشم کوشد ہر آنکہ</p>
<p>س بان آتش بازی می ماند</p>	<p>بان آفتی رسد و مرد شرمندہ ہر چند از یکی رو پوشش شود البتہ باوا</p>
<p>س بھونین اول باوا و دوم مچھول مذکر زمین</p>	<p>دو چار کرد</p>
<p>س ازہ چہ بھونین زمین را و اول جنبش را گویند</p>	<p>بھیبتا بکسر اول بروزن کسیہ مذکر خانہ کہنہ را گویند</p>
<p>س بھی بفتح اول و ان بروزن شی مذکر ہم خوف</p>	<p>بھیبتن یا بای مچھول ملاقات کردن و دیدار مراد و بھیت</p>
<p>س باشد بھی کھانا تر سید و ہر آن شدن</p>	<p>بھیبتنا یا بای مچھول رسید و دو چار شدن و ملاقات کردن</p>
<p>س بھی بکسر اول نیز و دیگر بعلی ایضا خوانند</p>	<p>و پیش نر کی ہدیہ و نذر برین</p>
<p>س بھی بفتح اول کسر دوم مونث بیاض و دفتر</p>	<p>بھیبتو مذکر بھیتی مونث ہر دو بای مچھول ساق درخت</p>
<p>س حساب بکامل اول در فارسی سیوہ معروف و خوبی</p>	<p>را گویند</p>



هم گفته اند	بمعنی نیز و دیگر هم گفته اند
هم بھنیت بایای مجہول مونت دیدار و ملاقات و چار چشمی و نذر و بد پہ مراد ف بھیت و	ہے حرفی ہست کہ برای خطاب آید در محل تحقیق یعنی ای مردک و در فارسی حرفی ہست کہ افادہ نفی دہد
آن مذکور شد	س بیا بفتح اول بر وزن حیا مذکر بر نذرہ ہست کہ کوچک کہ از تعلیم
هم بھننا دو چار شدن و ملاقی کشتن	س بر بزن و آوردن چیز تا فاد شود و کسی را نیز گفته اند کہ نرغ
س بھینس کا و میش مادہ	س اشیا مقرر سازد و عوام بہ تشدید با گویند و آن غلط ہست
س بھینسا بفتح اول کا و میش و جاموس گوشت	و در فارسی در خانہ و در سری را گویند
او گرم و بسیا رغیظ و جہت اصحاب بیاضت	س بیا بکسر اول مذکر تخم و دانہ و در فارسی امرست از آمدن
و ہزال کلیہ نافع و مولد مواد سودا و مفرد و	س بیا پنا بکسر اول بر وزن آشناد آمدن و داخل شدن و کار
مفاصل و اشال ان مصلحش انکا مہ و د آرنی	س کرون را گویند
و ادویہ لطیفہ و آشا مید سم سوختہ او جہت	س بیاج بکسر اول بر وزن تاج مذکر مکر و جیلہ و نذویر و ویر و سود
صیح و کعب محرق او با غسل جہت تفریح دل و	س کہ عریان یا خوانند بیاج خود سود خوار
فربہ کردن بدن و تقویت جگر نافع و ذرور	س بیاجو بکسر اول بر وزن راسویر کہ برای سود بکشد آستہ
و محفف قروح و رافع حکہ قدر شتر تمش تا سہ	س باشند
مشال وضاد سم سوختہ او بار و غنہ بیون	س بیادہ بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر حمت
محل خنایر و با سہ کہ جہت دار التعلب نافع	س و بیاری
و بخور رمی او و شاخ او باعث کرخین افست	س بیادہا بفتح اول صیاد و پنچیزن
س بھینسناداد - بھینسیاداد ہر دو	س بیادھی بفتح اول بیار و علییل و بمعنی صیاد ہم گفته اند
ہم بفتح اول مذکر قسمی تو با باشد و تو با اور کار	س بیار بفتح اول بر وزن بیار مونت ہوا و باد باشد و بکسر اول
نیز و اگر برین گویند	س و در فارسی امرست از آوردن
س بھینکر بفتح اول و سیوم بر وزن سمند مہیب	س بی آر بکسر اول و فتح ہمزہ مذکر سوراخ مار و موش و دیگر
و دہشت ناگ	س حشرات الارض باشند
ہم بھینکا بیای مجہول کا تر و لوج بعلی اول	س بیار بفتح اول و دوم سکون دیگر حروف عبت و رایگان
ہم بھینکنا بکسر اول تر شدن مراد ف بھینک	س را گویند
س بھيو بکسر اول بر وزن دیو مذکر حالت و طینت	س بیاری بر وزن میاری طعام شب کہ عریان عشا خوانند
و طبیعت باشد و بفتح اول و ضم پای تحتانی	س مراد ف بیار و بکسر اول در فارسی خطابست از آوردن
بمعنی بود شد و گردید باشد	س بی آر بکسر اول و فتح سیوم بر وزن دیگر مونت خیابان باغ
س بھیمو بفتح اول و ضم پای ہوز بر وزن خیر	س بیاس بفتح اول نام ولی ہست در ہندوان گویند کہ او وید
زوجہ برادر کوچک	س جمع کردہ و ترتیب دادہ و کتاب ہما ہجرت از تصنیف
ہم بی بکسر اول مخفف بی پی باشد و در زبان ہج	س اوست

کار و کوششش	س بیاسی بفتح اول اشتاد و دو
س بیپاری بر وزن میخواری تا جرد سوداگر را گویند	س بیاکرن بفتح اول و چهارم و پنجم مذکر صرف و نحو
س بیبت بیای مجبول مونث بید و بفتح اول در عربی خانها	س بیاکرن بیاکونی صرخی و نحو رکوبند
کوبند و عیال مرد و کعبه گوید و در مصلح از شعر	س بیاکل بفتح اول و ضم کاف تازی بر سیمه و بی قرار
س بیبتال بیای مجبول بر وزن سه سال نام شیطان است	س بیاکهیان بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی مونث
و لاشه که شیطان حصرف آن شده باشد	تین و تفسیر گویند
س بیبترا بفتح اول و سیوم بر وزن حیدره مونث بنجیل خشک	س بیالا بر وزن قباله بادی و ففاح جی بیالاهونا
س بیبتونی بفتح اول مونث رودخانه است که در اوستیه	خواهش و آرزوی دل باشد بسوی چیزی
واقع است و آن در عقیده هند و لن جوی است که ارواح	هر بیالو بر وزن بلا کو طعام شب مراد بیاری
اموات نشان از لن عبور کرده بعالم بالای رسند و گویند	هر بیالیس بکسر اول جهل و دو
که اگر در نه میت کا ماده بنام او صدق کنند آن کا ماده	س بیان بکسر اول و یای زده مذکر تولد و زیندگی بیاریان
در آن راه یاوری او میکند	کی گاسه گا ماده که چهار بار گو سله آورده باشد
س بیبتنا بکسر اول گذشتن و واقع شدن مراد بتنا	لیک بیان جامک کا ماده که دو گو سانه تولد
س بیبت بکسر اول سکون یا تا منقوط بندی مونث	زاده باشد و بیان بفتح اول در عربی سخن روشن گفتن
و بیحال و پس اکلنده جانوران را گویند و مکی است مصنوعی	و سخن واضح باشد
که کبریت دارد	س بیانا بفتح اول از ایدن جانوران
هر بیبتا بیای مجبول پس عربی ابن گویند	س بیانت بفتح اول و سکون نون و مای فوقانی تولد
هر بیبتنا بکسر اول بختن و افشاندن چیزی	وز ایدنگی مراد بیان
هر بیبتها بکسر اول مذکر چیزی است که از پارچه و غیر آن	س بیاه بفتح اول مذکر کتخدای و از و واج رکوبند بیاه
سازند و آنرا بر سر نهاده بسوی آب و غیر آن بالایش	و چانا ادا می رسم شادی کردن
که از بند و بر بند و بفتح اول تعذاف و آن چیزی است که کشتی	س بیاهان مذکر بیاهتا مونث کتخدای و عروس
بانا کشتی را بدان رانند	س بیاهنا بفتح اول تزویج کردن و زایدن حیوانات
هر بیتهارنا - بیتهالنا - بیتهانا - هر	را هم گفته اند
بفتح اول نشاندن و عوام بکسر اول گویند و آن غلط است	س بیاهن بفتح اول و ضم های بوز مذکر کتخدای و کتخدای
هر بیتهاک - بیتهک بفتح اول و میخوم زمانی مذکر	کرون بیاهن جوگت لایق کتخدای
نشست کا گویند و جای که مردم در آن فرجام آمده	س بیایام بر رویای تحتانی بر وزن میاشام مذکر محنت
از هر دری سخن رانند و بمعنی نشست هم آمد و نوعی	و شفقت و مزلت
از در پیش هم است	هر بیب بر وزن سبب مونث نام گیاهی است
س بیتهن بیای مجبول مذکر پارچه که در آن نقشه نو	هر بی بی خاتون
بندند و آن از ملک خردار باشد	س بیپار بفتح اول بر وزن میخوار مذکر تجارت و

<p>میانه بربی وسطی خوانند بچون بیچ وسط حقیقی چیزی</p>	<p>س بقهنا بفتح اول شستن</p>
<p>هم بیچنا بیای مجهول فروختن و بیع کردن</p>	<p>هم بیگهوان بفتح اول و سکون یا و تالی بیگه و مای هوز هموار و توی</p>
<p>س بیچها بکسر اول بر وزن کیسه عقرب و برج عقرب</p>	<p>هم بدیتی با یای مجهول دختر بربی بنت خوانند</p>
<p>س بید بر وزن صید بچشک و طیب و بیای مجهول نام چپا رنگ</p>	<p>س بیج بکسر اول مذکر تخم بربی بذر خوانند و لطف</p>
<p>است مشتعل بر حکام وین بند و ان و با اعتقاد ایشان آن کتابها</p>	<p>و آب در راهم گفته اند و عوام بزایدگی نون بعد از</p>
<p>آسمانی است و بید در فارسی درختی است مشهور از ابروی صفا</p>	<p>گویند و آن غلط است</p>
<p>خوانند و نام دیوی بود و در نزد آن که رستم او را کشت و معنی</p>	<p>س بیچار بکسر اول بر وزن ویدار تخم دار</p>
<p>باشید و بودیم هست و کرملی که کاغذ و جامهای نشیمنی با ضایع</p>	<p>س بیجک بکسر اول بر وزن دیوک مذکر قوه کدر</p>
<p>بید انت با یای مجهول و فتح وال و سکون الف و نون و تالی</p>	<p>آن تعداد زیر ا قیمت چیزی نوشته بر کیسه یا</p>
<p>فوقانی مذکر قانون حکمت بند و ان</p>	<p>یا اتمشه بندند</p>
<p>بید انتی کسی را گویند که از قوانین بید انت آگاه بود</p>	<p>س بیچنا بکسر اول و سکون یا و جیم مذکر یاد پیزن</p>
<p>فیلسو</p>	<p>و باد کش مراد لقب بیچنا بکسر اول</p>
<p>بید الی بفتح اول بر وزن شیدالی مونت محالجه و علاج و مداوا</p>	<p>س بیجنتی بفتح اول و سیوم بر وزن فرزندی</p>
<p>بیدک بفتح اول و کسر سیوم استاد و مدرس کتاب بید و بفتح اول</p>	<p>مونت لوا و ریت را گویند عموما و رایت و غیر</p>
<p>علم طب محالجه را گویند</p>	<p>خصوصا</p>
<p>بید کا بیای مجهول کسر اول جمله سستی که در وقت عبادت بندند</p>	<p>هم بیجو با یای مجهول بر وزن نیرو مذکر جانوری</p>
<p>بآن رو آرند</p>	<p>است که در رمی خورد</p>
<p>س بیدن - بید نا بر دو بیای مجهول و فتح وال جمله مونت درد</p>	<p>س بیچها با یای مجهول مذکر نشانه و آماج تیر انداز</p>
<p>وز حمت و بیاری را گویند</p>	<p>هم بیچها بکسر اول و سکون جیم تازی و مای</p>
<p>س بید و ابایای مجهول و سکون دال و فتح واد خوانند و بید بیضه</p>	<p>هوز شکافتن جانوران زمین را از شاخ</p>
<p>کتاب بند و ان</p>	<p>خویش و بمعنی رانند هم آمده است</p>
<p>بید هنها با یای مجهول سوراخ کردن در چیزی و خلاصیدن</p>	<p>هم بیچی بکسر اول بر وزن بی بی مونت رانتو بربی</p>
<p>بید همی با یای مجهول و کسر اول مذکر افزار سوراخ کردن و آنرا افزار</p>	<p>این عرض خوانند</p>
<p>بر ماه و بر ماهه و بر ماه و بربی خفتن خوانند</p>	<p>هم بیچ بکسر اول در میان و اندرون بمعنی فرق و</p>
<p>بیدی با یای مجهول مونت سمی که بچین عبادت بآن رو آرند</p>	<p>و تفاوت و ستیزه و نزاع هم آمده است بیچ</p>
<p>بید کا</p>	<p>بچا و فتوی و فیصله بیچ بر نا واقع شدن</p>
<p>س بید بر وزن پیر ملوان و بیاد در و در فارسی جانده خوانند گویند</p>	<p>تزیع در میان دو کس بیچ کی انکی انگشت</p>
<p>مانند نهالی و نوشنگ و ساعت و طوفان بیچن خط و از بر کردن</p>	

هم آمده است و در عربی چاه را گویند

س

همین بکسر اول بر وزن میز خواهر و برادر و دندان نمیش و آنرا

س

بمعنی ناب گویند که بهری که برای زینت در گوش کنند

س

ببین بفتح اول بر وزن خیر مگر کینه و بغض و انتقام و با او

س

در بیای مجهول میرو تا خیر میوه است معروف آنرا بفارسی

س

کنار و بعربی سدر خوانند نشانه چوب او در آنرا اول سقوط

س

آن در دو خشک و قاطع نرف الدم و رافع قرصه امعاء

س

و رافع اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقا

س

و سپرز و حنقه او پستور چیست جراثیم امعاء و ذر و شش

س

چیست زخمها نافع و قدر شترش تا هفت درم است و برک

س

او چیست زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت بدن و موی

س

و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هیوم و ضما و او

س

بغضاب چیست نفع در مهای حاره و تحلیل آن مفید و پستور

س

طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و نمزش در اول سرد

س

و در دو خشک بعضی در اول گرم دانند و نارسیده ترش

س

و قابض و لزج و سهیل بعضی رسیده او قلیل غذا و دیر

س

هضم و صالح الکیوس و فیم رطل آب مسهل صفراوی معده

س

و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او نافع صغیر

س

بخارات بدماغ و در آن خشکی و آب شیرین او نافع سده و

س

گرم معده و امعاء و مغز و دین و مصلحت کلقتند و در مزاج

س

مخروین سکنجبین و تر خشک او قوی القبض و اگر آن جهت

س

اسهال ماری و قرصه امعاء نافع و ضما و شکوفه او در جام

س

جهت رفع شری محرب و دانه او بغایت قابض و ضما

س

گویند و چیست شکستنی اعضا و تقویت کن محرب

س

و طلای مطبوخ او بجدی که غلیظ کرد و جهت سستی

س

اعصاب و عضلات و سرعت حرکات الحفالی موثر

س

ببین الگ بفتح اول مذکر زبرد و درج و ترک خطوط نقساق

س

و هوای دنیاوی

س

ببیناگا بفتح اول مذکر جوی باشد خمیده که بر گیان آنرا

س

در وقت نشستن زیر بغل نمیش گذاردن آن گویند

ببیناگی بفتح اول نوعی از در و لیش در بند و آن و سخن

آن صاحب ریاضت و تمارک الدنیاست

ببیناکن بفتح اول و فتح کاف فارسی بر وزن پیران

زن بیروگی و نیز جو یکدیگر گیان آنرا در وقت نشستن

زیر بغل گذاردن مرادوف بیروگا

ببین بهمتی بفتح بای دوم و ضم مای جوز و کسری منقوط

گرمی است معروف آنرا فارسیان گرم محلی گویند و آن در

برش نکال هم سرد گرم است و در سیوم و تر در دم اگر کجند

آنرا پای مادی در کرده یا برک پان خوردن برای مراض مغزی

مثل فالج و لقوه نافع باشد و ضما و برای قوت باه و امعاء

و فریبی قضیب مفید روغن او برای مجلوق و صلابت

اعصاب و در گها نافع و بدل از نرا طین است که لاف

الشیرنی

ببین بیروگی مجبول اکثر و بار بار

ببین بکسر اول و سکون یا در او جیم مذکر تخم و دانه

زرد و قدرت را هم گفته اند

ببین تا بکسر اول و سکون یا در او جیم مذکر تخم و دانه

و دلیری باشد چه نیر لیر را گویند

ببین که بفتح اول مونت و آن همنده است از بقی

که بمعنی نشان و لو با باشد

ببین بفتح اول و سیوم زینکه با دیکری عداوت

دشته باشد

ببین بکسر اول و فتح ثالث برادر بعربی اخ گویند

ببینی بر وزن بیروگی نیش درختی است خار دار و کبیر

اول بر پان و رنگی که از خوردن پان بر لبش بند و بفتح

اول عد و دشمن باشد

ببینی بکسر اول مونت سنونی است که از استعمال آن

رنگی مائل سرخی که پشمهای دندان نشینند

ببین بیای مجهول مذکر احاطه و حال است بپش

بندی کونا با طراوت مزج احاطه کردن

<p>هنود و هم فرقه است از اچوتوان و بعضی عمر و زندگی هم آمده است و بکسر اول بیست را گویند و آن عددی است معروف در میان خویشند</p>	<p>س بیست یا بیای مجهول مذکر چیزی است از سی و نه و تخته ها و قی و امثال آن سازند و بر آن نشسته از دریا تا جوی کنند و جهازی را هم گفته اند که از</p>
<p>س بیسیا بکسر اول بر وزن کیسه سگی است که بیست تا خون دارد س بیسیا که بیغ اول نام ماه اولین است از شهر شمشیر بود</p>	<p>گاه سازند و بنام حضرت علی السلام در آب کاروان کنند چنانکه در ماه بهار و در روز شنبه مسلمانان ملک هند را قسم چهار تبار سازند و در آن روزها</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول مذکر عصا و چوب دستی که هر دو طرف آنها را آهن استوار کرده باشند و چوبی که در راه بیسیا که آنرا خدا و وقف سازند</p>	<p>س بیغ و خسته بنا هم حضرت علی السلام در دریا روان و آنرا سبب فوز و برکت دانند بیست یا اندک بیست فرام کردن مردم را بیست یا پار کردن یا - بیست یا لگا</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول بر چیز از غله و نباتات که در راه بیسیا برود و نوعی از ترنج که بسیار بزرگ میباشد و نیز روزی را گویند که در آن آفتاب تحول برج حل میشود</p>	<p>س بیست از مدد و یاری و دستگیری نمودن و از بلا را نجاتی دادن باشد بیست یا پار هوانا است مخلصی یافتن از محنت و مصیبت و آفت</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و سیوم و کون آن و ضم و ال نهی کابل و بی حرکت</p>	<p>س بیست که اول و ال و شرکی که با قبضه شمشیر و بعضی بیرون نیز آمده است بیست یا آفتابا در همی شروع کردن بیست یا ال نا ظاهر کردن</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>	<p>س بیست که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>	<p>س بیست که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>	<p>س بیست که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>	<p>س بیست که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>
<p>س بیسیا که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>	<p>س بیست که بیغ اول و فتح سیوم منث حلقه طلای که آنرا از بنا در بینی کنند</p>

<p>و اگر خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون جنین مصلحتش شکو بر لبش ساق است و بیل بر وقت فیصل در فارسی آنی است معروف از آن زمین پاکاوند</p>	<p>س بیکنش نفع اول و ضم بیوم مذکر فرد و حسن بهشت س بیگه بیای مجهول مذکر شعار و لباس را گویند مراد</p>
<p>بیل پهلنی کامیاب شدن کسی باشد</p>	<p>س بیگ بیای مجهول مذکر خلعت و زودی فرود آید س دور ترکی لقب مغلان باشد و معنی آن خداوند آقا</p>
<p>بیلای بیای مجهول مونث زمان و وقت نباتی است و پیاله را هم گویند و نیز سازی باشد محور باب و تقدی که برای خیرات و دادن بخترا بود بیل بود از نوکری که بگم امیر بخترا بود</p>	<p>ص صاحب است ه بیگ بیای مجهول سرگین ف بیگار الاغ یعنی کسیکه از وی بر روزگار گیرند ف بیگاری سخن بیگاری لینا بسوخه گرفتن کسی را</p>
<p>بیل بو تا بیار و بوت</p>	<p>ت بیگم خاتون و ملکه ت بیگما خاتون جوان</p>
<p>بیلن بیای مجهول و فتح لام مذکر جوانی باشد که خیران بدان تنگ سازند بفارسی غلته و چوبه و نغز و عربی مدک گویند</p>	<p>ه بیگن - بیدنگ بر دو بفتح اول مذکر بادبختان گرم و خشک است در دم و گویند خشکی او در بیوم و تقوی معده</p>
<p>بیلنا بیای مجهول تنگ کردن خیران باشد</p>	<p>س بیلو بیل</p>
<p>بیمای - بیمان بر دو بکسر اول مذکر و آن ضابط است که مالکان خانها و جهاز برای حفاظت بهای آن پنجاه یا صد و بیست بجاعتی در شهر و بند و آن مبلغ صح کرده میشود چون تقضای از وی خازن بسور در چهار بشکنند مالک جهاز و خانه هر قدر مبلغ که بهای آن بوده باشد از آن جماعت بگیرد</p>	<p>ه بیمان بر دو بکسر اول مذکر و آن ضابط است صداع حار و خشک کننده عرق و رافع بدوی بغل و کج ران و محضف رطوبات غریبه و مورش در و پهل و ما و بواسیر و مولد سودا و فسد رنگ خسا و مصلح الطبخ اوست باروغن و گوشت های فربه و ضما و دنباله او که اقطاع گویند و با باد ام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و زور و دنباله و شکوفه آن بعد از چرب کردن مقعد</p>
<p>بیمات بیای مجهول نین در بفارسی ما نندرو مادر اندر گویند بیمات بجهانی برادر علای</p>	<p>س بیروغن بادام جهت درم آن و بواسیر مجرب ه بیگنتی نفع اول و بیوم قسمی است از چوب</p>
<p>بیماتر نفع اول و سکون پنجم که تایی فوقانی باشد علاتی را گویند</p>	<p>س بیگما بکسر اول مقداری باشد از زمین مکن بقدر است کشتها یا بقدر اکیصد است قدم باشد</p>
<p>بین بکسر اول بروزن دین نوعی از بربط و در فارسی ارست از مصدر دیدن و نباتی مجهول فی و فر مار و</p>	<p>س بیگی زود و شب تاب در ترکی خداوندی و مرزائی س بیل بفتح اول کاو و عبرتی نور و گنیه از احمق باشد و</p>
<p>بین کر نامرده راست کردن و از پیرا و کر لیستن بینا بفتح اول مذکر طعاعی که در مجلس شادی بپند خواب گذارند و نباتی مجهول باد پیرن و نوعی از گاه</p>	<p>س بینا بفتح اول کاو و عبرتی نور و گنیه از احمق باشد و س بیل بکسر اول بیار و خیت و نیز تر درختی است هندی که انزله بیل بکسر اول بیار و خیت و نیز تر درختی است هندی که انزله نرسن و ترف الدم و امعا و تقوی معده و قاطع از بخت</p>

<p>تفصیلوار بیوسری واد مفصل وشر حرار باشد          بیوک بکسر اول وضم یا و سکون واد وجمول مذکر فراق و</p>	<p>س بیونا بفتح اول مذکر زیوری است که آزار پرست          بند و بکسر اول در فارسی مرد بیننده فقیف کور</p>
<p>همچون باشد مراد ف بچوک          بیوگی بکسر اول وضم دوم عاشق و محب</p>	<p>هم بیفت بسکون یا بی محمول و فون و تالی          منقوط بندی مذکر دست و قبضه هر چیز</p>
<p>هم بیونت بفتح اول و سکون واد وجمول و فون و تالی فوقانی          مذکر قطع و برید جا</p>	<p>هم بیجنی بسکون یا بی محمول و فون و جیم از خوانی          س بیچنا با یا بی محمول فروختن</p>
<p>هم بیونتا بفتح اول پارچھا قطع کردن          بیونگا بفتح اول مذکر افزاری باشد مراد استادان گفتگر</p>	<p>هم بییدا بفتح اول مذکر فتنه که بندوان بر چین          بند مراد ف تکل و تلک و آن آید</p>
<p>که از آن جز بها صاف کنند و بر بند بیونگا پهل خصل          یعنی پوست هنوز و باغت نیافت و این بر کودکی و دیگر مردم          آوازه نازشیده اطلاق کنند</p>	<p>س بیند هنا بکسر اول سفتن و سوراخ کردن          هم بیندی بفتح اول و سکون یا و فون مونت          زیوری که زمان آزار بر پیشانی بندند</p>
<p>هم بیونگی بفتح اول مونت آتی باشد که از آن پوس بر بند          صاف کنند</p>	<p>هم بیند اکبر اول طومار کاغذ و بیای محمول          کج و خمیده را گویند</p>
<p>س بیوهار بفتح اول وضم دوم و سکون واد وجمول مذکر          حرفت و پیشه و کار</p>	<p>س بیند هنا بکسر اول تیر کردن و بیچیدن          س بیندی بیای اول محمول مونت موی که آزار</p>
<p>س بیوهار بفتح اول و سکون واد وجمول و فتح تالی هنوز مذکر          قرض و وام و عاریت</p>	<p>در پس سر بیخ و بند مراد ف بی بیای محمول          س بینک با یا بی محمول و سکون فون و کاف فارسی          مذکر شوک و ضلع و مله ف بیجک</p>
<p>س بیوهار بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          وام دهنده</p>	<p>هم بینگن بفتح اول با و بجان          س بیندی بیای اول محمول موی که آزار در پس</p>
<p>س بیوهار بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          بیست بیست بیای محمول و فتح تالی هنوز ناموزاد و درشت</p>	<p>س بیوان بیای محمول روزن دیوان مذکر          سخت و پهل دیوان که از خود روا میشود</p>
<p>هم بیوهار بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          و آزار عیان مذاق کردند</p>	<p>هم بیوهار بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          و آزار عیان مذاق کردند</p>
<p>س بیوهار بفتح اول وضم دوم مذکر خرج و صرف          س بیوهار بفتح اول وضم دوم مذکر صرف و خرج کردن</p>	<p>س بیوپاری بر وزن دیوداری بازار گان          و تاجرا شد مراد ف بیپاری</p>
<p>گفتار سیوم          در حرف های فارسی</p>	<p>هم بیوزا بفتح اول و سکون یا و و او مذکر فراق          و تفاوت و تاریخ و بیان و تفصیل و حساب</p>

گفتار سیوم در حرف های فارسی

درختان هم آمده است	س	پاپ مذکر بزه و جرم گناه را گویند	س
پات بانای منقوطه نهدی مذکور عرض پارچه و جوی	همه	پاپا مذکر گرمی را گویند که در بر رخ میباشد	س
درود و بمعنی گمان هم آمده	س	پاپن مذکر کرده ننگ آرد ما عش که آنرا در روغن	س
پات مذکر ابریشم و سیاه سنگ و تخمه و کرسی و تخت	س	بریان کرده با کجهری و غیر آن میخورند پاپن میلنا	س
که گمان آن بر آن پارچه دارند و بشویند	س	کنایه از محبت کشیدن باشد بپایت	س
پاتا مذکر تخمه که گمان آن بر آن پارچه دارند	س	پاپن مذکر نباتی است	س
پاتوانی بسکون تایی منقوطه نهدی طکه و زوجه را جا	س	پاپن الکهار بوق و بوره و آن نمکی است معروف	س
پات کرم بکسوف تازی مذکر کرم ابریشم	س	که در پاترمی اندازند گویند که آنرا از دخت موز میزنند	س
پاتل بفتح سیوم گزنگ که رنگ درو باشد	س	پاپن - پاپنی بکسوفی فارسی دوم زن گناهگیا	س
پاتمس بفتح سیوم و فتح بای موده مذکر پارچه ابریشمی	س	و عاصبه	س
پاتن بر وزن دادن مونت پام و سقف خانه نام	همه	پاپی بر وزن و معنی عاصبه باشد	س
شهری هم هست	س	پات مذکر برگ که عربان ورق خوانند و زیور است	س
پاتنا سفال پوشی کردن و آبیاری نمودن و پر کردن	همه	که زمان آنرا در کوشش کنند و نتخواهی که بر سا جوکار	س
و انبار ساختن و فرا هم آوردن	س	نویسند پاتون آنگنا برگ ریز اشجار باشد در	س
پاتونی بفتح سیوم طاح و کشتی بان	همه	خران و نیز کنیت است از کم شدن طاقت و توان	س
پاتمه مذکر خواندن کتاب در سن را گویند	س	شخصی در فراق دوست خود یا تبااهی حال از نامساعد	س
پاتها بر جانور جوان و بالیده را گویند عموما و کوچک فیل	همه	روزگار	س
و کوسفند بالیده مخصوصا در جوان و مشت زن جوانرا	همه	پاتال بر وزن پامال مذکر اسفل السافلین و ترو	س
هم گفته اند	س	بنمود اقلیم زمین که در وی باران زندگانی کنند	س
پاتھک بفتح سیوم استاذ و مدرس و لقب بعضی از	س	پاتو بسکون سیوم آوند و ظرف بمعنی قادر و توانا	س
برهمنان هم هست	س	و لایق هم آمده است	س
پاتمه سکا مونت در سه و مکتب را گویند	س	پاتو بفتح سیوم وضع آن روپی دولی و ضعیف	س
پاتھی مدرس و معلم و کوسفند جملان	س	و منحنی را نیز گویند	س
پاتی مونت چوب پار تا یکد بر طرف چله پای بوند	س	پاتک بفتح سیوم مذکر جرم و گناه	س
و نوعی فحش و لوجی که طفلان بر آن مشق کنند	س	پاتکوا بفتح سیوم و سکون کاف قاصد و رسول گویند	س
پاچک بفتح سیوم دواي باضم و منحنی را گویند بمعنی	س	پاتکی بفتح سیوم جرم و گناه سنگار مراد فاپی	س
باوچی هم آمده و در فارسی سرگین خشک کرده که آنرا	س	پاتھس بفتح سیوم مذکر سنگد عربان میگویند در وقت	س
بجای میز می سوزند	س	پاتھنا از سرگین کرده ساختن تا بعد خشک شدن	س
پاچن بفتح سیوم دواي باضم و شسته آرد و ملوف پات	س	آنرا بسوزند	س
پاچھر بسکون نیم فارسی و نای بوز مذکر از فرج کردن	همه	پاتی بر وزن ذاتی مونت نامر و خط و بمعنی برگ	س

<p>و ضا و غیر مقتول از نیز جهت خشک کردن دانه آتشک قروح  جرب است و آشامیدن غیر مقتول اوبی سمیت و ببعثت از اسما  رفع میشود با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال  تا چند روز هر روز بقدر حبه یکد انگ بنوشد و بتدریج زیاده کنند  و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود جهت حفظ  صحت و تقویت باه بی عدیل و تقویت قوت ماضیه میکند قدر  شربت غیر مقتول او تا دو دریم است</p>	<p>هر آردون آبله را گویند  پاچهنا آبله دار کردن کسی و آن صنعتی است  خصوصا اهل فرنگ را که از چسپانیدن آب  آبله کوکی کودک دیگر را ابله دار سازند و در اکثر  باز آن کودک مجدور و خداوند ابله نشود  س پاچه - پاچه - پاچه - پاچه  پسن عربی بعد گویند</p>
<p>پاد او اس بروزن خازار بر هر دو کناره جوی و حد در پار  نیز گویند و بمعنی دریا هم آمده است و باین هر دو معنی مذکرت  پار این بفتح یا و سکون نون مذکرات کتب تواریخ را گویند  بی بیان کردن معنی آن</p>	<p>س پاد بروزن باد مذکرتیز عربی شرط خوانند  پاد مان تا نیز دادن پاد گها بر کسی را  گویند که بی سبب ترسد  هر پاد انون نمکی است سیاه رنگ و بدبو که آنرا  در وجه طغیان بکار برند</p>
<p>س پار س بفتح سیوم مذکر اکسیر و عجمی و فارسی هم گفته و بسکون  سیوم در فارسی ولایت فارس را گویند پار س پتله پار س  پتله اکسیر را گویند پار س پتله درختی است معروف  پار کھی بروزن فارسی ممتحن و آزمايش کننده</p>	<p>س پا د چار بسکون دال اجد بروزن شاد و دار  پاوه ضد سواره  س پاد ناگزیدن و تیز زدن  س پا د ها بفتح دال اجد معلوم و مدرس را گویند  س پار بروزن کار مذکرت طرف رود و دریا  پار کور فاجور دادن و از آب بگذراند بدن کسی را  و تمام کردن و پناه و نجات دادن و چیزه  بزدی برون</p>
<p>س پار و اس بروزن کارزار هر دو طرف رود از طرفی بطرفی دیگر  پار و تی بروزن کارگری نام زوجه سیواست و او را  در کاهم گویند</p>	<p>س پار اندر سیاب و عربی زینتی خوانند و آن  در دوم سرد و در سیوم تر و با حدت و قبض  و کستنشاق و در محرق او مولد فالج و بطلان  ساده و زردی خسار و موجب فساد قوتهای  دماغی و گریز اندین هوام و طلای کشته او با تخم  خزیره و بادام تلخ جهت جرب و حکم در دفع جمیع  آماره و آنکه و سفید رطبه قروح ساطره و دفع عمل  جرب و با کندر و راسنج و موم و روغن زیتون  دانه های آتشک از جرب است و در دانه نیز  همین اثر دارد بشرطیکه بجنی و بیانی و کوشش ترسد</p>
<p>پار ق لبکون لوی منقو طه هندی مونت دار را گویند و آن  نقاهی است که در آن کسی را بقصاص میکشند  پارا بروزن خارا مذکر محله و ناچیه شهر</p>	<p>س پار نا اکلدن و انداختن و در ده چرخ فراهم آمدن  س پار ها کو ساله نیز به عربی محمل گویند</p>
<p>س پار کھی مونت عبور کردن از دریا و کو ساله ماده را نیز گویند  س پاس مذکر بسیار و کند و نزد و نزد یکدیگر میان غنچه شوند  و در فارسی بمعنی رعایت و محافظت بود و یک از چهار خیزه روز  پاسا مذکر نزد و انداختن نزد</p>	<p>س پاسا مذکر نزد و انداختن نزد</p>

س پانسی بر وزن عاصی مونت دام در سیاهی که از آن  
 بر دو پای است بندند و صیاد را هم گفته اند و کسی با  
 نیز گویند که آب درخت نارچیل قمار می برارد و آن آبر  
 سیندی گویند  
 س پاکز - پاکز یا بفتح کاف در برود درختی است بزرگ  
 آنرا گوشت و بی گوشت پنجه می خورند لند میباشند  
 سرد و تر است  
 هه پاک سنز سی بفتح سین و سکون نون و در آن منقطه  
 گویند که در آن است مراد صاعقت را چون خواهند  
 که فولاد و آهن را سو مان کنند آنرا اندرون آن آله  
 حکم سازند تا از جای خویش نه جنبند  
 س پاکنا پنجه شدن چیزی باشد در قوام شکر  
 س پاکها مذکر بار انگیز خانه را گویند  
 س پاکهان بر وزن شادان مذکر سنگی است که در آن  
 س پاکهن بر وزن چاکر مونت برستوان چو شمشیر است  
 که در روز جنگ اسپ و خیل را پوشانند  
 س پاکهند با دال منقوبندی بر وزن پانند مذکر ببری و  
 و غا وریا باشد  
 س پاکهندی بر وزن پانیدی مکار وریا کار را گویند  
 ف پاک طهارت و استر ستر تراشی پاک لیساموی زمار  
 تراشیدن  
 س پاک با کاف فارسی مونت دستار و عمامه و بعضی  
 شیر و شربت هم گفته اند  
 س پاک مذکر فوج سپان و آنرا ساله گویند و کلاه و خیل سپان  
 هه پاکر بضم سیوم بر وزن گادر مذکر کاغ و شخار را گویند  
 و آن چا ویدن جانور است دانه و علف نیم خاییده  
 و باز فرو بردن آن  
 هه پاکر انا بضم کاف فارسی شخار کردن  
 هه پاکل بفتح سیوم احمق و نادان و دیوانه را گویند و خنگ  
 هه پال مذکر مونت با دیا و کشتی و نوعی از خیمه و کلاه

و دیگر برک نام در آن میوه است که از آنرا پنجه نمود  
 س پالا بر وزن بالا مذکر برف و بخر بستکی و امانت  
 و ودیعت و توده خاک که طغیان بوقت بازی  
 کبندی میسازند و برک نامی جگر میری و آن درختی  
 است پر خار در قاریسی است جنیت را گویند و بعضی  
 گفته هم هست اما بی ترکیب گفته نباشد همچو ترشی پالا  
 و می پالا و است از پالودن یعنی صاف کن  
 س پالاگن بفتح کاف فارسی بر وزن اما دن مذکر قطعه  
 و نکریم را گویند  
 س پالک بفتح سیوم مذکر چار پای و کعبان و وزند  
 استنبی و نوعی از سبزی باشد و آنرا بعلی قطف و  
 اسفناخ گویند و در دم سرد و تر و سریع البضم و  
 رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح  
 و موافق جگر حار و صا جان تپ حار و طین طبع منفع  
 سد و رافع اورام ظاهر باطن و با شکر جهت سپرز  
 و سنگ گرده نافع و طلائی عصاره برگ اوران  
 جرب و حله و انار و شمشق جامه حیر و تخم او در گرمی  
 معتدل و در اول خشک و منفع و سهیل و محلل اورام  
 باطن و ظاهری باطنی و بی چون تا سه بفته از آن  
 نوشند جهت استسما جرب دانسته اند و جهت  
 تقطیر البول وضعف کرده و التهاب اجشا و یرقان  
 و رفع سموم و تب ما نفید و قدرش تقشیرش و در هم است  
 هه پالک جوهری بضم نیم که حرفی جیم باشد نام در  
 است که آنرا در دواها بکار برند  
 هه پالکوری بفتح لام مونت پار نامی چوب که آن  
 زیر پای نامی چار پای که از آن در اطراف بالین مرفوع شود  
 هه پالکی مونت سواری است معروف  
 س پالن بر وزن دادن مذکر تربیت و پرورش  
 س پالنا پر درین و نیز کوهواره را گویند که در ماه مهر خوانند  
 هه پالی بر وزن قالی مونت جنگ کردن بر دشمنان و

جائگہ در آن پرندگان جنگ کنند و سپروش  
 مسبور اینتر گویند  
 پان مذکرت بعربی پدید کویند بمعنی پنج که ترجمه  
 شمس است و برکت بنوا آن کرم و خشک است  
 در دوم و منفع و منفع دایمی و متوی مدد و حکم  
 و دماغ و دل و مویج مد فضلات و سخت حصا  
 و متوی حافظ و فهم و نشاط آرنده و منفع آوہ  
 رطوبات دمان و سرخ کردن لب و تقویت بوی  
 دزدان و قطع نرف الدم لہا و محلل درم لہا  
 وضاد و جهت التیام جراحات تازه نافع و  
 اکشا او مصدع محرورین و مصلح سنکبجین  
 پانا یا متن و حاصل کردن و رسیدن و قبول کردن  
 نباتی را نیز گفته اند کہ در آب را کہ یعنی استناد و محو  
 پانت بسکون نون قنای فوقانی مونت سطر  
 و صف قطار سپاہ  
 پانت بسکون نون قنای مذکر مزبع  
 ویران  
 پانتی بسکون نون مونت صف قطار  
 پانجو بسکون نون و فتح چهارم مذکر پہلو بعربی  
 ضلع خوانند و بمعنی طرف و جانب ہم گفته اند  
 پانچ پنج بعربی خمس گویند  
 پانچوان پنجم و پنجمین  
 پاندان ظریفی کہ از پیر پان باشد  
 پاند و بسکون نون و فتح وال ہندی آنگہ در سلسلہ  
 خانان ماچہ پاند ا باشد  
 پاندے - پانتے بسکون نون در ہندو  
 لقبی باشد از القاب برہمنان و استاد مدرسہ  
 و مدرس ہم گفته اند  
 پانس بسکون نون سین مہل مذکر گرسن بعربی  
 زین خوانند پانس ہو جاننا پوشیدہ شدن

وصاف و ہموارہ شدہ زمین اینتر گویند  
 پانس بسکون نون مذکر شود  
 ہم پانسنا بسکون نون کشت زار را بر گیرن و این  
 سن پانک بسکون نون مذکر کل وہ  
 ہم پانگا مذکر مکی است از ریک دریا حاصل میشود و آزار  
 در اطہر بکار برند  
 پانو بسکون نون مذکر پای بعربی رجل خوانند و بعد و او  
 نون ہم می نویسند پانواتو نا بیجا و منخلع شدن پارا گویند  
 پانواتھانا یا جلانا بشتاب رفتن پانواتا نا بیجا  
 در کار کسی دخل دادن پانو پرتھانا بر ہمسرن نوقیت و عتد  
 یا فتن و از آئین پیشین باز ماندن پانو بصحرا ما خواب  
 کردن پارا گویند پانو پانو پانوان پانوان پیادہ ضد سوار  
 پانوپن پانو سر کھنا قدم بر قدم کسی نهادن و پیروی کردن  
 و بارام و اسایش نشستن یا نیز گویند پانوپرتا بعجز و الحاح  
 التماس کردن و کسی از رفتن باز داشتن پانوپوجنا بجم بازی  
 گیرم و تعلیم کردن و نیز کسی باز کاری منع کردن پانوپھیلا کو  
 سونا بغر لغت و آرام دراز کشیدن پانوپھیلا نا اصرار و  
 سرکشی کردن در کاری پانوپھینا بر لبی بصری پای بر زمین  
 زدن پانوپھوک پھوک و کھنا کنایت است از کردن  
 کاری بکمال احتیاط پانوتلے ملنا پای مال کردن و کسی را  
 ریخ دادن و اذیت رساندن پانوتوقنا از ملاقات کسی باز  
 ماندن و نیز بار رفتن بملاقات کسی وین از حدت است و  
 ماندہ شدن رام گویند پانوتابمت و کھنا ثابت قدم بودن  
 در کاری پانوجاننا ثابت قدم شدن پانوجل جاننا تزلزل  
 آرن و نا پایدار شدن پانوجلاما مردف پانواتھانا  
 پانودھودھو پینا کنایت است کمال ناز برداری  
 و اعتقاد در حق کسی پانودالنا از پیر ہمی آمادہ بختہ شدن  
 پانودکنا بکسر ال ہندی تغیرن پای گویند پانوسرگرتنا  
 ہرزہ دوی کردن ولی حرفہ پیر ہ سو رفتن و نیز در حالت جان  
 کندن بودن پانوزمین پرنہ ہمرا قدم بر زمین نشستن

پانوپن پانو پانو پانوان پانوان

و این کنایه است از کمال شادمانی پانوس و ناخوابیدن  
 پانوسه پانوباند هنا حراست و پاسبانی کسی  
 کردن به نزدیکی پانوسه پانوجهر نامزدیک شدن  
 پانوقایم کوننا حاصل کردن مقام پایدار و استوار  
 باشد و قصد دیگر و عزم نواختن کردن پانوکا  
 انگوتها انگشت نری پای پانوکا پندنا یا تهر  
 تهر نارتسید کسی باشد در کردن کاری پانوکسی  
 اگهازنا کسی باز جای او برکندن یا از راه و قصد او  
 باز داشتن پانوکسی کا کلے مین دالنا الزام  
 باشد خصم را بقول او پانوکی انگلی انگشت پانوانو  
 گارتاپای فشردن و ثابت قدم شدن پانولگنا تسلیم  
 و کورنش بجا آوردن پانونگالنا قدم از حد بیرون رفتن  
 و نیز از کاری باز ماندن و سر حلقه شدن و دلیل فساد  
 د بے پانوانا بنری و آهستی آمدن همچو جاسوس  
 تا کسی آواز پانفشد و پانوروی نان پارا گویند پانوترا  
 برای هندی فرش پاننداز را گویند  
 پانهمس بفتح چهارم مذکر نوعی است از نی که قصب باشد  
 پانی مذکربا بعلی مانو خوانند و بعضی نور و ضیا و آب  
 و لطف در هم آمده پانی بجهر نام معروف و کنایت است  
 از اعتراف کردن کسی فرومایگی و ماجیزی خود را پانی پرتنا  
 باریدن باران پانی پی پی کوسنا نفرین کردن و  
 دعای بد گفتن و حق کسی بیای و این نوشیدن آب از بهر  
 آفت که خشکی دمان بر طرف خود و باز طاقت دعا  
 بد گفتن پیدا گردد پانی جاناروان شدن رطوبت  
 از فرج زن و نیز آب برود شدن و روان شدن با شک  
 از چشم پانی چلناروان شدن رطوبت از فرج زن  
 پانی سے پتلا کونا کسی را فرسوده و ذلیل کردن پانی کا  
 بلبلا حجاب را گویند و اینجا کنایت است از نا پایداری  
 چیزی پانی کونا نشونده کردن و آسان کردن کاری  
 که مشکل بوده باشد پانی مرنا شرم و حجاب برداشتن

این را در فارسی آب و چشمند داشتن گویند پانی مین  
 اک لگانا از سر نو تازه کردن فتنه و جنگ را پانی  
 ندرمانگنا کنایت است از مردن کسی بیکدم بعد  
 خوردن زخم شمشیر  
 پانیستی بر وزن سادگی مونت پانیین  
 پاو بر وزن واو معروف که برع باشد بخاری نیز پاو گویند  
 پاوس بفتح سیوم مونت موسم باران  
 پاوک بر وزن ناوک مونت اتش بعربی نار گویند  
 پاوکلا مذکر برع روپیه را گویند  
 پاون بر وزن نامون پای بعربی رجل گویند  
 پاون بر وزن دامن خالص و مقدس  
 پاهان - پاهن بفتح سیوم در دوم مذکر سنگ  
 بعربی حجر گویند و پاهن بضم سیوم یعنی همان باشد  
 بعربی ضیف خوانند  
 پاهنا بضم سیوم همان ضیف و شوهر و دختر که داماد  
 باشد بعربی ختن خوانند  
 پاهنی بضم سیوم زنی که همان کسی بوده باشد  
 پاهو بر وزن آهو شخصی آدمی  
 پاهے بر وزن واسے دبقانی را گویند که در خود  
 مقیم باشد و در زمینیکه بقریه دیگر واقع است کشاورزی  
 نماید و در فارسی قدم که تهر برع رجل باشد  
 پائی بر وزن مائی مونت فلوسی است و آن چهارم  
 آنه باشد پانیین بر وزن آئین کذک  
 پائی بر وزن مائی مونت خارا یعنی که جولا مان وقت  
 بافتن پارچه بکار برند پانیین بر وزن آئین کذک  
 پایتیکه بفتح سیوم مذکر در را گویند و آن جای است  
 که دکان مردم را بقصاص میکنند  
 پایک بکسر سیوم بیک و قاصد را گویند  
 پایل بفتح سیوم قایم و پادار و زدیاتی که از فی ساخته  
 باشد و بکسر سیوم بر وزن مائل مونت بای برع بعربی

خطیال گویند و عوام بفتح سیوم خوانند و آن غلط  
 س پاینت - پاینتی بکسر سیوم در هر دو سکون  
 نون پائین گویند که نقیض بالین است  
 س پیتر بفتح اول و کسر دوم سکون سیوم خالص و  
 نقیض و صاف را گویند  
 س پیتر بفتح اول و کسر دوم سکون تای فوقانی  
 ریسمان ابریشمی که دار که در بعض رسومات  
 هندوان بکار برند و آنرا از گاه هم می سازند  
 و آن گاه گشتا نام دارد  
 س پیتری بفتح اول و کسر دوم سکون تای فوقانی  
 مونث انگشتری گاه و طلا و نقره و مس میزنند  
 تا ادای پرستش بتان در بنهر و انگشت شهادت کنند  
 س پیپرا بفتح اول سکون دوم مذکر پوست و قشر  
 س پیتری بفتح اول مونث خشک نشیبه و گردمای  
 گلین از خشک شدن گل پیدا شود و پوست بالا  
 نان را هم گویند  
 س پیریاکت بفتح اول سکون بای فارسی کسر  
 رای منقوطه و فتح کاف تازی مونث کات سفید  
 و کات را که نامند و آن چیز نیست معروف  
 که با پان می خورند  
 س پیتریا بفتح اول و کسری هندی ابله کج خشک  
 ریشیه برآورده باشد  
 س پیسی بفتح اول و سکون دوم مونث قرکان  
 را گویند  
 س پیسیها بفتح اول بر وزن عریضه باشد گویند  
 و آن جانوری است شکاری  
 س پیسیا بفتح اول و دوم و تشدید بای تخالی  
 مذکر صیغره آن چیزی است که کودکان در زمان  
 گرفته بدینند و از آن آواز بر آید و نام درختی است  
 جویمه آن هم بدین نام خوانده اند و عوام از آن پی

گویند و آن سرد و تر است در دهم جهت لغت الدم و بواسیر حار  
 و قرح مخاری بول و سوزاک و التهاب قلب معده و جگر نافع  
 اما بطلی البهضت و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قرا و  
 مضر برودین و طلای لبین آن بر قوبا باعث زوال آن با حرا  
 زرداب لاج و رطوبت با اندکی خارج مجرب است  
 س پت بفتح اول مونث آبرو و عنق و شوه و آقا را هم گفته اند  
 و بمعنی برگ هم آمده است مراد پات و بکسر اول تلخ که عریان  
 خوانند  
 س پتا پتا بکسر اول مذکر بعربی شایسته گویند تلخ و سرد و سبک  
 و قابض شکم و دافع فساد صفرا و بلغم و خون و سوسن اعضا  
 و دوران و تشنگی و تب و باد الیکتر  
 س پتا بکسر اول مذکر بکسر اول و تشدید دوم زهر و بعربی مراره خوانند  
 و پیکر ناریه از خشم باشد و بفتح اول و تشدید دوم برگ دختان  
 که عریان و رقی گویند و زیوری است که زمان آبرو را گوشش کنند  
 س پتا بفتح اول و تخفیف دوم مذکر سرخ و نشان  
 س پتا کا بفتح اول ایت و لوا  
 س پتال بفتح اول و تشدید دوم بر وزن بطل مذکر اسفل السنا  
 در کات دوزخ را گویند  
 س پتا مده بکسر اول و فتح میم و فتح های بوز پد پد بعربی جدوا  
 بفارسی نیا گویند و نیاید و مادر را هم گفته اند  
 س پتان بن بر وزن بنام که مذکر باره ابریشمی را گویند ریشگر  
 س پتالی بر وزن خدای مونث اندیش پوار و مزدی که باندا  
 دهند  
 س پتبرت بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده و سکون بای  
 و شست و های فوقانی مذکر عصمت و پاکد امنی را گویند  
 س پتبر تا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده زن عاصمه  
 س پتت بفتح اول و کسر دوم افتاد و مجرم و گناه کار  
 س پتت بفتح اول و سیوم مونث برگ بزرگان و درختی که  
 بے برگ باشد  
 س پت دن بفتح اول و کسر اول مهله بر زرد همواره را گویند

س پتل بضم اول و سکون نای فوقانی پسر عبری ابن خوانند و بفتح اول  
 و تشدید ثانی برگ و نامر کسند و دستاویر و ظرف مس و غیر آن  
 و بکر اول و سکون دوم پدر را گویند عبری اب خوانند و در  
 شمر و در فارسی بمعنی تکه طلا و نقره و مس و برنج و امثال  
 که در آن اسما و طلا و تهنیه نقش کنند  
 س پتل گھاٹک بکسر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی نای فوقانی  
 فرزندی که پدر را بکشد و آنرا پدرکش گویند  
 س پتوا بفتح اول بر وزن قطره مذکر تقویم که بدان حساب ماه و سال  
 معلوم کنند  
 س پتوانی بکسر اول کسی را گویند که از جانب پدر از تنه نسبت  
 قرابت داشته باشد و نیز نگاری که بر نحاس و برنج نشیند  
 س پتل بکسر اول و فتح دوم و چهارم پانزده روز اولین  
 یا آخرین بود از ماه آسن  
 س پتل بفتح اول سکون دوم و کسر سیوم مذکر نام پرست  
 س پتل و بکسر اول و فتح سیوم پدر و مادر عبری والدین گویند  
 س پتوی بضم اول دختر عبری بنت گویند  
 س پتوا بفتح اول دوم و کسر سیوم و فحبه پتوا باز  
 مردم زانی و فاجر را گویند  
 س پتکی بفتح اول و ضم دوم مونت سیویچه و او مذمالمین کبک  
 س پتل بفتح اول و تشدید ثانی مفتوحه بر وزن صندل نوت  
 و آن چیزی باشد که مثل صحنک و پیاله از برگ درختان  
 سازند و طعام و نانخورش و غیر آن در آن کرده بخورند  
 س پتلا بفتح اول باریک رنگ در قیق و لاغری و ناتوان باشد  
 س پتلا بضم اول بت عبری صنم خوانند  
 س پتلانا بکسر اول آوده شدن اطعمه باشد از رنگار  
 مس و برنج و معروف است که چون هر گونه طعام و خوردنی  
 ترش در ظرف مسی که قلعی ندارد بگذارد فاسد گردد  
 س پتلو بفتح اول بر وزن کم بود مذکر اوراق خشک که از  
 درختان بیفتد و برگ نای که بدان بختف خاها پشند  
 س پتلی بضم اول مونت مردک دیده عبری انسان برنج

س بت و ضم دوم رسم اسپ جای را گویند که مثلک باشد و آن  
 نری حسن بود پتلی کا مارا کونا که بر از عزیز داشتن باشد  
 کسی را بچهره مردم چشم  
 س پتن بفتح اول و دوم بر وزن بدن مذکر افتادگی و سقوط  
 تشدید دوم شهر و معموره باشد اما باین معنی ب ترکیب شعر  
 نمی شود  
 س پتن بفتح اول و دوم مشد و مفتوحه مذکر نظام دار استگی  
 اسباب و اقمشه را گویند  
 س پتنک بفتح اول مذکر پروانه چراغ و آفتاب عبری شمس  
 خوانند و کاغذ باد و آن را باد سرد و باد برگ نیز گویند  
 س پتنک مذکر بقره و این عرب بکم است و آن چوبی باشد  
 معروف که چیز ناز را بدان رنگ کنند و آنرا فی الاکثر پتنگ  
 کی لکری گویند در سیوم کرم و در چهارم خشک و پنجم دریم  
 او کشنده و گویند علاج پذیر نیست و ذر و جهت الیام  
 قروح کهنه و جراحت تازه و قطع زرف الموم و غسل با آب  
 نیگویی رنگ خسار و تقویت مفاصل نافع است  
 س پتنگا بفتح اول و دوم مذکر انگور عبری شرار خوانند  
 س پتنگا بفتح اول و دوم مذکر پروانه چراغ و عوام بکسر دوم  
 گویند غلط است  
 س پتنی بفتح اول و سکون دوم و کسر نون زن عبری زوجه  
 خوانند  
 س پتنی بفتح اول و تشدید ثانی مفتوحه و کسر نون حبه بفتح اول  
 کسی تیار سازند  
 س پتوا بفتح دوم مذکر برگ درختان  
 س پتوا سر - پتوال بفتح اول و سکون دوم مونت و بناه  
 گشتی و آن را عبری سکان گویند  
 س پتول غامد بر بنی منقش کار بند و ستان  
 س پتوه بفتح اول و ضم دوم و سکون و او بچوبل و نای بوز  
 زوجه پسر و او را کیل خوانند پتوه بوزن تک و پلو  
 کز تک

س پتھر بفتح اول و تشدید دوم مذکر سنگ عبری جو خوانند پتھر اس  
 س بائری سنگ مذخرن و بازی کردن با سنگ پتھر پانی  
 س هو جانا کنایه از نرم شدن دل سخت و سنگین کسی  
 س و آن شدن کاری باشد پتھر چاقی پور گھنا  
 س کنایه از صبر کردن در کاری بجز و اگره دیگری با سبب  
 س کریشش باشد پتھر سا پھنک مار نا کنایه است از جوا  
 س و اون کسی را پتھی بی انگه در معنی سوال تا مل کرده آید  
 س پتھر بیجنا کنایه از نرم شدن دل سنگین کسی باشد  
 س پتھر سے سر پھو تر یا مار نا کنایت از اموض و تعلیم  
 س کردن شاگردی که کوزن بود پتھر هو جانا کران و  
 س ثقیل شدن و استادن کسی بلا حرکت و کنایه از بی رحم  
 س شدن هم هست  
 س پتھر نا بفتح اول و سون دوم متعجب شدن و سخت کشتن  
 س پتھر پھو تر مذکر پرنده است که متعارفان بسیار تیز بسیار  
 س پتھر چنا بفتح جیم فارسی مذکر نام پسر است و  
 س مردم نیم و جیل و نام ماری و نام مای هم هست و شخصه را نیز  
 س گفته اند که انز و اگر نیکو چه انواع محنت و تصدیع بیند  
 س پتھر چوس مذکر نام نباتی است و معنی زرگیب این لفظ  
 س دزدی کننده سنگ است  
 س پتھر کلا بفتح کاف تازی بند و می که سنگ حقائق بر کنند  
 س پتھی بفتح اول مونت سنگ مثانه بعربی حصاهه گویند  
 س سنگ حقائق و چیز دان مرغ و آنرا بعرب حوصله خوانند  
 س پتھر بلا بفتح اول و سکون مای فوقانی و مای ہوزد کسر  
 س رای مہل سنگین و سنگ آسا و سخت را گویند  
 س پتھک بفتح اول و کسر دوم سیاح و مسافر  
 س پتی بفتح اول و تشدید دوم برگ نباتات و بنگ را نیز گویند  
 س که بر کی است نشه اور  
 س پتیا بفتح اول و کسر دوم کاغذ فتوی کہ علمای بر میان  
 س نوشته بر ہند و بعضی نامہ و مکتوب ہم آمدہ است و کسر  
 س محل و دوم برادر پدر کہ عربان عسم خوانند

س پتیا را بفتح اول و کسر دوم مذکر اعتماد  
 س پتیا نا بفتح اول و کسر دوم اعتماد کردن و باور نمودن  
 س پتھی بی بروزن حریری مونت نوعی از صبر باشد کہ  
 س برادر پوریا است  
 س پتیل بفتح اول بروزن سبیل باریک و نفس را گویند  
 س پتیل بفتح اول بروزن قبتہ مذکر آوندی کہ دوران روغن  
 س گرم کرده چیزهای خوردنی بریان کنند  
 س پت بفتح اول و سکون مای منقوٹ ہندی مذکر یک جانب  
 س در و عبری مصراع خوانند و بمعنی آواز و صوت و سرگون  
 س و از کون ہم گفته اند و بمعنی پارچہ و جامہ ہم هست و در  
 س دکنی ضاد و طلا را گویند و بضم اول ہر کوزہ نایع و چویر سال  
 س گویند کہ دوران او دیہ جوش دہند یا بجمانند  
 س پتا بفتح اول مذکر عصای باشد کہ گشتی کران بدان باز  
 س کنند و این بازیک را پتی بائری خوانند و پ تشدید دوم زلف  
 س و کسو و کردن بندسک و غیر آن و نیز حلقہ باشد کہ از  
 س جرم می دوزند و در کھوی اسپ پس میکنند و فاسیا  
 س پتا بفتح اول و تشدید دوم مذکر دستاویز و نوشته  
 س کہ بکشاورزان دہند  
 س پتا پت بروزن سلامت مذکر آواز زون و آواز افتخار  
 س قطر مای باران  
 س پتا پت بفتح اول بروزن سراسر مذکر نام میوہ است  
 س پتا لھا بفتح اول مذکر معروف  
 س پتا را بکسر اول مذکر و آن صندوق مانند باشد کہ از  
 س فی سازند و پتا مری کو چکنرن آن باشد  
 س پتا مری بکسر اول مونت گرمی است کہ در برج و غلہ  
 س دیگر پیدا میشود  
 س پتا ک بفتح اول مذکر آواز و صدای چیزی باشد  
 س پتا نا بفتح اول بسیاری کردن زراعت و زردادن  
 س کسی و غیرا بر سقف خانه گذاشتن و بنا کردن چو کا  
 س و آن جای است کہ ہند و آن برای پختن طعام تیار سازند

<p>ه پتی بفتح اول طاح و سخی بان را گویند مرادف پاتوقی س پتی بفتح اول تشدید نای هندی مضموم مذکر نوری از جامه پشینه باشد</p>	<p>و دران برای طهارت آب سرکین کاویفشانند ه پتی بفتح اول مذکر آبیاری زراعت و پوشیدن سقف خانه مسقال امثال آن</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم شخصی که از ابریشم و کلابتون جز با ساز و دوازده بند غیر آن می بافند و اورا اهل دکن پتی گویند</p>	<p>ه پتی بفتح اول و بای فارسی پتی زن بعربی علاج حواس س پتی بفتح اول و بای فارسی آواز کله نون چیزی برآید س پتی بفتح اول مذکر تخمه را گویند مضموم و تخمه که کاو دران بران پارچه رازند خصوصاً تخمه که مردم بالای آن</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم مذکر گمان ه پتی بفتح اول وضم دوم مذکر دروزمین و نگهبان حساب زمین</p>	<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم معنی دانه خام آمده که خودی باشد پتی که دنیا کسی را بجز زور و ناتوان کردن و نیز الزام دادن خصم و اجواب کردن و باشد</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم مذکر کون و او نای نوقا مذکر قوت و جلالی و نیز را گویند</p>	<p>س پتی بفتح اول ملکه و بادشاه بیک مرادف پاتری س پتی بفتح اول مؤنث تخمه مشق و لومی که بران می گویند و قطعه تخمه که در راز و تنگ باشد و نیز معنی شست بر پشت آب آمده و بمعنی صفت لقب هم هست</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم وفتح چهارم مذکر پوشش سقف خانه بختما</p>	<p>س پتی بفتح اول مذکر در س و کتیب خانه س پتی بفتح اول مذکر کربند بعربی منطقه خوانند مری پتی که کربند زمین پتی باند هنامستند شدن از برای کاری پتی که با بازداشتن باشد از کاری</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>	<p>س پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>
<p>ه پتی بفتح اول هر جانور جوان فرجه و مرد جوان و کشتی گیر و عضله را هم گویند و آن جسمی است مرکب از عصب و رباط و عظم و لحم و غشا و آن محتمل ترین و پهنترین گوشتها جانوران است</p>	<p>س پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم مذکر سربین و کفن جانوران را گویند</p>	<p>س پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>
<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>	<p>ه پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>
<p>س پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>	<p>س پتی بفتح اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کسر نای هوز مذکر بوم و چغندر</p>

وصف و قطار و نوعی از خط او نیز نموی که زمان بیدار شدن کردن	س	پچاس بفتح اول پنجاه بعربی خمین خوانند
بهر دو طرف مرقب پیشانی ترتیب دهند بقی بکرتی که هلنے	س	پچاسی بفتح اول کسرسین مخففه مشتاد و پنج
رهاگنا به از کمال ضعف دست و کابل باشد بقی نو ترنا	س	پچانا بفتح اول گوارانیدن
خسته حال از فریش شدن بقی سے بقی ملانا کن بنت	س	پچانوسے بفتح اول دفع نون مخففه نو و پنج
از کمال قربت و نزدیکی و اختلاط باشد	هـ	پچ بر وزن کجج مذکر او از یک از مشی کردن در
پچا بفتح اول کسر دوم مونت تخته تنگ	س	ترین تنگ برآید
هر پتیل بفتح اول و دوم آنکه از پتا بازی میکند	هـ	پچچا بکسر هر دو بای فارسی نرم و ژ و لمیده
هر پتیل بفتح اول کسر دوم مذکر گاهی است که خوش فلان	هـ	پچچانا بفتح هر دو بای فارسی تر شدن و عرق کردن
هر پتیل بفتح اول کسر دوم مذکر بزرگی و عظمت و سروری	س	بدن را گویند
و بازی کردن از تبارش سفید و بزرگ کشاورزان	س	پچین بر وزن مخرن پنجاه و پنج
و بقی است از القاب مرتهگان	س	پچانا بفتح اول شیمانی خوردن و ناسف نمودن
هر پتیل بفتح اول مذکر نوعی از کشتی که زیر آن همواره میباشد	هـ	پچنولیه بفتح اول و ضم دوم نوعی از پارچه باشد
و جوی که از آن زمین را هموار کنند پتیل در النازون	هـ	پچ بفتح اول و تشدید دوم مونت فانه وان بر وزن
و خل افکندن در کار کسی	هـ	شانه چوبک تنلی باشد که آنرا گاهی در زیر درهند تا در
هر پتیلی بفتح اول کسر دوم مونت کشتی کوچک که پشت آن	س	کشوده نکرده و در دو کران در سگاف خوب فرود بندد
همواره می باشد	س	کفش کران در فاصله قالی کفش کزارند پچ مار تان
هر پتیا بفتح اول کسر دوم و سکون بای معروف زدن	س	کنایه از ریختنیدن و از زدن کسی باشد
و مغلوب کردن	هـ	پچکا بکسر اول و ضم دوم و تشدید کاف تازی مذکر مرد
س	پتیا بفتح اول کسر دوم بر وزن قرینه مذکر تخته که با چپا	پچکاری
هنگام نقش کردن بالای آن گذارند	هـ	پچکار ابضم اول مذکر اندیش دیوار مرداف پچارا
هر پتیا بفتح اول کسر دوم مذکر پرند است	هـ	پچکاری بکسر اول مونت محقه
س	پچا با بضم اول و فتح جیم تازی مذکر سامان و آلات که	پچکانا بکسر اول فاش کردن
هندوان هنگام پر کشش بکاری برند	س	پچکانا بکسر اول و فتح دوم افشده شدن
س	پچانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن	پچکھنا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف تازی مکان پنج
س	پچنا بضم اول پر شدن و مملو شدن	نمزله چبج بعضی پنج و کھن بعضی منزل باشد
س	پچوانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن	پچلن بفتح اول و سکون دوم و فتح لام مذکر زبور مر و آید
س	پچوڑا بفتح اول و دوم ناکس و فرومایه	و امثال آن که پنج سنگ داشته باشد پچلزی مونت که تک
هـ	پچاڈالنا بضم کردن و گواریدین	پچلونا بفتح اول و دای است که از کلب پنج قسم تک
هـ	پچارا بضم اول مذکر اندیش دیوار و بعضی که بدان بنزدق	می سازند چه کون بمعنی تک است
صاف کنند	س	پچیل بفتح اول و سکون دوم و کسر مهم و سکون با هم

<p>س پچھو بکسر اول وضع دوم پس بعد و با جملہ کو گویند  س پچھو می بکسر اول وضع دوم مونث پارسی کو گویند  بر سر می بندند</p>	<p>س پنجنہ و مرفوع و مخلوط  س پنجنہ بفتح اول منہضم شدن و کواریدن و پوشیدن و متعفن شدن  در پنج و محنت کشیدن</p>
<p>س پچھو ز با بفتح اول وضع دوم و سکون و او مجہول بر نشاندن  غدر گویند مرد ف پچھنکا</p>	<p>س پچھو بی بفتح اول وضع دوم و سکون دیگر حروف مذکر حمایت و طرفداری و  حفاظت دینی از ماہ و بابت دوم غفہ و بمعنی پرم غم آمہ است</p>
<p>س پچھو یا بضم اول وضع دوم و او مستفید در یافت کننده  پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر نیز بعر بی طیر خوانند و بعضی دوست  در فریق و در کار ہم آمہ است</p>	<p>س پچھار بضم اول بروزن شمار مذکر یکبارہ پرسی بعر بی طیر خوانند  س پچھا بفتح اول وضع دوم سقوط اقدان و امر باشد از مصدر ان  معنی بگن و بر زمین زن پچھا شمار کھا نا بر زمین اقدان و در در</p>
<p>س پچھو یا بفتح اول وضع دوم و سکون نیم فاسی وضع بای بخانی و سکون  و او مونث باد مغرب</p>	<p>س پچھا از با بفتح اول بر زمین زدن  س پچھا می بکسر اول مونث و بنال لشکر و سنی کہ بدان ہر دو پای  ہر بند پچھازی ما را احوال آورده بر بنال لشکر باشد</p>
<p>س پچھت بکسر اول وضع دوم و سکون بای مجہول مذکر فضای کہ  در عقب خانہ باشد</p>	<p>س پچھان بفتح اول وضع دوم مذکر با خبر بعر بی مغرب گویند  س پچھانا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مرادف پچھانا و عوام  بفتح کویند و آن غلط است</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھانا بفتح اول پشیمانی خوردن  س پچھتا و بفتح اول مذکر پشیمانی و نہامت را گویند</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھت بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>
<p>س پچھس بفتح اول وضع دوم ملصق دیونہ و محکم و در اصطلاح  ہل موسیقی بمعنی ہمساز دوم و از بود</p>	<p>س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج  س پچھتا و بفتح اول وضع دوم و تشدید بای فوقانی ہفتاد و پنج</p>

<p>و نفع و فایده و بمعنی میوه حاصل کرده شده هم آمده است</p>	<p>س پدما بفتح اول کو زانیدن و کنایه از ترسانیدن و گریزانیدن هم است</p>
<p>س پرات بر وزن برات مذکر با ماد و سفیده صبح</p>	<p>س پدلی بفتح اول بر وزن حرفی موش طریق و راه و مرتبه و درجه و لغت را گویند</p>
<p>هر پرات - پواتی بر وزن برات و برای برود و موش قاتل</p>	<p>هر پد نری بکسر اول سوم موش جانوری است بسیار کوچک و تیز رو</p>
<p>س پراتم - پرات بر وزن بضم اول و فتح نای فوقانی که سال و عمر سیده و سال خورده</p>	<p>س پدم بر وزن عدم مذکر درخت انجبه و عدد دده صد که در مطابقی</p>
<p>هر پرا تا بفتح اول نای معروف که آنرا در روغن گوی پزند</p>	<p>س پدما بفتح اول بر وزن صد که دستور العمل کبریا در شاه</p>
<p>س پراچی بفتح اول و فتح جیم مذکر شکست و نهیمت</p>	<p>س پد ما بفتح اول بر وزن صد مه بچم را گویند و او در اعتقاد هندو</p>
<p>س پراچت بفتح اول و کسر جیم فارسی مذکر چیزی ناز و ناز و ان گفاره را گویند</p>	<p>س پدما و ت بفتح اول سکون دال و فتح و او نام ملک است نام آور</p>
<p>س پراچین بفتح اول بر وزن مضامین که نه و درین</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پراد هین بفتح اول بر وزن بر این تابع و محکوم</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا برده بفتح اول و فتح بای موحده و سکون دال و نای هوز</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا س بفتح اول و فتح س که درختی است</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و فتح س که درختی است</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و فتح س که درختی است</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و فتح س که درختی است</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و فتح س که درختی است</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر</p>	<p>س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>

س	پر امرد هنا بفتح اول و ضم هم و سکون و او و فتح و ال میله مذکر شمس	س	پر بجا و بفتح اول و دوم مذکر اقبال و ترفی و تری و برکت
س	پر بخت بفتح اول و دوم مذکر بختا - پر بختا بی بفتح اول و دوم و ضم	س	پر بخت مذکر بختا - پر بختا بی بفتح اول و دوم و ضم
س	پر ان بضم اول و کتب تواریخ هندوان باشد و بفتح اول نفس و روح	س	بای موحده موش قدرت و طاقت و حکومت را گویند
س	گویند و بمعنی محبوب و محشوق هم بنظر آمده	س	پر بخت بفتح اول و دوم و ضم سیوم حاکم و خداوند و افرا گویند
س	پر انبث بفتح اول و دوم و سکون الف نون و فتح بای فارسی	س	پر بیس بفتح اول و دوم و کسر بای موحده و سکون بای مجهول
س	و خداوند روح	س	ذکر دخل و بار بای
س	پر انا بضم اول گفته و قدیم و بمعنی نمودن و بر کردن هم گفته اند	س	پر بیسی بفتح اول و دوم و کسر بای موحده و نین و تیز فیم و معنی
س	بفتح اول و دین و کسر اول تمام شدن و در روان باشد	س	پر بیان بفتح اول و روزن پر دین دانا و خیر و گاه
س	پر آنها بفتح اول نانی که انرا در روغن گاو می پزند مراد ف پرها	س	پر بنیتا بفتح اول و روزن پشینه موش کیاست و دانش
س	پرانی بفتح اول و روزن روانی حیوان و جاندار و ذی روح	س	پر پرانا بفتح اول و سیوم احساس درد کردن
س	پر اه بفتح اول موش که زیر و نهیمت و جلا و ترک وطن را گویند	س	پر پرا هت بفتح اول و سیوم موش درشتی و تندی
س	پر ایا بفتح اول بیکانه و از ان بیکانه	س	پر پن بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر ب بفتح اول و دوم بر وزن عرب مذکر کوه و سنگ بن قیمت	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر ب بفتح اول و دوم مذکر روز عید و شون	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر باس بفتح اول و سیوم موحده مذکر سفر و میاحت	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر باسی بفتح اول و روزن چیرسی سیاح و مسافر و بضم اول و فتح	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	دوم مردم شهری را گویند که نقیض دهقانی باشد	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر باه بفتح اول و روزن درگاه مذکر سیلاب مد دریا	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بت بر وزن شربت مذکر کوه بعربی جبل خوانند	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بتی بفتح اول بر وزن شربی کوی و جیبی و نسبی از کدو	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بتیا بفتح اول و سیوم و کسر فوقانی مذکر نسبی از کدو باشد	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بیس بفتح اول و سیوم محکوم و زیر دست	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بل بفتح اول و سیوم قوی و صاحب قدرت و توانا را گویند	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بنده بفتح اول و روزن در بنده نوعی از ترانه باشد و اصطلاح	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	و محاوره را هم گفته اند	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بوده بفتح اول و ضم سیوم و سکون و مجهول و دیگر حرف	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	مذکر دلب و بران و اثبات دعوی و التزام را گویند بر بود	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بها بفتح اول و دوم موش نور و ضیا	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بهات بفتح اول و دوم مذکر باد و طباشیر صبح	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر
س	پر بهانی بفتح اول و دوم مذکر نسبی	س	پر پنجه بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و غریب و کبر

<p>پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و فتح لام و سکون نون و کسر کاف</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و فتح لام و سکون نون و کسر کاف</p>
<p>و حایت و پرورش و کسب و ماردف پرتیال</p>	<p>س و حایت و پرورش و کسب و ماردف پرتیال</p>
<p>پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و کسب نشن و پرورش نمودن</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و کسب نشن و پرورش نمودن</p>
<p>پرتیال بفتح اول و سکون دوم و فتح نای قافی و سکون و کسر حاء</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و سکون دوم و فتح نای قافی و سکون و کسر حاء</p>
<p>ظاهر و هویدا و کسب ظاهر و عیان نام آمده</p>	<p>ظاهر و هویدا و کسب ظاهر و عیان نام آمده</p>
<p>پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم یعنی هر روز و همواره باشد</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم یعنی هر روز و همواره باشد</p>
<p>پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و سکون نشین معرب و فتح</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و سکون نشین معرب و فتح</p>
<p>نای منقوط هندی مونت شهرت و نام اوزی باشد</p>	<p>س نای منقوط هندی مونت شهرت و نام اوزی باشد</p>
<p>پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و سکون کاف فارسی مونت پادشاه</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و دوم و کسر سیوم و سکون کاف فارسی مونت پادشاه</p>
<p>پرتیال بر وزن خردل مونت مسلمان و زخت فوج سواران که بر</p>	<p>س پرتیال بر وزن خردل مونت مسلمان و زخت فوج سواران که بر</p>
<p>کاو و یابو بار کرده می برند پوتل کاشق با لوی برادر</p>	<p>س کاو و یابو بار کرده می برند پوتل کاشق با لوی برادر</p>
<p>پرتیال بفتح اول و سیوم مذکر حامل و دو ال شمشیر را گویند</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و سیوم مذکر حامل و دو ال شمشیر را گویند</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر سیوم مونت تصویر و بت را گویند</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر سیوم مونت تصویر و بت را گویند</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>در ایام پیشین بود و پدرش وینا نام داشت گویند که راجه مذکر</p>	<p>س در ایام پیشین بود و پدرش وینا نام داشت گویند که راجه مذکر</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>
<p>پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>	<p>س پرتیال بفتح اول و کسر دوم و ضم نای قافی نام راجه است که</p>

<p>توب محنت را گویند</p>	<p>هر پرده صفا بفتح اول و دوم گردانیدن چغری یا قندیلی باشد که در روز</p>
<p>پرسوی بفتح اول و کسر دوم و فتح رای مهمل مردم چالاک و محنتی</p>	<p>در روز نیکتر از این برای منع چشم بد و دفع طبایع مفید است</p>
<p>پرسن بفتح اول و سیوم بر وزن کردن مسرور و شاد و شفیق و</p>	<p>و بمعنی افروختن هم گفته اند</p>
<p>مهربان را گویند پرسن هونا قبول کردن مرضی شد پرسن</p>	<p>هر پرده ادا بفتح اول و سکون رای مهمل بید چهره و علوم برای مغز</p>
<p>کو ناپسندیدن</p>	<p>پرس بفتح اول و سیوم و تشدید جیم فارسی مسوره دور و طول</p>
<p>هر پرسنا بفتح اول و دوم پرستیدن و پرستش کردن</p>	<p>کردن و گردیدن کرد چیزی برای تکریم آن بطوریکه دست راست دایم</p>
<p>پرسنا بفتح اول و دوم پس کردن و بسودن</p>	<p>بسوا آنچه نامزد و این رسم که پسندوان وقت پرستش بنان عمل آرند</p>
<p>پرسنا بفتح اول و دوم و سیوم و تشدید نین مخفوفه منوت</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و سیوم و ضم میم نام پس کرشاد و شوهرانی</p>
<p>ارام و مسرور و مهربانی و عاطفت باشد</p>	<p>بوده است و راتی نام زنی است</p>
<p>پرسنسا بفتح اول و دوم و سیوم و سکون نون و فتح سین</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول بر وزن مروان مسرور و ریس و حاکم را گویند</p>
<p>ستایش و شمارا گویند</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و کسر سیوم مذکر ملک یکانه و دیار اجنبی</p>
<p>پرسنک بفتح اول بر وزن سنگ مذکر برای صحبت و رفقا</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول غریب الیاد در درگاه و زور</p>
<p>و ذکر و مکالمه پرسنک مذکر لگنا صحبت نکردن با کسی</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و دوم مرد و شخص را گویند و بفتح اول و دوم بمعنی</p>
<p>پرسو بفتح اول و دوم و سوم مذکر زانیدگی و تولد</p>	<p>لمس کردن و بسودن باشد و بضم اول در فارسی پرسنده</p>
<p>پرسوتی بر وزن جبروتی زن زانیده و اورا عبرتی و خود را عفتی</p>	<p>امراض پرسیدن بود</p>
<p>پرسوت بر وزن فنوت مذکر طوبی که از فرج زنان می آید</p>	<p>پرس پرسنا بضم اول قدام</p>
<p>پرسو بر بفتح اول و ضم سین نام او را ششم است و آن حسب</p>	<p>هر پرسنا بضم اول بر وزن عمار و تعزیت مروف پوسه و این لفظ</p>
<p>اعتقاد بنور نزول و شش بود از آسمان بر روی زمین</p>	<p>مهندست که از پرسیدن ساخته اند</p>
<p>پرسون بفتح اول و ضم سین بر پرورد پس و دارا گویند</p>	<p>پرس پرسنا بفتح اول و دوم مذکر طحالی که نذر دیوان کند و شفقت</p>
<p>پرسنا بفتح اول و کسر سیوم مذکر دامن عبرتی محصه خوانند</p>	<p>و بخشش و برکت و پس خورده مرد بزرگ یا مژگن باشد</p>
<p>پرسن بفتح اول و دوم مرد عبرتی را گویند</p>	<p>پرس پرسادی بفتح اول و دوم طعام مذکر ده دیوان</p>
<p>پرسنا بضم اول و دوم ابا و اجداد باشد</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و دوم و چهارم بر وزن سخن مشارکت و ابتداء</p>
<p>پرسنا بفتح اول بر وزن فرما مذکر مرفد پرسنا در آن گذر</p>	<p>پرس پرسنا بفتح اول و دوم بر وزن فرج یا ب مذکر ذکر و رحمت</p>
<p>پرسنا بضم اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر ساد</p>	<p>و قابل را گویند</p>
<p>و دلیری را گویند</p>	<p>پرس پرسنا بفتح اول و دوم و کسر بای موهده هر چیز بر وقت</p>
<p>پرس شب بفتح اول و دوم و سیوم مذکر زانیدگی شب ناپسند</p>	<p>و موافق را گویند و مقدمه که پیش از وقوع زمین نشین شده باشد</p>
<p>پرسن بفتح اول و دوم و سکون مشین مجمر مذکر و منوت سول را</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و دوم مذکر نهفت و کوچ را گویند</p>
<p>گویند که نقیض جواب باشد</p>	<p>پرس پرسنا بفتح اول و دوم و کسر سین مهمل و سکون دال و نای</p>
<p>پرسکاج بفتح اول مذکر کار بیگانه</p>	<p>بمعنی مشهور و نامور و آراسته باشد</p>
<p>پرسکاجی بفتح اول بر وزن زواری از را گویند که در کار دیگران</p>	<p>پرس پرسن بفتح اول و کسر دوم و سکون سین و فتح رای مهمل مذکر</p>

<p>س پیرگهی بر وزن شربی موش ظهیر و صفا و کالی که در آن سیم گداخته بیندازند</p>	<p>س شغول باشد س پیرکان بفتح اول و دوم مذکور و وضع وقوع و جنس را گویند و بضم اول در فارسی درشت و غلیظ و خوب ساخته را گویند</p>
<p>هر پیرا بفتح اول آنچه بر طرف دیگر باشد س پیرلی بفتح اول و سیوم بر وزن شربی موش مرگ عالم و کنایه انغم والم سیم است</p>	<p>س پیرکاس بفتح اول مذکور و ضیا و روش روز و ظهور و بیداری یعنی ظهور و روشن و صاف هم آمده</p>
<p>س پیرم بفتح اول و دوم سیمین و عظیم و بزرگ و نفس را گویند پیرمان بفتح اول و دوم فضیلت و خوبی و انجام نیک پیرمان همی بفتح اول و دوم زاهد و متقی و دین دار را گویند پیرمانند بفتح اول و دوم سرور و رفور و بخت بی غایت باشد</p>	<p>س پیرکاسی بفتح اول و دوم مذکور و کشف را گویند س پیرکاش بفتح اول و دوم مرادف پیرکاس باشد که مذکور شد هر پیرکان بر وزن ارکان مذکور که و بلندی که در میان توپ می باشد هر پیرکانا بفتح اول عادت پذیر ساختن و جوگیر کردن</p>
<p>س پیرمان بفتح اول بر وزن فرمان مذکور مقدار و اندازه و سندان و حجت و تفصیل و شرح و تصدیق و تصحیح را گویند و بمعنی راست و یقینی هم آمده است پیرمان چو نهان بند و ج بلند رسیدن س پیرمانک بفتح اول و دوم و کسوف ن راست و درست و معزز و مرم و شمس جماعتی بر قوم اراذل</p>	<p>س پیرکوت بفتح اول و دوم و سیوم و کسراه مهمل موش شربت طبیعت و خاصیت را گویند س پیرکما بفتح اول و کسوم و فتح کاف تازی و فتح رای مهمل موش طواف و گرد کردن</p>
<p>س پیرمیرا بفتح اول و دوم و سکون نیم و فتح یای فارسی موش نقل و رویت س پیرمل بفتح اول و کسوم و فتح میم خوشبود معطر و جوار و گاو س برشته را هم گفته اند</p>	<p>س پیرکن بفتح اول و دوم و فتح کاف و رای مهمل مذکور مضمون و فحو جمه و فقره کتاب هر پیرکنا بفتح اول و دوم خوب پذیریدن س پیرکها بفتح اول و دوم موش آزمایش و امتحان و بضم اول و دوم مرد و ادعی مرادف پرش</p>
<p>هر پیرملو بفتح اول و سکون دوم و کسوم و ضم لام نوعی از نقل س پیرمیسوم بفتح اول و کسوم و سکون یای مجمول و ضم سین مهمل و او زده ایزد تعالی را گویند جل جلاله</p>	<p>س پیرکها بضم اول و سکون دوم مرد کهن سال س پیرکها نا بفتح اول آزمایش کنندین س پیرکهای بفتح اول موش آزمایش و اجری که کسی را برای آزمایش س پیرکها بفتح اول و دوم از مودن و امتحان کردن س پیرکھی بضم اول با و اجلا را گویند</p>
<p>س پیرمیو - پرمیه هر دو بفتح اول مذکور سوزاک راست س پیرن بفتح اول و دوم موش وقتی از اوقات نغمه بسیار کوتاه س پیرن بفتح اول و سکون دوم مذکور غم و وعده را گویند س پیرنال بفتح اول مذکور پرنالی موش ناودان را گویند س پیرنام بفتح اول بر وزن فرجام مذکور و تخر را گویند و بندگی و عبادت را هم گفته اند</p>	<p>س پیرکها نا بفتح اول آزمایش کنندین س پیرکهای بفتح اول موش آزمایش و اجری که کسی را برای آزمایش س پیرکها بفتح اول و دوم از مودن و امتحان کردن س پیرکھی بضم اول با و اجلا را گویند س پیرکیا بفتح اول و سکون دوم و کسوف تازی آزمایش گر هر پیرگچه بفتح اول و کاف فارسی و سکون الف و جیم فارسی بیاید درختی که بالای درختان دیگر روید</p>
<p>هر پیرنا بفتح اول پیر جدا دری را گویند س پیرنت بفتح اول و دوم و سکون نون بعضی نما و لیکن باشد س پیرنی بفتح اول و دوم مستعمل و ثابت قدم س پیرنیا بضم اول و فتح دوم و کسوف نون مرد کهن سال و عظامی پیرستان را</p>	<p>س پیرکت بفتح اول و وزن شربت آشکارا و ظاهر و مشهور س پیرکتا بفتح اول و دوم و سیوم و چهارم موش ظهور و شربت را گویند س پیرکتا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف ظاهر شده و آشکار شدن س پیرکت بفتح اول و سیوم ظاهر و آشکارا مرادف پیرکت</p>

پرونا بکسر اول کشیدن سوزن در دراید و امثال آن برشته	هر	پرونا بضم اول و فتح دوم و کسرون نام کشوری و شهری است	هر
پروها بفتح اول و ضم دوم مذکر دو آب را گویند	س	پروا بضم اول مونت باد شرقی و بفتح اول و کسر دوم غره ماه و بفتح	س
پرو همت بضم اول و دوم و سکون و او مجبول و کسری میوز	س	اول در فارسی پاره و سخت و صبر و آرام و طاقت و توجیه و التفات	س
بزرگ قوم و خردی که در ادای بیسوات دینی بر همه مقدم باشد	س	و میل و ترس و بیم باشد	س
وز و چه او را پرو همتانی خوانند	س	پروا سرف بفتح اول و کسر دوم مذکر دو دمان و توابع را گویند و بز	س
پروهن بفتح اول و ضم دوم و فتح می میوز مذکر سب و سواری	س	خورد در فارسی جانوری که آن را در جای ببندند و خوراک لایق دهند	س
پرویا بضم اول و سکون دوم و فتح و او مونت باد مشرقی	س	تا فریب شود و خانه تابستانی و خانه بادگیر دار را هم گفته اند و خانه	س
پرویس بفتح اول و دوم و کسر او و سکون می میوز مذکر	س	که بر بالای خانه دیگر ساخته باشد و اطراف آن با ناز باشد و بعضی گفته	س
استانه و دیسلا را گویند مرادف پرویس	س	هم آمده است و تختهای که سقف خانه را بدین پرورشند و پیشاب	س
پروین بفتح اول و دوم و کسر او و عاقل و پوشیارد و نباد	س	بیا که پیش طیب برند	س
خبر را گویند و بفتح اول در فارسی ستاره معروف از اجرامی که در آسمان	س	پروال بفتح اول مذکر بیماری که از آن موی پلک چشم میفتد	هر
پروه بضم اول و فتح دوم مذکر معروف و قضیه	س	پروان بفتح اول بر وزن دریاں ستون بادبان کشتی پروان	هر
پروهار بفتح اول و دوم مذکر ضرب و وزن را گویند	س	چیز هفتا بالیدن و غیره شدن زمان را گویند	س
پرو هاری بفتح اول و دوم زنده	س	پروانا بضم اول نموداریدن و پرکنانیدن	س
پروها س بفتح اول و کسر او جمله مذکر مسخری و مسخریه و سحر و سحر	س	پرو و یکاری بفتح اول و ضم او و فتح می میوز مذکر	س
پروهر بفتح اول و دو گویم مذکر پاسی از شب تا روز	س	النفس و آنکه کار دیگری را بر کار خود مقدم داند	س
پروهرنا بفتح اول و کسر او جمله و فتح می میوز بر زن و محمود سنان	س	پرو و جن بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و فتح جیم مذکر	س
پرویس بفتح اول و طرف پرے مرهنا دور ماندن	س	منفعت و سود و حاصل را گویند	س
پروی بضم اول مونت شهر و محموده و در فارسی معروف که	س	پرویس بر وزن زرگز مذکر نوعی از کدو باشد مرادف بلول	س
متلا باشد و بفتح اول هم در فارسی جن را گویند	س	و در فارسی بمعنی پرورش کننده امانی ترکیب نیاید و امرت از پروان	س
پرویا بفتح اول و کسر دوم معشوق و محبوب و بی بی ای عزیز من	س	پرو و تره بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف توانا و قاز	س
پرویاک بفتح اول و دوم شهره آباد را گویند	س	و مستعد را گویند	س
پرویت بکسر اول و دوم و سکون می میوز مونت محبت	س	پرو س بفتح اول و ضم می میوز و سکون و او مجبول مذکر مساکلی	س
و عشق و بسکون می میوز مجبول مذکر روح مرده و غول و شیطان را گویند	س	پرو سب بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول تقسیم کردن و	س
پرویتیم بکسر اول و دوم و فتح می میوز فوکانی دوست و محبوب	س	طعام خوردن	س
و معشوق را گویند مرادف پرویتیم	س	پرو سی بفتح اول همسایه بعربی جا خوانند	س
پرویتنا بفتح اول و کسر دوم و سکون می میوز مجبول امیندین بیمار را گویند	س	پرو سبیا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و فتح تبسین	س
پرویتنی بفتح اول و کسر دوم زن غول و شیطان مرادف پرویت	س	همه آنکه بهمانان طعام تقسیم کند	س

س	پریسون - پریونا بفتح اول و کسر دوم و فتح چهارم هر دو مذکر	س	پوهانا بفتح اول و ضم ت و حاء تانین
س	بمعنی ارسال چیزی باشد و حکم فرمان را هم گفته اند	س	پوهن بفتح اول و دوم م و ن ت خوانندگی و قرات را گویند
س	پویکشت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی و کاف تازی	س	پوهن بفتح اول و سکون دوم و کسر یای هر ز م و ن ت گنجی وان جانور
س	و کسر ثمرین مع نام را بجهت که در ایام یا استان بوده است	س	که در آب میباشند گویند بچرخ است و لغوی در دعوی خوانند
س	پویکها بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر پشمانی و نذا	س	و بعضی گویند نوعی از ماهی باشد و از اسگ ماهی گویند
س	پویکها بفتح اول و کسر دوم م و ن ت امتحان را گویند	س	پوهنا بفتح اول و سکون دوم و سیوم خواندن
س	س پریم بفتح اول و کسر دوم مذکر محبت و دوستی و او را گویند پریم	س	پوهنت بفتح اول و سکون دوم و فتح یای هر ز و سکون نون و تا
س	رونک رانا اگر رنگ محبت داشته باشد	س	نوفانی م و ن ت خوانندگی و علم و سخن را نیز گویند
س	س پویچی بفتح اول و کسر دوم دوست و مهربان	س	پوی بضم اول و کسر دوم م و ن ت پوستی که بدان طبل و لغاره را بینند
س	پویو بفتح اول بر وزن کویو مذکر گو ترا گویند	س	پویا بضم اول و کسر دوم م و ن ت که غذیکه در آن چیزها بسته باشد
س	س پویوچن بفتح اول و دوم و ضم یای تحتانی و فتح جیم و سکون	س	پویا بفتح اول و کسر دوم بچاموس که ماده باشد
س	نون احتیاج و ضرورت و کار و خویش و اراده	س	پویل بفتح اول بر وزن هر جز خاشاک و ضلالت را گویند
س	س پویه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی مذکر شور یا	س	پسار بر وزن بسا مذکر مقداری که در کف هر دو بد بگنجد و آنجا
س	س پیڑا بضم اول و فتح یای هندی مذکر کاغذی که در آن ادویه	س	پسباج بکسر اول بر وزن حساب نشانده کلمه بعباری بول خوانند
س	و غیر آن بنده مرادف پریا	س	پسپاج بکسر اول و جیم فارسی بر وزن مزاج دیو و شیطان
س	س پیڑا بفتح اول با هر دورای هندی بر وزن برابر ضرب متواتر	س	پسپاچنی زن شیطان
س	س پیڑا با نارایکان یا فتن چیزی	س	پسپاس بفتح اول بر وزن کنده مذکر کشادگی و بسط را گویند
س	س پیڑانا بفتح اول و خوانینین و بعضی جمع کردن و فراهم آوردن هم	س	پسپاسرا کرها تاخیر نمودن و کار امر وزیر و داکدا استن و کار
س	س پیڑا بفتح اول مذکر مقام و لشکرگاه و لشکر و مسکروه کرده	س	اسان را دشوار ساختن
س	و جماعت باشد	س	پسپاسرا بفتح اول کشتودن دست و درمان و کسرتن چیزی و بسوا
س	س پیڑانا هره کوی کردن چیز متن زبان از باقی چیز کبیر و خریف	س	پسپاسری بفتح اول بر وزن هزاری عطار را گویند که فروشنده او است
س	س پیڑجانا دراز کشیدن و آرام یافتن و کم شدن باد و مانند آن	س	پسان بکسر اول بر وزن حساسه که در لغوی دقیق خوانند
س	س پیڑا بفتح اول افتادن و دراز کشیدن و واقع شدن	س	پسانا بکسر اول سایانیدن و بفتح اول ریختن آبی که افزون باشد
س	و چکیدن و فریض شدن	س	پسانا بفتح اول بر وزن رسائی م و ن ت نوعی از برنج باشد
س	س پیڑوانا بکسر اول افشاندن	س	پسانای بکسر اول م و ن ت مزه دیکه برای ساییدن غله دهند
س	س پیڑوس بفتح اول مذکر همسایگی و جوار باشد	س	پسین بفتح اول و ضم دوم ماست و فروش و او را پیڑو و الام گویند
س	س پیڑوسن بفتح اول و کسر سین مهربان همسایه	س	پسین بوت بضم اول و سیوم متنی و پسر خواننده پس بوت کرنا
س	س پیڑوسی مراد همسایه بعباری جار خوانند	س	بفرزندی گرفتن و پسر خواندن کسی را
س	س پیڑها بفتح اول خواننده و عالم و هیئت خاصی مصدر پرهنا	س	پستانا بفتح اول پشمانی خوردن مرادف پختنانا
س	پرهگانها دانشمند و تجویج کار	س	پستک بضم اول بر وزن پستک م و ن ت کتب صحیفه

<p>س پناک بکسر اول بر وزن فن ذکر ندر محمد و محمد بن علی و حضرت معوی</p>	<p>س پناک بکسر اول بر وزن فن ذکر ندر محمد و محمد بن علی و حضرت معوی</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم بار و هسه چیزی</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم بار و هسه چیزی</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم کزیه و ذکر که در</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم کزیه و ذکر که در</p>
<p>هر پناک بکسر اول عرفی است که در آخر اسم آید و فایده است بختشد</p>	<p>هر پناک بکسر اول عرفی است که در آخر اسم آید و فایده است بختشد</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>هر پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>
<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>	<p>س پناک بکسر اول و کسر دوم در کسب و در کسب</p>

جناب امام حسن علیهما السلام بود منجبتی که او را بکشد  
 س پنجم روزن سحر که بعد از غروب خورشید خوانند  
 س پنجم اول در کفین سحر او تا آن یازده روز بخفت بشدن باشد  
 هر پنجم اول در کفین سحر او تا آن یازده روز بخفت بشدن باشد  
 هر پنجمی بفتح اول و کسر سیم مؤنث جز است بگو مالیده از نزد  
 کدم و شکر و صبح روزیات بعد ولادت زمان ترتیب دهند و خوردند  
 س پنجم بفتح اول بلیم فارسی که عدد موعود باشد و جمع و مجلس  
 حکم و ثالث بالفتح بلیم فارسی و تشدید لام مفتوحه  
 شاخهای درخت بی کوه که بپندوان نرادر رسوماتی بکار  
 بر نهد و با کسری فارسی سکون را جمله خوی از کنس و بر نهد  
 کوسی را نیز گویند که متعصبین بر آن با از اول اسلام و غیر آن بیج  
 یا تو ظاهر نیست که هنوز هنگام پرستش از بکار برند  
 س ایجاد هیای بفتح اول و فتح دال بعد بیج فصل بیج باب گویند  
 س پنجاگ بفتح اول و سیم سکون کاف فارسی و کسرفرنج  
 آتش را گویند و نیز خالی است از حالات جوگیان  
 س پنجان بفتح اول و وزن پیرا پس مذکر شیر لعربی اسد گویند و  
 نامی است از نامهای سیوا  
 س پنجایت بفتح اول و فتح بای تخمائی نمونث جماعتی را گویند که مقدر  
 و کسرا لافصال دهند  
 س پنجایتی بفتح اول و فتح بای تخمائی نمونث و قربت و خوشی و جماعتی  
 که در میان دو کس حکم کنند مرادف پنجایت  
 س پنچستو بفتح اول سکون نون و جیم فارسی و فتح فوقانی و سکون  
 فوقانی دوم و فتح واو عناصر و ارکان بیج کاه حسرتی را گویند  
 س پنچس بفتح اول و فتح دال یا نر در هر پنچ کنا بفتح اول و فتح  
 کاف یا هم بیج منزل  
 س پنچکی بفتح اول و اسما یا بیج پیر و بیج کسری بسیار باشد  
 س پنچم بفتح اول و سیم مذکر نام نواست در موسیقی و بعضی  
 پنجم آمده است  
 س پنجم پنجمین بفتح اول و سیم در هر دو پنجم ماه را گویند  
 س پنجم بفتح اول و سیم و پنجم بفتح اول و سیم و سکون

و او هم اول اصحاب انبیا گویند  
 هر پنجم اول و سیم سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون  
 سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون  
 بر کنند و برداشتن دست یا چیزی بگذارند و بگشایند که هوا از  
 بالا داخل نیاید آب زلال هوا را نه بر آید و این صنعتی است  
 ایجاد کرده است مطا لیس حجت اثبات بر آن بر اقصای  
 خدا و توضیح این مجال تفصیل این مجال در تمامش یافته میشود  
 س پنجمی بفتح اول و سیم سکون و سکون و سکون و سکون و سکون  
 س پنجمی بفتح اول و سیم سکون و سکون و سکون و سکون و سکون  
 اول و فتح فوقانی دوم و سکون سیم است و پنجم  
 س پنجمی که بفتح اول مذکر دم کاغذ باد  
 س پنجمی بفتح اول و کسر سیم مذکر پرنده و مرغ را گویند  
 س بند ده بفتح اول یا نر ده  
 س بند کسر اول و سکون نون و دال منقوط هندی مذکر جسم و بدن  
 گویند و کرده که از ارد برنج ساخته در رسومات بکار بر نهد و از  
 من بعد در آب روان اندازند یا یکا و ماده خوانند بند پونا  
 بروی کردن و بجد شدن بند چهارا البص جیم فارسی که سخن  
 چشم پوشی کردن  
 س بند کسر اول مذکر جسم و تن و کلخ و کز و بهر آن و کرد بهر ارد  
 برنج که از ارد رسومات بکار بر نهد و بفتح اول سیم حکم است که  
 س بند را کسر اول غارت گر  
 س بند الو کسر اول میوه است معروان سفید و سرخ میباشد  
 شیرین و سرد و بر خشم و مشی و دافع حفر بود و قطیر اول و حرار  
 و تشنگی دفع سازد و بجز در خوردن آفرینج ارد  
 س پنجمی بفتح اول و سیم سکون و سکون و سکون و سکون و سکون  
 س پنجم بفتح اول و کسر اول منقوط و تشنگی و عالم سیمان  
 بندت خاندن زندان و قید خانه  
 س پنجم کسر اول و ضم ثالث مذکر فاخته و قمری را گویند  
 س پنجمی کسر اول مؤنث مساقیا  
 هر پنجم بفتح اول و ضم دال منقوط نشو نام برنده است

هر پس بضم اول دوم بعد از موندن از موندن کدرش نیم و یکس اول  
 در فاری معروف که هر آن بن خوانند  
 پس با نفع اول کشاد شدن کسر و جشدن  
 پس بضم اول بزدن و صلی موندن بهیجری ضلع خوانند و حوام بزیا  
 تا کویند و آن غلط است پس یکی پیکر کبی پیدن و جنیدن سپرد  
 این بعضی احوال دوم غایب از نظر دور و خبر میدهد  
 پس با بضم اول سائیده شدن و کن یا زهرا شدن و عنایت کشیدن هم  
 پس جانا پاک و تشنه شدن در کماری  
 پس بضم اول و ضم دوم مطلق جان و دیوان باشد  
 هر پس بکسر اول و تشنه دوم و کسر یک بعربی بغوث کویند  
 هر پس بضم اول و ضم دوم و سکون و او معروف و دهن و پوز  
 هر پس بضم اول و سکون دوم و کسری بر زونش نوی از برج صحری  
 باشد که در تالاب ثانی روید  
 پس بضم اول و کسری دوم و سکون یا حیم تازی می گویند و در کوه پیکر  
 مخزری کردن و ترجم نمودن برآمده است  
 پس پسینا بر وزن خرینیه مذکور خوی بعربی عرق خوانند پس بضم  
 بر و نفع اول و کسری دوم و سکون یا بی جمیع کزنگ  
 پشاپ بکسر اول و پیشاپ کویند و این مهند است  
 پس پیشاپ بکسر اول شیطان و دیورا کویند مردف پس باج با سینه  
 پس پیشاپ بضم اول و سکون شین و بای فارسی مذکور که در کوه پیکر  
 پس پیشاپ بضم اول بر وزن پیشک نام پهلوی است و او نزد  
 هندوان خدای دولت است  
 پس پیشاپ بضم اول و سکون شین معر و تابی منقوط بندی و بی  
 و بر و ریش نافه و مقوی و شفا بخش را هم گفته اند  
 پس پیشاپ بضم اول و سکون دوم و سیوم موندن فری و تقویت  
 پس پیشاپ بکسر اول و فتح دوم بدوی هم باشد  
 پس پاک بکسر اول موندن نام پرند است که از او پهلوی تر کویند پاک  
 یعنی آنکه نوازش همچو کوبن باشد  
 پس پاک بضم اول و تشنه دوم بچند و کار از موده و و نانا و کار  
 پاک اگر تا کنایت است از ثابت کردن دعوی که در آن حضور را جلال

سینه باشد  
 هر پاک بضم اول موندن پاک فرود شور و کویند پاک در دنیا  
 پاک بر وزن و نهادی کردن  
 هر پاک با بضم اول طبعیدن و شور کردن  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 هر پاک بضم اول و دوم و تحقیق آت موندن گرفت را کویند و حوام  
 باشد بر کویند و آن غلط است  
 هر پاک با نفع اول حکم کفر فن کسی کردن متعزیه پاکر تا  
 پاکر تا اگر نفعی و اسیر کردن  
 هر پاک با نفع اول مذکور تا صوری را کویند که در انگشت زد و انگشت  
 سبابه بعلت رطوبت و تری عارض شود  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 یافتن مواد دمل و هر دم  
 پس پاک با نفع اول اطعمه که در روغن کا و پزند  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 که از آن در خود سازند بکسری کزنگ و این موندن است  
 پس پاک با نفع اول مذکور که عدد معروف باشد بعربی شین خوانند  
 و مدت دو هفته و سپرد جانب در دعا عانت را هم کویند  
 پس پاک با نفع اول شستن چیزی باب  
 پس پاک با نفع اول موندن اینانی بزرگ قایان در آن آب پزند  
 پس پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 هر پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 نواز د او را پاک با نفع اول خوانند  
 هر پاک با نفع اول مذکور بر بردن جوهری است مینرنگ  
 هر پاک با نفع اول و نفع دوم و نفع اول و نفع دوم و نفع اول باشد  
 که بر بره پان بیند و تند

هر یکم بی بفتح اول مونث برگ گل

س پیکه و بفتح اول کسر دوم و سکون یای مجهول و او معروضه مذکر  
برنده بعربی طخوانند

هر یکم بیس بفتح اول کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر نشان سکون

س یک باکاف فارسی بر وزن سنگ پیکه یای مجهول بر کونید پیک  
دندلی جاده و راه تنگ پیک دندلی لینا سراج کسی

گرفتن و بر نشان قدم رفتن پیک دهان ناروان شدن و  
کوچ کردن و سفر کردن

هر یکم بفتح اول بر وزن صفای کرسی که گرد کردن کاوان بنزد

هر یکم بی بفتح اول مونث دستد بعربی عامه خوانند پیکه انگلی  
اطرار و گردن کشی کردن در کاری

هر یکم بفتح اول احمق و سفید گویند

س یکم بفتح اول غوطه زدن و کنایه از عاشق شدن باشد

هر یکم بفتح اول کسی که گرد کردن گاوان بنزد سخت شد

هر یکم بفتح اول بر وزن زوال نوعی از آهن و فولاد که بسیار میسازند

س یکم بفتح اول کراختن چیزی و نرم کردن دل کسی  
هر یکم بفتح اول و دوم بر وزن پارچه فروش و فروخته این غیر

س یکم بفتح اول و فتح دوم کراختن و نرم شدنند

س یکم بفتح اول کراختن و نرم شدنند

س یکم بفتح اول کسر دوم دستار و عمامه

س پل بر وزن حل مذکر لفظ و آن باشد و بضم اول در فارسی معروضه

است بعربی جسر خوانند و در زبان سنسکرت هم پل جسر گویند  
پل یا ند هنا بضم اول پل بستن و محدود کردن

س پلا بکسر اول و تشدید دوم بچاچی و بچسگ و بچه شیر آکو  
حرامی پلا ولد الزنا و او را برین سنسکرت خوانند

هر پلا بفتح اول بر وزن بلا مذکر چینه استنی که اگر آن را بر در نظر  
روغن کنند و بفتح اول تشدید دوم مذکر فاصد و مسافت

و پامیزی و حمایت و کناره و حاشیه و چادر و کیشک است بسیار

س پلا بفتح اول مذکر و نخست کلان صحرای و آن معروضه  
است کرم و طبع و مشتق و مایه و شور و باد و کوله و

و سنگونی و بواسیر و کرم شکم و جرب استخوان شکسته و کل او را میگویند

چون آن را در آب جوشانیده لظول نمایند برای در دروزه و شانه و  
او را بر بول مجرب است و نیز کمبید از جوشانده او مسکن در دست و

بستن آن بر درم ظفیه مسکن و جمع و دفع درم است و غیر او را  
پلا سون یا زره گویند کرم و سبک است و دفع بر میوه و بواسیر و کرم

شکر و فساد باد و بغم است

س پلا کسی بفتح اول بر وزن خلاصی نام قرینه است شد

س پلا نا بفتح اول که بختن و قرار کردن و بکسر اول نوتشاندن یا  
هر پلا نا بفتح اول زین بر لب و ندر بر پشت کا و بستن و این لفظ

مهند است که از لفظ پلان ساخته اند

س پلائی بر وزن جوانی مونث پوشش گاه باشد بر بام خانه پلا و  
بفتح مذکر کندک

س پلا و نا بفتح اول که بختن و قرار کردن

هر پیل پلا بکسر هر دو بای فارسی بر وزن سلسله نرم دست را گویند

هر پیل پلا نا بکسر هر دو بای فارسی نرم کردن و بضم هر دو بای  
فارسی ترسیدن و بیم کردن و گردانیدن لقمه طعام در اطراف

دوان چنانکه پیرانی که دیدان آنها ریخته باشد میکند

هر پیل پلا هت بکسر هر دو بای فارسی مونث نرمی و بضم هر دو  
بای فارسی گردانیدن لقمه در دهن و بمعنی بیم و ترس هم است

هر پلتا بفتح اول مذکر عوض و بدل و انتقام باشد

هر پلتا نا بفتح اول گردانیدن

س پلتا کها نا سنگون و از گون شده

هر پلتا و بفتح اول مذکر تاقض و مناقضه و مخالف را گویند

س پلتا لینا - پلت لینا باز کردن چیزی و انتقام کشیدن کسی

هر پلتا بازگشتن و بازگردیدن و تغیر دادن

هر پلتا ما را نا تشنه کسی باشد بر زمین بوضع بر سرین پلان  
هر پلتا بکسر اول و فتح دوم چسیدن و پیوند کردن

هر پلتا بفتح اول بر وزن و معنی پله باشد که کوه ترازو است  
هر پلتی بکسر اول

هر پلشت بکسر اول و دوم پلشت و نخس و ناپاک و فاخته و روپوشی را گویند

<p>پنک بفتح اول و تشدید نون مخوف مذکر بار بعر بی فاعلی خوانند</p>	<p>س پنک اول و ضم سیوم و سکون و او مجمل مونت کیست</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت صفت و قطار</p>	<p>س سپیدنگ که مهندوان نماز خود ازان ببیند وند</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنکی بکسر اول و نون مذکر و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>یک ساله علم و در از دست و بعضی زرد و بعضی بنظر آینه است</p>	<p>س پنکی بکسر اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>	<p>س پنک اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>
<p>پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>	<p>س پنک اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>
<p>پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>	<p>س پنک اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>
<p>پنک بفتح اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>	<p>س پنک اول و سیوم مونت شخصی و شخصی در پشت مار یک</p>

س	پوتیا تا بضم اول سکون فون و فتح بای تختانی سکون و تختانی	س	پوتیا تا بسکون و او مجبول نیره و پسر پسر
س	دوم و فتح سیم مخیر و دین دار و زاهد	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول و تالی فوقانی مذکور باشد
س	پوتیا تا بفتح اول و کسرون مذکور نام میوه است	س	که از اجتنان دو زند و در دکنی بمعنی نیره باشد
س	پوتیا تا بفتح اول آب دادن و آبیاری کردن	س	پوتی بضم اول سکون و او معروف موش است و ضم
س	پوتیا تا بضم اول بر وزن دنیای موش یکی احسان را گویند	س	پوتی بضم اول و بسکون و او مجبول موش زهد او بگوید
س	پوتیا تا بضم اول و کسرون صاف و خالص	س	گویند عربی مشیر خوانند
س	پوتیا تا بفتح اول و کسرون بای اول مجبول موش کلین	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی فوقانی مذکور است
س	و شاخ گل که نود میده باشد	س	پوتیا تا بضم اول موش بت کوچک هر دو کلمه چشم را گویند موش
س	پوتیا تا بضم اول و فتح سیوم مقدس دیندار و صاحب فضیلت	س	پوتیا تا بسکون و او مجبول اندودن دیوار و دکا به مالیدن
س	پوتیا تا بفتح اول و کسرون مذکور آبی و بر جانور آبی	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی فوقانی نام غفرته
س	پوتیا تا بفتح اول بر وزن جو موش زرد و مقام میکدران بر آ	س	که کرشنا اورا بقتل رسانید
س	ره روان آب میبارند و باد و طبا شیب و سفید	س	پوتیا تا بسکون و او مجبول مذکور شده و آن سنگ است سیاه و سفید
س	صیغ صادق پوتیا تا بفتح اول و ظاهر کسرون سفید صبح	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول کتا بیکه حجم آن بزرگ بود
س	پوتیا تا بفتح اول مذکور با و دیوار که بمقدار پا و سیر شد و بضم اول	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی فوقانی نام غفرته
س	بجو بار و بچهره جانور و سبزه و نهال نود میده را هم گفته و	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی فوقانی نام غفرته
س	نوعی از زمان نام است	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی فوقانی نام غفرته
س	پوتیا تا بضم اول موش گاه را گویند مرادف پوتیا	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول و کسرتی فوقانی مذکور پارچه که
س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول گرم کردن چیزی باشد	س	در وقت بک شستن از آن سرعوت کنند و نام بازم
س	در زبر آفتاب یا بخار آب	س	پوتیا تا بسکون و او مجبول موش بسته چیزی و نام و دان
س	پوتیا تا بفتح اول بر وزن گدائی موش زنجیر یکدیگر بانی	س	بخانه و بضم اول نام استخوانی است بر بالای دم گاو دان
س	ناد و است پند و نیز زنجیر یکدیگر بجام کسند و ساق نموده را هم	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول مذکور مرغی پر و پیک چشم و معده و چین
س	پوتیا تا بضم اول و بسکون و او مجبول و بای فارسی بی دندان	س	مرغان عربی از او صد خوانند و آب بینی و مخاط را هم گفته اند
س	و اگر دندان او افتاده باشد	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او زنده و تالی هندی مذکور است نام
س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول و بای فارسی موش	س	پوتیا تا بسکون و او مجبول و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	از شپیل و ساقورت را گویند نموا و نیز همون الکه که گودکا	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	از استخوان ابنه و برگی درختان سازند خصوصا	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	پوتیا تا بضم اول موش کستی و سفید و بضم اول مذکور پسر	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	گویند پوت زنبور است که خود را یعنی بچ بوزینه	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	پوتیا تا بضم اول مذکور است و طبیعت و شرب و آن	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ
س	سنگ است سیاه و شفاف	س	پوتیا تا بضم اول سکون و او معروف و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ

پوتیا تا بضم اول سکون و او مجبول و تالی منقوط هندی مذکور است بزرگ

بضم اول و فتح جیم تازی کذک

س پوجان بضم اول و سکون واو و جیم مکرم و معزز را گویند

س پوجین بضم اول و فتح جیم پیش و پرستیدن

س پوجنا بضم اول و پرستیدن و بت پرستی کردن و آمون و پرستیدن

س پوجنی بضم اول و سکون واو و فتح جیم پرستیدن و معزز و مکرم

س پوجیه بضم اول و سکون جیم و فتح یای مخفی مکرم و واجب التعمیم

س پوچمه بضم اول و مونت پرستن و باز پرس و دریافت پوچمه

س پوچنا پرسیدن و استفسار کردن

س پوچھی بضم اول و مونت دم مای را گویند

س پودنا مذکور بودنی هر دو بضم اول و سکون واو و مجهول

س پودها بفتح اول و بر وزن سود اند که نهال نودمین

س پوس بر وزن کور مونت فاصل را گویند که در میا دو فصل

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

و معنی نمودن و پرشدن هم آمده است چو ک پوسر بنا

رسی است معروف که مردم مندوستان در شاد بها کار برند و آن

چنان باشد که بر پارچه سرخ رنگ مربع مانند از برنج خام سرد

سرایان نقش کنند

س پوسر با هت بضم اول و ضم نامی بوز قریبانی سوخته تراد حو

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم

س پوسر با هت بضم اول و سکون واو و فتح جیم اول و مونت پرستن و معزز و مکرم



س	بها تا در بدن و شکم فن را گویند	ه	بها نك بسكون نون و كاف مونت قاش میوه و غیر آن
ه	بها ری بفتح اول بروزن بھاری مونت تل و کوه خرد	ه	بها نگر - بھانگرا بسكون نون و کان و بره دروند
ه	بها زیبا گوپی و کوهستانی و جبلی	ه	بها و باشن
س	بھا لك با سیوم فارسی مذکر کلی است سرخ رنگ که در آن سائده آنرا در ایام هولی بریکه میزنند و انداختن و زدن آن را هم گفته اند	ه	بھانگرا خوردن چیزی با از کف دست و اسراف کردن را هم گفته اند
س	بھا گن بضم کاف فارسی مذکر نام ماه یازدهم است از ماه های بنود	س	بھانگی مونت قاش میوه
س	بھال بروزن خال مونت آهن قله	ه	بھانگی مونت عرض عالم را گویند که یکی از کفیات نهم باشد و آن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عالم است
ه	بھال مونت پاره گوشت که از ابه پنا بریده باشند و پاره فوفل که از ابایان خورند و بمعنی گام قدم هم آمده	ه	بھا و بروزن داو مذکر سر چکادی و آن بروزن کم بود چیزی باشد که بر سر چیزی ستانند
ه	بھا لسا مذکر میوه است بندی درختش قریب بدست اورد و برکش همچو برگ توت بود در اول سیوم سرد خشک مقوی معده و کبد و رافع سہال صفا و دفی و فواق و مغز غره آن جهت خاق حار و اسحکام لته و نفع پوست بیخ او جهت حبس البول نافع و آن نافع محروبان و مضرب رو دین است و مصلحتش کفایت باشد	ه	بھا و ترا مذکر میل و آن آگ است معروف
س	بھانپنا بفتح اول و سکون نون بای فارسی کشاده کردن مار نچ سرخوش را	ه	بھا و ری مونت عصا باشد کوچک که جوگیان بر آن تکیه زنند و پاره چوبی که در دکشان در وقت دند کشدن در دست خود دارند و نیز آگ است که از آن سائستن است گفته اند اسپان را یک طرف کنند
ه	بھا پنجم بفتح اول و سکون نون و فتح بای فارسی مذکر - سوراخ را گویند	ه	بھا ها مذکر کلوکله و غنولوه منبه که از ادرعطر و غیر آن تر کرده باشند و عوام باین معنی بھایا گویند و بمعنی رفاذ هم آمده است
ه	بھاند - بھاند اند کرد ام بعربی بشکده خوانند و بمعنی و پریشانی هم گفته اند	ه	بھب بروزن شب مونت زینت و زیب
س	بھاند نا جستن و جیدن و بستن و قید کردن را هم گفته اند	ه	بھبتا بروزن فردا زیبا و لایق را گویند
ه	بھانندی بفتح اول و سکون نون و کسر ال مونت کبسته	ه	بھبنتی بروزن مردی مونت زیب زینت و فرست
ه	بھا نگر که عدد آن بجا میا صد بود	ه	دقیافه را گویند بھبنتی که بنا قیافه گفتن و در باقن احوال از شعار و با سس کسی
ه	بھانس بسكون نون سین مذکر پاره فی و غیر آن گویند	ه	بھبک بفتح اول و سیوم روئیدن نبات
س	بھانس - بھانس بسكون نون مذکر دام و جان و مانع را گویند	ه	بھبن بفتح اول و سیوم بروزن چمن مونت زینت و زیبا
س	بھانسنا صید کردن و دام گرفتن و دفع کردن و در کوفی و لافه مانع	ه	بھبنا زینت و زیب دادن
س	بھانسی مونت دام و گند را گویند	ه	بھبیا بروزن کلید لایق و زیبا را گویند
		س	بھب بضم اول و فتح آن مذکر گل سر درخت
		ه	بھبها بضم اول و فتح آن سیوم شوهر عمه
		ه	بھبها بفتح اول و سکون بای فارسی و بر دو ما

آب سبزه و سفوح و بی نزه و تنو

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

نان و موه و امثال آن نشیند و از در فارسی گره گویند  
و معرب آن گرج باشد هر چه گره گرفته را سنگ گرج خوانند

هفتک بخت اول و تشدید بای فارسی ضم موه یعنی خواهر پدر

مراد ف پھوھو

س پھوکا - پھوکا بخت اول مذکر خور بکسر اول و فتح

دوم و آن ابله را گویند که بسبب رفته و کار کردن  
یا سوسن در اعضا برسد پھوکا پھوتی کنی

از مجروح و غمگین شدن دل باشد پھوکا دل کے

پھوتی کنی کنیت از شکین دل کسی باشد بکشدن انتقام

از دشمن

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت گره و گرج معرب

هفتک بخت اول و کسر سیوم عمر یعنی خواهر پدر

س پھیا ساس خواهر سرد را گویند

س پھیا ساس شوهر خواهر خس

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھت بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

هنگام پرواز و بر آمدن آواز گشت چون شمشیر شود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

و کس کاف تازی در ای مصلحت مونت زاک معرب زاج

ابض گویند و آن سپید مال بزودی است ابرشیر

بدان رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در سیوم کرم

و خشک و التی ال آن جهت تنقیح چرک گوشتهای چشم

و ماعسل جهت سطری بک چشم نافع باشد و غرغره

اقسام زاج جهت رفع زلوی که در حلق مانده باشد

موجب و قدر شترش که بی خطر باشد تا یکد انگ و

مصلحت شتر تازه و روغن تازه و شکر

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت منسوب بعمه پھو

هـ	بهد کی بضم اول مونت نام پرین است	هـ	بهر تی بکسر اول مونت بازگشت و مراجعت
هـ	بهر بضم اول راست و درست و آواز پریدن مرغ	س	بهر تیل بضم اول کسری فوقانی چالاه و بیت را گویند
هـ	صدای سوختن باره و بکسر اول دیگر و باز و دیگر را گویند	هـ	بهر چانا بر کردیدن
س	بهر بفتح اول و دوم مذکر پاسبان یعنی سه ساعت	هـ	بهر چا بفتح اول باجم فارسی بروزن هر جا مذکر گاشکی
س	بهر مذکر بروزن و معنی بست که نثر و میوه باشد	هـ	ابرو کمی از دوام مردم و فیصله و انفصال
س	بهر بفتح اول بروزن بهر مذکر پاسبانی و حر است	هـ	بهر چانا بفتح اول انفصال دادن و فیصله کردن
س	گویند بهر ادینا پاسبانی کردن بهر همین ذالنا	هـ	بهر چها بفتح اول راست و خالص صاف و درست
س	محبوس شدن و پاسبان سپردن کسی بهر همین	هـ	بهر چها کسرا صاف کردن در دفتر و فیصله دادن
س	بهر تا محبوس شدن	هـ	بهر چها صاف کردن و مقرر ساختن و کاستن
س	بهر تا بفتح اول و تشدید را مهمل مذکر پاره فی و آواز	هـ	و کم شدن ابر را هم گویند
س	پریدن بمرق علم و رایت و صد نفس زدن	هـ	بهر سابر وزن تر سا مذکر سیل را گویند و آن آه است
س	بهر اس بفتح اول و تشدید را مهمل درختی است که	س	بهر ک بفتح اول و سیوم مذکر سپهر یعنی حبه خوانند
س	که برکش بدخت سرد میماند و بوزیدن باد آواز آن	هـ	بهر کی بکسر اول مونت باد فرو باد فزاه و باد فز
س	از آن می برآید	هـ	و آن چرمی باشد و در که ریسمانی بر آن گذارند و
هـ	بهر انا بکسر اول گردانیدن و در پس آن تبدیل کردن	هـ	در کشاکش آوردن تا صدای از آن ظاهر گردد و آنرا
س	بهر انا بفتح اول و تشدید سیوم پریدن بمرق علم	هـ	فرفرو فزوه هم گویند و باد ریس که بحر بی فکر خوانند
س	بهر انا بفتح اول پوشانیدن با چهره بر بدن کسی	س	بهر نا بفتح اول و دوم پوشیدن جامه و غیر آن
هـ	بهر او بکسر اول مذکر در دو استرداد	هـ	بهر نا بکسر اول گردیدن و برگشتن و بهر سو رفتن
س	بهر او بفتح اول بروزن کهواره مذکر پوشش و لباس	هـ	بهر تی بکسر اول مونت باد فز
س	بهر او بی بفتح اول و سکون و او و کسرون مشاط	س	بهر و - هر و بفتح اول و ضم رای مهمل در هر دو
س	یعنی زینکه از ایشان دیگران کند	س	پاسبان و خارس را گویند
س	بهر چر انا بضم هر دو بای فارسی رزیدن و خنیدن و زدن	هـ	بهر و ها بفتح اول و ضم رای مهمل مذکر آه است شکنجه
س	بهر چهری بضم هر دو با فارسی مونت لرزه و رعشه	هـ	مانند که بدان چیز را بهر هم میخسراشد
هـ	بهر کیند بفتح هر دو بای فارسی مذکر مکر و کبید	هـ	بهر هو بفتح اول و سیوم نیم خشک و ناکه اخت و غیر
هـ	بهر کیند بفتح هر دو بای فارسی و سکون نون و	هـ	بهر او زنج و باد نما
هـ	کسر ال مکار و دغا باز و مفید را گویند	س	بهری بفتح اول بروزن گری مونت نواز سپر با
هـ	بهرت بکسر اول و فتح سیوم چیز نای رد کرده و	هـ	بهری بفتح اول مونت یکی از ماهیان بسیار
س	ما مقبول و زری که زن شهوت پرست بکفری خود	هـ	بهری بفتح اول و کسرای مهمل نوعی از پارچه چاشمه
س	بهر تی بضم اول و هر دو مونت زودی	هـ	دار که هندی و آنرا پوششند و کسی را نیز گویند
س	و عجلت و شتاب کاری را گویند	هـ	که در وقت کردن زراعت متعهد آن کار باشد

س	پهس یا بفتح اول و کسر ای صبلد پاسبان و حارس	س	بختی که هر دو بای دراز ماند
هـ	پهس بفتح اول و سکون ماورای هندی موش قارخانه و	هـ	پهسک بفتح اول و سیوم شکسته شدن
س	و سراج خانه و تیر بهل و گردون را هم گفته اند پهس یا سراج	س	پهسک نا بکسر اول لغزیدن و لغز اندن
هـ	قار باز و هرزه کو و تراش خانه پهس یا سراج قار باز و یاوه	هـ	پهسلانا بضم اول فریبیدن و چاپلوسی کردن و
س	پهس نا بفتح اول در اندن	س	در غلاندن باشد
هـ	پهس پهس نا بفتح هر دو بای فارسی طیدن و اضطراب	هـ	پهسلان بضم اول چاپلوس خوشامد کو و فریبنده
س	پهس پهس نا بفتح اول بزرگ چست و چالاک را هم گویند	س	پهسلان بکسر اول لغزیدن و لغز اندن
هـ	پهس که بفتح اول و سیوم موش طیدی و بال زنی	هـ	و مزلق را هم گفته اند
س	پهس کا بفتح اول متعدی پهس کن و بمعنی نمودن و ظاهر	س	پهسل بنید بکسر اول مذکر خشک و آن سنگیست که مردم
هـ	کردن هم آمده است	هـ	بران نشسته خود را سر دهند
س	پهس کا بفتح اول بال زدن مرغ و جنیدن بک چشم و غیر	س	پهسلوینا بضم اول و فتح لام چاپلوس و فریبنده
هـ	و سجدن و اضطراب کردن	هـ	پهسلها بکسر اول و فتح سیوم لغزش
س	پهس کی بفتح اول موش نوعی از حق و چادر خرد	س	پهسنا بفتح اول اسپ شدن و فرو ماندن در کل و لا
هـ	پهس یا بفتح اول و کسر سیوم دست فردش و بساطی و پاک	هـ	پهس بکسر اول کلمه است که در محل تحقیر استخفاف گویند
س	قارخانه و بضم اول قره و نا صورت کوچک صغر کوچکتر	س	پهس کار نا بکسر اول سر برابر نه کردن و موی سر بکشیدن
هـ	پهس کا بفتح اول روزن هلاکو تنباکوی خراب گویند	س	پهس کا نا بکسر اول افکناندن متعدی بد و مفعول از مصلحت
س	پهس نا بفتح اول گرفتار و مقید کردن	س	پهس کن
هـ	پهس هند بضم اول و کسر ای دوم و سکون نون	هـ	پهس که بفتح اول و تشد کاف مفعول مذکر تیره و وجود
س	مکروه و مستعفن	س	دشنام را گویند پهس که باز و دشنام دهنده
هـ	پهس پهس نا بضم هر دو بای فارسی هسته گفتن و سرکوشی	هـ	پهس که ای بفتح اول موش بی ادبی و کستاری
س	و کسر هر دو بای فارسی ترییدن و خائف شدن	س	پهسکا بضم اول افزوخته شدن آتش باشد
هـ	پهس پهس او ت موش سرکوشی	هـ	پهسکا بضم اول مذکر متانده و آنرا در فارسی ابدان گویند
س	پهس پهس بفتح هر دو بای فارسی نرم و نامضبوط و نا	س	پهسکی بضم اول موش پاره بی که بدان آتش میفریزند
هـ	استوار را گویند و عوام بکسر هر دو بای فارسی خوانند	هـ	پهس کو تر یا بفتح اول و ضم کاف تازی سکون و او جمل
س	و آن غلط است	س	و کسر ای هندی رند و او باش هرزه کو
هـ	پهس پهس بضم هر دو بای فارسی و فتح هر دو سین مذکر	هـ	پهس کو تر یا ت بفتح اول و ضم سیوم همایلی هرزه در ای هرزه
س	سرکوشی	س	پهسکت بکسر اول و فتح سیوم اندازنده نیز را گویند چه
هـ	پهسکا بضم اول ضعیف کم زور و بی زور و کره نامحکم	هـ	پهسکا بمعنی انداختن باشد
س	پهسکا نا بفتح اول شکستن و دست کردن و کشتن	س	پهسکا بفتح اول و ضم سیوم مذکر موی را گویند و بدایا
هـ	پهس که بفتح اول چهارم مذکر بز من نشستن	هـ	و انعامات که در ایام همایلی بکسی دهند

<p>د فریبش من و مغر و شیدن پهلوا بفتح اول و ضم سیوم مذکر فراد و نیز و علاقه و طراز</p>	<p>س پهل بفتح اول مذکر بر وزن منوچهر و منوچهر باشد و منان میرود سیریزه و شیره پهل یا نانا فرنگی بافتن پهل پهلاری</p>
<p>پهلوا مری - پهلوا مری بضم اول موش چمن و گلشن را گویند</p>	<p>س ثمرات متنوعه و نوار جدا گانه پهل در آن قرار دارد س پهل بفتح اول دو دم مذکر کلهور نشین و ابتدا و آغاز</p>
<p>پهلوی بضم اول و فتح سیوم موش گردک مراد پوری باشد و آن مذکور شد</p>	<p>س وزاویه شکل ستقیم س پهل بفتح اول اولین و نخستین را گویند</p>
<p>پهل هتتا بضم اول و سکون با و لام و فتح های پوز و نامی فوقانی مذکور چوب زنی</p>	<p>س پهل اس بفتح اول مذکر کام و قدم باشد بریند س پهل اس بضم اول و فتح سین پهل مذکور خنایه و تملی</p>
<p>پهل بفتح اول نخست و اول پهل بکسر اول و تشدید سیوم موش پای و ساق قدم</p>	<p>س پهلانا بفتح اول بر دار و شمر کردن و بضم اول اما سیاه س و فریب کردن و کسی بر بملق خوشوقت کردن</p>
<p>پهل بفتح اول بر وزن جلی موش سپر علی جزو نوانند در نگاری معروف که از آن نان خورشید بخورد و آن نان می باشد و آن را پهل نام خوانند و بضم اول و تشدید اول بیاضی که در چشم او افتد و آن کج چشم خوانند پهل کش</p>	<p>س پهلانک بفتح اول موش گام فرار س پهل بجهول بفتح اول و ضم بای موجوده و تشدید و او مفتوحه نام بازی است که آن مان کلاه گویند و آن چنان باشد که کسی را گویند عدد در خاطر او و تشدید</p>
<p>بفتح اول است قلاب مانند که بدان ربهان دیوار خیمه با سقف استوار کنند</p>	<p>س کن و باز بران ده بفرانچ از آن طرح کن سوال چه قدر باقی است جواب بست و یک پوشیده ساد که صورت مخصوصه در بین عدد هشت بوده است</p>
<p>پهلانا بفتح اول پار و درون پهل بضم اول و کسر سیوم مذکر روغن کنی که از او کن با مسین و غیر آن برورده باشند</p>	<p>س پهل تار آن قسم درخت تاز را گویند که نمر در او بود س پهل هتر بضم اول و فتح هیم تازی موش نومی از آتش بازی که شراره های آن پهل نامند</p>
<p>پهل بفتح اول مذکور کعبه مار پهل بفتح اول دو دم و تشدید سیوم پوشیدن طبر</p>	<p>س پهلستانا بفتح اول لام بو سین یعنی نوزیدن باشد و اصل و فضیح پهلستانا</p>
<p>پهل بفتح اول پوشش نایب چاره پهل بفتح اول مذکور کعبه</p>	<p>س پهلکا بضم اول مذکور آبد و خورد و سبک و مستقیم زمان س پهلک را بضم اول و آن معروف است</p>
<p>پهل بفتح اول بزمی فارسی آواز کردن مارو رویدن نباتات که زود نشو و نمایا بد و حرکت کردن طفل بهر سوی</p>	<p>س پهلکار بضم اول کشا و ن و مستقیم کردن مار س کعبه خود در آن</p>
<p>پهل بفتح اول و ضم دوم و سکون نون موش و رو و دخول و بار و رسیدگی و ادراک</p>	<p>س پهلکی بضم اول موش نان تنگ س پهلکاری بضم اول مذکور یاد و جود دارد</p>
<p>پهل بفتح اول و ضم دوم مذکور دست و صیغه ماضی از رسیدن و صیغه نمر از رسیدن باشد</p>	<p>س پهلانا بفتح اول بر دار و ن و بار و آمدن و نیک است شدن و صاحب قبال کشش و بضم اول اما رسیدن</p>

پھنکا بفتح اول و ضم دوم رسانیدن	پھنو بضم اول و تشدید نون موش زره آن تناسل
پھنکا بفتح اول و ضم دوم رسیدن	پھنبا بضم اول و سکون ما و نون زده بروزن
پھنچی بفتح اول و ضم دوم موش دست بند و آن در پش	خمار موش تراب و ترشح باران
پھندا بفتح اول بروزن بنده مذکر دام و محنت در پش	پھنبا بضم اول و سکون ما و نون زده بروزن
پھندا بفتح اول بروزن دندان چنانچه و بخت آوردن	شماره مذکر فواره را گویند
پھندا بفتح اول سیر کردن و بدام گرفتن	پھنچی بفتح اول و ضم دوم و فتح سیوم موش
پھندا بفتح اول سیر شدن و گرفتار شدن	میزبانی و ضیافت را گویند
پھندا بضم اول مذکر طراز و زه و علاقه بر ششم	پھنچی بفتح اول بروزن سنی مذکر مار بعرابی گویند
پھنکس گر موش خود و از در فاخته گویند و طالع در پش	و بمعنی فانه هم آمده است و آن خوب پاره است
پھنسا و فتح اول مذکر پریشانی و اضطراب و اسیری و گرفتاری	که در و در آن وقت بریدن خوب در میان شکاف گذارند
پھنسا بفتح اول سیر شدن و در ماندن مراد است	پھنچی بضم اول و تشدید نون موش زره و آن تناسل
پھنسا بفتح اول گرفتار گانیدن	پھنبا بضم اول و تخفیف نون کذلک
پھنسی بضم اول موش آبد گوچک	پھو بضم اول عمه یعنی خواهر پدر و چلباسه را هم گفته اند
پھنسیا بفتح اول مذکر زنبوری را گویند که کند در گلوی راه روان اندازد و و پلاک کند و او را در اکثر پھانسی گمرا گویند	پھو بضم اول بروزن خوبی عمه یعنی خواهر پدر
پھنکا بفتح اول بروزن خنده مذکر شستی و نواله باشد	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا
پھنکا بضم اول موش آوند نفس زون	پھو بضم اول بروزن خوبی عمه یعنی خواهر پدر
پھنکا بضم اول و سکون ما و نون و کاف نگذنه شدن و ریخته شدن	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا
پھنکا بضم اول افکنانیدن و بر زانیدن	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا
پھنکا بفتح اول و سکون ما و نون و کاف فارسی مذکر طبع بعرابی جواد خوانند	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا
پھنکی بضم اول بروزن گنگی موش کوبل در و شکوفه آن	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا
پھنک بضم اول و فتح سیوم بروزن گنگ موش فله و سیر چیزی	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عجم پھکا گویند بی نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا

س پھو تا بضم اول شکستن و جدا شدن و ترکیدن و  
 قاش شدن چیزی و ظاهر شدن بوی چیزی  
 س پھوئی بضم اول بروزن زودی مونت مخالفت و  
 س پھوتر بسکون و او مجھول بروزن کورہ مذکورہ  
 و فرجہ باشد  
 ہ پھوتر بفتح اول بروزن دورہ مذکورہ  
 س پھوتر نا بضم اول بسکون و او مجھول شکستن و  
 شکافتن و پارہ کردن  
 ہ پھوس بضم اول بروزن کوس مذکورہ  
 مین چنگاری ڈالنافتہ انگیزی و آتش افروزی  
 کردن  
 ہ پھوسرا بضم اول بسکون باو او وسین مذکورہ  
 پارہ جاره و رقعہ  
 س پھوسی بضم اول بروزن روسی موٹھا روسو  
 ہ پھوک بسکون و او مجھول بروزن شوک مذکورہ  
 کو بند کہ نقیض صاف باشد و کاواک و میان تہی کہ گفتہ  
 ہ پھوکت بسکون و او مجھول و فتح کاف تازے  
 شکست و محتاج را کویند  
 ہ پھوکرا بضم اول و فتح چہارم جوان شاپستہ  
 نیز ذہن را کویند  
 ہ پھوکرا بضم اول بسکون و او مجھول و فتح کاف تازی  
 مذکوریم آہن یعنی خبث الحدید و چرک و ریم دیگر  
 فلزات را ہم کویند  
 س پھوکا بضم اول و میدن و دم کردن  
 س پھول بضم اول مذکور کل و خون حیض کہ در رحم غذا  
 جنین میشود و اورم و آماس نیز کویند بخوان مرہو جنین  
 کہ بعد سوختن کوشت باقی می ماند و روشنی و  
 در شب دیدہ شود و رسم زیارت میت بعد  
 س روز پھول اٹھنا بسر شدن چہل روز باشد  
 از روز وفات شخصی و سر انجام رسم فاتحہ او پھو

تو یا مشعل شدن آتش را کویند پھول بدھنا  
 شاد شدن پھول جانا آما سیدن و شاد شدن  
 و فرجہ گشتن پھول جھرنا کن بہ ازار استگی  
 تقریر و رنگینی کلام باشد و دشنام دادن را  
 ہم کوفتہ اندالتا اللہ خان کویند  
 کالبان دیکے اب بگرتے ہیں ڈواہ گناہتہ  
 پھول جھرتے ہیں ڈواہ چکیدن قطرات روغن  
 از سر چراغ  
 س پھولا بسکون و او مجھول مذکورہ  
 اول آماسیدہ و شکفتہ را کویند پھولا نسمانا  
 از شادی و سرور بی خود شدن  
 ہ پھولا بضم اول مذکور آماس و اورم پھول کوبی  
 با اول معروف و او دوم مجھول کلیم رومی و  
 قنیط بالکسر  
 س پھولنا بضم اول شکفتن و شاد شدن و آماسید  
 و مغرور شدن  
 س پھولی بضم اول مونت بیاض چشم و کلن چشم  
 ہ پھونچی بسکون و او مجھول و کسر بای فارسی  
 بروزن غولی مونت لولہ و آریز را کویند و ہر چیز  
 سیان تہی را ہم کوفتہ اند  
 ہ پھونک بضم اول بسکون باو او مجھول و  
 بسکون نون و کاف مونت سو فارتیر و کاواک  
 و میان تہی را نیز کویند  
 س پھونک بضم اول بسکون و دیگر حرف مونت  
 پف و نفخ پھونک پھونک کے پانوں  
 دھونا کردن کاری بارفتن برہی باشد  
 با حیا ط و خبر داری پھونک دینا سوختن  
 چیزی باشد عموما و سوختن زر و اسرف ان خصوص  
 س پھونکارا بضم اول آواز کردن مار  
 س پھونکا بضم اول میدن و دم کردن

<p>پهیر ابایای مجهول مذکر در و ذکر درش پیمان چوبین که بدان آهنگ در یک به پیمانند و نور گاه خذ و طومار پهیر ابایای با هر دو یای مجهول موشت کردن دآمد درفت و تغیر و تبدیل و واپس کردن چیزی</p>	<p>پهوها بضم اول و سکون و او معروض ذکر و آن چیزی باشه مثل سرستان که از پند یا چیز دیگر سازند و و بجه جانوران دیگر را که از پستان مادر شیر کشید نواند بدان شیر دهند</p>
<p>پهیر ابایای مجهول کردیدن و باز گشتن و گردانیدن و مالیدن چیزی بر بدن و غیر آن ها تخمه پهیر نام بودن بدست و خیانت کردن در ناموس کسی سر بر هاتمه پهیر نام است است از فریب دادن کسی را بخوشامد و تملق</p>	<p>پهونای - پهونار - پهواسر بر سه بضم اول موشت تراب و ترشح باران را گویند پهوهس بضم اول و فتح چهارم نام تربیت یافته و احتمق و نادان و این لفظ بر زن اطلاق کنند چو کینه پهوهس بی نادانی و حماقت و ساده لوحی</p>
<p>پهیری بر وزن میری موشت کردنش و طواف پهیری و اولاد دست فروش و خواهنده کوه کرد و گدا</p>	<p>پهوهس بضم اول و سکون و او در هر دو یای پوج گو در هرزه گو و ژارخا پهوهی - پهواسر بر دو بضم اول موشت ترشح و تراب باران</p>
<p>پهیک بکسر اول و سکون با و یای معروضه تا زبانه پهیکا بکسر اول ضعیف بی زور بی نکت بی نزه بعر بی ثقه گویند</p>	<p>پهیر ابایای مجهول و سکون لو از باد پهیا بفتح اول و کسر دوم مذکری یی کردن و بهل پهیر پهری ابایای اول مجهول و سکون بای فارسی و یای هوز موشت رکود و فقدان قوت حرکت را گویند</p>
<p>پهیلانا بفتح اول کسره و در جیدن پهیلانا بفتح اول مذکر بسط و وسعت و کشادگی پهیلانا و آمد کرد درازی و طولت را گویند</p>	<p>پهیر ابایای مجهول موشت کر که بران کر بند پهیر ابایای مجهول مذکر دستار کوچک و معنی همیان زر هم آمده</p>
<p>پهیلانی بفتح اول کسره و سکون بای مجهول موشت چستان و معمار و لغز را گویند پهین - پهینا مذکر هر دو بای مجهول مذکر کف در یا بحر بی زبده گویند</p>	<p>پهیر ابایای مجهول مذکر در و ذکر درش و بیچ و دتردد و محنت و فاصله و مسافت و باز و دیگر بار را گویند پهیر بی تا واقع شدن خلاف و تنازع باشد پهیر چهار معنی و تبدیل پهیر پهیر کسره تا تغیر کردن و تبدیل دادن پهیر دینا و افسردادن و مسترد کردن پهیر بین ذالنا در کار کسی خلل افکندن و شک راه کسی شدن پهیر گمانا پیچیدن و گردیدن و رود بار در مجرای خویش و بهر سو رفتن و پرتابیدن و پرت کردن</p>
<p>پهینا بفتح اول کف بر آوردن پهینت بفتح اول و کسر اول و سکون بای مجهول هر دو آمده موشت همیان زر را گویند پهینت بکسر اول و سکون با و یای مجهول و نون موشت دستار کوچک پهینتا بکسر اول و سکون با و یای مجهول و نون</p>	<p>پهیر ابایای مجهول مذکر در و ذکر درش و بیچ و دتردد و محنت و فاصله و مسافت و باز و دیگر بار را گویند پهیر بی تا واقع شدن خلاف و تنازع باشد پهیر چهار معنی و تبدیل پهیر پهیر کسره تا تغیر کردن و تبدیل دادن پهیر دینا و افسردادن و مسترد کردن پهیر بین ذالنا در کار کسی خلل افکندن و شک راه کسی شدن پهیر گمانا پیچیدن و گردیدن و رود بار در مجرای خویش و بهر سو رفتن و پرتابیدن و پرت کردن</p>

<p>پیا کبسر اول بر وزن بجا موث نام موث</p>	<p>پای سدی بجهنم مچول کردن</p>
<p>و لغت اول گاه زاکونید عبری متن خوانند</p>	<p>پهینک پای اول مچول موث کلاوه و پیک شتر</p>
<p>پیان بر وزن بیان مذکر لغت و کوچ</p>	<p>پهینکا اول و سکون پای معروف شستن یا چندان</p>
<p>پیان کبسر اول نوشتانیدن</p>	<p>پهینس کبسر اول و سکون پای مچول ضم نون مذکر</p>
<p>پیت کبسر اول و سکون پای شمالی بحر و بای موحده</p>	<p>اغوز و فله عبری آب گویند</p>
<p>موث ریم عبری بیچ گویند و موحام در آخر بای پای</p>	<p>پهینک بای پای مچول بر وزن یک موث انداختن</p>
<p>خواندن دان غلط است</p>	<p>نیزه و شمشیر غیر آن وام است از انداختن پهینک</p>
<p>پدیان کبسر اول و دوم ریم کردن و پختن و مل و جرات</p>	<p>دینا انداختن چیزیکه کار نباید</p>
<p>پدیا هت کبسر اول و دوم و فتح های موز موث</p>	<p>پهینکا و بای پای مچول بر چیز انداختن</p>
<p>پختن و نضج و مل</p>	<p>پهینکا بای پای مچول انداختن</p>
<p>پدیل کبسر اول و فتح سیوم و خفتت معروف و</p>	<p>پهینی بی پای اول مچول ثانی معروف موث</p>
<p>دار قلفل بغارسی قلفل دراز گویند و از ابتدا پی پی</p>	<p>توئی از شیرینی باشد</p>
<p>بزرگویند گرم و خشک است در آخر دوم محلل مواد</p>	<p>پی کبسر اول و سکون پای معروف محبوب عاشق</p>
<p>بارده و ریاح و سخن احشا و محرک باه و افزاینده</p>	<p>پی بر وزن شی مذکر شیر عبری لبن گویند و بمعنی بر و بالا</p>
<p>سنی و در بول و حیض و مسقط جنین و حمت فالج و صرع</p>	<p>و بنوز و امانیز آمده و در فارسی قدیم را گویند</p>
<p>و سرفه بارد در طولی و فقرس و عرق النساء و لغویت</p>	<p>پی بفتح اول بر وزن شی موث تقصیر مجرم باشد</p>
<p>بشت و کزیدی عقرب و ریتلا و تنور اخلاط بدن</p>	<p>پیا کبسر اول بر وزن بیا افتاده</p>
<p>مفید و طلای آن بار و عن جبت بیش عقرب در جتلا</p>	<p>پیا کبسر اول محبوب و عاشق و شوهر را گویند</p>
<p>واقعی نافع شربت آن نایک شقال مضر سرد صرع</p>	<p>پیا کبسر اول و فتح آن بر وزن بیار مذکر و موث</p>
<p>مصالح آن صمغ عربی و صندل و کلاب</p>	<p>مهر و محبت پیار کمر نامهربانی کردن</p>
<p>پیدلا کبسر اول و سکون پای تختانی و بای فارسی</p>	<p>پیا اول و فتح آن عزیز و محبوب پیارا</p>
<p>مذکر نون شمشیر را گویند</p>	<p>جانا عزیز داشتن و عزیز داشتن</p>
<p>پیدلا موثر پیدلا مول قلفل سوید آن سیمی است</p>	<p>پیا سری کبسر اول و فتح آن موث محبوب و لربا</p>
<p>کره در جبت قویج و ریاح بارده و امراض طحال</p>	<p>و در پسند</p>
<p>و درک و عرق النساء و فقرس و اوجاع بارده</p>	<p>پیا س بفتح اول موث تشنگی عبری عطش خوانند</p>
<p>و ریجید و شمع شدید النفع و قوی تر از دار قلفل</p>	<p>و عوام کبسر اول خوانند پیا س بجهان ارفع تشنگی</p>
<p>شربا و ضاد امضر محرورین و مقفل نور بصرو منی شش</p>	<p>کردن پیا س لکن تشنه شدن پیا س مار و نا</p>
<p>پیت کبسر اول موث محبت و دوستی و زرد و صفیر</p>	<p>محت تشنگی کشیدن پیا س مرنا زائل شدن</p>
<p>را هم گفته اند پیت کاپیت صحر او سر میت ک</p>	<p>تشنگی باشد بی خوردن آب از صبر کردن بران</p>
<p></p>	<p>پیا س بفتح اول تشنه عبری عطشان گویند</p>

سیت هاتمه لک باید که دوستی برقرار ماند و فرقه آن سیت  
 پیتا مبر بکسر اول و سکون تخمائی و سکون بیم و فتح بای هر چه  
 پانچ زرد را گویند مرادف پیتا مبر  
 سیتا بفتح اول و سیوم بر وزن حیدره مذکر هر طرف جوان  
 کردن باشد پیش از مبارزت با چوب دستی  
 س پیتس س بکسر اول و سکون یا ونای فوقانی و فتح راه همایند  
 زرد چوب را گویند  
 س پیتک بفتح اول و سکون یا ونای فوقانی و کسری مملک  
 سوروشی یعنی بارش رسیده از پدر  
 س پیتل بکسر اول و فتح سیوم برنج بعربی نحاس خوانند  
 س پیتلا بکسر اول برنجی و نحاسی  
 س پیتم بکسر اول و فتح نامی فوقانی محبوب و عاشق و شوهر را گویند  
 س پیتا مبر بکسر اول و فتح سیوم و پنجم مذکر هر زرد رنگ را گویند  
 س پیت بسکون بای مجبول مذکر شکم بعربی لطن خوانند و  
 حمل و بارداری و جوف چیزی را کم گفته اند پیت انا  
 اسهال شدن پیت باند هنا خوردن طعام کتر از آن  
 که اشتباهی آن باشد پیت بر هانا حصر کردن در  
 خوردن طعام و درجه بگری دست اندازی کردن پیت  
 هکس شکم سیر پیت بھرنا شکم بر کردن و کنایت از  
 تسکین یافتن سیت پیت پالنا شکم بروری کردن  
 و بدستی زندگانی کردن و بمعنی خود غرضی نمودن سیت  
 پیت پانی هونا کنایه آمدن اسهال مائی باشد  
 پیت پکا کنایت از قهقه زدن و بسیار خندیدن  
 باشد پیت لوسو - پیت لوسو او او اول مجبول  
 و ثانی معروف شکم بنده و اکال بسیار خوار پیت  
 هونا کنایت از قهقه زدن باشد پیت پیتا  
 ایک کنایت از حیف و لاغر شدن باشد  
 پیت جاری هونا ذره و خلفه داشتن و شکم  
 اسهال داشتن پیت چلنا کنایت از غلبه  
 کسی باشد پیت چلنا یا چھو ثنا شکوه

اسهال داشتن پیت دکھانا کنایت باشد از شکایت  
 کردن از فقر و فاقه پیت دکھانا کنایت از اسقاط  
 حمل باشد پیت سرگھانا حامله و بار دار کردن پیت  
 رهنا حامله و بار دار شدن پیت سے بار دار و  
 حامله پیت سے هونا حامله شدن پیت کا  
 پانی نه هلنا در سقام زم روی اسی گویند که از  
 خرام و رقار آن بدن سوز بسیار حرکت نکند  
 پیت کا پرده پرده شکم پیت کا ثنا فاقه کشی کردن  
 و شکایت پیش و بواسیر داشتن پیت کا دکھه  
 دینا فاقه کشی کردن پیت کی اک کنایت از مهر  
 مادری باشد پیت کی با تین اسرار عاشق و محسوق  
 پیت گانا اسقاط حمل کردن پیت گونا اسقاط  
 حمل پیت گونا فاقه کشی باشد پیت لک  
 جانا کنایت از غایت کرسنگی باشد که در آن پوست  
 شکم بر پشت رسد پیت لک رهنا کنایت از کمال  
 جوع باشد پیت مار نا خود را خود کشتن و خنجر در شکم  
 خوردن پیت مین پیٹھا محرم و راز دار کسی شدن  
 پیت والی زن حامله پیت هتر برانا کنایت  
 از تقاضای برآز باشد  
 س پیتا سرتھو بسکون بای مجبول و ضم نامی فوقانی بسیار  
 خوار و اکال باشد  
 س پیتا بکسر اول زدن و کوفتن باشد  
 س پیتو یا بای مجبول و دو او معروف بسیار خوار  
 س پیتو گھا یا بای مجبول و فتح نامی هندی و کاف کاز  
 مذکر کنیت و اطلاق شکم باشد  
 س پیتو بکسر اول سونت پیت بعربی ظهر خوانند  
 س پیتا مبر هاتمه پھمونا کنایت از دلیر کردن باشد  
 کسی را پیتا مبر پھمونا پیت دادن و رفتن و کوفتن  
 و باز ماندن از چیزی پیتا مبر پھمونا پیت  
 دادن و باز ماندن از چیزی و بنا خوشی رو کردن

س	شدن پنجمه لگانا بر زمین انگیزدن در کشتی پنجمه لگانا
س	مجرع شدن پشت آب باشد از سودن زین و نیز سوز
س	شدن بر آب
س	پنجمه بفتح اول مذکر نفل کاغذ رسیده و دخول در آمد و
س	بار را هم گفته اند
س	پنجمه بکسکون بای مجبول مذکر نوعی از کدو که مری دروغ
س	آن در سینه بدن در موضع نزاع نافع بود و بکسکون طعمی
س	که از برنج و آرد آن پزند
س	پنجمه نال بفتح اول توخنی و هوخنی و بزور فرود بردن
س	پنجمه نال بفتح اول فرود رفتن و داخل شدن
س	پنجمه تا بکسکون اول و فتح سیوم مذکر صبح کتاب
س	پنجمه تا هونک بکسکون اول و مجبول معنی تقریباً
س	و تخمیناً باشد
س	پنجمی بای اول مجبول سونث تنگ و شنگ چهار دان
س	و صندوق و قلمدان را گویند پنجمی لسان پنجمی مارا
س	کنار از مباشرت و جماع کردن باشند
س	پنجمه بکسکون بای مجبول و کسری منقوید مذکر سحر و سحر
س	پی جانا بکسکون اول نوشیدن و خوردن و خوردن چشم و
س	از جواب خاموش شدن
س	پنجمه بفتح اول و سکون تخانی و جیم تازی سونث پیمان و
س	مذکر را گویند
س	پنجمه بکسکون بای مجبول مذکر بوم و جغد
س	پنجمه بکسکون اول و ضم سیوم بر وزن تبهوند کر نام میوه است
س	پنجمه بکسکون اول و سکون دیگر حرف آب رنج پنجمه آنا
س	پنجمه بکسکون اول سونث تعاقب پیروی و غیر جاضری و
س	غایب بودن و عقب و جانب پسین پنجمه بکسکون
س	بکذا شدن و باز ماندن آنچه پیچیده است
س	کسی رفتن پنجمه ایضا تعاقب کردن بسیار میگردند
س	در کاری با کسی
س	پنجمه بکسکون اول جانب پسین
س	پنجمه در پس پنجمه بر نا اصرار کردن و تقاضا نمودن
س	و در پس افتادن و مغلوب شدن پنجمه ذال نا
س	در پس بکذا شدن کسری و بسقت بردن
س	پنجمه بکسکون بای مجبول و خای مجمر مذکر لعنت و بچه
س	و مکرو کید زنان
س	پیدل تری بکسکون اول و سکون بای معروف و ذال مهله و
س	جانوری معروف که بسیار کوچک می باشد
س	پیدل بفتح اول و سیوم پیاده پاوپا و گان شکر که
س	نقص سواران باشد
س	پای بکسکون اول بر وزن تیر مونت در دو الم و ازار در دم
س	و شفقت و در فارسی مرد کهن سال و شیخ و مرد شکر گویند
س	پای بکسکون اول مذکر و شنبه بحر بی یوم الا شین گویند و
س	بفتح اول پای و قدم را گویند
س	پای بکسکون اول بر وزن تیره زرد و اصف مراد پیلا
س	و بفتح اول در فارسی از زیر استن و بر اینده و این بکر گفته شود
س	پنجمه بکسکون اول شاور بحر بی سانج گویند
س	پنجمه بکسکون اول شاور اندین
س	پنجمه بکسکون اول قابل شاور دیدن و آب که در عمق زیاد از
س	قد آدم باشد
س	پنجمه بکسکون اول بر وزن گبرای مذکر قوم طبل نوازان را گویند
س	و بفتح اول سونث جای که از ان بی شاعر می توان کرد و
س	شناوری همزدیکه کسری برای تعلیم شاعری و هند
س	پنجمه بکسکون اول شاور دیدن
س	پنجمه بکسکون اول سونث فن شاعری باشد
س	پنجمه بکسکون اول سونث پای بر کن
س	پنجمه بکسکون بای مجبول سونث درخت بحر بی شجر خوانند
س	پنجمه بکسکون اول سونث در دوزه بحر بی طلی خوانند
س	پنجمه بکسکون بای مجبول مذکر شیری که از شیر و شکر سازند
س	و کرده خبر پیش از آنکه آنرا از چوب تنگ کرده باشند و

<p>همه بیگ بفتح اول و ضم بیوم شهر بیت معروف و یکی سبز رنگ که از از بیگومی آرند</p>	<p>بگسر اول مذکر در دو الم در حمت را گویند</p>
<p>س پیل بگسر اول زر در بعرب اصغر خوانند</p>	<p>س پیوت بگسر اول و بیوم علیل و در بخور</p>
<p>همه پیل بسکون بای مجبول مغایر بعرب خصیه گویند و تفسیر جرم و جور و جفا و عمود و تکیه هم گویند و بفتح اول ایمانه که بدان علمه را به چایند</p>	<p>س پیو و پروزن نیز مذکر استی گاه و زین ناف</p>
<p>س پیلانی بگسر اول سوت زردی و صفت</p>	<p>س پیو همی بگسر اول سوت کرسی و سلسله و نسب</p>
<p>همه پیلتر - پیلتر بسکون بای مجبول و فتح لام مذکر خایه و خصیه گویند و درین هر دو لفظ بعد لام بای پیوز نیز</p>	<p>همه پیتر می بای اول مجبول سوت شیر می که از شیر و شکر س زند و نوعی از بان باشد و درخت نیل بعد از آنکه یکبار آن باریده باشد و بمعنی تنه درخت هم منظر آمده است</p>
<p>س پیل همانا بای مجبول سبختن</p>	<p>همه پیسا بفتح اول مذکر فلوس زر و نقد پیسا از انا بفتح هم</p>
<p>س پیلنا بسکون بای مجبول بزور و بزورن و سبختن و آکندن و افتادن باشد پیل پال تو و سبخت</p>	<p>همه پیسراف بیجا کردن و مال کسی غنبن کردن پیسا پچیر کهار که نماند و تغییر کردن پیساده و بنایانه و رایگان شدن مال را گویند پیسا کهارا اسراف بیجا کرده</p>
<p>س پیلو بگسر اول مذکر ارک و آن خزان می کند کل و شمش و دو اول گرم و در آخر ثانی خشک و محالی و مطلق و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزج و زریاح خلیطه و ضما و طبیب</p>	<p>همه پیساف بیجا کردن و مال کسی غنبن کردن پیسا پچیر کهار که نماند و تغییر کردن پیساده و بنایانه و رایگان شدن مال را گویند پیسا کهارا اسراف بیجا کرده و بزور باز و زندگانی کردن و باره گرفتن یعنی رشوت ستاندن و خیانت کردن در مال پیساکا ناخرج زر کردن پیسه واکا تو آنکر و مالدار و منعم</p>
<p>او در روغن نیتون جهت تخلیل ورم رحم و بواسیر و سحف و طبع او جهت غمسه السبول و تنقیه مثانه و تخم آن جهت تقویت سحده و رفع اسهال سحده نافع و ضما و برک او</p>	<p>همه پیسار بفتح اول مذکر بار و دخل را گویند</p>
<p>محل و مانع نزلات و با شرا و نکه و سوک کردن بچوب و جالی دندان و مقوی آنه و اکثر آن سورت جوشش لباة و سنج و صندل که بر اقد ز شربت از طبع آن تا نصف رطل و از تخم آن ناسته در هم</p>	<p>س پیسنا بگسر اول اسیدن و نیز غده که برای سایدن آمده باشد</p>
<p>س پیلو بای مجبول گشتری که گشتری کننده با مردم</p>	<p>همه پیگ بگسر اول سوت خدوی که بعد خوردن بان بر آید</p>
<p>س پیلی بگسر اول سبلی اشرفی و از اسر و نیز گویند</p>	<p>س پیگدان معروف لغاری نقد آن و بعرب پیغده گویند</p>
<p>س پیلی بهیت بگسر اول کسری بوحده و سکون تا و دیگر</p>	<p>س پیگها بفتح اول و فتح کاف مذکر زنجیر که در باس مجری کنند و حلقه سیمین که در پای می پوشند پیگسری</p>
<p>س پیلی تمام ششیت</p>	<p>همه پیگها بفتح اول سوت کدنگ</p>
<p>س پیلی بای مجبول مذکر حبت و دوستی</p>	<p>همه پیگها بسکون بای مجبول بدن و نگاه کردن</p>
<p>س پیلی بفتح اول بر وزن عین مذکر حوض و جدول و کعبه اول گران و نقیل و فرید و کلان و بزرگ</p>	<p>س پیگها بای مجبول و فتح کاف و سکون تا و دیگر بازیکر و شعبده باز</p>

هر	پین بایای مجبول نون زده حکایت آواز باشد	هر	وان در ویند کوشت زاید باشد در حوارج بینی
هر	پینا بفتح اول مذکر جوبی باشد که بر سر آن آهن پاره نصب	هر	پینس کبیر اول فنج سیوم سونث گری
س	کنند و بدان دو آب مواسی را برانند و آن را در فارسی	س	پینس سته بفتح اول و چهارم سست و پنج
س	فاوشنگ گویند بعضی نیز بقیض گویند هم آمده است	س	پینک کبیر اول فنج سیوم سونث پیشکی و غنودکی که از اثر غنود
س	پینا بکسر اول بروزن مینا نوشیدن آب و امثال آن و	س	پیدا شود
س	کشیدن فلین و فصد که کند که آن را در فارسی بکشند	هر	پینکا بسکون با مجبول و پنجن باشد بچیرست
س	پینکا بفتح اول مذکر ابریز و انبویه سفالین که آب باران	هر	پینک بسکون بای مجبول سونث آدرزش با دو سچ امدو
س	از سقف طارم بدان بر زمین افتد	س	کردن در هوا و نام پرزده هم هست و باین مذکر باشد
هر	پینا نا بفتح اول تنز کردن کار و غیر آن	هر	پینی بسکون بای اول مجبول سونث تیز را گویند که نفیس باشد
س	پینتا لیس بفتح اول حمل و پنج	س	پیو کبیر اول مضوم دوم محبوب مضوق و دو و عزیز و عاشق
س	پینتا نا بفتح اول بسکون یا و نون مذکر جانب پامین چای	س	و شوهر را گویند
س	مراد ف پانیت	هر	پیو متری بسکون یا اول مجبول و کسری هندی نویت
س	پینتیس بفتح اول سی و پنج	س	از رنگ سرد که آنرا از نول کا و ماده که برگ درخت انبه
هر	پینتیه بسکون بای مجبول سونث بازار	س	خورده باشد حاصل کند
هر	پینجا بکسر اول سکون یا و نون و صیم جدا کردن پنبه از	س	پیوس کبیر اول مضوم دوم مذکر مراد ف پیوسی که آغوز
س	پنبه دانه و آنرا در فارسی مخمخون گویند	س	و قلده و لب باشد و آن در همین بدن و تحریک باه محروم
س	پینجن بسکون بای مجبول مذکر بای برنج و آن حلقه با	س	بغایت مؤثر و صورت حصاة و در مضوم و مصلح شربت کا
س	سیان تپی که از سیم و زرسازند و در پای کنند پینجینی	س	پیو کس بسکون بای مجبول فنج دو و کسندید کا ف تازی
س	زیادت یا کزنگ	س	شراب خوار و با ده پرت و کبیر اول هم خوانده اند
هر	پینجا بفتح اول سکون یا و نون و فنج نیم فارسی مذکر ادا	هر	پینس کبیر اول فنج سیوم مذکر فانه مادر را گویند
س	قرض دوام را گویند	هر	پینهو کبیر اول بروزن بیهو یکیک آن پرزده است که ب
هر	پینجا بفتح اول غله در هوا بر افتادن	س	که مردم را می کرد
هر	پیندا بسکون بای مجبول مذکر تکته و قعر را گویند	هر	پیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بای سهل مراد پیا
س	پیند کبیر اول سکون بای محروف و نون و دال هندی	س	پینچی بایای اول مجبول روزن دپی سونث سبد کوچک
س	چیزی باشد که بدان زمین را هموار کنند و بسکون بای مجبول	س	و آنرا در فارسی گره خوانند
س	سونث کام و قدم و کربوه و پشته را نیز گویند و باین معنی	س	کفتار چهارم در تالی مشاة فوقانی
س	بفتح اول هم گفته اند	هر	تا بر تو ستر بفتح بای موده و سکون و او مجبول
س	پینتا بفتح اول مذکر طریق در راه را گویند پیندا تا	س	چاپی و علی التواتر را گویند
س	رهنبری کردن باشد	س	تا پ مذکر حرارت و گرمی و تپ و جمی و باین معنی سونث
س	پینس کبیر اول فنج سیوم مذکر مرضی است از امر مرضی	س	باشد تا پ تلی نون الطیال و آنرا تا پ تلی هم گویند

<p>تاسر بردن سار و مذکر گام و حنک باشد</p>	<p>س تاسر بفتح بای فارسی بردن و اسپن زاید و عابد و مرامش</p>
<p>تاری بردن ساری مونت دستک و کلید و پریشانی</p>	<p>س تاسنا گرم کردن چیزی با در آفتاب یا بارش</p>
<p>عاطر و القام دل را گویند</p>	<p>س تاتی بردن ابی مونت نام رودخانه است</p>
<p>تاسر تمیله بفتح نامی دوم و بای تمحانی مذکر تمیز و ستیاز</p>	<p>س تاتوت کبک همزه و سکون نامی قوفانی بردن ساکت</p>
<p>و تفاوت باشد</p>	<p>س تاتش و تعویذ را گویند</p>
<p>تاسر با سیوم هندی مذکر درخت معروف که هندوان بر</p>	<p>س تات بردن کات پدر را گویند و بمعنی خار و گرم است</p>
<p>برگ آن کتاب هندی نویسنده نمران ترک نامند و آب آن تاری</p>	<p>س تانا بردن جاده گرم که نقیض سرد باشد و در فارسی</p>
<p>گویند آب آن سرد تر است و دفع فساد باد و صفرا و ماسیل و</p>	<p>س تاتس و لکت زبان را گویند</p>
<p>شور و مهبی و طین و غش شیرین و سرد در آن و نواج و می است</p>	<p>س تات پوسج بفتح بای فارسی و سکون را و همزه که جمع مذکر است</p>
<p>و تخم شیرین و سرد و در بول و دفع فساد باد و صفرا و فارسی</p>	<p>س تاتس مدکر و مدعا و احتیاج و ضرورت را نیز گویند</p>
<p>خرمای بوجیل و خرمای هند گویند</p>	<p>س تاتل بفتح سیوم گرم که نقیض سرد با تاتی بردن تاتی کند</p>
<p>تاسر مونت فم و فرات تاز با سز زریک و تیز طبع و کتیر</p>	<p>س تاتنگ با سوم هندی بردن این سنگ مذکر زیور است</p>
<p>و سخن فیم و صاحب فرات تاسر با سز زریک و ده انای</p>	<p>س تاز بردن عار مونت کلید و دستک مراد فارسی</p>
<p>تازک بفتح سیوم نکومش و سیات کنده</p>	<p>س تاتالی و در فارسی معروف که تاز رسته خوانند</p>
<p>تاسر ن بردن دادن مذکر طاعت و سز نش و سیات را</p>	<p>س تارا بردن خارا مذکر ساره و دختر بعلی بخم خوانند و در</p>
<p>گویند تاسر ناگدنگ تاز ناگدنگ طاعت کردن کسی را</p>	<p>س تاسر نیز اختر تارا گویند و مدکر چشم و نامزد و جاده راجه</p>
<p>تاسر ناپیدا شدن و دانستن و قیاس کردن</p>	<p>س تاتی که از پیشینان بوده است تاسر گنگان یا از شب</p>
<p>تاسری مونت آب درخت تاز</p>	<p>س تازده داشتن باشد و در فارسی نیز اختر شرون گویند تاز را</p>
<p>تاسر بردن داس مذکر کنجید و پارچه زر بفت</p>	<p>س تاسر فلک القمر نیز چیزی است از آتش بازی</p>
<p>تاسر بردن مذکر پارچه زر بفت</p>	<p>س تاسر با چهارم فارسی بردن زار زار ستر و پریشانی</p>
<p>تاسر بردن باقی اسبی را گویند که رنگ هر شش مختلف باشد</p>	<p>س تاسر گویند</p>
<p>و آن محبوب است و نوعی از کلاه نیز است</p>	<p>س تاسر تازر مذکر نقیض است که از سوزن بر جا می کنند و آن جناس</p>
<p>تاسر بردن باک مونت نگاه و نظر را گویند و بمعنی نش</p>	<p>س تاسر که از پارچه بفاصله معینه تارا می کنند میدان کلاه و غیره</p>
<p>و شست هم آمده است و در فارسی شاخ رز را گویند بعلی</p>	<p>س تاسر کاکبک را هم مونت ساره و اختر و مدکر چشم</p>
<p>گرم خوانند تاك باند هنا بجرص نگرستن تاك هنا</p>	<p>س تاسر بفتح سیوم مذکر نبات در بای و خلاص و آنکه</p>
<p>نگرستن و شست کردن</p>	<p>س تاسر را بای می بخشد</p>
<p>تاك باك مونت بر وقت و همین وقت را گویند</p>	<p>س تاسر ن آزادی دادن و نجات کشیدن</p>
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	
<p>تاسر نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	

هنگام در رشت کشیدن چیزی

س تال بروزن مال مذکر تالاب آنسک هر دو دستک نی

و دست به بازو زدن با سنگ گشتی که در تمام ساله می کشند

و درخت تازه که خرمای او میل باشد تال دینا دستک

و پیش از گشتی گرفتن با کسی بریدن و بازو می برد زدن تال

ماسرنا - تال هتوکا دستک زدن

س تالابروزن بالا مذکر قفل

هنگام تال مسکا نامذکر و آنرا تال کباب را نیز گویند و آن گچی است

نوی صاحب کرم و خشک است با رطوبت فضله مفرح و مسکن

و مسجی و افزاینده می و مسک آن و آن را با شکر و شیر کاه

تازه استعمال باید نمود

س تالو بروزن خالو مذکر کام و تنک و چهار است هر ابارا

س تالی بروزن خالی مونت کلید و دستک تالی ایلک

هاخته سه سجنی کنایت از طلب محال و امر محال باشد

تالی بجانا دستک زدن از زوی قضیک یا غیر آن

تالی ماسرنا قضیک و استنهای کسی دستک زدن

س تاما - تامبا مذکر س بجرنی نخا باشد

س تام چینی بروزن دام چینی مونت س که بران کار مینا

کرده باشد

س تامر اسکون سیم و فتح رای هندی مذکر جوهر کم سبک

س زنگ س داشته باشد

س تامس بفتح سیوم بروزن و افس مذکر تار یکی و ظمت

س تامسی بفتح سیم بروزن و اسی تار یک و تیره

س تامیسوس کسب سیم و سکون یا مجبول و سیم بصل و فتح

و او مذکر گشته مس و خاک مس

س تان بروزن نان مونت آنسک برده هر دو کوه

س تان بروزن نان مونت آنسک برده هر دو کوه

معنی کرم کردن و تابدار ساختن تا با یا با نا کر تا حرکت کردن

چیزی باشد بزودی بی انتظام و ترتیب

س تانسیا مذکر سس و سخی س

س تانتر اسکون نون کوه در تلفظ مثل سم است و سکون است

معهده مذکر سکی است فرود مایه که بصل مایه در انگلیس و در کتب

که برنگ سس زدن

س تانت اسکون نون و نای فوقانی مونت بی و صفت تار

ساز و آلف سس تانت با جی او سر دلت فوجا

یعنی آواز مکرر خستین کیفیت حال در یافت کرد تانت با انداختن

خاموش کردن با بر زه کوی را بر زه کوی او

س تانتا اسکون نون و فتح تائی فوقانی مذکر کله اسپان و

شتران و امثال آن و مکرر و غار را هم گفته اند

س تانتی اسکون نون و کسر فوقانی جولا به بجرنی ساج گویند

تاند و اسکون نون و فتح دال منقوط هندی مذکر قضی

از راه مسخرگی کنند

هنگام اسکون نون و فتح کاف فارسی مذکر کردن کوچک

بی سایه تا ننگا سوار کسب بر تا نگان نشینند

س تانتا اسکون نون و کله پند و دراز کردن کردن بر او تفتن و انا خیزدن

س تانی بروزن مانی مونت نزدی که برای بافتن چیزی دهند

و تدر جاره و بدشد بد سیوم در عربی یعنی درنگ تا غیر باشد

س تاو بروزن داو مذکر گرمی و حرارت و چشم در زور و قوت

و رونق و بیج و شکن تاو دینا بیج و اون چیز بر او باد

بر دست و کرم کردن اسپن در کوه تاو کها ما کرم شدن

و چشم آمدن

هنگام تاو مذکر مذکر غده زودی و عجلت و از مایش و لغت

س تاو لغت سیم و سکون و او بروزن آهوعم بزرگ

س تاو ناسکون و او کرم کردن و آرزو شدن و سپیدن

س تاو کسب سیم و سکون و او بروزن آهوعم بزرگ

س تاو کسب سیم و سکون و او بروزن آهوعم بزرگ

س تاو کسب سیم و سکون و او بروزن آهوعم بزرگ

دو روز آن باره و غن بریان کند

س تب بفتح اول سین و آذم را گویند در فارسی می گویند و در عربی می گویند

س تبساره بکسر اول بر وزن چهاره سه باره و حجه و الا بکسر اول

س تبسار بفتح اول غمی همان دم تبی بفتح اول و دوم که نک

س تب بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر پیش و عبادت و نماز و گرمی و حرارت و باین معنی موش باشد و در فارسی

اضطراب و بی قراری مرادف تبالك

س تب بفتح اول بر وزن و فاعلا بدوزاد

س تب بفتح اول و تشدید دوم مذکر می رود تا جایی باشد

س تباس بفتح اول بر وزن پلاس موش سخا و خورشید و تابش آفتاب و محنت و مشقت را نیز گویند

س تبانا بفتح اول و ده ریزی کردن یعنی شرب بختن

س تبانا خود را در آفتاب گرم کردن

س تبنت بفتح اول و سکون دیگر حروف تفتحه و گرم و بفتح اول

س تبسی بفتح اول و دوم زاید و مر تاض را گویند پیشی کند

س تبسیا بفتح اول و دوم و کسر سین موش زید و ریاست را گویند پیشا با شین مجز بر وزن سه کذک

س تبسکا بفتح اول و دوم پلیدن و فرمان و بر بستن را گویند تبسکا پھوترے کا فرمان آبله و دبل

س تبین بر وزن جن موش آفتاب بحر می شمس گویند و بمعنی حرارت و گرمی نیز آمده

س تبینا بفتح اول و سکون دوم ستوده و نیکو گشتن گویند

س تبی بفتح اول و کسر دوم بر وزن کبی زاید و مر تاض

س تبنت بفتح اول بمعنی آن باشد که اسم شاره است

س تبنگال در آن زمان و نت بمعنی نجوم و ذات و بوی است

س تبنا بفتح اول و تشدید دوم گرم را بقیض سرد باشد

تتا پانی آب گرم کس بر تبی پتا پانی از سیر چکان

س آب گرم میخواری

س تاس بر وزن بهار ریختن آب گرم با برهمن و اوف و آن را بعبارة طول گویند و در فارسی مرادف تا تار و

س تاسر بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر پیش و عبادت و نماز و گرمی و حرارت و باین معنی موش باشد و در فارسی

اضطراب و بی قراری مرادف تبالك

س تاسر بفتح اول بر وزن و فاعلا بدوزاد

س تاسر بفتح اول و تشدید دوم مذکر می رود تا جایی باشد

س تاسر بفتح اول بر وزن پلاس موش سخا و خورشید و تابش آفتاب و محنت و مشقت را نیز گویند

س تاسر بفتح اول و ده ریزی کردن یعنی شرب بختن

س تاسر بفتح اول خود را در آفتاب گرم کردن

س تاسر بفتح اول و سکون دیگر حروف تفتحه و گرم و بفتح اول

س تاسر بفتح اول و دوم زاید و مر تاض را گویند پیشی کند

س تاسر بفتح اول و دوم و کسر سین موش زید و ریاست را گویند پیشا با شین مجز بر وزن سه کذک

س تاسر بفتح اول و دوم پلیدن و فرمان و بر بستن را گویند تاسر پھوترے کا فرمان آبله و دبل

س تاسر بر وزن جن موش آفتاب بحر می شمس گویند و بمعنی حرارت و گرمی نیز آمده

س تاسرینا بفتح اول و سکون دوم ستوده و نیکو گشتن گویند

س تاسری بفتح اول و کسر دوم بر وزن کبی زاید و مر تاض

س تاسرنت بفتح اول بمعنی آن باشد که اسم شاره است

س تاسرنگال در آن زمان و نت بمعنی نجوم و ذات و بوی است

س تاسرنا بفتح اول و تشدید دوم گرم را بقیض سرد باشد

س تاسرنا بفتح اول و تشدید دوم گرم را بقیض سرد باشد

<p>ترا سحر را دو یک دفعه است ترا سحر کبر اول بر وزن هر سحر دو یعنی سحر و هر سحر هم آمده اما با بن سحری مذکر باشد ترا سحر آنا یا لکنا گفته شدن</p>	<p>س پنج بر وزن کسوت بعضی قریه بعضی سید کونید و آن در شب هند و در وقت بلغم از تمام بدن خصوصاً از مخرج دفع کند و طبع را صاف کند و در دهم بود</p>
<p>ترا سحر بفتح اول بر وزن سربا یا بلستا و نرسان و سحر ترا سحر بفتح اول در کسر سین سحر و سکون مانوقان ترا سحر بکبر اول بر وزن سحراری هشتاد و سه</p>	<p>س پنجاری بکبر اول موش تپی که یک روز در میان آید و از احمی غیب نیز تجویز بکبر اول کند که س پنج بفتح اول کند بنگن و ترک کردن باشد هر پنج بفتح اول و با دوم فارسی بر شستن و بریان کردن هر پنج بفتح اول بر شسته شدن</p>
<p>ترا سحر بفتح اول تراخیدن و این هشتاد و سه ترا سحر بفتح اول تراخیدن و این هشتاد و سه ترا سحر بفتح اول تراخیدن و این هشتاد و سه</p>	<p>س پنج بفتح اول سبی و خالی و بعضی حق و ذلیل نیز آمده س پنج بفتح اول و دوم بر وزن کجک ماری یا کجک که رئیس خود باشد و آن سرخ رنگ در دوزخ است</p>
<p>ترا سحر بفتح اول بر وزن میان مذکر دخل و محصول و ارفع مملکت باشد</p>	<p>س پنج بکبر اول و تشدید جمع فارسی مفهومی در بیان گر بفری حرف خوانند</p>
<p>ترا سحر بفتح اول مذکر سلامت و اما ن با و بکبر و ذره هم گفته اند ترا سحر که اما ن داد و در پناه خود کردن کسی را</p>	<p>س پنج بر وزن به آن زمان در انصوت و لذات مدی سوز و با وصف آن تک تو پس در آن صورت مد اما ن باز و از آن مدت</p>
<p>ترا سحر بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن ترا سحر بکبر اول و بفتح آن نیز آمده سحر و این در حیات کردن و در پناه خود کردن کسی را</p>	<p>س تدری بکبر اول و فتح دوم خانه سه در و ظاهر این هشتاد و سه س تدری بکبر اول مذکر قسمی از درخت سیند است و جا که در آن سه نه بر جا گانه که سنگ شود یعنی با هم فرساید</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح چهارم نود و سه ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بفتح اول بر وزن براه الامان و انقیاض را گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تدری بفتح اول و کسر دوم همون دم س تدری بفتح اول و فتح اول و فتح اول منقوطه هندی و سکون الف کاف فارسی مذکر تالاب را گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بفتح اول زیر و تخت مراد ف قله و در فارسی معروف که نقیض خشک باشد</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بفتح اول و ضم دوم درخت را گویند س تر بفتح اول بر وزن سر آمد کر تک و قهر چیزی و بغم در فارسی ضمیر مفعول مخاطب باشد</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول تخفیف تپو که از آن تو باشد س تر بکبر اول بر وزن شیره مذکر شتاب و تعجیل را گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>
<p>ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند ترا سحر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>	<p>س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند س تر بکبر اول و فتح آن مذکر سحر بفری ساحت گویند</p>

<p>ترب بفتح اول بر وزن حرب موش است که نوازی برود بضم اول در فارسی معروف که عبری فحل خوانند</p>	<p>ترب بفتح اول بر وزن حرب موش است که نوازی برود بضم اول در فارسی معروف که عبری فحل خوانند</p>
<p>ترب یا چک بکسر اول فتح چیم فارسی مذکر چان عهدیکه آز راست بار بسته باشند</p>	<p>ترب یا چک بکسر اول فتح چیم فارسی مذکر چان عهدیکه آز راست بار بسته باشند</p>
<p>ترب هنگا بکسر اول فتح سیوم و سکون ما و نون و فتح کاف فارسی ننگه ای ساده باشد بختی که کردن و کمرش خمیده بود و آن قریب بر کوی است</p>	<p>ترب هنگا بکسر اول فتح سیوم و سکون ما و نون و فتح کاف فارسی ننگه ای ساده باشد بختی که کردن و کمرش خمیده بود و آن قریب بر کوی است</p>
<p>ترب هکنی بکسر اول فتح سیوم یعنی است از القاب کرشنا دورنی است از اوزان شعر</p>	<p>ترب هکنی بکسر اول فتح سیوم یعنی است از القاب کرشنا دورنی است از اوزان شعر</p>
<p>ترب هون بکسر اول و ضم سیوم و فتح و او و سکون نون و هم نمونه را گویند که پشت و دوزخ و دنیا باشد ترب هون اجا بضم الف آنکه موجب و نون دروشی عوارضه باشد</p>	<p>ترب هون بکسر اول و ضم سیوم و فتح و او و سکون نون و هم نمونه را گویند که پشت و دوزخ و دنیا باشد ترب هون اجا بضم الف آنکه موجب و نون دروشی عوارضه باشد</p>
<p>ترب هینی بکسر اول و کسری همگی و کسری بای موصوفه و سکون مای مجبول اجتماع سه آنها مقدسه را گویند عموما و بهم رسیدن کنت حسن و سوسنی خصوصاً و سوسنی رودی است سفر و هندوان گویند که آن زیر زمین ملک آله اباد روان است و آن شهر را نیز بدین نام خوانده اند</p>	<p>ترب هینی بکسر اول و کسری همگی و کسری بای موصوفه و سکون مای مجبول اجتماع سه آنها مقدسه را گویند عموما و بهم رسیدن کنت حسن و سوسنی خصوصاً و سوسنی رودی است سفر و هندوان گویند که آن زیر زمین ملک آله اباد روان است و آن شهر را نیز بدین نام خوانده اند</p>
<p>ترب هیا بکسر اول و سیوم یعنی سیوم و نالت باشند تربی پهرتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بیا و بجا ترب هیا بکسر اول و فتح سیوم فارسی خمیده و کج و کسرش نادان را گویند</p>	<p>ترب هیا بکسر اول و سیوم یعنی سیوم و نالت باشند تربی پهرتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بیا و بجا ترب هیا بکسر اول و فتح سیوم فارسی خمیده و کج و کسرش نادان را گویند</p>
<p>ترب هیا بکسر اول کج کردن و کسری نمودن ترب هیت بفتح اول و سیوم موش و در که بعضی صاف باشد و ادف تلک است بر وزن فرحت</p>	<p>ترب هیا بکسر اول کج کردن و کسری نمودن ترب هیت بفتح اول و سیوم موش و در که بعضی صاف باشد و ادف تلک است بر وزن فرحت</p>
<p>ترب هیا بکسر اول کج و نارات رفتن استعمال این لفظ قلیل است</p>	<p>ترب هیا بکسر اول کج و نارات رفتن استعمال این لفظ قلیل است</p>
<p>ترب هیا بکسر اول و سکون راهله بر وزن درس مذکر ترجم و رحمت و در فارسی هم و خوف و ترس را گویند کها ناگزیدن دل و رحم کردن بر حال زار کسی</p>	<p>ترب هیا بکسر اول و سکون راهله بر وزن درس مذکر ترجم و رحمت و در فارسی هم و خوف و ترس را گویند کها ناگزیدن دل و رحم کردن بر حال زار کسی</p>
<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و سکون تحتانی و ضم بای فارسی و سکون نون و در آن منقو طه بندی خطوط سه گانه باشد که هندوان بطور تشقه بر پیشانی کشند</p>	<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و سکون تحتانی و ضم بای فارسی و سکون نون و در آن منقو طه بندی خطوط سه گانه باشد که هندوان بطور تشقه بر پیشانی کشند</p>
<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و فتح سین و همگی و سه را گویند ترب هیا بکسر اول و دوم و فتح و در آن زو کردن و همگی ترجم نمودن نیز آمده</p>	<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و فتح سین و همگی و سه را گویند ترب هیا بکسر اول و دوم و فتح و در آن زو کردن و همگی ترجم نمودن نیز آمده</p>
<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و ضم سین عهد مذکر نوعی از حریت ترب هیا بکسر اول و دوم و ضم سین عهد مذکر نوعی از حریت</p>	<p>ترب هیا بکسر اول و دوم و ضم سین عهد مذکر نوعی از حریت ترب هیا بکسر اول و دوم و ضم سین عهد مذکر نوعی از حریت</p>



<p>س شماره داختر س تری بکسر اول و دوم سه و بفتح اول در کار سی معروف</p>	<p>س تر نش بکسر اول و دوم و فتح شین سنی ام س تر نش بکسر اول و دوم و فتح شین بجه و سکون ی</p>
<p>که ضد خشکی باشد س تری بفتح اول و کسر دوم زیر و تحت باشد مراد تلج</p>	<p>س فوقانی سنی بعر بی ثمنین س تر نش تم بکسر اول و دوم و فتح شین و تشدید تایی فوقانی</p>
<p>س تری بضم اول و فتح دوم و کسر سه سوخت ترکاری معروف و آن اول تر و در دوم مردست صفا و بان محمود یار میفید و اگر بلغم مزاج از آن بخورد تولید ریح کند و در تب خار خوردن آن سودمند و فشان سرد و خشک و بصر هم است و غذا کم دهد و گاه گاه درد شکم در دوام آنرا ترای گویند</p>	<p>س مفعول و سکون سیم ترجمه سی ام س ترنگ بفتح اول بر وزن ترنگ سوخت موج آب خیال و تصور و تخیل و جاه لایق و مرتبت زیبا و بضم اول اسب بعر بی فرس خوانند س ترنگی بفتح اول بر وزن فرنگی خود فروش و لاف زن س ترنوت بفتح اول و کسر دوم و فتح نون و او و سکون تایی فوقانی ترجمه همچو گاه</p>
<p>س تری بکسر اول زن و زوجه تر یا بید علم احوال زنارزا گویند تری یا چهر بر گوید و مکر زن تری یا راج حکومت و ریاست زن</p>	<p>س تری بفتح اول سوخت کشتی و زورق و سفینه باشد س تر و اس بفتح اول بر وزن سردار سوخت شمشیر بعر بی سیف گویند</p>
<p>س تری بفتح اول و دوم و تشدید بیوم سوخت اخر و ستاره س تری بری بکسر اول و دوم و چهارم و پنجم منتشر و پرا و نار مار</p>	<p>س تر و س بفتح اول و دوم بر وزن سرور مذکر درخت صحرا ی معروف است و او را داتن بزرگ نیز گویند تلخ و سرد بود و با صره را روشن سازد صفا و حرارت و پستی علت تایی دیگر و گرم شکم و خارش بدن را نافع است کذافی شیرینی</p>
<p>س تربیت بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول مراد عمازک مرادف تر و نداد</p>	<p>س تر و س یا بفتح اول و بیوم و کسر چهارم شمشیر و سیف و مرد شمشیر زن و صاحب سیف را نیز گویند</p>
<p>س تری یا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول نش نام حک دوم هندی و آن است که از قرن سیمین تر یا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول مذکر افتادن آب باشد از نا و دان یا از بندگی دیگر</p>	<p>س تر و نداد بکسر اول و فتح دوم و سکون و او و نون و فتح و ال هبل مذکر عمازک و آن چوبی است که بر روی قلاب تایی گبری بندند و در آب اندازند و آن تا آنکه تایی بقلاب آویزد بآب فروزند</p>
<p>س تری یا بفتح اول و دوم و بیوم و چهارم سیزدهم س تری یا بکسر اول و دوم و سکون بای مجهول نون و دال هبل مذکر عمازک تری یا بزیادت الف در آخر کذالک</p>	<p>س تر و هت بکسر اول و ضم بیوم سوخت نام دیاری کشور است تر هتیا منسوب بکشور تر هت س تری یا بضم اول و کسر بیوم سوخت تایی رومی و ستر و غیر و کر تایی و قر تایی</p>
<p>س تر بود سی بفتح اول و دوم و ضم تایی و سکون و او مجهول و فتح دال هبل و کسر سیم سیزدهم ماه را گویند س تر نش بفتح اول و دوم و بیوم و کسر او و سکون نون و شین سحر است دست</p>	<p>س تری بفتح اول و دوم و کسر سه و سکون یا سوخت</p>

<p>تزو کتا زکیدن و این مهندست</p>	<p>س تزو پشت بفتح اول و دوم و سوم ذکر و او سکون نون</p>
<p>تق و انا بضم اول شکنیدن</p>	<p>س و فتح شین سکون فوفانی است و سوم تزو پشت مگر ششم</p>
<p>تقك بضم اول و دوم ذکر جاه و شمش و ضبط و نسق</p>	<p>ن و فتح ششم که پرو و فوفانی است کذا لک</p>
<p>و قانون را گویند</p>	<p>هنر تق بفتح اول و سکون رای سقوط هندی ذکر جماعت ذکر و حکایت ادا از خبری</p>
<p>تقس بکسر اول آن گویند که یکی از اسمای اشاره باشد</p>	<p>هنر تق بفتح اول ذکر خبریه دریا</p>
<p>تقس برانست بفتح الف و سکون بای فارسی و فتح زاو</p>	<p>هنر تق اقرابا هر دو رای هندی بر وزن شماره اقدان آب</p>
<p>سکون الف و نون و نای فوفانی سوای این دو غیر این</p>	<p>از بلندی مرادف تر تق اوان گذشت</p>
<p>تقس پر - تسبیح سوای این دو و رای این با وجود</p>	<p>هنر تق اقه بفتح اول بر وزن ملاخ خوب و زیبا و نفس نشنا</p>
<p>آن و پس بعد از آن تقس پر بھی با وجود آن</p>	<p>هنر ترا کا بفتح اول ذکر ادا ضرب چیزی</p>
<p>تقس بکسر اول مونت عطش و تشنگی را گویند</p>	<p>س ترا نا بضم اول شکنیدن و ظلاف افکندن در میادو</p>
<p>تسار بضم اول بر وزن شمار ذکر سنج و برف باشد</p>	<p>س ترا و ا بفتح اول ذکر خود نامی و نخوت و لاف</p>
<p>تسار بفتح اول و دوم نوعی است از ابریشم</p>	<p>هنر ترا یا بفتح اول ذکر پاکیزگی لباس ترا یا دارانکه مردم</p>
<p>تسار است بکسر اول سکون سین و فتح بای تحتی بیابگی</p>	<p>لباس پاکیزه و جامه زرق برق پوشند</p>
<p>و حکم دو اسطه کار و مالک بالخیبر را گویند</p>	<p>هنر تقرب بفتح اول و دوم مونت زودی و عرت و طیند</p>
<p>تسکر بفتح اول بر وزن عسکر دزد و راه زن را گویند</p>	<p>س و است و جنبگی و پیچ و تاب باشد</p>
<p>تسکری بر وزن عسکری دزدی و زهرنی و سرف</p>	<p>هنر تریانا بفتح اول طپانیدن و کسی را مضطرب کردن باشد</p>
<p>تسلا بفتح اول و سوم ذکر ظرفیست که مهندوان در آن</p>	<p>هنر تر تر بفتح اول و سوم ذکر ادا از افتادن آب</p>
<p>طعام می یزند</p>	<p>هنر تر تینا بفتح اول و دوم طپیدن و پیچ و تاب درونی و فری</p>
<p>تسو بفتح اول و تشدید بشین جمله مضمومه ذکر مقدار چیا</p>	<p>هنر تر چه بفتح اول و دوم و سکون ذکر حرف مونت</p>
<p>جو و یک ساعت و یک حصه از نسبت و چهار حصه کز</p>	<p>اضطراب و قلق و بقراری باشد</p>
<p>باره دوران و سیر بقالان گویند که این لفظ فارسی است</p>	<p>هنر تر چه نا بفتح اول و سوم طپانیدن مرادف تر پانا</p>
<p>و طسوج معرب آن است</p>	<p>هنر تر چه نا بفتح اول و سوم طپیدن</p>
<p>تسوت بکسر اول و ضم دوم تر بدر را گویند و آن دو ای</p>	<p>هنر تر کتسرا هست بفتح اول و سوم مونت طپش و اضطراب</p>
<p>سعدف و این شاید که تحریف تسوت باشد</p>	<p>هنر تر سلا بفتح اول و کسب بای فارسی شتاب کار</p>
<p>تسوتی بر وزن سرسری مونت نمکدان کالی بود</p>	<p>هنر تق قنا بفتح اول و دوم ترکیدن و این مهندست</p>
<p>تسنت بضم اول و سکون دوم و سوم که نامی هندی</p>	<p>هنر تر ترا ما بفتح اول و سوم جیدن آب اواز شکن</p>
<p>است شاد و خورسند را گویند</p>	<p>چیزی که در افتاب خشک شده باشد</p>
<p>تسنا بکسر اول مونت تر عیب و تحریف و معنی تشنگی</p>	<p>هنر تر ترا هست مونت چکیدگی آب</p>
<p>و عطش هم آمده</p>	<p>هنر تر کا بفتح اول ذکر سفیده صبح تر که دم صبح و علی الصباح</p>
<p>تفسر بفتح اول دریم بر وزن خود که معنی خود و نکوت باشد</p>	<p></p>

هر تک بضم اول مونت قافیه و وزن شعر بفتح اول حرف  
 غایت است بفارسی تا و بعربی حتی و الی گویند و تراز و دو  
 اسم مصدر از مصدر تکنا که دیدن و نگرستن باشد  
 تک باند هئا - تک رهنا - تک لگانا نیز دیدن  
 و نگرستن چیزی را و در زبان فارسی سخاوت است از تکید  
 و تکنه  
 س تکا بکر اول تشدید دوم مذکر یا چه گوشت  
 هر مکان بفتح اول بر وزن مکان مذکر حرکت و اضطراب  
 و در فارسی تکنده و دو ان را گویند  
 س تکا بفتح اول متعدی تکنا بمعنی نگرانیدن باشد  
 هر تک تک بکر سر و نامی فوقانی حکایت او از بی که  
 بلبابان هنگام راندن پس کند و بفتح هر دو نامی فوقانی  
 او از قدم  
 هر تکلا بضم اول در بر دو تشدید دوم در لفظ اول  
 فقط و اول مونت و نامی مذکر نوعی از کاغذ باد  
 س تکلا بفتح اول مذکر دوک بعربی مغزلی خوانند مرادف  
 تکوا - و تکوا  
 هر تکلی بضم اول مونت کاغذ باد که کوچک بود  
 س تکلی بفتح اول چرخه که جولا هنگام رشته بران بچیند  
 س تکنا بفتح اول نگرستن و نگاه کردن  
 س تکوا بفتح اول و ضم دوم مذکر دوک مرادف تکلا  
 س تکواهی بفتح اول مونت حر است و تکبانی چیزی  
 و تکبید اشتن زروسیم وقت کار کردن زرگر تا از آن چیز  
 نذرود  
 س تکونیا بکر اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و کرفون  
 شدت و سه گوشه را گویند چه کونا بمعنی گوشه است  
 س تکها س بضم اول بر وزن خارج برادر بر مرادف تبار  
 س تکهار یا بکر اول تحقیق کردن و بدلیس و حجت ثابت  
 نمودن و شبیار کردن زمین است بار  
 س تکا بکر اول شبیار کردن زمین است بار

هر تکلی بفتح اول و دوم بر وزن مغزی موزن تراز و را گویند  
 هر تکینی بر وزن زمینی مونت تکیه کوچک این لفظ است  
 هر تکنا بفتح اول و دوم فارسی متعدی تکناست و آن آید  
 هر تکانی بفتح اول بر وزن رسائی مونت سوزنی دوزی  
 و مژدی که برای سوزنی دوختن بدینند  
 س تکن بکر اول و ضم دوم سه چند و نوای است از نوای  
 موسیقی  
 هر تکا بفتح اول سوزنی دوختن  
 س تکنا بکر اول و ضم کاف فارسی سه چند  
 هر تکگی بفتح اول و تشدید دوم مونت رشته یک تار و نو  
 از رشته که بدان مایه را شکار کنند تنگی بکر اول رشته  
 سه تار چونگی رشته چهار تار  
 س تلی بضم اول بر وزن غل مانند و یکسا باشد تلی بیگنا  
 سنجیده شدن بزر و جواهر که از فقر آید  
 باقیات تشسستن برکتی و غیر آن تل رهنا برای  
 استادن و تل بفتح اول در فارسی بسته و کروه  
 س تلی بکر اول مذکر آن و لفظ دهان بدن و کج و آنرا بعربی  
 سه گویند و آن گرم و تر است و در اول و مفتح و مصلح او از  
 و خشونت حلق و اخلاط سوخته و مصالح غذا و قلیس  
 التغذية و طین اسما و سمن و محلل او رام و خوردن او  
 با شرب جهت گردن افغی و خوردن دو دریم او بایک دریم  
 کردگان خسته جهت قطع خون بوا سیر محرب و صداد او محلل او رام  
 و طین جلد بدن در افغ آثار سیاهی و سطرپی عصب سوختگی  
 اقلش قولنج اسما و یک و قبه و نیم روغن کجند و نصف او قبه  
 زیتون که ناشتا نوشند جهت رفع خارش بن و در شستی  
 جلا و شقاق مجرب دانسته اند  
 س تکلا بفتح اول بر وزن ملاذ که هر چیز دو جانب درین  
 و حمایت و محافظت را نیز گویند و بضم اول مونت تراز و  
 و مرج میزان و سنجیدن شخصی خود را با زر و جواهر و اشال  
 آن که بعد از آن از فقر او شایع بود

س تلال بفتح اول و چهارم مذکر با دمی زیرین من  
 هر تلالا مکر اول مذکر بزوزن و معنی ترانه باشد و آن نقشش و  
 سرد را گویند  
 س تلالا بضم اول سجا پندن مرادف لولا لانا  
 هر تلالا بفتح اول مذکر تالاب را گویند  
 هر تلالا بضم اول مکر طلاله لشکر عربی طلیعه خوانند  
 س تلالا بضم اول مکر باره جوی است از بسط عمل سبذ وستان  
 که ستمن یا بسط و با چوبها گمانی فرین می باشد  
 هر تلالا مکر اول موش مرادف که ای شبان و آن ظریف مشهور از  
 بهر بریان کردن مان در روغن  
 هر تلالا و تری بفتح اول موش نام میدانی است که قریب سبذ  
 واقع است و آن محل اجتماع رهنان است از بیجا است که بر بزرگ  
 خطرناک اطلاق این لفظ کنند  
 هر تلبو مکر اول و فتح بای موصوفه بزوزن دلبر نام پرند است  
 س تلبت بفتح اول و بیوم نیست و نابود باشد  
 هر تلبنا - تلبینا بفتح اول دوم طبعین و ج و تاب خوردن  
 هر تلتلا بضم اول و بیوم نرم شدن چیزی باشد از نرمی همچو  
 دیوار کل در باران و میوه از بچگی در حال دوری دیگر از بفتح  
 یا فتن سواد آن بفتح اول و بیوم ضعیف حرکت کردن را گویند  
 س تل چاولی سوت چیزی باشد که از برنج و کنجد سازند و  
 بخورند در موسیقی را هم گفته اند که سپید و سیاه بودن موسیقا  
 س تلن جنجاسا مکر اول بفتح جیم فارسی تشدید تالی مقوطه سبذ  
 س تل چوری مکر اول بفتح بیوم موش نام چیزی است که  
 از شکر و کنجد سازند و بخورند  
 هر تلچت بفتح اول و بیوم موش ورد که نفیض صاف باشد  
 هر تلچینا مکر اول بفتح دوم طبعین و اضطراب کردن مرادف  
 س تلچینا  
 س تلکسی بضم اول موش زبوری معروف و نام دروشی از  
 قوم هند و در کشت بهر زمان خود بوده است و اورا تلکسی  
 گویند و نباتی معروف که سبذ و آن پرستش آن کشت گویند که

تلکسی نام خوری بود که کشتا با او عشق داشتی و آن خورد در آخر  
 صورت این نبات گرفته و تلکسی در فارسی نام تلک بود و در  
 عربی شایسته خوانند و آن گرم است در اول فصل خشک  
 در ثانی محلل صبح او رام و منوم و مفتح سبذ و داعی در فصل  
 او رافع در دسر محرومین و مسافین و جهت کربز اندک  
 پروام و برای خفقان و ضعف سبذ و دیباج غلیظ مفتح  
 و عصاره او با شکر رافع درد سینه در بو و سرفه و ضعف  
 و خائیدن او جهت قلع و ضمارت کرده او با آب سرد  
 و مقوی اعصاب و تخم او سخاوم سموم و با کما حبه محلی  
 جیم از همه بود داده او طالع السهال از غیر من خصوصاً که  
 در کتاب جوشانیده باشد و ضمارت او چشم جاذب فساد  
 آن و شرفش تا سبذ در دم و از عصاره او صمغ او ماده در دم  
 و در اوست بوئیدن او مفتح و مصلح و تلکسی سبذ  
 س تل شکری مکر اول شری که از کنجد و قند ترتیب دهند  
 س تلک مکر اول و فتح دوم مذکر تشقه که سبذ و آن بر پیشانی  
 که از زرد و موی قند و شکر کتاب هم آمده است  
 هر تلک بفتح اول و دوم حرئی است که برای انتهایی غایت آید  
 در فارسی تا در عربی الی گویند  
 س تلکت مکر اول و فتح کاف تازی مذکر چیزی است که از کنجد  
 و شکر سازند و بخورند  
 هر تللا بفتح اول و بیوم حسرت دوازده کردن برای چیزی  
 هر تلنا بفتح اول در روغن بریان کردن  
 س تلنا بضم اول سبذ شده شدن و بیوم محال شدن و تلک  
 س تلنگا مکر اول و فتح دوم باشد تیلانگ آن نام شهری است  
 و گویند که با سبذ قانون سپاه آنجا مثل اهل فنک بوده است  
 و مطلق بیای را هم گفته اند  
 هر تلنگا - تلنگی مکر اول و اول مذکر و نامی موش  
 نوعی از کاغذ باد  
 س تلوا مکر اول و فتح دوم مذکر نوعی از شیرینی و بفتح اول کف با  
 را گویند تلوا چاشنا - تلوا تلک حانه دهرنا

<p>شدن و درخشدن چیزی تمتصا هست بفتح هر دو تایی منقوطه سونث سرخی روی و درخشدن کی چیزی</p>	<p>تلو و سهیلان بر سکن به از تعلق خوشا در کردن باشد تلو و کس از لکنی کنایت از اشغال یا بره ششم و غضب باشد</p>
<p>تمسک بکبر اول دوم مذکر تاریکی و ظلمت خزما را گویند</p>	<p>تلو و بفتح اول سونث شمشیر را گویند مرادف تر و ار ه تلوا سنا بفتح اول فرسوده شدن هم ستور</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم بر وزن هوس تاریکی و ظلمت تمسک بر وزن تمسک غرور و لاف خود فروشی و سرخی رو باشد</p>	<p>تلو و کس اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم نام لولی که در بارگاه اندر است</p>
<p>تمسک بفتح اول مذکر صدمه حرارت آفتاب تمسک بفتح اول دوم درخشدن چیزی سرخ شدن چیزی بخشم کردن بر کسی بلا سبب</p>	<p>تلو و بفتح اول سکون دوم و فتح و او کسری هم در ششم زن شمشیر را هم گفته اند</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم کج کردن که روغن بفتند آن رسد</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>
<p>تمسک بفتح اول دوم مذکر برادری قوم و کرده و جفا تمسک بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب</p>	<p>تلوها بکبر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلو و بفتح اول دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم</p>

مستخرج و خرازد و منقذ الدم و جراحات تازه و تخفیف قروح مزمن  
 از سوخته است و از جمیع نفات مسجیه شده که آب قلیان را  
 صاحبان استقا نوشیدند و از ادرار بولی عرق سقوط در روز  
 سجات از بیماری یافتند و آب قلیان دفع زهر ماری کند یعنی  
 چرک فی قلیان را که کشیده کرده در ناصور بنهند در سه فیتنه ماصور  
 التام یابد و اگر در چشم کشند شب گری را نفع دهد  
 تنبلی بفتح اول مذکر خیمه  
 س تنبلی بفتح اول مضمر دوم مذکر بان را گویند تنبلی آنا  
 بر آمدن خون باشد از دهان پس سباحت لکام  
 س تنبلی بفتح اول و کلام سکون نون مونت زینکه برک  
 تنبلی فروشد و نام درختی هم است  
 س تنبلی بفتح اول بان فروش  
 س تنبلیها بفتح اول سکون نون بی موحده و مای بود فرا  
 همتنا و ان آید  
 ه تنبلیا بفتح اول کسری موحده مذکر سوچه و آوند گلین  
 س تنبلی بفتح اول سکون دیگر حروف مذکر نام کتابی است اگر ت  
 دین بند و ان سحر و افسوس را نیز گویند و نام این لفظ را بفتح ماکویند  
 س تنبلی بفتح اول سکون نون و مای فوقانی مطهر و منجی گویند  
 س تنبلی بکسری سکون کسری فوقانی و مای سقوط بند  
 تر بند  
 س تنبت کار بفتح اول سکون نون و فوقانی مطرب و منضی  
 ه تنبتنا بفتح اول سیوم طنطنه زدن و بضم اول و سیوم  
 آواز کردن باشد  
 ه تنبتنا هت بفتح اول سیوم مونت ضربان و جع  
 س تنبتل بفتح اول مضمر سیوم که دال سقوطه بند است  
 برنج را گویند  
 س تنکت بفتح اول مضمر دوم و بفتح دوم نیز آمده اندک قلیان  
 و بضم اول دوم در فارسی باریک و رفیق باشد  
 ه تنکا بکسری اول مذکر خلاشه و پاره کا را گویند تنکا دلقون  
 لیا که به از عاجری بودن و فودتی کردن باشد تنکا

چشم بضم جم فارسی تشدید نون کنایه از مست شدن باشد  
 ه تنکا بکسری اول و فتح دوم طیدن مضطرب کردن  
 ه تنکی بضم اول مونت کرده مان تنک باریک و این  
 لفظ مهند است  
 س تنگ بضم اول بر وزن گنگ بلند و بفتح اول در فارسی  
 معروف که نقیصه از رخ باشد و هر چه مانحنه که نقاشان انظما  
 صنعت خود بر ان کنند عموما و نگارخانه مانی خصوصاً و نواریکه  
 بر زین اسب محکم کنند و دوالی که بدان بار بر پشت بار دراز  
 محک سازند و ناباب و عدم المثال و طول مستوه و سبجی سخت  
 و بسیاریم است و بضم اول کزه سترنگ کردن کوتاه را  
 گویند و کسری اول سنقار مکرغان باشد  
 ه تنگا بفتح اول و نون ده و فتح کاف فارسی مذکر و فلو س  
 مرادف تنکا و اهل کن بمعنی عتاب و ناز گویند  
 س تنق بفتح اول مضمر دوم مونت بدن و تن  
 ه تنی بر وزن غنی مونت ریسالی که پارچه را بدان بندند  
 و کسری اول تشدید دوم نوعی از برنج باشد  
 س تنی بفتح اول و نون هنی دختر را گویند  
 ه تنیا بفتح اول و کسری دوم مذکر نوعی از کمر بند و میان بند  
 قوسگون و او مجبول ضربت که در جزای شرط دارند  
 جو قوا و یکا تو یا و یکا نینی اگر تو یا می پس خواستی یا  
 چیز سهو در او بفتح اول سکون دوم بمعنی پس و انم و از نمان  
 و آن در برای نیز داری و بی باشد قوی بفتح اول و جزو  
 و با وجود ان قولون - قولک تا آن زمان  
 ه قوی بضم اول و نون روضه و احدی مطرب بمعنی قوی بفتح اول  
 گویند قوی بر وزن کو که صدای خواندن سک  
 ه قوا بر وزن نوا مذکر تابه و چیزی مدور که از سفال لعن  
 پاره بسازند و بر بالای آن گور او گذاشته اند زدن و کسری  
 کن و آتش بر بالای بنند و کشند و آینه چینی نوعی آینه  
 فولادی را نیز گویند  
 س قوا بضم اول غله معروف که از نان نان خورشق برزند

و آنرا از هر هم گویند

س تواسی که اول نماز نیکه در دهشته باشد مزادف تبار

س تواسی که اول طعامی که بران سه شنبه باشد چا

طعامی گویند که بران یک شنبه گذشته باشد

ه تو او بضم اول نکر نام برنده است

ه توانی بر وزن هو ای نو ای و بتای باشد

ه تو تر با و او مجبول با بی سوخته و فتح رای منقوطه کجا

نقطه مذکور به معنی کیده زانه است

ه تو با نا بسکون و او مجبول تعدی تو پنا و آن می آید

ه تو تر با بسکون و او مجبول مذکر گسین بی ذباب گویند و

نوعی از گو تر هم است

ه تو پنا با دوم مجبول پوشیدن و دفن کردن

ه تو تا با دوم مجبول مذکر طوطی

ه تو تولا با دوم مجبول و سکون نامی فانی زبان گرفته و گن

و او را الجلاج هم گویند

ه تو تولا با دوم مجبول که متن زبان وقت سخن گفتن عبری

گفت خوانند مزادف تتلا نا بضم اول

ه تو تن بضم اول فتح سیوم مذکر تراشه و حراطه و سو چیز بی با

ه تو تا بسکون و او مجبول نوار بافتن

ه تونی با دوم مجبول ماده طوطی

ه توتی با دوم معروف و فتح فانی و کسر سزه طفریت بود

س تو نیا بضم اول توتی سبز و از ایند تھو تھائیز گویند

ه تو تر با و او مجبول سونث پرده مشکه مانند که زمان بر پاکی

خود گذارند و در مالک شرفیه معنی از آن نماند و نوعی

از غله آن سرده خشک است و اگر از ابی روغن بخورند

ضرر کند و بضم اول فتح دوم فرقت از قوم راجپوتان

س تو تر با و او مجبول فتح رای قرشت مذکور آن خری

س معروف که برک ابنه یارک نیم در رسته کشند و در رسم شاه

و امثال آن بر در خانه و در راه بیاورند

ه تو تر بر وزن شوره مذکور ه طعام و تبرکی خاص

و قالوش دروش باشد و شرمعی که جنگل خان از خود

کرده بود تو تر ه پوشش خوان پوشش تو تر ه بندگی آراستگی

و تریت خان ای طعام که بدستان دستانند

ه تو سر هی بسکون و او مجبول اگر کسر را همه سور تا و قر تا را گویند

ه تو سری بر وزن شوری ترکاری معروف که تبری شهر دار

س تو تر با و او مجبول میوم بندی مذکر شکستی از ضرب توب

و غیر آن هم رسد و شکست و علاج و قوت روانی آب و

بمعنی نا انجمن هم گفته اند تو تر ه تو تر ه تو تر شکست و صاف

گفتن سخن تو تر با آن شکستن و معده م کردن و صاف گفتن

تو تر جو تر قطع و وصل و برید و پیوند پارچه و دستکی و

در سخن تو تر دینا شکستن و تبا کردن تو تر ه النا

شکستن و تبا کردن تو تر کر نا چاره کردن شکستن ضرب

چیزی را تو تر لیا جیدن کل میوه از باغ و شکستن چیزی

ه تو تر با و او مجبول سونث پرده مشکه دار که بر پاکی زمان گرفته

ه تو تر با و او مجبول مذکر غلت و کی چیزی و کیده هزار در و پیوسته

بندوق و پاره ریسمان ساحل در با و جزیره از جزایر بحر و زبور

معروف که بشی زنجیر سازند و در پای کنند و گاو این را هم گفته

و آن استی باشد که بر سر قلعه نصب کنند و زمین را بدان می کشند

س تو تر با نا با دوم مجبول معروف شکنیدن

ه تو تر با با دوم مجبول بسکون ای بندی فتح نامی منقوطه بند

مذکر فش خشک خردل که آنرا برای تخم نمکندارند

ه تو تر با و او مجبول فتح را منقو که مذکر حلقه بسین و غیر آن

که آنرا در بند دست کنند

س تو تر با با دوم مجبول شکستن

س تو تر و نا شکنیدن این تعدی بد و مفعول است

س تو تر و ای با دوم معروف شومز که بر شکستن چیز گویند

ه تو تر بی با دوم مجبول سونث خردل یا گویند و نیز توفی

است که برای انتهای غایت آید همچو اب تو تر بی یعنی

تا این دم

س نول یعنی اول بر وزن نول با و او مجبول هم گفته اند

س	مذکورین را گویند و بعضی اول مذکر شبیه دانند چیزی
س	قول تال بفتح اول سجدین
س	توکا بر وزن کوله مذکورنی معروف و آن بمقدار دو اذنه باشد
س	بوده بجای الف نیز می نویسند یعنی توله
س	تولانا بفتح اول بر وزن مولانا سجا سجدین
س	توکالی بر وزن مولائی موش نزدی که برای سجدین چیزی
س	دهند قولوا لی کذک
س	تولنا بفتح اول بادوم مجبول هم آمده تولنا نظر زمین
س	سجدین قدر و پهای کمی نگاه کردن
س	قولی بادوم معروف موش ترا زور گویند
س	تولی - تولیا بر بفتح اول موش و ثانی مذکور می از
س	طرف ستمی سنده ان
س	تومری بادوم معروف و سکون میم و کسری هم موش
س	بنی ننگ باشد
س	تومرا - تومری بادوم مجبول در هر دو اول مذکور ثانی
س	که وی خشک میان نمی باشد
س	تومنا بضم اول ج کردن پینه و پشم باشد بدست سگام خود
س	تومیا بضم اول کسر سوم بر وزن تولیا مذکور شسته پینه فلج و
س	دباک کرده
س	تون بادو مجبول و بفتح اول هم آمده است بمعنی چنان
س	و بدان سوال باشد
س	تون بادوم معروف و تون زده بر وزن ددن مذکر نام
س	در نسبت و ترکش عبری جمع خوانند
س	تونبا بضم اول سکون و او تون مذکور که وی خشک سر برید
س	که که ایان بنود در ان آب و طعام گذارند
س	توتنی بضم اول موش که وی میان تپنی تمساج و کوزه
س	که در ان پاره فی انصبت و شبده بازار یک از همه قاشا ماران
س	پرورد آزادی نوازند
س	تون تان کرنا بادوم معروف کنا به از سینه کردن در او تخم
س	باشد با کسی

توند بادوم مجبول موش شکم بزرگ توله کلا بادوم  
 مجبول و سکون و بفتح اول و سکون الف مردگان شکم  
 توندی بادوم معروف موش ناف شکم  
 توندیل - توندیلا بادوم مجبول و بفتح اول و سکون  
 در هر دو مردگان شکم  
 تونسا بفتح اول بحارت تابه گشتن  
 تونین سکون و او مجبول کسری هم موشون دم  
 دهان زمان  
 توه بادو مجبول و کسری هم موشون کوه ترا برای تو  
 توهن بضم اول و کسری هم موشون کوه ترا برای تو  
 توهی بفتح اول بر وزن شوقی پس همون زمان بضم اول  
 توه بضم اول کسرم مخفف توه باشد یعنی ترا برای تو  
 توه بفتح اول معروف کسکن و قهر باشد توه بازاری کرابه  
 زمین بازو که بازار تیشنان مالک زمین همند توه بته  
 شکن بر شکن و بی داره توه بته کونا تو بر تو نهادن توه بند  
 پایک سر زمان که فراخ و کشاده می باشد توه بیج کلای پارچه  
 آزادندرون دستا گذارند و بوشند توه پوشی نوعی می  
 و شلوار زمان باشد توه جمانا تو بر تو نهادن توه خانه  
 سرداب یعنی خانه زیر زمین توه دار کایت از سخن معقول  
 با معنی بود توه در سر نو نمانده و در بدنه دیگی نمی پلا  
 که در توه دیک باشد توه دنیا سجدین و بیج دادن توه  
 کسرا کوه بر توه کن و بار در باره چیزی گویند که قابل بدان  
 اصیاج و پردای می داشته باشد توه مارتا مری است از لمر  
 اسپان که از شدت تشنگی می شود و در ان پهلوی اسپان  
 می کرده توه نشین هوفار است شدن معروف گشتن  
 توه و تاله زبرد برود هم و برهم نه و تاله کرنا  
 زبرد بر کردن توه نال چیزی است بسن حلو مانند که بر  
 نام شیر نص کند  
 تهاپ با چهارم فارسی موش ضرب سگ آوازی که از  
 پس و فاره بر آید

س	تھا پابروزن تا بے ذکر نشان پنج دست	س	تھا پابروزن تا بے ذکر نشان پنج دست
س	تھا پناضرب سبک دن داندو دن دیوار از سر کین گوی	س	تھا پناضرب سبک دن داندو دن دیوار از سر کین گوی
س	و نیز یکی است از سومات دین که سهندوان در وقتی از اوقات	س	و نیز یکی است از سومات دین که سهندوان در وقتی از اوقات
س	در بده اگر او مضامین آن عمل آید	س	در بده اگر او مضامین آن عمل آید
س	تھا پی بروزن آبی مونت صدای که از ضرب سبک بر آید	س	تھا پی بروزن آبی مونت صدای که از ضرب سبک بر آید
س	د مالہ و آن افزاری باشد که گلکاران بدان کا بکل و گچ و	س	د مالہ و آن افزاری باشد که گلکاران بدان کا بکل و گچ و
س	آبک بر دیوار مانند	س	آبک بر دیوار مانند
س	تھا پی - تھا پی ہر دو بروزن ذاتی مونت امانت	س	تھا پی - تھا پی ہر دو بروزن ذاتی مونت امانت
س	و دو بیت را گویند	س	و دو بیت را گویند
س	تھا پیو - تھا پی بکسر اول در ہر دو وقت را جملہ	س	تھا پیو - تھا پی بکسر اول در ہر دو وقت را جملہ
س	در اول یعنی ازان تو باشد	س	در اول یعنی ازان تو باشد
س	تھا کنا با چہارم فارسی مرادف تھا کنا باشد و آن آید	س	تھا کنا با چہارم فارسی مرادف تھا کنا باشد و آن آید
س	تھا ل بروزن حال ذکر قاب سین	س	تھا ل بروزن حال ذکر قاب سین
س	تھا ل ذکر قاب سین و سناک کرد اگر درخت کہ از	س	تھا ل ذکر قاب سین و سناک کرد اگر درخت کہ از
س	بہر آب دادن بکنند و نیز سناکی کہ در ان نہالی نشانی	س	بہر آب دادن بکنند و نیز سناکی کہ در ان نہالی نشانی
س	و از اہل کن الا گویند	س	و از اہل کن الا گویند
س	تھا لی بروزن خالی مونت دستک طرفی معروف و	س	تھا لی بروزن خالی مونت دستک طرفی معروف و
س	کوی کہ بر کرد درختی کند تا آب در ان فرساید	س	کوی کہ بر کرد درختی کند تا آب در ان فرساید
س	تھا م بروزن با م ذکر ستون اسطوانہ و پستی چیزی و	س	تھا م بروزن با م ذکر ستون اسطوانہ و پستی چیزی و
س	مانع و امر از تھا منا	س	مانع و امر از تھا منا
س	تھا منا - تھا مبہنا پستی دادن حمایت نمودن	س	تھا منا - تھا مبہنا پستی دادن حمایت نمودن
س	و مد کردن و منع کردن و کشیدن عنان آب را	س	و مد کردن و منع کردن و کشیدن عنان آب را
س	تھا ن بروزن آن ذکر قطعہ پارچہ بہ عربی مستطع گویند	س	تھا ن بروزن آن ذکر قطعہ پارچہ بہ عربی مستطع گویند
س	و متقاطع جمع آنست اندام نہانی و یک تا از سکہ زردہ	س	و متقاطع جمع آنست اندام نہانی و یک تا از سکہ زردہ
س	سہ بک تھا ن اشرفی اشرفی واحد یقینون	س	سہ بک تھا ن اشرفی اشرفی واحد یقینون
س	تھا ن گنایت از اندام نہانی و شہر سگاہ مرد بود	س	تھا ن گنایت از اندام نہانی و شہر سگاہ مرد بود
س	تھا ن بروزن جہان آنجا و آن طرف باش تھا ن	س	تھا ن بروزن جہان آنجا و آن طرف باش تھا ن
س	تھا ن در ہر جا	س	تھا ن در ہر جا
س	تھا نا بروزن شانہ ذکر می حراست و پاسبانی	س	تھا نا بروزن شانہ ذکر می حراست و پاسبانی
س	و لقب شکر را ہم گفته اند تھا نا کہ مذک	س	و لقب شکر را ہم گفته اند تھا نا کہ مذک
س	تھا نا مذکر بارانی یعنی انبار قصب	س	تھا نا مذکر بارانی یعنی انبار قصب
س	تھا نا بروزن شانہ تذکر کردن و این بہند است	س	تھا نا بروزن شانہ تذکر کردن و این بہند است
س	تھا ننا - تھا مہنا مرادف تھا منا و آن بکند	س	تھا ننا - تھا مہنا مرادف تھا منا و آن بکند
س	تھا نگ بروزن بانگ مونت بخارہ و زردان	س	تھا نگ بروزن بانگ مونت بخارہ و زردان
س	تھا نگی انگہ مال غارت بتانہ	س	تھا نگی انگہ مال غارت بتانہ
س	تھا ہ بروزن راہ مونت تہ و تک و قہر باشد	س	تھا ہ بروزن راہ مونت تہ و تک و قہر باشد
س	تھا ہی بروزن را ہی مونت پایابی آب یعنی پایاب	س	تھا ہی بروزن را ہی مونت پایابی آب یعنی پایاب
س	بودن آب جوی	س	بودن آب جوی
س	تھا لی بکسر اول بروزن سپاہی مونت حصہ سوم و شلت	س	تھا لی بکسر اول بروزن سپاہی مونت حصہ سوم و شلت
س	چیزی و حصہ سوم از یک تہان پارچہ کہ با چکارہ دار بود	س	چیزی و حصہ سوم از یک تہان پارچہ کہ با چکارہ دار بود
س	تھا لیت بکسر اول بروزن نہایت مذکر غائب کہ در مقابل	س	تھا لیت بکسر اول بروزن نہایت مذکر غائب کہ در مقابل
س	حاضر است و حکم و محکمہ و جای عدالت و انصاف کہ	س	حاضر است و حکم و محکمہ و جای عدالت و انصاف کہ
س	در ان مرد می چند کرد آید و در میان دو خصم حکم کند	س	در ان مرد می چند کرد آید و در میان دو خصم حکم کند
س	تھا نا باضم اول نذو نیدن دیوار کلابہ	س	تھا نا باضم اول نذو نیدن دیوار کلابہ
س	تھا ن بفتح اول وقت شد بد سوم مفتوحہ مذکر سلی و طباخ	س	تھا ن بفتح اول وقت شد بد سوم مفتوحہ مذکر سلی و طباخ
س	تھا ن بفتح اول و کسر دوم مذکر طماخ و بمعنی کات	س	تھا ن بفتح اول و کسر دوم مذکر طماخ و بمعنی کات
س	سر ہم آورہ است	س	سر ہم آورہ است
س	تھا پی بفتح اول مونت دستک فی تھا پی بجایا	س	تھا پی بفتح اول مونت دستک فی تھا پی بجایا
س	دستک زدن تھا پی ما را ناکنا یہ از	س	دستک زدن تھا پی ما را ناکنا یہ از
س	تضحیک کردن و نفرین نمودن باشد	س	تضحیک کردن و نفرین نمودن باشد
س	تھا ل بفتح اول سوم بروزن سبک ضرب سبک	س	تھا ل بفتح اول سوم بروزن سبک ضرب سبک
س	تھا ل بکسر اول وقت دوم وقت شد بد سوم مفتوحہ	س	تھا ل بکسر اول وقت دوم وقت شد بد سوم مفتوحہ
س	تھا کار نا بضم اول کسی یا از حقارت بر آمدن و زجر	س	تھا کار نا بضم اول کسی یا از حقارت بر آمدن و زجر
س	و توجیح نمودن	س	و توجیح نمودن
س	تھا نا باضم ہر دو تہای فوقانی چین بچین شدن	س	تھا نا باضم ہر دو تہای فوقانی چین بچین شدن
س	و بظہر شتم نکر سکت	س	و بظہر شتم نکر سکت
س	تھا ننی بضم اول اسکون دیگر حروف و کفر نون مونت	س	تھا ننی بضم اول اسکون دیگر حروف و کفر نون مونت
س	دان آب و اشتر و دیگر جانوران باشد	س	دان آب و اشتر و دیگر جانوران باشد
س	تھا ن بفتح اول مذکر غار شیر و پلنگ باشد و بکسر اول	س	تھا ن بفتح اول مذکر غار شیر و پلنگ باشد و بکسر اول
س	فایم و ثابت و ایستادہ و مہر را گویند	س	فایم و ثابت و ایستادہ و مہر را گویند

<p>س تھکانا درماذن و متوشتن تھکھائی بضم اول و فتح سوم ذیل و فاکس فرومایہ را گویند</p>	<p>س ہر تھکانا اول تھکانہ</p>
<p>س تھکل بفتح اول و کرجای مقام و زمین خشک تھکل بیترا</p>	<p>س ہر تھکانا اول کردن ری بابر سوم</p>
<p>س بسکون بای مجبولی مای سکونت و واسطہ حصول مطلب</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح جیم فارسی حیوان شی جانور روزہ بروز زمین</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و چهارم جنیدن و موج زدن حرکت</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>
<p>س تھکل تھکل بفتح اول و کرجای تھکل تھکل تھکل</p>	<p>س تھکانا اول تھکانہ شدن فرو داک صاف شدن تھکانہ</p>

<p>تھیو ابروزن سبوه مذکر کنیز بعرنی فص خوانند تھیو تھیو بیای اول مجھول در ہر دو کسر سبزہ موت خاشاکی ویشاشی ورقصن ہر روز</p>	<p>س تھو تھر ایضہ اول دیگر حرف و فتح رای ہندی مذکر دمان بعرنی قوم کوئند</p>
<p>تی بفتح اول روزن می آن قدر و چندان باشد تے در زبان برج بعضی نامان باشد</p>	<p>س تھو تھابا و او مجھول بروزن غوطہ عالی و میان تھی و بی و تیری سان نام دوای ہم ہست تھو تھی بات باو مجھول سخن بی تھی را کوئند</p>
<p>تی بکر اول و فتح دوم زن و زوج تیاگ بفتح اول مگر ترک و فر و گذاشت باشد</p>	<p>س تھو تھابا و او مجھول کنکہ نقیض تیز باشد س تھو تھابا۔ تھو تھینی باو و معروف در ہر دو اول مگر و تانی سوئٹ دمان سپا شتر و اسٹال آن باشد</p>
<p>تیاگ بفتح اول ترک دادن و فر و گذاشتن تیاگی بفتح اول روزن مسابہ تیاگ ترک و ہندہ تیچی بیای اول مجھول سکون بی فارسی کسریم موتھ نوعی از خیاطت باشد</p>	<p>س تھو تھر تھو تھر باو او مجھول در ہر دو اندک بعرنی فصل خوانند تھو تھر ایضہ تھر و تھر تھو تھر تھو تھر اندک اندک تھو تھر تھو تھر ہونا کنایت از شتر شدن باشد تھو تھر سے تھو تھر ایسا را اندک</p>
<p>تیا بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجھول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک باو او مجھول مگر کئی بجای و زرقہ و حصہ ہرہ کوشید س تھو تھوک دار باو او مجھول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد س تھو تھوک باو او معروف مذکر خود و خود و آب دمان بعرنی</p>
<p>تیا اللس بیای مجھول اصل است تیا تھر مذکر دراج سپید بہتر از سیاہ ہست گوشت آن و فتح اخلاط ملثہ نافع است و وزیل تکلی نفس سرفہ و استقا ہست کذافی شریقی تیا تھر کے منہدہ لچھھی افعال از روی دراج حاصل میشود و این عبارت کرسی اظہار کنند کہ فہم کوتاہ داشتہ باشد و اورا برای انفصال مقدومات کہ بر تر از حوصلہ او بود اختیار کردہ باشند</p>	<p>س تھو تھوک چاشتا کنایت از شک تین بیان و عہد باشد تھو تھوک دنیا کنایت از ترک دادن گذاشتن چیزی با تھو تھوک لگا کر چھوڑنا کنایت از تھو تھو چیزی باشد باقصی غایت تھو تھوک لگا لگانہ از ارادہ آغلام باشد و این بجای شام غلیظ استعمال تھو تھوک ایضہ اول تغیدن افگندن خود دمان</p>
<p>تیا تھر بیای معروف سوئٹ پروانہ چرائ و نام دوای ہم ہست</p>	<p>س تھو تھو ایضہ اول و معروف سوئٹ ستون پشتی چیزی س تھو تھو ایضہ اول فتح چہارم مذکر نام بیانی ہست س تھو تھو ایضہ اول بیوم بروزن ابوی تیا و سمار باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد</p>
<p>تیا تھر بیای اول مجھول ثنائی معروف تھی و تھی و تھی تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد</p>	<p>س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد</p>
<p>تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد</p>	<p>س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد</p>
<p>تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد تیا تھر بیای اول مجھول مذکر جلالت و فقر و عزت باشد</p>	<p>س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد س تھو تھو ایضہ اول بروزن پر آرمیدہ و آسودہ و کن باشد</p>

تیرگی می باشد دوران رنگ و غنیم می نهند	س	تیرگی می باشد دوران رنگ و غنیم می نهند	س
تین بفتح اول تو که ضمیر مخاطب حاضر باشد	هـ	تین بفتح اول تو که ضمیر مخاطب حاضر باشد	هـ
تین بفتح اول او که سبزه یکی از ابدات معقول است	هـ	تین بفتح اول او که سبزه یکی از ابدات معقول است	هـ
تین را	هـ	تین را	هـ
تین مگر اول سه ببری ثلث خوانند تین تیره	س	تین مگر اول سه ببری ثلث خوانند تین تیره	س
تیش و پریشان تین تکان اندام نهانی و	س	تیش و پریشان تین تکان اندام نهانی و	س
شرکاه و ذکر را گویند	هـ	شرکاه و ذکر را گویند	هـ
تینتیس سی و سه	س	تینتیس سی و سه	س
تیند و با تخیلی مجبول و ضم دال بجدیم سیوه است	س	تیند و با تخیلی مجبول و ضم دال بجدیم سیوه است	س
تیند و ابایای مجبول و ضم دال مهله ذکر بود پلنگ	هـ	تیند و ابایای مجبول و ضم دال مهله ذکر بود پلنگ	هـ
تیوسر و وزن زیور ذکر دوران سرگشتن سر	هـ	تیوسر و وزن زیور ذکر دوران سرگشتن سر	هـ
تیوسر انا بر وزن دو خانه دوران سرگشتن و	هـ	تیوسر انا بر وزن دو خانه دوران سرگشتن و	هـ
سپوشش فادن باشد	هـ	سپوشش فادن باشد	هـ
تیوسر سی بسکون یای مجبول دو او و فتح ترا مهله	س	تیوسر سی بسکون یای مجبول دو او و فتح ترا مهله	س
پار سال و سالی که بعد سال آید	هـ	پار سال و سالی که بعد سال آید	هـ
تیوسری بسکون یای مجبول دو او و کسر راه مهله نوشت	هـ	تیوسری بسکون یای مجبول دو او و کسر راه مهله نوشت	هـ
چین پیشانی تیوسری چیزها ناچین کجین	هـ	چین پیشانی تیوسری چیزها ناچین کجین	هـ
تیون بکراول و سکون یای مجبول دو او و نون چنان	هـ	تیون بکراول و سکون یای مجبول دو او و نون چنان	هـ
و باین سوال هموزمان	هـ	و باین سوال هموزمان	هـ
تیوند ها بکراول و سکون یا او او و نون کندگاه	هـ	تیوند ها بکراول و سکون یا او او و نون کندگاه	هـ
و شکر باشد	هـ	و شکر باشد	هـ
تیوهار روزن دیو دار ذکر روزی دور و زین را گویند	هـ	تیوهار روزن دیو دار ذکر روزی دور و زین را گویند	هـ
تیر - تیهها ابایای مجبول بر دو ذکر ثبات و	هـ	تیر - تیهها ابایای مجبول بر دو ذکر ثبات و	هـ
مضبوطی و تیزی و تندی و خشم و غضب	هـ	مضبوطی و تیزی و تندی و خشم و غضب	هـ
تیهو بسکون یای مجبول و فتح گای روز نام زیور	هـ	تیهو بسکون یای مجبول و فتح گای روز نام زیور	هـ
که از ابر با س بندند شاید که از قسم گویند باشد	هـ	که از ابر با س بندند شاید که از قسم گویند باشد	هـ
تیهو ابایای اول مجبول همون دم	هـ	تیهو ابایای اول مجبول همون دم	هـ
تینتیس بست و سه	هـ	تینتیس بست و سه	هـ
کفتار بچشم در تالی منقوطه چهار	هـ	کفتار بچشم در تالی منقوطه چهار	هـ
نقطه	هـ	نقطه	هـ
تاب بفتح بای موعده نوشت دریاچه	هـ	تاب بفتح بای موعده نوشت دریاچه	هـ
تیر گویند سو و تر است	س	تیر گویند سو و تر است	س
تیسجوی بسکون یای مجبول و فتح جیم و سکون	س	تیسجوی بسکون یای مجبول و فتح جیم و سکون	س
مهله شریف و جلیل و مقدس باشد	هـ	مهله شریف و جلیل و مقدس باشد	هـ
تیسجونت ابایای مجبول سکون جیم و فتح او جلیل	س	تیسجونت ابایای مجبول سکون جیم و فتح او جلیل	س
ذی شان را گویند	هـ	ذی شان را گویند	هـ
تیسجمن ابایای معروف و فتح جیم فارسی حار و تیز و صغیر	س	تیسجمن ابایای معروف و فتح جیم فارسی حار و تیز و صغیر	س
تیز مگر اول مذکر که ره رود و ساجل محروم و ذیک و تیز	س	تیز مگر اول مذکر که ره رود و ساجل محروم و ذیک و تیز	س
دور فارسی معروف که ببری هم گویند و تیر خانه و نام	س	دور فارسی معروف که ببری هم گویند و تیر خانه و نام	س
های و ستاره هم است	هـ	های و ستاره هم است	هـ
تیرا بسکون یای مجبول از ان تو	هـ	تیرا بسکون یای مجبول از ان تو	هـ
تیر تخته بکراول و سکون جیم و حرف مذکر طواف زیار	س	تیر تخته بکراول و سکون جیم و حرف مذکر طواف زیار	س
را گویند تین تخته راج شهر الد آبا و را گویند	هـ	را گویند تین تخته راج شهر الد آبا و را گویند	هـ
تیر سی بسکون یا مجبول و فتح راه مهله سیزدهم ماه گویند	س	تیر سی بسکون یا مجبول و فتح راه مهله سیزدهم ماه گویند	س
تیر نا بفتح اول شاد دیدن و عوام بکراول خوانند	س	تیر نا بفتح اول شاد دیدن و عوام بکراول خوانند	س
آن غلط باشد	هـ	آن غلط باشد	هـ
تیره بسکون یای مجبول سیزده	س	تیره بسکون یای مجبول سیزده	س
تیس بکراول سی ببری نشین باشد	س	تیس بکراول سی ببری نشین باشد	س
تیس بفتح اول چنان و انچنان و سه و ضم	هـ	تیس بفتح اول چنان و انچنان و سه و ضم	هـ
تیسر اکر اول سیومین و ثالث	س	تیسر اکر اول سیومین و ثالث	س
تیسری بکراول نوشت کن را گویند	س	تیسری بکراول نوشت کن را گویند	س
تیکه تخته بکراول و فتح سوم مذکر شت گاه و متعدد	س	تیکه تخته بکراول و فتح سوم مذکر شت گاه و متعدد	س
تیکه بکراول خشنک و تند و تیز	س	تیکه بکراول خشنک و تند و تیز	س
تیکه بکراول نوشت اینگی است در موسیقی و خشنک و	س	تیکه بکراول نوشت اینگی است در موسیقی و خشنک و	س
تیل یای مجبول مذکر روغن	س	تیل یای مجبول مذکر روغن	س
تیلن یای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س	تیلن یای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س
تیلی یای مجبول روغن کش ببری معاصر خوانند	س	تیلی یای مجبول روغن کش ببری معاصر خوانند	س
تیلی بکراول وزن سبیل نوشت چوبیکه در پس در نیند یا	هـ	تیلی بکراول وزن سبیل نوشت چوبیکه در پس در نیند یا	هـ
در کشته مکر دو دان در او فارسی در پویش گویند و کشت	هـ	در کشته مکر دو دان در او فارسی در پویش گویند و کشت	هـ
ساق پار اینز گویند	هـ	ساق پار اینز گویند	هـ
تیلیا ابایای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س	تیلیا ابایای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س

هر تانهای بروزن جان بازی مونت استحکام و بوسه	هر تاپ مونت باشی کو مونت اسپ و او از کیه از وقت
هر تانج - تانچس اسکون نون و صم فارسی در هر دو کوفه	هر رقتن اسپان بر کید و غیره است که از ن سارند و با
وید آئین و فاسد هر تانک اسکون سیوم ندر جنس تجارت بنجاگان و	هر کیرین بدان مای شکار کند
قومی اندسروف و خطر مال و نام جلی هم است	هر تاپا ندر خانه ماکین
هر س تانک اسکون نون و کاف تازی مذکور زن چیا	هر تاپنا پای زون اسپ برای طلب گاه و دانه
ماش را گویند	هر و بعضی زن کردن هم بنظر آمده است
هر تانک مونت میخ آهنی زودخت و کوفه و آن دارد	هر تاپو بروزن قابو ندر جزیره وریا
باشد مانند ک طلا و نقره و فلزات دیگر را بسبب	هر تات با هر دو مای هندی مذکور پلاس و آن جا است
بالحکم پیوند کند	هر مسروف تات با ف آنکه پلاس با ف
هر تانکا مذکور دخت و طرخی که از نیک زنده و غیر	هر تاتک بفتح تازه و نون و نیک سازی و شعبده
را هم گفته اند و معنی آن گذشت تانک لگانا تازی	هر تار بروزن کار مونت مرادف تال با و آن ید
از دختن و پیوند کردن از فلزات با کفیشتر	هر تاسرنا از راه براندن کسی مرادف تان
هر تانکنا دختن	هر تاسری بروزن زاری فاصد و مسافت را گویند
هر تانگی مونت مرضی از امراض ضعیفه و نیز پاره که	هر تازی با سیوم هندی مونت نیش کوچک
از هندوانه بنامشند تانگ مزه آن معلوم شود	هر تال بروزن عالی مونت اعراض و امراض و غیره
و دیگری که بالای کوه مای باشد از نون سنگ	هر و مکر و حید کشتی کیرین و فرسودگی سوی از کین سالی
هر س تانگی مونت آرد سنگ تراشی	هر تال کس ناموقوف کردن چیزی و انبار کردن غلات
هر تانگ بروزن بانگ مونت پای را گویند تانگ	هر سار تا انبار کردن غله و گرداندن کوفه از وقت
ایمانانیت از جماع کردن باشد تانگ دینا	هر سنجیدن از راه دغا تال مثال مکر و غار را گویند
او کفن چرسه و مضمحل شدن مر لوطی را	هر تال بروزن بالا مذکورنی التعافی و اعراض و غیره
هر تانگن - تانگن اسکون نون و فتح کاف در هر دو	هر و انبار غله تال بالا بتاناد رنگ کردن در کاره
مذکور نوعی از اسپ تیز رفتار که از نواح پیچیده و باد	هر تال قول - تال متول بود و مجهول در هر دو مذکور
هر تانگنا فرا و بختن	هر بی التعافی و اعراض را گویند
هر س تانگی اسکون نون و کراف فارسی مونت	هر تال ناراندن و بی التعافی کردن
تیش کوچک	هر تالی بروزن عالی مونت آرد است از آلات فنا
هر تین بفتح اول و تشدید دوم مذکور تار و دو ما	هر مرادف تال
هر تبهاتانگن اول و دوم خراج روز مره باشد کسی	هر تانت اسکون الف و نون و مای منقطه بندی
همین قدر که سدر سق او تواند بود	هر تارک و فرق سراسر را گویند
هر تبهاتانگن اول مذکور کراف و سدر سق	هر تاتسها اسکون نون و فتح تلی هندی محکم استوار
	هر و توانا را گویند

<p>شتر می بفتح اول بر وزن چرخ میوت تارک سر بسنی خار بست و خاد بند نیز آمده</p>	<p>تپ بفتح اول دوم مونث و از چکیدن آب و قطره تپ بفتح اول دوم فارسی مذکر است و جهندی قطره</p>
<p>تنگا بفتح اول تازه و نو و بضم اول سحر و افسون باشد تنگا سرنا بکسر اول خیزانیدن جانوری باشد از</p>	<p>باران یا قطره مایعی دیگر و بعضی آواز هم گفته اند تپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر تپال خانه و نام معامی است</p>
<p>تنگاری و آن آواز است که از چپانیدن زبان بسقف دمان برآرد و این برای روان کردن آه و دیگر مواشی بود</p>	<p>در موسیقی و پر دواز غلوه تنگ و غیر آن و جت و جهندی و نوعی از قلابه باشد تپا ما سرنا دور دور دو سخن تپا کمانا بر جستن غلوه تنگ</p>
<p>تقو بفتح اول و تشدید تهای هندی معنوم مذکر یا بو تو یا بواده</p>	<p>تپا نا بفتح اول چپانیدن و سوار کنانیدن تپ پرناد در کار دیگر و دخل دادن و معارض و مزاج شدن</p>
<p>تقوانا جستن در تار یکی بر پایدن باشد تقیما بفتح اول و کسر سوم بر وزن تصفیه مونث ظرفی است ستوی سفل هندوان</p>	<p>تپ جانابا بالای کسی جستن تپک بفتح اول و دوم مونث در دوالم و وجع و آواز که از چکیدن چربی بیاید و امر است از چکیدن چنگ</p>
<p>تقی بفتح اول و تشدید دوم مونث دیوار یکی از گاه و عطف سازند از الفارسی توره گویند و تپیا مصفون است تقی باند هفتا منصلت دن مردم در صف شکار کی تقی کی او ت بیتهنکانیت از کردن کاری بقیه</p>	<p>نولیس اخبار نولیمی اخبار غیر صحیح نویسد تپکا بفتح اول مذکر تراب و ترشح آب و چکیدن و افتادن این رسیده از بالای درختان و بکسر اول مذکر داغی که از هر رنگی بواسطه انکشت بر چیزی آیند</p>
<p>و نیز در کین گاه نشستن شتر می بفتح اول و کسر دوم و کسر ری میوه مونث پرنده مرادف ششمیری</p>	<p>تپکانا بفتح اول چپانیدن تپکانا چکیدن تپکی بفتح اول مونث مصغر تپکا باشد تپکی پرتی عورت کی شوخی و میل کردن زن لبوی مردان</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپن بکسر اول و تشدید دوم مونث شرح کتاب و تغیر گویند تپنا بفتح اول جستن در رفتن خروس بر باده خود تپا تو بفتح اول سکون و او مجبول اگر در جستن چیز در تارکے</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بوربا تپانا بفتح اول خشکیدن و خوشیدن باشد اما محاور عوام است</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپ بفتح اول و تشدید تهای هندی معنوم مذکر یا بو تو یا بواده</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپ بفتح اول و تشدید دوم مذکر بوربا تپانا بفتح اول خشکیدن و خوشیدن باشد اما محاور عوام است</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپ بفتح اول و تشدید تهای هندی معنوم مذکر یا بو تو یا بواده</p>
<p>تپتهوا - تپتهوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از بیست که گویند تپتهوی سے آسمان تھاما جایگا جدا استغیا ریه است در مقامی اطلاق کند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز یک مد دور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپ بفتح اول و تشدید تهای هندی معنوم مذکر یا بو تو یا بواده</p>

<p>تک و کبر اول کریمه است حکام پاداری تکالی بفتح اول بر وزن خانه شونش خراج و محصل اول بود فرونده حال اگرش قسین بود</p>	<p>تک و کبر اول تشدید دوم مذکر مسلح نوبری جواد گویند تکالی بکر اول تشدید دوم شونش مخ ماده و هجوم و ابنوه مردم</p>
<p>تکالت بفتح اول و سیوم بر وزن تکلت شونش آواز خدا مرادف تکلت</p>	<p>تکالی بفتح اول و سکون رای جمله است رای بر ادبی التفات تکالی بفتح اول تشدید رای اسپ کردن و کوشش بر بنو مضبوط و محکم رای گفته اند</p>
<p>تکلی بکر بر دو تالی منقوطه شونش چلیپا بفتح آن بر دو شونش نگاه پادار و کبرستین و کمرانی</p>	<p>تکالی بفتح اول تشدید دوم یاوه کفتم تکالی بر وزن صر صر شونش یاوه و شاز خانگی</p>
<p>تکلی بفتح اول تشدید دوم شونش ضرب و صدمه و مصداق تکلی بهای تر است یعنی کنایت است از بار زده و غایت کردن با ضمی که بغایت قوی تر و زیاده باشد تکلی گمانا</p>	<p>تکالی بفتح اول و سیوم بر وزن مرصل روی گویند که بهارش با شین تاج رفته باشد و فرسودگی عاید شد تکالی بر وزن سر سری شونش یاوه</p>
<p>افتادن ضرب خوردن و کنایت است از افتادن کسی در محنت و بلا تکلی سازان از وزن بگری حوا آوردن و نیز کنایت است از زمین بوس کوشش کردن و لغزش نمودن و لغزش</p>	<p>تکالی بفتح اول و سیوم بر وزن مرصل روی گویند که بهارش با شین تاج رفته باشد و فرسودگی عاید شد تکالی بفتح اول بگذشتن مرادف قلنا</p>
<p>تکلی بضم اول و با سیوم جمله مذکوره و پاره و پیره و کس و لغز و نواز مرادف تکلی شکر گدا در ویشی که پاره مان و غیر آن از مردم بخوابد</p>	<p>تکلی بفتح اول و فتح رای منقوطه هندی سکون با فارسی و های هوز طپیدن مرادف تو پنا</p>
<p>تکلی بفتح اول و با سیوم جمله مذکوره و پاره و پیره و کس و لغز و نواز مرادف تکلی شکر گدا در ویشی که پاره مان و غیر آن از مردم بخوابد</p>	<p>تکالی بفتح اول و دوم مذکر نوعی از ابریشم تکلی بر وزن شک شونش ضربان و وجع</p>
<p>تکالی بفتح اول با یکد بر وزن و مصداق کردن و حسن جزی در محل تاریک</p>	<p>تکالی بفتح اول و دوم جنیدن و حرکت کردن و ضربا وجع داشتن و از خوبی نیک برگشتن و لغز اول و فتح دوم</p>
<p>تکلی بکر اول تشدید دوم شونش گرده نان سخت تکلی - تکلی بکر اول بصر اول در هر دو مرادف تکلی</p>	<p>تکالی بکر اول تشدید دوم شونش گرده نان سخت تکلی بکر اول شونش مرادف تکلی</p>
<p>تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند تکالی جز هانکایت از تربیت یافتن پند</p>	<p>تکالی بکر اول شونش مرادف تکلی تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند</p>
<p>تکالی با هر نامهوره تربیت یافته تکالی کا کھوتانکایت است از کسی که بخوبی تربیت یافته باشد</p>	<p>تکالی بکر اول شونش مرادف تکلی تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند</p>
<p>تکالی - تکالی بفتح اول و کلام در هر دو مرادف و حاکم دار القرب را گویند</p>	<p>تکالی بکر اول شونش مرادف تکلی تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند</p>
<p>تکالی بکر اول شونش گرده نان کوچک گرده گز از شاسته بالوان جوا گانه سازند و نامه بدان بند کنند در زبان</p>	<p>تکالی بکر اول شونش مرادف تکلی تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند</p>
<p>فرنگی آزا و لغز گویند و نیز زوری است که آثر بر پیشانی</p>	<p>تکالی بکر اول شونش مرادف تکلی تکالی بفتح اول تذکر و شونش هم آمده دار القرب یا گویند</p>

هـ	تنگا بفتح اول دوخته شدن و بکسر اول ماندن و قایم بودن	هـ	تلوا بفتح اول و ضم دوم از گویند کلمه زبان انبار باشد
س	تنگو بفتح اول و ضم دوم مذکور مک بر او ف تنگوا	هـ	تنگا بفتح اول و ضم دوم مذکور حرکت جماع
هـ	تنگو بکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول که ضا در او گویند	هـ	تنگا بکسر اول و ضم دوم ما کن جوان
هـ	تنگو بفتح اول و ضم دوم مذکور ضرب سبک و از بارید	هـ	تنگا بکسر اول و ضم دوم و تالی منقوطه مذکور حکایت او از است
هـ	تنگو از طبل را هم گفته اند	هـ	تنگا بکسر اول و ضم دوم و تالی منقوطه کم روشن بود چراغ
هـ	تنگو بر نای بفتح اول تکمید کردن	هـ	تن بفتح اول مذکور غنچه و غرور و خود پسندی تن تن
هـ	تنگو نای بفتح اول و ضم دوم مرادف تنگا باشد و آن سبک است	س	تنان بفتح اول کشیدن و تنگ کردن مرادف تنان
هـ	تنگی بفتح اول و رزون و کی سونت نظر تیز و سببی شست	هـ	تنشانا بضم ر و تالی منقوطه با بستگی نوز کردن
هـ	وشان دیدن هم هست و بکسر اول و تشدید دوم کرده مان	هـ	تنشانا بفتح اول مذکور تیزه و منافقه را گویند
هـ	کوچک و غیر تشدید هم خوانده اند تنگی لگانا محبت کردن	هـ	تند بضم اول مذکور شاخ بریده و دست بریده
هـ	و نزدیکی کردن و روزی تنگ پیدا کردن	هـ	تندنا بضم اول مثل و مردم بی دست مادر او دست
هـ	تنگا بکسر اول سونت کرده مان و کرده زغال ساییده که از آن	هـ	بریده و کبری که در جانب پسین دستاری باشد شده
هـ	افزوده در دست گیرند و و غیره که برای بند کردن کتوب کجا	هـ	داسر دستار یک در جانب پسین که داشته باشد
هـ	تنگت - تنگیا بفتح اول و ضم دوم و تنمد و مالداره و تنول و تنول	هـ	تنج بفتح اول و سکون نون جمع فارسی مخمل و مسک و کبر
هـ	تنگرانا بفتح اول و سکون کاف فارسی غلطانیدن	هـ	تند می بضم اول و کسر سوم سونت ثابت شکم وزن
هـ	تنگرنا - تنگرنایا - تنگهلنا هر سه بفتح اول و دو غلطید	هـ	بی دست کشد یان باند هانه یا چرخها نا
هـ	تنگهلنا یا - تنگهلنا بفتح اول و هر دو غلطانیدن	هـ	یا کسنا دستها بظرف پشت بستن
هـ	تنگهلنا بکسر اول و فتح دوم که در متن	هـ	تند بر بفتح اول و سکون نون زده و کسر اول منقوطه سوند
هـ	تنگا بفتح اول و تشدید دوم مذکور حرکت جماع تلی بونی	هـ	وسکون بای مجهول مکرر مانگ مرادف تریند باشد
هـ	تنگا بفتح اول و تشدید لام خدمت بی ضرورت تضحی اوقا باشد	هـ	مکر اول ان بگذشت
هـ	تنگلانا بفتح اول غایت نماید یا کردن چیز را	هـ	تنک بفتح اول و ضم دوم سونت آواز سخت
هـ	تنگ بفتح اول و ضم دوم و سکون بای فارسی سونت پاره	هـ	تنکا بفتح اول مذکور آوازی که از ظرف می نغیر آن بر آید
س	تنکاس بفتح اول سونت آواز زه گمان	س	تنکاس بفتح اول سونت آواز زه گمان
هـ	تنکنا بفتح اول و سکون دوم و سوم دوخته شدن با	هـ	تنکنا بفتح اول و سکون دوم و سوم دوخته شدن با
هـ	تنکو بر نای بفتح اول و ضم کاف و سکون و او مجهول منقوطه زده	هـ	تنکو بر نای بفتح اول و ضم کاف و سکون و او مجهول منقوطه زده
هـ	تنگالنا بضم اول و با سوم فارسی مذکور کوماه جانوزان	هـ	تنگالنا بضم اول و با سوم فارسی مذکور کوماه جانوزان
هـ	تنگاس بضم اول سونت لب چرخ عربی نقل گویند بضم اول	هـ	تنگاس بضم اول سونت لب چرخ عربی نقل گویند بضم اول
س	تلوا بکسر اول و ضم لام خوشامد که و چا پوس	س	تلوا بکسر اول و ضم لام خوشامد که و چا پوس
هـ	مرادف تلوا	هـ	مرادف تلوا

تنگ جانانک

تنگی یعنی اول مونت پای مساق قدم شد

تنگا یعنی اول و دوم خورد و کوچک تنیا تو تا اولی از طوی

تو یعنی اول سکون و او مجبول مونت حسن چیزی در تاریکی

تو آتوی یعنی هر دو تایی منقوط مونت حسن و بر ماسدی

تو پانجم مجبول مذکر گاه خود و چینه دان مصلح شیخ در وقت هم آید

تو بی بادوم مجبول مونت کلاه تو بی و الا کلاه پونش بیشتر

بر اول تنگ این معنی اطلاق کند و هر یک تاج بر سر او بود

تو ت یعنی اول مونت تنگ خلاف و شکر نجی در میان اجناس

و ضرر و نقصان نیز من السطور که در آن حواشی و معانی

الفاظ بنویسد تو ت بر تا حد کردن دن بر چیز و هجوم آوردن

و جمع شدن جم غیر تو ت جانانک شده و بار دانا توان

و شکسته حال شدن تو ت و هسانا به حال و غرضش در بیان

س تو تا یعنی اول و سکون و او سر و مذکر ضرر و نقصان و صیغه خاصی از

شکستن تو تا همچو تا شکسته و ریخته

تو تا بادوم مجبول مذکر خارا و زبان و پای قندیل

تو تر و با و اول مجبول ثانوی موه که کوفی از خافیه باشد

تو تکا بادوم مجبول سکون تایی منقوط هندی فتح کا

تازی مذکر افسون و معنیت را گویند

س تو تا یعنی اول شکستن

تو سرا بادوم مجبول و فتح تازی مبدی روزن شوره مذکر

ه بول دیوار

تو شری با سیوم منقوط هندی روزن شوری مونت

نوی است در موسیقی

توسی یعنی اول روزن طوی مونت غنچه مونی کل نامشکسته

توک بادو مجبول مونت سنخ و مزاجت و چشم نیمه مذکر گویند

س توک - توکا با و او سر و ف در هر دو ذکر پاره و در

چیزی و ضرر بی که کباب بر طبل زنند

تو کا توکی - توک تانک با و او مجبول در هر دو

تو کرا بادوم مجبول سکون کاف تازی مذکر سب

تو کری بادوم مجبول مونت بند کوچک و آزا

در فارسی گیر خوانند بر وزن تیره

تو کنا با و او مجبول مونت کردن چشم بد رسایند

تول با و او مجبول مذکر جماعت مردم و تیره و ده راهیم گفته

تول سار نازدن یک با و بر با و و دیگر مکانیک

کردان باشد

تو کا با و او مجبول مذکر ناحیه و محله شهر

تولی با و او مجبول مونت جماعت و کرده را گویند

تو م یعنی اول بر وزن بوم مذکر چیز محفوف نام زیوری هم است

و نیز بی خبر و مذکر برای کبوتران نصب تو م نام بر وزن روم

چیزی نامی محفوف نام زیوری هم است تو م دنیا سکون بدست

تو ن بر وزن دون مذکر صدای تیر تون کر تا تیر

و ادون دگوز کردن

تو نا با و او مجبول بر ماسیدن و حسن ز تار یکی و بعضی سحر

و افسون هم آمده است

تو نا تا من با و او مجبول و فتح میم مذکر شجده و نیز تنگ

تو نا تانی کدنگ

تو نشا با و او مجبول سکون نون مذکر بندی و نیز نون و

کا غدی که در آن باروت گذارند و در بندوق کنند نیز

آنچه از بطور آتش تازی بسوزند و بعضی بی دست

هم آمده است

تو نشی با و او مجبول و سکون نون مونت و مانده نغزابه

س تو نگی با و او سر و ف و سکون نون مونت ناف

شکم و شام کوچک و تیز درخت که شکسته و بی برک باشد

تو نک با و او سر و ف و سکون نون کاف فارسی

مونت لب جبر را گویند مرف تنگاسا

تو نگا تانگی با و او سر و ف مونت چیدن و فز

برون مرغ دانده ما

تو نگا یعنی اول چیدن و فز بردن

تو کرا بادوم مجبول سکون کاف تازی مذکر سب

<p>تھان لبکون داو مجبول نون سوٹ جای تھیا بفتح اول و تشدید بانی فارسی است کہ در اول سیم روز چھ</p>	<p>تھان لبکون و سکون نون مکرر نون از باز کہ پرندہ کھنڈ</p>	<p>ہر</p>
<p>تھیا بفتح اول و تشدید بانی فارسی است کہ در اول سیم روز چھ</p>	<p>و سحر و جادو مرادف تھانا</p>	<p>ہر</p>
<p>تھیا بفتح اول زدن و کوٹن</p>	<p>تھنا با و او مجبول سکون نون ساحر و انون کر و شعبہ با</p>	<p>ہر</p>
<p>تھت با سیم سنقوٹ ہندی مذکر گذرہ و عمل مرادف تھت</p>	<p>تھنہائی با و او مجبول سکون نون زن شعبہ باز</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتکا بفتح اول و سیم سنقوٹ ایستادن مرادف تھتکا</p>	<p>تھان مذکر آواز کہ زدن چیز بی بالاجیزی براید</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھہ بفتح اول و سکون دیگر حرف مذکر انوہ از دھان</p>	<p>تھات مذکر سقف خانہ کہ برای گاہ پوششی خنڈ باشند</p>	<p>ہر</p>
<p>و مجوم خلق</p>	<p>و بمعنی نظام و ترتیب ہم آمدہ است</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھا بفتح اول و تشدید سیم مذکر نزل ظرافت و مزاج</p>	<p>تھتھہ مذکر حشمت و جاہ و تکلف احوط در چہرے کہنے</p>	<p>ہر</p>
<p>و استیزا و سحر باشد و نام جام است تھتھے باز</p>	<p>تھان مذکر غم و فقر و بمعنی برف ہم آمدہ است و در</p>	<p>ہر</p>
<p>ظریف تھتھے بانہری ظرافت</p>	<p>کی از طرف مکان</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھہ بروزن تھتھہ مذکر خوبی و رونق و تازگی را</p>	<p>تھتھہ اصل با چہارم سنقوٹ ہندی بروزن خارا فایم و</p>	<p>ہر</p>
<p>گویند تھتھا کہ لگ</p>	<p>منصوب گویند</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھا بفتح اول و سیم کوٹن زدن و زدن سر از اندو</p>	<p>تھتھرہ لبکون رای ہندی و ماہور نشیب دار</p>	<p>ہر</p>
<p>و کوٹن وہ ساختن کسی خود را</p>	<p>تھتھرہ مذکر تھتھرہ ہی سوٹ فایم و منصوب و استاد</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھرہ بفتح اول و تشدید سیم بروزن افزہ مذکر سقف خانہ</p>	<p>را گویند</p>	<p>ہر</p>
<p>کہ از فی سازند و بالائی آن گاہ پوشند و مکبر و دوامی</p>	<p>تھتھرہ ہنا لبکون رای ہندی و نامی ہوز فایم کھتن</p>	<p>ہر</p>
<p>سنقوٹ سوٹ بروہر ما و سنقوٹ در کئی شد و باین سنی</p>	<p>و منصوب ن مرادف تھہونا</p>	<p>ہر</p>
<p>بضم سیم نیز آمدہ</p>	<p>تھاسنا۔ تھاسنا اکدن و انباشتن</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھرہ لکبر اول و فتح سیم افسردہ و سرد و بفتح اول</p>	<p>تھاکر بضم کاف تازی بروزن کا در مذکر بت و صنم</p>	<p>س</p>
<p>و سکون سیم مذکر خاریت و خار بند را گویند</p>	<p>خداوند و بزرگ قوم در راجپوتان و مر زبان و زمین</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھرہ انت لکبر اول سوٹ فز کی و ایستادن</p>	<p>دار و موتر اش و حجام و حلاق تھاکر و امر بفتح اول</p>	<p>ہر</p>
<p>درخت از بالیدگی</p>	<p>بت کہہ را گویند</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھرہ نا لکبر اول و سیم و صنم سیم نیز آمدہ ایستادن</p>	<p>تھال۔ تھال مذکر تھالی سوٹ شاخ درخت</p>	<p>ہر</p>
<p>درخت از بالیدگی و افسردن آن</p>	<p>تھان بروزن جان جام مرادف تھانو</p>	<p>س</p>
<p>تھتھرہ بفتح اول و سکون سیم سوٹ سقف خانہ</p>	<p>تھانہا مرادف تھانہا بود و آن مذکور شد</p>	<p>س</p>
<p>کہ از فی سازند و بالائی آن گاہ پوشند و تابوت</p>	<p>تھاننا خواستن و عزم کردن و مقرر نمودن</p>	<p>ہر</p>
<p>مردہ و نغش و مر کجیف و لاغر کہ در بدن وی پوت</p>	<p>تھان لبکون نون و سوٹ جای و سکون</p>	<p>س</p>
<p>و استخوان باقی مانده باشند</p>	<p>تھاتھو لبکون نون و صنم نامی سنقوٹ دوم بروزن</p>	<p>ہر</p>
<p>تھتھک لکبر اول و فتح سیم سوٹ حالت ایستادن</p>	<p>فابوقایا اعتقاد و مرد معتبر و او از کجا از سردا و ن بنا و ن</p>	<p>ہر</p>
<p>مذکورہ و باز ماندن درخت از بالیدگی تھتھک ہنا</p>	<p>اید و باین معنی مذکر بت</p>	<p>ہر</p>

یا جانان حیران اسادن و از جا خود تجا و زگردن

تھتھکنا بفتح اول و سوم تھیر استون

تھتھو سر تھتھو ل بفتح اول و ضم سوم و سکون و او و جھول

در بر دو شوخ و ظریف و خوش طبع

تھتھو لی بفتح اول و ضم سوم سوت سخریه و مزاج

تھتھسیر بفتح اول و کسر سوم و سکون بای محمول قلمی که در مسک و

ساق بنان جوری که غلام سرف باشد تھتھسیر تھتھسیر

کی بدل لنی عقد و بیع معا که در میان دو مرد زیرک واقع شود

تھتھسیری بفتح اول و کسر سوم زن مس که

تھتھنا بفتح اول و تشدید سوم مذکر سر کاغذ باد

تھتھدی بضم اول و تشدید سوم سوت زنج بربی دقن

خوانند تھتھدی بکرتان یا از چاپلوی کردن و عجز و

الحاح نمودن باشد

تھتھر کبر اول سوت برف و سردی را گویند

تھتھر بفتح اول و تشدید سوم بروزن آره سوت نوعی از

شراب و قسمی از پای افراز که روستایان در پاکند

تھتھر انا بکسر اول و سکون های هوز سوت قره کوبک

تھتھر انا بکسر اول افسریندن

تھتھر سرنج اول و سیوم بروزن هر دو در هر دو در هر دو

و غلط باشد تھتھرک بروزن فلک کدنگ

تھتھرنا بکسر اول افسرون و بنجشدن و بفتح اول ماندن و

توقف کردن مرادف تھتھرنا

تھتھری بفتح اول و تشدید سوم مرادف تھتھرا

تھتھر یا بفتح اول و کسر سوم نوعی از حق سعالین

تھتھس بحرکات تھتھس حکایت او از چیزی مثل آواز

بندوق که از پدی سنگ چغاق با سببی بکسر شود

تھتھس بفتح اول و تشدید سوم مذکر چپا و بعضی نخوت

و کبر و غرور آمده است

تھتھسک بفتح اول و سیوم بروزن خشک سوت جاوش

تھتھسکا بضم اول و فتح سیوم با و از بار یک کرسین و بفتح

اول و سیوم شکستن پاره از طرف کلین بزدن آن بالا طرف دیگر

تھتھسکی بضم اول سوت کوز تیز را گویند

تھتھسنا بضم اول آگنده شدن

تھتھستی بفتح اول سوت کز بندوق و کز توب

تھتھک بفتح اول و دوم سوت در و بند با بری بیع الغاصفون

تھکانا بکسر اول در مکان دو خانه و سرحد تھکانا تھهوند

سکان جستن و جستجوی خدمت نوکری کردن تھکانا کرنا

تفحص کردن و پی بردن بجاری در آغاز آن تھکانا

لگانا قایم کردن و مقرر کردن و جافاست خود در یافتن

تھکانه لگانا مقرر کردن و منصوب کردن و تمام کردن

و کشتن و قتل کردن کسیر تھکانه لگانا انجام رسیدن

چیزی و مردن و کشته شدن

تھتھک تھک بفتح هر دو تهای منقوطه مذکر و سوت کار

دشوار و یا محنت و حکایت او از چیزی

تھتھکها بفتح اول و چهارم ضرب بک زدن

تھتھکھوا بفتح اول و چهارم سوت نوعی از کشتی

کوچک باشد

تھتھک تھکی بفتح هر دو تهای منقوطه سینه کرد مسازع

تھتھکھیللا بفتح اول و کسر چهارم و سکون یای مجهول

آگنده و مجتمع را گویند

تھتھکرا بکسر اول مذکر بغان باره

تھتھکرا نا بضم اول از پای زدن و کله زدن

تھتھکرا لی بفتح اول و ضم کاف تازی سوت الو است

و خداوندی و صاحبی را گویند

تھتھکرا این بفتح اول و ضم کاف تازی و فتح یای تھکانی

ماده تھاکر باشد و معنی تھاکر مذکور شد

تھتھکرا بضم اول سکون های بنو کاف تازی و فتح را

منقوطه بندی مذکر پاره چیزه دبار همان مرادف تھکرا

تھنا بفتح اول مذکر شاخ بزرگ خت	تھنا بفتح اول و سکون ماد تشدید نون معزز شدن
تھنا بفتح اول و سکون ماد تشدید نون معزز شدن	تھک بفتح اول و سکون ماد و کاف فارسی عیار و دغا باز
تھنا بفتح اول طین و او از تیز	تھک بفتح اول و سکون ماد یا تھک بازی عیار
تھنته بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر سفار و نول	تھک بازی تھک لانا از بازی کردن و دغا کردن
مرغان مرادف تھوتھه	تھک لانا دغا کردن و عیاری کردن و فریب دادن
تھنتھانا بفتح هر دو ت ای سقوط هندی ادا کردن	تھگانا بفتح اول فریبیدن و فریفتن
و دیگر طرف کسی	تھگانی سونت فریب عیاری و دغا بازی
تھند بفتح اول بونث سر ماد برودت باشد	تھکن بفتح اول و کسر سوم زن عیاره و دغا باز باشد
تھند اسر و خشک و بار و تھند ها که تھند اتر	تھکنی کدنگ
کم شدن خشم و عتاب شوخی کمی نقصان یافتن قوت	تھکنا بفتح اول فریب خوردن و فریفته شدن
مردی در جویست باشد تھند اگر ناسر و خشک	تھگوسری بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون او
کردن و جرع کشتن و آتش نشاندن و تسلی دادن	تھگوسری سونت کد و غدر را گویند
تھندا هونا خشک شدن و خاموش شدن چراغ و مطنفی	تھگیا بفتح اول و کسر سوم غدار و سکار
شدن آتش و تسلی یافتن و آسودن و نامرد شدن و	تھل بفتح اول و دوم سونت کار و عمل و خدمت خانه دوا
خیز گشتن یکجا تھندا هونا شادمان و خوشوقت	تھل تگوسری فتح ت ای هندی و سکون او و جمل کار و با
شدن بیدار عزیز یا یکشیدن انتقام از کسی	و کار و خدمت تھل کرنا کار کردن و خدمتکاری نمودن
تھندا ای بر وزن صحرای تبرید و شربت بنگ	تھل لگانی بخدمت کاری حاضر بودن
تھندک بفتح اول و چهارم سونت برودت و خشکی	تھلانا بر وزن شهبانه سندی تھلنا باشد
تھندی سونت خشک سرد تھندی سانس	تھلنا بفتح اول و دوم شنی کردن و سیر نمودن
بهر فی نفس سرد بر آوردن و آه سرد کشیدن	تھلنی - تھلوی بفتح اول و دوم زن خانه دلد و ام الزل
تھنک بکسر اول و فتح سیوم سونت فواق و بلک	تھلوا بفتح اول و ضم لام خادم و کار گذار باشد
تھنکا تا بضم اول گویند سندی	تھلیا بکسر اول سونت سیوم
تھنکا بکسر اول و فتح سیوم فواق آوردن و بضم اول	تھمک بضم اول و فتح میم سونت خزام بانا زرا گویند
و سیوم نیز آمده	تھمک جال بقایه بانا
تھتی بفتح اول و کسر نون سونت شاخ درخت را گویند	تھمکا بضم اول کو تاه و بست قد
تھوس بفتح اول بر وزن غور سونت جا و مکان تھور	تھمکا بضم اول و فتح میم فرامیدن و همیدن و خزان
نهنا بر جای سرد شدن و مردن و تھوس با و بعد	راه رفتن
سفار و نول مرغ باشد تھوسر همی - تھوسری	تھکی بضم اول کابل سونت و نیز حرکت دادن
هر دو با و او مجبول سونت زرخندان بومی ذوق گویند	ریسان کاغذ با و او قتیقک هوا بسیار نبود
مرادف تھدی	

تھوس باو او مجبول است و مضبوط و مستحکم و امر از تو ضن  
 تھوسا باو او مجبول مذکر انگشت بز چون کسی نموده شود و  
 این دلالت بر انکار و ابا کند و این عمل خاصه زنان است  
 تھوسنا کردن و تو ضن  
 تھوکا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول مذکر ضرب  
 تھوکری باو او مجبول بر وزن خوکر مذکر ضرب صدریه و  
 بانگ و سکری خوردن و سر با زدن مرغی زیر تھوکری  
 کھانا یا نغز خوردن و نغزیدن پا و در رفت و بلایان  
 تھوکر لنگا سکری خوردن تھوکر باو او مجبول  
 مذکر ضرب تیز بانگشت دست و نان بخت را هم گفته اند  
 تھوکنا باو او مجبول کوفتن زدن را گویند  
 تھوکا باو او مجبول مذکر پیاله که بر آید و آب و قفس  
 مرغی که از بند انگشت تھوکا شمارنا بانگشت بر  
 سر کسی زدن  
 تھون بفتح اول و ضم می بسوز سکون و او مجبول  
 مذکر آواز کودک نوزائیده  
 تھونا یا سکری او او مجبول مرادف تھیونا  
 تھونته بضم اول و سکون و او مجبول و دیگر حرف  
 مذکر نول مرغ و باو او معروف شاخ درخت بریده و  
 بی برکن دست مقطوع و برین و بریده را هم گفته اند  
 تھونتها بضم اول و سکون و او معروف مرد دست  
 بریده خورد خشی که شاخ درک آن بریده باشند  
 تھونقی بضم اول و سکون سابق درخت که بعد  
 دور کردن باقی ماند  
 تھونقیبا باو او معروف مرد دست بریده و در  
 بی شاخ و خادمی که آلت شانس او بریده باشند  
 و او را خواج خوانند  
 تھوننگ باو او مجبول کوفتن زدن  
 تھونگ باو او مجبول سکون نون و کاف فارسی  
 زدن بمقا و انگشت بر دین

تھونگا باو او مجبول مذکر سفا بر زمین زدن مرغ  
 تھها کابفتح اول و سیوم بر وزن سراج مذکر آواز بزرگ  
 که از دره و غیر آن بر آید تھها کے کی ملاقات ملاقاتیکه  
 کمال محبت و کرمجوشی کند  
 تھهرا نا بفتح اول و سیوم مقرر کردن و منسوب سخن و  
 حکم کردن بایت دن  
 تھهرا و بفتح اول مذکر تقر و اناثات باشد  
 تھهرا نا بفتح اول و سیوم ماندن و تقر یافتن  
 تھیب مکر اول و سکون بای معرو و بای فارسی مونت  
 نوعی از چراغ  
 تھیبی مکر اول و سکون یا مجبول مونت سر بند شیشه عربی  
 صمام خوانند تھیبی منهد مین دینا که به از خاموش  
 ماندن و مهر سکوت بر لب زدن باشد  
 تھیس سکون بای مجبول مونت صدر و ضرب لغزش قدم  
 در برابر شک غیر آن  
 تھیسر مکر اول و سکون بای مجبول مین هله مذکر سحر و  
 استنیز باشد  
 تھیسنا بای مجبول سکون مین سخن و اکن زدن کوفتن  
 و خوردن طعام بجرص  
 تھیک سکون یا مجبول مونت نشی و اسطوانه و جوالی بجرص  
 که پراز غل باشد و کبر اول است و تیکو درست و پسندید  
 و معقول و زیبا و لایق و مردم جز زین را نیز گویند و بومی بیخ  
 و زرتسرا نیز آمده تھیک تھاک درست و زیبا  
 تھیک کونا درست کردن و اصلاح دادن و کنایه  
 از زدن و ادب کردن تمثیله نمودن هم هست  
 تھیکا سکون بای مجبول مذکر سر بند شیشه و کبر اول اجرت  
 و مزد و بمعنی کار و عمل بر آمده است  
 تھیکرا مکر اول مذکر سفال یا به تھیکری مونت کز  
 تھیکری چنانگنیه از دیوانه شدن باشد  
 تھیکم تھیک کبر مرد و تالی سغوطه هندی و فتح و ج

که کاف تازی است بدستی و راستی

همه تخمینک همیکامذکر دشنام را گویند

همه تخمینک با بیای اول مجبول سوخت سودگی مردم بار بردار

همه در بیان راه تخمینک لگانا تخمینک دینا آسون مزدور در بیان

و نهادن بار کران نخسته بر زمین

همه تخمینک تخمینک بسکون هر دو بیای مجبول سوخت راستی

کسی خوش و بازو

همه تخمینک را ندن و بعضی تقلید مسخره هم آمده مذکر است

همه تخمینک بسکون بیای مجبول دیگر جروف حرف خام

و سره بعضی سنان و سینه گرم آمده است

همه تخمینک بیای اول مجبول و کسری هندی سوخت سر سبز

همه شیشه و چرک گوش که آمده و پاره که بدان هندی و سرخوش

کنند و آن از ناف تا بز انومی باشد

همه تخمینک با بیای مجبول سکون نون و فتح کاف فارسی مذکر

همه چوب سنی و آلت یعنی زره و قضیب هم گفته اند تخمینک

با جناباه و خراب کردن چیز را

همه تخمینک با تخانی مجبول و سکون نون و کاف فارسی کوتاه

قدر را گویند

همه تخمینک با بیای مجبول سکون و او مذکر انومی مردم و زانو

اسپ را گویند

همه تیب بکبر اول سوخت دستا و بز و تمک ز رو کشیدن

همه ورق کنجیفه از مجموع آن و بلند کردن آواز در سرد

همه افشار و افشارون باشد تیب تاپ زیب

همه وزینت و فشار و فشارون تیب لینا کشیدن مرفی

از اوراق کنجیفه

همه یقینا بکبر اول سکون تخانی و بیای فارسی افشارون و

مستن چیزی است

همه یقینا بکبر اول سکون تخانی و تایی هندی هو نام دو

همه تیب بکبر اول سوخت پزه جاره که آنرا از پنهان بریده باشند

و بیای مجبول سوخت انومی مردم و او از را گویند

همه تیرا بسکون بیای مجبول مذکر پرده و حجاب و بعضی نگاه زد

احول هم آمده است

همه تیرا بیای بیای مجبول غریب و بانگ زدن و آهنگ کشیدن

همه تیرا بسکون بیای مجبول مذکر تند رفت و آهست مر

جولا بسکان را که بدان رشته تاب دهند

همه تیرا اهلا لانا تکایت اشک داشتن و آن مر می است

از امراض خبیثه

همه تیرا با بیای مجبول دفع زای سقوط کج و ضمیمه بمر بیای

گویند تیرا بیای از توابع است

همه تیرا هائی سوخت کجی بمر بیای عوج گویند

همه تیرا بیای مجبول سوخت نخوت و کجایی و وفود

و نزاع و خلاف باشد

همه تیرا بیای بیای بیای سوخت طعنه داده بمر بیای جواده

مرادف هندی

همه تیس بکبر اول سوخت فرمان وضع تیس مارا تا فرمان

تیسنا بکبر اول طبعیدن و فرمان کردن

همه تیسو بر وزن کیر و صوم سین مذکر نوعی از بازی و گل بازی

و اگر آرزو در شراب یا در آب بپزند و برایشین بند خشن و با

خایه را نفع دهد

همه تیک بسکون بیای مجبول سوخت پستی و اسطوانه و ستون

و بعضی اعما و عهد و پیمان و نذر و نیازه هم آمده

همه تیکا بکبر اول سوخت شرح و حاشیه کتاب و حرکت عروس که

بمر بیای جواز خوانند و شقه پیشانی و زیوری معروف که آنرا

بر پیشانی بندند و گذاشتن آب بد بر بازوی دیگری تا او

نیز آلوده شود و سوا سنی اولین دیگر معانی تیک استخوان باشد

همه تیکا بکبر اول سوخت رفت عروس و نجات داماد

تیکالینا قبول کردن داماد و جواز عروس را

همه تیکر بر وزن زیور مذکر گریوه و تل و پسته را گویند

تیکر کندک

همه تیکن با بیای مجبول دفع کاف مذکر پستی و اسطوانه و قایم

هر تیکتا اعتماد کردن و پشتی دادن

س تیکت بگردن فتح کاف و سکون تحتانی و فوقانی بگفتار

هر تیکت بگردن بای مجبول و کاف فارسی مذکر شسته زمین

هر تیل بگردن بوزن سل سونش ماکین جوان و اندودی

تخووزن را هم گفته اند

هر تیل بگردن بوزن نیند مذکر شسته زمین مثل گویند

هر تیل بایای مجبول اندن

هر تیلو ایای مجبول و ضم لام مذکر شسته که بر سرف خاگند

هر تلم بسکون بای مجبول سونش کل شمشع جریع باشد بجم

تام بایای سعوفت را بش زرق و برق

هر تیغت بسکون بای مجبول نون و تالی سقوط بندی

مذکر شتر سیده کر بل را گویند و آن در ضعی است و نیز نقطه که

در چشم افتد

هر تیغت مذکر شتر سیده کر بل و آن در قنیت و نیز سخی که بی

بگویند و نوعی از نیزه که بدان مای را شکار کنند

هر تیغتو بسکون بای مجبول و ضم چهارم مذکر حلق و

قصه بر را گویند

هر تیغتر بایای مجبول و سکون نون و فتح تا بندی مذکر

نام میوه است

هر تیغتی بایای مجبول و سکون نون و کسری بندی

نوعی از میوه و بی تامل حرف زدن

هر تین تین بام دو بای مجبول حکایت او از چینه

س تینکرا - تینکری بیای مجبول و سکون نون و کاف

فارسی هر دو اول مذکر و تالی سونش نوعی از بی باشد

هر تینگی بیای مجبول و سکون نون کسرف فارسی سونش

ایدا و ریخ دادن کسی

هر تیغنی بسکون بای مجبول و کرون مذکر خرد و کوچک

و نوعی از ماکیان

و قاعده هم است

هر تیوکی با دو دم مجبول سکون و او مجبول سونش پشتی

و ستون را گویند

هر تیونا با تحتانی و او مجبول تیز کردن چیز بر او

هر تیهرا بایای مجبول و فتح تالی بوزن مذکر و قریه را گویند

هر تیهرا بایای مجبول و فتح تالی بوزن مذکر سوستان دی

کفشار ششم و در جیم تا زس

هر جا در زبان برج یکی از آنها بر است و معنی آن کرا

و کسی چه باشد و در فارسی معروف که جاب باشد یعنی موضع

هر جاب مذکر دمان بند جا بوزن نوعی از گیاه و گویند

وام که در آن میوه نهد آرند

هر جابی بوزن ابی سونش دمان بند جا بوزن کوچک

س جاپ با سیوم فارسی مذکر و طیفه و تسبیح خوانی باشد

س جاپک بفتح سیوم تسبیح خوان و دذکر جابی که تلک

س جات سونش بوزن سیمی ذاتت با جات پانزده

س جاترا بسکون سیوم سونش لحظ و آن که پاره زمان باشد

و زیارت جاستر که در سفر و حیرت و نهضت و کوچ و بوم

العید را نیز گویند

س جاتی بسکون سیوم زایر را گویند

س جاتی بوزن ذاتی سونش کل با سیم را گویند جا

پهل برادف جای پهل یعنی جوز بوا

هر جات مذکر فرقت در اجوتان

س جاشه مذکر محور چرخه عصاران و نیز ستونیکه سهند

آزاد و وسط تالابی نصب کنند تا دلالت کند بر این

که آنرا از بهر خدا وقف کرده اند

س جاجک بفتح سیوم مرشد بر بهمان که در ادای سوگات

دینی بر بهمان مقدم باشد

هر جاجک بفتح سیوم زنگه نواز یعنی کسیکه زنگه نواز

بوزن و هنگام غنا

هر جاجم بفتح سیوم سونش پارچه معروف که آنرا

بر بالای فرش مکتبند و بران نشینند و آنرا جازم نیز گویند  
 س جاجک بفتح سیوم بروزن با چک سایل خواهدند و  
 کدای که سرد و کویان بهر کوی رود  
 س جاجنا خواستن و التماس کردن و کدای کردن و  
 در پویش نمودن  
 س جاد و بفتح دال مهبه و سکون و او آل و اولاد گشت  
 و آنکه از اولاد گشت بود و بضم دال در فارسی سخن را گویند  
 س جان بروزن داریار و حریف زن و بمعنی زهر دم  
 نیز آمده در عربی همسایه و نگهبان شرکت در تجارت  
 و شوهر زن باشد  
 ه جاسر ل بفتح مای مهبه مذکر قسم از خوب باشد  
 س جارن بفتح سیوم مذکر سیرم و سیمه را گویند  
 س جارنا افزون شدن و روشن کردن باشد  
 س جار و بروزن دار و سوزان و محرق  
 س جازا با سیوم منقوطه بندی بروزن خارا اندگر سر  
 و برودت زمستان و موسم سرما  
 ه جاسو بروزن سو بمعنی از کدام یا از آن کدام باشد  
 س جاگ با سیوم فارسی مذکر قربانی و ذبیحه و امر است  
 از بیدار شدن  
 ه جاگ مذکر نام فرقه است در هندوان  
 س جاگابندی سونش غنودکی و پشکی و فاسان باشد  
 س جاگت بفتح سیوم و سکون فوقانی سونش بیدار است  
 س جاکتی جوت کنایت از صاحب کرامت و صاحب  
 کرامت باشد و ترجمه لفظی نوزده است  
 س جاگرن بفتح کاف فارسی و مای مهبه مذکر شب زنده  
 داشتن و بیداری و بید  
 س جاگنایدار شدن  
 ه جاگمه بفتح کاف فارسی و سکون مای هوز سونش  
 جای مسکن مرادف جنگه  
 س جال بروزن حال مذکر دام و شبکه و کربند و سونش

و سخن و شنبه را نیز گویند جال را در مشک و دام آس جال  
 سلاحی که برین زره و جوشن گویند جال اکثری نام  
 بناتی است  
 س جال بروزن بالانه که خانه عکبوت و تا عکبوت میوم  
 نیز گویند پوست باریک هر چیز زبرده که در چشم افتد عربی  
 س جالی بر وزن والی سونش شبکه و حلقه ریسمان و س  
 از بافتن چادر و در عربی بعرف الطبا پاک کنده است و  
 فعل او رفع کردن رطوبات از جاده باشد  
 از سطح عضو مانند از روت و بر حال طین طبع است اگر  
 بی قوت مصلد باشد جالی پرتیاکنیت است از رت  
 و سخت شدن پوست خزانه  
 س جام مذکر پارس که هشتم حصه روز باشد و میوه معروف  
 و آن سرد تر است در دوم و بوییدن و خوردن سوز دل  
 بود و سفید آن بهتر از همه است و حرارت جگر را نفع بخشد  
 و همیشه خوردن آن سوزنک مفید باشد و خام آن قابض  
 و در بر مضموم بود  
 جام پیل و ساغر جامدان خانه حجه که در آن پو  
 و لباس نگهدارند اصل آن چادر دارخانه است بکنز  
 استعمال را حذف کرده اند  
 س جامن بفتح سیم بروزن و امن سونش میوه معروف  
 عوام بضم میم گویند و آن سرد خشک است و سیوم قابض  
 و منجر و مصدع و مولد سودا و غشایان او بجهت اسهال  
 نافع است و مضمضه او جهت خنق و قلاع حاره و استحکام  
 ز میغده خوردن او جهت ذیابیط و حرارت سوز  
 و کبد نافع و در کشتیها و غیره تم کینه او با منزه تم کینه او بیدار  
 برشته کرده بجهت اسهال محرب نافع خوردن جان  
 مصرت بسبب زان صغرا از سر سوده مبرودن  
 و در بر مضموم صلحش نیک که برده پاشیده اندکی بگذاردند و  
 بعد از آن بخورند

هر جامن بفتح سیم بروزن کسین بر مقدار از ماست که  
 در شیر کند تا به بند و بنجر کند  
 س جامنی که سیم موش شب که بقیض روز باشد مراد است  
 ف جان مذکور موش معروف که روح باشد جان پرانا  
 جان پر پزنا خطر جان داشتن جان پر کھیلنا جان بند  
 کردن خود را در خطر عظیم افکندن جان پر نوبت آبی  
 خطرۀ جان جان پر نا آسوده گشتن و آرام جایز  
 جان چهره ابا بضم هم فارسی بجات یا فتن زبهای جاد  
 مار ناکر گشتن جان کسج دینا کایت است از دو  
 داشتن کسی با قسص غایت و مردن جان قربان کردن  
 بر کس جان کدنی جا کئی جان کزن و سکر است موت  
 و عذاب و سنج بسیار جان مار نا جان کھانا غائب  
 و ایزاد اذن و رسم کردن و رحمت دادن کسی جان مین  
 جان آنا تسلی یافتن و مطمئن شدن  
 س جان بروزن نان سنج و مال را گویند و میزند امر و ماضی  
 معطوف عالی ز دانشن کجان بوجه هر که  
 عذر او دیده و دانسته و در فارسی معروف که روح باشد  
 و تشدید نون در عربی دیو و شیطان و جنی را گویند  
 س جاننا رفتن و روان شدن جاننا هر هنگام شدن  
 و غایتن و روان شدن و بگذشتن  
 س جان پیمان بفتح بای فارسی سکون مای هوز شاد  
 س جانت بسکون نون و فوقانی موش ظریفست چون  
 همچو دلو که بدان آب از چاه کشند  
 س جانتا بسکون نون آسیا که غله را بدان ساینده و در  
 آشگران جانتا گل بفتح کاف تازی ظرف چوبین  
 هر جانچ بسکون نون و هم فارسی مذکور امتحان و آزمائش  
 را گویند  
 هر جانچنا از مردن و امتحان کردن دور یافتن  
 هر جانگر بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون ای  
 هندی مذکور زیا چیز دیگر که هنگام خریدن چیزی پیش

مالکش گذارند تا اجازت بردن آن بخانه دهد از نهر نمودن  
 و پسندیدن و بیکر مردم خانه نشین  
 س جانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی مذکور آن سابق پادشاه  
 س جانگر بسکون نون و دیگر حرف موش ران بحر می کند  
 س جانگهل بسکون نون و فتح کاف فارسی سکون ای هوز مذکور  
 از نوعی پوتیمار باشد و آن پرنده است معروف  
 س جانگھیا بسکون نون و ک کاف فارسی مذکور نوعی از  
 پایباده و آن از کمر تا برین می باشد  
 س جانتا دانستن و فهمیدن و ادراک کردن  
 س جانفوزن بانو پندارید و بگیرید و فرض کنید و یعنی  
 س جانها سر بروزن شاندار و رونده و روان شوند  
 و کوچ کننده  
 س جانید و بانون تختانی و او چهل کبکزارید و مضایقه  
 ندارد و پروای نیست  
 س جانے دنیا اجازت دادن کسی رفتن و مغفول کردن  
 س کناه کسی جانے اینجا نے دانسته یا ندانسته عذر یا  
 س جاوان بروزن کاوان دوسمز او بوی توانان  
 س جاوتزی بفتح او موش بسیار آن پوست  
 اندرون جوزی بو است کرم و سبک و قاتل کرم شکم و دماغ  
 فساد بطن و زهر و از جای پتس و جات پتری نیز گویند  
 کذافی الشریبی  
 س جاوگ بفتح سیوم بروزن ناوگ کر رنگ که از رنگ  
 س جاوخی بهاشاموش زبان مسلمانان یا زبان اهل  
 یونان چون کاهی بر مسلمان کاهی بر یونانی اطلاق کنند  
 و بهاشا بمعنی زبان است  
 هر جاه بکثری هوز ترجمه کسیر که در فارسی بسکون تاربه  
 و شان را گویند  
 س جاهی موش نام کلیت و نیز نوعی است از انبیا  
 که بان کل شباهت دارد  
 س جانی بروزن راعی فرزندان ایزد و دختر را گویند

س جابا فرزند زانده و سپاسد  
 س جابپتری موش بسیار  
 س جاس پهل مذکر جوزوا  
 س جب بفتح اول حرف شروست یعنی چون و بگاه که دوم  
 اول در عربی چاه را گویند جب تب گاه گاه جب تبك  
 جب تبك جب قوتری مان زمان جب جب  
 بر گاه که جب کاتب همان دم همان زمان جب  
 کبھی جب کبھو بر گاه که وقتی که جب که چون و بر گاه  
 که جب لك تا آن زمان جب نه تب پای پی و متوا  
 جیبی بسکون دوم و کسری هوز همان زمان  
 س جبابضم اول و تخفیف دوم خرد سال جوان باشد  
 س جبتی بضم اول و فتح دوم و کسری فاقی زن جوان و شیو  
 هد جبد بفتح اول و دوم و تشدید سیوم درشت و تند  
 تخفیف را گویند  
 هد جبد نا بفتح اول و دوم و سکون و ال مبداء پر شدن  
 و تکرار شدن  
 هد جبد یا بفتح اول و دوم و تشدید و ال مکسوره زود شکل  
 هد جبد بفتح اول و سکون دوم مذکر کفک بالاسین را کفک علی  
 و زیرین را کفک اسفل خوانند جبهها بفتح اول و دوم مذکر کفک  
 س جبهها و اکبر اول و فتح دوم زبان دراز و سخت کو  
 هد جبهتر بفتح اول و سکون دوم مرادف جبهها  
 س جب بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر ذر و ذر و طیفه  
 و تسبیح خواندن بود جب تب عبادت و ذکر و بندگی  
 جبهال یا جب مکلا تسبیح و تسبیح را گویند  
 س جپنا بفتح اول تسبیح خواندن و ذکر کردن  
 س جپت بفتح اول و دوم ذکر کردن و و طیفه خواندن  
 س جپی تپی بفتح اول و کسری دوم در هر دو لفظ طایفه ذکر  
 س جت بضم اول حرفی است که برای محبت آید ترجمه با و  
 مع و روشنی چشم و شعاع خورشید مرادف جوت  
 و بفتح اول موش طوره سوال و نوع باشد و نوعی از  
 ترانه تسبیح که در عید هونی می سبایند

هد جتا بکسر اول و تخفیف دوم مرادف جتنا یعنی چند آنکه  
 س جتار بفتح اول مذکر اولاد و سلطان خاندان شایسته  
 س جتان بفتح اول فهاییدن و آگاه کردن و بضم اول  
 پیوستن و وصل کردن و نوع پر کردن کا و نهادن  
 و شبها بید شدن زمین و بکسر اول سعدی جیتا  
 که بمعنی در بودن بازی باشد  
 س جتانی بضم اول بر وزن خدائی موش کثا و زرا  
 و فلاح و زمین شیاریده هم گویند  
 س جتن بفتح اول و دوم مذکر خبر داری و اعتبار را گویند  
 هد جتنا بکسر اول هر قدر که و چند آنکه در حالت تا  
 جتنی گویند  
 س جتنی بفتح اول و دوم خبر دار و بوشیار و محتاط  
 س جتوانا بضم اول و سکون دوم و آن گذشتن  
 بوع باشد بر کردن کا و کردن و کا و زراعت  
 س جتها بفتح اول و دوم مذکر کرده و جماعت و معنی  
 همچنان و مطابق و موافق هم آمده است  
 س جتاسر بفتح اول و دوم و سکون و بکسر و  
 فی الواقع و فی الحقیقت  
 س جتی بر وزن ذکی مرادف بدوزا بد و پار ساد و  
 خبر زن حلال خود با زن دیگر آشنائی نمکد و مکی  
 از احکام زهد و روع  
 هد جتیا نا بضم اول و کسری تایی فوقانی کفش کاری  
 کردن و زدن کسی را بکفش و این مصدر رماز  
 لفظ جونی که بمعنی پای افزاست ساخته اند  
 هد جتیک بکسر اول و دوم و سکون بای مجهول  
 و کاف تازی چند آنکه و بر قدر که  
 س جتیند همای بکسر اول و دوم و سکون یا تخت  
 و نون و دال مبداء و کسری تایی قرشت به پوشش  
 مسلوب الحواس  
 هد جت بفتح اول و سکون تایی منقوطه هندی مرادف  
 جات باشد

<p>جلد با نیک با بفتح اول و سکون و فتح فوقانی و سکون اول از قسم توابع الفاط است بمعنی چنان و چنین</p>	<p>س جت - جتا بر دو بفتح اول مونت سوی بهم پیچیده جتا د هاری آنکه سوی بایشن بهم پیچیده باشد</p>
<p>جلد ب بفتح اول و دوم بمعنی هر چند و اگر چه باشد جلد شتر لضم اول و کسر دوم و سکون شین بموضع تا</p>	<p>س جتا بفتح اول بر وزن فاما مذکر مردف جاتا بود س جتا ماسی - جتا ماسی بر دو بفتح اول مونت</p>
<p>منقوط هندی نام یکی از حکام مشین هندوستان است و پدر او را اجه پانندو نام داشت</p>	<p>س سنل الطیب را گویند س جتا جوت بفتح اول و دوم و ضم چهارم و سکون او و معروف سوی پیچیده که بر سر سیوا بوده است و او</p>
<p>جلد هه لضم اول و سکون دال و مای هوز مذکر تنگ و حرب را گویند</p>	<p>و ولایت از دیوان همنود س جتا یی بر وزن جفا جو پر نده که در دوستان ام چند در آن مذکور است</p>
<p>جلد هس بکسر اول و فتح دوم جائیکه جلد بفتح اول و سکون رای هه لکه مونت بفتح درخت و بمعنی تب هم آمده است و باین معنی مذکر باشد و در عربی کشیدن را گویند</p>	<p>س جتت بفتح اول و کسر دوم و سکون مای فوقانی مرصع و بمعنی ترصیح هم گفته اند و ترصیح نصب کردن جواهر باشد بر زبورات و غیر آن</p>
<p>جلد اب لضم اول و تشدید دوم مذکر پای تابه و کسر اول و فتح آن در عربی انبان را گویند</p>	<p>س جتل بفتح اول و کسر دوم آنکه موش بهم تافته و پیچیده س جتنا لضم اول و یستن و التیام یافتن جراحت و ماندن و توقف کردن</p>
<p>جلد ادینا لضم اول حاصل کردن این مصدر مرکب است جلد انا بفتح اول تسلی یافتن و خاطر جمع شدن جلد انا بفتح اول سوختن و فروختن با و لضم اول حاصل کرن</p>	<p>س جتتهانی بکسر اول و فتح دوم ز وجه برادر کلا مشهور س ججمان بفتح اول بر وزن در مان مرویکه در محمول مال او بر بمان و جمان و دیگر مردم را حصه شرعی مقرر باشد بطور میراث</p>
<p>جلد انس بفتح اول و دوم و سکون نون و سکون هه لکه مذکر نوبت تب را گویند چه جرئت و انس نوبت آن باشد</p>	<p>س ججه لضم اول و سکون دیگر حروف مذکر هم حرب را گویند س ججیا بکسر اول و دوم خواهر و همیشه و بمعنی پستان هم گفته اند مونت است</p>
<p>س ججرا و لضم اول مذکر حصول و تحصیل س ججرا و لضم اول فتح و او بر وزن کشان میسر شدنی و بد آمدنی یعنی آنکه قابل میسر شدن باشد</p>	<p>س ججا بر وزن و معنی زجه است که زن نوزائیده بود س ججاوت بر وزن سخاوت آرایش و اسخا را گویند</p>
<p>س جرن بفتح اول و دوم مونت سوزش و حرقت س جرن بفتح اول سوختن و لضم اول حاصل شدن بدست آیدن</p>	<p>س جرد لضم اول و دوم زن تقیض مرد س جرنیب بر وزن غریب مونت نوعی از نیزه که بر سر سنان می باشد و در عربی چهار تغییر و چمانه جمله است</p>
<p>و آن دوازده صاع باشد و قنیز یک صد و چهل و چهار گز است</p>	<p>س جرتنا و لفتح اول در عربی پدر و کسر اول گوش و سنی باشد</p>
<p>س جید بنیسی لضم اول و فتح بای موحده و سکون فن آنکه از خاندان جد باشد که جدی از اجداد کرشنا است</p>	<p>س جید بنیسی لضم اول و فتح بای موحده و سکون فن آنکه از خاندان جد باشد که جدی از اجداد کرشنا است</p>
<p>س جرت بفتح اول و سکون رای منقوط هندی مونت بفتح و اصل و قالب بی جان و آبد و سفیه و گول و اجتنی را هم گفته اند</p>	<p>س جلد نا تمهه یعنی است از القاب کرشنا</p>



موصوفه و سکون فن و ضم دال مهله دنیا پرست جگ  
 جگت پنج سیوم و چهارم گیتی ماگویند  
 س جگا جوت بفتح اول موش نوز و روشنی  
 هر جگانا بضم اول ششخو اردون  
 هر جگالی بضم اول موش کاغ و ششوار باشد  
 هر جگانا بضم اول با حیات کلهکشتن و مد کردن  
 کسی را در کاری بتوقع اینکه در جزای آن غذا ضرورت  
 پای مردی نماید  
 س جگانا بفتح اول بیدار کردن  
 س جگت بفتح اول و دوم مذکر گیتی و جهان پشتی هماد  
 گویند و بضم اول و فتح دوم موش حکمت و مشورت  
 و فن و هنر و بذله و لطیفه باشد جگت بولنا  
 لطیفه گفتن جگت تائزی لطیفه گوی  
 س جگت دکھی بفتح اول و ضم دال مهله مردم آزا  
 و ظالم و ستمگار را گویند چه جگت جهان و دکھی  
 آزار دهنده باشد  
 س جگتا بفتح اول بیدار  
 س جگتی بضم اول و فتح دوم سگار و عذار و لطیفه گورا  
 نیز گویند  
 س جگتیل بفتح اول و دوم و کسر تائی فوقانی و سکون  
 تحتانی و فتح فوقانی مذکر دنیا و کائنات را گویند  
 هر جگکا بفتح اول و سیوم مذکر ظروف باریک است  
 که برای زیب و زینت بکار برند  
 هر جگکا هت بفتح اول و سیوم موش روشنی  
 و نوز را گویند  
 هر جگکیا بکسر بر و جیم تازی چاپلوس و رشخند  
 و خوش مدگو  
 هر جگکی کونا بکسر بر و جیم تازی چاپلوسی کردن  
 س جگک نیا بفتح اول و دوم و سیوم و سکون تائی  
 و فتح بای موصوفه معنی لعنی ماد جهان باشد  
 و این لغتی است از القاب زوجه جهاد یو

س جگک لبس بفتح اول و دوم و کسر و ال مهله و سکون یا  
 و سین مهله خدا و مذ جهان و خدا گویند  
 س جگک - جگم بضم اول و فتح دوم در هر دو بمرئی شهن  
 هر جگکا بفتح اول و سیوم بروزن بر طاروشن و درخت  
 هر جگکانا بفتح اول و سیوم درختیدن و روشن شدن  
 هر جگکا هت بفتح اول و سیوم موش روشنی و  
 نوز را گویند  
 س جگنا بفتح اول بیدار شدن  
 هر جگکو بضم اول و سیوم مذکر کرمک شب تاب و زب  
 معروف که در کلو بندند  
 هر جگگنی بضم اول موش زبور معروف و کرمک شب تاب  
 و چراغک بمرئی آزا ولد از ناگویند  
 س جگکو بفتح اول و سکون و او مجهول و فتح بای  
 فارسی و کسر بای موصوفه و سکون بای معروف و  
 تائی قرشت مذکر رسم زمار پوشی  
 هر جگکه موش جای  
 س جگکی بفتح اول و سیوم بروزن همسر مذکر بیدار  
 ماندن کسی در شب بسبب بیماری یا تشویش دل و  
 آواز سرفه در شب  
 س جگکیس بفتح اول و تشدید کاف فارسی مکسوره و  
 سکون یا و فتح سین مذکر گنای است از نا جهای و شنو و سوا  
 هر جگکی بکسر اول و دوم در هر دو موش شوری و زب  
 از حیرت یا خوشی کننده و صاحب برهان قاطع این لفظ  
 ذکر کرده و گفته که این کلمه است که در وقت مسالغ  
 در طلب چیزی گویند و زمان همین لذت مباشرت  
 هر جگم بضم اول مذکر مکرو و غا و در عربی پوشش ستور  
 و کلن یا سمدین و هر گلی که باشد سرخ یا زرد یا سفید  
 سوب کل بسیار از چیزی جلن از حکار و غا  
 س جگم بفتح اول مذکر آب بمرئی با گویند جل پنجهی  
 جلا کاس بروزن و فاوار شکل آب جل جل  
 بر آب و تر که گویند جل قحل زمین شناک و زینی با

<p>س جلجلا تا بفتح هر دو جیم خشکین شدن</p>	<p>س گویند که نصف آن در آب پوشیده با جلی بفتح جیم فارسی</p>
<p>س جلجلا هست بفتح هر دو جیم مونت عتاب و چشم و غضب را گویند</p>	<p>س جانوری که بر روی آب رود و سنجو بط و مرغابی جل کس بر بفتح کاف تازی و کسر رای مهله و سکون</p>
<p>س جل جنت بفتح اول و سیوم و سکون نون فوقانی</p>	<p>س جلا بفتح اول بروزن بلا و بشد پید دوم هم آمده است مذکر دریا چه و بحر بی زودون رنگ و از خاک</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س بیرون کردن و چیزی روشن و آشکارا</p>
<p>س جل جبار ابی سچسک مای و خوک در مای و غیر آن</p>	<p>س جلا بلا بفتح اول و چهارم ناخوش و سوخته جل بل جلا بهنا کندک</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا و نو بفتح اول و سکون راه مهله و فتح نون مذکر طوفان و طغیان آب باشد</p>
<p>س جل سوت بروزن فزوت مونت گرمی است</p>	<p>س جلا تا بفتح اول سوزانیدن و کسب اول زنده کردن و جان بخشی نمودن</p>
<p>س جل سینی بفتح اول و سکون لام و کسر نون و سکون</p>	<p>س جلا و ن بفتح اول و چهارم مونت سیمه و سیزم و فرزینه عبرتی و قود گویند</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا و ن بفتح اول و چهارم مونت سیمه و سیزم و فرزینه عبرتی و قود گویند</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>

<p>ورداحر و مثل وزن الجميع سكر اقول استاذنا ومحمد و سنا مولانا غزالدين بنى عن استماله و قال من نفع سنج حبه منها فان حيوة من نوآور</p>	<p>س جلد در بروزن قلندر تذکر مرض استفا جلد هر کذلک</p>
<p>س جمانا کبیر اول خورائیدن طعام و جهانی کردن و بفتح اول فراهم آوردن و افسر آیدن و بنجد ساختن</p>	<p>س جلنیم بفتح اول و سکون دوم و کسرون و سکون تختانی و سیم مذکر نام دواى و سجونی است</p>
<p>س جماو بفتح اول مذکر هجوم و انبوه گروه را گویند</p>	<p>س جلو انا بفتح اول سوز آیدن س جلو کا بفتح اول و دوم مونث زلو و دیوچه عربی علق خوانند</p>
<p>س جماوت بفتح اول مونث بسکی و انجاد و فزکی</p>	<p>س جلویا بفتح اول و سیوم سوزنده و محرق س جلیا بفتح اول و کسر دوم مای کیر عربی صیاد و سگ</p>
<p>س جماها بفتح اول مرادف جماها و آن نجات است</p>	<p>هر جلیبی بفتح اول و کسر دوم حلواى است شهبور بفارسى زینبیا بروزن کلیسا گویند و عربان از زلابیه خوانند بفتح اول</p>
<p>س جماهی سونث فازه و دوان دره باشد مراد جماهی بروزن تنهایی و عوام جامی گویند و آن غلط است</p>	<p>س جم بفتح اول مذکر اجل و موت و فرشته دوزخ و مالک دوزخ جم دوت بروزن فرقت ملک الموت</p>
<p>س جمائی دما در گویند که شوی دختر باشد و عوام جنوائی گویند غلط است</p>	<p>هر جم دیا مذکر چراغی که بنام مالک دوزخ بسوزد کارنگ یعنی سته روز پیش از دیوالی روشن کنند</p>
<p>س جم جم همواره و پیوسته و دایما را گویند</p>	<p>و جم بفتح اول در فارسی نام پادشاهی است معروف که اورا جمشید هم خوانند و در عربی به شد سیدیم</p>
<p>س جم گنی بفتح اول و دوم و سیوم و سکون کاف فارسی و کسرون نام پدر پسرورام است و اجول پسرورام درهای فارسی مذکور شد</p>	<p>گروه و جماعت</p>
<p>س جمدهش بروزن همسر مذکر جمد روان است معروف صاحب برهان قاطع نوشته است که آنرا در هندی گتار گویند و اصل آن جنب است</p>	<p>هر جم کبیر اول چنان و بچنان و مانند را گویند هر جمال گوتابا و او مجبول و تهای هندی و الف کشیده مذکر قال فی بحر الجواهر هو ما هو و انه تاویل</p>
<p>س جم جاج بفتح اول زبانیه که نگهبان دوزخ باشد</p>	<p>القائم تغیر ای انه لقیوم بذاته فی الاشهرال و بی شرة شجرة بعالم بها حب الملوك و بی لینه و</p>
<p>س جمك بفتح اول و دوم مذکور علم کلام ذکر سخنی بود به معانی گونه گون و توامان و دو همزاد هم گفته اند</p>	<p>الکبار حار یا بس فی الزلجة و قیل فی التالفة قیل فی التالفة جلاء منق عصارة تجلب العصاره</p>
<p>هر جمکنا بفتح اول متعدی جمعکن است هر جمکنا بفتح اول و دوم کامیاب شدن و یافتن و جمع شدن و فراهم آمدن دوکان</p>	<p>الغلیظه من الراس و بقی فضول الدماغ و یسبل الاخطا با فراط و ینفع الاستفا و المفاصل</p>
<p>هر جمکی بصیغه ماضی خریدار استماع بردوکان هجوم کرده اند لسانی جمکی جنگ از دو جانب بهم رسد</p>	<p>و قویخ الشربة منه جب و نصف جب فاذا ازید ان یکون سهاله الین ابتلع بحاله و هو مضرب بالعدا</p>
<p>مجلس جمکی محض پراست مقدم جمکنا قضیه</p>	<p>و اصلا صاحبان یجبل له معشر او ضم مثل وزنه</p>

و اما چرا سر کرده شد  
 س جمکعت بفتح اول و سیوم که کاف فارسی است  
 کرده و ابنوه مردم  
 س جننا بفتح اول و ضم سیم مونت در یای جن که در تریخ  
 ه بنود نام خواهر همزاد یام است و یام در فصل مذکور  
 شد و بفتح اول نشو و نما یافتن و بالیدن و بستن و  
 شرف زدن و جمع شدن را هم گفته اند  
 ه جوگنا بفتح اول و ضم سیم و سکون و او مجبول  
 تحقیق کردن و در یافت نمودن  
 س جمهانا بروزن بهیانه فازیدن  
 س جمهانی بروزن همراهی مونت فازه و دو مان  
 س جن بفتح اول آدمی و شخص این لفظ در کتب  
 افاده معنی جمعیت بخشند همچو استرینج بمعنی گروه  
 زمان چه استری زن را گویند و بکسر اول یکی از  
 اولیا که هند و ان پرش او کنند در عربی دیو و  
 یکی از جنیان  
 ه جن بضم اول مذکر زمان دو وقت و بکسر اول اسم  
 موصول باشد و نیز افاده معنی نفی دهد مثل نه نیست  
 س جننا بفتح اول بروزن سنا شخص آدمی و مولود  
 و پسرو به نشدید دوم مصدر است بمعنی زایدن  
 س جناجات بفتح اول بروزن نباتات هیرگی و فود  
 فردا  
 س جنانا بفتح اول زایانید و بمعنی فهمانیدن و ظاهر  
 کرن نیز است اما استعمال آن بقلت آمده است  
 و آن هم در محاوره اهل برج و لفظ جنانا با دوم  
 فوقانی بسیارست  
 س جننا بفتح اول مذکر اشاره و ایما  
 س جنائی بروزن سنائی و ایه و نام ناف لعربی  
 قاهر خوانند  
 س جنبو بفتح اول و سکون نون و ضم با موصو  
 مذکر شغال و آن جانور است معروف

س جنبو بفتح اول و ضم سیوم و کسر اول جمله  
 و سکون یا و بای فارسی اقلیم هند را گویند  
 س جنبیری بفتح اول و سکون نون و کسر بای موصو  
 و سکون یای معروف و کسر یای قرشت مونت  
 نوعی از لیموی کاغذی  
 س جنت بفتح اول و سکون دوم و ضم فوقانی  
 مذکر حیوان جانور ان و مخلوق را گویند و پیشه  
 دوم در عربی بهشت را گویند  
 س جنتا بفتح اول مذکر آله است که بدان تار نقره  
 و طلا بکشند  
 س جنتار بروزن تدار مذکر تجویزه حرز را گویند  
 س جنتانا بفتح اول بروزن دندان افشاده  
 شدن و فشرده شدن  
 س جنتق بروزن اندر مذکر قمر بنیق و نیز آله از  
 آلات سرود و تعویذ شعبده و رحه اهل نجوم و دایره  
 هندی و آن چیزی است که بدان معرفت وقت  
 حاصل شود جنتق منتر شعبده و افسون باشد  
 س جنتری مذکر آله که بدان تار سیم و زر و دیگر  
 فلزات بکشند و ساحر و شعبده باز را نیز گفته اند  
 س جنجال بفتح اول مذکر محنت و آفت و تشویش  
 و ریخ و زحمت  
 س جنجالی بفتح اول ایزار سان و محنت بخش  
 س جنجانو بفتح اول آدمی و حیوان را گویند چنین  
 بمعنی شخص آدمی آمده و آن مذکور شد  
 س جندا بفتح اول و سکون نون و دال جمله  
 است آهنی که گشت و رزان آنرا بکار بر بندند  
 ه جك بفتح اول و ضم دوم بمعنی اگر چه چند با  
 س جك بفتح اول و دوم بمعنی بدربا و نام بدست  
 ه جكنا بفتح اول و کسر دوم مذکر ایهام را گویند  
 و آن کلامی است که محتمس بود معنی دیگر را  
 س جك پ بفتح اول و دوم و ضم بای فارسی نام

<p>س جنمنا بفتح اول و دوم پیداشدن</p>	<p>دار الخلافت راجه که جنگ نام داشت</p>
<p>س جننا زائیدن</p>	<p>ه جنگ بضم اول بروزن کنگ مونت اضطراب</p>
<p>س جننی بروزن چینی مادر و والده بعرابی ام گویند</p>	<p>و اشغنگی و جلد کتاب که در آن کتب متعدده جمع</p>
<p>ه جنو بفتح اول و ضم نون و سکون و او مجهول چنانکه و همچنان</p>	<p>کرده باشند و بفتح اول در فارسی معروف که بجز</p>
<p>س جنوا سا بفتح اول بر وزن جلیپا مذکر جای باشد در خانه عروس که مردم در آن از بهر استقبال</p>	<p>س جنگل - جنگلا بفتح اول و سیوم مذکر بیابان</p>
<p>ه جنها بضم اول مذکر نوعی از غله و بفتح اول حبسی</p>	<p>و دشت و صحرا جنگل بی بی بضم بای سوجه بر</p>
<p>یک بیک و علی الاغراض باشد گویند که باین معنی</p>	<p>درختان و خارین میشه جنگل بچینا - جنگل جانا</p>
<p>سنگرت باشد</p>	<p>کریدن در صحرا و تفریح کردن</p>
<p>ه جنهای بضم اول مونت روشنی ماه که مانتاب یا</p>	<p>س جنگلا وحشی و صحرای و نیز نوای است از نواها</p>
<p>س جنهای بفتح اول بروزن تنهای فرزند او و فرزند</p>	<p>موسیقی</p>
<p>ه جنهیا بضم اول و فتح سیوم مونت روشنی ماه</p>	<p>س جنگلی بیابانی و صحرائی و وحشی باشد جنگلی بلی</p>
<p>س جنی بروزن غنی خادمه یعنی زن خدمتگذار و کسین</p>	<p>گرید و وحشی جنگلی بیابان پیا در صحرائی جنگلی</p>
<p>که زوجه پسر باشد و کسیر اول و تشدید دوم در عربی</p>	<p>سنگهاران کسیرین مهند بناتی است صحرائی</p>
<p>سودک و پریان باشد</p>	<p>جنگلی کوازاغ دشتی و غراب</p>
<p>ه جنیو بفتح اول و کسر دوم و ضم او مذکر زمار و</p>	<p>ه جنم بفتح اول و سیوم بروزن سنگ در ویسی</p>
<p>سوی برهمنان و شکافی که در جو ابرافته همچو موی</p>	<p>از قوم هندو که موی سر سیم تافته دارد و بر سرش نوزد</p>
<p>کاسه چینی</p>	<p>س جنگم بفتح اول و سیوم متحرک و قابل الانتقال</p>
<p>ه جنیو بفتح اول و کسر دوم بروزن کرپوه مونت</p>	<p>س جنگها بفتح اول و سیوم مونت ران بعرابی فی مذکر</p>
<p>نوعی از گیاه باشد که آزاد و ب هم گویند</p>	<p>س جنم بروزن صنم مذکر ولادت و پیدایش و زندگی</p>
<p>ه جو بفتح اول بمعنی اگر در آن دو وقتی که باشد و</p>	<p>س جنما شتمی بفتح اول و سکون دوم و فتح سیم و</p>
<p>در فارسی شعیر را گویند و او مجهول رودخانه</p>	<p>سکون الف و شین بحیره و تالی فوقانی و کسر</p>
<p>و امر از جستن</p>	<p>سیم روز ولادت کرشنا جنم بجم مونت زاد بوم</p>
<p>ه جو بضم اول بروزن رود صاحب و خداوند و</p>	<p>و جای ولادت و مسقط الراسن باشد جنم</p>
<p>آقا را گویند امراد جی</p>	<p>س جنمنا بفتح اول زادن و تولید کردن و نشو</p>

و نامدادن و بالائیدن متعدی بالیدن

<p>جواکلا بصم اول سونث شد آتش و بفتح اول مذکر که آزا با جو آمیخته بجا پایان خوراندند</p>	<p>هر جو بفتح اول بر وزن هو اند کرده سیر عربی حبه انثوم خوانند و نیز صنعتی است در حیاطت و در زنی گری</p>
<p>جواکلا مکهب بفتح اول و ضم میم کوه آتش نشان یعنی کوهی که آزا آتش در گیرد</p>	<p>س جو بفتح اول خطی را گویند که در مفاصل انگشتان واقع است و نیز نام کلی است که آزا کل جینی گویند و بصم اول مذکر</p>
<p>جوالی بفتح اول سونث غده که آزا بجا آمیخته بخورد سواشی دهدند</p>	<p>س بلوغ و بمعنی قمار هم آمده است جوا کهیلنا قمار بازی کردن جو سے خانه قمارخانه جوا بو او مجهول جوان</p>
<p>جوانا لکبسر اول مستعدی حیا است که بمعنی زینت جوان بر وزن کمان هرنا و جوان بربی شباب</p>	<p>و خرد سال س جوا که بصم اول و فتح دوم مذکر بفتح و آن چوبی است که بر کردن کا در دون گذارند</p>
<p>جوان پنا جوانی و شباب جوانی بفتح اول و صحیح آن جامی است چنانکه گذر داما در آگویند</p>	<p>هر جواس با واو مجهول سونث غده مودف بربی ذره که و آن سرد و خشک قوی غذا و غلیظ تر از دهن و نجف</p>
<p>جوبن با واو مجهول و فتح بای موحده مذکر جوانی و بلوغ و کنایت از سینه و پستان هم است</p>	<p>و عاقل سهبال و در جمیع افعال مانده خنذر و سن باشد مصلحتش در غنهای و شیرینیا است و جوار بجرکات</p>
<p>جوبنوتی با واو مجهول و فتح بای موحده و سکون و فتح داو و کسر فوقانی دختر بالغه که لایق کتختاشی بود</p>	<p>س جواس را با دو م مجهول قسمی از جوار است که در انباش کلان میباشد</p>
<p>جوت با واو مجهول سونث کشاورزی و زمین شمار کرده و نور و ضیا و آب تاب و روشنی</p>	<p>س جواسری بصم اول قمار باز ورشته که زیر تارهای ساز بالای جرک گذارند و جرک چوبکی باشد که</p>
<p>جوت مان سنور و روشن جوت سوس بفتح سین و ضم رای درشت تابان و سنور و این یکی از صفات الهی است</p>	<p>بر روی طنبور و خود و رباب و کما بچه و امثال آن از و بالای تارها کشند</p>
<p>جوتا بصم اول مذکر کفش و پای نواز جوت خوره - جوت خور کفش خوار و مردم بجا حیار آگویند</p>	<p>س جواسا بفتح اول مذکر نباتی است خار و ارباری از خار شتر گویند جواسا کذک</p>
<p>جوتی بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون داو و فوقانی گویند سونث بسیار و آن پوست اندرون جوز بو است در دوم که آتشک</p>	<p>س جواکها س بفتح اول بر وزن جاکار مذکر بوره و بورق مویست و آن چیزی است که مانند تک</p>
<p>جوتی بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون داو و فوقانی گویند سونث بسیار و آن پوست اندرون جوز بو است در دوم که آتشک</p>	<p>بر کنارهای رود بار پیدا شود و بهترین آن ارمنی و سبک سفید باشد کرم است در آخر درجه ثانی و بایس</p>
<p>جوتی بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون داو و فوقانی گویند سونث بسیار و آن پوست اندرون جوز بو است در دوم که آتشک</p>	<p>در اول درجه ثالثه و شربت آن نصف دریم است گفته که بورق نباید خورد مگر بسبب عظیم و وقتی که با</p>
<p>جوتی بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون داو و فوقانی گویند سونث بسیار و آن پوست اندرون جوز بو است در دوم که آتشک</p>	<p>و آب کرم خورند قی کثیر آرد و در دریم از آن اگر در حقنه داخل سازند قویج بکشاید و حضرت معده را</p>
<p>و صلابات باطنی و بفتح سیده و نجف رطوبات و مصلحتش صحیح بربی</p>	<p>و مصلحتش صحیح بربی</p>

<p>جنگیدن در حرب کشته شدن جوجوه من نا در جنگ مردن</p>	<p>وسفر و مقوی سده و باه و باضم و خوشبو کننده و خبث ساسن الیوم و سح و فقت الدم و قوه اسما و ط</p>
<p>جوده ها با او و مجبول بر وزن توده پلوا و مرد جودهن با او مجبول و فتح دال مبد مذکر جنگ و حرب را گویند</p>	<p>سینه و شش و اسهال کهن و درد سپرز و سنج کندن فطلس سجده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضما و او بارک سورجیت رفع بدوی نعل از سوده و فرزند او با ال</p>
<p>جوس لضم اول و فتح دوم مذکر تپ لبربی حمی خوانند و بفتح اول در عربی ظم و ستم باشد جوس راج لضم اول و بفتح دوم شاهزاده که وارث تخت و مالک کشور پدر باشد</p>	<p>بعد از طهر سحرین حمل و باز عفران سقی و صلح رحم و سوط او جیت مرغ و سقیقه و طلای ادا با غسل در حمام است در پشت زن زائیده و رفع راج نفاس مجرب گویند مغز کبک است صلح او صلح عربی و شتر نشانی است</p>
<p>جوسرف بر وزن دور وزن و زوجه جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستر او نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جاز انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر دوسر دی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتک بفتح اول و ضم سیوم مذکر کابین و دست پیمان لبربی مهر خوانند س جوتک - جوتکه با او و مجبول و کسر سیوم مذکر علم نجوم و رمالی را گویند</p>
<p>جوسر البضم اول سردی و برودت و موی که از آن در لیس سر که داده باشد لغاری جعد گویند باین نقطه دار و جانب سپین دستار و با او و مجبول جفت گویند عموما و جفت پاره و پای افزای خصوصاً و میسرا کری و هیوسسی را نیز گفته اند</p>	<p>س جوتک - جوتکی با او و مجبول و کسر سیوم سج و ستاره شناس س جوتک شیاریدن و قلبه رانی کردن و یوغ بر کردن کا و بنادان</p>
<p>جوسر تی با او و مجبول سکون را همی و کسر فوقانی مونت بمعنی شمار و حساب باشد</p>	<p>س جوتک لضم اول سکون و او معروف مذکر جاب و کرده باشد س جوتی لضم اول مونت بامی افزای جوتی خور لغش خوار و کین و فز و مایه جوتی پهن اسر کت</p>
<p>جوسر ن با او و مجبول و فتح رای منقوطه مذکر و آن را روی است مانند ننگ که فلزات را بسبب بالحمیم پیوند کنند و نیز مایه که بدان شیر سستی شود جوسر نا با او و مجبول پیوستن و جمع کردن جوسری بر وزن کوری مونت جفت و دو مارا گویند</p>	<p>س جوتی کاسری زدن کسی را بکش س جوتی با او و مجبول مونت ریمان پله تراز و روه س جوتی لضم اول و فتح دوم و کسر فوقانی زن و شیرزه س جوت با او و مجبول سکون نامی منقوطه بندی س جوت و همسر جفت و برابر و مساوی را هم گفته اند</p>
<p>جوس لضم اول مذکر شور با شور راج سور لبت جوسی با او و مجبول سحر در مال جوسی با او و مجبول مذکر نام فرقه است در سحر جولک با او و مجبول توده پلوا و لبربی حمی خوانند</p>	<p>س جوت بانند هنا جفت کردن س جوجن با او و مجبول و فتح سیوم مذکر مسافت چاپ کرده را گویند س جوجنا لضم اول سکون و او معروف و دیگر جزو</p>

<p>مردم این فرقه مرده رانمی سوزند بلکه درین میکنند و گاهی زمان بلاش شوهر خویش زنده مدفون می شوند</p>	<p>جونک زیادتی نون کذنگ هـ جو که با دو م مجهول و سکون دیگر حرف موش وزن را گویند</p>
<p>جو گیا با دو مجهول و کسر کاف فارسی مذکر می رنگ و لون باشد و نیز نوای است در موسیقی و نوعی از کبوتر هم است</p>	<p>هـ جو که با دو م مجهول و کسر کاف تازی موش هم و خطر باشد عوام بفتح کاف گویند و آن غلط است چون انگها نا خود را در خطر افکندن</p>
<p>س جو گیس با دو مجهول و سکون یای مجهول زاید و عابد را گویند جو گیس بفتح سین کذنگ س جو گیه با دو مجهول سکون کاف فارسی فتح تختانی زیبا و لایق و قادر</p>	<p>هـ جو که بکسر کاف تازی بی باک و بی پروا هـ جو که با دو مجهول و سکون دیگر حرف سنجین و وزن کردن</p>
<p>هـ جول بضم اول مذکر حید و فریب باشد هـ جو که با دو مجهول مذکر مکر و غار را گویند جو که دینا فریب دادن</p>	<p>هـ جو که با دو مجهول و سکون کاف فارسی بروزن سوک مذکر و مسل و پیوستگی و پیوند و زمان سعید و ساعت مبارک و زهد و ریاضت و ممکن و سزاوار</p>
<p>هـ جو لگ بفتح اول و سیم و سکون کاف فار از طرف زمانه است بمعنی تازمانیکه تا وقتیکه هـ جون بفتح اول و با دو مجهول هم خوانده اند چون و هر گاه و بضم اول پیش عبری فعل خوانند و بضم اول و نون کشیده مذکر وقت و زمان را گویند و بفتح اول کسیکه چیزیکه جون تون بهر طوریکه باشد جون تون کس بهر طوریکه ممکن بود جون کا تون جهان طور و جهان سوال بود جون بفتح اول و دوم مرد مسلمان مردی توانی جون یا بضم اول بروزن کونه مذکر ریسمان کیه و نیز خلقی باشد که از ریسمان کیه سازند و در زیر سبزه و خم گذارند تا مغز و دوز و بفتند و اهل دکن آنرا جمل گویند</p>	<p>هـ جو که با دو م مجهول و سکون کاف فارسی موش بدن را حسب دلخواه خویش س جو که بروزن او را لایق و زیبا و پسندیده و قابل را گویند جو که بھیا س بفتح بای موصوفه اول وزندگانی جوگی را گویند</p>
<p>س جو گت بضم اول و فتح سیم موش طور و طرز و هر زیادت و ایام را گویند و آن صغری است سرد و در کلام جو گت با نرسید کلام سوم یک س جو گتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جو گتی بضم اول و فتح کاف فارسی و کسر فوقانی مراد ف جگتی که سکار و طدار و لطیفه گو باشد س جو گن بکسر کاف فارسی زن جوگی</p>
<p>س جو گنی با دو مجهول و سکون کاف فارسی رجال الغیب س جوگی با دو مجهول زاید در ماضی و در ویش و قومی از هندوان که جولاگی جز ایشان است</p>	<p>س جو گنی با دو مجهول و سکون کاف فارسی رجال الغیب س جوگی با دو مجهول زاید در ماضی و در ویش و قومی از هندوان که جولاگی جز ایشان است</p>

شده

<p>س جهتا بصم اول بروزن خار موش سلام بنده س جهتا ی بروزن خواری مذکر متبانی بزرگ که دمانه وار بود</p>	<p>س جو نك باد او مجبول و سکون نون و کاف تازی س زو جو نك لگانا زو چپا نیدن ارسال علی کرد ه جو نكنا یا پاره احاطه ساختن و پاره دیوار قلع و شهر را گویند</p>
<p>ه جهتا مذکر و خشت و بنال و خار بن و پنج شاخه قنار و اسپهال و اطلاق بطن و دیر ماندگی باران و ایزد روفتن جهتا تر باند هتا باریدن باران بلا قوت جهتا پیمان کنایت از گریز کردن از مطلب و سر رشته سخن گم کردن باشد جهتا تر پھونك دم و افسون جهتا جهتك رفتن و پا کردن جهتا جهنكها سر بفتح هر دو هم خار بنان خار در جهتا جهوس بصم نیم دوم خاشاک و خار بن جهتا هندا بفتح کاف تازی و سکون ما دون و ال منقوطه هندی خار دار و نیز نام بیابان بج نامه است</p>	<p>ه جو نكین باد او مجبول و سکون نون مجرودیکه ه جو و ت بو او مجبول و فتح او صیغه حال است بمعنی می بیند و نظر میکند</p>
<p>س جو ه بصم اول بروزن لوح مذکر یوغ را گویند س جو ه بصم اول است که چون جمعی بر سر میزند آیند و ایشان تاب مقاومت آن جمع بدست باشند زن و فرزندان خود بکشند یا بسوزانند و خود بگریزند و آن کشتن و سوزانیدن را جو هر گز گویند کذا فی البرهان و صاحب لغت هندی گفته که پابین معنی جو هر بفتح اول نیز خوانده اند و بفتح اول معروف که معرب کوه باشد</p>	<p>س جو ه بصم اول بروزن لوح مذکر یوغ را گویند س جو ه بصم اول است که چون جمعی بر سر میزند آیند و ایشان تاب مقاومت آن جمع بدست باشند زن و فرزندان خود بکشند یا بسوزانند و خود بگریزند و آن کشتن و سوزانیدن را جو هر گز گویند کذا فی البرهان و صاحب لغت هندی گفته که پابین معنی جو هر بفتح اول نیز خوانده اند و بفتح اول معروف که معرب کوه باشد</p>
<p>ه جهتا بفتح اول مذکر غایط و بر از را گویند جهتا چھیتی جان بقضای حاجت رفتن جهتا ترا چھیتا لیا تقصیر کردن جسته نمودن جهتا تر پھر جهتا اجهتکا پھر بقضای حاجت رفتن جهتا دینا حساب مال خود دادن و نشان رخت خود نمودن دوکان جهتا ترا خض و خاشاک دوکان عطار باشد خصوصاً دردی مرکب بر اجزای دومی جهتا ترن بفتح سیم و سکون نون خاشاک و خدا شده و پارچه گنده که بدان چیزی را صاف کنند جهتا تر نار و رفتن و جاروب کشیدن جاروب زدن و در اندن و زدن با تشنه جهتا تر نا پھونكنا دمیدن افسون باشد بر کسی جهتا تر ذالنا صاف کردن و جاروب زدن جهتا تر دینا پاک کردن</p>	<p>ه جو هتر بصم اول و فتح های هوز و سکون می مذکر سغاره پر آب که در زیر کوه می باشد ه جو هتا باد او مجبول انتظار کردن و چشم بر راه داشتن س جو ه بصم اول بروزن روحی موش یا همین و نوعی از آتش تازی که کل آن کلن یا سیمین س جوی باد و دم مجبول بروزن سوی زن را گویند بهر بی زوجه خوانند و در فارسی معروف که مراوف رود باشد</p>
<p>ه جهتا یا بروزن تابه مذکر ظرف ادیمی که بدان روغن کاو روغن چراغ و غیر آن به پیمایند ه جهتا بفتح بای موعده بروزن چادر موش شوره بوم ه جهتا یا بروزن با باند کرسی سیدی معروف که صنوبری شکل بود و از جهاب هم گویند ه جهتا بروزن خواب مذکر شربتی است مسکه از نیک سازند</p>	<p>ه جهتا یا بروزن تابه مذکر ظرف ادیمی که بدان روغن کاو روغن چراغ و غیر آن به پیمایند ه جهتا بفتح بای موعده بروزن چادر موش شوره بوم ه جهتا یا بروزن با باند کرسی سیدی معروف که صنوبری شکل بود و از جهاب هم گویند ه جهتا بروزن خواب مذکر شربتی است مسکه از نیک سازند</p>
<p>ه جهتا زنت بفتح رای منقوطه و سکون نون و تای نوقانی بمعنی کاما و کلیته باشد ه جهتا تر و موش جاروب بهر بی کسی گویند</p>	<p>ه جهتا زنت بفتح رای منقوطه و سکون نون و تای نوقانی بمعنی کاما و کلیته باشد ه جهتا تر و موش جاروب بهر بی کسی گویند</p>

جھب	جھا
جھانسننا بسکون نون وسین جھد آرزو کردن و خوش آمد نمودن و او باشی کردن و دور غلاییدن	چرخ بمعنی رفتن خانه باشد کذا فی الصراح جھاتر کوش جارب کش و خاک روب را گویند
جھانسو خوش مدگو	جھاتری بیابان پر درخت و غار بن
جھانک بسکون نون و کاف تازی هونت پان	جھاگ با چهارم فارسی مذکرف دریا
نکری دیدن بجنقه در مره آهوان و قطار پرندگان و بپر دو سنی اخیره مذکور باشد	جھال بروزن حال هونت حدت و حرارت و گرمی و بسبب بزرگ و گرم کردن فلزات را هم گفته اند و بعلم اهل و تشدید
جھانکا جھونکی بفتح اول و ضم جیم دوم هونت پان	دوم در عربی جمع جامل باشد
جھانکتر بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون	جھال بفتح لام هونت فراویز
رای سندی مذکور خاریبان و در خان خاروار	جھال بسکون لام مذکور چشمه و آنچه در صنوع را گویند
جھانکنا پنهان نکریستن	جھالنا مصباح دادن اچار و صاف کردن ظروف و پاکش بر کرم کردن
جھانگھه مذکور نوعی از آهوب باشد	جھاماسا بروزن نام مذکور گشت سوخته که بدن بدان
جھانفوان مذکور مرادف جھاما باشد و آن گذشت	بماند تا چرخ بر آید مرادف جھانفوان
جھانگیر می بادشاهی و هر چیزی منسوب بجهاگیر بادشاه و نام زنجوری هم است	جھمان از ظرف مکان است بمعنی جاسک و در فارسی
جھانورما بسکون نون و او سیاه را گویند	کستی را گویند جھمان تمان اینجا و اینجا یعنی همه جا جھان
جھانفولی بسکون نون و دو و دو کسر لام هونت غمزه و او و ناز و سموم و با و گرم را نیز گویند جھانفولی بار	تمان هر جا و همه جا جھمان جھمان جای که در هر جا که جھان
غشوه کروناز کننده جھانفولی یعنی نظر بازی کردن و شوخ چشمی نمودن	که بدین هر جا که جھمان نگ چند نگه و چند آنچه جھمان از جای که جھمان تمان پھر نا پھر جھان فتنه پھر سوگردید
جھا و مذکور نام درختی است که آنرا در فارسی شوره کز خوانند	جھانپ مذکور نوعی از سید کردن خروس فلک یا زانند
جھانین بروزن آئین هونت سایه و کف رو	جھانپنا پوشیدن و بند کردن باشد
جھانیا بفتح اول و تشدید بای موصده مذکور آن چیزی است مثل کله سته که از ابریشم سازند	جھانت بشم و موسی زمار
جھیکانا بفتح اول حیران کردن و در جیب کسی	جھانجھه بسکون نون و دیگر حروف هونت ششم و س
جھیبوا بفتح اول و تشدید بای موصده معنومده جانور که مویش دراز باشد اعلم از مویشی و سگان و بعضی شاخ درخت خمیده و کج نیز آمده	عتاب و هینت و هول بی قراری است بهر دوانه و کاه و زنگنه بی نوازان باین معنی سنگرت باشد
جھیبی بفتح اول و تشدید بای موصده کسوره مو ز یورات لباس	جھانجھا مذکور می است آنرا صد پایه گویند
جھیبیا بفتح اول و کسر سوم مذکور نام زنجوری است	جھانجھت بسکون و فتح جیم تازی نزاع و مناقزه
	جھانجھیا بسکون کسر جیم تازی شمشکین و زود درخ و آتش
	جھانجھی بسکون و کسر جیم هونت بازی است و آن چنان باشد که طفلان در ماه آسن در وقت شبت در سبزه
	سواخ چرخان میفرودند و بر سر کوفه در فغان برآید و روند و گدای کنند

جھپ بفتح اول زود و سریع و سرفرا باشد جھپ	جھک بفتح اول و سیوم سونث برافکندن و کشش و زبانه
بزودی و بجلت جھپ گمانا غوطه خوردن کاغذ یا	وجح ناخس
جھپا بفتح اول سونث زودی و بجلت	جھکا مذکر برافکندن و کشش و گشته را گویند که جھپ
جھپا جھپی بفتح اول و جیم سونث و شتابکاری	سزود و رادیک ناگاه بریده باشند
جھپاس بفتح اول سونث ترشح باران رسند	جھکا نا بفتح اول برافکندن و کشیدن و کشیدن
جھپاسیا بفتح اول و کسر سین بهمه سکار و دنا باز را	جھکا بفتح اول و سیوم راندن و افکندن و کشیدن
جھپانا بفتح اول غنودن	ولاغوشدن
جھپت بفتح اول و سیوم سونث جبت و صولت و حمل	جھتلا نا بضم اول تکذیب کردن
باشد جھپت لینا بجز رفتن چیزی از کسی	جھه بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر ریش
جھتا بفتح اول و سیوم و تشدید تائی هندی مذکر	و راز و لجه طویل
حد و جبت بلیک و ناگاه گرفتن و در بودن چیز	جھه بفتح اول و جیم تازی مذکر کوزه و مراعی
جھتاما مرنا ناگاه در بودن چیز را	جھهک بکسر اول و فتح سیوم سونث جھتگی
جھتسا بفتح اول و سیوم جستن و حد کردن و در	جھکا نا بکسر اول سکون جیم و دیگر جستن مراد چون گنا
ر بودن چیز را	جھکار نا بفتح اول سکون جیم دوم زجر نمودن
جھک بفتح اول و سیوم سونث اشاره چشم و	بخرم و تندی حرف زدن
کشیدن با دزدن	جھهکا بکسر اول و فتح سیوم و بفتح اول نیز آمده بر
جھپکانا بفتح اول چشم زدن	مرادف چون گنا
جھپکانا بفتح اول و سیوم مراد کشیدن و جستن و حمل	جھهلا بفتح اول سکون و دیگر حروف مذکر نومی
کردن و در بودن چیزی بیک ناگاه و چشم زدن	از شیرینی
را نیز گویند	جهر بر نا بفتح اول و فتح بای او حده سوختن و اول
جھپکی بفتح اول سونث جبت و حمل و اشاره چشم و در	جهر جهر بکسر و جیم تازی آبی که جریان بای با
ر بودن چیزی بیک ناگاه	جهر جهر بکسر و جیم تازی باریک و بی قوت
جھپلانا بفتح اول سندن و شست و شند و دادن	جهر جهر نا بکسر و جیم تازی روان شدن چیزی کمالی
جھت بفتح اول زود و سرفرا جهت سه جهت	جهر مت بضم اول و فتح سیوم و سکون تائی هندی مذکر
پت بزودی و سرعت	کرده و جماعت و حرب و جنگ و شالی که از بالای
جھتاس بفتح اول سونث صدمه و ضربت را که گوناگون	سریع و داده باشند
جھتالنا بضم اول تکذیب کردن و بخش کردن و شرف	جهر نا بفتح اول بر آمدن آب از قعر چشمه و روان شدن
المطر از کس و طردن آن چنانکه ستمند کفار و بعضی از	مرادف جهر نا و کثیر و چشمه آب مینوع و باین معانی
جهال اسلام است که از حدیث سوره المؤمنین شفاء	استعانتش مذکر است
خازند منبه جھتالنا متقل کردن و حزن کردن	جهر نا بضم اول از غم و الم بفرمودن
انگ باشد منما منبه جھتالنا و زرع گشتن	جهر بکسر اول و فتح سیوم مذکر در کج

د دستوری و منفعتی که کسی در کاری و خدمتی سود	جھری بضم اول موشت عین دشکن
مشا بهره بدست آید	جھری یا نا بضم اول کسری میوه صاف کردن اندودن
جھک بفتح اول موشت شهوت و غضب جھک	جھتر بفتح اول موشت باران بزرگ و نوعی از قفل و
ما را با بهبودگی کردن جھک هر گاه بفتح میوم	با بضمی مذکر موشت هر دو آمده و بضم اول مذکر فارین
سکون رای درشت و کسراف فارسی برزه کاری	را گویند مرادف چھوتر
و بهبودگی را گویند	جھتر جھتر بفتح اول هر دو جیم تازی بزودی و بستر
جھکا جھک بفتح هر دو جیم تابان و درختان	جھتر اک بفتح اول بروزن تپاک سرعت و زودی
جھکا نا بضم اول خمائیدن	گویند جھتر اک - جھتر اک جھتر اک مذکر کذک
جھکا و بضم اول مذکر خمیدگی و میدان باشد	جھتر اک بفتح اول مذکر تابان را گویند
جھکا و ش بضم اول مذکر کذک	جھتر نا بفتح اول رو باندن متحدی جھاز نا
جھک جھومری بفتح اول و سکون و او مجبول	جھتر بهر مذکر جھتر بهری - جھتر بیل موشت درخت
موشت نزاع و ستیزه و جدال را گویند	غنا ب دشتی و این هر سه لفظ بفتح اول است
جھکری بضم اول موشت او مذکر شیر را گویند	جھتر ب بفتح اول و میوم و سکون بای بوده حدت
جھکر بفتح اول کشید کاف مفتوحه مذکر	و حرارت و تیزی و مسافتش و ستیزه
طوفان و بارش	جھتر یا جھتر بی بفتح هر دو جیم موشت جنگ و جدل
جھکا بفتح اول یا ده کفخن و عجز و الحاح کردن و	مردم باشد عمر ما و جنگ کردن خردسان خصوصاً
بضم اول خمیدن و شمشاک شدن و امیل و	جھتر یا نا جنبکائیدن
گرفتار شدن	جھتر پنا جنگیدن و ستیزه کردن
جھکو مریخ اول و سکون و او مجبول موشت	جھتر جھتر نا بفتح اول و چهار جنبش نمودن و حرکت کردن
مزد و زبان چنانکه گویند اس اسج آرای می	جھتر اک بکسر اول و فتح میوم موشت تحویف و تهدید
بست جھکو مریخی یعنی فلا نکتس لب این یار	جھتر کا جھتر کی بفتح هر دو جیم موشت سازعت و دست
بسیار خفیف و خسته حال گشته	و گریان شدن دو کس یا یکدیگر
جھکو مریخ اول و او مجبول مذکر ترشح باران	جھتر کنا بکسر اول و فتح میوم زجر و توج نمودن از سندان
جھکو مریخ اول و سکون و او مجبول جنبائیدن	جھتر کی بکسر اول موشت زجر و توج
جھکول بفتح اول موشت جنبش کردن در آب	جھتر ن بفتح اول و میوم موشت افتادن میواز در
جھکولنا بفتح اول و سکون و او مجبول جنبائیدن	و مغز روشن مرادف ناس
جھکنا بفتح اول و سکون و دیگر حرف یا ده کوئی	جھتر نا بفتح اول چکیدن و افتادن
جھکا بفتح اول مذکر پارچه بوری ثوب گویند	جھتر و نا بفتح اول رو باندن
جھکری بفتح اول و میوم مذکر نوعی از باز که پرند	جھتر و نا بفتح اول و ضم رای هندی سکون و او
شکاری است	مجبول مذکر انجام فصل میوه و بستر رسیدن آن
جھکا بفتح اول و سکون کاف فارسی مذکر ستیزه	جھتر بی بفتح اول و کسر میوم موشت ویرانندگی باران

جھکری بضم اول

وزراع را گویند جهمکسرا بکسر تا در تیزه دیگران مثل	جهمکی بفتح اول مونت نورتاب و ضیار گویند
و آن جهمکسرا بکسر با برود کاف فارسی تیزه و مناس	جهمکا بکسر اول و فتح کاف فارسی مذکر چارپای را
جهمکسرا نا بفتح اول تیزه ایندن	گویند که شکسته و فرسوده شود و این چارپای بمعنی بنگله
جهمکسرا بن بکسر لام زن جنگ جو	جهمکسرا اول و فتح سیوم زره و جوش جهمکا ثوب
جهمکسرا الو جنگ جو دستیزه گر	خود آهنی
جهمکسرا نا تیزه بدین و در آویختن	جهمکسرا بضم اول و فتح میم مذکر مرادف جهمکسرت
جهمکسرا بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر پیر این	و آن مذکور شد
کو دک مرادف جهملا	جهملا بکسر اول و چهارم مذکر نوعی از ابریشم که
جهمکسرا بفتح اول مذکر حرارت آتش و رشک و تپاک	بسیار باریک میباشد و یک جانب در که از نخه
و محبت و خشم و حمیت را گویند	پاره می سازند
جهملا بو مرتفع اول و ضم بای سوده و سکون و در اول	جهملا بکسر اول و چهارم باریک و نامضبوط بریند
مونت نوز و رونق و بمعنی سنور و روشن و بجواب این	جهملا نا بکسر اول و چهارم موج زدن آب و موج شود را
هم گفته اند	س جهملا بضم اول جنیدن و بهر او را مدن و رفتن
جهملا جهم سنور و مرکزش و نوز و رونق	جهملا بفتح اول مرده جنبانیدن و پیوند گرفتن
س جهملا بفتح اول مذکر بیابان و محو	چیزی بکفشیر و باین معنی مصدر لازم میباشد
س جهملا نا بضم اول متعدی جهمولنا	جهمکسرا بکسر اول و فتح سیوم قسمی است از مردم سپاهی
جهملا نا بفتح اول با کفشی هم کردن و متعدی جهملا که	دچار پای فرسوده که بران خواب کنند
محرک مرده باشد	جهملا نا بفتح اول متعدی جهملا بمعنی حکم کردن مکی
س جهملا بفتح اول و جهم مذکر و خسانی	تا مرده بجنباند
س جهملا نا بفتح اول و جهم در خیدن و محبت و حاجت	جهملی بکسر اول و تشدید سیوم مونت چرخند
کردن و زبان کردن در دبا شد	جهملی بکسر اول و تشدید سیوم مونت پوست باریک
جهملا همت بفتح اول و جهم و فتح مای هوزن مونت	جهم جهم بفتح اول و جهم باران بزرگ قطره که همه روز
نوز و رونق و زبان را گویند	بارد جهم جهم بر وزن و مادم کذنگ
س جهملا نا بضم اول و سکون لام متعدی جهملا نا	جهمکا بفتح اول مذکر سرعت و جلدی و باران
س جهملا بضم اول و فتح لام سوخته شدن و خوشیدن	بزرگ قطره
جلس دیبا سوختن جهملا نا سوخته شدن	جهمیها نا بفتح اول و جهم تازی و خشیدن
س جهمکسرا بفتح اول و سیوم مونت روشنی و پرتو	جهم جهم بفتح اول و سیوم هر دو باریک با سنگلی
س جهمکسرا بفتح اول مذکر ابد و محموله	بارد قطره بقطره
س جهمکسرا نا بفتح اول و خشانیدن و بضم اول	س جهمکسرا بفتح اول و سیوم مونت لغا و در خشدگی
و پیران کردن	س جهمکسرا بفتح اول مذکر نوز و رونق و بضم اول آویزه
س جهمکسرا بفتح اول و سیوم تابیدن و در خشدن	کوش و خوشه میوه و خوشه گل و نام گل است و بمعنی

عوار و سبل کردن هم آمده است

جھمکنو البفتح اول و سیوم مذکر نور و روتی

جھمکننا البفتح اول و سیوم در خشدن و بمعنی رقصیدن

و رقص کردن هم آمده

جھمکی البفتح اول موش لسان و در خشدگی

جھن البضم اول موش شاست اندک یعنی پیشه بودن چیزی

بچیز دیگر اندکی و البفتح اول مذکر آواز زنگه و نوازی دیگر

چیزی بر یکی و صدای شمشیر و غیر آن

جھنجهت البفتح اول و چهارم مذکر سبزه و تشویر و تشویر

خاطر و منع و تعرض

جھنجهوی بر وزن خجری موش شبکه را گویند

جھنجهلا البضم اول سکون جیم دوم خشم آوردن و

غضب ناک شدن

جھنجهتی البفتح اول و چهارم دشوار و مشکل

جھنجهنا البضم اول و چهارم مذکر اشکل و آن باز بچه

است مرا طفل را و البفتح اول و چهارم خشم ناک و غضب ناک

جھنجهننا البفتح اول و چهارم آواز کردن نکره و نوان باشد

جھنجهنا هت البفتح اول و چهارم موش خشمناکی

جھنجهکان البفتح اول و چهارم موش نوازی زنگه

جھنجهنی البضم اول و چهارم موش زنگه که در پای

گند و بکر آن بر ذمه صدای را گویند که از تخم بر خورنی

مخسوس گردد

جھند البضم اول سکون دیگر حرف مذکر ابنه و از او

و نوحای مردم

جھند البفتح اول مذکر لوا و رایت را گویند

جھند و لا البفتح اول و ضم وال بندی در ضعی که کوپلی

اوراق آن خوش نماند و نیز طغنی که سوی سرش بلند باشد

جھندی البضم اول موش بوته و رخت

جھنک البفتح اول و چهارم موش آواز زنگه و نوان

جھنکاس البضم اول بر وزن تنکار آواز زنگه و نوان

جھنکن البفتح اول آواز کردن جرس و زنگه

جھنکها ترا البفتح اول مذکر کوزن و آن جانوری است

سرو و نیز درختی که بی برگ بود

جھنکھنا البفتح اول و سیوم سوی بر بدن خاصن که خنجر

جھنکا البفتح اول سکون با و نون فتاد جامه شد

جھنوان البفتح اول بر وزن کنعان مذکر نواز بربخ

جھنوانا البفتح اول سکون نون خشک شدن چیزی

باشد در آفتاب و خشک شدن پای و مالیدن آن بجانوانا

و آن خشت سوخته است

جھنهدا البضم اول سکون با و نون و فتح مای دوم و تشدید

وال منقوط بندی پوست و استخوان یعنی لاغری و نحی

جھو البفتح اول تشدید او مذکر مرد و جھا و دان

گذشت و نوعی از سب نیز هست

جھوت - جھوتھه البضم اول مذکر دروغ جھوتھه

موتھه از توابع مدهت است

جھوتا - جھوتھا کا و ب دوروغ گو پس خورده

طعام و غیر آن و در و کنی ساخته و مضرع از دور و لول

و با قوت و امثال آن جھوتھا چنانچه پس خورده کسی

نیسیدن این کسایت است از خوشا مذکر کن

و لیس نمودن خود جھوتھی پنو چھنا اخلاق کما هر

هم بجا نیارون

جھو جھه با و او مجهول مذکر ایشان در همان و معده

شکلی که فرو و بخت باشد

جھو جھا با و او مجهول مذکر معده را گویند

جھوسر البضم اول بر وزن بوره پرموده و ضلج

جھوسرنا البضم اول آسیدن و سائیدن و جھبائیدن

سیره از وقت و انسرودن

جھوسر البفتح اول بر وزن نور موش نوحا و سبزه

و آواز نارهای ساز که بر یکبارگی بر خیزد و البضم اول

مذکر در همان خاروار

جھوسا البضم اول بر وزن سوی مذکر باران خفت

که دره شود

جموسی لغیم اول بروزن روسی مونث نام محمود  
 که متصل الہ آباد واقع است  
 جھوک باوا و سجدہ لہ ہونٹ جنبش ناگہانی  
 جھوکا باوا و جھول مذکر ضرب و مسادمہ  
 جھول باوا و جھول مذکر شکنی کہ از بدی و محنت  
 در چارہ افتد و تولد و نسل مرغان  
 جھوکا باوا و جھول مذکر قتاب زدگی و مرض  
 و کبیرہ زنبیل را ہم گفته اند  
 س جھوکا لغیم اول مذکر گہوارہ و ریسا نیکہ بران در  
 ہوا آیندور و نڈ و آزا باد چچ خوانند  
 س جھولنا لغیم اول در ہوا اور آمدن و رفتن و جنبید  
 و نوعی از شعر باشد و باین معنی اسم مذکر است  
 جھولی یا داو جھول ہونٹ زنبیل را گویند  
 جھوم لغیم اول بروزن روم جنبش و تہرج و کثرت  
 پردر خان جھوم جھوم اہنوی ابرو تراکم سجا را گویند  
 جھومک لغیم اول دفع تہرج و سکون کاف تازی  
 بروزن بوک بزم و محفل و جشن را گویند و کنایہ  
 از ہمہ و رزم نیز بہت  
 جھومکا لغیم اول سکون و اوسوف و ہم مذکر  
 او نیزہ گوش و دب اگر را ہم گفته اند و آن نام ستارہ  
 است مرادف جھمکا  
 جھومکی لغیم اول سکون و اوسیم ہونٹ لای  
 از او نیزہ گوشش  
 جھومنا لغیم اول جنبیدن و موج زدن و فراگ  
 آمدن سحاب باشد  
 جھونا لغیم اول بروزن گوند مذکر نارصل کچھ و نڈ  
 جھونیا باوا و جھول و سکون نون مذکر خوشہ میوہ  
 و خوشہ دانہ غدہ و بر قوہ کہ ہمہ بدن را پوشد  
 جھونپرا مذکر جھونپری ہونٹ ہر دو باوا و  
 جھول و سکون نون کا شانہ و کبیرہ را گویند  
 جھونتا باوا و جھول و سکون نون مذکر موی چا

پسین سر و جنبش گہوارہ و جھونتا دینا سر سیا بر نور  
 جنبانیدن  
 جھونٹھس لغیم اول سکون و اوسوف و دفع تازی  
 سقوط ہونٹ زمینی کہ در سالی دو بار حاصل نہد ہونٹ  
 جھونٹھن جھانٹھن لغیم اول سکون و اوسوف  
 و نون دفع تازی ہندی مذکر پس خوردہ  
 جھونٹی باوا و جھول ہونٹ مرادف جھونٹا  
 جھونٹھہ لغیم اول سکون و دیگر حروف آشیانہ مرغان  
 جھونڈی لغیم اول سکون و اوسوف و نون و  
 کسر ال ہندی ہونٹ بستہ کنایہ  
 جھونٹا لغیم اول کندم کون و زرد رنگ  
 جھونٹک باوا و جھول و سکون نون و کاف ہونٹ  
 حرکت و جنبش با پیچ و مددہ باو کہ یک ناگاہ و راید  
 جھونٹکا باوا و جھول اٹھندن و انداختن و نڈختن  
 ہیرہ و رتنور  
 جھونٹنا لغیم اول سکون و اوسوف و نون زوہ  
 و ہم مرادف جھونتا باشد  
 جھینسی بکیر اول مذکر ترشح و بارش  
 جھینکا - جھینکنا - جھینکنا ہر تہ بکیر اول سکون  
 و غم خوردن و تضرع و زاری کردن باشد  
 جھیل بکیر اول بروزن نیل ہونٹ بکیر و مجرای آب  
 جھین بروزن زمین جانشیکہ و ہر جا کہ  
 جھین بروزن دین تقیس و باریک جھیا بروزن کڈ  
 جھینکا بکیر اول ہونٹ طبع ذریای و بگری جزا و البحر کو  
 و زوہ یعنی رویان عبارت از ان است گرم خشک  
 است و بہترین او تازہ است مہمی و ملین و غذای صالح  
 و ہر واضح انکہ خلط بداز و پیدا میشو و ننگ سودا و  
 مولد سودا است و در مخزن اللادویہ گفته کہ آن جھین  
 بر جھول کثرت اولاد  
 جھینکست بکیر اول دفع کاف فارسی کشیان  
 جھینگر بکیر اول دفع کاف فارسی مذکر کئی صوف

کہ جامہ و قرطاس تباہ سازد وہ آن را در غار سستی  
 خوانند مرادف جھلی  
 س جی بکسر اول مذکر جان و روح جی اٹھانا دل برداشتن  
 چیزی جی برا کرنا آزر وہ شدن و تی کردن استغراق  
 کردن جی بزہانا ہمت کردن در چیزی جی بھرا  
 جانا سیر شدن از چیزی جی بکھرنا غشی کردن جی  
 بھرا نارقت کردن و مخزون شدن جی ہلانا  
 مشغول کردن خاطر باشد در چیزی تا از فکر وارہند  
 جی پانا از طبیعت کسی گہی یافتن و بغایت مسر  
 شدن و از بلاجات یافتن جی پانی کرنا کسی  
 ایذا رساندن و دل آزاری کردن جی پو کسی  
 چلنا اطاعت و طبیعت نمودن جی پو کیلنا  
 جان بازی کردن جی پیچنا یا پگھلنا یا پگھل  
 جانا رحم کردن و مترم شدگی پکو اجانا نمک شدن  
 جی بہت جانا شکستہ دل شدن جی پھر جانا  
 سیر و کارہ شدن از چیزی جی جلا نا دسوزی کردن  
 و بمعنی دل آزاری کردن ہم ہست جی چلنا سوختن  
 دل و عنگین شدن جی چا ہنا خواستن و آزر وہ کردن  
 جی چھپانا یا چھلنا کاری و سستی کردن و در کاری  
 جی چلانا بہا و رازہ کاری کردن جی چلنا ہست  
 چیزی ہستی دان جان بخشی و عفو کنہہ بزرگ جی  
 دان کرنا جان بخشی نمودن و کنہہ بزرگ کسی را  
 بخشیدن جی دھتر کنا طیدن دل جی  
 دہو پچانا غشی کردن جی و کھنا دل بہا و ن بر  
 چیزی و شاد شدن جی سے اتر جانا از دل کسی  
 افتادن و بقدر شدن و بمعنی شکستہ دل شدن ہم  
 آردہ جی سے مارنا کشتن و قتل کردن کسی یا جی کرنا  
 جی ہونا خواستن چیزی و آرزو کردن جی کھو  
 کچھہ کی فاکر و ن کاری باشد بکشاوہ ولی جی کی  
 امان مانگنی زہنا خواستن و سعذرت کردن  
 جی گھت جانا از ہر چیز متصرف و کارہ شدن

جی لگانا دل بستن جی لگنا بستہ شدن دل با  
 چیزی جی لینا با سر کسی رہ بردن و معبستی  
 کشتن ہم ہست جی مارنا ترک ہوا و ہوس کردن  
 جی ملانا دوستی کردن جی مین آنا در دل  
 آمدن جی مین جل جانا سوختن دل بر شک و حسد  
 جی مین جی آنا نسلی یافتن جی مین کھر کرنا با  
 کردن چیزی در دل جی نکھلنا مروں و باقصی یافتن  
 عاشق شدن ترسان و ہراسان کشتن جی ہارنا  
 شترولی کردن و ترسیدن جی ہت جانا بزار  
 شدن دل از چیزی  
 س جے در محاورہ اہل برج کسیکہ و چیزیکہ  
 ہ جی نفع اول بروزن شی چندا کھہ  
 ہند جی بکسر اول آری ولی و بمعنی ہستہ و آقا ہم آمدہ است  
 س جی نفع اول بروزن تی مذکر و مونث ترقی و فروز  
 و نفع نفرت و شتاباش و در جہا ہم کفہ اند جی جی کار  
 مذکر ظفر و سرور جی مال مونث کار کل کہ بعد نفرت  
 در کلہ کنند  
 س جیانا بکسر اول زندہ کردن  
 ہ جیب کتر اگرہ برد این بہند ہست  
 س جیبہ بکسر اول مونث زبان بولی سان خوانند  
 جیبہ ہر ہانا د شام وادن و زبان درازی  
 کردن و جستن و شادمانی تاکہ ممکن الحصول نباشد  
 جیبہ پکو ناخاموش ماندن و دخل افکندن در  
 کلام کسی و حرف گیری کردن جیبہ جھکانا  
 بضم ہم دوم دعوی مالداری کردن جیبہ جھکانا  
 تمنا ی چیزی کردن کہ حصول آن غیر ممکن و جیبہ  
 چلانا زیادہ از حوصلہ خویش مخز کردن و لاف زدن  
 جیبہہ دایکے بات کھنا حرف زدن باشد  
 یا کسی نجاب جیبہہ کا ثنا باشارہ کسی راسخ  
 کردن از کاری و آلتاس عرضی گذار قبول ساختن  
 و بمعنی متخیر و ہراسان شدن ہم ہست جیبہہ

<p>جیتھانی با یای مجبول و فتح تائی ہندی زو جہ ہندی کھان شوہر را کوئند</p>	<p>س</p>	<p>کالنا با ناست لقب زوہ دہشتہ شدن س جیتھارا کبیر اول بروزن سی پارہ پر کو زو زیادہ کو</p>
<p>جیتھرا با یای مجبول سکون تائی ہندی و مائی برادر کلان و بزرگ را نیز کوئند</p>	<p>س</p>	<p>وزبان دراز بعرنی یکتا خوانند س جیتھی کبیر اول و سوم مونت آہست معروف</p>
<p>جیتھی صد ہد سکون یای مجبول و فتح ہم مذکر مخ مہک عربی اصل السوس خوانند و انرا در ہندی</p>	<p>س</p>	<p>کہ از ان بوقت دمان شستن زبان راصاف کنند و قطعہ و پارہ ہم گفتہ اند</p>
<p>میتھی لکڑی ہم کوئند و آن معتدل است در کیفیات اربوہ و کوئند کہ تر است در اول خشونت</p>	<p>س</p>	<p>س جیتھیل بفتح اول و کبیر یای تازی و سکون یای مجبول اکثر اوقات</p>
<p>و قصیہ یہ و خلق را نافع باشد و تشکیبش اندوسوز بول و عمر ولادت و در و عصب را سود و ہد</p>	<p>س</p>	<p>س جیت بکیر اول مونت چیرہ دستی و طغر و بردون بازی و بفتح اول مذکر نام بناتی است و فوائی از نوا</p>
<p>جیتھونتی بفتح ہر دو جیم و فتح و او مونت نام نوای است از نوا مائی موسیقی</p>	<p>س</p>	<p>س موسیقی ہم است و سکون یای مجبول ہم خوانند س جیتا کبیر اول زندہ و بیای مجبول ہر قدر کہ</p>
<p>جید ہر کبیر اول بروزن دیگر جانیکہ و ہر جا کہ را جید ہر</p>	<p>س</p>	<p>س جیت بکیر اول و فتح تائی فوقانی مذکر زندہ گی و جیا س جیتک بیای مجبول و کسر فوقانی و سکون</p>
<p>جید ہا ک بفتح اول و فتح دال منقوطہ و سکون و الف و کاف تازی مذکر نوعی از طبل باشد</p>	<p>س</p>	<p>کاف چندانکہ س جیتا بازی بردن و غالب شدن باشد</p>
<p>جیسر سکون یای مجبول بروزن زیر زہدان بچہ بروی شیر کوئند</p>	<p>س</p>	<p>س جیتو کبیر اول بروزن مینو بازی بر زندہ جیتو کبیر اول و سکون تختانی و فوقانی و فتح و او و سکون</p>
<p>جیسر اکبیر اول و فتح دوم مذکر معنی جان و روح با و کنایہ از محبوب ہم است و کبیر اول و دوم زیر را کوئند</p>	<p>س</p>	<p>نوزن و فوقانی جیتو یا کبیر اول و فتح و او کذلک س جیتا کبیر اول و سوم بروزن گیمیا مونت نام</p>
<p>جیسر سکون یای مجبول و فتح تائی مہلکہ کہتہ فرمودہ و معنی سنبھنر و گواریدہ ہم است</p>	<p>س</p>	<p>روزہ است مرہندوزمان را کہ فرزند ان نشان مرده باشند و درین روزہ پرستش دیو مادہ</p>
<p>جیسا بفتح اول چنانکہ جیسا چاہے حسب لغت جیسا تیسرا چنانکہ و پیمان جیسا کا تیسرا</p>	<p>س</p>	<p>کہ جیتا برت نام دار و کنند و بزبانی ہم دہند با بن عقیدہ کہ فرزندان دیگر نہ میرند</p>
<p>ہمچو اول جیسا کہ چنانکہ جیشٹ با یای مجبول و سکون شین مجو و فتح تائی</p>	<p>س</p>	<p>س جیت با یای مجبول و سکون تائی ہندی انبار و تودہ چیزی</p>
<p>منقولہ بزرگ و کلان را کوئند جیتھما با یای مجبول و سکون شین سچہ مونت</p>	<p>س</p>	<p>س جیتھما با یای مجبول نام مائی است از نامای ہنود و برادر کلان شوہر را گفتہ اند</p>
<p>منزلی است از منازل قمری جیکا کبیر اول و سکون یای مووف و فتح کاف</p>	<p>س</p>	<p>س جیتھما با یای مجبول بزرگ و کلان معنی انکہ پیدا شدہ باشدہ و رنگ اولین کہ از گوت</p>
<p>تازی مونت سحاش و وجہ کفاف و روز گزار س</p>	<p>س</p>	<p>حاصل شود و آن بہ نسبت دو یکی پایہ وار تر بود</p>

<p>س هـ جیل بر وزن فیل موش بستی زیر باشد که در مقابل هم      و بیای مجبول ریسان اسیرانی که شان را با هم در بجزیر مقید      کرده باشند</p>	<p>و کبر اول ز لیسن و ز مذکافی کردن      س جیونان بیای مجبول دو دو و وزن بر وزن دیسان      میزبانی و جشن و میضافت را گویند</p>
<p>س هـ جیمار کبر اول بر وزن بیمار آنکه قطع بود او هوس      کرده باشد و کن عظیم را نیز گویند و باین معنی موش بود</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز مذکر باره و بند      آن زیوری است معروف</p>
<p>س جیمان لغت اول فریوز و منصور      س جین لغت اول بر وزن عین فرق است در هندوان      س جینا کبر اول ز لیسن و ز مذکافی کردن و بمعنی زلیست      و ز مذکافی هم هست و باین معنی مذکر باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ جینگر آنکه کبر اول و سکون یا وزن و ضم کاف فارسی      چین افکندن و شکن دادن و بر زمین کردن      س جیو کبر اول مذکر روح و روان و مخلوق و حیوان      محبوب و عاشق را هم گفته اند و بمعنی سست باشد      و مر جانیز آید است</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوت کبر اول و فتح و او زنده و فریوز و منصور      س حیوت کبر اول و فتح و او و سکون نامی هندی      شمع و دلاور</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوثر کبر اول و ضم بیای تختانی و سکون و او و او      و فتح رای هندی مذکر روح جهان و محبوب و دلبر باد      اجرت سالیانه که بگذازدان و غیر آنها دهند</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ حیوثر بیای مجبول و او و مجبول مذکر ریسان      حیوثری بیای مجبول موش کد لک      حیو کا کبر اول و سکون تختانی و کسر او و فتح کاف      کاف و فتح کاف و کاف روز گذار</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوگر کبر اول و سکون تختانی و او و فتح کاف فار      دلیر و بهادر و شجاع و کبر اول و ضم تختانی نیز خوانده اند</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیون کبر اول و فتح و او مذکر سعادت و روز گذار و      بمعنی آب هم آمده است که ز جرمه ما باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ حیون بیای مجبول چون و چند آنکه و گویا که حیون      بتون همچون منوال و چنانکه بود      س حیون بیای مجبول و او و مجبول بمعنی خوردن باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبوز باشد که از آرز آب پر سازند      و بالای بید میگرداند بر سر گذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر بید میگرداند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>

در غایت دلخواه نظر  
 در سر آن تا زشت

کفتار معتم و حیم فارسی

چا معروف است که آرز از چین و قشای آرد  
 و آن انواع بود سفید و تیره و سیاه و سبز و  
 بنفش گرم است تا آخر دوم و خشک در اوسط آن  
 مقوی قوی و ارواح و معده و باه میرودین و  
 مرطوبین و سنسنت و منسنت و ططف و قطع و ستمج و  
 منسنتج و مر قق مواد و در بول و سکون عطش کاذب  
 و صداع بارد و التهاب معده و جثه و خالی زده  
 کسند خون و رنگ رخسار و سدرق ادویه تقیر  
 معده و عس بدن و سستی معده و دماغ و جثه از  
 کج و بد بوی دهن در ایچه شراب و سیر و پیاز و حب  
 خفقان و امراض قلب استغاب نفس و انبساط نفس  
 و از الهم ذم و یرقان و سوء العینه و استسقا و  
 امراض سدی و بواسیر و حبس البول و تقطیر حاد  
 از برودت و ضعف کرده نافع و آتش سیدن آن  
 بالای طعام باعث سرعت انقباض لیزین است  
 نصاری فاطمه صبح وقت ناشتا و خوردن وقت

انقدر استعمال دارند که ذانی مخزن الادویه  
 س چابنا غنیدن چاب چاب باتین کرنی  
 کنایه از کم گفتن و عبور کلام کردن باشد  
 ه چابک پادشاهان و کوفتن بدان  
 ه چابی بروزن آبی موش کلید بربی مفتاح خوانند  
 ف چاپانی موش نان قطره نازک باشد که ذانی را  
 ه چاپهند بفتح بای فارسی و سکون و بیک حرف  
 مذکور نوعی از دام ماهی باشد  
 س چاتر بضم تهای فوقانی بنهند و صاحب سیفند  
 ه چاتر بفتح تهای فوقانی مذکور دام بزرگ  
 س چانک بفتح تهای فوقانی مذکور پرنده است  
 ه چات باسیوم هندی موش ذوق و شوق و  
 عادت و دستور و لذت چات لینا لبیدن  
 ه چائنا لبیدن  
 ه چائی بروزن ذاتی موش شیرزنده  
 ه چاچا برادر پدر عربی عم کوئید مرادف چچا  
 ه چاچرنج سیود بروزن چاکو مذکور چوبی که در  
 عید هونی هندوان گرداگرد آن می کردند و بازی  
 میکنند و نیز جشنی و بزمی که بعد انعام هونی کنند  
 س چار بضم راهمه خور و دشکلی و دلکش و  
 فارسی معروف که مخفف چار باشد بربی این  
 خوانند و واس دور هندی نوعی از ناخن شمشیر  
 که از آب تر هندی پزند و آن معروف است  
 بزبان علمی اهل هند جاسوس را کوئید  
 س چارگنا بضم کاف فارسی چارچند  
 س چارن بفتح راهمه رقص و نقیاز  
 س چارواک لبکون راهی همیده و فتح داد و سکون  
 الف و کاف تازی سالار کرده گرانانی که قابل  
 وجود باری نیستند تعالی الله عن ذلك  
 ه چاره بروزن باره مذکور حلف و واد و طعمه  
 و نهال بود سبیده و در فارسی معروف که گزیر

باشد بربی علاج کوئید  
 ه چاش باسیوم هندی موش توده کل که باکیا  
 باشد و ضرب و جراحت و صدمه  
 ه چاس بروزن پاس موش قلبه رانی چاس  
 قلبه رانی کردن  
 ه چاسا بروزن خاصه قلبه ران و کشا و زرا کوئید  
 ه چاسنا قلبه رانی کردن و شیار پیدن باشد  
 ه چاسی بروزن خاصه قلبه ران و کشا و زرا  
 ت چاقو بروزن دار و مذکور کار و چاکو و چکوهند است  
 س چاک مذکور آن است مراد مذکور آنرا که بالای آن طرف  
 کل سازند و پای کردن و اسپاسک و چیز  
 حلقه دار که از کل سازند و در تیار می چاه بکار برند  
 س چاکهنا لبکون کاف و تهای هوز چیدن و ذوق  
 س چال موش قدم در رفتار و دستور و عادت چال  
 بکنایه اثر کردن و چیره شدن چال چلنا رفتن و چکر  
 شدن چال ملنا تکسیم مذر کردن از چیز  
 به بدگمانی چال دغال از توابع است بمعنی رفتن  
 و روش چال در فارسی هر چیز و هومی گوئید و هوما  
 اسپ که هومی آن سرخ و سفید در هم آمیخته با خصوصاً  
 و گوی سفالی را نیز گوئند که در آن توان ایستاد  
 و گوی که جولا هکان پایهای خود را در آن اوینند  
 و کردی که با هم در حمار بندند و بربند کوئید فلانی چال  
 کرد یعنی کرد را ببرد و آشیان مرغ و نوعی از رنگ  
 و بزبان علمی اهل هند بر چهار کرده یک چال است  
 بر دو کرده یک و رنگ پس چالی دو فرسنگ  
 کذافی البرهان  
 س چالابروزن بالا مذکور حرکت دروایی و کنایه از  
 زمان سعدیم است  
 س چالک بفتح لام و واهی سبیل را کوئید  
 س چالنا لبکون لام تخمین و مفر شدن و مفرز سا  
 چالین هار پرنده

س چاله بروزن المونث نونى از مایى نبت	س چاندی مونث سیم خالص و تارک سر
س چالی بروزن خالی فاسد و مغز خراب را گویند	ه چاند با چهارم هندی مونث لیتی و عا در اکویند
س چالیس کبیر لام چین عربی اربعین خوانند	ه چانگلا بسکون زن و کاف فارسی مذکر نگلی است
س چالیساروزن نالید و مذکر قصور بصارت که در	ه چانول مذکر برج و غیره نون هم نونى است و از آن
چون سالکی ماریش شوگو گویند که در سن چهل و هشت یا پنجاه	ه عربی ارز گویند سرد و خشک است درد و کم گویند
سال زوال باشد و سال چهل از صد سال که همدی باشد	ه است و بعضی گویند که حار است و شیخ فرموده که آن حار
س چالیسوان چهل و فاخته چهل کرده و شادوی رسم ز چلی	ه و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
بعد چهل روز	ه برج استدلال میکنند که ذایقه و تاثیر فعل آن باشد اما
س چالیسی بروزن سانیسی رسم چکر بعد ز چکی کند و رسم	ه از روی ذایقه پس شیرین است و از روی تاثیر پس
فاخته صدمه	ه بدن گرم مزاج از حرارت و التهاب بخشد و آن
س چام مذکر گرم است و گرم و اویم را گویند چام که دام	ه سرخ الهضم است و فزونی آرد و رنگ بدن نیک
چلانے چرم پاره را بجای نذر روج و اون و این	ه که داند و غذای صالح دهد و شکم پر بند
گنایت است از ریاست و فرمان روای که با شوکت	ه چاو بروزن کا و مذکر شوق و از زد و نونى از ننی
و اوست باشد	ه و مقدار چهار انگشت را هم گفته اند و صاحب بر آن
ه چانپ بسکون نون و بای فارسی مونث آتش زنده بود	ه گفته که چاو لغتی است خطائی و آن کا غذا پاره بود و برج
ه چانینا بسکون نون و بای فارسی میوشن و توخن باشد	ه و طولانی که یکی از پادشاهان جنگیزی نام خود را بر آن
ه چانقنا سردون و افشارون را گویند	ه نقش کرده بود و رایج گردانیده چون مردم از دیوان
س چانید مذکر ما و قمر و تارک سرد نشان سپیدی که بر	ه و اهل تبریز قبول نکردند و عمر الدین مظفر که باعث و
پیشانی برها می باشد و زوری است معروف و ماه جمبر	ه بانی چاو بود و نقل آید رسم چاو بر طرف شد و با جیم بکد
شهر و شمی از سپر چاند چیماننا تغییره چاند و است	ه هم بنظر آمده است چاو چو چلا - چاو چو سز
سلیخ ماه چاند تا و اشمی از پاره پود و دار باشد چاند	ه ناز و نعمت و شوق و از زور را گویند
مار و ناز و بر شانی زون چاند نے کھیت	ه چاو ستری مونث نام جای است در و پلی
کیا امینی ماه طلوع کرد	س چاه بروزن راه مونث تناس و رغبت و محبت باشد
س چاند نایسکون نون و وال مذکر حساب یعنی نور ماه	ه در فارسی معروف که بوی بر خوانند و گوی ز نخدان
چاند نایکھد نفع بای فارسی و سکون کاف و مای	ه خوب از این طریق استخاره گفته اند
هوز چهاردهم ماه را گویند	س چاه چت کبیر حجم فارسی و دم محبت و رغبت
س چاندنی مونث حساب و نام کلی است و نیز چادر	ه مرادف چاو چو سز
کلا نیکه از ابر شطرنجی بکسرند و هر چه سفید و در نشان	س چاه مذکر محبت و خواش و صینا ماضی باشد از خ
هم گفته اند چاندنی چوک کوچه و وسیع یا جانیکه و	ه یعنی دلخواه و خواننده شده چاه حاجی یعنی حجم فارسی
اقتد و غیر آن فرزند چاند کامار جانا و عقید	ه و کسرهای بود محبت وطن و حب الوطن
هنو و بیار شدن جانوزی بود از اسب صدمه ماه	

<p>چینا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول غایب که در صین کسکی و بنودن طعام بخورند و آنرا لب چرا گویند و آنرا چینینی هم گویند و این مونس باشد</p>	<p>س چاهت بفتح تایی بوز مونس خواش و آرزو را گویند س چاهک بفتح تایی بوز مهران و شفیق و در فارسی مصنوعه باشد</p>
<p>چب بضم اول خاموش و بمعنی خاموش باش گویند و بمعنی خاموش هم آمده است مونس چب لگنی - یا چبکی لگنی لال شدن بکرت چب بفتح اول در فارسی نمودن که لغتصراست باشد بر یسار خوانند</p>	<p>س چاهنا خواستن دوست داشتن س چاهنا بوزن مالدیه منظور و محبوب را گویند س چاهیتی بوزن بارکی محبوبه و معشوقه س چاین بوزن این مذکر فته است از سنود و تخم تر بندی و گرد عارش سرو باین معنی مذکر و نر هر دو آمده است چاین چو این کذک</p>
<p>چپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بدست بزراع مقدار درازی بکرت باشد یا در تخفیف دوم در فارسی جانب چب</p>	<p>س چبانا بفتح اول خوانیدن چب چاکه بات کرنی بنا مل و توقف سخن گفتن و نیز بوزن و نخت حرف زد س چبا و لا بفتح اول طفل مزاج و شوخ و نادان عوام بضم اول گویند و آن غلط است</p>
<p>چپا چب - چب چاپ بضم اول در هر دو خاموش و بدزدی و سار قلند</p>	<p>س چبانی بفتح اول مونس مضع و خاندگی س چبلا بکسر اول و دوم در هر دو و تشدید سیوم در دوم طفل مزاج و بی تکلیف و نادان گویند</p>
<p>چپاتی بفتح اول مونس نان تنگ گویند فارسی است چپانا بفتح اول شرسند کردن و چیزی بالای چیز دیگر گذاشتن باشد</p>	<p>س چپلا پن بکسر اول و دوم و تشدید لام و فتح بای فارسی مذکر کودک مزاجی و عدم تکلیف س چبلا نا بفتح اول سکون دوم باهستگی خاندن س چبوانا بفتح اول سکون دوم مستعدی چبانا</p>
<p>چپتا بکسر اول زنج و ملتصق را گویند چپتا بفتح اول هموار و یکسان چپتانا بکسر اول رفو برداشتن و پیرود کردن</p>	<p>س چپتا نا بفتح اول هموار کردن و یکسان نمودن س چپت با سر زن طبق زن چیت بازی بطریق س چپتا بفتح اول و دوم هموار و یکسان شدن س چپتا بکسر اول و فتح دوم حسبیدن</p>
<p>چپتی بفتح اول و کسر سوم مونس نام کرنی است چپتی بفتح اول مونس طبق زن چپتی زن چپتی کهیلنا طبق زنی کردن</p>	<p>س چپتی بفتح اول و دوم مونس پیش کردن و دیگر س چبکی بضم اول و سکون بای موحده و بای بوز مونس غوطه زدن و ناک</p>
<p>چب چاپ بضم اول بخوشی و بفتح اول در فله صد او آواز بوسه را گویند چپیا بکسر دوم و وجه فارسی زنج و ملتصق</p>	<p>س چبنا بفتح اول صاحب البرهان و جای که در آن خراج گیرند و کجری شمنه س چبها نا بضم اول خاندن س چبهاک بفتح اول و دوم مونس پیش کردن و دیگر</p>
<p>چب چاپ بضم اول بخوشی و بفتح اول در فله صد او آواز بوسه را گویند چپیا بکسر دوم و وجه فارسی زنج و ملتصق چپیانا بضم دوم هموار کردن و پیرود کردن و کسر هر دو وجه فارسی حسبیدن</p>	<p>س چبها بضم اول خاندن و غش کردن در سر است کرون چیزی در دل س چبها نا بضم اول و دوم سکون اول و مجهول غایب</p>

چپ چپاے یعنی در دویم فارسی بجاوشی و باخدا و نهان  
 چپ کبر اول و تشدید دوم ذکر باشد  
 چپ چپا هت کبر اول و سیوم سونث از وقت  
 چپ کبر اول و سکون دوم و فتح برای همدو عوام برای  
 گویند ذکر هر کج چشم و آزار از شک خوانند برون شک  
 و بوی جگر ترا نفس و شک را رصع گویند  
 چپ سلف یعنی اول سونث صفی برنجی یا سیمین بود که  
 آزار در چرم یا بانات نصب کرده پیاده کان بطور  
 حامل در کرون خود اندازند  
 چپ ساسی پیاده و قاعدی را گویند که چپ ساسی خود  
 چپ چپ یعنی اول و دوم در هر دو آواز می گویند  
 خوردن آب و طعام از دمان حیوانات براید  
 چپ یعنی اول و سکون دوم دروغ راست نما یعنی  
 اول مذکر نعلی از شک و زمین صاف و هموار  
 چپ کانا یعنی اول دروغ گفتن  
 چپ اول یعنی اول برون بسیار و کسخت و بی شرم و بی  
 کفش با سنکرت است  
 چپ راه کبر اول چپان صاف و پاک بگذر اقال  
 فی الماخذ  
 چپ نایب یعنی اول و دوم کجین و انکار کردن و بضم  
 اول مالدین کلابه و رنگ بر دیوار و غیر آن  
 چپ چپ یعنی اول سونث کرده های سرگین کاورا  
 گویند و یعنی اول چپ و صاف و هموار باشد  
 چپری بات سخنان چپ و خوشاد چپری  
 روی نمان ره منی  
 چپ قلش یعنی اول و سیوم و کلام سونث از صفا  
 مردم وقت جای را گویند  
 چپ کبر اول و تشدید دوم مغز و غیر مرغی و نام  
 پزنده هم است  
 چپ کاب یعنی اول خاموش یعنی اول آسوده و خمیده و کج  
 و سرتشیب

چپ کانا یعنی اول و سیوم سونث و ترسانیدن و افشردن  
 راه هم گفته اند  
 چپ کین یعنی اول و سیوم سونث نوعی از قبا باشد  
 چپ کن دار جابر را گویند که همچو چپ کن باشد  
 چپ کنا کبر اول و فتح دوم سپیدن و نشر کردن  
 سیاهی بر کاغذ و افشردن شدن چپک جانا فرو  
 شدن چیزی بسبب حلاوت و لذتیکه دار و دویز  
 عاشق شدن بر کسی در نظر اول  
 چپ کنا یعنی اول و سیوم و جمیدن و افشردن شدن  
 چپ ککی یعنی اول برون خشکی سونث خاموشی  
 چپ یعنی اول و تشدید دوم نوعی از پای افزار باشد  
 چپ یعنی اول و دوم شوخ و بی قرار را گویند  
 چپ یعنی اول و دوم سونث برق برادر در دره را گویند  
 چپ یعنی اول و تشدید دوم مذکر سرپوش سبوی  
 چپ یعنی اول مخمل شدن و محبوب کشتن رو بری جگر  
 مردم و کبر اول مخفی شدن  
 چپ یعنی اول سونث سرپوش و صمغ کجک  
 چپ یعنی پانی سین یا چینی بمرانی لیکه  
 قوب مرناک یا به از شرمند شدن باشد  
 چپ یعنی چینی چاشنی قناعت کردن بر  
 چپ یعنی اول و تشدید دوم سمنه مذکر مقدار  
 کشتی و آن است که طامان بدان کشتی را دان کنند  
 چپ یعنی باروان کردن کشتی بمقداف  
 چپ یعنی اول و دوم سکون او چپول  
 دستار کینه و فرسوده  
 چپ یعنی اول و دوم چپ را گویند که گردا گردان  
 کل و لا باشد  
 چپ یعنی اول و ثانی مشدود شخصی را که کار باشد  
 چپ کند و به تخفیف دوم تخند و سته دار باشد  
 بهیت بیل که کشتی را بدان رسانند که ازنی البران  
 چپ یعنی اول و ثانی مشدود سونث پیوند کاغذ

و بفتح اول و تشدید دوم فشرود و دو کثافتنا و بضم اول  
 و تشدید دوم خاموشی  
 س چیت بفتح اول و کسر دوم مونت ضرب و صید  
 و صحبت را گویند چیتا بفتح اول و کسر دوم مذکر کثر  
 ه چیتا بفتح اول و کسر دوم حرامزاده و ولد از نانا  
 ه چت بکسر اول نظرو نگاه و حسی از حواس انکه بر پشت  
 و راز کشیده باشد چت کن یا پشت افکندن  
 و این یکی از اصطلاحات کشتی ایران است و غلبه  
 کردن بر کسی در جنگ  
 ه چت بکسر اول مذکر خاطر و (روح را گویند  
 چت جا خاطر خواه و دلپسند چت چو میر معنی  
 سارق دل است و آن کس را زود لرز باشد  
 چت دنیا التفات کردن و توجه نمودن چت کن  
 س این دو معنی است استقامت نمودن چت لکن مرغ  
 و لطیف و دو کث  
 س چتا بکسر اول و تشدید دوم مذکر نام نباتی است که در  
 و اوجار بر بندش و تخفیف دوم آتشی که در آن  
 بسوزند و آنرا چتا گها هم گویند و این بر دو مونت  
 ه چتا بکسر اول و ثانی مشد و سپید و تقیض مسیاه  
 س چتا نا بکسر اول آگاه و خبردار کردن چتا و نا که مکرر  
 ه چتا نگ بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف  
 فارسی کامل و مست و اطلاق آن بر حیوانات کنند  
 س چتا و نی بکسر اول مونت اشاره و ایما باشد چتا  
 بکسر اول و سکون دوم مذکر تصویر چتر مسا کال  
 چتر ساری تصویر خانه و نقش خانه و چتر بفتح اول  
 و ضم دوم ماهر و مکار و دانا را گویند معنی چهار هم  
 آمده است و بفتح اول در فارسی چیزی باشد  
 که برای محافظت اقباب بر بالای سر بگذارند  
 و موسی کوتاهی که بر فرق سر گذارند  
 س چتر بفتح اول بوسند و دانا و مکار باشد و بکسر  
 اول نام منزل چهارم است از منازل قرنی

س چتر بچتر بکسر اول و سکون دوم و سیوم و کسر بای  
 موده و حیم فارسی و سکون نای فوقانی کو ناگون  
 و بوقلمون در کنار نیک  
 س چتر بفتح اول و ضم دوم و ضم بای موده و ص  
 چهار دست و این لغبی است از القاب و شوی چنانکه  
 چتر بفتح اول و ضم دوم و ضم بای موده و ص  
 کنند و او را دیوی کنند  
 س چتر بفتح اول و سکون دوم و سیوم و کسر  
 بای موده و سکون و او مجبول و فتح حیم مذکر تیدیل  
 طعام و خوردن طعام غیر معاد  
 س چتر تائی - چتر تا بفتح اول و ضم دوم هر دو مونت  
 کیاست و فطانت و زیرکی و دانای و پویشمندی  
 س چتر تهم بفتح اول و ضم دوم و سکون دیگر حرف معنی  
 چهارم باشد  
 س چتر تھی بفتح اول و ضم دوم و کسر چهارم مونت  
 چهارم از ماه شمسی  
 س چتر دسی بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مبهله چهارم  
 س چتر دسی بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مبهله چهارم  
 ماه را گویند  
 س چتر کار بکسر اول و سکون دوم مصور و صورت که  
 چتر کاری مصوری  
 س چتر کبت بکسر اول و سکون فوقانی و ضم کاف  
 و سکون با فدی و تا فخر که اما کاتبین معنی فرشتگان  
 که اعمال بندگان می نویسند  
 س چتر گز بکسر اول و سکون و فتح کاف فارسی مصور  
 س چتر نی بکسر اول و سکون دوم و کسر بای مبهله مونت  
 قسم دوم باشد از اقسام چهار گانه زمان  
 س چتر و نش بفتح اول و ضم دوم و کسر او و سکون  
 و فتح نشین معنی بست و چهارم باشد  
 س چتر و نشنت بفتح اول و ضم دوم و کسر او و سکون  
 و فتح نشین معنی بست و چهارم باشد

<p>چیزی خوردن چت و نوتاشکستن چیزی بزودی چت کوفنا خوردن چیزی بچی</p>	<p>س چت کبریا کبر اول و فتح کاف نازی و سکون بای سوز و فتح زای و فرشت لفظ دار و منقطه و بوقلمون</p>
<p>س چتا بضم اول و تشدید دوم مذکر جمده موسی و قلم باشد و بفتح اول و تشدید دوم شاکر و طفل کتبت</p>	<p>س چتا کبر اول منقطه و داغدار باشد س چتا کبر اول نمودن و منظر آمدن</p>
<p>ه چتا کبر اول و تشدید دوم سفید و نوعی از روپیه هم بست چتا الکها قنا و دیدن و پاره پاره کردن رخت</p>	<p>س چتا کبر اول کشیده شدن تصویر را گویند س چتوار تشت بفتح اول و سکون دوم و فتح و او و کسر زای همده و سکون نون و فتح سین چس لبرلی اربعین گویند</p>
<p>س چتا چت بفتح هر دو جیم فارسی عدای مکرر است ه چتا با بفتح اول و تشدید دوم در هر دو باز یک است هر اطفال را و آن چنان باشد که در میان دو گروه سوراخ دارد رشته بکنند و سر رشته در دست گرفته چنان حرکت دهند که یکی بر دیگری خوردان آوازی برآید</p>	<p>ه چتون کبر اول و فتح دوم مونت نظر و نگاه ه چتونا کبر اول و فتح دوم یدین و نکر سین ه چتھامس نا کبر اول و فتح دوم دیدن و پاره پاره کردن و کاغذ انبوست سیاه کردن و بھمنی و شام دادن نیز هست</p>
<p>ه چتا خا بفتح اول مذکر صدمه و آواز و آواز بوسه ه چتا ک بفتح اول مونت صدمه و آواز را گویند و بھمنی خبر و آواز هم آمده است ه چتا لنا بضم اول خستن و مجروح کردن باشد ه چتان بفتح اول مونت تخمه سنگ در زمین سنگلاخ ه چتا نا بفتح اول بسیار شدن ه چتانی بفتح اول مونت حصیر را گویند س چت پتا بفتح اول سیوم سر یا و عجالتا س چت پتا بفتح اول سیوم جالاک و مضبوط و دو پاره گوشت را گویند</p>	<p>س چتھمت کبر اول و فتح نای بوز و سکون نای سندی مونت بی ولی و برخاستگی خاطر را گویند ه چتھس نا کبر اول و فتح دوم مذکر پاره جامه کہند ه چتھس نا کبر اول و فتح دوم و سکون نای بوز و کبر ہندی جامه پاره شده را گویند س چتی کبر اول و تشدید دوم مونت داغی را گویند که بسبب باران یا طرقت آب بر چیزی نشیند و روی است از نار و خرمبره که از مالیدن فرسوده کرد و چتی داغ داغ را و کرده گرفته چتی کاغذ داغدار شدن و کرده گرفتن</p>
<p>س چتا نا بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب جاری و تمجیل س چتا پتا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک ه چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن</p>	<p>س چتیرا کبر اول و دوم و سکون بای مجھول مصور نقاش را گویند ه چت کبر اول سکون نای منقطه ہندی مونت پاره جامه و غیر آن چت الکھ نا پاره پاره شدن و فرسوده شدن چیزی و چت بفتح اول مونت و آوازی که از شکستن چیزی برآید و لغت جلد و سطران که درمی است معروف و بھمنی بزودی و دوم هم آمده است چت بھسم صاف کردن صمغ طعام و بھم</p>
<p>ه چت وین مذکر نام درختی است</p>	<p>س چتھت کبر اول و فتح نای بوز و سکون نای سندی مونت بی ولی و برخاستگی خاطر را گویند ه چتھس نا کبر اول و فتح دوم مذکر پاره جامه کہند ه چتھس نا کبر اول و فتح دوم و سکون نای بوز و کبر ہندی جامه پاره شده را گویند س چتی کبر اول و تشدید دوم مونت داغی را گویند که بسبب باران یا طرقت آب بر چیزی نشیند و روی است از نار و خرمبره که از مالیدن فرسوده کرد و چتی داغ داغ را و کرده گرفته چتی کاغذ داغدار شدن و کرده گرفتن س چتیرا کبر اول و دوم و سکون بای مجھول مصور نقاش را گویند ه چت کبر اول سکون نای منقطه ہندی مونت پاره جامه و غیر آن چت الکھ نا پاره پاره شدن و فرسوده شدن چیزی و چت بفتح اول مونت و آوازی که از شکستن چیزی برآید و لغت جلد و سطران که درمی است معروف و بھمنی بزودی و دوم هم آمده است چت بھسم صاف کردن صمغ طعام و بھم</p>

س چیت ستاری بفتح اول هفت در مد و کت با کوبید  
 چیت سال کدنگ  
 ه چیتک بفتح اول و دوم هوش آوار و صبر و دوانی  
 و اکای و خیرت و بختی رونق و ضیا و بهار زندگی  
 چیتک سے بگو و در چیتک سے جانان باز و مجز  
 رهن چیتک وانی هوش زدوی و بخت باشد  
 ه چیتک کبیر اول مذکر نوعی از گیاه یا فلز و محاط آب  
 سنی را هم گفته اند  
 ه چیتکا بفتح اول مذکر قلت و کمی چیزی چیتکا گانا  
 آرز و مند چیزی شدن  
 ه چیتکا م با کسر اول مذکر نوعی نقطه و آوازی که از غوا  
 چیزی تیز ترش از زبان بر آید  
 ه چیتکان بفتح اول بر آوردن نوعی از آواز چون با  
 و در صین طلبیدن کواشی و دو آب  
 ه چیتکامری بفتح اول هوش نوعی از آواز باشد  
 ه چیتکانا بفتح اول از نازبان آواز بر آوردن  
 شکستن و بریدن و شکافتن و تفنگ را بر آوردن  
 و آزار رسانیدن کسی را  
 ه چیتکلا بضم اول و سیم مذکر ظرفت و آهرا و آهرو  
 چیتکلا سا و کپ و کشت  
 ه چیتکنا بفتح اول و دوم هادن صد از نازبان  
 و شکافنه شدن  
 س چیتکنا بفتح اول سکون دوم و فتح کاف نازی  
 مذکر سلی و طلبا چیت باشد  
 ه چیتکی بضم اول هوش که فتنه معنا با دو سر  
 یا دو سر ناخت چیت که در و کند از عبارتی شکست  
 بهرین فرس تیری چیت که بید و مختار یک در دو  
 انگشت بخند و صدای که از بیم سائیدن برود  
 بر آید و با کج و توبه و نوبی در فتنه بر جاها و نوب  
 هست که آنرا در انگشتان پای کند چیتکی هر نما  
 چیتکی لینا لشکریدن و لشکر کردن و نیز کردن

کری و خوش آوردن چیتکی یمن اوانا حساب  
 کرفتن کسی باشد از روی استهزا و چیتکی کبیر اول تا پیش  
 خور شنید گویند  
 ه چیتکیلا بفتح اول و کسر سوم زیبا و رونق دار  
 س چیتلا بضم اول مذکر طغیانه و جدموی مرد و چون  
 ه چیتنا بفتح اول کال و برین بسیار خوار  
 ه چیتنی بفتح اول هوش لب خشن زن اکال و بسیار  
 ه چیتوا بفتح اول و ضم دوم نوعی از بانیکه و سستی  
 از بازگر تا نور شکاری است  
 ه چیتونا بفتح اول و ضم نامی هندی و سکون و او  
 مجهول مذکر نوعی از فاخته باشد و آن پرند ه  
 ه چیتوس بفتح اول سکون و او مجهول عباس و عشت  
 پرست و شکم بند را گویند  
 ه چیتها بفتح اول و تشدید دوم مذکر کایف و فقا  
 و کبیر اول طومار حساب در ماهه نوکران  
 ه چیتھی بکسر اول و تشدید دوم هوش و فقه داننده  
 مکتوب طلب چیتھی نام طلب و اعلام نامه چیتی  
 بانی چیتھی پسر مر اسله و سکاتبه را گویند  
 ه چیتی بفتح اول و تشدید دوم هوش فقدان هوش  
 ه چیتیا بضم اول و کسر دوم امیر دزدان و جاسوس  
 دزدان و بختی کبیر و کامل هم آمده است و این سخن  
 هوش باشد  
 س چیتیا بفتح اول و کسر دوم شکر و تمیز  
 ه چیتیا بضم اول و کسر دوم خستن و خروج کردن  
 ه چیتلا بضم اول و کسر دوم خسته و خروج باشد  
 ه چیتا بفتح اول بر آوردن بر برین می خوانند  
 ه چیتانا بضم اول کبیر آب در شدن کسی هوش  
 بدن یا آب  
 ه چیتنی بفتح اول و دوم زمین را گویند که در آن کمال  
 زراعت شده باشد  
 س چیت بضم اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ

چترمی کچینا کبر اول خاک کشیدن بر چیزی	جد و یا بضم اول دفع دوم می که بر کاشیدن چیزی بود
چترمی کبر اول مونت لیک وان گری است که خون می	جد صابغ اول و تشدید دوم مذکر کش و بجز زمان
مکد از بدن سک باکو سفند	دورم کشن بن و جبارک
چچکار و یا بضم اول شلیدن و صغیر زدن	چر بفتح اول مذکر جزیره دور یا آوازی که از زمین
چچکاری بضم اول مونت نازو کر شده	پارچه بر آید دور فارسی امر است از بیدن و بضم
س چچل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ	اول حکایت آواز هست
چچند اکبر اول و دوم مذکر ترکاری است معروف و آنرا	س چر بفتح اول متحرک در وان و بمعنی چراگاه و قوت
مردم این چچند اکبر اند که خوردن خورش آن جهت دفع بیست	و خورش در روزی هم آمده است و کبر اول بدت
بدن و لاغری مجرب است و شیرین و باضم و سبک بود و	وزنان دراز
صفادوی مزاج را باضم آید و اشتها زیاد کند که ذوق الشربنی	چر بفتح اول و تشدید دوم مذکر مد و بفتح اول
چچوانا بضم اول کبیدن آب و عرق از بدن	فارسی چریدن و کبر اول از برای چر
چچوز و یا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول کبیدن	ف چر بفتح اول و تشدید دوم مذکر جراح بالای آن که از نده
چیزی خشک باشد که از آن چیزی حاصل نشود	هر دو دست برداشتن و راست شدن است
س چچی بفتح اول و نانی میشود زو برادر پدر	چر بفتح اول و تشدید دوم مذکر جراح کشتن و خاموش
چچیانا کبر اول و دود آواز کردن که سفند باشد	کردن آن
چچیر بر وزن حصیر مذکر سطر و خطر را گویند	س چراک بفتح اول بر وزن تراک چرند بر عربی سایم گویند
چچیرا بفتح اول و کسر دوم منسوب به چچیرا یعنی بزم	س چران بفتح اول مذکر غزار و چراگاه
چچیری بمن و ختر عم	س چران بفتح اول چرانیدن و بضم اول و زدن بدن
ف چخ بفتح اول مونت نصوت و جنگ و تعدی	چرانا کبر اول در اندیدن و بفتح اول و تشدید دوم در
ف چخاچی بر وزن برابری سستیزه و نزاع	دور کردن و خزان داشتن و جمع
ف چخاخ بمعنی جفاک باشد	چر اند کبر اول و بفتح دوم و سکون نون و اول مونت
ف چخه دور شو این اکثر بالفاظ چل گویند چچو چخه	بوی که از سوختن موی و چرم و غیر آن آید
چداس بضم اول مونت آرزو کردن زن چچا را	س چرا و بفتح اول مذکر چراگاه
چداسا بضم اول مذکر چداسی مونت خوانان چچا	س چراتی بفتح اول بر وزن کدایی مونت چرا و مزدوری
چدانا بضم اول کس دادن زن کسی	که برای چرا دهند
چدانی بضم اول مونت چچا و مباشرت	چر یا تا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان
چدک بضم اول و بفتح دوم و تشدید کاف نازی	ف چرابی مونت پیر که سفند و کنایت از زنی است
و سکون رای سندی مردی که بر کاشیدن در پیش بود	باشد چربو دار چرب و دو سم چربلی لی
چدنا بضم اول گانیده شدن	جملی چاوری
چدوانا بضم اول کاشیدن	س چر بفتح اول و بضم دوم تیز و حرف و زبان آور
چدوانی بضم اول جرئت زنا که بره سبسی و سب	س چر بفتح اول و بضم دوم زبان آوردی کردن

<p>هر چه چو ن بفتح اول بر وزن کردون مذکر کلمات هرزه و به معنی را گویند</p>	<p>هر چه پراخت بفتح اول و سیوم سوت تیرنی بان آوری هر چه پریا بفتح اول و سیوم مذکر برای وقت چالاک مذکر</p>
<p>س چرچیت بفتح اول و سیوم و سکون تحتانی و فوقانی ذکر کننده و محبت آورنده</p>	<p>هر چه هر چه بفتح اول و سیوم مذکر چالاک و تیز فمی باشد هر چه پسر بر وزن غوغه چالاک و تیز طبع</p>
<p>س چرچیلای بفتح اول و کسر سیوم و سکون یای مجهول دوم هرزه کو و زار شاخا</p>	<p>س چریت بضم اول و سکون دوم و سیوم و بفتح اول نیز آمده سوت خواب اندک و غوغو کی بجزی سسته خوانند</p>
<p>س چرس بفتح اول و دوم بر وزن جرس عرق کلبای که نش می آرد و ظرف جرسین و خم اویم را هم گفته اند و فارسی بند و زندان و شکنجه و آزار و حوضی باشد که انگور در آن ریخته بر پای مالند تا مشیره آن گرفته شود و چرا و دواب و چیزهای که در ایشان از کدای جمع کرده باشد</p>	<p>س چریت بفتح اول و کسر دوم خود خصلت س چریت بفتح اول و کسر دوم و سکون سیوم و چهارم مذکر خود خصلت و وضع و دستور و عادت و لیاقت و قابلیت و تاریخ پیشینان و شاعر این لفظ را بشدید سیوم آورده چریت بفتح اول و کسر اول آنست که توها متی کو پیر می کنی چهبانست که</p>
<p>ف چرغ بفتح اول نوعی از باز باشد</p>	<p>شاید که این از قسم بجز زلا شاعر مالایجو زغیره باشد س چرتی بفتح اول بر وزن سردی شخصی را گویند که روزه نداند</p>
<p>هر چه سنا بفتح اول و دوم یا ده گفتن و اصل این چرکنا باشد هر چه سنا بفتح اول مذکر جرم و پوست را گویند</p>	<p>س چرسو بفتح اول و سکون سیوم مذکر جریا دراز مرد و جریا س چرسو بفتح اول و سکون سیوم مذکر دراز و داشتن</p>
<p>س چرک بفتح اول و دوم مذکر پس برص و بکسر اول و سکون رای مهله در فارسی ریمی که از زخم بر آید و چرک بدن معلوم آنرا بهری و سخ خوانند و آب دهن را هم گفته اند</p>	<p>س چرچو بفتح اول مذکر و موش صیت و شهرت و اواز در گویند و مشغولی و القات در کاری و پرستش و بندگی و بوی خوش که از مالیدن صندل بر بدن پیدا شود</p>
<p>س چرکنا بفتح اول مذکر زخم کوچک و جراحت اندک و نیز سبک و اغنمای برص دارد</p>	<p>هر چه چر بر وزن هر صر مذکر هرزه کوی و یا ده و چکایت و اواز چرک</p>
<p>س چرکال بکسر اول بمعنی پوسته و اید با باشد چرکال سسته از اید</p>	<p>هر چه چرک بکسر اول و سکون سیوم مذکر نباتی است در ارضی و طفل کو دک را هم گفته اند و بضم اول و سیوم حریف و تیز را گویند</p>
<p>س چرکت بکسر اول و ضم کاف تازی و سکون تازی هندی مذکر باره جامه و رفته و پنبه را گویند</p>	<p>هر چه چرنا بفتح اول و سکون سیوم مذکر سفوف را گویند و اوازی که در وقت سوختن بزم بر آید</p>
<p>س چرکنا بفتح اول و سکون سیوم برنده علف از برای بهایم و یار و مدد کار و قیلایا هم گفته اند</p>	<p>هر چه چرنا بفتح اول و سکون سیوم برنده علف از برای بهایم و یار و مدد کار و قیلایا هم گفته اند</p>
<p>س چرکیا بکسر اول و ضم سیوم و کسری تازی منقوطه و وضع که پوشش در ایشان است</p>	<p>هر چه چری بضم اول و سکون سیوم موش ثعل و در در او چری س چرچک بفتح اول و سکون سیوم بر وزن زردک قباس کننده و محبت آورنده</p>
<p>هر چه چرکنا بکسر اول و فتح دوم بریدن و برار کردن بمقدار اندک س چرکی بفتح اول و سکون سیوم صاحب برص</p>	<p>س چرچنا بفتح اول و دوم پنداشتن و قیلایا و صندل و عطر بر بدن مالیدن</p>
<p>هر چه چرکی بضم اول موش جعد سوی مراد و چرکی</p>	

هـ	چرنگا بضم اول دووم و سکون کاف فارسی برزه کوی کردن و بفتح دووم آواز کردن برندگان	هـ	چتر بفتح اول مذکر آواز شکستن شاخ درخت و بکر اول مونث که است و ناخوشی و بضم اول زبان در فرج زدن و بان معنی بفتح اول شهرت دارد و غلط است
س	چرم بفتح اول مذکر پوست و آدمیم را گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد	س	چرا اکبر اول کبشک ز
هـ	چرم بضم اول و سیوم حکایت آواز چیزی	هـ	چرا انا اکبر اول فسوسیدن و سخن کردن
س	چرن بفتح اول دووم مذکر پای و قدم و کفش و پای افزاینده را گویند افاعیل و قاعیل شعر و معنی خود روش	هـ	چرا تر یا بفتح اول و سیوم برزه گو
هـ	چرناحرت بفتح اول دووم و سکون میم و کسر را و جمله دووم و سکون فوقانی یکدیگر دران پای همان شسته باشند چرناحرت لینا پای همان شستن	هـ	چرا تر اکبر اول سیوم که پای فارسی است تند و در حریف و حار
س	چر نوک بفتح اول دووم و ضم نون و فتح دال جمله یکدیگر دران پای شسته باشد	هـ	چرا تر انا بفتح اول و سیوم طمیدن و اضطراب کردن
س	چرنا بفتح اول جریدن و چرا کردن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث تیزی و تند و وحدت
هـ	چرنا بفتح اول مذکر پای جامه که مازا نورسد چرنا چرها نا پوشیدن این قسم پای جامه را گویند چرنا کبیر اول دریده شدن و شکافه شدن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرخ بکسر اول و فتح دووم در هر دو مذکر حیات و راز و عمر و از چرخ جو بکسر اول و فتح دووم کذلک	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا بفتح اول و ضم دووم مذکر سبوی بزرگ	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چروا بفتح اول چراندن	س	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا اکبر اول و راندن مراد چرانا	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرها بفتح اول بر وزن در ماه شبان و راعی	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چروانی بفتح اول مونث مزدیکه برای چرا دهند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا و سری بکسر اول و فتح دووم و کسر سیوم مونث اتماس و عرض و الحاح را گویند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا و بخی بکسر اول و ضم دووم و سکون و او مجبول مونث سیوه است معروف	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چری بفتح اول بر وزن کری مونث مزروع نارسی که از ابرین بخور و بهایم دهند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چری بضم اول و کسر دووم باز و بند و با تشدید دووم مونث و در را گویند بقیض صاف باشد	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چرک بفتح اول مذکر آواز شکستن شاخ درخت و بکر اول مونث که است و ناخوشی و بضم اول زبان در فرج زدن و بان معنی بفتح اول شهرت دارد و غلط است	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرم بفتح اول مذکر پوست و آدمیم را گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چرم بضم اول و سیوم حکایت آواز چیزی	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرن بفتح اول دووم مذکر پای و قدم و کفش و پای افزاینده را گویند افاعیل و قاعیل شعر و معنی خود روش	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چرناحرت بفتح اول دووم و سکون میم و کسر را و جمله دووم و سکون فوقانی یکدیگر دران پای همان شسته باشند چرناحرت لینا پای همان شستن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چر نوک بفتح اول دووم و ضم نون و فتح دال جمله یکدیگر دران پای شسته باشد	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرنا بفتح اول جریدن و چرا کردن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چرنا بفتح اول مذکر پای جامه که مازا نورسد چرنا چرها نا پوشیدن این قسم پای جامه را گویند چرنا کبیر اول دریده شدن و شکافه شدن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرخ بکسر اول و فتح دووم در هر دو مذکر حیات و راز و عمر و از چرخ جو بکسر اول و فتح دووم کذلک	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا بفتح اول و ضم دووم مذکر سبوی بزرگ	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چروا بفتح اول چراندن	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا اکبر اول و راندن مراد چرانا	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چرها بفتح اول بر وزن در ماه شبان و راعی	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چروانی بفتح اول مونث مزدیکه برای چرا دهند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا و سری بکسر اول و فتح دووم و کسر سیوم مونث اتماس و عرض و الحاح را گویند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چروا و بخی بکسر اول و ضم دووم و سکون و او مجبول مونث سیوه است معروف	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
س	چری بفتح اول بر وزن کری مونث مزروع نارسی که از ابرین بخور و بهایم دهند	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند
هـ	چری بضم اول و کسر دووم باز و بند و با تشدید دووم مونث و در را گویند بقیض صاف باشد	هـ	چرا ترا هت اکبر اول سیوم مونث خشم و زودویی را گویند

موذو و تشدید نون قابو یافتن	هـ	چسکا بفتح اول و دوم مزمان کردن و صج
هـ چتر هتا مو با بفتح اول فایق آمدن و زیاده شدن	س	چسکی بضم اول بر وزن شکی موش جرفه آب
هـ چتر هتی بفتح اول موش نفع و سود را گویند	هـ	چسنا بفتح اول چاک شدن جامه تنگ
هـ چتر هک بفتح اول علائمه و آشکارا و نفیس و زیبا	س	چسنی بفتح اول پاره چوبی باشد و نکلین که در دست
هـ چتر هنا بفتح اول بر آمدن و سوار شدن و حمل کردن		اطفال دهند تا آنرا بکنند مراد ف چوسنی
و حملا آوردن باشد چتر هتا او ترا بگرایه گرفتن مرکب		چسی بفتح اول و تشدید دوم موش نوعی از خارش که
و رخصت دادن آنرا و خرد و مدد در یاد و زیروم		در کف دست و پا پدید آید و گویند که باعث آن گردیدن
هـ چتر هنا بکسر اول هم بر آمدن از طرفت		هوام است و بضم اول و تشدید دوم موش شیره
هـ چتر هندار بفتح اول مسیوم مسافر و پیر سامان شتی		فواکه را گویند
هـ چتر هنی بفتح اول موش تباری حرب تیره جنگ	ت	چفتا بفتح اول مذکر قبیله از مغلان که خاندان تیموریه
هـ چتر هوان بفتح اول سکون رای هندی و های بوز		بدان نسبت وار و
و فتح و او نوعی از کفش که باشنده قدم می پوشند	ت	چق بکسر اول موش چیزی است شبکه مانند زنی سنا
هـ چتر هوانا بفتح اول سوار گمانیدن تحدی چتر هتا		و بر در خانه گذارند
هـ چتر هویا بفتح اول و چهارم سوارا پ و فارس	ت	چچقی بفتح اول مسیوم موش آه است از آلات غنا
هـ چتر هی بفتح اول موش تیره جنگ و تباری حرب		که از چوب می سازند و مغلان از نامی نوازند
هـ چتر هیت بفتح اول و دوم سوار و فارس		چقر بضم اول و تشدید قاف مفتوحه گوی باب که غریق بود
هـ چتر هیتا بفتح اول سوار شکر	ت	چقاق - چچقی بفتح اول و بر هر دو موش آتش زنده
هـ چتر یا بکسر اول و دوم موش مطلق بر پنده را گویند و		بهری زنده خوانند
نوعی از دوخت باشد چتر یا خاندان خانه پرندگان	ت	چقاقی بفتح اول نوعی از بندوق که از اینک چقاق هر
س چتر یا بکسر اول و دوم کجشک ماده	هـ	چک بکسر اول موش در و کمر و بفتح اول در و کمر
هـ چتر یل بضم اول و فتح دوم موش خبیثه و هم از نیک	س	چک بفتح اول مذکر پات و قباله خانه و باغ و مشهور و
عالمه مرده باشد و گنایه از زن فبیج و بد صورت و		مک مهربانست
زشت و ناپاک هم هست	س	چکندی موش نصب حدود و معار و تعیین نشان
کله چتر یما بکسر اول هیاد را گویند	هـ	چکا بفتح اول و تشدید دوم مذکر ماست و شیر بسته
هـ چسک بفتح اول و دوم بر وزن خشک موش		و پای گردون و دانه خورشید
و در و مزمان	هـ	چکا چوننده بفتح اول و چهارم موش خیرگی گناه
هـ چسکا بفتح اول مذکر ذبیحه و مرده و محبت و شوق		از تجلی نور
و خود ملات و دوستوز		هـ چکارا بکسر اول مذکر نوعی از آهوی سیاه رنگ
س چسکر بضم اول و فتح تنین و تشدید کاف نازی		که آنرا بر ساحل دریای چین شکار کنند و نوعی از
بمعنی کننده و طعن کننده است و گنایه از زنده شکر		بر باب هم هست و در آخر بجای الف های بوز
خوار و پاده نوشش باشد		نیز نویسند

س	چکار یا کبر اول بانگ بر وزن	در کمر بندند یعنی منور و درخشان هم هست
س	چکاری کبر اول موش گرمی است پشه مانند و بعضی مرغ است	چکچو نندی یعنی اول و سکون دوم و ضم سوم و کسر اول مهله موش گرمی که مشک از او پیدا شود
هـ	چکان یعنی اول و تشدید دوم آنچه رقیق بود از سنگ و غیر آن	چکر یعنی اول و تشدید دوم و به تخفیف دوم هم خوانند
س	چکانا یعنی اول و مقعر ساختن بها و تقویم نیست	اند مذکر که رو با و کرداب دریا و جزیه مدور که از آن بر دشمن می اندازند که اکثر آنرا مردم سکون می دارد و گویا به ازافت و پربانی هم هست و بعضی جانب و ناحیه هم بنظر آمده است چکرده های به تشدید دوم خوانند
س	چکاوی یعنی اول بر وزن تفادوی موش جوشی است برعکس آنرا بفارسی و او در برتری و با خوانند	و لقبی از القاب و شتو چکر و مرئی یعنی ناد و باد شاه عالم و نیز لقبی است بر برهمنان سگالیرا
س	چکانی یعنی اول موش فیصله چکانی دنیا که بر گردن	چکر کبر اول ضم دوم مذکر موی و کیسوی
س	و بهمان شدن از نظر فرزند علی که بد چکانی دیکه	چکر یعنی اول مذکر چیزی است که از اجزای سازند و بخورند
س	چترانی به جانانیا قیامت می دنگاهین بود	چکر اکا یعنی اول سکون دوم مدور و در را گویند
س	طرف ترانه مین تیر سخته انگلیان	چکر یا یعنی اول و دوم و با چهارم موصوفه بر وزن شکر خا مذکر عیش و عشرت باد و از چکر یا چکانا خوانند
س	چکت یعنی اول و کسر دوم حیران و سر گشته	کردن در عیش و عشرت
س	چکا یعنی اول مذکر تراشه چیزی و قاش و تراشه از زمین	چکر ت یعنی اول و کسر رای مهله حیران و کشته
س	و نشان خورش بدین چکا دنیا یا لیا خراشیدن	چکر واک یعنی اول و دوم بر وزن خرز ناک شکر نام برنده است
س	چکانا تراشه زمین سپیدی هم نصب کردن	چکر می یعنی اول موش چیزی مدور که از چوب سازند و در میان آن رشته بر بندند و بگردانند
س	چکستا کبر اول و دوم و سکون فوقانی موش مدافس	و آن بازیچه طفلانست و طرفی است که در که بران خمیر نان را در از سازند و طایفه نسط با زبانم گفته اند
س	و معالجه را گویند	چکر بیها یعنی اول و سکون دوم و کسر سوم و کسر چهارم
س	چکستک کبر اول و دوم و سکون فوقانی و فتح سیر	چشمانش بزرگ بود مرادف چکستها
س	سپهره بچکک و طبیب را گویند	چکر بلا یعنی اول و کسر سوم مدور و در را گویند
س	چکته یعنی اول موش قاش و دست گردن که از آن	چکر یعنی اول و تشدید کاف مفتوحه و بگیر و تالاب گویند
هـ	سیر سازند و پاره از آدمی در کبابی کرد فلزات	چکر یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند
هـ	چکته یعنی اول موش تقر و فیصله	چکر یعنی اول و تشدید کاف مفتوحه و بگیر و تالاب گویند
هـ	چکت کبر اول و فتح دوم سپان و نرج	چکر یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند
هـ	چکا کبر اول مذکر نوعی از پارچه باشد	چکر یعنی اول و تشدید کاف مفتوحه و بگیر و تالاب گویند
هـ	چکها کبر اول و فتح سوم نرج و سپان و دروغ خوانند	چکر یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند
هـ	چکچکا یعنی اول و سوم منور و درخشان	چکر یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند
هـ	چکچی یعنی اول و سوم موش نوعی از پیش قبض که آنرا	چکر یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند

چکچک کبر اول و فتح دوم مذکر چیزی را گویند  
 چکچک یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند  
 چکچک یعنی اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند

ف کذا فی الهمزة

چکسونی بفتح اول و سکون دوم و ضم سین هجده  
 سونث نام کبابی است  
 ف چکسب بفتح اول یا بعد کاغذیکه عطاران در آن مشک  
 و عنبر و سفوف و سنون و انثال آن بجمیده باشند  
 و عوام بکسر اول بر سفوف خوشبوی معروف اطلاق  
 کنند شاید که این قسم تسمیه الیشی با سم محله باشند  
 س چکلا بفتح اول مذکر روسی خانه نوعی از پارچه که از  
 از ابریشم پاره شده می یافتند و بمعنی پهنای در و وسیع  
 هم نظر آمده است  
 س چکلا بفتح اول گرد و مدور و کشوری که در آن برکنه  
 های متعدده باشند و نیز ظرفی مدور که بر آن خمریان  
 را تنگ سازند  
 س چکل دار قران روای کشور و مرزبان باشد  
 چکل دار مرزبانی و حراست کشور  
 س چکلانا بفتح اول پهنای در کردن و وسیع کردن  
 س چکلانی بفتح اول مونس عرض و پهنای را گویند  
 س چکلنا بکسر اول و فتح دوم افشردن و فشردن باشد  
 س چکما بفتح اول مذکر بازی که بنیفته  
 س چکاک - چکاک مونس جفا که را گویند هندی  
 س چکسب بفتح اول مذکر موزه که بای افزای معروف است  
 ف چکن بکسر اول و فتح دوم و چکن بر وزن کلین مذکر  
 و مونس نوعی از کشیده و زرکش دوزی و بنجیه در  
 باشد کذا فی الهمزة چکن و من زر و زر چکنگر  
 کذلک چکن کاری زرکش دوزی  
 س چکن بکسر اول و فتح یکا ف مفتوح و چکن بکسر اول  
 صاف و صغیر و شکین و حین و جرب در وزن و در  
 شوخ را گویند چکن با سن یا گهر آگنای از شخصی است  
 در وقت سفید بنویسد چکن چاندل جمیل حسین و  
 و چر چکنی جو روزنی که عامه و پارسا باشد  
 زن مالدار چکنی بسیاری نوعی از فوفل که از  
 آب جوش داده تیار کنند چکنی صورت آبی

و صورت تازه و زیبا چکنی معنی نوعی از گل است  
 که از جهت دارد  
 س چکننا بکسر اول مذکر چرپ و داغده و معنی روغن  
 هم آمده است  
 س چکننا بضم اول فیصل شدن و تقریب یافتن  
 س چکننا چو مرنج اول و مضمونیم ریزه ریزه و پاره پاره  
 س چکننا نا بکسر اول صاف کردن و هموار نمودن  
 س چکنانی بکسر اول مونس پیه که سفید و صفا و  
 همواری و شوخی را نیز گویند  
 س چکناهت بکسر اول و فتح های هوز مونس صفا و  
 همواری و دهنیت و حسن و خوبی باشد  
 س چکنیا بکسر اول و سوم مرد نام زمین  
 س چکو بفتح اول و تشدید کاف مضموم کار و  
 س چکوا بفتح اول مذکر نام پرند است و از او  
 فادسی بر خاب و چکاوک و دلت و عبری قبه  
 گویند که شش سرد تر است و معنوی اعضا و  
 حاس بول و دراز و داغ باد و صغیر کذا فی الشرعی  
 س چکوا بمعنی گرداب هم آمده است  
 س چکو تا بضم اول و فتح دوم مذکر فیصله و انفصال و تقریب  
 باشد چکوئی لگ  
 س چکو توه بفتح اول مذکر میوه است موهف مرزاجش  
 سرد باشد و اشتها آور  
 س چکور بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول مذکر  
 لیک که شش گرم و تر است گویند که او عاشق ماه است  
 و چون ماه نوبدر شود آتش میوزد  
 س چکورنا بکسر اول و ضم دوم بی قرار و بی آرام  
 س چکورنا بکسر اول و ضم دوم منفار زدن مرغ  
 س چکوند بفتح اول و ضم دوم چکو توه بفتح اول و ضم دوم  
 و سکون و او مجبول و دیگر حرف مذکر نوعی از خیار  
 شنبه است  
 س چکور می بفتح اول و سکون و او مجبول لیک

<p>س چلا چل بفتح بر و جیم فارسی بجا بر و کبر و دار و بنفست لشکر چلا چلی که تک</p>	<p>س چکوی بفتح اول ماده سرخاب بهربی قبره کوبند س چکمانا بفتح اول چشاندن</p>
<p>س چلان بفتح اول مونت تصفیه و صاف کردن و ارسال نذر</p>	<p>س چکمرن بکسر اول مضم دوم و فتح مای عهد سبزه بیکانه نازه و سیده</p>
<p>س چلانا بضم اول مرادف جوانا باشد و آن باید بکسر اول و تشدید دوم بانگ برزدن و نوه زدن</p>	<p>س چکمرنا بکسر اول و مضم دوم بهار آوردن و درخت س چکمانا بفتح اول چشیدن و ذایقه کردن</p>
<p>س چلانا بفتح اول روان کردن و سرد اوج تلک پرتاب کردن تیر را</p>	<p>س چکهوری بکسر اول و مضم دوم و واو معروف مونت موشک بران آن جانوری است معروف براد گلری</p>
<p>س چلاق بفتح اول و مضم سبزه روان و نا پایدار و فریب المرک باشد</p>	<p>س چکشی بفتح اول و دوم و کسر سبزه مونت باز بچست مرادف اطفال براد ماده سرخاب</p>
<p>س چلاق بفتح اول مذکر و واج و دستو</p>	<p>س چکی بفتح اول و تشدید دوم مونت آسیا بهربی سخی کوبند و کاسه سر زانو و معنی صاعقه هم آمده است و کبر</p>
<p>س چلا هت بکسر اول و تشدید دوم و فتح مای هوز مونت بانگ و نوه و شور</p>	<p>س اول و تشدید دوم و فوץ پوشیده و ضایع شده س چکی بضم اول و تشدید دوم مونت دغا و فریب چکی دینا فریب دادن</p>
<p>س چل بفتح اول و سکون لام و کسر بای سوده و فتح جیم فارسی مذکر خطا و سهو و لغزش را کوبند</p>	<p>س چکیتها بفتح اول و کسر دوم آنکه چشانش بزرگ بود س چکانا بضم اول و فتح کاف فارسی متعدی چکنا است بضم اول</p>
<p>س چلبید رحمت بفتح اول و کسر بای سوده و سکون وال و بای هوز شتاب زده</p>	<p>س چکلنا بفتح اول و دوم بی اشتها طعام خوردن س چکین بضم اول و فتح دوم مونت شکن و بیج که در جانند</p>
<p>س چلبید راهت بفتح اول و کسر سوم مونت شتاب زدگی چلبلا بضم اول و سیوم شیخ و ظریف و مرد بی تکلیف بقرار را کوبند چلبلا بن سونخی و بی تکلیفی</p>	<p>س چکلنا بضم اول چین مرغ و اندر اجک لسان شتاب کردن و بر گردیدن چیزه</p>
<p>س چلبلا نا بضم اول سیوم بقراری کردن</p>	<p>س چکیس بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول مونت کدان مرادف چنگی</p>
<p>س چلبلا هت بضم اول و سیوم مونت سونخی و ظرفیت چلبه بفتح اول و کسر بای فارسی و سکون بای مجبول مذکر حرکت در روانی</p>	<p>س چل بفتح اول مونت رفتار و تفاوت و اختلاف و خلاف و عده را کوبند چل دینا روان شدن و</p>
<p>س چلنا بفتح اول رایج در روان و نام درختی هم هست که ترش ترش میباشد چلنی چیزه از رایج الوست و متاعیکه فروخته شود</p>	<p>س کوچ کردن لشکر و بعضی فریب دادن هم هست س چل بضم اول مونت عارش و حکم باشد</p>
<p>س چلتر بفتح اول و کسر دوم و سکون فوفانی در ای فرشت مذکر خوبی و خصلت مرادف چوتق</p>	<p>س چلا بکسر اول و تشدید دوم چرکمان چلا کچمانا کشیدن زه کمان و تهیه جنگ کردن چلا چرمانا</p>
<p>س چلتری بفتح اول و کسر دوم شیخ و ظریف و کشخ</p>	<p>س زه کمان کشیدن</p>

شدن و تنگ نظری نمودن و تنگ شربانی کردن	س	دستور و ناپایداری
چلو بفتح اول دور باش و یکسوم شو	س	چلچل بضم اول و سوم بروزن بسبب شکر شوخی و کساختی
چلوا بفتح اول بروزن علوا موث نوعی از ناهمی باشد	س	چل چلانا بضم هر دو و جیم فارسی خراشیدن بن را گویند
چلوان بکسر اول چلوان بکسر اول و فتح سیوم موث چیز	هـ	چل چلانا بکسر هر دو و جیم فارسی بانگ بروزن و نوزاد
است معروف که مشکبکی باشد و آنرا بر در خانه آویزند	س	چلچلا و فتح اول و سوم مذکر تیره سفر و نهضت
چلوانا بفتح اول و دوم مذکر پاره چوبی باشد که بدان	س	چلچلی بضم هر دو و جیم فارسی موث شوخی برادف چلچل
چرخ را بگردانند	هـ	چلوت بکسر اول و تشدید دوم مفتوحه موث سپس
چلهار بضم اول مرد فاسق و شهوت پرست	هـ	بهری قتل خوانند
چلهائی بضم اول زن فاسقه و شهوت پرست	هـ	چلواها بکسر اول سپس در اعم از جامه و غیر آن
چلهوالتس بکسر اول و سکون لام و مای هوز و فتح و	س	چلکت بکسر اول و فتح دوم موث نوز و ضیا و بکسر
و سکون الف و نون و سین جمله مذکر گوشت زغن	س	دوم و دخت جامه و بجه را گویند
گویند که خوردن آن دیوانگی آرد و صغیر که مثل آواز	س	چلکنا بکسر اول و فتح دوم در خشدن
زغن باشد	س	چلم بکسر اول و فتح دوم موث سرقلیان عوام بکسر
چلهوونا بکسر اول و ضم مای هوز و سکون و او مجبول	هـ	گویند خط است
منفار زدن و دانه چیدن مرغ باشد	هـ	چلی بکسر اول و فتح دوم موث طشت و نیز چیز است
چلی بکسر اول و تشدید دوم موث نوعی از طعام که از	هـ	که در زیر قلیان گذارند تا آب تنباکو در آن گردد
تخم مرغ سازند و ساق و سفید را هم گفته اند	س	چلن بکسر اول و سکون لام و فتح سوم موث ترا و چلونا
چما بضم اول و تخفیف دوم مذکر بوسه بهربی قبله خوانند	س	چلن بفتح اول و دوم مذکر دستور و خود عادت و موث
برادف چوما و عوام به تشدید گویند و آن غلط است	س	باشد و بمعنی راجع هم آمده است
چما بضم اول و سکون لام و فتح دوم مذکر بوسه بهربی قبله خوانند	س	چلنا بفتح اول در فتن و روان شدن و دوزیدن
چماق بفتح اول بروزن براف مذکر که زائین شمشیر	ف	با دو جواب دادن و مفید شدن و پایداری بود
گویند و درین زمان چوبدست سرگه دار را گفته اند	س	و اثر کردن چل نکلنا آواره شدن و از حد در
چمانا بضم اول و سایندن متعدی چمانا	هـ	گذشتن چله چلنا همراه کسی رفتن
چماق بفتح اول موث کفشی که در زیر آن پای فزا	هـ	چلنا بفتح اول و دوم ز راجع و متاع فروختنی
چوبین نصب کرده باشد	س	چلنی بفتح اول موث غزبال و پرویزن و بمعنی
چماق بفتح اول آنچه رنگ مس داشته باشد	هـ	راجع هم آمده
چمبک بضم اول و فتح مای موحده مذکر سنگ آهن	س	چلو بضم اول و تشدید دوم مذکر آن مقدار که در
و تخمیس و خلاصه کتاب را هم گفته اند	س	دست به کشید بهربی همیشه گویند چلو بهربانی
چمبیل بفتح اول و سیوم موث نام رود و بار سیت	هـ	دوب مرناکن به از شرمند شدن باشد بجا
چمین بضم اول و فتح سیوم مذکر بوسه گرفتن	س	چلو چلو ساد هیا نوشیدن چیزی باشد
چمپا بفتح اول برادف چمپا است	س	بذریچ چلو مین الوهونا در یک جرعه است

س	چمیت مو یا نفع اول سیوم فرود کردن و کزینتن	س	چمراحت بکبر اول سونث غلظت و کندگی و خمیدگی
س	س چمبی بفتح اول ناریخ گون	س	چمراخی بکبر اول سونث قوت و کندگی و خمیدگی
س	س چمکنکار بفتح اول دوم و فتح کاف تازی مذکر حیرت و کرم	س	چمراخی بکبر اول نفع دوم سپیدن
	و نوز درینت و نیز گویند	س	چمتری بکبر اول درشت و سخت را گویند
س	س چمکنکار بفتح اول دوم سونث نام گیاهی است و سرت	س	چمسا بکبر اول سرش آسا و نوج
	و غلظت را هم گفته اند	س	چمک بر وزن فلک سونث لسان و نوز و درختان
س	س چمکنکاری بفتح اول دوم تیر نیم و ذکی و وزیرک و حیرت افزا	س	چمک غلک از توابع است
س	س چمنا بکبر اول مذکر دست پناه و سفارش عوام بضم اول	س	چمک بضم اول و تشدید دوم مذکر آهن ربابو عربی
	گویند و آن غلط است		مقاطیس خوانند
س	س چمنا بکبر اول سپیدن و منصف شدن چمنا	س	چمکار بضم اول سونث آوازی که برای طلبیدن اسبان
	بکبر اول و فتح دوم کدنگ	س	دسکان از لب مالکند و این قسم آواز کردن چمکاران
س	س چمت و هنا بکبر اول و فتح دوم پیوستن و چسباندن	س	گویند و نیز بمعنی حرف زدن بشفقت و نرمی آمده
س	س چمتها بکبر اول و فتح سیوم غلیظ و سطر و حلب باشد	س	چمکانا بفتح اول درختانیدن و ترسانیدن و موج
س	س چمچیخ بفتح هر دو جیم فارسی و فتح رای هندی سکون	س	زود و موج کردن
	خانی بجهت غیر حقیق و بمعنی شیر نیز آمده و آن با نوری	س	چمکا و بفتح اول مذکر چمکاهت سونث نوز و درختان
	سورف که روی در آفتاب زبیند	س	چمکا بفتح اول دوم روشن و درختان را گویند
س	س چمسانا بفتح اول سیوم درخیدن و طغنه زدن و	س	چمکانا بفتح اول دوم درخیدن و نیک بخت شدن
	خفتن و خواب کردن	س	و بمعنی خشنماک شدن و ترسیدن هم هست
س	س چمچماهت بفتح هر دو جیم فارسی روشنی	س	چمگاد در بفتح اول و کاف فارسی و فتح و ال مذکر شیره
س	س چمجه بکبر اول و سیوم مذکر و غنی که از استداد ایام	س	چمگدزی بضم کاف فارسی و چمگدز بکبر کاف
	سریش آساکرد	س	فارسی کدنگ
س	س چمبگی بفتح اول دوم و فتح بای موده سونث نوزی	س	چم بفتح اول و تشدید دوم کاسه که ایان چم
	از بوتها باشد	س	و چمبلی کدنگ
س	س چمبک بفتح اول سیوم سونث پاره باشد از چرم و غیر آن	س	چموقا مذکر چوقی سونث هر دو بفتح اول دو اوچوب
	که مدور میباشد و آنرا دروک کنند و گنایه از زن حقیق	س	پاره دراز از آدمی که بران کسره را نیز کنند
	و لا غیر هم هست	س	چمویکن بفتح اول دوم و فتح کاف تازی مذکر لنگ
س	س چمرا بفتح اول مذکر چرم عربی جلد خوانند چمرا را در غیر آن	س	یا پیش که بر بدن مواشی میباشد
	یا چمرا تا یا کهنچنا یا کالنا پوست بر کندن پوست	س	چمیتا بفتح اول و کسر دوم سکون بای مجبول مذکر
	بر کشیدن		طایفه و سبلی
س	س چمرا بکبر اول حکم و مضبوط و سخت باشد	س	چن بفتح اول مذکر نومی از پیشکر باشد
س	س چمرا تا بکبر اول حکم و سخت شدن	س	چنار بر وزن سمانه مذکر سرف آرزو فارسی نخود

معمولاً در گرم است در دوم خشک در اول قماره بزرگ در اول  
 تیره و قشنگ تا سه سال باقی مانده طبع و در بول حیض و عرق  
 زیاد کنه شیر و منی و موی شش و سمن من و موی  
 حرارت غریزی و مولد خون مهالغ و کثیر غذا و شش است  
 و آب طبع او با قدری نمک با قوت تقطیع از اجزای او  
 منفذ دست پس بسبب بلوغیت او و در بلوغ  
 حرارت بالی خیره حبهت در ویدینه و فرد شش باغ و با شیر  
 تازه حبهت که فرنگی آرد که از خشکی باشد و تب با او نباشد  
 و چون با تب بود بجای شیر با آب بنوشند و چون یک  
 شب در سر کفب انده ناشتا ناول نمایند و در آن ده  
 چیزی دیگر نخورند حبهت کشتن گرم معده حبهت نباشد  
 و چون در آب نمک یا نمک خام تناول نمایند و آب صفت  
 او را با اندک عسل بنوشند حبهت اعاده مشهور است  
 جامع مایوسین بی حدیل است  
 چنانچه اول و نشد بدوم چیدن و جمع کردن و اتخا  
 نمودن و برگزیدن و چیدن مرغ وانه ز او نهادن چیزی  
 سهام آن و هیچ وادون جار را نوعی از گرم بدن آدمی  
 باشد در وانه چنانکه در بخشها باشد  
 چنانکه با بزم اول متعدی چنانچه بنا چ وادون جار را  
 و بند کردن کسی بدو بار با بزم  
 چنانکه با بزم اول مذکر مراد فچک و آن آید  
 چنانکه با بزم اول دفع وادومونش چین و شکن  
 چنانکه با بزم اول مذکر فرقا از کدیابان که هنگام سوال است  
 بدن خود را زکار و تراشند  
 چنانکه با بزم اول و سیوم مذکر معالطیس نامن ربان  
 چنانکه با بزم اول و سیوم در هر دو مذکر کاشه کدیابان  
 را گویند  
 چنانکه با بزم اول و سیوم مذکر مشرب  
 چنانکه با بزم اول و سیوم مذکر بیسانی فانان  
 با سمن هندی خوانند گرم و خشک است در دوم صفت  
 سده و سهیل غنوم سودا و اما الصفر و صفت سده و در بیاغ

غلیظ و فایح و معاصل و امثال آن تمام موم و مفرح و حرکات  
 و مدد صفت و مفرح اقسام گرم شکم و بونیدن او حبهت در دوسر  
 بار و تقویت و مانع و دفع بیاغ و مانع باغ و لفظول طبع او  
 حبهت در دمای بارد و صداع و ضاد او حبهت کلف و سرخ  
 کردن رخسار و بزرگ قضیب و اعانه تر غنوم و سفید کردن  
 موی سیاه و موثر و صدع و مودرین و مصلحش غنوم  
 کل سرخ و در که و قدر شربت از مرم او سه دریم و آب بود  
 در هر مرغین یا سمن بدست و مفرح و محلل و در جمیع احوال  
 مذکوره قوی التاثير است و کل یا سمن زرد و در هر مذکر که او  
 است و چون او را در غنوم سبز هر آنچه یک دریم او را با  
 یک او قیه غسل چند روز بدست و در دست نمایند حبهت  
 است و در دگر دور و معاصل خوب گفته اند  
 چنانچه با بزم اول کلست معروف و آن بسیار قوی از ای که  
 می باشد و در مودرین رعا ف می آرد و در ستمام او موی  
 قلب بارد و خوردن او نیز و مانع بلغم و بیاغ و مانع اشتها  
 است و ظاهر اگر م و خشک است در سیوم  
 چنانکه با بزم اول زبوریت معروف و چون آن بشکود کل چنان  
 مشابیهت دارد و بدین نام خوانند  
 چنانکه با بزم اول نومی است از موز و آن سیوه است معروف  
 چنانکه با بزم اول آنکه رنگ چنانچه دارد و چنانکه بمعنی کل  
 چنانچه با بزم اول بسمی رنگ آمده است  
 چنانکه با بزم اول و ضم سیوم مذکر مراد فچوست و آن  
 گذشت  
 چنت با بزم اول و دفع دوم مونت چین جامه  
 چنت - چنتا کبیر اول در هر دو مونت خطر و ترود  
 و تشویش و شک را گویند  
 چنتا کبیر اول و سیوم مذکر مند و مشوش  
 چنتا کبیر اول و دفع سیوم مذکر خوض و اندیشه  
 چنتا کبیر اول و دفع سیوم اندیشیدن و فکر کردن  
 چنتا بزم اول و سکون نون و نای هندی کل  
 را گویند



چوگان در مجامع عوام مرادف چند اول باشد  
 هـ چنبری بضم اول و فتح دوم و کسر رای هبله موش طور  
 است در رنگ دادن پارچه و آن چنان بود که بعد  
 اندک در پارچه کرده و هندیس در رنگ کند و موافق  
 کرده داده رنگ را نمی کشد و پارچه این گونه رنگ داده  
 رانیز باین نام خوانده اند  
 هـ چنسر بفتح اول و ضم سین هبله مذکر تیره تیزک  
 هـ چنگ بفتح اول و دوم موش در دیدگی پوست جویات  
 از خشک شدن آن در آفتاب  
 هـ چکنک بفتح اول و دوم در دیده شدن پوست و اینها  
 از خشکیدن در آفتاب  
 هـ چنگ بکسر اول و فتح دوم و سکون گاف فارسی موش  
 س چنگا بفتح اول صحیح و سالم و تندرست و سیاست نموده  
 بهلا چنگا صحیح و سالم و خوب و درست چنگا بانگ  
 اصلاح دادن و درست کردن و ادب کردن  
 هـ چنگاری بکسر اول موش افکار و شرار  
 هـ چنگ با و بفتح اول مذکر نام بیماری است  
 هـ چنگ بفتح اول و بیوم مذکر خوان طعام  
 س چنگو بکسر اول جواد البحر و در بیان  
 هـ چنگا بکسر اول و فتح دوم مرغان کردن و شور کردن  
 س چنگو بفتح اول و ضم سین با گزیه و قیس  
 س چنگاز بکسر اول و فتح سوم موش عربی و بانگ و فوه  
 و شور و فریاد باشد چنگازین مار ناله زدن  
 س چنگا زنا بکسر اول بانگ بر زدن و شور کردن و  
 این لفظ را بیشتر بر فیضان اطلاق کنند  
 هـ چنگی بکسر اول سکون دوم و کسر نون موش  
 جوزه مرغ  
 هـ چنگی بضم اول موش کیمت غله که از دوگان غله  
 زو شان بطور خراج میستانند و ظاهر این لفظ هندیست  
 هـ چنگ بفتح اول و فتح دوم چندی است  
 هـ چنگی بکسر اول بر وزن رندی موش افکار و مردم

کوتاه قدر فتنه انگیز رانیز گویند  
 هـ چنگی بفتح اول و کسر سین موش گلدان  
 هـ چنگیرا - چنگیری بفتح اول در هر دو اول مذکور تا  
 موش سبد گلان و خوان سا گویند  
 هـ چنن بضم اول و فتح دوم مذکر سین و شکن  
 س چنو تا بضم اول و فتح دوم مذکر آنکیران و ته و شکن پارچه  
 که هندی و زنان بدان ستر عورت کنند و آنرا ساری میخوانند  
 س چنوقی بضم اول و فتح دوم موش طبله آهک و نیز چیری  
 چچه مانند که آهک بدان باز طبله بر آورند  
 هـ چنوقی بضم اول و فتح دوم موش و آن معین نجات  
 و دلیری باشد مردان کارزار را و از بهر این کار و لشکر  
 هندی و آن سرداری معین باشد و نیز بمعنی آفتاب  
 سپاس بیان کار آرزوموده بود از لشکری تا جمعی را سر بری  
 دهند و نیز دستوری که در باستان دستور العمل اهل  
 بنارس بود و حقیقت آن چنان گفته اند که سیاز دهم  
 ماه جمیع ساکنان بلده بکنار دریا رفته و در فریق شدند  
 و بعد شنا کردن در آب از شمشیر چوب دستی و غیر آن  
 با یکدیگر جنگ کردند  
 س چنوس بفتح اول سکون نون زوده و فتح و او مذکر جزیری  
 دراز که از بر طادس و غیر آن سازند و بر سر باوشان  
 بگردانند و مقصود اصلی ازین مکرسانی است  
 س چننه بکسر اول و سکون دیگر حروف مذکر نشان داغ  
 و اثر و در تحت چننه چرها تا داغ دادن در سوا کردن  
 س چنهار بکسر اول بر وزن زنههار است شمارا گویند  
 س چنهار بر وزن زنهاری موش آشنائی و دوستی  
 هـ چنی بضم اول و تشدید دوم موش پاره لعل و نوعی از  
 گرم که در بدن آدمی می باشد  
 هـ چنیه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و دیگر  
 حروف موش معالجه که بهایم را خوانند  
 هـ چو بفتح اول بر وزن جو مذکر دندان آسیا بربی  
 مزس گویند و گاه این و آن آهنی باشد که بر سر قله

<p>چوبجا با داد و مجبول مذکور میخ و مسار سوراخ کوچک و بند تراشه نارجیل که آنرا در سومات شادی بکار برند یعنی شکار و صید نیز آمده</p>	<p>نصب کند زمین را بدان شیار کند و در ترکیب باشد چوبغلا نوعی از نیم تنه باشد چوبندی اسپ را ضد کول بندی و آن آید استوار بستن را چوبیس کبر بای موده گرداگرد و پیرامون چوپاره</p>
<p>چوبکنا بضم اول خیدن مراد ف چوبکنا</p>	<p>چهار پاره چوپاس گرداگرد و پیرامون چوپیل چار دشینه مرغ چوپیلو چوپیلو چوپیلو چوپیلو چوپیلو</p>
<p>چوبلی با دوم مجبول بر همین را گویند که چهار باشد و بر هر کس که ازین دو دمان بودا که فضیلت باشد نیز اطلاق این لفظ کرده اند و بید و دید نام دین هندوان است</p>	<p>چونتر کنگ چو جگی بضم جیم و کاف فارسی بچار قرن زنانه دراز چو گوشتی اسپ جانوری که بای آن دریده باشد و چنین اسپ را اسپه روی می چو محلا مکان چهار ستره چو مکی بضم میم و کاف تازی</p>
<p>چوبلیس بست و چهار</p>	<p>انگ چو چاروی دار و چو میخان نوعی از سیاست کردن و آن بستن آن بجا بود و در پس بست</p>
<p>چوب با داد و مجبول و بای فارسی خواش و آندو امید باشد مراد ف چوپ</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپا بفتح اول چو با داد و اب را گویند مراد ف</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپایس</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپان بفتح اول مذکور و از آن که چند مردم با هم شده برای آرام گاه خود تفریح آن کنند و ستور دواب را هم گفته اند</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپال بفتح اول مذکور مراد ف چوپان</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپاکا نوعی از گهواره باشد مذکور</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپانی بفتح اول مونت نوعی از اوزان مشهور آن بچو می باشد</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپایس بفتح اول و کلام جبل و چهار</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپان با داد و مجبول مونت تراب و چکیکی آب را گویند و بضم اول مونت حوض را گویند چو ان کانی بضم اول خندق عمیق که در قرآن سر شمشیر باشد</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپایس بفتح اول و دواب و چار پای را گویند</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپتی بفتح اول و سیوم مونت بیاض و مسار چوپت بفتح اول و سیوم تابه و فاسد</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوپت بفتح اول و سیوم مونت تخته نزد چوپت بضم اول و فتح سیوم مذکور چوبی و پیر چوپت بضم اول و سیوم مذکور مراد ف چوپاکا چوت بضم اول مونت کس بر لبی فرج خوانند چوتارا رباب چهار تارا چوتاله مذکور مقامی است در موسیقی چوتن کا بفتح اول و چهارم مذکور نوعی از تاج که مردمان است و نوعی از خیمه</p>	<p>چو ابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>

<p>کاهونا بر دیکری فیضت داشتن می نغیر شدن</p>	<p>هر چوت ه مذکر مری مرتفع از زمین بقدر نیم کز یا بیشتر</p>
<p>چوج با داد مجبول و سیوم تازی مذکر باریکی و نازکی</p>	<p>که در باغها و در طایفها سازند گویند فارسی است</p>
<p>چوجی با داد مجبول باریک و نازک را گویند</p>	<p>هر چوت بغم اول دفع سیوم و سکون برای بهندی شکر</p>
<p>چو چلا مذکر ناز و انداز و شوخی را گویند</p>	<p>سیرین و بمری بخر خوانند چوتی بجای ناکنیر</p>
<p>چوچی بغم اول داد و معروف مونس پستان بربی</p>	<p>از دوش بر زدن و شادی کردن چوتی سکون</p>
<p>ندی خوانند مرادف چوچی</p>	<p>بفتح سین مهله و سکون و اد مجبول دیگر کردن و درنگ</p>
<p>چودانی - چود اینا بفتح اول در هر دو اول مونس</p>	<p>نمودن در کاری همچو کابل طبعان چوتی سے کان</p>
<p>و ثانی مذکر آویزه گوش که از مردار پدید سازند</p>	<p>کانهما افسانه گوئی کردن و با تمیلات تجد بغم</p>
<p>چودس بفتح اول و سیوم چهاردهم ماه را گویند</p>	<p>حرف زدن</p>
<p>چودنا با داد مجبول کائیدن و مباشرت کردن</p>	<p>س چوتله بفتح اول مونس روز چهارم ماه قمری در پنج و</p>
<p>و جمع کردن</p>	<p>چهارم حصه چیزی و خراج و جزیه را نیز گویند</p>
<p>چودنت بفتح اول و سیوم نین دمان و مردم توان</p>	<p>س چوتها بفتح اول و چهارم</p>
<p>وز در آور و همسنگ را نیز گویند</p>	<p>س چوتانی بفتح اول مونس چهارم حصه</p>
<p>چودنتی بفتح اول و سیوم مونس جرات ده لیری</p>	<p>س چوتی مونس روز چهارم و نیز رسمی است معروف</p>
<p>چوده بفتح اول و سیوم چهارده</p>	<p>که بعد شادی روز چهارم بجا آرند</p>
<p>چود و انسا با داد مجبول سکون دل و فتح داد دوم و</p>	<p>س چوتیا بفتح اول و کسر سیوم خراج کیر و باج استان</p>
<p>سکون الف و وزن شهرت پرست و حریم و جمع</p>	<p>س چوتیا بغم اول و کسر سیوم کون خردا حق چوتیا</p>
<p>چود هرمن بفتح اول و سیوم توانا و زور او و هیچ ما گویند</p>	<p>شهید انگارسان فریب خورد</p>
<p>چود هرمانی بفتح اول و سیوم مونس بزرگی بر اهل حرف</p>	<p>س چوتیس بفتح اول یعنی و چهارم</p>
<p>چود هرمانی بفتح اول و سیوم بزرگ و رئیس اهل حرف و</p>	<p>هر چوت با داد مجبول مونس قرب و صدمه و خواش</p>
<p>و اصطلاح اهل بکار از باینکه در مرتبت از تعلق دار</p>	<p>د آرزوی و کوشش بصیبت و بلا چوت پر چوت</p>
<p>زیاده است</p>	<p>بلا بلا بصیبت بصیبت چوت باند ها حاجت</p>
<p>چود هوان بفتح اول و سیوم چید و هم چود هوان است</p>	<p>کردن و صیانت نمودن و باز داشتن چیزی بجز و جادو</p>
<p>شب چهاردهم ماه</p>	<p>چوت کخانه نقصان یافتن و در بصیبت افتادن</p>
<p>چود اول بفتح اول و سکون و اد مجبول مذکر نوعی از</p>	<p>هر چوت بغم اول سکون داد و معروف آواز و شور</p>
<p>پالکی باشد</p>	<p>هر چوت با داد مجبول مذکر و دانها سیکه بقرض خواهد دهند</p>
<p>چود با داد مجبول دزد بمری سارق گویند چوسا</p>	<p>سوا می سود هان رایل و کن بشیری تبر کند یا کم کردن</p>
<p>بالو ریک زاری که مردم و دواب را فرود برد و غرق</p>	<p>چیزی باشد از قیمت مقرودی تا از یک کنت بدست آید</p>
<p>کند چوسر چکان بفتح چوسر فارسی دوم از قول است بمعنی</p>	<p>و بمعنی تریاق هم گفته اند و باشد یدمانی سقوط دزد بربی</p>
<p>دزد و را بن چوسر خان مجله پوشیده و خانه ظلمت</p>	<p>سابق خوانند</p>
<p>گر مخفی باشد چوسر در و امنه و در پوشیده که کز با</p>	<p>س چوتی با داد مجبول مونس جدموی و در گو چوتی</p>



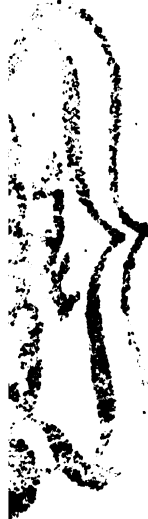
<p>از شلوار ف چو نزه مذکور که پاکیان چو نزه با سن پیرالی را گویند که لرغین جوان باشد یعنی با مرد جوان عشق باز ه چو س بفتح اول بر وزن قوس مذکر آرد و معنی س چو سینه بفتح اول و سیوم شصت و چهار س چو س بفتح اول و سیوم مذکر بازی همچو تخمه نزد مرادف چو نس</p>	<p>و التهاب و کزیدن عقرب و بر وموی و صغراوی و تلیق ادر با درون زمان مع ایستن و جهت حفظ جنین و معز کرده و سپرز و مصلحت رازیانه و قند و قدر شربش و در سم و بیخ او جهت سیلا رحم و برقان و اسپهال و موی و بیخ و قطع خون حیض و ضاد او جهت جرب متفرغ و قوبا و شقاق ناخن و دوش و با آرد و جهت عارش بدن و طلائی بخته او با سر که جهت درم سپرز و تلیق او بر کردن جهت خنایر یا شامید طبع او جهت لغت سنگ مرغانه و احتباس حوض در قبا سد دی نافع است</p>
<p>س چو سنا بضم اول مکیدن و استقامت و معنی کردن س چو سنی بضم اول موش و آن چیزی باشد چوین رنگ داده که بدست کودک شیر خوار دهند تا بکند ه چوک بضم اول موش خطا و سهو و گناه و بالوز و غلط س چوک بضم اول ترش و عارض و دوا می است که از شیر لیمو و آب انار سازند</p>	<p>چو کال بضم اول مذکور لغی از سبو باشد و بفتح اول جای گویند که هند و آن برای بختن طعام و خوردن آن بسیار سازند و نیز مرعی از زمین و مرعی از تخمه سنگ مر و غیر آن و چهار دندان پیشین بر لبی ثانی یا خوانند و کب و آن اصطلاحی است مراد حساب را مرادف با سن سکون</p>
<p>ه چوک بفتح اول مذکر بازار و چار سوی و مرعی باشد و آزادشاد و بیها و دیگر رسومات از شیر نیبا و برنج پارسا زنده و سن بعد مردم قسمت کند و این قسم عمل را چوک بمرنا یا چوک پن و نا گویند چوک پشای بفتح بای فارسی و تشدید بای هندی تخته را گویند که هند و آن در وقت طعام خوردن در میان چوکا بالای آن نشینند و چوکا بفتح اول جای بخت و پیز و طعام خوردن است س چوکا بضم اول مذکر سبزی است معروف بگاری ترشه و بر لبی حاض متبرکی غازی نامند سرد و خشک است در دودم با قوت قابضه مسکن قی و غنیان صغراوی و شستی جهت رفع خارش و خارش کل خوردن و امثال آن و برقان و تقویت جگر و التهاب نافع و بخته او ملین طبع و ضاد او بار و عن کل در غفران جهت فروغ شهیدیه خوردن و طبع او جهت جراحت اسهال و معز و معز باه و مصلحت شیر نیبا و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض جهت فرغ اسهال و خفقان حار و برقان</p>	<p>چوکت بفتح اول و سیوم مذکر و بلیز و استانه را گویند بر لبی سده خوانند چوکت که تلک چوکس با و او مجبول و فتح کاف تازی مذکر نخاله و سبوس کندم و فتح اول خوب و نیکو و بهتر س چوکس بفتح اول و سیوم مذکر حلقه که از در و مرادید سازند و در گوش کنند</p>
<p>ه چوکس بفتح اول و سیوم مذکر و سیوم خردار و بهوشیار و آگاه و بعضی وزن کامل هم بنظر آید ه چوکسانی بفتح اول و سیوم موش القاد و خردار ه چوکسی بفتح اول و سیوم موش القاد و کلبیا</p>	<p>چوکس بفتح اول و سیوم خردار و بهوشیار و آگاه و بعضی وزن کامل هم بنظر آید ه چوکسانی بفتح اول و سیوم موش القاد و خردار ه چوکسی بفتح اول و سیوم موش القاد و کلبیا</p>

<p>دوشنبه چهارگوشه در کاری و خوردن اینها طعام را در یک ظرف و آردند</p>	<p>چوکوشیا اسپ نری که گوش را بشوید بده بود</p>
<p>چوکا بضم اول خلک کردن و سه روزین و بفتح اول و سه روز و تشه بدنون آگاه و خیزد و دیگران و محتاط</p>	<p>چوکها بفتح اول و سوم فتح رای محمد مذکر طبله بفرقی یا طلائمی باشد که در آن چهار خانه سازند و خوشتر از بربانی</p>
<p>چوکوسر - چوکونا بفتح اول و ضم سیوم در هر دو مربع و چهار گوشه</p>	<p>چول بضم اول موش معاک را گویند که بوی مذکاب دو تخمه بود و بجای که بران در می کرد و میجیکه بای</p>
<p>چوکمه بود و مجبول مذکر نام دوای است و بعضی نیز بهر گفته اند که نقیض کند باشد</p>	<p>کرد و زانکه می دارد چولین آهن نایا یا د هیل هونا گنایه از فرو ماندن و از تخمت عاجز شدن با</p>
<p>چوکها بود و مجبول خالص و صاف و بیش سه و نفس و خوب و زیبا و آواز تیز</p>	<p>چوکا با و او مجبول مذکر جانب بالای جاسر و جاسر که عروس را بپوشانند</p>
<p>چوکمانی با و او مجبول موش صفا و خوبی و تیز آوازی</p>	<p>چوکائی بفتح اول موش بقله یا نیده در دو م سرد است طین طبع و مرطب بدن و قلیل غذا و</p>
<p>چوکت بفتح اول و سه روز و استانه</p>	<p>مطلع حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرده عاود نماید و جیت جرب و حله و اورام</p>
<p>چوکوتنا بفتح اول و ضم سیوم مربع و چهار گوشه</p>	<p>دور و سرد و خراز و جراح و درم چشم و مالیل و تروخ پاک و غلیان خون نافع و بطلی البهیم و مفر سردین و قلع</p>
<p>چوکھی بفتح اول موش نو و آهنگ تیز را گویند</p>	<p>باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و ادع و جهت امراض حازه و اورام شکر با وضاد امفید</p>
<p>چوک بفتح اول موش کرسی و شمش و حرارت و گیسبان و جای اقامت پاسبانان و نیز نام دیوری است که از برسینه بر بندند چوک دار پاسبان و طارس چوک</p>	<p>دو مفر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا است مشقال است</p>
<p>داری پاسبانی و اجرت پاسبانی چوک ماریان مان بخیه بودن و خراج ندادن باشد</p>	<p>چولها - چولھی هر دو بضم اول مذکر و ثانی موش دیگدان را گویند</p>
<p>چوکا با و او مجبول و فتح کاف فارسی مذکر خورش طهره برندگان چوکا بد لنا چینه در سفار دیگر کردن مرغ</p>	<p>چولی با و او مجبول موش بر بند و سینه بند و نیم تنه و سبد کوچک که در آن پان نگه دارند</p>
<p>چوگان بفتح اول مذکر میدان را گویند و در فارسی چیزی است سوزف که بدان باکوی بازی کنند و نیز خوب سبکی که در اول و تقاره بدان نوازند</p>	<p>چوما بضم اول مذکر بوسه لعربی قبله خوانند و بضم اول چوملجانی اختلاط و گر مجوشی در میان عاشق و معشوق</p>
<p>چوگانی موش نوعی اننی قلیاست و آن را ولی نمیباشد</p>	<p>چوماسا بفتح اول مذکر فصل بر سگال را گویند خصوصا در ترجمه لفظ چهار ماه است</p>
<p>چوکرد بکلاف فارسی پیرامون</p>	<p>چومک بضم اول و فتح سیم مذکر سنگ چومک بضم اول و ضم سیوم مذکر معدنی که در کوشه داشته باشد و نامی است از نامهای برهما</p>
<p>چوگر بفتح اول و سوم مذکر گوش را گویند</p>	<p>چوگنا بفتح اول و ضم سیوم چهار چند</p>
<p>چوگوشه چهار گوشه و نوعی از خوان</p>	<p>چوگوشه چهار گوشه و نوعی از خوان</p>

<p>چونتی باو او مجبول مونت جده فقه که چونتی  آسمان کهنسار باسان سائیدن و کمر کردن  چونتی کت کنایت از غلام دهنده باشد چونتی  کتوانا غلام فرمان بر راه شدن چونتی کسیکی  ها تهمین آنا بر کسی چیره شدن و غله کردن</p>	<p>که خان جهان است حسب عقیده بنود  چونکها بفتح اول و ضم سیوم شمدانیکه چهار گوشه  دارد و نوعی از چوب دستی دراز که بدان بازی کنند  چونکھی بفتح اول و ضم سیوم نام زنی است هندو  پرستش او کنند و تخم درختی هم هست</p>
<p>چونتی بضم اول مونت سور بوزی ذره کویندو  وز بغیر با جمع آن باشد</p>	<p>چونتا بضم اول بوسیدن و بوسه زدن  چون بفتح اول و تشدید و او مفتوحه پنجاه و چهار  بضم اول و سکون دوم مذکر آه و بمعنی آبک هم  آمده است و در فارسی حرفی است که برای شست</p>
<p>چونج باو او مجبول مونت نول مرغ عبری سفار  خوانند و بمعنی توک هم بنظر آمده است</p>	<p>آید و مرادف چهارم هست بکسر اول  چوننا بضم اول چکیدن آب از بام و میوه از در  و قتی که رسیده شود و بمعنی آبک هم گفته اند چوننا  پنی بفتح بای فارسی و سکون زای کس و در کرون  کنایت از لولی در قاصم باشد چونالکنا کنا  از بد نام و در سوا کردن باشد</p>
<p>چونچلا باو او مجبول سکون نون هم فاری مذکر  چونچلا و آن بگذشت</p>	<p>چونپ باو او مجبول و سکون نون و بای فارسی  مونت خواش و آرزو و تمنا و زبوری که از طلا  سازند و بر دندان پیشین گذارند</p>
<p>چونچی بضم اول مونت پسان عبری ثدی خوانند  چوندها - چوندهلا باو او مسروف و راول  دوا و مجبول در دوم روز کور</p>	<p>چونتر بفتح اول و سکون نون و تایی فوقانی  مذکر چو تره مرادف چو تره  چونتهنا باو او مجبول سکون و دیگر حروف فرا  باض</p>
<p>چوندهلا ناز روز کوری داشتن  چوندهی باو او مجبول مونت روز کوری و خیرگی</p>	<p>چونتا بضم اول مذکر مورد بزرگ  چونتلا باو او مجبول مذکر کاکل سوی مستعار  آن سوی چند باشد مفتول زبان که سفید با آوی  که زبان برای خوش آید کی در کاکلهای خود بافتند</p>
<p>چوندهیا نا بفتح اول و کسر دال و بعد ریش آن  دبی حواس شدن و تحریک شدن و خیرگی گواشتن</p>	<p>و این در هندوستان شایع است که زانی بسیار  چونتنان بضم اول سکون و کس و چیدن کل و شکنج  و آن کس رفتن اغضا باشد بر دو انگشت بی پنجه که  بدن درو کند که زانی ایران و شکنج اسم  مصدق باشد</p>
<p>چوندا باو او مجبول مذکر عبری راس کویندو  بمعنی کاکل و جده سوی هم آمده است</p>	<p>چونتا بضم اول بفتح اول مذکر مرادف چو دول با  چونز بانون زده بر وزن سفر مونت نوعی از  مروغ باشد که بدان کس انی کنند چونزی بفتح  اول و سکون دوا و نون که ننگ</p>
<p>چوندا و بفتح اول و ضم وال سقوط احمق و سفیه  و ساده لوح را کویند</p>	<p>چونتر بفتح اول مذکر مخزن و ذخیره خانه  چونستهم بفتح اول و چهارم شخصت و چهار برادر  چونستهم</p>
<p>چوندا و بفتح اول مذکر مرادف چو دول با  چونز بانون زده بر وزن سفر مونت نوعی از  مروغ باشد که بدان کس انی کنند چونزی بفتح  اول و سکون دوا و نون که ننگ</p>	<p>چونتا بضم اول و چهارم مذکر مرادف چوسر  و ناکل را هم گفته اند</p>

<p>هر چونك بفتح اول موش بر جستن کسی از خواب بیک      ناگاه و بیدار شدن چونك اگه تا چونك      بزنا بر جستن بیک ناگاه</p>	<p>چوه هری کونیند      چوه لاداد و مجبول و سکون نامی هوزند که برنج      و مسار کلان</p>
<p>هر چونکنا بفتح اولی از خواب بیک ناگاه بر جستن      و بوا و مجبول خفیدن زاکونیند</p>	<p>س چوهنا بضم اول مکیدن و این تحریف چوست      هر چوهی بضم اول موش ماد</p>
<p>هر چونکی بفتح اول و کسر سوم و سکون پای مجبول      جاوز و شخی در مینده و بر جسته</p>	<p>هر چویا با داد و مجبول مذکر قشر خوب و پوست ما      او کوی در اسم گفته اند که در جویبار خشک شده می کنند      تا آب ازان بر آید</p>
<p>هر چونکا بفتح اول و کاف فارسی مذکر مطلق و شیرین نهایی      چونکا که مطلق خوشامد کردن و بوا و مجبول مذکر      سرخوزر نامی سرتنگ بخرنی قمع که سبکذانی العراج</p>	<p>س چوهی بفتح اول شش بخرنی سسته که میزند چهره سبزه      کنایه از سرتنگ و مکرود قاف باشد</p>
<p>هر چونکلا با داد و مجبول مذکر پاره فی گردان نام و      کاتب گذاشته جای بفرستند</p>	<p>هر چوهاب موش آنچه بدان چیز بر نقش کنند      یعنی مهر و خاتم و نقش هم آمده است</p>
<p>هر چونگی بضم اول موش محمول و خراج و بفتح اول      خوشامد و مطلق را کونیند چونگی باز بفتح اول خوشامد      و مطلق که چاچاپوس چونگی بازی خوشامد و مطلق</p>	<p>هر چوپا یا مذکر نقش و طبع را کونیند چپایه خانده      مطیع چپایه و کاه طبع کننده</p>
<p>س چوهنا بضم اول بوسیده و بوسه زوده      هر چونی بضم اول موش ریز نامی غله سقشر و پاره از      لعل از دیگر جواهر</p>	<p>س چجات بر وزن ذات موش بام و سفت کونیند      س چجاتا مذکر چپاتی موش چیز آن چیزی باشد      که برای محافظت آفتاب بر بالای سر نگاه دارند</p>
<p>هر چوهما بضم اول مذکر موش بخرنی فارخاند چوه      دان چیزیکه بدان موش را شکار کنند چوهه مار      چوهمار موش که بر غلیب از وزن باشد</p>	<p>هر چجاتی بر وزن ذاتی موش سینه بخرنی صد      خوانند چجاتی بھر از قدم تا سینه چجاتی      بھر آنا کنایه از کرسیستن و ناله کردن باشد</p>
<p>س چوهان بفتح اول مذکر قومی است از اچو نام      س چوهتر بفتح اول و سیموم و تشدید نامی فوفانے      بهقا و و چهار</p>	<p>س چجاتی بھر جانا پیدا شدن در و باشد در سینه      اسپان خصوصاً چجاتی پر پنجه رگنا      شکیب در زیدین چجاتی پر موبنگ دلنا      رو بی شخصی کاری کردن که منافی طبع او باشد      و باعث ملالت بود مراد چجاتی پھتی شکیب      دل باز غم چجاتی پیتنا سینه زنی کردن چجاتی      تموکنا نسلی و طبعی از آن داوون کسی را چجاتی      کھندی هونا      کاپنھر و بال جان      بر کسی یا چیزی اطلاق کنند که دیدن او مکره بود</p>
<p>س چوهتا بفتح اول و سیموم و تشدید نامی هندی      مذکر جای که در آن چهار بر وزن جمع شود      هر چوهتر بضم اول و فتح نامی هوزند سکون رای هندی      مذکر شکار کردن امید باشد که صبا و خود را بشکار      اسی سازد و از پارچه و نظیر آن تا بخریم خورد و گرفتار آید</p>	<p>س چوهتر بضم اول و سکون نامی هوزند موش و خاکروب      او کس و حلال خورد که از قوم بنود باشد و وزن او را</p>

خوشامد و مطلق را کونیند چپایه خانده



<p>جھاکا پاوون و پاک کردن آب چاه باشد</p>	<p>چھانی کھولکے ملنا کتنا وہ دل ملاقات کرتا</p>
<p>جھاگل بفتح کاف فارسی ہونٹ مشک و خیک ہون</p>	<p>با کسی چھاتی گدوانی بفتح کاف فارسی برآمدن</p>
<p>زق کویند و بمعنی بریم آمدہ ہست کہ عریان مہر خوانند</p>	<p>پستان و خرو آرزو بمرعی ہنود خوانند جھاتی</p>
<p>چھال بروزن خال ہونٹ فشر و پست درخت باشد</p>	<p>لگانا گریہ و زاری کردن چھاتی لگانا یا جھا</p>
<p>چھالا بروزن بالا آمدہ و جھولہ</p>	<p>سے لگانا اور آغوش گرفتن کسی را بہر محبت چھا</p>
<p>چھالیابکر لام ہونٹ نوعی از فوفل باشد</p>	<p>کالاک چلنا بہ ہجر فتن و کردن کسی کردن</p>
<p>چھان بروزن فان ہونٹ سفعی کہ ازنی سازند</p>	<p>چھاج بروزن باج مذکور نوعی از غلہ برافشان ہا</p>
<p>وارز ابا گاہ پوشند</p>	<p>و بکرم دوم فارسی ہم معنی ہست</p>
<p>چھانا پوشیدن سقف خانہ بگاہ و سفال و سایہ</p>	<p>سن چھانا پوشیدن خانہ بگاہ و زیبا و درست</p>
<p>کرون باشد چھانا کسترہ شکن افناون</p>	<p>شدن باشد</p>
<p>چھالینا ابرناک شدن آسمان و تر کرم حساب را کویند</p>	<p>چھ چھ چھ ہونٹ دوع بمرعی محض ہستی برای</p>
<p>چھانا کبر اول آراستن و زینت دادن و تقویت</p>	<p>کویند بہترین او تازہ ہست کہ و ہنیت اور اتمام</p>
<p>چھان بنان بفتح اول و کسر بای موحده ہونٹ ہر</p>	<p>کرفتہ باشد و دوم سرد و رطوبت او غالب</p>
<p>و تقصیر را کویند</p>	<p>بر ہست مسکن غلیان خون و محرک باہ و خوردن</p>
<p>چھانت بفتح اول و سکون و دیگر حرف ہونٹ فضلہ</p>	<p>و شتی و مسکن و مطفی حدت سموم خارہ و جہت</p>
<p>و تراشہ چھانت کرنا فی کردن و مستفاد نمودن</p>	<p>تہ دق و تشنگی معدہ و التهاب جگر و باخبت</p>
<p>چھانت لینا برگزیدن و انتخاب کردن چھانت</p>	<p>الحدید و اطریفل جہت تقویت معدہ و دوع گرفتہ</p>
<p>چھتا و قطع و بریدن</p>	<p>او با سنگ و آہن تفتہ جہت اسہال موی غمرا</p>
<p>چھانتق بفتح تائی منقوط ہونٹ تراشہ</p>	<p>و خصوصاً با طریقت و قوالین و مطبوخ او با برنج</p>
<p>چھانتقا پیراستن و درخت وقتی کردن و جدا کردن</p>	<p>و از جو بودادہ بہترین خذیرہ صاحبان اسہال خارہ و دوع</p>
<p>پوست از جنوبات بکوفتن آن و تراشیدن و چیدن</p>	<p>در تپ نامی فطری متعفن میکرو و اصلاح قوی و شرب</p>
<p>و انتخاب نمودن باشد</p>	<p>سکنجین و سفیر جہت</p>
<p>چھانس بفتح اول نمودن بروزن ناکس مذکور سبوس</p>	<p>چھادان</p>
<p>چھاند بسکون نون و دال ہونٹ پالہنگ</p>	<p>س چھار بروزن خار ہونٹ خاکستر و غبار</p>
<p>چھاند مذکور بخش و بہرہ و حصہ کویند و اصطلاح</p>	<p>چھار ہونٹ کلوج بزرگ</p>
<p>وردا نشان</p>	<p>چھار و بروزن دار و مذکور تجالہ</p>
<p>چھاند نایستن و محکم کردن</p>	<p>چھاتر ہونٹ کنارہ جو بیار چھاتر چھی مندک</p>
<p>چھاند نائی کردن و کد آستن و درامی دادن</p>	<p>و را ہدار</p>
<p>چھانتا پاوون و جستن و تقصیر کردن چھان لینا</p>	<p>چھاتر چھی پلا بفتح جیم فارسی دوم مذکور نام نباتی</p>
<p>برگزیدن و انتخاب کردن چھان مان را حستو کردن</p>	<p>ہست کہ در دو ایکار بر بندش</p>
<p>و تقصیر نمودن</p>	<p>چھاک ہونٹ جرد آب و نوار طعام</p>

اول طبع بود زمین کتاب را نوشتن کردین	س چھانو - چھاندرنوٹ سایہ وظن مکسر چھاندرناکھ
چھان مکسر اول مذکر اخلاط پوشیدگی	س نوشت مہربانی و عنایت و حمایت
چھانی نفع اول نوشت طبع کتاب و اجرات طبع	س چھان ہارا نفع اول سایہ وار و وظن
چھپر نفع اول تشدید سیرم مذکر سف کای چھپر	س چھاون نوشت سایہ و وظن
بند پوشیدہ سف بجاہ چھپر بندی پوشیدہ	س چھانویس نفع اول سکون نون و کسر ہا و نودوش
سف بجاہ چھپر کت نفع کاف مازی ہکا پرا	س چھانوا پوشیدہ سف فاخر بھال و مفسر و غیر آن
کہ باپردا بود چھپر کھات کذک	س راوت چھانا
چھپری نفع اول کسر چھام نوشت ابگری کہ پراز	س چھانوی نوشت فرود کاه لکھو سکون اہل فرج و مہنی
کل ولا رہا شد	س کاه پوشی و سفال پوشی ہم بظن لودہ
چھکا مکسر اول مذکوب پاشی	س چھایا بروزن سایہ مذکر سایہ وظن و صورت و ہی چیز
چھکانا نفع اول پاشیدن و افشانیدن آب	س نوازی در موسیقی و شبہ است گوند
چھکی - چھکی مکسر اول و نفع کاف و کسر لام نوشت	س چھایانت بروزن مایافت مذکر نام نوازی است
کرفش و پلاس و ذر ذرا کوئند و آن در عابنا	س در موسیقی
بسیار است کہ بند کشتن آن آفتقار نواب دارد کہ	س چھامین - چھامین ہم و بروزن آئین نوشت
کسی نفع من کند مستحق بدہ و از اور و گنی سیک	س تبدیل رنگ و تغیر لون
خوانند چھکی نفع اول کسر کاف کذک	س چھانی بروزن مانی نوشت خاکستر بہری سا کوئند
چھین نفع اول و تشدید سیوم بجاہ و شش	س چھب نفع اول بروزن رب نوشت صورت و شکل
چھنا بحرکات ننگ پوشیدہ شدن و نفع اول بقابل	س حسن و جمال باشد چھب تختی نوشت حسن و جمال و
طبع در آمدن و طبع کشتن	س زیبای چھچھین نفع اول کسر جرم فارسی دوم نوشت
چھبی نفع اول سیوم بروزن خفی مذکر نوعی از اور	س و بد شکل را کوئند
شعر و آن بچہ سندس بود	س چھتر نفع اول مذکر نوعی از سبب
چھت نفع اول نوشت آسمان خانہ بھری سف	س چھبیس نفع اول و تشدید با سوردہ مکسورہ بست و
خوانند و کبکسر اول زمین را کوئند	س چھبیل نفع اول کسر بای سوردہ بروزن بیدہ کون
چھتر نفع اول و تشدید سیوم و تخمین آن مذکر چتر	س چھب نفع اول سکون مای ہوزہ بای فارسی سقوط
کہ بر سر گرد و کاروان سرا چھتر سبی - چھبست	س چیزی بیک ناگاہ چھب چھب آوار افادون آب
دھاری اگر بر سر او چتر گذارند و آن کنایت از	س و آواز زون بدست
را بہر و عاکر و سلطان باشد	س چھا کبکسر اول بروزن خفا پوشیدہ و مستور و بہنان
چھتر انا کبکسر اول افشانیدن و ریختن و کسرون	س چھا ہر نا بہنان ماندن چھا چھبی کبکسر و جیم
چھتری نفع اول نوشت چتر و چیزی باشد چتر آئند	س فارسی بہانی
کہ ازنی سازند تا کبکسر آن بالای آن نشیند و فرق	س چھکا نفع اول مذکر آوازی کہ از زون در آب بر آید
دوم باشد از فرق از بچہ بند و آن	س چھکانا بحرکات ننگ پوشیدہ و مفسر کردن نفع

س	چجتکی بکسر اول مونت سبد کو چک	س	یای بجهول او باش و آواره چجتکی بکسر اول مونت آوارا
س	چجتنا نفع اول سکون نامی فوفانی بهوار	س	داو باشی
س	دیکسان	س	چجتکی بکسر اول مونت داغ د نشان
س	چجتنا نفع اول مونت نامی فوفانی و سکون نامی بوز بخت	س	چجتکی دینا داغدار کردن
س	کونیکه بکسر کردن با پاک شده باشد اعم از ظروف طعام	س	چجتنا نفع اول کاستن و کم شدن نومی از غزبان
س	و غیر این معنی در کیش هندوان مقرر است	س	در پر دین هم هست و بضم اول رسیدن و مرداده شدن
س	چجتی بکسر اول و سیوم مونت زمین را کونیکه چجتی جهان	س	و مخلصی یافتن باشد
س	سر بر زمین بنهاده و پوشیده روی زمین	س	چجتنا نفع اول سکون و دیگر حروف مونت زور ششم
س	چجتیس نفع اول و نشد بر سیوم سنی و شش چجتیسی	س	چجتها نفع اول و سیوم ششمین باشد
س	کسایت از زن سکاره و حیلده کر باشد	س	چجتها نفع اول و سکون سیوم زود بیخ و تند مزاج
س	چجت نفع اول سوای و غیر و بجز و این لفظ در ترکیب	س	چجتی نفع اول و سیوم مونت بعضی ششم بود و نیز ترکی
س	افاده حزوی و کوچکی و بد چجت بهیا قوم سیاه بنود	س	است که بعد ولادت طفل بر روز ششم بجارند چجتی که
س	یعنی ناعالی و ادنی بلکه متوسط لودر و چجت پینا	س	دود هدیا دکلا فاکا یا از نمیدادن و ادب
س	ظفر و خز و سالی	س	کردن کسی را
س	چجتا نفع اول مونت زور و وقت و شرف	س	چجتی بضم اول و نشد بر سیوم مونت رخصت و فر
س	چجتا یا بضم اول مذکر حزوی و خز و سالی و طفلی	س	و فراغت و تعطیل
س	چجتان بضم اول مونت فراغت و فرصت	س	چجج نفع اول بر وزن کج متر اکم و درخت پر شاخ و در
س	چجتانک نفع اول مونت حصه شانه هم بود از یک	س	چججا نفع اول بر وزن رجا مذکر عواق و ایوان و
س	چجتپانا نفع اول و چهارم ریخته شدن و بی طرف	س	شش ششمین باشد و شاخ های درخت که بر جانب
س	افتادن باشد	س	رفته باشد
س	چجتکار بضم اول مذکر رمای و دستکاری و خلایق	س	چجتا بکسر اول و سکون نامی بوز و جیم فارسی مذکر
س	و نجات و مخلصی	س	گوشت و پوست
س	چجتگانا بکسر اول برانگدن و افشاندن و بکین باشد	س	چجتیل بکسر اول و فتح نامی هندی بخیف و لاغز و پوست
س	چجتگانا بضم اول بلیدن و درنگ کردن	س	و استخوان را گویند
س	چجتکی بضم اول و فتح کاف تازی مذکر سکاره و بجا	س	چجتکارنا بضم اول کسی با بجمارت راندن و بر شیر
س	چجتگانا بکسر اول و فتح سیوم افشاندن و	س	و نیز کردن سگ را از برای حمل
س	ریخته شدن چجتگانا چاندنی کا جمهور	س	چجتها بضم اول و جیم فارسی خوب رنگ کرده و ناص
س	دوشت را روزاه	س	و نفع آن هر دو مذکر تر کم و نوا و نغمه مرغان
س	چجتکی بکسر اول و فتح کاف تازی مونت فاند	س	چجتها نا بضم اول و جیم فارسی سیر شدن و نکلش و نفع
س	عبری مترس گویند	س	آن هر دو سیر ایدن و ترسم کردن مرغان و
س	چجتکیلا بضم اول و کسر کاف تازی و سکون	س	چجتها نفع اول و سیوم مونت نواز ترسم و ترسم

خاصه در سخن رسالت است

<p>فرد نسبت الفراع واد بخانه دسترا باشد          چهری بضم اول موش کار و چهری نعل دم لینا          در صیبت با صبر کردن چهری کتاری قتال و          جدال را گویند</p>	<p>چهری کبک اول سکون دیگر حرف مذکر سر ذکر خنده          نکرده بر لبی نعلو گویند</p>
<p>چهری بفتح اول و سیوم بندی موش سبیل الطیب          و خوب نیزه</p>	<p>چهری بفتح اول سکون دیگر حرف موش بیخ و زهر          چهری کبک اول سکون دیگر حرف غیر عیب و آنچه          زرف نبود</p>
<p>چهری بفتح اول موش سبیل الطیب          و خوب نیزه</p>	<p>چهری کبک اول سکون دیگر حرف موش باز          و آن چنان باشد که سفال پار یا بروی آب باوت          اندازند و آن حال جهان مسافتی رود و افتد و بضم اول          بازی کردن سنگ و کوبه با صید</p>
<p>چهری بفتح اول جریده و متفلس و تنها          چهری انا بضم اول را نیدن و جدا کردن</p>	<p>چهری کبک اول جادوگری نمودن و محر کردن          چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری انا بضم اول را نیدن و جدا کردن          چهری انا بضم اول را نیدن و جدا کردن</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کانا کبک اول افشانا میند آب و غیر آن          چهری کانا کبک اول مکر افشاندگی آب باشد</p>	<p>چهری کبک اول بضم هر دو جیم فارسی موش کوروش          و آن نوعی از موش باشد بجاییت بد بوی و دروزنا          بیرون نیاید و نیز چیزی است معروف که از باروت          و پوست باریک سازند و برای تا شام بسوزند و          آن بهر طرف گردان شود و چهری کبک اول چهری کبک          کنایه از غازی کردن و فتنه برانگیختن باشند</p>
<p>چهری کبک اول افشاندن آب و یخچن چیزی          چهری کبک اول افشاندن آب و یخچن چیزی</p>	<p>چهری کبک اول بضم هر دو جیم فارسی موش کوروش          و آن نوعی از موش باشد بجاییت بد بوی و دروزنا          بیرون نیاید و نیز چیزی است معروف که از باروت          و پوست باریک سازند و برای تا شام بسوزند و          آن بهر طرف گردان شود و چهری کبک اول چهری کبک          کنایه از غازی کردن و فتنه برانگیختن باشند</p>
<p>دوشینه و دیرینه بود تازه کردن آن از آب نیز          کنایت است از ستودن تا جریس بد خود را</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>
<p>چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند          چهری کبک اول و ضم سیوم افشانا میند</p>	<p>چهری کبک اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول          خفیف و بی اعتبار را گویند</p>

چهل تر حار جلد که سپاسیان در جنگ پوشند	س چمکنا بفتح اول و تشدید کاف تازی مذکر صق کجیف
چهل ستون یا چهل منار نام جای است چهل	که مدوشش از زنگی داشته باشد و قسمی که بدام طحی بود
قذمی رسمی است بعد از مرده و آن چنان بود که از	چمکنا پنجه کر ناکنایه از فریبیدن مکره مذکور است
گور چهل قدم دور رفته پس ایستاده بنام او فاخته	س چمکار بفتح اول بر وزن چهارم نشتم و نتم مرغان
کتاب خوانند	س چمکانا بفتح اول صغیر وزن و ترم کردن مرغان
چهل کبر اول مذکور سیاه و پاره خوب و تراشیده	س چمکانا بفتح اول سیر کردن و کوشانی دادن
چهل انگلانه شدن چمکنا کرم یا میله پاره پاره کردن	س چمکانی بفتح اول موش سیری
بضم اول میخ چوبین که بدان ضمیر زنند	س چمکن بفتح اول و تشدید سیم موش طبا پنجه
چهل ناما بضم اول لمس کمانیدن	س چمکنا بفتح اول مذکر کردن و عرابه
چمکنا بر وزن غله مذکر انگشتر و انگشتری و خاتم چهل	س چمکنا بفتح اول طبا پنجه نون
دار حلقه دار	س چمکن کبر اول و دوم سرانیدن بلبل و نوازون
چمکنا کنگ بفتح اول موش جیت و جندگی و کربز	مرغان و آواز سوختن چیزهای تشبیهائی بفتح اول
چمکنا ننگین مار یا بر جستن	دوم صغیر وزن مرغان
چمکنا و بر وزن علاوه مذکور غول یا بانی	س چمکنا بفتح اول سیر شدن و جیران و پریشان گشتن
چهل پهل بفتح اول و دوم در بر دو موش خوش	س چمکنی کبر اول و ضم سیم موش خوب و شاخ
طبی و ظرافت و بازی را گویند	و دراز را گویند
چمکنا بفتح اول و چهارم نالیدن و شکایت	س چمکنه بفتح اول سکون های هوز و فتح کاف تاز
کردن و بضم آن بر دو کم بول کردن مادیان آب	و سکون دیگر حرف تاه و عظیم الجثه و متعفن
و غیر آن بسبب حرارت	س چمکری بفتح اول سکون کاف فارسی و کرسی
چمکنا هفت بفتح اول و چهارم موش شکار و کمر	بهر بر زاده کوچک
چمکنا کبر اول و تشدید لام معنومه مذکر نخاله و قشر نخاله	س چمکنی بفتح اول و ضم کاف فارسی موش و آن
چمکنا بفتح اول و سوم موش سیلان و طغیان آب	چیزی است که از بیهر یکیدن بطفلان شیر خواره
چمکنا کبر اول مذکور پوست و قشر و سوسه چمکنا	دهند مراد ف چوستنی
اتار نازا مشیدن پوست و مقرر کردن	س چهل بفتح اول مذکر کردن و تدویر و جلد چهل بل
چمکنا بفتح اول ریختن آب	مکر و زوره حکمت علی چهل چمدر - چهل چمکنا
چمکنا بفتح اول و سوم سیلان کردن آب	کبر سیم فارسی و دوم در بر دو مذکر حکمت علی و بندش را
چمکنا بفتح اول فریبیدن و فریب دادن	گویند چهل چمدری فزار و نکار
چمکنا کبر اول تراشیده شدن	س چمکنا بضم اول و فتح های هوز موش ذکر و بیان و
چمکنا بفتح اول و دوم مانده شدن و تباک گشتن	مذکر و خوش طبی و ظرافت چمکنا سرودن
چمکنا بفتح اول و سوم بر وزن بملک موش	و ظرافت کردن
جیت و جندگی مراد ف چمکنا کنگ	ف چمکنا کبر اول مدوی معروف بر لبی از زمین گویند

چهنکنا بفتح اول و سبوم در گذشتن و جیدن  
 چهنی بفتح اول برونش پرویزن و غزال و بمعنی کوفته  
 و سائیده هم آمده است چهنی کرنا کوفتن و سائیدن  
 چهنو بضم اول و تشدید لام مضمره سفید نادان و گول  
 و کودک آسا  
 چهنوری بفتح اول و کسرن و نهم لام و سکون و او مجبور  
 نمونش کز دره و از ابروی و احس کویند و آن در می است  
 تا بل بهرخی که در طرف انگشتان پیدا میشود  
 چهنو هلا بضم اول و سبوم و سکون و او مجبور و سکون  
 های دوم کودک آسا و طفل مزاج باشد  
 چهنها بکسر اول و سکون دوم و فتح لام تیره و کدر و او  
 چهنها بضم اول و سبوم و سکون چهارم و فتح لام و او  
 طفل مزاج و کودک آسا  
 چهنی بضم اول و کسر سیم سوره و ظریف و خوش طبع  
 چهنی بفتح اول و کسر لام بروزن جل سکار و دغا باز و  
 نحتال و جید که چهنیا بکسر لام کذک  
 چهنابکسر اول و فتح سیم نمونش عفو و آمرزش چهناجوگ  
 بکسر اول قابل عفو و لاین بخشایدگی چهناکر نا بخشیدن  
 و عفو کردن  
 چهنمانا بفتح هر دو جیم فارسی تابیدن و درخشیدن  
 و او از کردن ز سخته باشد  
 چهننا بفتح اول بخشیدن و معاف داشتن و آمرزیدن  
 چهن بکسر اول و فتح و آن مذکر آن و لحظه چهن بدست  
 بکسر های سوده و فتح و آن مهله و سکون نون و سیم  
 آنکه انی بیش نماند یعنی نا پایدار و سریع الزوال چهن  
 بمرمین و ریک دم  
 چهن بفتح اول آوازی که از فغان قطره آب  
 بر خور گرم بر آید  
 چهن بفتح اول خواستن مراد چاهنا  
 چهن بفتح اول تشدید سبوم پالوده شدن نیز  
 بمعنی پرویزن و پارچم که در آن چیز پالانید آمد

چهنک بفتح اول آواز افتادن قطره آب بالا  
 خور گرم و آواز شکستن سفال پاره  
 چهنال بکسر اول روپی و قجه و فاحشه چهنال بن  
 چهنال بنا قجکی  
 چهنال بکسر اول مذکر قجکی و زنا چهنال کونا  
 پیشه قجکی و رزیدن  
 چهنانا بکسر اول بزور ستاندن چیزی  
 چهنابکسر اول مذکر اخذ ستاندن چیزی بزور  
 چهننا و بفتح اول مذکر جامعی که برای پیر سامانی  
 و بهم رسانیدن اسباب ضروری پیشاپیش لشکر  
 بمنزل روند و کوفتن شالی تا بسوس از آن جدا شود  
 چهننا بفتح اول بزور تنهایی نمونش صاف  
 کردن چیزی و ضروری که برای صاف کردن چیزی  
 چهننا بفتح اول و سکون با و نون و های بندی  
 کاستن و کمر شدن و جدا شدن و مختصر کشتن  
 چهننا بفتح اول و سکون هجده حروف صاف  
 کنانیدن بهر رخ  
 چهننا بفتح هر دو جیم فارسی نیم جوش کردن  
 و بر آمدن آواز زنگوله و فرمان کردن و جج  
 چهن بفتح اول بروزن بند مذکر اوزان اشعار  
 و نیز روزنی باشد در موسیقی چهن بند مکرر و غدا  
 چهن بفتح اول بروزن بنده مذکر مراد چهنال  
 چهننا بفتح اول بسته شدن نفیس کشاده شدن  
 چهنی بفتح اول بروزن بندی سکار و جید  
 گرد و دغا باز  
 چهنک بفتح اول و کسر نون نا پایدار و سریع الزوال  
 را گویند و آن که انی پیش نماند  
 چهنکانا بفتح اول بروزن و ندانه پالانیدن  
 متعدی پالودن  
 چهنکانا یا چهنکو انا هر دو بکسر اول گرفتار  
 کنانیدن و مخور کردن

<p>چھو تا برا صغیر کو کہ خرد و بزرگ و کونا کون س چھو تائی موش کو چکی بھری صغیر خوانند</p>	<p>س چھنکا ہت بفتح اول موش پاو کی چیزی س چھنکا بکسر اول و فتح دوم غلہ برافشانند</p>
<p>س چھو تبا بضم اول رسیدن و سردا وہ شدن س چھو چھا بضم اول خالی و میان تہی و بمعنی سحر و فریب ہم آمدہ ہست مذکر</p>	<p>و بزار شدن از چیزی س چھنگلی - چھنگلیا بکسر اول و ضم کاف فارسی در ہر دو موش انگشت کو چک بھری خضر کو نیند</p>
<p>س چھو چھلا بضم اول سفید و نادان و خالی را کو نیند س چھو چھو ہر دو واو مجہول دایہ و مرضیہ و کنار و داؤ کو چھو چھو کرنا و راغوش کردن و ناز برداری کردن</p>	<p>س چھنلا بکسر اول و فتح سیوم زانی و فاسق س چھو انا بکسر اول بزور سنائیدن چیزی را س چھنہائی بفتح اول بر وزن تنہائی موش سایہ</p>
<p>س چھو چھی بضم اول محفوز ذلیل و ذمہ داری و بمعنی مانشون دولہ و لذتہ دنی میان خالی ہم آمدہ</p>	<p>س چھنیک بکسر اول و سیوم و سکون یا ی مجہول زمان اندک ق</p>
<p>س چھوس بفتح اول مذکر تراشیدن موی سر و ریش س چھوس باوا و مجہول مذکر قور و کنارہ و انجام و سفینہ کو چک کہ آنرا باکشتی و جہاز نمکندارند</p>	<p>س چھو بضم اول و سکون باوا و مجہول مذکر تریا کہ علاج زہر است س چھو او بضم اول مذکر مانند کی و ش بہت</p>
<p>س چھو ترا - چھو ترا - چھو ترا و اہر سہ باوا و مجہول مذکر ربائی و نبات و تخلیص</p>	<p>س چھو انا بضم اول بسودائیدن و لیس کنائیدن سعدی بد و مفعول چھو نا س چھوانی بضم اول موش و دای است کرم کہ</p>
<p>س چھو ترنا باوا و مجہول بکذا شدن و سردا دن و بخشیدن و خلاصی دا دن باشد</p>	<p>زمان را بعد و کلاوت دهند س چھوپ باوا و مجہول مذکر پردہ نقاشی چھوپ چھاب کرنا اندون دیوار خانہ دورست</p>
<p>س چھو کوی باوا و مجہول دختر س چھو کن بر وزن معذن گیر و دار گذرہ س چھو کنا بفتح اول گیر و دار کردن</p>	<p>کردن ان س چھوپنا باوا و مجہول پر کردن و بستن و نقاشی ورنگ آمیزی کردن</p>
<p>س چھو کی بضم اول موش پشہ و بھری بوضہ خوانند س چھولنا باوا و مجہول خراشیدن و تراشیدن س چھولنی باوا و مجہول موش زندہ و آن آہ است سروف مرد و در کران را</p>	<p>س چھوت بضم اول سکون و او سروف باوا سعدولہ ہم خواندہ اند موش بمعنی نجاست و نا پاکی و عدم طہارت باشد</p>
<p>س چھون بفتح اول و ضم دوم چہار چھون او مرد جسج اطراف چھون چکی با چھون دس بکسر وال جملہ محیط و فر کہ زندہ چیزی</p>	<p>س چھون بضم اول موش ترک و فر گذاشت و ہم بر وزن دست و بازی کردن در وقت شمسیر زنی و میان و لسان جواہر و پر تو نور آمیزند</p>
<p>س چھونا بضم اول لس کردن و بر چیدن و بفتح او بچہ ہر جانور را کو نیند</p>	<p>و غیر آن و دا دن زر نقد بعبدہ بازان در تاشا بطور انعام یا عدہ کردن بد ا دن</p>
<p>س چھو نا باوا و مجہول و دیگر حروف مذکر</p>	<p>س چھو نا باوا و مجہول کو چک و خرد و بھری صغیر کو نیند</p>

<p>چھی بکسر اول کنج و آن کلمه است که وقت گراست</p>	<p>ناز و نغ و دلال چھو نچھلا کرنا ناز برداری کردن</p>
<p>چھی بافتع اول بروزن جیا مذکر قربان و فدیہ و برتشد بدتختانی سایہ و ظل</p>	<p>چھو نچھی با و مجبول ہونٹ سوزن دان و پیالہ کوکچ کہ برای استعمال طحال بود</p>
<p>چھی بافتع اول و تشد بدتختانی کووک لیکر</p>	<p>چھونک با و او مجبول ہونٹ ترتیب طعام و مصالح آن</p>
<p>چھی بافتع اول و فتح سین مہلہ شمش</p>	<p>چھونکن با و او مجبول مذکر تو ابل و ابازیر و مصالح طعام</p>
<p>چھی بافتع اول چھو شمش</p>	<p>چھونکن بافتع اول یا زیر و طعام کردن</p>
<p>چھی بافتع اول و فتح تون مخفہ نو و شمش</p>	<p>چھونی بافتع اول ہونٹ محل اقامت لشکر یاں و با و او مجبول زمین را کویند کہ ارض باشد</p>
<p>چھی بافتع اول سکون مای ہوز و تختانی و بای فارسی ہونٹ داعی کہ بر پوست بدن افتد و شاخ باریک و نی دراز کہ بدن مای</p>	<p>چھو ہر با و او مجبول سکون مای و وہین کوکچ</p>
<p>شکار کند و زون جاموس یکی را بشاخ خود</p>	<p>چھو ہر با و او مجبول بروزن کوئی شقیق و مہربان</p>
<p>چھی بافتع اول سکون ہر نہ حروف ہر پارہ لفتز و نکا کردن و زون جاموس مرکب را بسکون خویش و بر کشیدن فی از اندرون آب چون ٹی</p>	<p>بدان لوح را بیند و زون مرادند کھری</p>
<p>بقلاب در آویزد</p>	<p>چھو بافتع اول سیوم و تشد بدتختانی پوشتہ سقف خانہ بگاہ</p>
<p>چھی بکسر اول نقش گر پار چھا</p>	<p>چھما را بافتع اول و فتح سیوم مذکر خرا و رطب</p>
<p>چھی بکسر اول سکون مای فوقانی و در ا مہلہ مذکر شکلی است از اشکال ہندسہ و بمعنی زمین و مزرع و میدان ہم آمده و ہر جای کہ زیارت گاہ و مسجد ہند و آن باشد بچھو بنارس و مثال آن چھیت بھل مذکر پائیش زمین و حستان مزرع</p>	<p>چھما نا بافتع اول و فتح سیوم عیب پوشی کردن و بظاہر تحسین نمودن چیزی کہ در باطن بد بود</p>
<p>چھی بکسر اول و فتح مای ہوز و تشد بدتختانی و ہفتاد و شمش</p>	<p>چھما و بافتع اول و فتح مای ہوز و تشد بدتختانی و ہفتاد و شمش</p>
<p>مذکر بای از فراد و کفش</p>	<p>چھما و بافتع اول بروزن خرافت ہونٹ لکر و بسودن بدست</p>
<p>چھی بکسر اول سکون دیگر حروف ہونٹ</p>	<p>چھی بافتع اول ہونٹ تپ و دق و بمعنی نیست و نابود و معدوم ہم آمده و سائبانی کہ از گاہ و نی سازند و بر سر کشتی برای حفظ آن گذارند و نیز خیز</p>
<p>و آزار از ہر دیاری و کشوری آرند و از ان و لا بہترین و اعلی ترین بود اما بہ نبات رنگ بند نمی رسد و بعد یا زون ہم نوشته اند چھیت</p>	<p>باشد مانند مذرتین کہ بر پشت کاوان بار بردار بگذارند تا از گرانی بار بخرج نکود</p>
<p>چھیتنا بکسر اول و تشد بدتختانی و شمش کردن</p>	<p>چھی بافتع اول بروزن شمش ہونٹ فا و مر</p>
<p>چھی بکسر اول کاستن بدن و کم شدن</p>	<p>چھی بکسر اول کاستن بدن و کم شدن</p>

<p>چھیلن بکسر اول وفتح لام بر وزن دیدن سونٹ تراشہ خوب وغیر ان</p>	<p>توامی دیکھا دیکھی کیجے جو کچھ جھیے کایا بازے روگ ضرب المثل است بائینہ کنیا کیجی</p>
<p>چھیلنا بکسر اول تراشیدن و خراشیدن چھیل چھالنا یا چھیل چھال کرنا تراشیدن و پوست دور کردن</p>	<p>ورزہ دور یا صنت تقلید دیگرین کند و جو صدمت ان نداشتہ باشند بدن آہنا کا سترہ کر دوویار بیغزاید</p>
<p>چھیم بسکون یای مجہول سونٹ خیریت و عافیت چھیم کشل بضم کاف وفتح شین خیریت و سہود چھیم نکر ی بسکون یای مجہول وفتح سیم و سکون نون وفتح کاف مازی سونٹ نوعی از زغن و نظیر از</p>	<p>چھیم سونٹ اکسر اول سکون حروف چہارگانہ مذکر پوست تنگ کہ باکوست می باشد و پارہ گوشت چھیل بسکون یای مجہول مذکر سوراج بربی تغیر خوانند</p>
<p>چھیمی بکسر اول بر وزن بی سونٹ پوست و قشر راکونند</p>	<p>چھیل بر وزن ویدہ باریک و غیر متصل و این بر آدمی و جانور اطلاق کنند کہ ہر دو پالش فاصلہ و کشادگی غیر متعاد داشته باشد</p>
<p>چھین بکسر اول بر وزن دین ضایع و کم و اندک و حقیر باشد</p>	<p>چھیل نایب یای مجہول سفتن و سوراج کردن چھیم بکسر اول بر وزن سہمی شیر باشد کہ عریا لین خوانند</p>
<p>چھینا بسکون یای مجہول مذکر شیر یاہ راکونند و نوعی از زنگہ و آن بغایت خردی باشد و بکسر اول شدید نون بزور ستاندن و بر کشیدن چیزی از کسی چھینا چھانی کرنا بزور ستاندن و غصب کردن</p>	<p>چھیم نایب یای مجہول ناگوار دیدن طعام و قصور اسفند داشتن</p>
<p>چھینت بکسر اول سونٹ پارہ رنگین معروف چھینتا بکسر اول مذکور مع کل وغیر ان چھینتا اما پاشیدن آب راکونند</p>	<p>چھیر ی بیای مجہول بر وزن سیری مادہ بز چھیر بیای مجہول سونٹ ایذا و بیخ رسانی چھیر بیای مجہول درای ہندی مذکر لکس راکونند</p>
<p>چھیننا بکسر اول سکون و دیگر حروف آب برانداختن چھیننا بسکون یای مجہول کو فتن و باریک کردن</p>	<p>چھیرتا دست رسانیدن و بسودن و بیخ و تکلیف دادن بکسی بمعنی نواختن ساز ہم بست</p>
<p>چھینک بکسر اول سکون و دیگر حروف سونٹ عطسہ بفارسی ششونہ گویند و بسکون یای مجہول ضبط و قبض سامان و اسباب</p>	<p>چھیکا بکسر اول مذکر چیزی است معروف کہ آن دام سازند دوران سب و چہا وغیر ان گزارند</p>
<p>چھینک لینا بسکون یای مجہول فرق کردن و ضبط نمودن سامان</p>	<p>چھینکا بز یادت نون کذلک چھینکنا بیای مجہول بازداشتن و منع کردن</p>
<p>چھینکا بکسر اول مرادف چھیکا چھینکا و بسکون یای مجہول مذکر ضبط اسباب و قبض اشیا</p>	<p>چھیل چھیل ہر دو بفتح اول رند و لونند و او باش چھیل ہن رندی و لوندی</p>
<p>چھینکا بسکون یای مجہول منع کردن و بازداشتن</p>	<p>چھیل چھیلنا بفتح اول و کسر ہم دوم فارسی و سکون کاف مازی و کسرتون و فتح تختانی و او باش و لونند</p>

<p>و بکر اول تصویر کشیدن و لغتاشی کردن</p>	<p>و زحمت نمودن و بکر اول عصب دادن</p>
<p>چیتنا بکر اول خواستن و اراده کردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بدن کاف نامانی دفع و دفع</p>
<p>چیتنا بکر اول در سیریم و سکون نمودن و فتح بای مجبول</p>	<p>وزن کنند و ضبط کننده</p>
<p>مذکر تیز و اجتناب از دفع و دلالتش در آگاه و در ناو ذی بو</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش براه و برنا</p>
<p>هم گفته بودند</p>	<p>و بر مر باشند برونش متشب گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول در بدن و چاک کردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش و برونش و اثر و</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول و فتح نامی سقوطه</p>	<p>پاره از چوب که کمتر آید به باشد چیتنا بکر اول نشان</p>
<p>کرامت و سحر و فریب و دغا</p>	<p>کردن بر چیزی</p>
<p>چیتنا بکر اول در سیریم برونش نامت مکتوب و رفته</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش میوه شانی را</p>
<p>مرادف چیتنا</p>	<p>گویند که بعد فخره و جمله کتاب برای وقف نویسند</p>
<p>چیتنا بکر اول برونش نوره</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول دفع و در مذکر دست بردنی</p>
<p>چیتنا نوره زنون</p>	<p>را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول در چاک و شکاف دور بدکی</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول تراشیدن و سوراخ کردن</p>
<p>بمعنی لباس و پوشاک هم آمده است و پارچه که آنرا</p>	<p>درخت تا آتاب آن معنی ماری و در آن مذکین بکند و فرازم</p>
<p>ایل کن و زمان بندد بطریق فوطه و لکی بر کمری بندد</p>	<p>آید معنی نشان کردن هم گفته اند</p>
<p>و سر دیگر آنرا مانند مقنعه بر سر اندازند و باین معنی است</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بای فارسی بود مذکر در چیزی</p>
<p>است و ساری مرادف آن باشد</p>	<p>با چیزی دیگر</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بنده خانه زاده و شاکر و راه</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول مذکر یاد و یادگار و خیال</p>
<p>چیتنا بکر اول مذکر زخم و جراحت و شکاف و بکار</p>	<p>و تصویر مذکر و دفع اول نام ماه و در دوم هندوان</p>
<p>و دوشیزکی دو ستاری که آنرا بر سر بچند چیتنا</p>	<p>چیتنا بکر اول مذکر نقش و صورت و خواست و مراد</p>
<p>از اذ بکارت کردن و باذن و دوشیزه بر خوردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول اعطه و ناصح و پندگویی را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول دوشیزه و باره</p>	<p>و بکر اول برونش و آن جانوری است که کلک از پلنگ و نیز</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش بندگی و غلامی</p>	<p>بنامی است و دوانی برونش شیطرح که بندتیز و توغ و خشک</p>
<p>را گویند</p>	<p>و سبک و قابض شکم و اضمحطام و دفع سکرته</p>
<p>چیتنا بکر اول در بدن و شکافن</p>	<p>چیتنا بکر اول سکون بای تختانی و نامی فوقانی نام</p>
<p>چیتنا بکر اول مذکر ستاری که آنرا بر سر بچند</p>	<p>ماه و در دوم هندوان باشد</p>
<p>بکارت و دوشیزکی و در فارسی تسلط و استیلا</p>	<p>چیتنا بکر اول دفع فوقانی کردن</p>
<p>و شجاع و دلیر را گویند</p>	<p>چیتنا بکر اول دفع فوقانی مذکر برونش و خبر داری</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول در سیریم سقوطه و راه</p>	<p>و اصحاب را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول در شین برونش نامی سقوطه</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول اندیشیدن و میان بستن</p>
<p>هندی برونش کشتش و سنی و سحر و توجیه و التماس</p>	<p>و یاد کردن و برونش آمدن و برونش فعل و کردار هم گفته است</p>

دور بافت باشد

س چیلک یکبر اول بر وزن و یک موش کل دلائی باشد

س چیکت یکبر اول دفع سیوم الراج و آریزش روحن و

س خاک و باین معنی موش باشد

س چیکر یکبر اول دفع سیوم موش کل دلائی

س چیکر یکبر اول سکون و یکبر حرف موش لغزه و

س بانگ مرادف چیخ

س چیکر یکبر اول و ضم کاف مازی مذکر موشک پرا

س چیکنا یکبر اول چسیدن و ذالقه کردن و بعضی خوردن

و لغزه زدن بهم است

س چیل یکبر اول بر وزن سل موش زغنجی که گوشت بی

و غلیظ و موش کبر و موش جوار بر لبی حده و برگی

چیلان نامند و در دوم گرم و خشک است مطبوخ او با

گند نادما دست خوردن آن قاطع بواسیر و اشاسید

قدری از محرق آن که مجموع را سوزانیده باشند

با اندکی مشک و کلاب جهت برود و صین النفس و سوا

مزن منجرب دانسته اند و مطبوخ منغز او با گند نا و

عس جهت زجر بواسیری و ساخته پرا و بقدر یک انگ

ماد و دانگ باب آشامیدن جهت نفوس بی عدل

و مجرب است و در رفع غده طبعی و سلیه بی عدل و بزرگ

بروغنی که بیزه او دارد و بسیار جوشانیده باشند

تا عهر اشده باشد جهت برص مجرب دانسته اند جهت

فالج و نفوس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت

ر بود و کمال زهره او که خشک کرده با آب سرسبز در

چشم فی الف طرف طسوغ بکشند جهت رفع کوم

هوام مجرب دانسته اند خصوصاً چون در آب

بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون

چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او دانسته

باشد نافع خواب او میشود

س چیلای بفتح اول مذکر پاره از بهریم که آن برای سوزن

بریده باشند

س چیلای سکون بای مجبول بنده خانه شاد و دم بد و شاکر

باشد

س چیلای یکبر اول سکون و یکبر حرف موش زغنجی گوشت

ر با مرادف چیل

س چیلای یکبر اول دفع لام موش پس عربی نقل گویند

مرادف چیلر

س چیلی بای اول مجبول بر وزن سیلی داه و کنیزک

س چین بفتح اول مذکر راحت دار ام و آسودگی و بعضی حیدر

غدر و زردیریم گفته اند و یکبر اول و فارسی و لاتینی است

سروف و شکن و نه باشد چین ابر و هونای چین

س چین هونا ابر و ترش کردن چین بر چین هونا

پر شکن شدن پوست بدن از فرسی چین ذالنا

شکن انگندن در چیزی چین لینا شکن در شدن

چین ماننا یکبر اول نشانه علامت شدن و بدف

طن کشتن

س چینای بفتح اول مذکر نوعی از غله باشد

س چینای سکون بای مجبول مذکر ارزن و آن غله است

سروف

س چینپ سکون بای مجبول و نون فارسی مذکر ترشی

میوجات

س چیتنا یکبر اول سکون و یکبر حرف کوفته شدن

چیزی از پایالی

س چینتی یکبر اول سکون یا نون موش مورچه بر لبی

ذره خراشند

س چینج بفتح پایالی مجبول و سکون نون و جیم فارسی

در هر دو اولاد و فرزندان و این در محل حصارت گویند

س چینج سکون بای مجبول و نون و کسر جیم فارسی موش

سوزندان که از پارچه بدوزند

س چینس سکون بای مجبول و نون و فتح نای منقو طه بند

کوچک و مزد و قیض بزرگ

س چینفد یکبر اول مذکر نشان و علامت که بدان چیز

را معلوم کنند  
 س چینه بکر اول وسكون يا ولون اشناد صورت شانه  
 س چينه بکر اول وسكون بر سه حروف شافق و استن  
 ه چینی بکر اول بروزن بی سونش شکر را گویند زیرا که  
 شکر سفید اکثر از چین آرند و معری نبات را گویند چون  
 از معر میرسد و این از جنس تشبیه الیشی با سیم محله باشد  
 ه چینی بکر اول بای مجبول و دو دو کسر لام موش  
 پارچه ابریشمی  
 ه چونتای بکر اول وسكون بر سه حروف مذکر مور بزرگ  
 ه چونتای بکر اول موش مورچه  
 گفتار ششم در حرف ال محله  
 ه د ابنا فشرهون داب رکنا پوشیدن و غضب کردن  
 و فشرهون بر اینها نگهبان داشتن چیزی بزور داب لینا  
 فاین آمدن چیزی دور و نیدگی  
 س دات بروزن ذات مذکر عطا و بخشش و سخاوت  
 س داتا جانزد و سخی و کریم باشد  
 س داد مذکر قوبا و آن جوششی است پر خارش و در فارسی  
 راستی عدالت و ماضی از دادن و قوبا را نیز گویند داد  
 س بیداد کردن داد خواهی کردن داد دینی کردن  
 کاری بکمال درست داد گویند چنانچه او درسی کردن داد  
 یعنی انتقام گرفتن داد ملتی حاصل کردن پناه با  
 داد و بیداد داد خواهی کردن  
 ه داد ابروزن باوه پدر پدر و نیا بگری جد خوانند  
 و برادر بزرگ را نیز گویند  
 س داد و بضم سیوم مذکر غوک بگری خنضوع گویند  
 ه داد را بسکون سیوم بروزن با و با مذکر نوعی از  
 نقره سرد است  
 س داد و بضم سیوم وسكون رای همه مذکر غوک  
 معروف داد  
 س داد مردن بروزن مشا و کردن مذکر نام نبات  
 که در علاج قوبا بکار آید

ه داد و بضم سیوم بروزن دار و نام در ویشی که  
 از شا بهیر بوده است و معتقدان بهیروان ادرا  
 داد و بضم شی خوانند  
 س داد هتا بسکون سیوم و نامی هوز سوغن چیز  
 در آتش  
 ه دادی بروزن مشاوی مالور پدر بگری جد خوانند  
 س داس موش زن و زوجه و یکی از جنوبات مفسر را یکم  
 گفته اند در فارسی مطلق درخت را گویند و چون بیکه در دنیا  
 را از آن بکلی آویزند و چون بیکه بدان خانه پوشند  
 و در ترکیب معنی دارند و نگهبانند همچو مالدار و راه  
 دار و نام شهری است در هندوستان و نام دارد  
 که از افعل و رازی گویند و معنی هاشتن و امر به داشتن  
 هم هست و در عربی مرادف بیت است که خانه باشد  
 س دارا موش زن و زوجه و در فارسی نام پادشاه  
 مشهور است که دارای اگر باشد او در زمان اسکندر  
 کشته شد و دارای مصر نیز است و معنی دارند و  
 اشاره بذات بارستغالی جل جلاله و عظم شان هم هست  
 و نامی و در وی که در نه خم نشینند  
 س دارد و بکر رای همه وسكون دال ووم و نامی دوم  
 مذکر خواری و اقلاس و فقر باشد  
 س داردی بکر همه و نامی همه محتاج و شقی و مسکین  
 را گویند  
 س دارن بضم رای همه سخت گیر ولی رحم  
 ه دارنی بکر ثالث وون نام موشی است و برینند  
 مشتمل بر تاجه های بسیار  
 ه دار و بضم رای همه موشهای و شراب و معنی  
 با روت هم گفته اند و در فارسی واد گویند  
 ه دار و ترا - دار و تری با و او معروف در  
 هر دو اول مذکر و ثانی موش می و شراب را گویند  
 ه داری بروزن بجاری کینه برده که در حرب گفته  
 باشند و در فارسی خطاب است با از معصده داشتن

س دانم بکسریم منقوط هندی دیگران را بر می رمانند  
 س دانه سونث و دندان آسیا بر می کشد گویند بدال  
 بچهار نقطه هم خوانده اند یعنی داتره  
 س دان قحی سونث ریش بر می گیرند خوانند دان قحی  
 بنانا یا مویک هار ریش تراشیدن  
 س دان بر وزن پاس بنده و چاکر دور فارسی افزای  
 است که بدان غلظت و در گوشت بر می بخند خوانند و خسبای  
 سر نیز که بر سر خورشید گندم و جو می باشد و دهره را نیز گفته اند  
 دان سلاحی است مانند اس  
 س دان بر وزن آسا مذکر پاره چوبی که در دیوار بر آ  
 پستی سقف بگذارند  
 س دانسی بر وزن آسی خاد و در وزن خدمت گزار  
 ف دانشن بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند  
 مرقوم است که دانش نقد و جنبش باشد که پارسیان  
 در عید جشن با برسم نذر و هدیه بفقرا دهند  
 س دانگه سونث انکو خشک را گویند  
 س دان سونث یکی از جنوبات مغشور و عربی و طبل  
 در بر را گویند دان گلنگی کیسی که نایت است از  
 سوز شدن سبی کی در کاری  
 س دان در کبیر نام و سکون دان دوم مذکر افلاس  
 احتیاج مرادف دارد  
 س دان در می بکیر نام و سکون حال مسکین و محتاج و  
 شقی مرادف دان در می  
 س دام رس در لیسان و در فارسی نقیض دو باشد که  
 آن وحشی غیر درند است عموماً و آب و نوزال و پیر را گویند  
 خصوصاً و هر چیز که جاوز آن دران بفریب گرفتار  
 شوند و زنده تحقیق یعنی زعارف و پیوی باشد  
 ه دام کیمیه باشد از لب و چهار حصه فلوس و  
 یعنی بیاه و قیمت هم آمده  
 ه داماسا با سبین مهر نام نهر است شکره حال  
 که در ایام باستان بوده و در عالمی که طاقت آدا

قرص مردم بداشت بر ویس رفت و جنبش اورا بر قرص  
 خوانانش تقسیم کردند  
 ه داماساهی با سبین مهر سونث تقسیم مناسب  
 حصه علی السویه  
 س دان اجنی بکسریم سونث در خوشن بومی برقی گویند  
 و بفتح سیوم در فارسی سر انداز و مقنوز نان  
 ه دانجی بر وزن خامی سونث خراج و مال گذاری دامی  
 لکانا مقرر کردن خراج باشد بر کسی و دامی در فارسی  
 صیاد را گویند  
 س دان بر وزن نان مذکر خیرات و داد و بخشش  
 و خراج را هم گفته اند و در فارسی مخفف دانه دام بر وزن  
 یعنی بدان و چون در آخر کلمه آید معنی ظرفیت بخشد همچو قلند  
 و قهره دان و دانهندان  
 دان پتر مذکر سندانام و بخشش را گویند  
 دان پن یعنی بای فارسی مذکر خیرات و داد و بخشش  
 داننت لکون نون و نامی فوغانی مذکر دندان بومی  
 س کسی بید سنان جمع داننت انگلی کاسا که زیدنی انگشت باشد  
 از تخری داننت با جنانا سیدن دندان از در و حرم داننت جنانا  
 سائیده شدن دندان داننت بر جنت هانا که بر صفت کسی  
 کم گفتن داننت و کھنا یا هونا کسی بی بنایت شتاق  
 چیزی بودن و دور و کینه داشتن را نیز گویند داننت  
 پیسنابیم سائیدن دندان داننت تله انگلی دان  
 یا کاسا انگشت حیرت در دندان گرفتن داننت کالی  
 و قی کھانا نام نواله و پیا کشتن و دوست جانی شدن  
 داننت کنگک انابیم سائیدن دندان داننت کچکی  
 بفتح هر دو کاف تازی و دندان سپید کردن داننت کخته  
 کیو ناکنیر از ناخوش کردن و آزرده نمودن باشد  
 کسی داننت لانا یا ناکنیر و سیدن دندان داننت  
 کالنا خنده زدن و دندان سفید کردن و اعتراف  
 عجز کردن داننتون زمین پکوتی کنایه از محتاج  
 شدن و رنج و سخت کشیدن باشد داننتون حارنا

<p>دوست بازی مشغول و نزدیکی زیاد کردن منحل نماید      و آن بازی بجهت زیاد شدنی باشد و بر مرتبه دروه باشد      از دیوار کلی که بر بالای هم گذارند</p>	<p>هم ساندن دندان چشم      دانتا کلکلی که بر روی کاف بازی بهشت حربه است      و نزاع</p>
<p>داق یعنی سینه بر وزن قابون که فعلی است که بدان      بدو برادر بزرگ را خطاب کنند</p>	<p>دانتی بسکون نون و فتح نامی فوفانی مذکر سوگ را گویند      بر وف د قون</p>
<p>داو ابروزن گا و اشوهر دایه</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند</p>
<p>داوان بوز و مجبول دوزن زوده مذکر مرادف و اوان      است و آن بگزشت</p>	<p>دو دیگر آلات باشد دانتی بزنا شکستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>داوانا بسکون داو فالیدن و کوفتن غلبه باشد</p>	<p>بر کاری دانتی لنگا بند شدن نگین در هم چسبیدن</p>
<p>داه بر وزن گاه موش استراق و حرکت و آتش</p>	<p>دندان باشد</p>
<p>زودکی دور فاسی کینرک و پرستار باشد داه      رکنا حد کردن و رشک بر دن</p>	<p>دانتا با هم دم هندی مذکر اوان و جریانه و سیاست      و جفا و ستم را گویند</p>
<p>داهنا بسکون مای هوز سوختن بوز بریان کردن      بگر مای هوز راست یعنی چپ بگری بین گویند</p>	<p>دانتا میندا مذکر داندت هوب را گویند و میندا بمعنی      پلوان است و در حالت ترکیبی هدی و نشاینگه در میان      زمین جدا گانه دو مالک سازند</p>
<p>دانی بر وزن مای داون و بخشیدن دوزن شیر      که مرضه باشد و بمعنی قابلمه گفته اند دانی پلانی      بگری مای ماضی مرضه دانی جنائی قاب و اور اور</p>	<p>داندی بسکون نون و کرون منقوطه موش شایسته      د اونی بسکون نون و داند مذکر کین گاه و فرمت و قدرت      و قاب و وچ و اوان یکی مرد دیگر برادر وقت گشتی گرفتن دانو      بیتمنا مذکر نشستن دانو بیکدیگر گشتی گرفتن دانو      چلانا از چیزی فائده گرفتن و تمنع شدن</p>
<p>فارسی نام ناف گویند به نام در فارسی ما در را      گویند و نام معروف و تفسیر قبالت نام نامی است      دانی کو مو نیل سپردن کو دک براه دانی      کهلانی زینکه بر حفظ گوک مامور بود و اور اور</p>	<p>د اونی بفتح نون مذکر جن و دیو و عفریت مرادف آنس      د اوان بسکون نون و فتح و اوبقیه ساق نرود که بعد      دور کردن با نذر ابر و خشک شدن ریشه بجا میماند بکار برند</p>
<p>بازی مشغول و در دانی گری مام نامی      دایا اشوهر دایه را گویند بهند است</p>	<p>دانه نهران نوعی از جادوگران باشد و ستان کردن      با وزن و جهر ابر مغز از زود کند و افسونی بران خوانند</p>
<p>دایک بفتح تسیم و هنده یا دمانیده      داین با همین مین و یار</p>	<p>دوبر کسیکه خواهد بنزد تا مقصود خویش بر آید این      از برهان قاطع نوشته شد</p>
<p>دپان بفتح اول بر وزن قباند مذکر کین گاه دبا مانا      در کین شستن</p>	<p>دانی بر وزن بانی جو افروختی و گرم بود فارسی است بر      د اوان بر وزن کاه مذکر بیابان و آتش زدگی بیابان</p>
<p>دبا که بکار اول و فتح کاف نازی مذکر خورد شنید      بگری شس گویند</p>	<p>داندگی آنکه بسبب در آیدن با دستند      بیابان را در گیر د ا و در فارسی</p>
<p>دبا تا بفتح اول فشرودن و سرزنش کردن و جیره      شدن دبا یا دست اندازی کردن و عصب</p>	<p></p>

س	سردن دب با سار و با چیره شدن با پاهای کوهی را چند جا ببرود با سار قال اگر من چیزی بدزدی بپوشیدن آن دب با بیخ اول مگر در روزت و چیزی در تسلط و طرد با سار اگر سار داشتن از چیزی در هر شب برون از هر کوشش
س	دب با سار بضم اول بیخ سوم سونش شک و ریبه شبه و در دم شیخ باشد
س	دب با سار بیخ اول تر ساریدن و همدید کردن بپوشیدن اگر من چیزی بدزدی
س	دب با سار بیخ اول بیخ سوم سونش چیزیکه بدان جانوران اسیر کند و لفظ صحیح و سگ است ترکیب از دوام و گل
س	دب با سار بیخ اول دوم روپوش شدن در شب کسی و داشتن و بعضی گویند که سونش دبلک آنا یا جانا یا و هماره روپوش شدن بدین کسی دبلک بیضاور
س	کوشه نشستن از هر اسکی دب با سار بیخ اول سونش روپوشی و کین کردن دبلکی مانند کین کردن
س	دب با سار بیخ اول سونش بای مجبول روپوش دبلکی بای معروف کزنک
س	دب با سار بیخ اول لاغر و نحیف و غریب و مسکین دبلکی دب با سار بیخ اول دبلکی سونش لاغری و نحافت
س	دب با سار بیخ اول شزده شدن و مرغوب کشتن و بعضی منعی کشتن هم آمده است دب آنا پیش قدی کردن دب جانا با زماندن در رفتن و ترسیدن از شکره کسی دب جانا دب کلنا ترسیدن و مرهوب شدن دب مرنا مردن بشار دبلکی پاون بقدم آهسته و سوزم قدی
س	دب با سار بیخ اول و دوم بدخون و بی تمیز و نادان و جاهل را گویند
س	دب با سار بیخ اول سونش و او مجبول بپوشیدن چیزی و غصب کردن آن باشد
س	دب با سار بیخ اول سونش و او مجبول مگر رنگ دب با سار بیخ اول سونش و او مجبول مگر رنگ
س	را گویند و در فارسی بر وزن مجوس قلم در ماه صافتر و کوه آهسته را نیز گویند و بجز بی نیز همین معنی دارد و در کشتی هر آن خانه است در پس کشتی دب با سار با او مجبول ده پرسشی کردن سار کشتی بود دب با سار بیخ اول سونش دوم و هم نامی روزند مگر شک سال بجز بی خط گویند
س	دب با سار بیخ اول سونش بای مجبول بیخ و حکوم دب با سار بیخ اول مگر دوم مگر ده ای است و نیز چیزی یا اگر بدان کشتی رسانند
س	دب با سار بیخ اول سونش دوم و فتح سیرم مذکور کند و قسم باشد و بعضی پاک و خالص هم آمده است
س	دب با سار بیخ اول دوم فارسی سونش تک دب با سار بیخ اول مرقع دوم و تشدید سیرم مرادف و پشته با دب با سار بیخ اول سونش
س	دب با سار بیخ اول و دویدن و بعضی بگویند و علامت کردن هم گفته اند
س	دب با سار بیخ اول و سیرم در خشیدن دب با سار بیخ اول و سیرم سونش و خشیدن دب با سار بیخ اول و هم دوم سونش کون بجز بی در پیش دب با سار بیخ اول و هم اول و فتح بای فارسی مرادف دو پهنا آن نوعی از گل است و معنی ترکیبی لفظ سونش دب با سار بیخ اول سونش که در محل کر است و در جزیره دب با سار بیخ اول سونش و کینه و عداوت هم آمده است باین معنی سونش باشد دات دبلک علامت و کوشش و سوزش باشد
س	دب با سار بیخ اول بجمارت براندن و فریبیدن و دعا کردن هم است
س	دب با سار بیخ اول سونش و او سونش و علامت کرده و کوه سیدن
س	دب با سار بیخ اول سونش و او سونش و هم در بخاری دب با سار بیخ اول سونش و او سونش و هم در بخاری

<p>دین اول بر علی مراد خدا گویند و با فتح سنی نیز باشد      دین دوم اول تبار و بد نیت و بر چون را گویند      با چیه بر وزن خدا ما خدا را تمام در چین گویند      دین اول یعنی اول ضعیف فآزان در بلتاروش      ضعیف و آوازی در بجهه بگنزی بود و دیگر      جیم فدی و دیگر عرف خشک سال و مقدودین      یعنی جیم نازی دشمن و دود در دن بگنزی دوم      نصیبت و نام مذکر بر نامی در سوانی      در اچاری ضعیف اول بی دین و مخدم دیگر در      دین اول یعنی اول بر وزن فرود مذکر شکاف و شق      در خند و تراک باشد      در انا یعنی اول و تشدید دوم کسی را گویند که در      جای بر جانها سازد آید و ضعیف اول و تخیف دوم      و مخفی کردن      در انتی یعنی اول بر وزن دس یعنی نخب خوش      در اولک یعنی اول بر وزن چکاوک دوا      برادع و بدر بول      در ب یعنی اول بر وزن حرب مذکر اقبال و دوست      و کار و بار و ششی و میرزا گویند      در بیس یعنی اول سیوم بر وزن خزیره مذکر      شربابی است سکر که از بروج میسازند      در ب یعنی اول سکون دوم و سیوم فارسی      مذکر کبیر و مخزن و کاف باشد      در بین یعنی اول و سیوم بر وزن کردن مذکر آینه      بر بی مراد است گویند      در در یعنی برده دال بر وزن صرم مذکر شرف و شرف      در در یعنی اول و سکون دال و ای      دوم شقی و مفلس و مخنق مرادف دار در      در در یعنی اول و سیوم گنده و نابا بر یکم      در در یعنی اول و سکون دوم و سکون دال و کسری      بهوشقی و مفلس مرادف دار در یعنی</p>	<p>بشم اول بر نیت مذکر      دکان نام بر وزن کرمیدن مذکر کردن      در تافت یعنی اول و بگنیدن و بگنیدن باشد      در تون یعنی اول و سیم مذکر تنگ      در تیا یعنی اول و دوم بر نیت روز دوم مذکر تری      در تونا یعنی اول و فتح آبی مستور استدی و سکون باو      در او مذکر عالی که باقی خوب صورتی اندوده بر روی گذارند      در تبت - در جتا یعنی اول و سکون دوم در بر دو ستر و دو      مستقر الخاطر و مستقر باشد      در ج یعنی اول سکون و بیک حرف عالم و فاعل و فاعل      فسونی که در باستان بود و در خشم جدا بود      در چین یعنی اول و تشدید جیم فدی کسره مذکر جنوب      در چن یعنی اول و تشدید دوم کسره بر نیت مذکر      پدید که بر بینی را بیدادای هر اسم دینی بر نیت مذکر      در چن یعنی اول و تشدید دوم کسره و فتح یابی      تخمائی مذکر که در شستن خورشید در شمال مجرب      در جچی یعنی اول و تشدید دوم قابل و صاحب هنوز      صاحب قدرت باشد      در دکان یعنی اول و سکون و سر زانش کردن      در دو یعنی اول و سکون و در مجبول و در هم پیوستگی      از کزیدن پیشه و غیر آن پدید آید      در د یعنی اول سکون و بیک حرف مذکر راست      را گویند در د هکادون و د هکادون      مجبول در این بر و در لفظ جشن سالگره که شنا      در د هار یعنی اول و فتح دوم شیر دار و شیر ده      در د یعنی اول و تشدید دال کسره بر نیت بناکی      در د ای د هیل یعنی اول و فتح دوم بر نیت شیر ده      شیر دار      در د بال یعنی اول و سکون دوم مذکر سکون و هداد      در د یعنی اول مذکر بیاه و قیمت و در فارسی در روانه      و نیز حریفی است که افاده ظرفیت و در ترجمه فی و غیر</p>
--	---

<p>در کذا و کذا با معانی کردن و کشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلوغ اول و دوم و سبکون دوم هم خوانده اند</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در بار کوه و بار بادن</p>	<p>ه</p>	<p>نظر و نگاه و قران مهر و ماه که سلع ماه باشد دور عربی سبکون کتاب را گویند</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلوغ اول و دوم مذکر ملاقات و موصلت باشد در سن ده هجری حسین و حمزه و لایق دیگر</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلوغ اول و دوم بر وزن کردن می نوشتند و کاف خذ ز که بجز دیدن آن ادای ندر لازم آید و در</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>و نذر و بجز حسین و شکیل و قابل دیدن هم آرد در سن جوان جوان زبیا و دیگر شامل مراد</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>دیدار و جوان</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در شش بکسر اول و دوم و سکون شین سحر و تای منقوط هندی می نوشت نظر و نگاه و چشم را گویند</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در شش کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی ناز گویند</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در شش کسر اول و دوم و سکون شین سحر و فتح نای منقوط و سکون الف و نون و نای مخفی</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>نظیر و مانند و شتاب</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در شش بفتح اول و سیموم سحر مذکر ملاقات و دیدار مراد در سن</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در کذا بفتح اول بر وزن بر پا مذکر شق و شکاف در کذا تا بفتح اول شکاف</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در کذا بفتح اول و دوم شکاف شدن</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در کذا بکسر اول و دوم سکون کاف فارسی مذکر چشم عربی همین خوانند و بضم اول بر وزن</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>گرم مذکر حصن حصین و فله محکم و دشوار گذار و اچیز سیدین بدان مندوز بود</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>در کذا بضم اول می نوشت یکی از نامهای جوانی و آن زنی است پرستیده بنام و در نیز نام کتابی است که</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>مشتمل بر احوال و در کاست گنبد از لفظ مذکر است در کذا بضم اول و فتح سیموم می نوشت یکی از نامهای</p>
<p>در کذا و کذا با کشیدن در کوه و بار بادن</p>	<p>س</p>	<p>و خوار می باشد</p>

<p>د سو کھا بفتح اول و ضم دوم و سکون اول و مجهول مذکر گر بزرگ ریج و کبج و کرج و کزیزه باشد بر بضم اول و آن پر ریختن پرندگان را گویند سو کھا اجناسا پر ریختن پرندگان باشد</p>	<p>د بکوی بکوی در مثال این با و درین لفظ اختلاف توان آن در جای خودش جویند و بضم اول و تشدید دوم در عربی روشن بچو کوب دی</p>
<p>د سوندھی بفتح اول و دوم و سکون اول و او وزن کسر اول مجهله مداح و شاعران</p>	<p>د زیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر سابقا بیکو نگاه و غیر آن سازند و در زیر آن نشسته پان می فرزند</p>
<p>د سهر بفتح اول و دوم و سکون دوم و فتح سیوم هم خوانده اند مذکر دهم ماه جیته هم شکل یکش است و این</p>	<p>د زه بکسر اول و سکون رای منقوط هندی و پای بوز استوار و محکم</p>
<p>روز ولادت و پیداشدن کنگ باشد عقیده هندوان این است هر که در آن روز در کنگ غسل کند و بدن شود از معاصی و گناه پاک شود و هم آن شکل</p>	<p>د زهتا بکسر اول و فتح یای بوز و تایی مونس استوار و مضبوطی</p>
<p>یکش را هم گفته اند که در آن روز هنوز بود پرستش و ادای مراسم دینی بماند و اگر شکل ویوی کرد و ماده است</p>	<p>د زهانا بکسر اول ثابت کردن و اثبات نمودن د زه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر باران بزرگ و سخت باشد</p>
<p>ساخته باشند در جو بیار بیند از مذکومند که رام درین روز برای معالجه را و ن رفت و ازین روز بگذرانند و جی دسی خوانند درین روز را جکان و حکام بنویسند</p>	<p>د س بفتح اول و بجز بفتح اول گویند و بکسر اول مونس جانب و طرف را گویند د سا بکسر اول کنگ د سا کونا کوچ کردن و سفر کردن</p>
<p>جشن عظم و پر کلف بجا آرند و اسلحه و آلات حرب پرستش کنند و اگر جدال و قتال مقصود باشد در آن روز در یورش و حرب شروع نمایند</p>	<p>د سا سول بکسر اول و ضم چهارم مذکر روزی که برای سفر کردن بجانب ایمنه نخبش باشد</p>
<p>د سی بفتح اول و کسر دوم مونس رسته و رسته تایی نا بافته که در آخر پارچه گذارند</p>	<p>د سا پروزن بسا مونس چوکی و احوال چیره د سا سیر بکسر اول پروزن و لا و را فتمیم باشد</p>
<p>د سیلا بر وزن کلید خوش حال و فارغ البال د سا بفتح اول و بادوم سحر مذکر کیفیت و حقیقت دشت بضم اول و سکون شین سحر و تایی منقوط هند</p>	<p>د سا و رمای پروزی و لاوری نوی ناز بکسر اول د سانس بفتح اول و دوم و سکون الف و وزن سین مجهله حصه دهم را گویند</p>
<p>سعد و عدد و دشمن و بدر را گویند و شین بضم اول و فتح چهارم که یای سوده باشد که ناسنا است و سخن ناپسندیده چه دشت یعنی بدیج سخن باشد</p>	<p>د س بضم اول و تشدید بدین معنوی مذکر که در دوشتر دونا در بازی نزد و غیر آن</p>
<p>دشت بکسر اول و سکون شین علی منقوط هند مونس نظر نگاه و چشم</p>	<p>د س س بکسر اول و دوم و سکون دیگر جز نام را بجهت که در زمان پیشین بوده او پدر انا</p>
<p>د سکر بفتح اول و فتح کاف تازی بر وزن طبی مجرم و کز کار و تبار</p>	<p>د سیم بفتح اول و دوم تاریخ دهم د سین بفتح اول و دوم دهم ماه قمری</p>
<p>د سن بفتح اول و دوم مذکر دندان بر یی سن گویند</p>	<p>د سن بفتح اول و دوم مذکر دندان بر یی سن گویند</p>

<p>د کپال بکسر اول کپسان و زمان روپایگی از دوه دگ</p>	<p>س</p>
<p>باشد دگ بکسر اول و سکون کاف نازی میجان</p>	<p>س</p>
<p>فارسی هم گفته اند و آن بمعنی جانبی از جوانب جهات</p>	<p>س</p>
<p>ارض باشد و کپسان آن حسب معتقد نبود متعدد</p>	<p>س</p>
<p>اند بجز برهما و اندر و غیرهما</p>	<p>س</p>
<p>د کتی بضم اول مدگر چهارم حصه فلوس</p>	<p>س</p>
<p>د کوی بضم اول سونث زعی از تکلم باشد</p>	<p>س</p>
<p>د کهر بضم اول مذکور دوالم در پنج دخت و غم باشد</p>	<p>س</p>
<p>د کهر بصرنا محنت کردن در پنج کشیدن د کهر</p>	<p>س</p>
<p>پانا در و مند شدن و غمگین گشتن د کهر دانی</p>	<p>س</p>
<p>د کهر دانی آزار رسان و موجب درد و الم د</p>	<p>س</p>
<p>کامارا در و مند د کهر هنر بفتح مای هوز و</p>	<p>س</p>
<p>رای مهله سکون درد و سنگین بنده و جج د کهر</p>	<p>س</p>
<p>هرتا بفتح مای هوز سکون را دفع مای فغانی</p>	<p>س</p>
<p>واغ غم</p>	<p>س</p>
<p>د گمانا بکسر اول نمودن مرغه و ادون و بضم اول</p>	<p>س</p>
<p>آزردن در پنج و ادون باشد</p>	<p>س</p>
<p>د گها و بکسر اول و ضم بنه خوب صورت حسین لایق</p>	<p>س</p>
<p>دیدن</p>	<p>س</p>
<p>د گها و بکسر اول مذکر ظهور و نمود</p>	<p>س</p>
<p>د گهائی بکسر اول سونث ظهور و نمود گهائی</p>	<p>س</p>
<p>د سنا بنظر آمدن و حاضر شدن</p>	<p>س</p>
<p>د گهت بضم اول و کسر دوم و سکون مای هوز</p>	<p>س</p>
<p>و مای فغانی مخزون و غمگین و بنده ناک</p>	<p>س</p>
<p>د کهر بضم اول شکر عاونه و صحبت</p>	<p>س</p>
<p>د گهلا نا بکسر اول نمودن و مرغه و ادون</p>	<p>س</p>
<p>د گهلا و بکسر اول مذکر نمود و ظهور</p>	<p>س</p>
<p>د گهن بفتح اول و دوم و سکون سیوم و بفتح</p>	<p>س</p>
<p>اول و نشدید دوم هم گفته اند مذکر جنب و بلاد</p>	<p>س</p>
<p>جنبی هند باشد د گهن بفتح اول و دوم و</p>	<p>س</p>
<p>بفتح اول و نشدید کاف مکسوره هم خوانده اند جنوبی</p>	<p>س</p>

و با و جنوبی را گویند  
 د گهن بضم اول و دوم و کرون  
 د گهن بفتح اول و نشدید کاف مکسوره و فتح مای  
 تخالی مذکر جنوبی و مایل سمت جنوب د گهن بفتح  
 سیل آفتاب در سیر بسوی جنوب  
 د گهن بفتح اول و دوم و کرون مشوب بجنبی از  
 اشیاء مردم د گهن بودینه نوعی از انواع که گیاه  
 سطر و دراز می باشد  
 د گهن بضم اول و کسر کاف مخزون و در و مند و بنجر و بیاض  
 د گهن بضم اول و کسر کاف در و مند و پستان و کسر  
 د گهن بضم اول مخزون و در و مند و بنجر  
 د گهن بضم اول سونث مخزون و در و مند  
 د گ بکسر اول سکون کاف فارسی مذکر جانب و سمت  
 و ناحیه را گویند بجز از دوگ یعنی سمت شمالی و بعضی نقطه دایره  
 هم گفته اند  
 د گپال بکسر اول مرادف و کپال و آن بگذشت  
 د گج بکسر اول و نشدید کاف فارسی معنوی فعلی که یکی از  
 جوانب از بعد زمین را پشتی بان است و گناه از  
 بزرگ و کلان هم هست  
 د گدگ بفتح اول و کسر دوم و سکون سیوم و بدید تا بان  
 و خوشان  
 د گدگانا بفتح اول و کسر دوم و سکون سیوم و خشیدن تا بان  
 شدن و بکسر اول و کسر دوم و سکون سیوم آواز کردن بسیارند و  
 د گدگاهت بفتح اول و کسر دوم و سکون سیوم سونث و خوشانی  
 و نوز و ضیا باشد  
 د گدگهن بفتح اول و دوم و سکون سیوم سونث و  
 رنجانیدن و از در و ادون و کسر دوم و سکون سیوم  
 کردن و ترسانیدن  
 د گدگ بفتح اول و دوم و سکون مای مخوطه بندی  
 نظاره و طبعی باشد  
 د گدگ بفتح اول مذکر شاه راه

دل خوشی شادمانی دل دیکهنا آشن شدن	دگر انا بفتح اول پیش ماندن
بمزاج و طبع کسی دل دینا دل داون و عاشق شدن	دگونا بفتح اول و هم انکار کردن سخن که راست باشد
دلسوز خانه تراش مدوی که در باس دوستی	دباور نداشتن
باشد دل کاچه چو کلاچه و ترها تازه کردن غمی	دگسول بکسر اول و هم سیوم مذکر روزی که برای سفر
که گوید از خاطر رفته باشد دل گوی محبت و دوستی	نامبارک و نحس باشد
دل گودا بضم کاف فارسی مذکر شجاعت و دلیری	دگلا بفتح اول مذکر فرزند
دل لگنا مایل شدن دل بکار دل لگی موشش فرج	دگمبر بکسر اول و فتح دوم بروزن سنگ برهنه و عریان و
دسیر گویند دل مرخ بضم سیم مذکر نومی از تیر باشد	طریقه در میان جوگیا نی که برهنگی شعار ایشان است و
دل مین دالنا الهام و توفیق ایزدی باشد	سیوارا پرستند و نیز طریقه باشد در جوگیا ن فرقه خا
دل مین کهپ جانا دل نشین شدن دل	یوانان یا برهنه بدن می باشد یا پاچه بگیر درنگ کرد
گهر کونا در دل جای کردن و ارتباط و اختلاط	می پوشند و گریه گلی است سرخ رنگ
دل و دماغ غرم و غرور و نخوت دل همت	دگمکانا بفتح اول و سیوم لرزیدن و تزلزل کردن
جانا لغزت کردن دل از چیزی دلی دل بیای	مرادف دگمکانا یا دال منقوطه بندی
سروف راز و سر مخفی	دگن بضم اول و فتح دوم بروزن سخن آینه و مین سرو
دل بفتح اول مذکر لشکر عظیم و برک در خنان مایه	دگنا بضم اول و دو چند و مضاعف
و ضحمت و کندگی چیزی فلکوال بفتح اول بجز	دگوان بکسر اول بروزن کردار پاسبان و نگهبان
و اسیر بکسر	دگهی بکسر اول و دوم موش چشمه و آبگیری را گویند که
دلال بفتح اول ضمیمه و مایه دار و گنده و بکسر اول	سریع باشد
در فارسی سروف که دلربا و محبوب باشد	دل مذکر سروف که بهر بی قلب خوانند دل بتویر یا
دل بفتح اول مذکر برنج و شنی	بیدل و محزون کردن دل برهانا اجرات و همت نبرد
دکلا بضم اول مذکر مهر و محبت	دل بهلانا مشغول کردن خاطر بچیزی دل بهلانا
دکانا بکسر اول دمانیدن و بضم اول جنبانیدن	مشغول شدن خاطر بچیزی دل پاناراه بروزن بجز
و بفتح اول مرادف دلوانا باشد	سرت و دگر کسی را دل پر کسی که چلنا فرمان بردار
دکلا بضم اول مذکر اضطراب و جنبش	بودن دل قوت تر ناول شکنی کردن دل جلا
دل با دل بفتح اول مذکر اجتماع صحاب و تراکم	محزون و رنجیده خاطر دل چرانا بضم جیم فارسی دل
لشکر جبار و خیمه بزرگ را گویند	از بودن و باز ماندن از کار و خدمت و تن آسانی کردن
دل بلند بضم اول فتح بای موده و سکون	دل چل دل جلا بضم جیم و لیر و سخن و جوانمرد باشد
و دال دستار و عمامه و بکسر اول جمله فارسی سروف	دل بهیر نا بازداشتن خاطر بچیزی دل پیچیده
که عزیز و گرامی و جگر باره باشد	انده کسی فراموش کردن دل چلنا خواستن چیز
دل لقی بضم اول و فتح دوم و لقی بضم سیم موش	دل چلی موش همت و دلیری دل چور خایف
لکزدن است و دیگر جا تو زدن باشد	و بزول و تن آسان دل خوش سرو و شادمان

<p>د لوانا بفتح اول مستدی و نوان بگذشت و کبر اول و نایدن</p>	<p>د لوانا پیش گیس بفتح اول پرده را گویند که در پیش تخت و چار پای و تو نیزند</p>
<p>د لویا بفتح اول و سیوم آمده</p>	<p>د لدر بفتح اول و کسر دوم و سکون نال و رای غر نکر شفاوت و افلاس مراد است</p>
<p>د لها بضم اول هر دو کتبه الجری جروس گویند د لها را بفتح اول نکر غده فروش بود وزن آن کاره را د لها را ن د لها ری گویند</p>	<p>د لدری بفتح اول و کسر دوم شقی و سفلس و در باشد مراد د ادری</p>
<p>د لهین بفتح اول و کسر دوم و فتح مای هوز موش هر گونه از جوب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لدل بفتح اول و سیوم موش کل ولای اول گویند و بضم اول و سیوم در عربی خار پشت بزرگ</p>
<p>د لهین - د لهیا بضم اول و فتح مای هوز وزن نکر جربی عروس گویند</p>	<p>د لوی باز جانوران و نام است حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه</p>
<p>د لی بکسر اول و تشدید دوم موش شهری معروف که دار الخلافت هند وستان است و آنرا شاه جهان آبا و هم گویند</p>	<p>د لکنا بفتح اول و سیوم جنبیدن و حرکت کردن د لکاهت بفتح اول موش زلزله و لرزه</p>
<p>د لیا بفتح اول بروزن قدیه مذکر جوب و فخر نیم ساینده و شکسته را گویند</p>	<p>د لالی بفتح اول و سیوم زمین بر کل ولا د لزا بضم اول و فتح لام آنچه دو سنگ و است</p>
<p>د لینی بفتح اول و کسر لام و سکون بای مجبول وزن و کسر فغانی آسیای که آنرا بدست کرده اند</p>	<p>د لک بفتح اول و دوم موش لمان و در خشندگی باشد و بفتح اول در عربی بدست مالیدن</p>
<p>د م بفتح اول مذکر معروف که بر لبی نفس گویند دم النسا نفس و اسپن زدن و نیز نکر اشتن کی عادت قدم خود د ماد م بیای دم باز آنکه کسی را سخنان خوش غریب دهد دم بازی فریفتن کسی را دم باند هانا متوجه و ملتفت شدن دم بخود خاموش دم بجانا بفتح بای موده لاف زدن دم بخت نوعی از بلا و باشد دم تو ساکن یا از مرون باشد دم چکنا کفتن و حرف زدن دم جرانای بضم جیم فارسی نفس وز دیدن و خود را مرده ساختن دم چر هانا نفس سوختن دم چو ترا بضم جیم فارسی چیزی باشد در آتش بازی که آیتا ایستاده می سوزد دم چو ترا نفس زدن و مرون دم غم لب و ساختن تیغ دم دلا سا مذکر شکن و تسل دم دیبا فریضین و سخنان شیرین کفتن دم داک تیز لب دم و کھنا بر اندک فتح شدن دم رو کھنا</p>	<p>د لکن بفتح اول و دوم در خشیدن د لکی بضم اول موش تیز گامی د لکی جانا یا جلینا تیز گام رفتن</p>
<p>د لسل کسرنا بفتح اول سکون لام و فتح سیم سین مهر و سکون لام ژولیدن و بر صحن ساختن</p>	<p>د لسل کسرنا بفتح اول سکون لام و فتح سیم سین مهر و سکون لام ژولیدن و بر صحن ساختن</p>
<p>د لمیان بضم اول سکون دوم و کسر سیم مذکر کیسه کوچک</p>	<p>د لمیان بضم اول سکون دوم و کسر سیم مذکر کیسه کوچک</p>
<p>د لن بفتح اول و دوم شکافتن و دو کردن</p>	<p>د لن بفتح اول و دوم شکافتن و دو کردن</p>
<p>د لنا بفتح اول شکستن بخود دو یکر جوب باشد در آسیا بطوریکه هر یک دانه دو باره کرد</p>	<p>د لنا بفتح اول شکستن بخود دو یکر جوب باشد در آسیا بطوریکه هر یک دانه دو باره کرد</p>
<p>د لوالی بکسر اول بروزن و لداری ساکن اولی دلی که د لوالی منهد چکنا پیت خالی یعنی ساکن اولی در عالمی که از خانه بجان آمده باشند بچو مرد غنی سیر و آنکرمی نمایند و این ضرب المثل است که بر مردم محتاج و سخت گیرش آن دیار اطلاق کنند</p>	<p>د لوالی بکسر اول بروزن و لداری ساکن اولی دلی که د لوالی منهد چکنا پیت خالی یعنی ساکن اولی در عالمی که از خانه بجان آمده باشند بچو مرد غنی سیر و آنکرمی نمایند و این ضرب المثل است که بر مردم محتاج و سخت گیرش آن دیار اطلاق کنند</p>

خفه کردن دم ساد مینا جرم کوه کوه کی از ریاضت  
 و اشغال مردونان باشد دم ستاناکا واقع کرون چیزی  
 باشد با سته ردم کونا و سیدن بر چیزی بعد و خانو  
 دم کما جانا خوشی کنیدن هم کانا و سید خوردن  
 و خاموش بودن و کدافتق طعام سخت بروی نفس دم  
 کچیجا خاموش شدن دم لگنا خرابان چیزی شدن  
 دم لینا آرام یافتن و نفس کشیدن دم با سته حرف زدن  
 و گفتن و حرف زدن دم ناک مین اما جان طلبان  
 و بجان برنجیدن باشد دم نقد کبیره سر ماده و تیا  
 ضد نسید دم نکلا مردن دم هونا کدافتق  
 طعام سخت بر سر آتش

ف

دم بغیر اول سرور بر بی جنب کریند دم دبانان  
 دم د با جانان کریندن و فراد کردن دم علم کونا نیز  
 کتابت از کریندن باشد دم کدابه کونا غلظیدن و دم  
 جنبانیدن سگ باشد از خوشی دم مین بگستا  
 بغیر کاف فارسی در پناه کسی رفتن و پناه گرفتن کبسی  
 دماغ کبر اول مذکر معروف بغارسی مغز سر و کنا  
 مذمب و تکبر هم هست و هیچ مغز مار در تربت و مغز  
 سرخروس مرغ بخت کزندی ماره و عقرب نامع است  
 و مغز سرش چون خشک کبند و با سر که به مغز سر و سید  
 شفا یابد دماغ چرنا مغز سر شدن دماغ  
 کونا تکبر کردن دماغ هونا کد لک

ع

دمانا خانیدن  
 دم مجسمه دفع اول مسکن و دیگر جروف مذکر تکبر و نخوت  
 دم بی دفع اول تکبر و مغز  
 دم دمانا دفع اول و سیم جنبانیدن شاخ درخت  
 دم سر دفع اول و سیم سقوط هندی مذکر کد و سیم  
 دم حرمی سیم و دم حرمی که بتن تن هونا  
 کتابت انبیا و اولی قدر شدن چیزی باشد  
 دم ملک بودن سگ سیم کرمی و زرد و خوشی  
 دم سکا دفع اول و دوم و خشیدن

دم سکا دفع اول و سیم تکبر و سید و سید است چون  
 محفته بزرگ که بدان بر طراز آتش گرفته از دو مابلی  
 ز سندان و سید است که بدان با سرنگین از زمین برداشته  
 بالای سقف با کشتی بی بند

دم من بر زمین چمن مخفف و امن است و نام معشوقه  
 نعل و قفسه نعل و دم من شش بر است و نام بندری است  
 در هند و سیان و در عربی جمع و منزه است که فرزند است  
 دم منا دفع اول و خشیدن و خمیدن چیزی با تو  
 جنبدگی

دم مینا بغیر اول و دوم آنکه دور دور و دمار دور و  
 راهم گفته اند و این لغظ مرکب است از دو که عدد و حروف  
 است و منزه که روی باشد

دن کبیر اول مذکر روز بهر بی بنهار کونیندن دن بدن  
 روز بر وزن بجره کد شستن ایام باشد در محنت  
 و خودی دن برینا دفع بای فارسی بدبخت شدن  
 دن پھر خاک کبیر بای فارسی کتابت از کشتن ایام  
 بدو آمدن اقبال باشد دن چرخمانا شروع کردن  
 در کاری پس از درنگ و حاصل کردن اجرت بی  
 کردن کاری وستی و کمالی کردن دن چرنا کد  
 پاره از روز و سو فونی بی نماندن زن از بار دار  
 دن دھولے دفع دال مسکن نامی بوز دو او و  
 کسر لام دن دیبا کبیر اول زرد و سیم روشنی روز  
 باشد اول احوام دن دوانے کونیندن کانا  
 کد از دن ایام بخت و غم دن کودن رات  
 کویرات بجاننا کتابت از کمال استواری در  
 فکری یا کاری بودن دن کلنا بغیر کاف کتابت  
 از آغاز ایام اقبال باشد  
 دنایا دفع اول و سید و دوم زرد بهر بی دگر کونیندن  
 دنایا کبیر اول بر وزن کسای مذکر کونا و داد  
 دنانت دفع اول مذکر کونیندن دنانت ایام و ورد  
 و دنان بر بی روح انسان خرانیدن

دندیل بفتح اول سیوم بر وزن سرخیل که دندان  
 دراز دارد  
 س دندیل بفتح اول و کسر سیوم و سکون بای مجبول  
 فیل در حرکت شتی و هر جانوری که دندان دراز دارد  
 س دند بضم اول طبل و نقاره بزرگ مراد و فندقی  
 ه دندار و بفتح اول و فتح رای قرشت مذکر آبد و خوله  
 س دند بضم اول سیوم سوخت طبل بزرگ  
 ه دند نانای بفتح اول سیوم کامران شدن و  
 براحت زیستن  
 س دند بفتح اول مذکر تادان و جریانه مراد و داند  
 س دندوت بفتح اول سیوم سوخت کوشش و نسیم  
 هندوان مراد و دندوت  
 س دندگی بفتح اول کدای که عصا در دست دارد  
 مراد و دندگی  
 س دنگس بکسر اول و فتح سیوم مذکور خورشید بحرینی است  
 ه دنگا بفتح اول مذکر ستیزه و جنگا در دنگه باز  
 طاعنی و باغی و ستیزه کر  
 ه دنگل بفتح اول سیوم مذکر نوعی از کرمی و در خار  
 بکسر ثالث آبد و دوت و بفتح ثالث روبرو ستیزه  
 در مجلس باشد بعضی گویند باین معنی ترکی است و بعضی  
 جمیع و محفل و جماعت هم آمده  
 ه دنگیت بفتح اول سیوم هنگامی که  
 س دنگان بکسر اول بر وزن دندان مذکور در اندی روز  
 س دنی بکسر اول دوم سال خورده و اطلاق آن در  
 اکثر حیوانات باشد و بفتح اول در عربی فرمایند  
 د و عدد معروف بحرینی استین گویند و استشر  
 شراب که از او باه تغیر کرده باشند و  
 باره د و بلا لکر و دو بار د و بر این معنی  
 و ده چندان د و بد و یاد و بر د و روبرو  
 و روبرو د و بمشیا که در شرم د و پاییز  
 چیزی که در پای د و شد و شد از حیران

ناطق بود و پیشه نوعی از پارچه معروف و دوشه  
 سونا گنایه از اسنخ خاطر جمعی یا سنی و کامل و یا مرکب  
 و مات باشد و پیشه هلا نایا پیرانا گنایه است از نسیم  
 کردن و انجبار طاعت نمودن باشد و سوسپت که  
 چون اهل قزو از جنگ عاجز آیند از بالای برج قلعه و پیشه  
 را حرکت دهند و این مشر باشد گنگا عاجز نشدم و  
 س تا بفتح بای فارسی جار که ذوقه داشته باشد و  
 پیکاسنی لغتی هر چه دو پیک دارد و آن نوعی از کبوتر است  
 و نیز قسمی از سنگ که بر انگشتری نصب کنند و پهنی نصف  
 الفهار و نیز وزد و پهر یا قسمی از کلستان بود و  
 پیانزه کوشتی که از با سمالج برشته باشد و پیکر  
 برج جزاد و قاسم قسمی از شمال نوعی از باب کرده  
 تار دارد و وقتی جامه که استر داشته باشد و تلو  
 و پارچه و بعضی صاف و پاک و ساده هم گفته اند و  
 تولک هونا کامل شدن و درست کشتن و وجیب  
 بکسریم تازی زن بار دارد و حامله و جی هونا  
 باردار شدن و وجیو بار دار و حامله و چار هونا  
 چا چشم شدن و چتا و چت بکسریم فارسی در هر دو  
 بمعنی سرود و متفکر باشد و چتانی ترود و سنگ نوع  
 خاطر و چوبی خیمه که از ابرو و گاو بر پاکند و حما  
 نوعی از سیاه قلبیان همین نجبه باشد و خواب نوعی  
 از مخمل و پارچه که بسیار صاف و نرم بود و دانی  
 نوعی از پارچه پخته و در کشیده و دنی د و دل  
 مستقیم خاطر و سرود و دم یعنی که از او بار نیز کرده  
 باشند و دهارا شمشیر و سر د و رخا آنچه در  
 جانب کیسان بود و سر گابغ رای قرشت و کاف  
 فارسی کنایت از مردم ستون بود و حرام داده و تخم  
 تقارین که هم خلق نیک و بد هر دو داشته باشند و  
 س گاستون دو سر رنگی نمون و کمر و زین و ستون  
 و مردم و در راهم گویند و نانو بیخنا بر روز  
 نشستن دو سار و نیم و نسیم د و سوتا

<p>دو بس باو او مجبول فتح بای موحده بودن خور</p>	<p>س</p>	<p>نومی از پهلوی که بر تاران و ناپا بود و کمال با کاف تانز</p>
<p>ضعیف و دو چند و بضم اول و فتح سیوم ناتوان</p>	<p>س</p>	<p>دو جهان و هر دو سواد این دو کسی لایق دو</p>
<p>ضعیف و خیف و بمعنی دشوار هم آمده است</p>	<p>س</p>	<p>کسی آنچه بدو کس کفایت کند دو کلا بفتح کاف تازی</p>
<p>دو بقی و گستره بضم اول سکون دوم و سیوم</p>	<p>س</p>	<p>آهسته که در پای کز کاران نهند و قفل و مغزی دو گو</p>
<p>و ضم رای منقوط و فتح کاف فارسی و سکون با سین</p>	<p>س</p>	<p>اشتری که دو کومان داشته باشد دو گندی حتی</p>
<p>مهد و ضم رای منقوط لاچار و بی کس مردم کسام</p>	<p>س</p>	<p>بفتح کاف فارسی و سکون تون و کسر اول منقوط و کسر</p>
<p>دو و بجا شیا بضم اول ترجم</p>	<p>س</p>	<p>جم فارسی و تشدید فوقانی مکسره مردم فتنه اگر معنی</p>
<p>دو و بکلف بضم اول و فتح سیوم سونث خشک سال</p>	<p>س</p>	<p>و آتش افزوز را گویند و کسر یا عرصه دو ساعت دو</p>
<p>و فتح را گویند مرادف در بجه</p>	<p>س</p>	<p>لسان زیوری که دو سلک داشته باشد دو لوه</p>
<p>دو و بجهان باو او مجبول فتح بای موحده و سکون</p>	<p>س</p>	<p>دو لوهی شمشیر یکدانه و فتنه فولاد بر سینه ساخته باشند</p>
<p>و نون و فتح تختانی دو الیدین قوی و زور آور و توانا</p>	<p>س</p>	<p>دو و بضم اول اشین و جفت در اوراق تخمینه و زو بانه خیر</p>
<p>دو و بجهان کدنگ</p>	<p>س</p>	<p>دو و بضم اول مذکر فیکه در میان در یا بجز و کنگ و فتح</p>
<p>دو و بی باو او مجبول مذکر یکی از العقاب بر بجهان</p>	<p>س</p>	<p>و آنرا در سنگرت انتر تبید گویند چنانکه بگذشت</p>
<p>دو و بی با بضم اول و کسرای موحده سونث نوعی از سبزه با</p>	<p>س</p>	<p>دو و بفتح اول و فتح بای فارسی مذکر نام دور سیومین زمانه</p>
<p>دو و بی با او او مجبول و معروف و فتح بای فارسی</p>	<p>س</p>	<p>که آنرا قرن کسی گویند</p>
<p>دو سکون سین جهله و فتح فوقانی زن حامله و بار دار</p>	<p>س</p>	<p>دو و ادس بضم اول و از ده</p>
<p>دو و ت بضم اول و کسرای فوقانی بمعنی دوم و دومین</p>	<p>س</p>	<p>دو و ادسی بضم اول و از ده هم ماه را گویند</p>
<p>دو و ج بضم اول و کسرای فوقانی بمعنی دوم و دومین</p>	<p>س</p>	<p>دو و امس بر وزن سوار سونث آتشی که در محرم آشتن شود</p>
<p>دو و ج بضم اول و کسرای فوقانی بمعنی دوم و دومین</p>	<p>س</p>	<p>بضم اول مذکر در و از ده که عربان باب گویند و در عربی نام</p>

دو دوتا بسکون و او مجبول اول مېوا کار کردن و او پیر...	دو ترها بفتح اول یک وقاصد را گویند...
دو دهر یعنی اول مذکر شیر بر لبی گویند دو دهر...	دو تری بفتح اول موش برداشتن با نسی چون ترا...
آدم هاشمی با لغت مدوده آنکه عزیز شیر چیزی دیگر...	دو سی بکسر اول و فتح دوم مذکر روز که عربان پوم خورشید...
نخورد دو دهر پرتها باز داشته شدن گوشت...	دو او مجبول بر وزن بوسس جرم و کینه و خطا باشد...
از شیر بر لبی نظام گویند دو دجهای برادر مرغی...	دو سی هو نایا برداشتن زهد از قصوری که در پیریز...
دو دهر بلانی زن شیر و در مرضه دو دهر...	واقع شود
هندی آوند شیر	دو ساد با او مجبول مذکر فرقه از اول که برداشتن...
دو دها سبیم اول و فتح سیم آنکه شیر بسیار دهر...	لاش های مرده و جلادی کردن کارشان است
دو دهل بفتح سیم و سکون ما و لام کزنگ	دو سببیم اول و فتح سیم ثانی و دو دین
دو دمی یعنی اول بر وزن دو دمی موش نشسته...	دو سرا یعنی اول و سکون سبیم دوم ثانی و با او...
را گویند و بعضی شیر دار و بنا مات شیر و ارم آمده است...	مجبول و فتح سیم در فارسی این جهان و آن جهان
دو دها یعنی اول و کسر سیم شیر و دو دها...	دو سنا با او مجبول نکو بنیدن و ملاست کردن
پنجره کی است سفید رنگ که بسوده آن دو او بریند...	دو سی با او مجبول بزه کار و مجرم و کینه کار
و گاهی آوند و شو سبیم می سازند	دو سی با او مجبول مذکر دوغ و نیز دوغ فروشی که...
دو و صافیح اول بر وزن حور اند که سبب بزرگ...	سلمان باشد
دو سالی بکسر اول زود برادر شوهر مرادف دیو...	دو ش با او مجبول بر وزن کوش مذکر بزه و جرم مراد...
دو سری بفتح اول موش بند و ریشنا نیکه بدان ایشی...	دو س دور فارسی معروف که کتف باشد و شب...
را بر بندند و یعنی اول در فارسی معروف که جدای از...	گذشته را نیز گویند و امر از دو شنیدن هم هست یعنی بند...
و سافت باشد	دو شاله دو شال شمیری
دو ترا بفتح اول موش تنگ و پورش محمد گوشت...	دو غله با او مجبول سکون فین سحر آنکه از اول...
دو تراد هوب موش تنگ و دو دو تراد هوب...	پیدا شده باشد و صحیح این داغول است
کرا چید و گوشتش فراوان بکار برون در امر...	دو ک با او مجبول مذکر کوچک و کره و دو ساله...
دو ترا بفتح اول مذکر سبب بزرگ در نیز نیکه بر...	یعنی اول در فارسی التي که بدان ریمان رسیدند...
سوار شده در نیزنی میکند	و از اعراب نیز نیک خوانند
دو ترا دوسری بفتح اول موش تنگ و دو...	دو که با او مجبول مذکر جرم و کینه و عیب و خطا...
دو ترا ک بفتح اول و دو دو و شتابنده	و اعتراف و ملاست
دو ترا نا بفتح اول دو ایندن	دو کت با او مجبول و فتح کاف تازی و سکون...
دو تراها بفتح اول یک وقاصد را گویند مراد...	دیگر حرف معترض و قمار من کر...
دو تراها	دو کهن با او مجبول و فتح کاف تازی اعراض و...
دو ترا نا بفتح اول و دین دو ترا نا هوبیا...	ایراد باشد
نوویدن و گوشتش بسیار کردن	دو کهن با او مجبول و سکون کاف تازی هوز...



<p>دها من بفتح زای هجده روزن دادن نگه داشت و گرفت را گویند</p>	<p>س فوقانی و سکون رای منقوط هجده روزی را گویند که سپرد و دست زدند</p>
<p>دها منا کر فتن دکذا شتن ودا شتن ودر تخن آب</p>	<p>س دوهتر بفتح اول و کسری هجده روز سکون فوقانی و رای هجده نبره و دختر زاده دوهتری دختر و دختر</p>
<p>دها مری بروزن زاری هجده نشت خط و عا و و شتی و اسطوانه کوچک و نام سستی باشد که از این رنگ بر آید</p>	<p>س دوهتر با و او مجبول بفتح مای هجده مذکر بیام شیر و چادر و دوتا</p>
<p>دها تر با چهارم منقوط هندی هجده نشت گروه و هجوم مگر</p>	<p>س دوهرا با و او مجبول و سکون مای هجده و چند دجاله که ابره و استر دار دو بعضی فرد و شعر هم گفته اند</p>
<p>دها تر ناغزیدن پلنگ باشد</p>	<p>س دوهرا و با و او مجبول مذکر عاده و مکرار</p>
<p>دها ک بفتح اول هجده نشت شوکت و حشمت و بهریت و نام آوری و بیم و هبیت را گویند و نام درختی هم هست</p>	<p>س دوهنا با و او مجبول دو شیدن شیر باشد</p>
<p>دها کس بروزن چاکر دو غله و حرام زاده و آنکه از دو نسج پیدا شده باشد</p>	<p>س دوهنی با و او مجبول هجده نشت دو شنه و دو شنه و آن ظریفی باشد که در آن شیر و دو شنه باشد</p>
<p>دها کا بفتح اول مذکر با و و نام درختی هم هست</p>	<p>س دوهید ابضم اول و کسری هجده مذکر نوعی از دو یکدان</p>
<p>دها کا بفتح اول با چهارم فارسی مذکر رسته عبری خط گویند دها کا تا الیایچه دو صفت</p>	<p>س دوی بضم اول و فتح دوم دورا گویند</p>
<p>دها م بروزن و ام خانه و سکون و مقام باشند</p>	<p>س دویب بفتح اول و کسری دوم و سکون تحتانی و با فارسی مذکر جزیره</p>
<p>دها من بکسر هم مذکر نوعی از افعی است گویند که در بیابان از استان کاو ماده شیر می مکند و بر سر خود کزندی است و قسمی از چوب و نوعی از نی هم هست</p>	<p>س دوشین بضم اول و کسری دوم و سکون پای مجبول مذکر و شندی و خصومت و کینه را گویند</p>
<p>دها ن بروزن نان مذکر شالی و شلنگ</p>	<p>هده ده بفتح اول گرداب ظرف و در فارسی عدد و معروف که عبری عشر خوانند و بکسر اول قریه و امران دادن و دهنده باشد</p>
<p>دها نا بفتح اول دیدن و جلدی کردن و محنت نمودن و بضم اول و فتح دوم دو شاییدن شیر باشد و بفتح اول و دوم سوزانیدن</p>	<p>س دهاب هجده نشت پیمایش قدم و مقدار یک قدم و سا که آدمی بیرون گرفت تا آنجا و دیدن تواند</p>
<p>دها ند هل بفتح هجده روز اول هجده نبره و سینه و مکر و نیز نیک باشد</p>	<p>س دهات بروزن ذات مذکر فلز خام داب مرد که سنی باشد</p>
<p>دها ند هل بفتح هجده روز اول سینه گردن و کنده و کجا</p>	<p>س دهاسر بفتح اول هجده نشت صفت و قطار و سیلاب آب روان و تیزی هم شیر باشد دهاسر نا</p>
<p>دها ند حنا بفتح اول و سکون نون و دان بسیار خورون و بجرم خورون</p>	<p>س دهاسرین صا رنا کنایه از تخفیف است شستن و استحمام کردن باشد</p>
<p>دها ن ک بروزن جاکب بر آید از و پاسبانی</p>	<p>س دهاسر بضم اول بروزن کار و دهنده شرم و لب</p>
<p>دها ن ک بروزن جاکب بر آید از و پاسبانی</p>	<p>س دهاسر بفتح اول بروزن سار و هجده نشت و آب است</p>

که تیر و کمان با خویش می دارند  
 س دهانگر بر وزن ناگر مذکر فزوق باشد که زمین کندیدن کا  
 شان است  
 س دهانویا بفتح اول سکون نون و فتح واو و نشد پدیای  
 تجانی آنکه شالی را بگویند همانند آنکه جدا کند  
 س دهانی بروزن بانی نوعی از شالی و رنگ سبز که سیر  
 و شوخ بود  
 س دهاو ابروزن کاوه مذکر تک و پورش و ناخت برک  
 دشمن و بمعنی ذخیره و سرمایه و از دوام خلق نیز آمده و نام  
 پورخی هم هست دهاو اما سرنا و دیدن و ناخت  
 او درون و شیخون زون  
 س دهاو و نابکون و او پویدن و دو دیدن و جمله او در  
 و پورش کردن و کران سیر شدن و فیل اسار فتن و  
 بمعنی پرستیدن و پیش کردن هم بنظر آمده است  
 دهه دهه بروزن گاه موش شور و عوفاد ها و هارنا  
 نایدن و فریاد کردن باشد دهه شمسار ناکنک  
 س دهانی بروزن مراعی موش آهانه و داد خواهی گویند  
 س دهانه و ابراکویند  
 دهه دهانین دهانین بهر و دیای مجبول نون زده  
 موش آواز توب ناگه و در و بر گوش خورد  
 دهه دهه باشتی سر سبک بپس شخصی که امیره کسی بود  
 دهه دهیلا بضم اول مذکر تبه زنانه  
 دهه دهیلا بفتح اول و نشد پدیسیوم مذکر تاجی که بر جامه  
 نشیند وسیله طمانجه و نیزنگ و شعبده و عذر  
 دهه دهیلا بفتح اول و بارای بندی در آخر پویه و تنگ  
 دهه دهت بفتح اول بگردد که فیلبانان برای دلاور  
 کردن فیلبان گویند  
 س دهیت بفتح اول و کسر و دم سکون فانی سوخته  
 س دهتا بضم اول و نشد پدیسیوم مذکر مکر و عذر دهتا  
 دهتا فریب دادن کسی را  
 دهه دهتکار یا بضم اول مراد از تنگ سرنا

س دهتو سران بفتح اول مذکر جوزمان بن فارسی تا توره  
 گویند و آن معرب از کورمان بن باشد و مستعمل تخم است  
 در اول چهارم سر و در دوم خشک گویند و در خشکی  
 قریب الاعتدال است مسکن حرارت مطببه و مسفرطه  
 و در نهایت تویم و مسکرو ادع اورام حاره و مسکن  
 صداع صفراوی و دوسوی و اگر آن قابل باشد و قوی  
 یکدرم اوراسم دانسته اند و طلالی طبع او با سرکه و سل  
 محمل اورام استفا و فریان و قاطع عرق و مانع  
 قشری و زخا و مجموع نبات او جهت تقویت اعضا  
 ریشه ستر خیره و مانع ریختن و محضف و طوب است  
 و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب است و آن  
 سورت جنون و ف و ذکر و مصلوحش فلفل در از یانه  
 و سست و شربش تا یک وانگ باشد  
 س دهتو سران بفتح اول و ضم سیوم و کسر ای قرشت  
 کنایه از سکار و خدار و خید کرده و غا باز باشد  
 دهه دهتنگ بفتح اول و کسری منقوط بندی و سکون  
 تخانی و نون و فتح کاف فارسی پاجی و فر دمایه  
 س دهج بفتح اول موش شکل و صورت  
 س دهجا بفتح اول بروزن رجا موش پاره و در از پاره  
 و رایت و لو او بمعنی شکل و صورت هم گفته اند  
 س دهج بکنگ بفتح اول و فتح نای بوحده و سکون  
 نون و کاف فارسی نا توانی و عدم قدرت را گویند  
 س دهجی بفتح اول و نشد پدیسیوم موش پاره جاسه  
 و تراشه کاغذ دهجیان استرانا گنایه از ذلیل و  
 و رسوا کردن باشد دهجیان کونا پاره پاره کردن  
 س دهجیس بفتح اول و کسر جم تازی بروزن اجیر مراد  
 و بی باشد و آن مذکور شد  
 س دهجیلا بفتح اول و کسر جم بروزن جمیده مرد شکیب  
 س دهجکنا بفتح اول و کسر جم قرد و فن پاد کل و لا  
 س دهه بضم اول و نشد پدیسیوم و نشد پدیسیوم فارسی  
 معومه مذکر کلمات محس که بعضی از شعر استخوان می آیند

<p>دهر ما و تا من بفتح اول دفعه و او فعلی است که بدان بادشا از خطاب کند یعنی ای جهان پناه</p>	<p>دهر بضم اول سکون دوم مذکر آغاز و عدد و نبات باشد دهر سے دهر تک انباته تا انتهای آغاز تا انجا</p>
<p>دهر مشتق بفتح اول و کسر سیم و سکون شین سحر و تای منقوط هندی نیک و غیره دهر می بر وزن شمی نیک</p>	<p>دهر بفتح اول بر وزن سر موث زمین را گویند بکسر اول مذکر است که باشد و بضم اول معصاف و</p>
<p>دهر بفتح اول و سیم موث شهر بخانه و اعراب نشانی و بمعنی ناف هم آمده است و مرادف دهرنا هم است</p>	<p>جاءه که ابره و استوار در مروف و دهر دهد هکنا بفتح اول و سیم او و معنی مشتعل</p>
<p>دهر ن دگنی بکسر اول منقوط هندی و سکون کاف فارسی بمعنی بجای شدن ناف باشد مرادف ناف تلنا یا اکثرنا</p>	<p>شدن باشد دهر ج بکسر اول بر وزن سراج حاکم و بادشاه فرنا و او مر زبان</p>
<p>دهرنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و گرفتن و اخذ کردن دو بیت نهادن دهرنا دینا بر دو کس برای در خواست</p>	<p>دهرنا بضم اول بکار کردن و اعاده نمودن و توانا ساختن و بفتح اول و ام دار بودن و قرض دار شدن</p>
<p>قرض نشستن و ستقاضی شدن دهرنا بفتح اول دهرنا بفتح اول موث زمین مرادف دهرنی</p>	<p>دهرنا بکسر اول ترسانیدن دهر بفتح اول و ضم رای هم بود مذکر قطب زمین و</p>
<p>دهرنی دهر بفتح اول دوم مذکر گوشت و پوستی چیزی و نام ماری است که پشتی بان زمین است و نیز نام و شتر</p>	<p>قطب و ابره و بمعنی راست و درست هم آمده است دهر بضم اول و فتح بای فارسی مذکر نوعی از ترانه</p>
<p>باشد که در شکل لاک پشت و خوک جلوه کرده چنانکه مستقد هندیان است</p>	<p>دهرنا بفتح اول بر وزن وسط قرض دار و معروف و مذکر دهرنی بفتح اول موث زمین و ارض دهرنی کا</p>
<p>دهر نیت بفتح اول و کسوف و سکون یای مجهول مستقاضی و قرض خواه را گویند</p>	<p>پحول و آن رستی باشد قدرتی و آن را در فارسی چتر مار خوانند</p>
<p>دهر و بفتح اول و ضم رای هم بود مذکر قطب زمینی دهر و انا بفتح اول متعدی دهرنا و معنی آن بگذشتن</p>	<p>دهر سا بضم اول موث تاریکی و شفق که در وقت شام پدید آید</p>
<p>دهر و هر بر وزن ضمیر موث امانت و امانت را گویند دهر می موث بضم اول آبی که هر دو بای کردون</p>	<p>دهر کاس بکسر اول بر وزن کردا مذکر کشت و غرض دهر کال بکسر اول بر وزن غزال مذکر نام فرزند است</p>
<p>بران می کرد و مرادف دهر می و بفتح اول در عربی منسوب بدهر که روز کار و زمانه باشد</p>	<p>که از نصب و نی چیزها سازند و بفرود شدند دهر م بفتح اول و سکون سیم و معنی آن مذکر انصاف</p>
<p>دهر یا نا بضم اول و فتح یای تحتانی غله بهوا بر افشانند و دور کردن کرد و غبار را</p>	<p>و عدل و استوار و رواج و وضع و آئین را گویند دهر م راج بادشاه عادل و مملکتی که در آن عدل</p>
<p>دهر بجا بفتح اول بر وزن در بجا شوهر و زمین بیوه سند و عقیده بنود این است که شوهر دیگر که فرقی خاص از اول و فرزند یکسان آن قوم است</p>	<p>و انصاف رواج داشته باشد دهر م سکالا جائیکه در آن بسا کین و فقر خیرات دهند</p>
<p>دهر بفتح اول و سیم منقوط هندی مذکر نیک و بد دهر ما بضم اول و سکون فو قالی نیک</p>	<p>دهر ما بفتح اول و فتح سیم هم غرض عادل و نیک دهر ما بضم اول سکون فو قالی نیک</p>



<p>که از نام خانه آید و فریان و حج را هم گفته اند دهم کا بفتح اول مذکر حرارت عظیم و زجر و تهدید و آواز آواز اول چیزی باشد</p>	<p>دهم گز با نر فاخته و قجه دهم گولنا بفتح اول و ضم کاف فارسی سکون او مجهول غلظت</p>
<p>دهم کا نا بفتح اول ترسانیدن دهم کا هت بفتح تالی هوز و سکون تالی هندی مونت تهدید</p>	<p>دهم هلا نا بفتح اول جنبانیدن تحرک ساختن دهم هلا نا بضم اول شویانیدن دهم هلائی بضم اول مونت شست و شو و مرد</p>
<p>دهم کا بفتح اول سیوم و خشنیدن و جنیدن و فریان کردن و حج باشد دهم کا بفتح اول مونت تهدید و تحویل</p>	<p>که برای شستن چیزی دهند دهم هلا بفتح اول و دوم جنیدن و حرکت کردن و رزیدن و ترسیدن</p>
<p>دهم کا بفتح اول مذکر کاف تازی و سکون تالی مروف رنگ روشن و صاف را گویند دهم هلا بضم اول کور و نابینا بفری انمی خوانند</p>	<p>دهم هلا نا بضم اول شویانیدن دهم لکی بکسر اول مونت آستانه و دهمیز نام شهری است مروف</p>
<p>دهم هلائی بضم اول مونت تارکی خشم و کوری دهم کا بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر نومی از اول باشد</p>	<p>دهم هلیا ما بضم اول و کسر یوم مرادف دهر پانا دهم هلیندی بضم اول و کسر یوم و سکون پای مجهول روز دوم بولی که در آن خاکستر را برافشانند</p>
<p>دهن بفتح اول و ضم سیوم مذکر گمان که فوس باشد در حج قول ما هم گفته اند و بضم اول مونت خیال اراده و سواد خواهش و نیز زردی که در استخوان باشد و نوازه آهنگ را هم گفته اند و بفتح اول مذکر مال و دولت و نیز کلمه است که در محل محسن گویند</p>	<p>دهم هاجو کرسی بفتح اول و فتح حیم فارسی مونت شور و غوغا باشد دهم هاد م بر وزن فرا هم مذکر آواز ضرب و کوفتن چیزی باشد</p>
<p>بمعنی هر جا و مشا باش دهن ما نشا شکر که از کردن دهنانده بفتح اول و سیوم و سکون نون و دال تالی هوز است مال و دولت یعنی یک کسب دیده عقل او کور شده باشد و هنیق بفتح تالی فارسی و سکون تالی فوقانی مذکر و حساب مال را گویند</p>	<p>دهم هاس بفتح اول مذکر آهنگ سرود و رفتن و گذشتن از بالای آتش چنانکه در عرس شاه مدارانار الله بر آنه طریق بعضی از دور ایشان مداری است و لفظ د همال که مرادف این است مشهور است</p>
<p>دهم هان بفتح اول و سکون نون و دال تالی هوز است مال و دولت یعنی یک کسب دیده عقل او کور شده باشد و هنیق بفتح تالی فارسی و سکون تالی فوقانی مذکر و حساب مال را گویند</p>	<p>دهم هاکا بفتح اول مذکر نومی از توب که از ابر فیل بنا ده می برند دهم هیا بکسر اول نومی از ترسندی</p>
<p>دهم هانان بفتح اول و چهارم آواز کردن پا هنگام دویدن بر پام خانه دهم هوس بفتح اول و سکون تالی هوز و سیوم و ضم چهارم و فتح حسین و هوز را گویند</p>	<p>دهم همان - دهن وان غنی و توانگر و متمول دهم هین بفتح اول و دوم مونت گرمی سخت و حرارت شدید و در حدسی مروف که عربان هم خوانند و بضم اول در حرلی و دهن را گویند</p>
<p>دهم هتا بفتح اول بر وزن شحه سوختن و بعضی را گویند</p>	<p>دهم هک بفتح اول و سیوم مونت آواز قدیم را گویند</p>

<p>فتح نامی منقوطه مونت و لغین آن نوعی از نامی باشد      و منزلت است و سیوم از منازل قری      دهنك بفتح اول و ضم فون مونت گمان عربی      قوس خوانند دهنك د هاری تیر اندازد دهنك</p>	<p>یعنی هم بست که لغین سار باشد و لغین اول نوشته شده      دهننا لغین اول و تشدید نون غمیدن بر وزن بر شید      یعنی پنجه بر زدن و از غم دست بر سر زدن هم بست      سر دهننا دست زدن بر سر زخم و اندوه</p>
<p>د هرنك بفتح اول و دوم و سکون ثمی بود تیر انداز و مرد      مسلح با تیر و گمان و نیز لغتی است از القاب که شت      دهنك د هرنك بفتح اول و دوم و سکون ثمی بود تیر انداز      که در باب سی و یکم بجا آرند</p>	<p>د هناسری بفتح اول و سیوم و سکون سین و کسر      جهده مونت نومی است در موسیقی      دهناسیه هم بفتح اول و کسر سین جهده و سکون یا      مجرول گامی و بهره مند و صادق در است باز</p>
<p>دهنك بفتح اول و سیوم مونت چیزی است      معروف که لغوی و طلای می باشد و از ابر بر سیاه      ابریشم سیاه به پیچید بر کمانه کلاه و غیر آن بدوزند</p>	<p>دهنتر بفتح اول و سیوم و تشدید نومی فوقانی زور      آور و صاحب قدرت و غنی و نام طیبی که در بارگاه      اندر است</p>
<p>دهن گنی بفتح اول بر وزن بندری مونت گمان      در کردن شالی را گویند و نیز نوعی از پارچه باشد      اما باین معنی لفظ هندی است</p>	<p>دهنده لغین اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا</p>
<p>دهنكنا لغین اول و فتح نون تیره بر وزن      دهنكنی بفتح اول و ضم نون و کسر کاف تازی گمان      گمان حلاجی را گویند</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنكاسر لغین اول بر وزن زمار مذکر توابع و ابان      که از او در روغن بریان کنند و چهار و تر شا به بالای      آن ریزند تا خوش مزه شود</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنكاسرنا لغین اول بصلح و ادون شود با و غیر      دهنگانا کبیر اول بر وزن رندانه مذکر شور و غل      دهنمانی بفتح اول شکر که از دین زحر می است      که در محل حسین و آفرین گویند</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنك بفتح اول و چهارم بر وزن سرمد گمان      و کپر و سستی از مال و دولت باشد      دهننا لغین اول پنجه بر وزن</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنتر بر وزن سمندر توانا و صاحب قدرت      و نام طیبی است در بارگاه اندر      دهنتری بر نیامت یای تختانی که تلک</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهننجی بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبهها و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>

<p>در بر و نذر برند</p> <p>دهون لغتم اول مذکر در بری و خان خوانند</p> <p>دهوب بر وزن چوب مذکر است و شوی</p> <p>دهوین بکسر می شود و سکون نون زن گانه</p> <p>بعضی بفتح یا خوانند و آن غلط است</p> <p>دهوئی بر وزن چوبی کا در بری قطار گویند</p> <p>دهوب لغتم اول مؤنث آفتاب که تابش خورشید باشد و با و او مجہول نوعی از شمشیر ن</p> <p>دهوب لغتم اول مؤنث بخورد و خوشبوی که بنده در وقت پریش میزند دهوب دانی لغتم اول</p> <p>عروس و بخوردان</p> <p>دهویکا لغتم اول مذکر تابستای بری صیف گویند</p> <p>دهویا لغتم اول خوشبو کردن و محط ساختن</p> <p>دهوتار بر وزن فوطه و غا باز و سکار و دروغ گو را گو</p> <p>دهوتی با و او مجہول مؤنث جامه که بنود بدان ستر عورت کنند محو رنگ</p> <p>دهوجا بفتح اول بیسوم مؤنث مرادف دهجا که پاره جامه باشد</p> <p>دهوسر لغتم اول بر وزن صورت مؤنث کرد و غبا</p> <p>ولغتم اول دوم در عربی جمع دهر که زمانه باشد</p> <p>دهوسر بفتح اول بر وزن بخورد مذکر نوعی از فاخته و کبوتر</p> <p>محرای</p> <p>دهوسر بفتح اول بر وزن دوره سفید نقیص سیاه مرادف دهوکا</p> <p>دهوسر با و او مجہول مذکر نام دوای است</p> <p>دهوسر دینا لغتم اول فزیتان مرادف دینا</p> <p>دهوسرت لغتم اول سکون جلد و دفسکار و فزینده را گویند</p> <p>دهوسر دهائی لغتم اول وضع دال دوم شخص بالائی قوی بسکلی و بندوق بی خزانه زانیر گویند</p> <p>دهوسر سنجھا لغتم اول وضع سوسن جلد و هم تاز</p>	<p>جم مذکر آتش بری ناز گویند</p> <p>دهن نون بفتح اول سکون با و نون مضم نون</p> <p>دوم و سکون و او مجہول شہیر می صفت کابی</p> <p>دهنون لغتم اول مذکر در بری و خان خوانند</p> <p>مرادف دهون و بفتح اول بر وزن بریان مالدار</p> <p>دهنونت بفتح اول چهارم تو انگر و مالدار</p> <p>دهنوی لغتم اول کسر او مؤنث کمان علاجی</p> <p>دهنیا بفتح اول زراعت کننده شالی و بر چیز منسوب بکسری که در آن زراعت شالی شده باشد</p> <p>دهنی بفتح اول بر وزن و معنی غنی که تو انگر و دود و ماگ باشد و از دوقالی را هم باین نام خوانند</p> <p>اندبل جلاله و عظم شانہ</p> <p>دهنی بفتح اول بر وزن منی مؤنث شہیر</p> <p>دهنیا بفتح اول چهارم مذکر کشیز خشک آن</p> <p>بالجمله مقوی دل و مفرح بود خصوصاً در امر جوارح</p> <p>حاره و بریان کرده وی شکم بندد و چون ہرگز با یکدیرم نبات بیاشامند شری زایل کند و بسا خوردن من را مختلط کند و تاریکی چشم آرد و سنی خشک کند و باہ بکند و نسیان آورد و نہال آرد و عربی کز بر خوانند دهنی کی کوپری صین پانی پلاناکا یہ است از افکندن کسی در برج و محنت</p> <p>دهنیا لغتم اول مذکر نون علاج و پنہ زن</p> <p>دھینس بفتح اول مذکر نون سکون یابی مجہول مذکر پرنده است که ستارش بسیار در زمی باشد</p> <p>دھینھا لغتم اول مذکر نون سکون با و او مجہول علاج</p> <p>دھینھا و لغتم اول کس نون مذکر در وی کرد و استخوان میشود مرادف دھن و آن مذکور شد</p> <p>دھویج بفتح اول بر وزن جو مؤنث نوعی با و چوب باشد</p> <p>دھویج اول مذکر بر وزن ہوا قوی اندکباران که گیش مسلمان می دادند با و او مجہول میوه کاکلطور</p>
---	---

مذکر شام که تقیض بچاه

س دهومی بضم اول بر وزن دوری هونث اینی که پر دو  
گودون برمانه میگرد

دهومر یا بیلا بضم اول و کسری ترشت دفع تخالی  
و کسری بوجه و سکون یای مجهول مذکر نوعی لذت یا مسکن

دهومر یا بیلا بضم اول و بفتح سیم و تشدید لام نوای  
در سبقتی و از اور وقت باریدن بدن می سرانند

دهوسا بر وزن بوسه مذکر قسمی از شمال کنده خنق  
دهوسا دهاسی بضم اول اول و فتح دال دوم هونث

دهوسا بضم اول اگندن و سپوشن و زدن جانور شاخ  
دار که کسی از شاخ خود

دهوکتر با و او مجهول و فتح کاف تازی توانا و زبردت  
دهوکها با و او مجهول مذکر دعا و تیب و یاس و حرمان

دریث شک و تصویر و شکلی که برای ترس مردمان در مزج  
نصب کنند و هر چیز سووم و سراسر را نیز گویند

س دهول بضم اول هونث کرده عیار  
دهول بضم اول هونث سیلی مغربی که بر سر زنند دهول

جز نایا لگانا یا ماسرا بر وزن دهول لگانا  
از نقصان یافتن و خیاره کشیدن باشد

س دهولا بفتح اول سفید تقیض سیاه دهولا گسگر  
فاسی نام کوی است

دهولانا بفتح اول بر سر زدن  
س دهولانی بفتح اول هونث سفیدی تقیض سیاهی

دهول دهپا مذکر سیلی و طمانچه را گویند  
دهولیا نا بفتح اول و کسرام بر سر زدن

دهوم بضم اول بر وزن بوم هونث شور و غوغا  
س دهوم بضم اول بر وزن روم دو که بحر بی دعا گویند

س دهوما بضم اول مذکر رنگی که رنگ دودماند  
دهوم دهام بر وزن روم شام هونث کوفرو

شور و غوغا  
س دهومرا - دهومرا بضم اول سکون بوم در هر دو

آنچه رنگ دودماند

دهون بفتح اول مذکر وزن مبت سهر هونث است  
که برای رنگ و تر دود آید ترجمه با این یا آن

س دهونا بضم اول بر وزن کوز مذکر یا تاج و آن دوا  
است معروف و با و او مجهول شستن و شست و شوداد

س دهونان بضم اول بر وزن سمنی دهان با که ترجمه  
دهونتال بفتح اول سکون و دود و لون و فتح و کا

غنی و توانگر و جری و بسیار در مضبوط و قوی و فاسد  
وزیان کار باشند

س دهونتالی بفتح اول هونث دولت و زور قوت و جرات  
و نسا و دیدک را گویند

س دهونج بفتح اول و سکون نون و حیم تازی هونث  
خیال و اندیشه و تأمل را گویند

دهوند ها با و او مجهول و سکون نون و فتح دال  
مذکر توده خاک و شکلی که همچو سبزه بزرگ بود

س دهوندس بضم اول و سکون نون و فتح  
دال دوم هونث عبادت و کند زبانی و جلالت

س دهوندس بضم اول و فتح دال غنی و کند زبانی و  
دهوند هون کاسر دهوند هون کال بضم

دال در هر دو باران بزرگ قطره و ظلمت و تاریکی  
و برانی و نیز نام بازی است

دهونس بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر جمله  
و هنگامه و بستی تهدید نیز آمده است

دهونسا بفتح اول مذکر هبل بزرگ  
دهونس دهسرا بفتح بر دو دال مذکر هجوم و آب

و هنگامه خلق  
دهونسا بضم اول برادف دهونسا و آن

دهونسیا بفتح اول کسری سمن هونثانی شور و  
غوغا و بانی نسا

س دهونک بفتح اول و سکون حروف هونث  
تنفس و دم زدن و در بو و حینق النفس را گویند

<p>دهی بکبر اول سکون دوم دختر لعربی بنت کونیند و غیر      او فرست و شهر دو نام آورده ایم گفته اند</p>	<p>س</p>	<p>دهو نکا بفتح اول از شیخ نبدیدن</p>	<p>س</p>
<p>دهیوان بکبر اول بروزن ایمان خیر و آگاه و نامور</p>	<p>س</p>	<p>دهو نو ادها س و دو بسیار و آنچه دو و ناک بود</p>	<p>س</p>
<p>دهیا بکبر اول بروزن ریا دختر و بنت</p>	<p>س</p>	<p>اوتنایه از خوب و حسن آراسته هم هست</p>	<p>س</p>
<p>دهیان بکبر اول مذکر خیال و تامل و فکر و اندیش</p>	<p>س</p>	<p>دهو نو اسرا بضم اول مذکر تا بدان که راه بر آمدن</p>	<p>س</p>
<p>دهیا ما بکبر اول اندیشیدن و فکر و تامل نمودن</p>	<p>س</p>	<p>دهو نو ارا بضم اول و فتح رای فرشت و دو کردن</p>	<p>س</p>
<p>دهیا نی بکبر اول متامل و صاحب دهنه و مرا قبه و متقی</p>	<p>س</p>	<p>دو خان بر آوردن باشد</p>	<p>س</p>
<p>دهیا ویا بکبر اول اندیشیدن</p>	<p>س</p>	<p>دهو نی بضم اول بروزن خوبی مونس مطابقت</p>	<p>س</p>
<p>دهیس بکبر اول بروزن سیر سلیم و تحمل و صابر و دانی</p>	<p>س</p>	<p>و مداومت و دو و دو خان و آتش که جو گیان ذکر</p>	<p>س</p>
<p>دهیل بکبر اول بروزن چهره سلیم و صاب و محمل</p>	<p>س</p>	<p>خویش بخیر و زنده و دو آن بکشند برای ریاضت</p>	<p>س</p>
<p>دهیرتا بکبر اول و فتح رای عهد مونس شکست و تحمل</p>	<p>س</p>	<p>و کس نفس و نیز این آتش افروختن اکثر برای طلب و</p>	<p>س</p>
<p>دهیوج بکبر اول و فتح رای عهد مذکر شکست و تحمل</p>	<p>س</p>	<p>تقاضای چیزی نیز می باشد و همین بخورد و انگبا بهم</p>	<p>س</p>
<p>دهیوج بکبر اول و فتح رای عهد مذکر شکست و تحمل</p>	<p>س</p>	<p>آمده است دهو نی دینار رسانیدن بخار او و</p>	<p>س</p>
<p>دهیویا بکبر اول چهارم مونس دختر لعربی بنت کونیند</p>	<p>س</p>	<p>بکبری بسختی تقاضای وام کردن دهو نی لگانی</p>	<p>س</p>
<p>دهیرتا بکبر اول سکون و دایای مجبول نام پرنده است</p>	<p>س</p>	<p>سختی کردن در تقاضای چیزی دهو نی لینا</p>	<p>س</p>
<p>شاید که تحریف دهین باشد و در کئی سامری را</p>	<p>س</p>	<p>بخار آب گرم یا او دیده بدن رسانیدن خود را</p>	<p>س</p>
<p>کویند چنانکه شهرت دارد</p>	<p>س</p>	<p>بجاری عین</p>	<p>س</p>
<p>دهیرتا بکبر اول زیبا کار و لوح و اصل مراد فتح هیرا</p>	<p>س</p>	<p>دهو ها بضم اول بروزن قبا مذکر تصویری که بر آ</p>	<p>س</p>
<p>دهیرتا بکبر اول دوم سکون یای مجبول مذکر خشت</p>	<p>س</p>	<p>از رسانیدن مرغان نصب کنند</p>	<p>س</p>
<p>عروس شاید که این تحریف جبار باشد</p>	<p>س</p>	<p>دهو نی با او و مجبول بروزن کوی نشو آب با سو</p>	<p>س</p>
<p>دهیل بفتح اول و کسر دوم سکون یای مجبول مذکر</p>	<p>س</p>	<p>آسیخته و نیز خوبانیکه آنرا پیش از جوشانیدن</p>	<p>س</p>
<p>نام پرنده است</p>	<p>س</p>	<p>خیسانیده باشند</p>	<p>س</p>
<p>دهیل بروزن شید نیم فلوس مراد و دهیل</p>	<p>س</p>	<p>دهو نیله دهی دکا س بضم اول و کسر او و سکون</p>	<p>س</p>
<p>و بعضی اول و کسر دوم سکون یای مجبول دشوار و شکل</p>	<p>س</p>	<p>یای مجبول و نون و کسر اول عهد و فتح و اول منقوط</p>	<p>س</p>
<p>دهیم بکبر اول مذکر استکی و زنی را کونیند</p>	<p>س</p>	<p>مونس آرد و دو و ناک و آرد و خوشش</p>	<p>س</p>

<p>دیوک خانه کند</p>	<p>س دهیندی بفتح اول و کراں سکون باجهول است او ندها</p>
<p>س دیال بفتح اول بر وزن خیال سعی و جواز و محسن و مهربان</p>	<p>س دهینک بکسر اول و دیگر حرف یاد و حریف زن</p>
<p>س دیایت بفتح اول چهارم که بای تختانی است شفیق و دیندار بر وزن زیدار درخت مازو</p>	<p>س دهینکا دهانگی بکسر اول بونش اید او از ارسائی</p>
<p>س دیبراب سکون بای مجهول و بای موصوفه چپ که تغییر راست باشد</p>	<p>س دهینکامشتی بکسر اول بای مجهول ضمیم سکون شین</p>
<p>س دیسی بیای اول مجهول ملکه و زینکه بند و ان پرستار او کند بفتح اول بمنی الفا و نا و ناگاه و آخر کار باشد</p>	<p>س دهینگر بفتح اول بکسر دوم و سکون بای مجهول و فتح کاف فارسی و سکون رای قرشت مذکر ظرف و نون است</p>
<p>س دیپ بکسر اول سکون تختانی بای فارسی مذکر خبریه از جزایر و بمنی چراغ هم گفته اند</p>	<p>س دهینگر اکبر اول سکون ما و بای تختانی نون و کاف فارسی و فتح رای منقوط هندی حریف زن</p>
<p>س دیپک بکسر اول و فتح بای فارسی مذکر شمع و چراغ و نون از پروانه و آتش بازی و نام نوای در موسیقی که از آن در نالهستان بوقت و در پیر یعنی نصف النهار سرانند</p>	<p>س دهینوس بکسر اول و سکون دیگر حرف و فتح و او و نام فرقه بای گیران دهینوس بکسر اول و فتح او که نکه مرادف دهیمر</p>
<p>س دیبت بفتح اول دوم مذکر شیطان و دیو و دیگر اول و عربی خون بهار گویند</p>	<p>س دهینو بیای مجهول ضمیم نون کا و ما و شیر و دی بفتح اول او بکشیده و آنچه داوه شود و در فارسی نام بای است معروف</p>
<p>س دیبته بکسر اول سکون دیگر حرف و نون نظر و نگاه مرادف دیبته</p>	<p>س دنی بفتح اول کسر مژه رحمت و بخشش و تقدیر و قضا باین معنی مذکر باشد و نون ای الوهیت باین معنی نون است دنی لکن بابت شدن دنی سارا شقی و در برد بخت</p>
<p>س دیجا بسکون بای مجهول بر وزن جیا و بفتح اول هم گفته اند مذکر کابین و دست پیمان بربی هر خوانند</p>	<p>س دیبا بر وزن جیا نون بخشش و مهربانیت و بکسر اول مذکر چراغ و هیوه ماضی و مفعول از واد و نینه بد او و داده شد</p>
<p>س دیدت بکسر اول و سکون بای تختانی و اول کسری هوز نون شجاع آفتاب</p>	<p>س دیبا بفتح اول و شدید دوم مادر بربی ام گویند و ما که در بازی سرامک معز کنند</p>
<p>س دید اسر و بکسر اول شکیس حسین و لایق دیدن و این مهند است</p>	<p>س دیبایل بکسرین بر وزن ابابیل شفیق و مهربان و نیک بخیر دیامان - دیبا و نون بفتح او و سکون نون و فو قانی که نکه</p>
<p>ف دیده معروف که چشم باشد دهنو یا دیده کنایه از شوخ چشم و کسب و بی شرم باشد دیدن چهار تا نیز بکسر اول دیده سرین کنایه از اعیان چشم باشد و نظر کردن چیزی بوزن دیده</p>	<p>س دیاسلانی بکسر اول و فتح سین نون چیزی است که از پارهای خوب سازند و بهر دو طرف آن کبریت بچسبانند تا آتش از آن بوزدی در گیرد</p>
<p>س دید اسر و بکسر اول شکیس حسین و لایق دیدن و این مهند است</p>	<p>س دیبا ترا بیای مجهول مذکر پشته کل که در آن بوی چسب</p>

<p>بحرین اندر خوانند</p>	<p>گرون در چیزی دیده و دانسته عداوت قصدا دیده</p>
<p>س دین بکسر اول سکین و سلیم الطبع و بیای مجبول بخشش و بخشیدن و بفتح اول و معرب و ام و بکسر آن مذنب و ملت</p>	<p>و دل سے بدل جان</p>
<p>س دین دیال بکسر اول و بفتح اول دوم پناه عزبا و فقیر و</p>	<p>هر دیو ابکون یای مجبول مذکر خیره و خرگاه و کنه به از مکان و خانه هم هست</p>
<p>دین بند هوش بفتح موحده و ضم دال مجله کذنگ دنیا</p>	<p>س دین بسکون یای مجبول بر وزن پس مذکر ملک و کشور دین تیاگ بفتح فوقانی و تحتانی و سکون</p>
<p>ناتمه بکسر اول خداوند عزبا و هر ایک ازین سه لفظ</p>	<p>الف و کاف فارسی بجای وطن و هجرت دین بکسر اول</p>
<p>بریزد و تعالی نیز اطلاق کنند</p>	<p>افواج و مشهر به بر کون باشد کسی</p>
<p>س دینا بیای مجبول و دین و بخشیدن دینا پانا معاملات و سود و زیان</p>	<p>هر دیسا که بسکون یای مجبول و فتح سین و سکون کاف و ثانی هوز مذکر نومی است در موسیقی کرد</p>
<p>س دینتا - دینتانی بکسر اول سکون یا دون سونث افلاس و سکنت و غریبی</p>	<p>نصف النهار در فصل بهاران می سرانید</p>
<p>س دین لین با هر دو یای مجبول مذکر داو دوستد و معاط</p>	<p>هر دیسا و هر بسکون یای مجبول و فتح واو و بکسر اول ک خوانده اند مذکر دیار غریب و مشهر بیگانه</p>
<p>س دیو بفتح اول و دوم در محاوره اهل برج بمنی داو داو باشد و بسکون یای مجبول یزدان در فارسی اهرمن</p>	<p>دیسا و هر مذکر نوعی از هر یک متبول و قسمی از کبوتر هم هست</p>
<p>شیطان و کنایت از باران هم هست دیو و تعالی بنگره و معبد</p>	<p>هر دیسا که با سین مهمل بر وزن پیش کار مذکر گناه است در موسیقی که آواز دیبا معاد سرانید</p>
<p>س دیو ابکون یای مجبول بر وزن مشیره یزدان و بخشیدن و دیننده و کنایت از باران هم هست که مطرب باشد</p>	<p>س دینا بکسر اول نمودن و دیدن</p>
<p>س دیواگت بتانی مجبول و فتح واو و کاف فارسی سونث حادثه و صحبت ناکامیانی</p>	<p>س دینسی بر وزن بسی منسوب بیک شهر هم وطن نمود و ظهور ما هم گفته اند سونث</p>
<p>س دیوال یا یا مجبول مذکر دیننده و بخشنده</p>	<p>هر دیسیه بیای مجبول معروف بمنی مانند باشد و عوام بفتح اول گویند</p>
<p>هر دیوالا با دوم مجبول مذکر افلاس و ناداری</p>	<p>س دیگها بر وزن زیبا دیده و دیده شده و نظر و تماش</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول کسر لام سونث داو دوستد و معاطه مرادف دین لین</p>	<p>س دیگها دیدن و نگریستن و نگاه کردن دیگها</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>س دیگها دیدن دیگها دیگهی حسرت و غبطه کردن کاری که دیگران آرزو کرده باشند</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>س دیگها نام مرادف دیگها</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>س دیگها با بفتح واو ناظر و بیننده</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>س دیگها بسکون یای مجبول و فتح کاف فارسی دین زده و فتح بای موحده برهنه و بران مرادف دیگها</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>هر دیگه بر وزن و سنی دیگه و آرزو در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>
<p>س دیوالنی بتانی مجبول سونث نام عیدی است و روز آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>	<p>هر دیگه بر وزن و سنی دیگه و آرزو در بارانگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر بپوشند و بنام آبا و اجداد خود و طعام بخند بر بر همان دو دیگر و خوراند و پرستش لیسیمی آرزو در خانه و کوی و برزن چراغان کنند و در دیار هند وستان دستور این است که مردم همه شب در باران و لیل و سونث بپوشند</p>

<p>در سوسیتی</p>	<p>دیو الی ثانی مجهول و فتح لام و سکون تحتانی مذکر ست کده و سینه</p>
<p>دیو الی بایای مجهول و فتح و او مذکر بنگده</p>	<p>دیو الی ثانی مجهول و فتح لام نا دار و سلس و قلاس و لنگ</p>
<p>دیو الی سونش پوست ماهی و خشک اینها ابله و جدر و چرخ کو چک و بسنی بنگده کو چک که مشهورت دارد صاحب کتاب ذکر کرده</p>	<p>بر سر راه خود در چهاربازی در باخته باشد</p>
<p>دیو نامزد با بایای مجهول و فتح نون و فتح سیم مذکر مرز بونش</p>	<p>دیو تا بایای مجهول سهو و بت و صتم باشد</p>
<p>دیو هر ابائی مجهول و فتح نای هوز مذکر بت کده</p>	<p>دیو بت مکر اول و فتح سیم و سکون نای منقوطه سوزش چراغها و چراغها به و آن چیزی است که چراغ بالای آن گذارد و عوام بجای نای منقوطه رانی بندی که نای دیو</p>
<p>دیو ی بیخ اول و کسر او مرادف و سبی بیخ اول و مکر اول ماده دیو که سبوز هستند و است</p>	<p>دیو تخان سونش روز دوم ماه کانتک شکل کش که در آن دست و نوبه از خواب چهار ماه بیدار شد</p>
<p>دیو مکر اول و سکون بایای مجهول نای هوز سونش تن و جسم در فارسی قریه را گویند</p>	<p>دیو دار و مذکر دیو دار و آن نوعی از درخت سرد و صنوبر هندی باشد و در بی شجره الجمن خوانند شیر او تند و حرق و سطرش در چهارم گرم و در سیوم خشک</p>
<p>دیو سبب بایای مجهول و فتح نای هوز مذکر بت کده کفتار و سیم در حرف ال منقوطه کوه</p>	<p>و از سیم قانده و صمغ او شکور ابل صناعت گویند نگاه داشتن او باعث اطاعت جن می شود و ضما داد بجالی و سترج جلد و جهت اورام باره نافع و سایر</p>
<p>ذاب بر وزن آب سونش نام گیاهی است ذاب بر وزن باب مذکر حایل و اول شمشیر و نازیل نارسیده</p>	<p>اجزای دیو در سیوم گرم و خشک و استامیدن و سائیدن او جهت استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده و ماغی مسکه و صمغ و در بر ایندن سنگ کده</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>و مشانه و رفع اسهال بلغمی و در شستن در طبع او جهت خروج صفرا و دفع شش و مصلح صمغ عربی و در با دوام شربت تا یکدر بم</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>
<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>ذاب بیخ سیم بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد ذاب بنی زن کلان چشم را گویند چه در اور و محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>

دخط و قطار و مقدار کشتی و مهر و دستخوان است	آسیا بوری لته گویند
باشد ذانک بجز نا و اوان دادن	ذاهر هدر شور و خان را گویند
ذاندک بسکون نون مذکر نشان سرحد و بسینی راه آید	ذاهر هدر سارنا شور و فریا و کردن
ذاندک نا استقام کردن و سیاست کردن و اوان کردن	ذاترعی سونش ریش بجز با لجه خوانند
ذاندکی بسکون نون و کدرال منقوطه عاژ کش و طلاع	ذاک بروزن خاک موش تپال نام بران و
ذانس بسکون نون و سین جهله مذکر پیش هر گرمی و نوعی از پشه	ذاصدان و اسپان و کهاران که در راه می باشند و بزودی طی سنازل کنند و تپال جان را نیز گویند و فی
ذانک بسکون نون و کاف تازی مذکر پیش عرب و بمسینی آب و تاب جوهر هم آمده	ذاترعی و ایچی ذاک لکنی شکایت است و استن
ذانگ بسکون نون و کاف فارسی موش چوب دستی و عصا و قد که را گویند	ذاک بروزن باک و جوینش که موش خبیثه باشد
ذانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی لاغوز و اوان و جانور لاغر که از گرسنگی جان بلب باشد و شاخ پرگ و درخت ترب و خردل	ذاکا مذکر شجون رهنمان و حمد که اینها بر سافران آرند ذاکا پرنایا دینایا ذالنا رهنری کردن
ذانوان ذول بسکون نون و فتح و او و سکون نون و فتح و او و سکون و او و دم محمول مذکر آوارگی و پرستان گرو	ذاکنا فی کردن
ذانوسر و بسکون نون و او و ضم رای محمول بر بدن ماه رو مذکر کچ پوز	ذاکنی بکیر کاف تازی خبیثه و معفرینه که چشم زخمش گودکان را بگشاید و هلاک سازد و گویند که او بکر شاهزاده های سازد و گنا به از زن زبان دراز
ذاه بروزن راه موش کینه و بغض و محبت و حسد	ذاکو بغض کاف تازی بروزن قابور رهن قاطع طریق
ذاهنا کسود برودن و کینه داشتن از کسی	ذاکو بروزن خالی جریس و بسیار خوار
ذاهی بروزن راهی کینه ور	ذاکیا بروزن باوید رهن و پیک فقا هدر را نیز گویند
ذاین بغض تحاتی بروزن دادن خبیثه و معفرینه	ذال بروزن فال موش شاخ بوری فرج خوانند
ذوب بغض اول مذکر زور و قوت و نوعی از جیب و ادیمی که از آن ظرف روغن بسازند	ایک ذال کچو کپاره داشته شد
ذوب گوی بروزن ایشتر که پاک کنند و جرم باشد	ذاکا بروزن لالا مذکر شاخ بزرگ
ذوب بغض اول و تشدید دوم بروزن جنبه طرف ادیمی که در آن روغن نگهدارند و بکبر اول جنبه که چک است	ذالنا انداختن و افکندن ذال دینا افکندن و ترک کردن چیزی
ذوبانا بغض اول در آب عرف کردن و گنا به از خراب کردن و تپاه که ساختن هم هست	ذالی بروزن عالی موش شاخ و بدیهه میوه و سبزه فواکه
ذبا و ایکی که در عین زیاده از قدر آدم باشد	ذامرین بغض مذکر مشعل را گویند
	ذانتقا ترسانیدن مراد ذانتقا
	ذانتقل بسکون نون و فتح تازی منقوطه و سکون
	هوز مذکر ساق و درخت ذانتقی موش کدک
	ذاندک بسکون نون و چهارم بندی مذکر قضا و سیاست و اوان و انتقام و چوب دستی

درد با ناایستادگی اول و سببش با شک و در باب گردن	دردک بفتح اول غلیظ و ترسان و سببش ناگ
آنسو دبدب با ناایستادگی در آب گردن	دردک با بفتح اول ترسیدن و سببش با ناایستادگی است
درد بر بفتح اول مذکر اگر در ادراس بفتح اول هندی	دردک با بفتح اول و سببش بهر سبب و مانع
درد دوم از اوج است یعنی از کمر و کمری باب	دردک با بفتح اول ترسایدن و سببش مانع
درد بر یا کبر اول و دفع دوم و کسر رای بهر چه و آن بفتح	دردک بفتح اول در دوم در پشت ناگ و سببش
اول در تانی شده و شخصی را گویند که کار با بدست چسبند	دردک با بفتح اول ترسیدن
کذا فی البرهان	دردک با بفتح اول و سببش غلیظ و ترسان و بزوبل
درد پس بفتح اول در دوم مذکر اسباب و در خیز	دردک با بفتح اول و کسر دوم بدلیهان اسپ را بهر طرف
درد بکا بفتح اول مذکر آب تازه چاه و فریز و جسم را	دردن و سببش گشتن رفتن
هم گفته اند	دردک با بفتح اول و سکون رای هندی و
درد بکن بفتح اول در دوم در خشیدن	مای هوز و ضمیر و سکون لیا و اول منقوطه مردی بکن
درد بکی بضم اول سونث غوط	و انگر ریشش تر اشند
درد بو بفتح اول و نشدید بای حضور مذکر چه آهنی	دردک بفتح اول سکون رای منقوطه و مانع
درد بو یا بضم اول عرق کردن و هلاک ساختن در بو	و فتح تحتانی مرد در از ریشش را گویند
دردینا که ننگ	دردک بفتح اول مذکر لبسان گفنیای تران و و ننگ
درد بی بکسر اول و نشدید دوم سونث طبله کو چک و در نام	مای نا با فته که در آخر پارچه های باشد مثل جوبه و غیره
بفتح اول گویند غلط است	دردک با بفتح اول کزیدن مار و پیش زدن و مغرب
درد بی بکسر اول طبله کو چک	دردک با بفتح اول در دوم مذکر با لپوش مفرد است
درد پدنا بفتح اول در دوم با بک بماندن در غریب و	بستر را گویند
کفیدن اسپ را نیز گویند	دردک بضم اول مذکر غرب است
درد پها سزا بفتح اول شور کردن و نالیدن غریب با	دردک با بفتح اول سونث آرد و غریبی جثا گویند
درد چم بفتح اول و ف در چمالی کدای و ف نواز	دردک با سزا آرد و غریب و بانگ بر زدن کا و در غریب
درد تا بفتح اول و نمایی نمشد و مذکر سببش شیشه	آن و بانگ کا در غریبی خود خوانند
درد تا بکسر اول دیدن و نگریستن و شست کردن	دردک با بفتح اول شور کردن
درد تا بفتح اول نالیدن و ایستادن چیزی و اندرون	دردک با بضم اول و فتح کاف و کسر رای بهر طرف نالیدن
نرفتن	دردک کا نا بفتح نبرد و اول منقوطه و فتح کاف در دوم
درد تا بفتح اول مذکر ساق و درخت	تا زنی جسدین مراد و فتح کاف کا نا بفتح در کاف و نالیدن
درد تها سزا بکسر اول در دوم بینا که تقیض گوید باشد	دردک کت بفتح اول در دوم مذکر قومی از بهنو و کور در علم
درد سزا بفتح اول مذکر کیم در سزا با و او جبهول و سکون	بجزم بهارت دارد و گویند که سلسله خاندان
کاف تا زنی بزوبل و ترسیده و مغزول و عوام در چکن	آنها بر سما و گویند که سببش کوفتیا بکسر نامی
گویند و آن غلط است	فوقانی که ننگ

<p>آن ورزش میکنند اورا ذنک پیل یا کیمین گویند</p>	<p>ذکیت بیخ اول و دوم برهن ذکیق برهنی</p>
<p>ذنک ابغ اول مذکوجب و عصاره شاهین ترازو و مردی که از بازاریان خارج کرد</p>	<p>ذک ابغ اول وقت بدویم تخف و لاغری است</p>
<p>ذنک ویت بفتح اول و سکون نون و وال منقول هندی و فتح و او مونت مجرا و کرش و آداب سجده را گویند</p>	<p>و پایش دراز باشد ذک گانا کبر اول جنبانیدن</p>
<p>ذنک ی بفتح اول و کسر سوم مونت قبضه و شاهین ترازو و فقیری که چوب دستی با خود دارد و پگ</p>	<p>ذک گانا بفتح اول و سوم جنبیدن و حرکت کردن و دوش شدن آتش ذک گانا که پانی پدیا گویند</p>
<p>ذنک ی بفتح اول مونت جاوه و راه سنگ</p>	<p>آب باشد بسیار و بضم اول سوم برآمدن آوازه نغاره</p>
<p>ذنک یا بفتح اول و کسر سوم مذکروعی از جامه که مستعمل زمان است و مردی که خراج از اهل امانا وصول کند</p>	<p>ذک بفتح اول و کاف فارسی و سکون رای مجدد روش طریق دراه</p>
<p>ذنک ی بفتح اول و کسر سوم بروذن تدبیر مونت خط و جدول</p>	<p>ذک گانا غلطانیدن و کروش داون ذک گانا بفتح اول و دوم سفر کردن و پیچیدن و غلطیدن ذک گانا بفتح اول و سوم لرزیدن و تزلزل کردن باشد</p>
<p>ذنک بفتح اول مذکروش بر جانور زهر دار را گویند</p>	<p>ذک گانا کبر اول کوتاه شدن و باز ایستادن از بیم بیسی جنبیدن و لرزیدن هم است</p>
<p>ذنک بفتح اول مذکرتب خصوصاً ذنک ما را نامیش گویند</p>	<p>ذک ابغ اول و تخفیف دوم بروزن بلا مذکرا پاه بزرگ از قند و نبات و کلوخ و سبدر اجم گفته اند</p>
<p>ذنک ی بفتح اول مذکرتب و نغاره</p>	<p>ذک گانا بضم اول جنبانیدن</p>
<p>ذنک ی بفتح اول و کسر کاف تازی و نون و سکون تخانی جنبیه و غیره مرادف و این</p>	<p>ذک بفتح اول و دوم مونت لمان و درختان ذک ابغ اول بروزن حلو اندک سب بزرگ ذک ابغ اول لنگانیدن و اندازانیدن</p>
<p>ذنک یا بفتح اول و کسر کاف تازی و نون و سکون تخانی جنبیه و غیره مرادف و این</p>	<p>ذک ابغ اول بروزن جلی مونت پاره باشد از نبات و گوشت و امثال آن</p>
<p>ذنک یا بفتح اول و کسر کاف تازی و نون و سکون تخانی جنبیه و غیره مرادف و این</p>	<p>ذک ابغ اول مذکروم مذکرسدی که بچو خوان باشد ذک ابغ اول و سکون سیم و پایی موحده و پایی بوز مذکرتب و نخوت و خود فروشی</p>

<p>می سرانندومی قصد ذو معنی باد او مجبول سکون بهم نیک از تو دوم باشد و بسنی دوم گذشت</p>	<p>آب داده و بسنی دوم آمده است مذکر مرادف ذول ذو را با او مجبول مذکر بیسان در شسته تا با داده دوم شمشیر آنکه کاذب را و عروقی چه که سرخ باشد و دست</p>
<p>ذو ندی با او مجبول و سکون نون نون لغت اول هم خوانده اند موش اشتها و اعلان و مناوی گویند مرادف ذهنا هو هرا</p>	<p>ذالنا بجهت کردن سوزنی را و او از دراز کشیدن بگوید کاذب را حرکت و لغت بی کردن لولیان در قاصان با ذو سری به وزن کوری هوش را بیسان رفته نون یافته</p>
<p>ذو نون با او مجبول سکون نون در ای هوش موش نوعی است از ناز که افعی باشد ذو هگا با او مجبول مذکر چیزی است مرادف که از ناز</p>	<p>ذو سر یا بر وزن بوز یا مذکر کلباسک هم گفته اند ذو سر به بر وزن بوز یا مذکر کلباسک ذو ترمی لغت اول و کسر سیم که رای منقوط هندی است آهنگی که نصف آن بلند و نصف دیگر آهسته باشد</p>
<p>سر تراشیده پاره فی سازند و بدان آب از سیور گیرند نوعی از زورق باشد و هر چیز عالی و میان کج ذو تی بر وزن کوی موش کج نوبی سوزد گویند ذها با لغت اول بر وزن لابه مذکر دام و قاپول و</p>	<p>ذولک با او مجبول و سیم تازی موش تی و استغراق ذو کرا با او مجبول سکون کاف تازی و فتح رای هندی مرد کهن سال</p>
<p>مخارجه عمارت که بسیار دراز بود و مردم زیر آن نشینند ذها تا با چهارم منقوط هندی بر وزن ساده مذکر و مالی که بر دستار و گوشها بنشیند</p>	<p>ذو کرمی با او مجبول بر وزن و مجوزه ذو کتا با او مجبول تی کردن ذو کی با او مجبول موش استغراق و تی</p>
<p>ذها تخی کبیر چهارم که منقوط هندی است موش شکنج و چیزی که بر لب بیسان بدخل که دارند و بچیند و فعل کنند از انبار سی لوانته و لیست و شیرین و لیست گویند</p>	<p>ذول لغت اول بر وزن حمل مذکر طور و شکل و منوال با او منقوط و لور گویند ذو کلا با او مجبول مذکر کت و نوعی از پاک و نیز زنی را گویند که از نغانان ادنی بود و مرد صاحب رتبه اورا</p>
<p>ذها س بر وزن کاه مذکر پستی و نشیب و سپهر مرادف ذها ل ذها ترمی منقوط اول و فتح رای منقوط هندی مذکر موش برده آمده استقلال و استقامت و همت و تسلی و خاطر جمعی</p>	<p>بجبار کج در آورده باشد مادر و پدر این زن را تخف و بدایا داده باشد و این زن زیر حکم دیگر زنان بهمه شوهر باشد اما نسبت به سایر کجا اعلی و برتر بود ذولنا با او مجبول جنبیدن و حرکت کردن و بهوا در آمدن و رفتن و سیر و عبور کردن</p>
<p>ذها ترمی منقوط اول و فتح رای منقوط هندی مذکر موش برده آمده استقلال و استقامت و همت و تسلی و خاطر جمعی ذها ترمی منقوط اول و کسر رای منقوط نوعی از مغنی و مطرب ذها ترمی لگ ذها ترمی ذها ترمی کبیر رای منقوط هندی در هر دو وزن نسبی از مطرب</p>	<p>ذول را با او مجبول مذکر طور و وضع و جماع و مباشرت را گویند ذولی با او مجبول موش نوعی از سوادری دندان دوم - ذو حمل هر دو با او مجبول مذکر فرقه که از هنود و نیز فرقه از مسلمانان مردان آن فرقه است مطربان مثنیاء کنند و زنان در بزم زمان عمده در رخ</p>
<p>ذها ترمی منقوط اول و کسر رای منقوط نوعی از مغنی و مطرب ذها ترمی لگ ذها ترمی ذها ترمی کبیر رای منقوط هندی در هر دو وزن نسبی از مطرب ذها ل مذکر نام و وضعی است ذها کا مذکر صحر و خط که در آن اشجار ذها ل</p>	<p>ذول را با او مجبول مذکر طور و وضع و جماع و مباشرت را گویند ذولی با او مجبول موش نوعی از سوادری دندان دوم - ذو حمل هر دو با او مجبول مذکر فرقه که از هنود و نیز فرقه از مسلمانان مردان آن فرقه است مطربان مثنیاء کنند و زنان در بزم زمان عمده در رخ</p>
<p>ذها ل مذکر نام و وضعی است ذها کا مذکر صحر و خط که در آن اشجار ذها ل</p>	<p>ذول را با او مجبول مذکر طور و وضع و جماع و مباشرت را گویند ذولی با او مجبول موش نوعی از سوادری دندان دوم - ذو حمل هر دو با او مجبول مذکر فرقه که از هنود و نیز فرقه از مسلمانان مردان آن فرقه است مطربان مثنیاء کنند و زنان در بزم زمان عمده در رخ</p>

بسیار باشد

دهال بردن حال مذکر پس و شب پیر بر بی

دترس خوانند بضم اول و باین معنی مونس باشد

دهالنا بجن جن چیزی و فرات گذاشته و گنایه از

آزار دادن و فرزند رسانیدن هم هست

دهالو بر وزن خالو کج و خمیده و در قالب بخته شد

دهالوان بسکون لام کذک

دهالو بر وزن نان مذکر خاریت

دهالنا شکستن و استیصال کردن و منهد نمودن

دهالنا بسکون نون بای فارسی پوشیدن

دهالنا بسکون نون مذکر کالبد و قالب

دهالنا بسکون نون مذکر تهمت و ملامت بیجا

دهالنا گویندین و ملامت کردن

دهالنا پوشیدن

دهانگ بسکون نون و کاف فارسی مونس پوشیدن

وزین شب

دهالنا بسکون بای دوم شکستن و منهدم کردن

دهالی بر وزن بای دوم یعنی اینین و نصف

دهب بفتح اول مذکر طور و وضع و شکل

دهب بفتح اول و سکون سیوم تیره و کدر

دهبکا بکسر اول و سکون سیوم مذکر فراز و برآمدگی

دهبوا بفتح اول و ضم بای موحده مذکر نوعی از فلزین

دهبلا بفتح اول و کسر بای موحده شکلی و خوش

وضع را گویند

دهب دهجانا بفتح اول و سکون لاد بای فارسی

دست بردن زدن و این چند است از دهن

دهمیا بفتح اول و کسر سیوم ریسائی که آرزو و عرض

کام بکار برند دهمیا بفتح اول و تشدید بای چند کلام

دهمیا بفتح اول و سیوم بر وزن قهقهه ثروتمند

دهمیا هانا شکفتن و پیرا شدن

دهمیا کو بفتح اول و سکون بای هوز و بای هندی

مذکر نافع و شتی

دهمیا و بفتح اول بر وزن پرا مذکر نوعی از شمار کباب

دهمیا بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دهمیا را گویند مرادف دیوهری دهمیا را دیوهار

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر فار و کبف

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر وزن

دهمیا بفتح آوردن و صحیح و کارست

دهمیا بفتح اول و سکون دوم و فار کردن و فریبیدن

و ما بوس ساختن و تباها کردن و برانداختن باشد

دهمیا بفتح اول مذکر سر پوشش و بمعنی پوشیده شدن

هم هست و بضم اول میل کردن و شست نمودن نشان

چیزی دیدن و در آمدن و داخل شدن

دهمیا بفتح اول مونس سر پوش

دهمیا بفتح اول و تشدید کاف تازی مونس شست

و نشان دهکی لگانا شست کردن

دهمیا بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر رانندگی

دهمیا بفتح اول و کسر سیوم راندن و سپوزن دهکی

دینار راندن کسی را

دهمیا بکسر اول و سکون بای هوز و کاف فارسی مذکر

طرف و جانب و نزدیک و متصل را گویند مرادف

دگ بکسر اول

دهمیا بفتح اول بر وزن پرا مذکر نوعی از شمار کباب

دهمیا بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دهمیا را گویند مرادف دیوهری دهمیا را دیوهار

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر فار و کبف

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر وزن

دهمیا بفتح آوردن و صحیح و کارست

دهمیا بفتح اول و سکون دوم و فار کردن و فریبیدن

و ما بوس ساختن و تباها کردن و برانداختن باشد

دهمیا بفتح اول مذکر سر پوشش و بمعنی پوشیده شدن

هم هست و بضم اول میل کردن و شست نمودن نشان

چیزی دیدن و در آمدن و داخل شدن

دهمیا بفتح اول مونس سر پوش

دهمیا بفتح اول و تشدید کاف تازی مونس شست

و نشان دهکی لگانا شست کردن

دهمیا بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر رانندگی

دهمیا بفتح اول و کسر سیوم راندن و سپوزن دهکی

دینار راندن کسی را

دهمیا بکسر اول و سکون بای هوز و کاف فارسی مذکر

طرف و جانب و نزدیک و متصل را گویند مرادف

دگ بکسر اول

دهمیا بفتح اول بر وزن پرا مذکر نوعی از شمار کباب

دهمیا بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دهمیا را گویند مرادف دیوهری دهمیا را دیوهار

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر فار و کبف

دهمیا بفتح اول بر وزن کجک مذکر وزن

مزدی که برای عالی دهند	دهو که درون برود اشتن
دهلک بفتح اول میوم بر وزن فلک کش کردوش	دهو که با او و مجبول کوک در گویند
دهلکا بفتح اول خداوند و معنی بریزش آب	دهوس با او و مجبول بر وزن کور مذکر دو آب و چار پای و مواشی
هم آمده است	
دهلکانا بفتح اول ریختن و گردانیدن	دهو نما با او و مجبول بر وزن شور و مذکر تا بونیکه
دهلکانا گردیدن و مایل شدن	دران مرقد امام حسین غمی سازند دهو تراک
دهلملانا بفتح اول و سکون با و لام و فتح میم از	دهوس و انضم اول سکون و ده سرو ف قسبی از حیوانات بود همچو گنجد
جانبی بجانبی جنبیدن	
دهلتر بکبر اول و تشدید لام مفتوحه و سکون رازی	دهوسری با او و مجبول بر وزن کوری روش شوق و آرزو مندی
هندی است و کابل	
دهلنا بضم اول ریخته شدن فلزات در قالب	دهول با او و مجبول موشت سلام و تحیت
و بر کشیدن و دور شدن از جای	دهوکا بضم اول سکون و او و حرف مذکر دان اشاره باشد در مخاطب را تا بسوی گویند مفتت شود دهوکا دنیا اشاره کردن و وزن بدست
دهلوانا بضم اول مرادف دهلانا	دهوکنا با او و مجبول نوشیدن و بضم اول بستن و زود یک شدن و ناگاه در آمدن و داخل شدن
دهلیت بفتح اول میوم پیاده سر کار دهلیتی	دهول با او و مجبول مذکر نومی از طبل است
کبکری فوقانی کار و خدمت دهلیت	دهوکا با او و مجبول کوک و وطن و نام عاشقی است در هند و سمان
دهمدهمی بکسر ه و دو ال منقوطه موشت نوعی از طبلک باشد	دهولک - دهولی بفتح لام در اول سکون لام در دوم و کسره کاف موشت طبلک یعنی طبل کوچک
دهملانا بفتح اول سکون با و میم غلطیدن	دهولکبا بسکون لام و کسره کاف تازی طبلک زن و طبلک نواز
دهمنا بفتح اول منهدم شدن	دهولن با او و مجبول و فتح لام و دست و قوس را
دهمندا موانا بضم اول سکون جله حرف سوا	دهولنا بسکون لام مذکر حمزی و تویندی کبک
و او جو یانیدن	طبلک سازند
دهند هوسرا بفتح اول چهارم و سکون و او و مجبول	دهولی بضم اول طبل زن و بسته صد برک تنبل
مذکر شتبار چیزی بنواضت طبل و منادی کردن	دهولیا طبل زن
دهند هوسرا با طبل زن و منادی	دهونا با او و مجبول بار بردن
دهنگ بفتح اول بر وزن تنگ مذکر کردا و خود طبل	دهویجا با او و مجبول چهار و نیم
دهنیک بفتح اول کسوف و سکون پای مجبول مذکر	دهوژن با او و مجبول سکون نون و دو ال سندان
نام پرند است	
دهو انضم اول مذکر جوان زراعت و کلخ و بو او	
سعد و له کلها و فو که با کراک لطور به در روز جمید	
پیش صاحبان خود دهند	
دهوانا بفتح اول بر وزن روانه منهدم کردن است	

<p>بندی کزنگ          ذهیند ها بسکون یای مجبول مذکر حمل و بار دار          و شکر کلان</p>	<p>مذکور است خشتاش          ذهوند من بضم اول سکون و او معروف و نون و          فتح اول هندی تلاش و جستجو</p>
<p>ذهیتری با یای مجبول هونث خوشه خشتاش و خوشه          پنبه و نیز نومی از آویزه گوش باشد</p>	<p>ذهوند هنا بضم اول بستن          ذهوند هیا با و او مجبول قسمی از و ریش باشد</p>
<p>ذهینکا بسکون یای مجبول و نون و فتح کاف یای          مذکر از کوفتن چیزی باشد</p>	<p>ذمونذ ذهان بضم اول سکون و او معروف و نون          و برای هندی و فتح اول هندی و سکون نون برای          هندی مذکر تلاش و جستجو</p>
<p>ذهینکلی بسکون یای مجبول و نون و سکون کاف          و کسر لام هونث نونجی از قطع کردن جا مره باشد و نومی          از دو لایب هم هست</p>	<p>ذمونذ هنا بستن مراد ذهوند هنا          ذهینا بفتح اول و بیوم افتادن و نهیدم شدن          ذهیمی بر تا افتادن و ساقط شدن</p>
<p>ذهیو بیای مجبول بر وزن دیو مذکر سوج را گویند          ذهیمها بکسر اول سکون یای مجبول قسمی از و ریش          و فرقه از قوم جات و بکسر اول و سکون یای معروف          مذکر تل و کربوه</p>	<p>ذهیما بفتح اول سکون تخمائی مذکر یا نه دو و نیم          ذهیانتگر خراب افتاده و در بران را گویند          ذهیتمه ذهیتمها بکسر اول شوخ و بیباک درام          را گویند</p>
<p>ذیتجه بکسر اول سکون یای معروف و نومی سقوط          و یای هوز هونث نظر و نگاه ذیتجه بند نظر بند          و شعبده باز</p>	<p>ذهی دینا بفتح اول بی دعوت مستطرح نام نشستن          ذهیر بکسر اول سکون یای مجبول انبار و فراوان          و بسیار ذهیرها انعام دیا انعام فراوان کشید          ذهیرا بکسر اول سکون یای مجبول گز و لوح بر بلی          اصول خوانند</p>
<p>ذین ایای مجبول مذکر خیز و خرگاه و کنایه از سکن          و ما و ا هم هست          ذین ه با یای مجبول یک و نیم ذین هر با و سه شمن          ذین ه اینت کی مسجد جدی بنائی کنایه          از کد نشتن و ترک کردن محبت یاران باشد از غرور          و نخوت</p>	<p>ذهیر ی با یای مجبول هونث انبار و خاک نوره          و برای هندی هم آمده          ذهیر ه با یای مجبول سکون رای هندی را          هوز مذکر غراب و زغ و شتی و سامری و بکسر اول          مذکر حمل و بار داری و شکر کلان را گویند</p>
<p>ذین گت بفتح کاف فارسی هونث نومی از قفس با          ذینک یای مجبول سکون کاف فارسی مذکر گام و گام          ذیل بکسر اول مذکر قاست و جسم و بیای مجبول کلوخ          ذیلا بر وزن کیدا کدنگ</p>	<p>ذهییل بکسر اول هونث کشا و کی اهماں مستی و کباب          ذیلا بکسر اول کشاده دست و کامل بسکون          یای مجبول مذکر کلوخ</p>
<p>ذین بفتح اول مذکر جناح مرغ          ذینا بیای مجبول مذکر کنده که در کردن کاوان سیر          بند مذ و فتح اول شاخ و درخت          ذینگ ما سمانا بکسر اول لاف زدن</p>	<p>ذهیلا ذی بکسر اول هونث کشا و کی اهماں را گویند          ذهیند س بسکون یای مجبول و نون و فتح اول          هندی مذکر نومی از کد و باشد ذهینت سیر</p>

در دیو تر جا ذکر نصف نایب و مضامین و طوری در سراج  
 در دیو تر می بیای مجبول مونس و پیرز آسانه در دیو تر می  
 در اس و در بان و صاحبها  
 در قبه کبر اول تذکره آن حکماء خبابان  
 در قبه شوی بیای مجبول و فتح نامی هر روز و سکون را می بخشد  
 در سندی شوق و مرداوان نهادن بیکبارگی  
 گفتار یازدهم در حرف رای جمله  
 در اب بردن تاب مونس رب چیزی بضم اول چون  
 در رب السوسس و مانند آن  
 در ایبری بردن خاکشی مونس چیزی است خوردنی  
 مشق باورده  
 در سراج بفتح بای موهده مرادف را دون و آن باید  
 در سات مونس شب بمری پس گویند مرات تخوی  
 در اورسانگ بهمت کنایه از کثرت اسود وقت فر  
 باشد خرج بسیار و دخل اندک باشد میرگوید  
 در بن جو کچه بن سکه جوانی من آرات تخوی بی بهمت  
 در سراج تا بردن سار اسرخ در نگین را گویند  
 در راتر بکون نامی وفانی در ای جمله مونس شب  
 نقیض روز  
 در سراج تا رنگ دادن و عاشق و شیفه گشتن  
 در سراج مذکر حکومت و سلطنت و سمار و خانه ساز  
 در دور ترکیب بمعنی بادشاه و خداوند باشد  
 در سراج و بن بضم بای اول و فتح بای دوم در لفظ  
 در سراج بجهگ با و او مجبول طوره که بوقت نصف النهار  
 پیش بان بنده سراج بیت سراج بی بفتح بای قاری  
 در بادشاه و سلطان و مرد زبان مرا جلتک بکسر تا  
 در وفانی و فتح لام و سکون کاف تازی قشوق شای  
 در سراج سادگ مذکر چیزی مرض جهلک با و سل را گویند  
 اندر آن قرمشش است یا تب و ق  
 در سراج سیمای بفتح سین مونس باد که سلطانی  
 در سراج کنیا بفتح کاف تازی و کسر نون است شدیه تخانی

در سراج باد شاه مرا جگادی و ذوق کما مونس مندر  
 در سراج چند من بفتح بسم و سکون نون کسر اول که  
 در قمر شای  
 در سراج بفتح بای موهده و سکون نون کسر  
 در سراج از اول و در ایام و در نزد قوت از راجه بان  
 در سراج بایرون عواید بادشاه و سلطان باش  
 در سراج چو قوت مذکر قومی است معروف و فرزند  
 چه پوت فرزند را گویند  
 در سراج چو نایب آنچه بر اجپوتان تعلق داشته باشد و  
 سر زمین اجبر یا بن نام خوانده اند  
 در سراج چو قوتی مونس دلیری و شجاعت را گویند  
 بمعنی لفظی شهر ادکی باشد  
 در سراج در هر بفتح و ال میده بردن کار کردن بر علم  
 در راج دهانی بردن کار را می مونس و از لفظ  
 در سکون شای  
 در سراج جنس بفتح جیم مذکر هوا و هوس  
 در سراج سو جگ بضم سین جمله و فتح جیم تازی و کسر  
 کاف فارسی قربانی که بادشاهی بزرگ بجای فر  
 و با آن دیگر امر او حکام را روانه کند  
 در سراج جاد و خشیدن و آراسته شدن  
 در سراج گیری عصی الای  
 در سراج و اتر مذکر قمر و ارجکان  
 در راجه مرادف سراجا  
 در سراج حسن بفتح تازی هوز مذکر لبط و قاز و پربا و شای  
 در سراج کفته اند که انی تحفه المومنین  
 در سراج جیسو س کسر حرم و سکون بای مجبول سین  
 میده و فتح و او حکم و بادشاه  
 در سراج جانا خواستن و دانستن  
 در سراج چند مذکر آلات حرفه و اسباب خانه  
 در سراج جنس بفتح جیم فارسی دیو و شیطان  
 در عزت باشد سراج جنسی عفریه و خبیثه

مراگجسی بروزن یاوسی شیطالی و مصوب  
 حضرت و ماده حضرت و حضرت  
 مراد بروزن باز سونت ریم در عزلی بگویند  
 مراد هانام بانوی کرشانت  
 مراد هانگرای بفتح نون و سکون کاف فارسی  
 و کز زای و شت مذکر نوعی از حریر منسوب شهر ادا  
 مراد بروزن کار سونت سیره و عریده از باسیوم  
 هندی کذنگ  
 مرادی بروزن کاری عریده جو دستیزه کر  
 مراد هانام لبکون سیوم سقوط هندی مذکر نام  
 کشور مملکت بنگاله که بجانب غربی دریای کنک واقع  
 مراد مذکر نام طاعت و بازی کرشانت کردار  
 زمان برج پیرامون اورقص کرده بودند و در  
 ایستاده بودند و نام جشنی است که هندو آزاد را  
 کارنگ بجارند و معنی انبار هم است و منطقه  
 البروج را هم گفته اند  
 مراد هانامی بروزن کا بکاری طفلی که بقلید  
 بازی کرشانت یعنی کند مراد چکر دایره  
 منطقه البروج  
 مراد سونت عمان و کام سپ و پسر خواندن  
 کسی را سراس بتخانایا لینا پسر خواندن و تینی کردن  
 کسی را و است و سعد و مبارک را هم گفته اند  
 آثار است آمدن و مبارک بودن و در عربی  
 و سرور و سروران  
 مراد کس بفتح کاف تازی حضرت و دیو  
 مراد کهنه کذاستن و نهادن  
 مراد کهد سونت خاک تر تری را و خوانند  
 مراد کھی ریما نیکه بنود بطور قویذ در چهاردهم ماه  
 سادون بام کرشانت بار بازمی خویش بندند  
 مراد باسیوم فارسی مذکر سرود و غنمه و معنی  
 خشم و عشق هم آمده مراد چنانا هم آنگی

کردن و در سرود مراگ مراد سرود و سراج  
 ساگر بفتح کاف فارسی ایامی بر سیتی مذکر گویند  
 ملا سونت قانون سرود در ساله یوسینی  
 مراد کاناغان سرود و کردن  
 مراد بروزن طای سوز و تیر و عاشق و شکنج و غنم سرود  
 در و کن و آن سرود و مشک است و قیل غذا  
 مراد کئی بکر کاف فارسی و وزن سونت آهنگ  
 و نوار آگویند  
 مراد سونت قیغیر فارسی لعل سعری و بولبی سحره  
 نامند گرم و خشک است در سیوم بدر حیض و قرح  
 جنین و سنی دماغ با ما، العن جهت صرع و استسقا  
 در بو و آشا میدن آن با سکنجین دیاب جهت  
 سپرز و رفع فزهی بدن و ستون او جهت درد  
 دندان از حشرات و التیال او جهت باصره و رافع  
 آثار چشم و مریم او جهت جراحات فرزند و ماصو  
 موجب و قدر شرفش بر مع و هم است  
 مراد نام خدای بزرگ است جل جلاله در فارسی  
 نقیض و حس که مالوف و فر ما نزار باشد و نام روز  
 است و یکم است از ماه ماهی شمس و نام فرشته  
 موکل بر آن روز و آرام و طاقت و روان و رونده  
 و نام شخصی که واضح ساز چنگ بوده و خوش و شاد  
 و خرم و نام دره است در ملک هندوستان  
 و نام عاشق و بیس هم است و چون او بپوسته  
 عیاش و شاد و کابو و او را رام میگویند و او امین  
 شهرت دارد و قصه شان منظوم و مشهور  
 است و نام پادشاه سنده باشد  
 مراد چندین نام خدای تعالی است جلت عظمت  
 مراد کیهانی قصه رام و افانه در از با هم گفته اند  
 مراد جهت بفتح بای سوده استانه و فریاد مراد  
 د هائی سوکنند رام  
 مراد سلام سلام هندوان

مراتند هنا لمام بختن	س مرانانندی بفتح نون اول سکون نون دوم و کسر اول
مراتند مونت زن بویه و مطلق زن بویه گفته اند	س مرانند مونت زن بویه و مطلق زن بویه گفته اند
مراتند کاسامند فرزند بویه و کوه کاسا اوداره را گویند	س مرانند کاسامند فرزند بویه و کوه کاسا اوداره را گویند
مراتند ابسکون نون درختی تکه بان میارند و ثمر مذبد	س مرانند ابسکون نون درختی تکه بان میارند و ثمر مذبد
مراتند ابان مکر سبوی	س مرانند ابان مکر سبوی
مرانگ - مرانگ اعل مونت و ثانی مکر از زیر	س مرانگ - مرانگ اعل مونت و ثانی مکر از زیر
بعربی رسامین خوانند	س مرانگ اعل مونت و ثانی مکر از زیر
مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
سوحده آنکه اشعیای باز بچه کو دکان بفرودند	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
وانی بروزن پانی ملکه وزن راجه	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مران و بروزن داد بادشاه و سلطان	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات و بفتح واد پیلوان و خاک کوب و جاروب	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
کش راسم گفته اند	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مراتونی مونت نوعی از خیزه که انرا اشتر و ابلی گویند	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات و جا و بروزن کا و گاو مذکر ظرافت و خوش	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
طبعی و ناز و نعمت را گویند	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات و مرابسکون و او و فتح رای مهله در زبان	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
برج بسنی ازان شما باشد مرات و سکون	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
واد اول و فتح رای مهله و سکون و او و مجبول کز تلک	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مراتون بروزن دامن یکی از کوبون هند و لکت	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
باشد پدر او و شر او و او در او یک کاسی نام داشت	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
کشور لکت حکم او بود چون او سیمتار ابروه	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
بود شوهر او رام چندر ملکات او را گرفت	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات بعضی نامی که در خسوف و کسوف هر دو ماه را	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
در او برد این معتقدند و انست مرابو کز تلک	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات طریق و طور مرات با مند هنا سد راه شده	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
مرات با تا با طرف کردن در خست و اوان در آ	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
کردن مرابهر روی مرابهری هدایت مرابو کز تلک	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
درست شدن و هند سبب انفاق کردن مراب	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
پرتا پا یاد شدن دوستی طرفین باشد مراب	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای
چو تراناره و اوان مراب خروج زادراره مراب	س مرانگجو ابسکون نون دکاف فارسی و فتح بای

<p>اگر آب وی در گوش چکاند در و ساکن کرد اندوختن رحم و تب های کهن زایل کند ماری کافی پاره پا در ریزه ریزه همچو خردل</p>	<p>داد عالی که در راه مانده از مردم خراج ستاند ماری خراج ستان در راه مرده کمانا مستطیر داشتن مرده دیکه یا ننگا استار کشیدن چشم</p>
<p>سراجی بانس مذکور نوعی از ریزه باشد</p>	<p>براه داشتن مرده دینا باره و اون مرده ذالنسا کاری با روح و اون مرده مرده چلنا بر عادت کفر</p>
<p>برای سبب قسمی از اهل است</p>	<p>بودن مرده سر کنا آمد و شد داشتن پیش کسی مرده</p>
<p>ماریا بر وزن ساریه مذکور نوعی از خردل که در اینهای</p>	<p>سرمو مسافر مرده سروش اطوار و دستور تا ماهرزن قاطع طریق سراجی فیض طریق مرده سیرا کبر سیرین</p>
<p>ان کلان می باشد</p>	<p>درست و راست مرده کا تا طی راه کردن و رای را زک کردن مرده کنا دوستی کردن با کسی مرده کوهی</p>
<p>ماریا بکون یای مجهول مذکور چارکد و غیره که با</p>	<p>کوهی درنگ کردن در راه مرده گیر مسافر مرده لگنا آشناسدن بجزی و عمل کردن بر دانست خود</p>
<p>ماریا بکون یای اول مجهول و فتح</p>	<p>ماریا بکون یای اول مجهول و فتح سیم نوعی از شالی باشد</p>
<p>سراج بفتح اول و کسر دوم مذکور خورشید در عربی</p>	<p>ماریا بفتح اول و کسر دوم مذکور خورشید در عربی بفتح اول پروردگار و خداوند کار و بفتح اول طلا و آب</p>
<p>سراج بفتح اول و کسر دوم مذکور کیشنبه</p>	<p>نشان قدم از راه مرده ناپینا بر زه مری کردن مرده نام صرکتا یک بدان راه شهر تا معلوم کند</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال ساختن آن باشد تا غلبه سائیده شود</p>
<p>سراج بفتح اول و دوم سونت و نخت بی فایده</p>	<p>سراج بفتح اول و دوم سونت و نخت بی فایده سراج بفتح اول و دوم سونت و نخت بی فایده</p>
<p>سراج بفتح اول و کسر سوم سونت و لکه شیر</p>	<p>سراج بفتح اول و کسر سوم سونت و لکه شیر سراج بفتح اول و کسر سوم سونت و لکه شیر</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>
<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>	<p>سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال سراج بفتح اول و سکون بای سوده و فتح دال</p>

<p>عشق دانند و او زور کام دیو باشد و بفتح اول و تشدید دوم موش ثروت و کمند و دولت و وزنی نخل بهشت جوهراتی چکنی کنایت از نیک بخت و صاحب دولت شدن باشد</p>	<p>س مرپس البقم اول و فتح دوم سین و تقوی مراد و پهل س مرپیا البقم اول و فتح دوم و تشدید تخانی مذکر روپ س صرت بفتح اول سکون نامی فغانی موش مخفف رات که شب باشد مرقوندها شکوری مرقوندها شکوری</p>
<p>س مرهتوت بفتح اول و کسر دوم و فتح داوا و اقبالند و یک بخت مرهتوت بروزن نیریت کدنگ ص صرت بفتح اول سکون نامی منقوط هندی موش نگار و اعاده</p>	<p>س صرت مین هونا تقصیر بند شدن س صرت بکسر اول و ضم دوم موش فصل و موسوم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهم شود تو لید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انرا باشکر خوردن سفید بود</p>
<p>س صرتا نکر اد کردن و اعاده نمودن ص صراج بروزن کج موش کرد و عبار و چیزی است که در قشقه بند و ان بکار آید و بی نازی و حیض و بمعنی شهوت نفسانی و خواهش لذات جسمانی هم آمده است صح مند بفتح و کسر اول سکون و کسر اول هندی عبار او ده</p>	<p>س صرانا نافع اول است و پر شهوت شدن و بکسر اول خالی کنایند س صرت بکسر اول و ضم دوم شکوه آشفته نده داشتن باشد و بعضی س صرتیکیل بفتح اول سکون فغانی و کسراف نازی و سکون یای مجهول مذکر جماع و مباشرت را گویند س صرتن بروزن و طن مذکر گوهر و سنگ قیمتی و مرو چشم صرتن جنت بفتح جیم و کسر نامی منقوط هندی موضع صرتن جوف خوشام بناتی است و نیز دو ای که بصارت چشم بیفزاید صرتن مکلا مار جو اهر مجومار کل و نام کتابی است در علم هیئت و نام کلی هم هست صرتن صجری بفتح سیم و فتح جیم موش نام کلی است س صرتا مرفع اول سکون فغانی مذکر رنگ سوخ را گویند</p>
<p>ص صرجت بفتح اول و دوم مذکر سم و فقره ص صرجك بفتح اول و دوم و سکون کاف نازی کا و قصر ص صرجینی بفتح اول و دوم و کسرون موش شب تقصیر ص صرجو بفتح اول و تشدید دوم بروزن عموم موش در سیمان</p>	<p>ص صرتا مرفع اول سکون فغانی مذکر رنگ سوخ را گویند ص صرتیان بفتح اول و کسر سیم که نون باشد مذکر نوعی از شالی باشد ص صرتواهی بفتح اول سکون فغانی موش مشجون و حرمی و مدخوله که وقت شب پیش مرد بیاید ص صرتا مرفع اول مذکر که درون ساخته بان بیلان صرتا مرفع اول مذکر که درون ساخته بان بیلان صرتا مرفع اول و کسر دوم زمیست که بنود انرا احد است</p>
<p>ص صرجوا ترا بروزن همواره مذکر کشوری را گویند که تحت فرمان را بر باشد ص صرجو گن با و او مجهول و ضم کاف فارسی مذکر کبی از سرای و خصایل دل انسانی که قرار داد و نمود است یکی نکی و احسان دوم خواهرش و میل عشرت سیم سرعت انتقام و گویند که این هر سه صفت در شده که هندوان قائل آنها اند موجود است با این نقطه که رعاد بر بهاست و ستودار و شش و فاد و ص صرجانا بکسر اول شادمان کردن و گنایه از رجبایدن و آزار دادن هم هست ص صرجوا بر صرجویا بکسر اول در هر دو تسد</p>	<p>ص صرتا مرفع اول سکون فغانی مذکر رنگ سوخ را گویند ص صرتیان بفتح اول و کسر سیم که نون باشد مذکر نوعی از شالی باشد ص صرتواهی بفتح اول سکون فغانی موش مشجون و حرمی و مدخوله که وقت شب پیش مرد بیاید ص صرتا مرفع اول مذکر که درون ساخته بان بیلان صرتا مرفع اول مذکر که درون ساخته بان بیلان صرتا مرفع اول و کسر دوم زمیست که بنود انرا احد است</p>

یای تختانی در دوم شادمان سر در الحال را گویند  
 س سراج بضم اول س حنت لذت و چاشنی و مزه و شعاع  
 نور را هم گفته اند  
 س سرچا کبیر اول سونج چلباشد از کتاب بندوان که  
 سراج وید نام دارد  
 س سرچانا بفتح اول کردن و ساختن و ادای رسم  
 شادی کردن و دست و پا را حالبستن و شادمان  
 کردن کسی را  
 س سرچنا بفتح اول شدن و همبکشتن و سرگرم  
 و مشغول شدن و دوست داشتن و پسندیدن  
 و وقت گذراندن و در سر و دونه و داخل شدن  
 و درآمدن و متحد کردن و بمعنی کردن و سفتن  
 و رنگ کردن و حالبستن هم آمده است و بضم اول پسندیدن  
 شدن  
 س سرچنا بفتح اول و تشدید دوم موش حمایت و  
 تانید و دستگیری باشد  
 س سرچک بفتح اول و تشدید دوم معنوی محافظ  
 و نگهبان و نجات دهنده  
 س سرد بفتح اول مذکر دندان سرد جمل بفتح هم  
 مذکر لب را گویند و سرد در عربی بازگردانیدن  
 را گویند  
 ه سرد بفتح اول و تشدید دوم مذکر روده دیوار  
 و کبیر اول در عربی پوشش  
 س سرد بضم اول مسکون دوم و سیوم نام جهاد  
 س سردن بر وزن عدن مذکر دندان و بضم اول  
 و فتح دوم کبری و بکارا گویند مرادف رودن  
 س سده کبیر اول و تشدید دوم مکسوره موش  
 ترقی و اقبال و دولت باشد  
 س سرد بضم اول و کسر دوم مسکون بای هو زنگ  
 خون بربی دم خوانند  
 س سراسر بفتح اول مذکر شیر و آب میوه و آب

برک لطیفه و بذله و مزه و ذایقه و سیاب و کمال  
 خشم و عتاب و غصه را گویند و بفتح اول در فارسی  
 رسیدن در سنده و امر برسیدن و طناب کنند  
 در سن و طلا و نقره و مس و سیاب و آهن و هر چیز از  
 فلزات که از آتش باشد و نام رود خانه است و  
 کله بند زمان و بمعنی سفید و فدا کننده هم است  
 و حریم و شکم خواره  
 ه سراسر بفتح اول و تشدید دوم مذکر سن و به تخفیف  
 در فارسی رسیده و تیز ذهن باشد  
 س سراسر بفتح اول و فتح نامی فوقانی اهل دورخ و  
 جهنم را گویند  
 ه سراسر بفتح اول با کف شیر به پوست کشیده  
 س سراسر بضم اول هم آن از رذن و در بنجیده کردن با  
 س سراسر بفتح اول و فتح و او مذکر نوعی از خوردنی و آن  
 از برنج و شیر و بنشکر زیند  
 س سراسر بفتح اول و فتح بای تختانی مذکر کیمیا و فلزات  
 کشته و دوای که از سیاب کشته یا دیگر فلزات  
 کشته ترکیب داده باشد  
 ه سراسر بفتح اول و بای تختانی مذکر سستی و کانه را گویند  
 س سراسر بفتح بای تختانی اول و کسر وزن کیمیا گویند  
 س سراسر بفتح اول مسکون و فتح بای موحده و کسر فوقانی  
 نام دوای است مرادف رسونت  
 ه سراسر بر وزن بعبره مذکر ریسمان بزرگ سراسر  
 موش ریسمان کوچک  
 س سراسر بفتح اول و کسر سبب جهل تیز فم و بزرگ را گویند  
 س سراسر بفتح اول و کسر دوم موش سنگاری جز بزرگی  
 س سراسر بضم اول و تشدید دوم و آن شرف سپیده اواز  
 رساین طنابند است گرم و خشک بجا نیت از برای  
 اورنجیه و آتشک و نار فارسی و سفید خسته که از آب  
 گویند و از مال القمام قروح و نواصیر کلا و صفا و نافع  
 و دست ز استعمال آن از قرابا وین جویند

بفتح اول

س مرهمسانا بفتح اول و سیم نر کردن چیزی باشد  
 و عطر بات بدین گونه معطر کرده را هم سیلا گویند  
 س مرسانا بفتح اول زبان عبری لسان خوانند و بضم  
 اول بمعنی آزرده شدن مشهور است شاید که  
 اول دکن باشد نه اول اردو  
 ه سراسنا بکسر اول چکیدن چیزی باشد با بستگی  
 س سراسواد بفتح اول فتنه انگیز و آتش افروز  
 ه سراسوت - سراسوت و دای سپ بفری حفض  
 بندی گویند و از آنز شیره بلبله تازه سازند و گویند  
 عصا - و از بلده است و قسمی دیگر است که آنرا حفض  
 می گویند و طبیعت آن سرد و خشک است جهت  
 امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و  
 ثور و تسکین حرارت خون و صفراوی و فواق و سایر  
 بواسیری و درم طحال و دفع سموم نافع  
 س سراسوی بفتح اول و سکون و او مجبول و کسر سزه  
 سونث طعام و مطبخ و جای طعام بختن را گویند  
 س سراسویا بسکون و او مجبول و کسر سزه پزنده طعام  
 و باورچی  
 س سراسهها بکسر اول و سکون سینه خستناک  
 ه سراسه بر وزن بسی بزنی و بیدار  
 س سراسی بفتح اول تشدید دوم سونث ریمان گویند  
 س سراسیا بفتح و کسر دوم او باش و عباس و رند مشرب گویند  
 س سراسیا نا بفتح اول شیره دار شدن و شروع کردن  
 و در پید و بکسر اول غلبیدن و در خشم در آمدن شر  
 س سراسیلا بر وزن فیتله شیره دار و مردم رند و او با  
 س سارشت پشت بکسر اول ضم سینه و نامی منقوط  
 و فتح بای فارسی و سکون سینه نامی منقوط فیه و سینه  
 س سارک بکسر اول سکون کاف تازی نام کتابی است  
 که هندوان ناز از کتب سادی دانند و بضم اول  
 مذکور سنغ و غارض و سد باشد  
 ف ساکابی بکسر اول سونث معروف و نیز قومی از رومیه

که در فقه و لکنویج است ساکابی مذهب کنایه  
 از مردم چابلهوس و خوش آمد گو باشد  
 س ساکانا بضم اول متعدی روکنا باشد  
 س ساکا و بضم اول مذکر مانعت و مزاحمت و سد  
 س ساکاوت بضم اول و فتح و او سونث کشیدگی و  
 مانعت و مزاحمت  
 س ساکت بفتح اول و دوم و بسکون دوم  
 هم گفته اند مذکور خون و بمعنی سیخ  
 هم گفته اند هر کت کو تر هر بفتح اول  
 سکون دوم نوعی از برص که در آن عضو  
 سیخ میباشد ساکت پتی بفتح اول و سکون  
 دوم که کاف تازی باشد و عوام بکاف فارسی  
 خوانند جوششی است پر خارش و یاد و که از  
 از دیاد خون و صفرا پیدا شود و نیز نام رسته  
 باشد که در علاج این زحمت بکار آید ساکت  
 چندین مذکر مندل سیخ  
 س ساکانا بضم اول کشیده شدن و دلنگشتن  
 و باز داشته شدن  
 س ساکویا بضم اول سکون دوم و فتح و او و تشدید  
 یای تحتانی مانع و مزاحم و بازوارنده  
 س ساکهد بکسر اول حکیم دانا و ولی مفرد اولیا  
 س ساکانا بفتح اول متعدی رکھنا  
 س ساکھانی بضم اول ساد که او خشکی و بی پروای  
 و سرد مهربی را گویند  
 س ساکھک بفتح اول و دوم پر وزن ساک نکھبان  
 و پاسبان  
 س ساکھن بر وزن سخن مذکر حفاظت و نکھسانی  
 س ساکھنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و نگه داشتن  
 و اعتراف کردن ساکھه چو تر نهادن و  
 گذاشتن و گذاشتن و امانت نهادن ساکھه  
 دنیا نهادن ساکھه لینا نگه داشتن چیزی

سرمانا ترغیب دادن و ترغیب دادن و مستغرق شدن	بطور امانت و توکل داشتن کسی
سرچسپا بفتح اول و کسر هم فارسی سکون بای مجبول حلقه کبوش و غلام و بنده	سرکھوارا - سرکھوال - سرکھواکا هر سه بفتح اول
سرصل و بخت و بفتح اول و ضم دال و فتح بای فارسی تشدید	کهبیان و پاسبان و راجع و شبان را گویند
تای منقوط هندی خواناس و جمہور را گویند	سرکھوالی سونٹ کهبیانی و محافظت
سرمنابفتح اول کر دین و رفتن	سرکھوانا بفتح اول متعدی رکھنا
سرمنابفتح اول مذکر شکارگاه	سرکھوانی بفتح اول مزدی که برای پاسبانی چیز
سرامینک بفتح اول سکون دوم و کسرون لطیف و	سرکھی کبیر اول حکم و بفتح اول سونٹ خراج که رئیس
سرام کبیر اول سونٹ قرص دوم و بفتح اول مذکر جنگ و حرب سانبھوم سوکره و نبر و گاه	قوم سکھ و ہند تا محافظت قوم کند و حافظ و نگهبان
سرام بن بروزن کندن مذکر صحر او بادیه را گویند	و نیز کابی که آزار بریده و خشک کرده برای مواسی
سارنھا بفتح اول و مقلط نون ہج سوم سونٹ شادمان و سرور و سرت	کھب دارند
سارنجک بروزن اندک سونٹ فروزینہ بندوق	سرکھیابفتح اول و کسروم سونٹ کھبیا و محافظت
سارنجک اترا مانا سونٹن فروزینہ بندوق را گویند	سرکھیس کبیر اول دوم و سکون دیگر حروف امام
سارنجک پلا نا پر کردن باروت در سوراخ سارنجک	اولا و اولی بزرگ
دان سوراخی که در ان باروت پر کرده بندوق را بسونٹن مرد ہند	سراگ بفتح اول سونٹ معروف کہ عربان عراق گویند
سارندہ بفتح اول بروزن بنده مذکر سوراخ دوروز	سراگ اترونا شکایت بادعا به داشتن و کم شدن
دور فارسی است معروف مرخار ازنا	و ضعیف کشتن سراگلاس پارچہ را گویند کہ نام ہوا
سارندہ جانا بضم اول و کبیر و ملول شدن	بود و تار آن مثل کی بناید سراگ چتر ہنا ستر
سارندہنا بفتح اول بخت شدن طعام	سراگ کردن کنایہ از تکریم و نجات باشد سراگ
سارند بضم اول و سکون نون و دال ہندی تن	ہر ناما توان و ضعیف کشتن
بے سر و بفتح اول نام درختی است غیر معلوم	سراگ بفتح اول دوم و سکون رای منقوط سونٹ ما
سارند اپا بفتح اول مذکر بویکی سارند اپو بفتح	سراگ بفتح اول مذکر ستیزہ و ماش و روشنگری
بای فارسی و ضم رای قرشت و سکون و او بجز اول کب	و صیقل و نام سر بہیم بہت سراگرا جگہ استیزہ
سارند ساکلا بفتح اول مذکر لباس بویکی نمنی پوشاک	و نزاع و جدال و مباحثہ
کہ بعد مردن شوہر بزین او پوشا شد و بجای آن	سراگ بفتح اول دوم سائیدن و مالیدن
اخیرہ مانیزمی نویسد یعنی سارند سالہ روزن	سراگنا بفتح اول مائل شدن و عاشق کشتن
سارند و بفتح اول و ضم دال منقوط ہندی مردنی	سراگید بفتح اول و کسروم و سکون بای مجبول
سارندی بروزن ہندی نون عبری مرآہ گویند	سونٹ تعاقب باشد
	سراگید ناما تعاقب کردن
	سراگانا بفتح اول آسیندن
	سراگانا بضم اول کریانیدن و رنجانیدن
	سارنا بفتح اول آسیندن و سائیدن شدن

چیزی بنده و عرصه وقت مقرری که در آن پارچه رنگ کرده شود	سرن دای با سرن عیاش سرن دای با سرن عیاشی سرن دای یا بفتح اول و کسر اول سرن دای سبوی و بمعنی مطلق
سرنگت بفتح اول و سیوم سونگ رنگ	هم هست
سرنگس بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح مای فوقانی مذکر نوعی از نارنج باشد و آن سیوه است	س سرنس بفتح اول و سکون نون و سین جمله سونگ شعاع خود
سرو ف کونید که محمد شاه بادشاه این نام نهاد	هه سرنگ بفتح اول و سکون نون و کاف تازی سکین مرد سفلس را گویند
سرنگس بفتح اول و سیوم مذکر سرد و بجهت سرنگس هه بفتح اول و سکون رای سندی مذکر خندق	فین سرنگ بفتح اول مذکر معروف که عربان آن خوانند و بمعنی طور و آئین و عشرت و سرد هم هست سرنگس هه جای تماشا و بازی گاه سرنگس بجهت تباهی و خللی که در بازی واقع شود و سرنگس اترازانگ با خنجر و زرد
سرنگس رنگ کردن	سرنگ شدن و نمکین شدن سرنگس اتراجانا پریدن
سرنگوئی بفتح اول و سونگت مزدی که برای رنگ کردن چیزی دهند	سرنگ روی و براسان شدن سرنگ افشانی
سرنگو یا بفتح اول و سیوم و تشدید یا محتمالی رنگ بر بصری صباغ خوانند	فین ریخن رنگ باشد سرنگ آمیزی نقاشی و مصوری و کتیا از حیدر حکمت هم هست سرنگ با خنجر رنگ
سرنگی بر وزن جنگی رنگیز و پارچه رنگین بونه دار که رنگ آن قائم نبود و نیز نوعی از پارچه که در خیر آباد می شود	فین پریده و براسان و تخم سرنگ برنگ بوقلمون و بالوان جدا گانه سرنگ بگزن تا تغییر و تبدل حالت چیزی باشد سرنگ چر هناسست و سرخوش کردن از
سرنگیلا بفتح اول و کسر سیوم رند و او باش و خوش نما و شگلی را هم گفته اند	سرنگ می سرنگ دیکه نادر یا فتن حالت و آئین چیزی باشد سرنگ سرنقا میل شدن و دل دادن
سرن ما سرنکس اول بر وزن زنبهار آنکه قرص خود ادا کند	سرنکسی سرنگ سربیان سونگ عیش و عشرت سرنگ سرنو ب رنگ و شکل و هیئت چیزی سرنگ فلک
سرنو اس بفتح اول مذکر محل و حرم برای راهبر سرنهت بفتح اول و سیوم مذکر چرخ که بدان آب بر کشند مراوت سرنهت	سرنو جاننا پریدن رنگ باشد از حیرت و بیم سرنگ کونا با عشرت و شادمانی بسر بردن سرنگ لگانا کتیا از آتش افروزی کردن باشد سرنگ ما سرنابازی
سرنی کبر اول و سیوم سونگ قرص دار و دیون سرنیا کبر اول و دوم مذکر سونگ قرص دار و دیون	سرنی در بودن و این یکی از مصطلحات بازی چوپر باشد سرنگ محل شبستان و خوابگاهی که آنرا برای
سرنو بفتح اول بر وزن سرنو مذکر براد و دوست سرنو سیم در یزه ریگ و کرد و باروت و غیره	عشرت آراسته باشد
سرنو فارسی بمعنی درست و جائز باشد	سرنگانا بفتح اول متعدی رنگ که بمعنی رنگ کردن باشد و این بهندست
سرنو با و او مجهول سونگ ناله و فغان	سرنکاوت بفتح اول سونگ رنگ و لون
	سرنکائی بفتح اول سونگ مزدی که برای رنگ کردن

س و س	س و س با و او مجهول نالان و اند و کین و چین باشد
س و س	س و س با و او مجهول مذکر سومی بدن و خط چهره را گویند و بفتح اول در فارسی رونده در و آن باشد
س و س	س و س با و او مجهول که میایدن
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون
س و س	س و س با و او مجهول سکن الف نون

س ساروسنا با او مجبول و بعضی اول هم خوانده اند بعضی سید و ناخوش گشتن باشد	س سارولنا با او مجبول کرماندن س سارولنا با او مجبول سکون لام صاف و هموار کردن و حیدر و انتخاب کردن باشد
س ساروسی بعضی اول هوش چیزی سبوس اساکه دیر آدمی پیدا میشود	س سارولی با او مجبول هوش دانه است هیچ رنگ که هندی وان آزار و تشنه بکار میرسد
س ساروک با او مجبول مذکر زرقه و معنی منع و مزاحمت هم آمده و باین معنی هوش باشد	س ساروم بروزن موم مذکر سوی تنگ بدن س و صغی بعضی اول سکون لود کتر نامی سقوط هندی
س ساروک با او مجبول دفع کاف نازی و سکون ای هندی اول مذکر و نامی هوش زرقه و کتری کندک	س سارونا با او مجبول گریستن سارودینا گریستن و ار بچیده شدن مردونی صورت انگه بر و او آزار انده و طلال پیدا باشد سارو کی بدقت و محنت و بد شواری
س ساروک با او مجبول خزانچی و خزانه دار را گویند	س سارون با او مجبول روزن بودن هوش علاوه و مزید مرادف سارونک
س ساروک با او مجبول دفع کاف نازی هوش منع و باز داشت را گویند	س سارونا با او مجبول مذکر سوش زرو سم مرادف و سارونا بفتح اول و دوم و تشدید نون لکری را گویند که بر در محل سرای زمان باشد و شبای سطلو بود او خریده شود و بفتح اول و سکون دوم مذکر او در عروس بخانه برای انعام رسم شادی
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول باز دارنده را گویند	س سارونت با او مجبول و سکون نون نامی سقوط هندی هوش غدر و مکر و حیدر را گویند
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن
س ساروک با او مجبول نازد اشتن و منع کردن می نمودن باشد	س سارون با او مجبول سکون نون و بای فارسی کاشتن و بنال نشانندن

<p>تلق و خوشامد و سخنان شیرین باشد      س ه س ه و ل فنج اول و ضم رای هندی مذکر بهل و کور      را کونید</p>	<p>س و ن گتی با و او مجبول و فتح کاف فارسی کسری هندی      مونت سیزه و عدد را کونید مرادف س و مٹی      س و ن گت لغتم اول و فتح کاف فارسی مونت کرده      عبار و چرک را کونید</p>
<p>س ه س ه س ل فنج اول بروزن نخس مذکر پایالی      س ه س ه س ل فنج اول و دوم مذکر ظرافت و بذله و بمعنی      مخفی و پوشیده هم آمده است</p>	<p>س و ه ه ت با و او مجبول و فتح نای هوز کر به و جکا و ذکا      باشد</p>
<p>س ه س ه س ل فنج اول و دوم شاد شدن شادمانی      کردن</p>	<p>س و ه ه نی با و او مجبول مونت نام منزل چهارمین      باشد از منازل قمری</p>
<p>س ه ک ل فنج اول و سوم مذکر تپ کو چک و کرون      و بهل و هم گفته اند س ه ک ل گ      س ه ل فنج اول بروزن بهله مذکر نوعی از جنوب با      س ه م س بروزن ربه دار را هزن و قاطع طریق</p>	<p>س و ه و پروزن و و و مونت نام مای است که تک      باشد      س و قی لغتم اول بنیه لبری فطن خوانند س و قی دار      بنیه دار</p>
<p>س ه ن بروزن عین مونت طور و وضع را کونید و      با لفتح و عربی کرو و کور و دادن باشد      س ه ن ا بروزن شخه مانند و توقف کردن و بود      و باز مانند</p>	<p>س و وین با و او مجبول و بای مجبول مونت موی      خط و پرزه جامه را کونید و بیای معروف در فارسی      معروف که آرزو عربی نخاس خوانند س و وین      بدلنا فر شدن اسپ و صفای رنگ آرزو کونید</p>
<p>س ه ن ت ل فنج اول و دوم و سکون نون و تالی      هندی مونت جرجی که بدان آب از چاه برکشند      مرادف س ه ت</p>	<p>س و وین با و او مجبول اول بنیه فروش      س ه ا و ل فنج اول مذکر قامت و سکونت و درنگ      و مکت را کونید س ه ایش بروزن نواز مونت      س ه ت ل فنج اول کسری هوز و سکون تالی فوقا</p>
<p>س ه و ا بروزن قهوه بنده که بی خریدن بدست      آمده باشد      س ه و ا نی ل فنج اول بروزن محرای مونت گرایه      و جرت خانه را کونید</p>	<p>س ه و ا و بی نوا و عاجز و فرو مانده را کونید      س ه ت ل فنج اول و دوم توقف و مکت و درنگ      س ه ت ل فنج اول اسم حال است از مصدر ر ر بهن شکل      است بمعنی در حضور او همچو اسکله س ه ت مین س ه ت      کام کیا یعنی در رو بروی او این کار کردم</p>
<p>س ه ی ل فنج اول و کسری هوز مونت شیر زنده وان آله      است که بدان ماست را بنزند و بمعنی سبوس      و خاله هم آمدن است</p>	<p>س ه ت ل فنج اول و دوم و سکون تالی هندی      مذکر جرجی که بدان آب از چاه کشند      س ه ت ل فنج اول بروزن صهبا مذکر چو در لیمان      س ه ج ا ن ا توقف کردن و باز مانند و دیگر کرد      و رنگ کردن</p>
<p>س ه ی ا ل فنج اول و سوم و تندی تختانی ساکن و معجم      را کونید      س ه ی ا ل فنج اول و سکون تالی مجبول مونت ریک      که در مقام حیرت دستخاف بگویند</p>	<p>س ه ی ا ل فنج اول و سکون و او مجبول مذکر      س ه ی ا ل فنج اول و سکون تالی مجبول مونت ریک</p>

<p>وسوش این غیر آن و لفظه نسل و بیاسر و فسم و دعا        و طور و دستور و قانون باشد</p>	<p>س سیند اس بفتح اول نام درونی است        س سین بر وزن تیرند کشور و نحو عامه ادب س د س        بر وزن زور</p>
<p>س سرتیا کبر اول بر وزن حیله بی فحالی        س سرتیای بیای اول مجهول موش مز دیگر برای سوان        کردن صاف نمودن چیزی و بند</p>	<p>س سرتیا یا کبر اول مسیرم کر سین کواک شکایت کرد        و بحر الهاس معنون        س سرتیا کبر اول و سکون دیگر حرف موش همزه است</p>
<p>س سرتیل با تخمائی مجهول و فتح فوقانی موش زمین یک        و رنگ تاک</p>	<p>س سرتیل کبر اول و سکون موش انداز سیده        س سرتیا کبر اول بر وزن موش ساسا و برادر را گویند</p>
<p>س سرتیانا سکون بای تخمائی بای فوقانی ریگ تاک        س سرتیانا سکون تخمائی مجهول بای فوقانی سوان زن        و صاف نمودن</p>	<p>س سرتیا کبر اول بر وزن موش ساسا و برادر را گویند        س سرتیا کبر اول موش تخم سمش و عتاب        س سرتیا کبر اول موش معروف که عبرتی لجه خوانند        س سرتیا بنا نا اصلاح خط باشد سرتیا خند مخرب        و استهزا سرتیا خندی استهزا و مضمک سرتیا خیل        بر وزن سرتیا خیل آنکه درش دراز داشته باشد        س سرتیا کبر اول و فتح عین سرتیا خشک و لاخر و نجف باشد        س سرتیا کبر اول مویکها بر دو بیای مجهول موش زنگ        و علامت و خط باشد</p>
<p>س سرتیا کبر اول و ضم بای فوقانی صاف کنده        س سرتیا بر وزن کیمی موش زمین ریگ تاک که بر گناه        جوی باشد و بعضی سوان هم گفته اند</p>	<p>س سرتیا کبر اول موش سرتیا خندی استهزا و مضمک سرتیا خیل        بر وزن سرتیا خیل آنکه درش دراز داشته باشد        س سرتیا کبر اول و فتح عین سرتیا خشک و لاخر و نجف باشد        س سرتیا کبر اول مویکها بر دو بیای مجهول موش زنگ        و علامت و خط باشد</p>
<p>س سرتیانا سکون بای مجهول و کسری فوقانی سوان        کردن و صاف نمودن</p>	<p>س سرتیا کبر اول مویکها بر دو بیای مجهول موش زنگ        و علامت و خط باشد</p>
<p>س سرتیانا سکون بای مجهول و کسری فوقانی ریگ تاک        س سرتیا کبر اول مذکر معروف و آنرا بغاری رده خوانند        و چون آنرا با سر که بر خنایه طلا کند تحلیل دهد و اگر با آب        سر زنگوش در چشم کشد شب کوری را بر برد و عبرتی        فذق بندی خوانند</p>	<p>س سرتیا کبر اول مویکها بر دو بیای مجهول موش زنگ        و علامت و خط باشد</p>
<p>س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول و سکون دیگر حرف موش ختیا        و خواش آنرا و لب ندیدگی و ولاویزی و دلگشی</p>	<p>س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک</p>
<p>س سرتیا کبر اول و ضم بای فارسی و جیم فارسی        پوشیده کردن خوشی و فرحت خویش باشد        کسی سرتیا کبر اول و ضم بای فارسی و جیم فارسی        پوشیده دارد</p>	<p>س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک</p>
<p>س سرتیا کبر اول شاد شدن        س سرتیا کبر اول موش سرتیا کبر اول        بگذشت        س سرتیا کبر اول مذکر خس عبرتی فرد گویند</p>	<p>س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک        س سرتیا کبر اول مسیرم موش رده کوچک</p>

<p>هر س بجه پهبو با هر دو بای مجهول و فتح نای هوز نمونش کثرت و زیادتی</p>	<p>خبرزه کوچک س س بجه کبر اول و سکون و دیگر حرف مذکور خس</p>
<p>کفار و وار و هم در حرف سین محکم</p>	<p>مرادف س بجه</p>
<p>س سحر نیست که افاده معنی بنا هست و مانند کی دهد همچو کالا ساد و بهت سا و در فارسی آسا گویند</p>	<p>س س ایند هئا کبر اول سکون بای سروف و نون</p>
<p>س سابد هان بفتح بای موصوفه و دال مبهمة متوجه و ملتفت و خبر وار مرادف سا و دهان</p>	<p>س فتح دال طعام بختن س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بیدان بخر بریند</p>
<p>س ساین بر وزن چاور مذکور پست کوزن با اهو باشد که ازان بستر سازند</p>	<p>س کاتبیل در عن بیدان بخر س س اینتر بیای مجهول و سکون نون در ای سقوط</p>
<p>س ساین صنترا افسونیکه الفاظ آن موافق محاوره مردم بود س ساین بر وزن چادر سندان کوچک</p>	<p>س مذکور بیدان بخر مرادف س ایندی س س اینک بیای مجهول سکون نون و کاف تازی</p>
<p>س ساین با سیوم فارسی مذکور لعنت و نفرت و بد دعا س ساین کبر سیوم مار ماده</p>	<p>س س نمونش آواز خبر بر بی بنیق و بهناق گویند س س اینگ آواز کردن خر</p>
<p>س ساین بفتح سیوم مذکور مرضی است که در ان سوی از بند بیقدر بر بی داء البریه و داء الثعلب خوانند</p>	<p>س س اینگ کبر اول سکون بای سروف و نون کاف س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی</p>
<p>س ساینتمنا بسکون سیوم که بای فارسی است بد دعا کرد سات بر وزن ذات هفت سات پانچ کون مادرش</p>	<p>س س اینگنی بیای اول مجهول نمونش بناقی است که آرا بخت کیتا هم خوانند</p>
<p>س ساین نام و هن با و او مجهول و فتح نای هوز مذکور سکی باشش رک مجت میدارد</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول و فتح و او نمونش شزل است و مختم از منازل قری و نام زوجه بلا ما هم است</p>
<p>س سا قوک بسکون نای فوقانی و کسر و او صادق و غیر نیک را گویند</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول و فتح و او نمونش شزل است و مختم از منازل قری و نام زوجه بلا ما هم است</p>
<p>س ساتحه حرینی است که افاده معیت دهد و بمعنی محبت و رفاقت و همراهی هم آمده است باین معنی مذکور باشد</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بناقی است</p>
<p>س ساتحه و کلا رفیق س ساتحون ساتحه همراه</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بناقی است</p>
<p>س ساتحن کبر سیوم زن مصاحبه س ساتحی رفیق و مصاحب</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بناقی است</p>
<p>س سات پات نمونش سازش و موافقت و شرکت س ساتحه شفت بربی سستین گویند</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بناقی است</p>
<p>س ساتحی مذکور نوعی از نشالی که در فضل باران مدت جبوب باشد و آنرا کشنه گویند</p>	<p>س س ایندی بیای مجهول سکون نون و کاف تازی س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بناقی است</p>

کجا نشانی  
آواز کردن

س	س	شش روز قابل درو میشود	
س	س	ساج بروزن حاج مذکر ساز و سامان تباری	س
س	س	ساجن بفتح سیوم محبوب دور با دوست عاشق باشد	س
س	س	ساجنا بسکون سیوم آراستن و آماده کردن زمین	س
س	س	ساجها بروزن خواهر مذکر ابنازی و شراکت	س
س	س	ساجھی بروزن راجی ابناز و شریک	س
ت	س	ساجق بفتح جیم فارسی رسم برون حنا بخانه عروس	س
س	س	ساد بروزن زاد مذکر خواستش و آرزو	س
س	س	سادس بروزن مادی از روی ادب و تعظیم و تکریم	س
س	س	سادس بسکون دال عهد مذکر نوعی از ترانه و سرود باشد	س
س	س	ساد هس بسکون ال عهد صادق و راست بازو زاهد	س
س	س	و نیکو کار و بمعنی شوق و آرزو هم آمده باین معنی موندت باشد	س
س	س	ساد هان بروزن جادو دان قاطبه و عمود و عام	س
س	س	را گویند	س
س	س	ساد هک بروزن پاکت نادر و عابد و مر تاض	س
س	س	ساد هن بروزن دادن مذکر کار و عمل	س
س	س	ساد هنا آموختن و استعمال کردن و عادت گرفتن	س
س	س	و خور کردن و تجربه نمودن و اسم موندت هم هست	س
س	س	بمعنی استعمال و تجربه و حکمت و پرستش	س
س	س	ساد هو بروزن جادو دیدار و خدا دوست بمعنی تاج	س
س	س	و کد او خواهند هم آمده	س
س	س	ساد هید بروزن بادیه ممکن و آسان گویند	س
س	س	سام بروزن کار موندت سرگین بجا کستر آینه که نبرد	س
س	س	باشد و این مغز و مخ و قدر و پیاورد و در فارسی	س
س	س	کلمه ایست که افاده معنی انبوی و بسیاری بد چون	س
س	س	نگ سار و شاخسار و کوسار و بمعنی هر و شتر هم آمده	س
س	س	است همچو نگون سار و ساریان	س
س	س	سام مذکر خانه که در آن گاو از ای بندند	س
س	س	سام بروزن خاد اهلکی و جمیع و تمام و برادین دور	س
س	س	فارسی خالص و نفیس و زنده را گویند چون عمر سار	س
س	س	وز سار او شگ سارا	س

سام مرتبه بسکون الف و سکون رای عهد  
دو بعین و رای فوقانی و رای هوز مذکر اختصار و  
ایجاز  
ساما حتی بفتح سیوم بروزن آرزوی بمعنی بهلبان  
سامر د الفتح سیوم بروزن ماجرا یکی از اسمای  
در گاهت و معنی در کاندگور شد  
سامر س بفتح سیوم و سکون چهارم مذکر نوعی از  
پوتیار باشد  
ساما کا بکسری عهد بروزن حامله موندت پرنده  
است و شارک را هم گفته اند  
سامر نا بسکون رای درشت تمام کردن و بجای آوردن  
و درست ساختن و نیز و دادن زمین را و نیز در  
وز زبان دگنی بر و گویند  
سامر نگ بروزن آهنگ مذکر نوعی است  
موسیقی و طلاس و مار و ابرینی سحاب و  
آواز طلاس و آه و بروزن نفیض مرد و آب بر حبه  
مار و چرخ را گویند و نام کشوری و دیاری هم است  
شاعرین بمعنی جمع کرده است سامر نگ  
سامر نگ که بی سامر نگ بولبول آئے چو  
سامر نگ سامر نگ که سامر نگ منبر  
یقین چای معنی شتران است طلاس سی مار  
بگرفت و ابر خروش میکند اگر طلاس بفرزاد  
آید مار از دمان او بیفتد و بجات یا بد گویند  
که از خواص طلاس این است که چون آواز سخا  
می شنود به نشاء آید و شور کند  
سامر نگ موندت از ادالات طرب باشد  
و آن سرود است  
ساما نگیا بکسرف فارسی نوازنده سار  
ساما و بروزن دار و موندت نام پرنده است  
ساما ی موندت لباسی است که زنان اهل کن  
بکسر آنرا بطریق لکی بر کمر بندند و سر و بکر مانند

<p>سال بروزن حال مذکر صلب نام درختی است که از جنس آن گشتی سازند و سوراخ و بجای و در سره را گویند و فایده جانوزی هم هست و در فارسی معروف است و آن حرکت یک دوره آفتاب است از نقطه اول برج حمل تا نقطه آخر برج حوت و آنرا بر عربی سده گویند و بعضی گشتی و جبهان هم آمده است</p>	<p>مقهور و پاک بر که اندازند و در فارسی نام شهر است از نازندان و نام پرند است سیاه و خالدار و بعضی سرایت کنده عربی است</p>
<p>سالک بروزن لاله برادر زن و در ترکیب بعضی سبب جانوری باشد و سار بروزن ژاله در فارسی لشکری که در پس سر قلب نگاه دارند</p>	<p>س ساستری مرادف سندی که لباس ناست س ساس نادر زن که خوشدامن باشد در فارسی بعضی لطیف و پاکیزه باشد و نام جانوزیت سیاه</p>
<p>سالسا بسکون سیوم مذکر نام درختی و بناتی باشد سالکرام بفتح سیوم و سکون کاف فارسی مذکر نوعی از سنگ چنق و این سنگی باشد که سینه و آزار امده است مانند و به شکل و ششمنی دارند</p>	<p>س ساسن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر حکم و فرمان و سندر ویرانه را گویند</p>
<p>سالن بفتح لام مذکر ناخوش و عبرتی اوم یا لضم و اوام با که خوانند سالنا بسکون لام گ</p>	<p>س سانساق بقیه کردن و اصلاح دادن مرادف سالنا ساق سونت معروف که پائی ساق درخت باشد</p>
<p>سالنا بسکون سیوم سفتن و سوراخ کردن و بعضی در کردن و همزمان نمودن هم بنظر آمده</p>	<p>س ساق عروس نوعی از شیرینی</p>
<p>سالو بروزن خالو مذکر پارچه معروف</p>	<p>س ساکا بروزن اما مذکر نارنج را گویند ساکا کرنا آرایش کسی درست کردن سات بندهد بادشاهی که نارنج را معطر کرده باشد</p>
<p>سالوتری بسکون و او محبوب و فتح فوغانی بیچار که طیب جهان باشد</p>	<p>س ساکهر بروزن پاک سونت اعتبار و آبر و دوست</p>
<p>سالی بروزن خالی خواند بروزن و در فارسی هر چیز دینا و کهنه و ستم را گویند</p>	<p>س و بعضی فصل و موسم هم آمده است ساکها بروزن خارا سونت شاخ و درخت بر بیخ</p>
<p>سام بروزن لام سونت حلقه آبی یا سی که در آخر چوب دستی یا نیام شمشیر و غیر آن کنند سامی</p>	<p>س ساکی بروزن مثل گواه و شاه</p>
<p>کذک ۲ سام در فارسی نام پسر نوح علیه السلام و نام پدر زال که جد رستم باشد و نام علی است که بعضی آنرا درم و داعی می دانند و رستم همان است و بعضی آنرا</p>	<p>س ساکیات ظاهر و علانیه و آشکار و روبرو را گویند س ساگ با سیوم فارسی مذکر سبزی و بقدر ساگ پات بقدر زره ساگ پات هوناسهل آسان شدن</p>
<p>باشد چه جانوزی که در آتش مشکون می شود و اورا سام اندر احمی گویند یعنی اندر آتش و سمندر مخفف است و نام کوبی است در ماورا، النهر و در عربی زرها طلا باشد و مرک و هلاک را هم گویند و در عربی نوعی درخت باشد</p>	<p>س ساگر بروزن چادر مذکور یا بوجرا گویند ه ساگونی بفتح سیوم و سکون داد و کسر شاة فوغانی سونت گوشت و لحم ه ساگون بروزن صابون سونت نوعی از چوب و درخت باشد</p>

از چنانچه اسم است

سانا بر وزن نام بره منوشه جان اسباب

سانا مانیا یعنی نون در آخر و بی او در بعضی نام هم گفته اند اما با نون بجای الف آخر نامی نویسنده چون سانانیه

سانا مبره بگونیم و فتح بنای موده مذکر نام شهر است نیز دیکتا جمع که متصل آن دریا پرست و از زبان آن کلمه می سازند و آن کلمه را هم بدین نام خوانده اند

سانا مدبر است یعنی سیرم که سیم باشد و سکون و ال مملو و کسری و ثنت مونث فالگوی و دعائی و خطوط شارا گویند

سانا مخرج یعنی سیم و سکون و دیگر حروف مونث قدرت و توانایی را استخوان و استخوان باشد

سانا مخرجی بر وزن باورچی فاعله و توانا

سانا مگری یعنی سیم و سکون کاف فارسی و کسری و ثنت مونث سامان و اسباب

سانا سا مانا سا ممانا بسکون سیم در هر دو مذکر و ثنت و فاعله ساکنه هر پیش و فاعله و سامی سامعی سامحی سامحی کذ

سامی بر وزن نامی معنی آهین که از پیر استکام چوب و غیر آن نصب گفته

سان بر وزن آن مونث سنگ فسان در فارسی طرز و روش در رسم و عادت و مطلق بر آن را نیز گویند و نظیر و مثل و مانند را هم گفته اند و مطلق مصلح جنگ باشد و معنی همه و پاره هم هست و فسان را نیز گویند و معنی سامان

سر انجام و دانودن خود بخوبی و عرض لشکر هم هست

سان بجمانان فاییدن کسی باشد یا و آشنایه

سانا مذکر را بر هر بی معیه گویند طریقی خوردن مار است که سر را با و بنا را با هم بسته بعد چهار انگشت از هر دو بیک

غریب قطع کنند و هر چه کم خون و بود از قطع سرد و بنا را بی حرکت باشد استعمال نیاید که در این ملاحظه است هر چه فاعله و با بیاورد از مطلق است و از این باب است

و یا بسبب و محض است و چون بکشند و در میان از بیرون طبع نماید و یا کند تا بگذرد مراد از طبع و اظرف

جلود و فتح کرده تکلیفی بود در مجزوم این معنی تجرید است

است و متداول است و معنی است که با شوری و طرد و غلبه و ضعف بصر و در و عصب و در معنی و منع زیادتی خازان

و حفظ جان و تقویت قوتهای حیوانی در حواس طول

عین تر است و طبیعت صلح ای که چهار است از پوستین دوست بردن زمان بر حسب رحمت و ولادت است

و بخورد او سقط جنین و جحف و از او بر سر

سانت کمر یا بسکون نون و نای فرغانی تسکین دانه

و صلح کردن دو کس سانت جونا تسکین یافتن

سانتی بسکون نون و کسرو فغانی سونت معنی عوفین

سانت بسکون نون و نای هندی سونت پرستی و وصل و عهد و پیمان و سازش و چوب خرمین کوب

سانتا مذکر چوبی یا ناز یا نکه در آن فیلان را دور و قضا

حرب برزند و معنی هم نیز هم بطراجه است

سانتا پیوستن محشته کسته و پیوند دادن آن سانها

گندک

سانتا بسکون نون و نای فرغانی مرادف سانت

سانا مخرجی سونت تمام را گویند

سانا مخرجی اول مذکر و ثانی مونث تصور تا که طفلان ناز را در راه آهین کشن از هر کسین گاویند

سانا مخرجی اول مذکر و ثانی مونث تصور تا که طفلان ناز را در راه آهین کشن از هر کسین گاویند

سانا مخرجی اول مذکر و ثانی مونث تصور تا که طفلان ناز را در راه آهین کشن از هر کسین گاویند

ساده	سان
ساده	سانس الکی یعنی تقض وقت اخیره جان کردن سانسو
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده
ساده	ساده

برسیان برزده در بالاندا زمانم آن معلوم شود  
 سب ساهی بر وزن می هوش نوی بنده پشت باشد دو مرتبه  
 بسنی ظفر در زمین کند باشد  
 سب سایا مگر بر وزن باه مگر ساه بر وزن ظل خوانند  
 سب سائین بر وزن آئین خدا و خداوند و آقا که او در دنیا  
 نیز گویند و صدای جدیدین باد  
 سب سب یعنی اول همه و جمله کل سب مصری یکی  
 ذلیان ضرب الثلث است در مقامی گویند که بر فردی از  
 افراد در نیکی و خوبی عدل یکدیگر باشد سب که هم  
 و تمام سب کوشی هر کس در میان  
 سب سب که اول و سوم آنکه بر وزن کشی هر عامی که  
 باشد بخورد  
 سب سب اس یعنی اول بر وزن عطاس هوش بوی خوش  
 در ایچه طیب  
 سب سب یعنی اول سکون بای موحده و دال جمله دیگر  
 و کلمه و لفظ و سه ردی است در میان مانگ بنام  
 و یعنی اول در فارسی چیزی است معروف برای  
 برداشتن چیزی را که کوچک از گیره خوانند  
 سب سب است یعنی اول دوم و سکون رای جمله و بای  
 ذکر خرگوش و آن جا است معروف  
 سب سب بر وزن یعنی اول و دوم و سکون رای جمله و وزن  
 که بر بی و سب گویند  
 سب سب یعنی سر و سوزن که زره و بقیه باشد سبزی مندی  
 یعنی سر جای پر زخمن بقره و سبزی  
 سب سب یا یعنی هر دو سب سکون بای موحده اول  
 کردن و چینی کردن و در آن شدن ماهر ادب سر سر  
 سب سب یعنی اول دوم و نوی و نور آورده و درونی بازان  
 و خوش و آشوب و رنگی که چشم پیدا شود  
 سب سب یعنی اول دوم و هوش مند و قوت  
 سب سب یعنی اول و دوم و سکون او و جمله  
 یعنی بر نهی و بر جای باشد

سب سب یعنی اول و دوم و سب سکون سواد همی نوی  
 سب سب یعنی اول مبارک و بیکو و سعد  
 سب سب یعنی اول دوم و هوش مند و هوش مند  
 سب سب یعنی اول در کفر و جوی یک و در کفر  
 و بسنی ظفر و یک سب سب است  
 سب سب یعنی اول و دوم و مگر فرصت و فرخت  
 و قابو سب سب بر وزن گلچو گل  
 سب سب یعنی اول و دوم بای موحده و سکون بای سوز  
 و فتح کاف فارسی درای قرشت و فتح بای سوز  
 مگر بجم سعد و آخر تنیک و ستمه مبارک  
 سب سب یعنی اول مگر دوم و سکون بای خیر اول  
 قرشت زود و جمله و بر وقت باشد  
 سب سب یعنی اول و دوم مگر با داد  
 سب سب یعنی اول و دوم علی الصباح  
 سب سب یعنی اول و دوم بای فارسی و سکون الق و  
 فوقانی که ای قرشت لایق و سزاوار اوزیا  
 سب سب یعنی اول مگر سبزه یعنی سر ذکر  
 سب سب یعنی اول هوش سبزه و فوقانی آن سر  
 و خشک است در دوم و کران و دفاع قضا و طعم و  
 صغیر از رخ بی مزی و چین و مانده آن بسیار  
 و دفاع و عرق آور و مقلان شتهای طعام  
 سب سب یعنی اول و دوم و سوم سب سب یعنی  
 سب سب یعنی سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
 سب سب یعنی اول چهارم و سکون دوم و سوم  
 سب سب یعنی اول و دوم و سکون فوقانی درای  
 قرشت فرزند رشید و فرمانبردار و خلف الصدق  
 مراد است  
 سب سب یعنی اول و سوم سب سب یعنی  
 سب سب یعنی اول و دوم و سکون دوم و فتح فوقانی  
 مگر سب سب یعنی سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

س استو نشتم است و مغز اواب این مجروحات لفظ  
 گذشته باشد بزیادست فغانی دیگر و سکون هم  
 س است و بیخ اول دوم سکون فغانی و نامی است  
 موت و سکون و بین و هم باشد  
 س است بیخ اول و بیخ دوم و سکون هم فارسی و نامی  
 هوزند که فغانی که حق لطیف او بود و لغت بسیار  
 مای و آن از جلال شدن است تا بد کشیدن  
 س است سیر د ابغیح اول و دوم مطربی که بر تعلیم نان معین  
 س است سیر دانی مطرب یا بیک در پس اولین بوده سرود  
 س است سیرها بکسر اول و بیخ مای فارسی و کسر مای و شت  
 موت خوابش و آرزو را گویند  
 س است سبیل و بیخ اول و دوم و تشدید لام مشهور درخت  
 کویل دارد و بر بهار و نیز سبزه که روی آرزو از برگ کویل  
 پر کنند و در رسم شادی و تفریح آن رستوهها نصب نمایند  
 س است سبین بیخ اول و سکون دوم و سوم مذکور خواب و بیخ  
 و نام سبنا که تک سبین دوش احتلام یا گویند  
 س است سبنا بخاری بکسر مای موحده سبیر یعنی تا که تعبیر خواب  
 س است سپوت بیخ اول بر وزن قوت سبیر فغانی و بیخ  
 اول هم آمده  
 س است سبوكا بیخ اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکور  
 مار سبوكا که تک سانب کاسپوکا بچه افنی  
 س است سبختک بکسر اول و بیخ مای فارسی و سکون مای  
 هوز و کسر مای منقوط بندی و سکون کاف نازی  
 آن سکلی است معروف  
 س است سبعل بیخ اول و بیخ دوم و سکون مای هوز و لام  
 هوز و بار آورده معنی را گویند  
 س است سبجاری بیخ اول موت فغانی مراد بسیار  
 س است سبت بیخ اول مذکور و موت فغانی و لام  
 چیزی و پس پس موت و شیر و چیزی و موتی و  
 س است سفینت و پس موت و هذافت و پس موتی راست  
 بی اول و بیخ هتم بطرز آمده است

س است سبندی بر وزن فغانی موتی که در است کشت  
 بیخ اول و بیخ دوم فغانی و نامی یکی باشد و مستکرم  
 بیخ کاف نازی و بیخ مای هوز و عمل یک  
 س است سبت بیخ اول سبیر را گویند سبوانی است بیخ  
 سین اولی که بیخ هوز مراد بر باشد  
 س است سبتا بیخ اول و تشدید دوم مذکور و وقت و در  
 کتبیغه بازان یعنی هفت باشد و بیخ اول و تخفیف  
 دوم و خزر را گویند که عربان بنت خوانند  
 س است ستار بیخ اول و در ذکر و بخار و فرست و قابو  
 و بکسر اول در فارسی است معروف و بیخ اول  
 و تشدید دوم در عربی بسیار پوشنده و نامی است  
 از نامهای خدای تعالی  
 س است ستامی بیخ اول موت درفش و آن آله است  
 لوک دارد که بدان سوراخ کند چیزی را عربی تخفیف  
 خوانند که افنی التفت  
 س است ستاسی بیخ اول آرزو و در بخانیدن  
 س است ستانوس بیخ اول و تشدید دوم و بیخ تون و کسر  
 نو و هفت  
 س است ستاون بیخ اول و تشدید دوم و بیخ او بچاه و بیخ  
 ستانیس بیخ اول و تشدید دوم است و بیخ  
 س است ست بکها بیخ اول و کسر مای موحده و بیخ کاف  
 نازی موت منزل است و همچنین باشد از منازل فغانی  
 س است ست بیخ دوم و کسر سیم موت شاد و بیخ  
 س است ست بیخ اول و تشدید فغانی معنی روشن و حد  
 و بیخ فغانی معنی حد و معروف که هفتاد باشد و بکسر  
 دوم در عربی یعنی پوشیدن باشد  
 س است ستا بیخ اول و تشدید مای فغانی گناید  
 از سبیر فرقت و شیخ فغانی باشد و معنی لفظی هفتاد  
 ستار و هفتاد و بیخ است  
 س است ستانا بیخ اول و دوم هم برآید و در ششم  
 افغانی باشد

<p>فتح رای قشست دسکون لوزن و فوفانی داخل شد آفتاب در برج حمل که هندوان در آن روز سون بر برهمنان تقسیم کند</p>	<p>س ستره بفتح اول مفیده ت ستری بکسر اول و سیوم مونت خوی بدن عرق با س ست ستره بفتح هر دو سین شصت و بیست</p>
<p>س ستوانشنا بفتح اول و سکون فوفانی کودکی را گویند که در ماه هفتم پیدا شده باشد س ستوکن بفتح اول و سکون دوم و فتح داد و ضم گام فارسی عنصر خوبی و احسان و این لفظ از اوصاف و شنبو باشد</p>	<p>س ست سنی - ست سیاه بفتح هر دو سین جمله مونت نام کتابت ششون بر هفت صد و ده که نوعی از شتر سندی باشد و صنف آن بیماری لال بود و باشد که و کل آن اشعار حسب محاوره برج گفته است برج جما که تری کین بود بدله بدله بلاس</p>
<p>س ستونتا بفتح اول بر وزن خرد زهره نیک و صفا فصیلت س ستهاپت بفتح دوم که نامی فوفانی باشد و که بای فارسی قائم و منصوب</p>	<p>س ستموکن ست سیاه که به بیماری داس از زهره این سخن بر کبی خوبی و حسن محاوره برج آشکار کرده است اما بیماری داس کتاب است سیاه تصنیف کرده آن مثل که هرست نسبت بدیکر کلام شعرا</p>
<p>س ستهاپن بفتح فوفانی و بفتح بای فارسی مذکر نصب و وضع س ستخان بفتح فوفانی مذکر جای و مقام را گویند مرادف استخان</p>	<p>س ستکار بفتح اول مذکر القات و جز او انعام دادون امتیاز و دستناخت و مرده را ستمون س ستکاری بر وزن در باره ای که مرده را می سوزد</p>
<p>س ستخر بکسر دوم قائم و ثابت و برقرار س ستخر بفتح اول و سیم هفتاد و هفت س ستخر بضم اول خوب و پاکیزه و نظیر است</p>	<p>س ستکنا بفتح اول و سیوم هفتم منزله چست هفت و کهن منزل باشد س ستلرا بفتح اول مذکر ستلری مونت آنچه هفت داشته باشد اعزاز سلک مرادید و غیر آن و آن زیوریت که در کله گویند</p>
<p>س ستخرانی بضم اول مونت خوبی و پاکیزگی س ستخر او بر وزن خرد کا و بفتح اول مذکر انبار کشاکش س ستخل بکسر اول بر وزن محفل سرد و خشک و ستره و حیران و بی حواس</p>	<p>س ستا سا بفتح اول مذکر رسمی که در ماه هفتم حمل یعنی با بر داری زمان بجاء نذ و جشن کند س ستخی بفتح اول و کسر سیم مونت روز هفتم باشد از ابتدای سال</p>
<p>س ستخن بضم اول سکون دوم و فتح های هوز مذکر شماره و ازار س ستخوا مرا بفتح اول بر وزن پر داره همچو نیکه زنان بعد ولادت خوردند مرادف ستخواسترا</p>	<p>س ستنگ بکسر و فتح فوفانی بر وزن هتنگ مذکر فالج را س ستنگی بر وزن درنگی مفلج س ستون بفتح اول و تشدید نامی عنصر مذکر است جو بر بی سوتن خوانند</p>
<p>س ستجیا بفتح اول و سکون دوم و کسری هوز جواج یعنی آنکه جراحی داند و نشانی باشد بشکل چپا که چهار خط آن بطرف زاده بار است خمیده می باشد و آنرا هندوان برکت بهای حساب</p>	<p>س ستوا بفتح اول و هم مذکر سوتن و کهن سخی و بی ریش و اطلاق آن بر نوعی از زنجبیل آمده است ستوا سنگرت بفتح سیم دوم و سکون کاف تازی</p>

در آغاز سال نومی نویسنده همین گونه شکل را در	باشد بخرج که آواز از آن برآید
شاید و سونات از آن روز زمین کشند	ستل بفتح اول و دوم بر وزن ضل موش خرافا
سستی بفتح اول و کسر نای مخففه بند وزنی که خود را	دبر زده و یاوه دور و غ را گویند
باشوهر بسوزد و وزن عاصمه و پاکه امن و نیک خج را هم	ستلی بفتح اول و دوم بر وزن ازلی موش گگ
گفته اند و عوام به تشدید دوم گویند	سستی بفتح اول چسپیدن و پیوستن و در زبان
سستی نامس بفتح اول خراب و نیت و تباه باشد سیتلا	و کنی الگدن و انداختن
جانا یا عونا تباه شدن سیتا نامس که نا تباه کردن	سستی بفتح اول عیار و سکار و بمعنی نادان هم آمده
سستی ناماسی بفتح اول خراب و نیت و نیز نام بناگنی	سستی بفتح اول موش بی مزگی و تفره بودن
که کار داری باشد	سستی بفتح اول و ضم دوم و سکون نای هوز و
سستی بادی بفتح اول سکون دوم و فتح تخمائی و	داو مجهول صلاهی است که از آرد و شکر و زنجبیل و دیگر
کسر اول هم در است کو	تو ابل سازند و زمان را بعد ولادت خوانند
سستی بلا بر وزن فیتله زانا و محکم	سستی بکسر اول و تشدید دوم موش زنگ آهن و
سستی و اسرار بفتح اول و کسر دوم موش و کور و جا که	از اجزای صد گویند
در آن بند و زن خود را سوخته باشد	سستی بفتح اول بجرشت سالکی رسیدن و
سستی بار بر وزن کروه مذکر مردف سستی و آن کور	خرف کشتن باشد
سستی بکسر اول و تشدید نای سقوط بندی موش اول	سستی بکسر اول و تشدید دوم موش ششپیل و
بجاست باشد بالضم	ساقوت را گویند
سستی بفتح اول و تشدید نای بندی در هر دو	سستی بفتح اول و کسر دوم موش چوب دستی
مذکر عشق حرام و زنا و فسق را گویند	سستی بکسر اول و دوم دختر جربی بنت گویند
سستی با بر و نای بندی بر وزن کرامت	سستی بفتح اول و کسر دوم در هر دو ملحق و بهم پیوسته
موش پیوستگی و چسبیدگی و التصاق باشد	و با بریش پیوسته شده
سستی ناما بفتح اول پیوستن و چسبانیدن	سستی بفتح اول بر وزن شریک کتاب محشی
سستی ناما بفتح اول و سوم سرگشته شدن و حیران ماندن	و تفسیر دار
سستی بر وزن خشک موش عصا و چوب	سج بفتح اول بر وزن کج موش شکل و نمود و ظهور و
سستی کامری بکسر اول کا و دوم و مخروط	زیب و زینت سجده اسر شکیل و خوشنما سجده سج
سستی ناما بفتح اول مخروم کردن و بی بهره ساختن	بفتح اول و سوم آراستگی و نایلش را گویند
سستی شکائی بفتح اول موش غیبت و غایب شدن	سج ناما بفتح اول تیار کن نیدن و آراستگی کردن
و کم شدن جسم مخروطی شکل در انجام خویش	و بضم اول آراستیدن
سستی بضم اول و سوم موش عصا	سج و بفتح اول مذکر آراستگی و زینت
سستی ناما بفتح اول و دوم که گفتن و غایب شدن	سج و بفتح اول و نای بندی بر وزن سخاوت موش
بدا شدن و بضم اول و دوم و زبون چینی	آراستگی و تدبیر و حکمت را گویند

س	س	سجائی بفتح تون بر وزن کدانی هوش از وی که برای	س
و اما لبق و ادب آموز	س	خایل و بنام شمیر و بند و بعضی آما سکی هم آمده است	س
سجیت بفتح اول و ضم آن و کسر جیم فارسی و سکو	س	سجسی بضم اول و فتح دوم و کسر سین همد و شبهه و نام	س
بای مجبول آگاه و جزوار و مستوبه و طفت	س	سجل بفتح اول و دوم بر وزن اجل آبدار و پرباب و در	س
سد بفتح اول نونه و در عربی حاصل و مانع و سیاه	س	عربی کسرتین و تشدید لام قبل با هجره و نویسنده و نام	س
سد بفتح اول هوش بیت و شعر	س	کاتب پنیر و نام فرشته است	س
سد بفتح اول همیشه و دایما سدا بجل شرف و معلوم	س	سجلا بفتح اول و سکون جیم برادر سبوعین از میان	س
که خوردن آن عمر جاودانی بخشد و نیز درختی را	س	چهار برادران یا زاید بران	س
گویند که همواره بار آورده و نوعی از لیمو هم هست	س	سجن بفتح اول و دوم مذکر و مؤنث معشوق و محبوب	س
سداسو بکسر سین دوم و فتح و او یکی از نامهای	س	دو بر و عزیز و دلربا و کبیر اول و سکون دوم در عربی	س
دبا و یو باشد اسم آن نام پر زده است و نام کلی هم هست	س	زندان	س
پرز ویشی را گویند که جامه زنان پوشیده باشند	س	سجنا بفتح اول زبیدین و معنی محبوب و معشوق هم	س
سدایوت بفتح اول و فتح بای موعده و سکون ای	س	سجوانا بفتح اول زیبا شدن	س
همه مذکر خیرات یا وظیفه که بفقرا و مسافین دهند	س	سجها نا کبیر اول پیراستن پوست بر لبی و باغی که	س
سد هس بضم اول و فتح دوم و چهارم بر وزن کدشتن	س	سجها نا بضم اول همانیدن	س
نوعی از کلاه که از آذین و شنو یا کمرش پوشیده بود	س	سجی بفتح اول و تشدید دوم بوق	س
سد در ش بفتح اول و کسر یای همد و سکون سین	س	سجیو بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی دو او زنده	س
همه بر وزن ش یکسان و برابر و مانند را گویند	س	و دعه	س
سد گت بفتح اول و فتح کاف فارسی بر وزن	س	سجیلا بر وزن جمید شکیل و خوب صورت	س
فرخت مؤنث نجات و سعادت ابدی	س	سج بفتح اول و سکون جیم فارسی مذکر هستی نقیض	س
سدن بر وزن بدن مذکر خانه و مکان و	س	دروغ باشد و بعضی راست و صادق هم آمده است	س
نزل را گویند	س	سجج بصدق در هستی	س
سده بکسر اول ولی و مرد خدا و کامیاب و	س	سج بضم اول مرادف سوچ که تامل باشد	س
مستعد و کامل و بعضی کامیابی هم آمده است	س	سجیا بفتح اول و تشدید دوم صواق در استبان	س
سد ه بضم اول مؤنث هوش و خبر و بعضی خانه	س	سجاحت باتامی بندی بر وزن سخاوت مؤنث	س
و صحیح و درست و پاک هم گفته اند	س	راستی و صداقت سجائی بفتح اول کذلک	س
سد ح بضم اول مذکر آب کوثر	س	سجیت بضم اول و کسر دوم و سکون فوقانی ستوبه	س
سد حاسر نا بضم اول آرزوستن و کبیر اول	س	و خبر دار و بعضی بی فکر و فارغ البال هم آمده است	س
رفعت و روان شدن	س	سجکت - سجکتا بضم اول و فتح دوم و بر وزن خبر	س
سد حان بضم اول و تشدید اول همد و مستوبه	س	و آگاه و طفت و پوشیده	س
فصلی است که آگاه و سعیت و بد بخوابد و با هم	س	سجها بکسر اول و تشدید دوم مؤنث نسیم و نوبت	س

س سد هانا بفتح اول پروردن و تربیت کردن  
 جانوران و بعضی ساختن و کاری کردن هم گفته اند  
 و بضم اول دلشین و خاطر نشان کردن چیزی و یا  
 دانیدن باشد  
 س سد هانت بکسر اول و تشدید اول معنوی و  
 سکون دیگر حرف مذکر نیمه و ثمره و حاصل و قائل  
 و قاعده علم  
 س سد هانتی بکسر اول و تشدید دوم آنکه بدین  
 و برهان از انجام کاری آگاه بود  
 س سد یس بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 مجسم و تن دار چه ویرتن را گویند  
 ه سد یا بفتح اول بر وزن هدیه مونس برنده آ  
 کوچک نوعی از درویشان هم هست  
 ه سد ول بضم اول و فتح دوم شکیل و خوشما  
 ه سد حب بضم اول و فتح دوم مقطع و خوش  
 نفس و خوشنما  
 س سر بکسر اول مذکر سر که عربی را س خوانند  
 احتمالاً بی پامال هو جانا خراب و تبا  
 شدن کسی در آغاز کاری سوا همانا کوشی  
 کردن با کسی سوا پیونجا همانا شفقت  
 کردن بظواهر و کینه داشتن در دل سر پر  
 چتر هانا سر فراز کردن و زوایا کس را در و  
 دادن و کس تاخ کردن طفل را در فارسی رو  
 دادن گویند سر پو خاک دالنا خاک بر  
 سر کردن و زاری نمودن سر پو سقی کونا  
 بدو کردن کسی را و این لفظ پستی مشتق از  
 مصدر پرستیدن است سر پو همانا محنت  
 کردن بعبث سر پو پیرانا منصرف شدن  
 سر پو سنا دست بر سر زدن و زاری کردن  
 سر پو تر نام مغلوب کردن کسی سر چترها  
 معزور و متکبر سر چتر هانا سر و زنی دادن

و کس تاخ کردن و تقطیم و تکریم نمودن سر چترها  
 سر نامردن کسی باشد بطوریکه دست خون دی  
 ناحق بر کردن دیگری افتد سر دهر نامردن  
 و فرزان بردار شدن سر د هانا بضم اول جمله و  
 نون گردیدن سر پیا از در و غم سر د و ب  
 آنکه سر پایی او در آب تر شده باشد سر پیا  
 بکسر سیم دوم سر پایی کار موقوف است بر پیش  
 بزرگ جماعت کاهی با جمله سابق جمله لاحق را  
 منضم میکنند همچو جبیل بیهوتی مرانی سرانی -  
 هو گوی یعنی چون بیاره و رختی نشو و نما میکند  
 مانند تخم خردل منتشر میشود و سر کفن باند هانا  
 برداری جان نکردن با در ادای جیمی سر کوفت  
 گوناگون ابد رفتن بجای سر کنا سر کردن  
 و آغاز کردن سر کج بجهل بفتح بای موعده سلا  
 مزبور و سر اشیب و سلا کون سر کج هانا بضم  
 کاف تازی سیاست خواستن و تمنا کردن متنبیه یا  
 سر ما سر نامحنت و روان بردن و سبجو کردن  
 سر صد انا ترک عداوت کردن و بدیده گدائی اختیار  
 نمودن سر فوانا بفتح نون تسلیم کردن و مطیع شدن  
 سر بضم اول مذکر آسنگ و نواد و بعضی فرشته گم گفته  
 اند و بفتح اول مجسمی تیر و گمان باشد و نیزنی که  
 از آن تیر و گمان می سازند و بعضی تالاب و چشمه  
 هم بنظر آمده است و در فارسی ترجمه را س باشد  
 اول در عربی ترجمه راز  
 س سر بفتح اول مذکر سر پوش سفالین و بکسر اول  
 و نهایت چیزی و بفتح اول در فارسی معروف  
 که خان و کاروان سر ابا شد  
 س سر ابا بابای فارسی بر وزن خراب مذکر  
 و دعای بد سر ابا دینا دعای بد گفتن و نفرین  
 س سر اپنا بفتح اول تحت کردن و نفرین نمودن  
 س سر ات بکسر اول بر وزن هرات سرد و خشک و باز

سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و ال کسره کاف کازی  
 مذکر نام فرزند است از بنود  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حرف فاخته  
 آباء و اجداد و هم سر آنها باشد  
 سر اولی بکسر اول سر کردن چیزی و تحریف کردن و دیگر  
 ساختن دروان کردن  
 سر اولی بفتح اول و دوم و فتح و دیگر کاف کش  
 و آن نخته است که در همان زمین شیار کرده را  
 بدان هموار کنند  
 سر اولی بوزن چکا دک مذکر فرقه است از بنود  
 سر اولی بفتح اول چهارم نام ماه چهارم هند و آن  
 است مرادف سادون  
 سر اولی بفتح اول هوش مدح و تحسین و شاد و محبت باشد  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حروف سائید  
 و شاد گشتن  
 سر اولی بوزن که ای هوش سر پوش کو چک  
 سر اولی بفتح اول بوزن حرب همه و جمله و کل  
 باشد و بفتح اول در فارسی مخفف است که بعضی  
 آنک دور بندی بسیار خوانند  
 سر اولی بوزن عربده همیشه و در احوال و احوال با  
 سر اولی بوزن بر تر بود مسادی  
 سر اولی بوزن هر کس و همه هر چیز باشد  
 سر اولی بفتح اول که فن یکی فرض ماه  
 سر اولی بفتح اول سکون رای جمله و پای فارسی  
 مذکر فاذرا گویند  
 سر اولی بفتح اول و فتح و سوم و کسر فو فانی  
 یعنی خداوند فرشتگان نامه اندازد این وقت است  
 سر اولی بوزن فرحت مذکر نوعی ازنی سر پتا  
 بوزن هر جا کذنگ  
 سر اولی بفتح اول و سوم و سکون نای مستوفی است  
 هوش دو تک و نیزه رفتن است

سر اولی بفتح اول و فتح نای فارسی و نای مستوفی  
 هندی و کشید و او و کشت نیزه و عربده و دیگری  
 و خلق ظاهر با اتفاق باطن  
 سر اولی بفتح اول هوش نامل و اندیشه و توجه و عبادت  
 و انعام و طاعت و درستی چیزی و بفتح اول و دوم  
 فصلی از فصول است و آن سوم کرمان است و بفتح اول  
 و کسر دوم هوش جوی در دو بار  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون نای مستوفی است  
 مذکر جلیاب  
 سر اولی بفتح اول و فتح هوش نای مستوفی است  
 و سکون هر دو پای هوش و کشید و او مذکر سلامی  
 که با کرامت و ناخوشی باشد  
 سر اولی بفتح اول و فتح دوم آفریدن و پیدا کردن  
 و ساختن  
 سر اولی بفتح اول بوزن دلربا و محبوب  
 مرادف کسجن  
 سر اولی بفتح اول و دوم هوش نام روز و بارش  
 سر اولی بفتح اول و دوم هوش نام یکی از فصول  
 است باشد و سکون دوم در فارسی جنگ بفتح  
 سر اولی بوزن فردا مذکر نوعی از بند و اندون  
 تله زرا گویند  
 سر اولی بفتح اول و دوم و کشید و ال صیاد است  
 عقیدت و ارادت و تمنا و اشتیاق باشد  
 سر اولی بوزن جرس بهتر و نفیس و زیاده  
 بیش را گویند سر مساب بوزن تر سا که انگ  
 سر اولی بکسر اول و دوم مذکر نام درختی است  
 سر اولی بفتح اول بوزن تر سالی هوش  
 هوشیت و بهتری را گویند  
 سر اولی بفتح اول و سوم سکون رفتن مار و حرکت

<p>س اول بروزن غلج مذکر نام جو بی است خوشبودار و صادق و مستقیم و ساده لوح و ساده دل</p>	<p>گردن آن باشد و لغزیم برود سین بر آید س سر سراهت لغزیم برود سین رفتن بار یا او اثر ریمان و غیر آن</p>
<p>س سر کلاخ اول دوم صادق و راست س س م بیخ اول و سکون هم مذکر لقب و مانند کی را</p>	<p>س سر س سری لغزیم اول و سیوم سونش غلیظ و نیز کرمی است که در میان غلامی باشد</p>
<p>س سر م کسر بیخ اول و سکون دوم و ضمیم هم مردود است باشد در محاوره عوام</p>	<p>س س سو فی بیخ اول دوم و سکون سین و فتح و او نام زود بر جاست</p>
<p>س سر ن بیخ اول دوم سونش جای پناه و ماسن نظا و مادی</p>	<p>س س سون بیخ اول و ضمیم سوم و سکون و او مجبول و نون زده سونش خزل با بعضی کذا فی نحو آلموسین</p>
<p>س سر تا بیخ اول انجا سیدن و نام شدن و با خبر سید س س ناگت بیخ اول دوم و فتح کاف فارسی پناه گیرنده و بطبعی و زینهار خواه</p>	<p>س س سینگ بکر اول و سیوم و سکون تخمانی و نون و کاف فارسی طامخی و ستر و دو سر کشت</p>
<p>س سر ننگ بیخ اول و فتح دوم بروزن کلنگ سونش لقب در خند که در دیوار باشد و آب کیت و بکر اول دوم مذکر بیوطه و سقوط و شاخ کا و بهری قرن گویند</p>	<p>س سر س کا تا بیخ اول دور کردن و بیک جانب گذاشتن س سر س کن بیخ اول و سیوم مذکر فی و نصب گویند س سر س کتا بیخ اول دوم دور شدن و بطرفی رفتن و لغزیم اول دوم مردود ستر کتا لغزیم اول مردود س سر س کتا بیخ اول و سکون نون و فتح و آل مستوفی مذکر فی و نصب</p>
<p>س سر و بروزن بز و اندر ک پیاله و جام آب و فضیلت و بز و گازی و بزنی خسرو پورچه بر او روزن هم آید و لغزیم اول نوعی از کت که بشکل دست می سازند و بدان روغن کا و بر آتش اندازند و وقت کباب کردن گوشت قربانی</p>	<p>س سر س کت بیخ اول و فتح کاف فارسی دلیر و جان س سر س کپی سونش دلیری و جان بندی س سر س کی بکر اول و سیوم سونش نوعی از کت که بزرگان بوریا بافند</p>
<p>س سر و پ بیخ اول و ضمیم دوم مذکر صورت و شکل و صورت خلقی و ذاتی و کبشی شکل و خوش شاما هم آمده است</p>	<p>س سر س گ بروزن مرگ مذکر آسمان و عالم بالا و آرزو سرگ و ک هم خوانند</p>
<p>س سر و پی آنچه صورت اصلی دارد س سر و تا س و ق بیخ اول و ضمیم دوم مذکر سکون و او مجبول در هر دو مذکر است که بدان فوعل بزا شنند و پاره کنند</p>	<p>س سر س گ کالی بیخ اول و سکون برای قرشت و کاف فارسی و فتح بای فارسی و نامی فوفانی و کسر لام کاژ و احوال دیز کا ویرا گویند که یک شاخ آن بزیر خمیده باشد و دیگری بیالارفته</p>
<p>س سر و ج بیخ اول و ضمیم دوم و سکون و او مجبول مذکر در حمت آنچه</p>	<p>س سر س گ بیخ اول و کسر دوم و فتح کاف فارسی و بیخ اول س سر گ بیخ اول و سکون دوم و ضمیم کاف فارسی بسی جامی صفات کایر باشد و آن صفتی از صفات باری تعالی است جل شانده</p>
<p>س سر و د بیخ اول و سیوم بروزن هر دو به هم پاره و درام</p>	<p>س سر س ج بیخ اول و سکون و او مجبول س سر گ بیخ اول و سکون دوم و ضمیم کاف فارسی بسی جامی صفات کایر باشد و آن صفتی از صفات باری تعالی است جل شانده</p>

<p>منظور و حرم و مد خود و معشوقه  سریق کبکرتای فوقانی و سکون نون کذک  سریو بر وزن حر بر مذکر جسم و تن و در خار</p>	<p>سری و سر بیخ اول موسم بر وزن بر تر مذکر چشمه و  تلاهد و در فارسی سالار و سیر و بیخ اول در  عربی یعنی شادمانی است</p>
<p>خوس قنخ و نام ولایتی و جانی نیز هست و در  عربی اورنگ و تخت را گویند</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  ویای تمثالی یعنی ازین همه و ملک ببرد</p>
<p>سری سراگ کبکرت اول و دوم مذکر نرزی است  از سر سمیع که آنرا وقت سه پیر در فصل زمستان  می سرانید</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  و بیای تمثالی یعنی ازین همه و ملک ببرد</p>
<p>سری بیست و شش کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و شین سحر و نامی منقوط هندی و نامی بود بهتر  و نفیس را گویند</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  بر وزن زینون شاخ است اعم از شاخ گوسفند و  گا و و اشال آن و بیخ اول یعنی سرین باشد</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>
<p>سری بیست و یک کبکرت اول و دوم و سکون پای مجبول  و بیخ کاف تازی موش منزل نهین است  از منازل قری و بمعنی مکار و عیار هم آمده</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  سری و سر بیخ اول و دوم و سکون و او و نون و حیم  موش نام نجی است</p>

<p>س سسرا - سسراک هر دو بضم اول بهمان خوشحال موش خانه خمر و طمان بود باشد</p>	<p>س سترپ بضم اول و فتح دوم و سکون با فارسی سوس تجرع یا حمدای تجرع باشد</p>
<p>هر سسکارنا بضم اول شغیدن و بر باد کردن بار کفچه خورا</p>	<p>هر سترپنا بضم اول و فتح دوم جرعه جرعه خوردن هر سترک بفتح اول و دوم موش راه</p>
<p>هر سسکنا بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف تازی و فتح نون ز غنکین و کرفتن فواق مرکبی را</p>	<p>هر سترکنا بضم اول و دوم جرعه جرعه خوردن هر سترکی بضم اول موش را کردن زبمان کاغذ با دراکویند</p>
<p>هر سسکی بکسر اول و سکون دوم موش ز غنک و آن بر وزن پلنگ بمعنی بر بستن گلو باشد هر فواق گویند سسکیان بهر نا کرفتن فواق باشد کسی را</p>	<p>هر سترن بفتح اول و دوم موش پوشیدگی و بکسر اول و فتح دوم زن دیوانه و مجنون هر سترنا بفتح اول پوشیدن و بمعنی جنیدن چیزی و رآب هم آمده</p>
<p>هر سسیانید بکسر اول و سکون دوم و فتح تخانی و سکون الف و کسر تخانی ثانی و سکون نون و اول مهد بوی بد باشد</p>	<p>هر ستری بکسر اول دیوانه و مجنون را گویند هر ستریل بفتح اول و سوم بروزن خردل بد بو و متعفن</p>
<p>س سسیرنج اول و کسر دوم و فتح تخانی مذکور مجاوره عوام بمعنی ماه و قمر باشد و صحیح است چنانکه مذکور شد</p>	<p>س سس بروزن بس مذکر ماه که قمر باشد و بمعنی فلک هم آمده است</p>
<p>س سسیل بضم اول و کسر دوم خلیق و خوش طبع و نیک بهاور گویند</p>	<p>س سساروزن بس مذکر خرگوش بجزی ارباب هر سستا بفتح اول بروزن بسته ارزان بجزی رضیص گویند</p>
<p>س سشتا چار بکسر اول سکون شین معجزه کرفتن سشتا چار می بکسر اول خلیق و نیک طبع و بمعنی سدوک و صیافت هم آمده است موش</p>	<p>س سستانا بفتح اول بروزن و ستانه آرا مید و آرام گرفتن و بضم اول هم خوانده اند هر سستانی بفتح اول بروزن بر جای موش آردن</p>
<p>س سکار بروزن بهار مذکر باشد او سکار می موش کدنگ</p>	<p>س سستهل بکسر اول و سکون دوم و فتح فوقانی و و سکون نای بروز و لام سر و دو بار در ادق بگر</p>
<p>س سکارنا بفتح اول بریر فتن سکال بضم اول بروزن زلال مذکر کثرت و وفور هر ششی و خوبی فضل و بروزن بهنال در فارسی بمعنی فکر و اندیشه و گفتگو خوانده و گویند باشد و یکاف فارسی مشهور است</p>	<p>س سسکال بکسر اول و سکون سیمین دوم و فتح نای هندی مذکر اخلاق نیک و خوبی پسندیده س سس بروزن و بمعنی خمر بجزی صبر گویند و بفتح اول و هم دوم هم آمده و بکسر اول و دوم موش فضیلت از فضول شش گانه و بمعنی ششم هم نظر آمده است</p>
<p>هر سکاذا بفتح اول اند و یکین شدن سکت بفتح اول و دوم موش قدرت و توانایی سکت بفتح اول و دوم و سکون نای منقوطه است</p>	<p>س سسرا بضم اول خسر</p>

سک نکرسل و نام جشنی در هند و  
 سکنا بضم اول لاغر و نجیب و بکر اول مذکر سفال پاره  
 سکتاب بفتح اول و ضم دوم و سوم و سکون بهم و بای  
 سوخته صاحب مجال مر و مجال وار  
 سکتی بضم اول موش مای خشک و سطلی خشک و لاغر  
 و نجیب را نیز گویند  
 سکج بفتح اول و دوم و سکون بهم فارسی بهم و خوف و  
 شرم را گویند  
 سکجانا بضم اول ترسیدن و نادم گشتن  
 سکجنا بضم اول و دوم ترسیدن و تحمل شدن و ستر شدن  
 گشتن و بفتح اول بهم آمده  
 سکگر بضم اول سکون کاف تازی در ای قرشت مذکر  
 ناهید بفرنی از هر گویند و بسنی حمود و آدینه بهم هست و او  
 سنی را هم گفته اند و در زبان عربی مستی و برشته شدن  
 مستیج سوب شکر باشد  
 سکرا بفتح اول تنگ و مضیق را گویند  
 سکرا تا بفتح اول تنگ کردن کسی را و از جای هر دور باز  
 داشتن و قبول گنا بدین کاغذ و خواه و غیر آن  
 سکراست بفتح اول و سکون و دوم و فتح رای قرشت و  
 سکون الف و نون و نای فونانی موشن تحمل افتاد  
 باشد و در میخی از بروج و دوازده گانه سکراستی است  
 سکراست  
 سکرائی بفتح اول بر وزن صحرائی موشن تنگی جای  
 و بیخون مکان  
 سکوت بضم اول و کسر کاف و رای جهله و سکون تا  
 فونانی بر هر چیز خوب ساخته و بسنی کار تنگ و خوبی  
 و نیکی بهم است  
 سکرمک بفتح اول و دوم و فتح بهم و سکون کاف  
 تازی فعل متعدی را گویند  
 سکری بکر اول برشته و فقه و فضل یا سرفصل  
 سکرا تا بضم اول و فتح دوم و سکون رای سرفصل  
 سکری

و فرایم آوردن و کوتاه شدن  
 سککل بفتح اول و فتح کاف تازی بهم و بضم اول  
 و فتح دوم سفید بقیض سیاه و لغوی مر بر بمان را  
 سککل بفتح بی فای فارسی بضم اول و نای ماه و آن  
 از آغاز ماه نو تا بد شدن آن باشد  
 سکلیکم بضم اول و سکون کاف و کسر لام و سکون  
 تحتانی و فتح کاف دوم و سکون رای جهله و ششم  
 صابون را گویند  
 سککاس بضم اول و ضم دوم و فتح بهم مرادف سکک  
 سککن بفتح اول و ضم دوم مذکر شگون  
 سککنا بفتح اول توانستن و قادر شدن  
 سککنا بکسر اول برشته شدن  
 سککنده بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حرف  
 مذکر شاخ درخت و عهد و بهره و دوش که گفت  
 باشد و بسنی کرده و جاعتی از شکر بهم هست  
 سککاس بضم اول بقیض و نرم  
 سککوج بفتح اول و ضم دوم و سکون و او و مجهول و  
 بهم فارسی مذکر تعظیم و بکریم را گویند  
 سککورا - سکوری بفتح اول و ضم دوم و سکون  
 و او و مجهول در هر دو اول مذکر و نای موشن  
 کلی و نکدان کلی و صاحب بر مان قاطع گفته که  
 سکوره بضم اول و نای و فتح رای قرشت کاس  
 کلی باشد  
 سکوترا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او و مجهول  
 ترنجیدن و فرایم آمدن  
 سککه بضم اول و سکون دیگر حرف مذکر آرام و  
 راحت سککه باس مکان راحت سککه مال  
 نومی از بالکی سککه تا آرام یافتن سککه چین سککه  
 و آرام سککه دانی راحت بخش و آرام دهنده  
 سککه دهام مکان راحت را گویند  
 سککه بکسر اول مرید و شاکر و نلمیزه و تومی حرف

<p>سکھاناو بکبر اول آموزانیدن سکھاناو بکبر اول و سکون کاف و مای ہوزو دفع</p>	<p>کہ در پنجاب و مضافات لاہور می باشند و از مردان و پیران مانگ اند و آن نام شخصی است کہ مقتدای قوم سکھ بوده است</p>
<p>واو و سکون اول مذکر اما یعنی و معلی سکھی بضم اول و کسر دوم آسوده و مرقد الحال و بفتح اول زنی کہ محرم و ندیم زن دیگر باشد و نیز در لہجہ کہ لباس زنان پوشیده باشد</p>	<p>سکھا بفتح اول آشا و ندیم و بکبر اول مونت کامل و کیسو و معنی شد آتش بر آید و بضم اول خشک لقیض تر مرادف سوکھا</p>
<p>سکھا یا بضم اول آسوده و مرقد الحال سکیت بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول افلاس و سختی و بمعنی تنگ و چیت ہم آمده است سکینا بفتح اول و کسر دوم و سکون تختانی و فوقانی تنگ کردن و در صنیق افکندن</p>	<p>سکھا نا بکبر اول آموختن و بضم اول خشک کردن سکھائی بکبر اول مونت سکھا یا بکبر اول مذکر تعمیم و تلغین در تربیت</p>
<p>سکینا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول تنگ کردن و در صنیق افکندن سکیلا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول مذکر نوعی از آهن باشد</p>	<p>سکھیال بضم اول مذکر نوعی از پالکی سکھت بضم اول و کسر دوم آسوده و مرقد الحال سکھیلا بضم اول و سکون کاف تازی مای ہوز و فتح فوقانی و مختلف لام مذکر بارہ ادیمی کہ اندرون بای افزا کند</p>
<p>سکینا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول کشیده شدن و کوتاہ شدن و در ہم کشیدن یا در سگ ترجمہ کلب سگ دوی مونت ہرزہ دو وسی لا حاصل سنگ لگی مونت چا پوسی و تلخ و خوشامد</p>	<p>سکھد بضم اول و فتح دوم و سکون مای ہوز و اول مہلہ و پذیر و دو گلکشا سکھداس بضم اول و فتحی از بربخ خوشبو سکھدان بضم اول مذکر راحت بخشنی و در فید یعنی آسودگی و اودن کسی را</p>
<p>سگا بفتح اول خویش سگابھانی برادر حقیقی سگی ہن خواہر حقیقی سگائی بفتح اول مونت خویشی و قرابت و نامزد کردن دختر با کسی و شادی دوبارہ زنیکہ از قوم اراضل بود و قوم ہندوان زنی کہ شریف و نجیب باشد نکاح ثانی بروی حرام است و موجب ذلت سگ بہمنابغ اول و فتح بای فارسی و سکون مای ہوز و فتح فوقانی بر وزن خرنزہ ہر سبزی کہ از باجوبات پزند</p>	<p>سکھدایک بضم اول و فتح چهارم و فتح تختانی راحت بخش و راحت افزا سکھداسن بضم اول و فتح وال و سکون را قرشت و فتح سین و سکون نون مہلہ مذکر ثانی است کہ عصارہ آن درد گوش را دفع دہد</p>
<p>سگر بفتح اول و سکون کاف فارسی ہمہ و جمع سگرنی بضم اول و سکون دوم و فتح زای قرشت و کسر ہرزہ مونت نومی است در بو سینی مخصوص بوقت چاشت</p>	<p>سکھن بکبر اول و فتح بیوم و فتح رای مہلہ مذکر نومی از خورش کہ از شکر و دلمہ شیر می سازند سکھانا بضم اول خشک کردن و اندین مرادف</p>

<p>بهری خراف کونید</p>	<p>سگ - بفتح اول و تشدید کاف فارسی معنوی مذکر</p>
<p>سلانام کبر اول و وزانیدن و لغیم اول خوابانید</p>	<p>س - سگ و کردون</p>
<p>و کنایت از گشتن و قتل کردن هم هست سلا</p>	<p>س - سنگ بر وزن سخن مذکر شکون و فال را گویند</p>
<p>دینا کذک</p>	<p>ه - سگوفی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول</p>
<p>سلانی کبر اول مونت اجرت و وضن و</p>	<p>س - گوشت حیوانات را گویند</p>
<p>و وضن چیزی و بفتح اول سل و قلم سرنی</p>	<p>س - سنگد - سنگد هر لغیم اول و فتح دوم و سکون</p>
<p>سل بینه کبر اول و فتح بای سوخته و تشدید</p>	<p>س - دیگر حرف مونت بوی خوش و بستی خوشبو</p>
<p>نای منقوطة بندی مذکر و سنگ در از که</p>	<p>و سطر هم آمده</p>
<p>بدان دار و نامی ساینده صاحب بران گفته</p>	<p>سگند ساری نام کلی است</p>
<p>بته اول و دوم سنگ در از که بدان دار و نام</p>	<p>س - سگ - لغیم اول و فتح دوم و سکون نامی بوز در</p>
<p>ببازند بهری سفتح باشد</p>	<p>منقوطة بندی بهتر دینکو و پندیده و آه است</p>
<p>سل بست کبر اول و فتح بای فارسی هموار</p>	<p>و صاحب فقیلت</p>
<p>و یکسان و صاف را گویند</p>	<p>س - سگه لانی لغیم اول مونت زبای و نیکی و لطافت</p>
<p>سلچی کبر اول و فتح دوم و سکون بای فارسی کمر</p>	<p>سگتری کبر سبزه کذک</p>
<p>چیم فارسی مونت طشت مرادف چلچی</p>	<p>سگن بفتح اول و دوم سطر و غلیظ و مترکم باشد</p>
<p>سلنا بفتح اول و کسر دوم مونت رود بار مرادف</p>	<p>همچو موی و ابرو دشت پراشجار</p>
<p>است</p>	<p>س - سگیان لغیم اول و کسر دوم مذکر فراست و دانای</p>
<p>سلج بفتح اول و دوم خجل و شرمسار و بفتح اول</p>	<p>و تیز فنی و بفتح اول و انا و صاحب فراست</p>
<p>اور عربی نزد بردن لغمه و بالضم و تشدید لام کیایی</p>	<p>سگیان بفتح اول و کسر دوم و انا و ذبیحوش</p>
<p>است که شتری خود</p>	<p>س - سل - سلا هر دو کبر اول مونت سنگی که بران</p>
<p>سلجهانا لغیم اول پنج گشادون و درست نمود</p>	<p>و تا بل میزان بسازند و کار و امثال آن تیز کنند</p>
<p>وصاف کردن</p>	<p>و بمعنی مطلق تخته سنگ هم هست و سل بفتح اول</p>
<p>سلجهنا لغیم اول و فتح دوم کشاده شدن</p>	<p>در فارسی چیزی باشد که از خوب و خلاصه</p>
<p>سلچهن لغیم اول و فتح دوم و تشدید حیم فارسی</p>	<p>در هم بندند و بان از آب عبور کنند و کشتی و</p>
<p>سفتوچه مذکر نشان نیک و علامت سعد</p>	<p>سینه و شش که عریان ریه گویند و کبر اول نام</p>
<p>و خوبی و حسن</p>	<p>مرضی است و آن قرص ریاست مع تب و ق</p>
<p>سلسلانا بفتح هر دو سین مرادف سرسین انا</p>	<p>س - سلاجبت کبر اول و فتح لام و کسر حیم تازی و سکو</p>
<p>سلفا لغیم اول بر وزن زلفی مذکر کور کوی که</p>	<p>فوقانی مذکر مثل ارزق است و اورا سلا سراس</p>
<p>بی سفال پاره در شش قلیان کنند و کشند</p>	<p>هم گویند بهری سینه ساهه خوانند</p>
<p>سلفی کبر اول و فتح دوم مونت طشت با آفتاب</p>	<p>س - سلا کا بفتح اول مونت جدول و سطر و نیز میل</p>
<p>سلکی بفتح اول و سکون لام و کسر کاف تازی</p>	<p>جراحان که بدان غور جراحات معلوم کنند و آنرا</p>

وخته و ماکیان صحرائی		مونث یعنی است و وای
سلیش بکسر لام و سکون یای مجهول و شین صحیح	س	سلگانا بضم اول و فروضن
نذکر ایهام و کلامیکه دو معنی باشد		سلگنا بضم اول و فتح دوم افزوده شدن
یکجا کجرا نارجا من بجل سا املا ۴ سنو		سلل بفتح اول و کسر دوم بر وزن نخل مذکر آب
کرم کخا مر میل سرائی تو فتح این شعر بطا بر حجاب		و بر مانعی که باشد
نماید که گویا ناهای اشجار جمع کرده اند اما سخن		سلم بفتح اول و تشدید لام مذکر نوعی از پارچه کند
دیگر از آن مستفاد میشود یعنی محتالی بر تو چه با		و جانه سخن و بضم اول و تشدید دوم در عربی با
بوده و بر چه خواستی ترا بد سر شد قدم او را بر سر		و سب و سینه بسوی چیزی
کن ای زن نادان و ترک کن عاشق خود را یک		سلنا بفتح اول مذکر نبرد یا چه و در دکنی بمعنی
خط		خلیجان باشد
سم بفتح اول یکسان و مانند و تمام و با هم باشد	س	سلو فتح اول و تشدید لام معضمه مذکر تیره و اول
دو در عربی زهر را گویند و بضم اول در فارسی معروف		بارک و بواو مجهول زن احمق و نادان را گویند
که عربان حاضر خوانند		سلوانا بکسر اول و وزانیدن و بضم اول خوابانیدن
سم بفتح اول نوای است در موسیقی	ه	سلوب بفتح اول و ضم دوم مذکر اندک و قلیل
سمما بفتح اول بر وزن همه مذکر وقت و همگام	س	باشد
و حالت وفاق و هم اینگی و در عربی بسوی آسمان		سلون بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول طعم
دستف خانه و سائبان و ابر و باران		بانگ و نام کشوری هم است
سمایه بفتح اول و دوم و سکون الف و بای	س	سلونا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول
فارسی و بای فوفانی نام کامل و بکسر تائی فوفانی		تکلیف و ملج
بمعنی انجام و انجام و کمال بود مذکر		سلو نو بفتح اول و او اول معروف و او دوم
سهاج بفتح اول بر وزن رواج مذکر رخت و	س	مجهول مونث بدر شدن هلال در ماه سادون
اسباب و بمعنی محبت و انبازی و مشارکت هم		که در آن بنود رسیمان ابریشم سرخ بطور تقویند
سماسی بفتح اول سطر بانی که ملازم رفاصان باشد	س	بنام کشتن بار باری خود بندند و آن رسیمان
سماسا جاسر بر وزن جفا کار مذکر خبر و احوال و	س	را و الکی خوانند و آن روز روز عید بنود است
سرگذشت و ماجرا و کیفیت باشد		سلونی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول
سعاد بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حرف	س	مزه دار و لذت و بمعنی حکیم و خوب صورت هم
مونث قبر جوگی را گویند عموماً و خصوصاً مقامی که		آمده است
در آن یکی را بسببی از اسباب زنده در کوچه		سلی بکسر اول و دوم مخففه مونث سنگی که گانده
کند تا بمیرد و غیر تمام ریاضتی است در میان کسان		بر آن تیز کند و تنور کوچک و عوام باشد
که بعد و آن روح را از جسم جدا توان داشت		لام گویند بمعنی اول
تا زمان معین		سلی بکسر اول و دوم مونث تنه و رخت و موج

<p>س سهادهان بفتح اول مذکر تسلی و اطمینان و بندوبست و قرار داد</p>	<p>نیز آمده</p>
<p>س سما لوی بفتح اول و ضم لام مذکر نام نباتی است</p>	<p>س سمیت بفتح اول سیوم که بای فارسی است موش اقبال و دولت و ثروت باشد</p>
<p>س سمان بفتح اول با یون زده بر وزن کان مذکر وقت و هنگام و حالت و با یون ظاهر کرده برابر و مانند و همسر و باین معنی مذکر موش هر دو آمده تو میسر سمان کنین تو همسر من هستی</p>	<p>س سمیت بفتح اول و ضم سیوم و سکون تالی منقوطه هند مذکر بند کردن رخت و جونی باشد و بمعنی طبله سبزه است و صند و قچ هم است</p>
<p>س سمانا بفتح اول کجیدن و کجایش داشتن مرد امانا</p>	<p>س سمید بفتح اول و سیوم بر وزن بمصد موش دولت و ثروت مرادف سمیت</p>
<p>س سمانتا بفتح اول و دوم و سکون نون ظاهر موش ماندگی و مشابیت</p>	<p>س سمین بفتح اول و سیوم کامل و تمام</p>
<p>س سماق بفتح اول کجایش و کجای</p>	<p>س سمپوسان بر وزن فرمودن کز لک</p>
<p>س سمائی بر وزن کواخی موش همسر و تحمل و قدرت و لیا</p>	<p>س سمیت بضم اول و فتح دوم و کسر فاقانی موش خور و مروت و لطف و بفتح اول و تشدید دوم مذکر قیاس و گمان و ما بفتح و در عربی بمعنی راه در روشن</p>
<p>س سمبا بضم اول مذکر گز بند و قی</p>	<p>س سمیتا بر وزن سمیتا موش برابری و همسری مساوی</p>
<p>س سمباد بر وزن همزاد مذکر گفتگو و مسکالمه</p>	<p>س سمیتا بر وزن همزاد مذکر گفتگو و مسکالمه</p>
<p>س سمیت بفتح اول و سیوم بر وزن فرحت مذکر یا و تاریخ باشد</p>	<p>س سمیت بفتح اول و فتح دوم و سکون تالی منقوطه بندی موش کشش و چسبیدگی را گویند</p>
<p>س سمیند ه بفتح اول و سیوم بر وزن هر چند مذکر نسبت و قرابت و خویشی و بمعنی قافیه شعر آمده است</p>	<p>س سمینا بضم اول و فتح دوم کشیده شدن</p>
<p>س سمیند می بر وزن فرزندی مذکر خویش و خا سپهر و خسر و خرا نیز گویند</p>	<p>س سمینت بفتح اول و دوم موش فهم و دانش و خیال و گمان باشد</p>
<p>سمه سمبود هن بفتح اول و ضم بای موحده و سکون او</p>	<p>س سمجانا بفتح اول قیامیدن و دلنشین کردن</p>
<p>سمبول بفتح اول و سکون لای بر وزن نداد و خطاب را گویند</p>	<p>س سمجاوا بفتح اول مذکر تقبیم</p>
<p>سمه سمبهارنا بفتح اول و سیوم مرادف سمبهارنا</p>	<p>س سمجهنا بفتح اول و دوم فهمیدن و دانستن</p>
<p>سمه سمبهارنا بفتح اول و سیوم پناه داده و نگه داشتن</p>	<p>س سمجهوا بفتح اول و دوم داننا و عاقل</p>
<p>سمه سمبها و یا بفتح اول بر وزن مرد آذانا موش احتمال و امکان و ممکن بودن چیزی</p>	<p>س سمجهونی بفتح اول و سیوم موش تقبیم</p>
<p>سمه سمافنا بفتح اول و سیوم پناه داده شدن</p>	<p>س سمدهانی بفتح اول و ضم دوم و سکون تالی جمله مذکر در باب عربی بخوانند سمدها پچین طبرستان فارسی و سکون لای بر وزن و نون بجه کف در بابا باشد و کن کنایت است از خضران استخوان نوعی از ماهی</p>
<p>سمه سمبول بفتح اول و ضم سیوم و سکون داد</p>	<p>س سمدها بر وزن فرمودن کز لک</p>
<p>سمه سمبول مذکر تعرف و گامزانی و بمعنی جامع و مباحث</p>	<p>س سمدها بر وزن فرمودن کز لک</p>

<p>مذکر صحبت و معاشرت</p>	<p>سکون الف و نون و مای و فانی دراز و وسیع محو در</p>
<p>سمند لغت پر دو سین جمله سونث آواز سونث چوب تر و کسیر هر دو سین در عربی کجدر اگویند</p>	<p>س سمد و سوکده بفتح اول و ضم دوم و ضم سین سکون دا و مجهول و کاف تازی سونث فال گوی در است را گویند</p>
<p>سمسیا بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح تختانی مذکر و آن طریقی باشد در میان شغری هندی که یک کس مصرعی نویسند یا بگوید و شاعر دیگر مصرع دوم گفته بیت را تمام کند</p>	<p>س سمد رکی بفتح اول و ضم دوم و کسر بای جمله مال و فال گو س سمنک بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز سونث پار مای سیزم که آنرا برای سوزن و هوم آماده کرده باشند و سنی و هوم خواهد آمد ان شاء الله</p>
<p>سمشان بفتح اول و سکون دوم و فتح سین سجد مذکر گورستان و جای که در آن مرده را می سوزند سمشان باسی بسنی ساکن که نشان باشد دین وصفی است از اوصاف جهاد و</p>	<p>س سمد همدلا و بفتح اول و دوم مذکر سمانه کرد و سمد می یعنی پدر زن و پدر شوهر س سمد هن بفتح اول و سیم خوشداسن مذکر اگو س سمد می بکسر اول و کسر سیم خسرفزند س سمد هیانا بفتح اول و کسر سیم مذکر خانان خس فرزند</p>
<p>سمن بضم اول و فتح دوم کل مرادف مجهول و روزن چمن در فارسی گل سندرگ دور عربی سطلی روغن را گویند و ماحور و عن کا در اخصوصا دو عن کا و ج سیار گفته شود و فتح سم اضی کند</p>	<p>س سمد س بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح اول مجهول و سکون رای قرشت مذکر دریا و فتح دوم در فارسی نام جانوری است که در آتش متکون میشود گویند مانند سوس بزک میشود و بعضی گویند بصورت سوسمار و چلباسه است و بعضی گویند بصورت مرغی است و الله اعلم و نام ولایتی است از هند و ستان که چوب خود از آنجا آورده اند</p>
<p>سمند س بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح اول مجهول و سکون رای قرشت مذکر دریا و فتح دوم در فارسی نام جانوری است که در آتش متکون میشود گویند مانند سوس بزک میشود و بعضی گویند بصورت سوسمار و چلباسه است و بعضی گویند بصورت مرغی است و الله اعلم و نام ولایتی است از هند و ستان که چوب خود از آنجا آورده اند</p>	<p>س سمد سیم اول و کسر دوم و سیم باد و در و در و در عربی انسانی را گویند س سمد بن بفتح اول و دوم و فتح بای فارسی تحویل و تقویض و سپردن س سمد هه بفتح اول و دوم و سکون و کسر حروف مذکر زور و قدرت و توانا و قادر را هم گفته اند س سمد هقی بفتح اول و دوم قادر و زور آور س سمد ن بضم اول و سکون سیم و فتح رای قرشت مذ سجد کوچک و بسنی یا و ذکر هم آمده و بفتح سیم و کسر هم خوانده اند</p>
<p>سمند س بفتح اول و ضم دوم مذکر نام دار و سمند س بفتح اول و ضم دوم و کسر بای فارسی و سکون بای مجهول و نون مذکر مرادف سمد س بچین باشد</p>	<p>س سمد ن بضم اول و فتح دوم با و کردن و ذکر نمودن باشد س سمدت بفتح اول و دوم و سکون سین جمله و مای و فانی همه و مسیح س سمد س بفتح اول و سیم روزن که برگ</p>
<p>سمند س بفتح اول و ضم دوم و فتح اول و ضم شین جمله و سکون دا و مجهول و کاف تازی مذکر نام داروی است س سمد س که س مذکر سم الفار س سمد س بفتح اول و تشدید سیم مقیده و سکون نون</p>	<p>س سمد س بفتح اول و ضم دوم و سکون سین جمله و مای و فانی همه و مسیح س سمد س بفتح اول و سیم روزن که برگ</p>

<p>دو ال معده و مای بود مذکر قرابت خزینتی و فانی شهر را گویند</p>	<p>س</p>
<p>سمو نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام</p>	<p>س</p>
<p>بکسر اول در عربی بلند و بطینت نشد بر او بلند شدن</p>	<p>س</p>
<p>سهموت نافع اول و سوم بر وزن بزوت مذکر</p>	<p>س</p>
<p>سال که دوازده ماه باشد</p>	<p>س</p>
<p>سمو نافع نفع سیم دوم کذک</p>	<p>س</p>
<p>سمو نفع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا بضم اول و تشدید دوم شنیدن گوش</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>
<p>سنا نافع اول وضع دوم سکون و او مجهول سرور کردن</p>	<p>س</p>

<p>بسنذکار</p>	<p>مذکر شور باد و باران و آواز موج نامزد سننات</p>
<p>سننتی بفتح اول عوض و در عوض</p>	<p>سن سنهارنا - سنهارنا بر دو بفتح اول مرادف</p>
<p>سننتی بفتح اول نذر</p>	<p>سن سنهارنا باشد و آن گذشت</p>
<p>سننتی بفتح اول سکون و دیگر حروف محروم و غیر</p>	<p>سن سنهری بفتح اول سکون نون و فتح بای موه</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهری بر وزن موش نام مرضی است</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارت بر وزن مرصعات مذکر مرضی است</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن همه بدن سرد و فزوده می ماند اطبای</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهارن میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>

سن	سنجعت بفتح اول و کسر سوم و سکون فغانی فرازم آورد	مذکر غلام سند سیس یعنی سید دوم گذر لگت
س	و جمع کرده را گویند	سند یسی بفتح اول و کسر سوم و سینا بر سر سون و فغان
س	سنجدهب بفتح اول و کسر سوم فارسی سکون بای می بود	سند بحد بفتح اول و کسر اول سکون و کسر حرف
	و بای فارسی مختصر و کوتاه	مذکر شک و ترود
س	سنجدهبین بفتح اول و کسر سوم بروزن مهری تن افشک	سند بهی بفتح اول و کسر اول صا شک و سرود
	و ایجاب	سند آبادال منقوط هندی بروزن خنده محکم
س	سند ز بضم اول و فتح سیوم حسین و جیل و جوب و نیگا	و مضبوط و قریب و غایط بسته و منده را هم گفته اند
	و بهی حسن هم هست مذکر	سند اس بفتح اول مذکر سترج و جاخورد
س	سند ترا بضم اول و فتح سیوم موش حسن جمال	و نادان هم گفته اند
س	سند سی بضم اول و فتح سیوم و کسر رای مهله موش	سند اساق بفتح اول مذکر سفارش بزرگ آنرا اهنوا
	حسن جمال و بهی زن هم گفته اند	هم گویند
س	سند هر کبر اول سکون و کبر حروف و بیای شور	سند اسی بروزن و سواسی قسبی است از فقرای
	و محیط اعظم و نام کشوری است معروف و نیز نام	سند اسی بفتح اول موش دست پناه و آن
	نوعی است در موسیقی و بفتح اول موش اتفاق	الو که بدان آتش بودارند
	و موافقت و آشنی و شکاف و سوراخ	سند می - سنتر سی بفتح اول سکون فون و طبع
س	سند هان بفتح اول و سیوم بروزن فرمان مذکر	منقوط هندی و رای منقوط هندی و کسر اول و کسر اول
	در دو وظیفه	سینساق بفتح اول و سین هم مذکر شک و احتمال و
س	سند هانا بروزن دندان مذکر اچار که با طعام بخوردند	خوف و ترس ترود
	سند هانی بروزن چندان لگ	سینسار بفتح اول بروزن تزار مذکر جهان
س	سند هادق بضم اول و فتح اول مهله موش با	و دنیا
	در ایچ خوش	سینساری بروزن تزاری دنیا دار
س	سند هب بفتح اول و سیوم بروزن انجب مذکر	سینسان بضم اول خاموش و ساکن
	نوعی از تک که آنرا تک لاهوری خوانند	سینسرا بضم اول و فتح سیوم مذکر نام زبور است
س	سند هو بکبر اول و ضم اول مهله و سکون مای بود	سینسارگ بفتح اول و سیوم و سکون مای بود
	و او معروف مذکر دریای شور و محیط اعظم مرادف	و کاف فارسی مذکر دیدار و وصل و چار چشمی را گویند
	سند ه	سینساکا بفتح اول و سکون فون زده و سین
س	سند هیبا بفتح اول و کسر سیوم موش و عا که بنود	و فتح گامازی بروزن زده و مذکر وقت گذر
	بوقت زوال خورشید و غروب آن و بوقت	و مظهر کردن چیزی بخوشتر بنیاد
	طهر بخوانند مرادف سینجا	سینسگر بفتح اول و سکون فون زده و سین
س	سند لیس - سند یسا بفتح اول و سکون فون	مهله و فتح کاف فارسی یاز آور و ثم خیز
	زده و کسر اول مهله و سکون بای می بود	سینساکا بفتح اول و سین هم مذکر شکاف و

<p>خیزات دادن و نذر کردن</p>	<p>یعنی خوشی کردن هم آمده</p>
<p>س سنگ کبیر اول دفع دوم سنگ آبی</p>	<p>س سنگی بفتح اول سکون نون بر وزن هر شش</p>
<p>س سنگ کوچ بفتح اول سکون نون و ضم کاف تازی</p>	<p>سنگ مشبه و زود و اندیشه را گویند</p>
<p>س سکون داو و جبریل مذکر نداشت و شتر منگی و مبین</p>	<p>س سنگ کبیر اول دفع دوم سکون کاف تازی</p>
<p>کفیر بزرگ هم هست که عربان و عجمی خوانند</p>	<p>س سنگ کبیر اول دفع دوم سکون کاف تازی</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون نون و ضم کاف تازی</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دوم و سیوم موش</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون نون و ضم کاف تازی</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دوم و سیوم موش</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون نون و ضم کاف تازی</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دوم و سیوم موش</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف مذکر مهر و ناقوس</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف مذکر مهر و ناقوس</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>
<p>س سنگی بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>

سنگی بکبر اول و فتح سیوم موش آرد سققل که از شاخ کا و سازند و قبه دراز که از فلزات است	س	سنگا بکبر اول و سکون نون مذکر نفسی و کرنا	س
و بر شاخ کا و نصیب کنند بزی زینت		سنگا م بکبر اول مذکر آرایش و زینت	س
سنگه بکبر اول و سکون دیگر حروف مذکور ششم	س	سنگا م نا بکبر اول آرد استن	س
عربی اسد گویند و برج اسد و لغتی است را چون		سنگا م ها بکبر اول مذکر درختی است که گل زرد	س
را بچو رام سنگه و بکونت سنگه		رنگ از این بپرسد	
سنگهات بفتح اول مذکر حجت و برای معرفت	س	سنگا م یا بکبر اول برای جهله خادم تجانه که صنم را	س
سنگهات بفتح اول و سیوم رفیق و دوست	س	بیار آید بگلبها و غیر آن	
سنگهات بفتح اول مذکر قتل و کشتن و بجهنم	س	سنگت بفتح اول و سیوم موش مباشرت و	س
مقتول هم هست		جامع و بجهنم صحبت و جماعت نیز آمده و جای کرده	
سنگهات نا بفتح اول و سیوم کشتن و قتل کردن	س	سکه دران جمع آمده رسومات دینی را سر انجام	
سنگهات نا بکبر اول مذکر نوعی از دستنی باشد و	س	و بسند و بجهنم درست و راست و خوب هم آمده	
رو مالیکه هر دو گوشه آنرا کرده باشند		سنگی بر وزن لشکر مذکر خندق	س
سنگهات سن بر وزن نهادن مذکر اورنگ و	س	سنگرام بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و	س
سنگهات نا بضم اول بویانیدن	س	فتح رای قرشت و سکون الف و سیم مذکر جنگ و حرب	
سنگهاتی بکبر اول شیر ماده	س	سنگه بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح	س
سنگهات بفتح اول و کسر سیوم رفیق سنگی بر وزن	س	رای جهله مذکر جمع و مجموع و تالیف	
جنگی کزدک		سنگه هفتی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی	س
سنگیا بکبر اول و سیوم مذکر نوعی از زهر و بفتح	س	و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب	
اول موش تشبیه استخوانه و کلر که اسم باشد		و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	
سنگیت بفتح اول و کسر سیوم مذکر سرد و نقره	س	سنگت بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی	س
سنگیت درین آنه سرد و آن کتابی است		شاخ کا و که دران باروت نگهدارند و کوبک	
در علم موسیقی سنگیت ناچ نوعی از رقص	س	بوز استگرای خوانند	
باشد		سنگسکاس بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و	س
سنگان بفتح اول بر وزن دربان مذکر ادب	س	و فتح کاف و سکون الف و رای قرشت مذکر خیال	
و تعظیم		و رای و تصور	
سنگاتی بفتح اول بر وزن ارزانی سوز و بگما	س	سنگسی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و	س
و خلق و ستواضع		کسر سین موش نقاش و ابن مراد و سنوسی	
سنگهستی بفتح اول و سکون نون و ضم سیم و سکون	س	سنگ بر وزن بدم مذکر جامع و اتصال امزاج	س
دیگر حروف مقابل در و پرو		و کس یا دم جزو در فارسی سین معنی دار و چنانچه	
سختند بفتح اول و سکون نون که در تلفظ	س	صاحب برهان قاطع مذکر کرده و بجهنم بر او و قیاس	
		هم است	

بجویم است و فتح نیم سکون نون و دال جمله نسبت  
 و قرابت  
 س سننا بضم اول شمدین و بمعنی نطق حرف نر از  
 ه سنوارنا بفتح اول آراستن و درست کردن و نگاه  
 و اوان و بند و بست کردن و آماده نمودن  
 ه سنورنا بفتح اول و سیوم آراسته شدن  
 س سنهارنا بفتح اول نیست و نابود کردن و تبا  
 ساختن  
 س سنهار بضم اول و فتح دوم طلائی و زرین مراد  
 سنهلا  
 ه سنیا بفتح اول و کسر دوم مذکونی از پارچه  
 س سنیا سی بر وزن فریادی درویش و زاهد و  
 عابد مرغان  
 س سنچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف  
 و فتح جیم فارسی مذکر گیوان عبری زحل خوانند و  
 روز شنبه را نیز گویند  
 س سنچرا بفتح اول و کسر دوم فتح جیم فارسی شقی و بدبخت  
 و بد نصیب نیز نام کوی است نزدیک کوالیر  
 س سنمه بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول  
 و یای بوزن کسری و محبت و بمعنی مدح و تعریف  
 عبری دین خوانند  
 س سنمه بفتح اول و کسر نون و دوستی و محبت  
 س سنمه بفتح اول و کسر دوم و دست و اشنا داشتن  
 س سون بفتح اول صد و بمعنی مانند هم آمده و بضم اول  
 حرفی است که افاده معنی خوبی دهد همچو سوهال  
 نیکو و نفیس سو و دل شکیلی و خوشنما و سو و  
 مجهول بمعنی بس بود و کسر اول و فتح دوم نام از  
 نایبهای دیوبند سوسرکاهونا بوزن سیاهی  
 باشد فرضاً با صد سر که اگر یکی ازان بدست دیگر  
 قطع کرده شود بر دیگر جانباری نماید و این کتا  
 است از کمال استقامت و قوت در

و غیر آن  
 س سون بفتح اول مذکر لاشه و لاش مرده و بضم اول در  
 محاوره اهل برج ترجمه از باشد که یکی از حروف  
 معنوی است و در فارسی معروف که جانب و جهت  
 باشد  
 س سوا بضم اول مذکر طوطی و سوزن نرک که بدان  
 جوال بدوزند و بفتح اول با اولاد سکون و او  
 تخم پشت و آن در آخر دوم گرم دور اول آن خشک  
 باشد محل است و منفع و در بول و حیض و شیرین  
 معص و منفع سده و باغمه و با تر باقیه جهت برقان  
 و امراض بلغمی و فواق مفید و جهت امراض  
 تا سلسل ناع و با غسل جهت سوم و اعانت فی سو  
 س سوا بکسر اول موش نام زنی که بند و آن بر شش  
 او کند و در ایا - ولی هم گویند و در عربی بمعنی مغز یا  
 س سوا پاتی - سوا پاتی هر دو بضم اول موش است  
 باشد مرطال را  
 س سوات بفتح اول بوزن فوات موش منزل  
 پاتر و هم باشد از منازل قری سوات گویند قطره نرسید  
 و آن در وقت بودن قمر درین منزل در بای افتد  
 و هر قطره که در صدف جای کرد و حکم الهی مراد برسد  
 ه سوا چنا بفتح اول و دوم و سکون الف و جیم قدر  
 از نمودن و استخوان کردن  
 س سواد بفتح اول مره و ذائقه و چاشنی و حلالت  
 و لذت و در عربی سیاهی رنگ را گویند  
 س سوادک بفتح اول و دوم و فتح اول جید و سکون  
 کاف تازی لذیذ مره و در سوادک نام در عوم گان هم  
 س سواد همین بر وزن خزاین مختار و عام و کسر مشهور  
 فعل لاری بفتح معنی  
 س سواد همین بفتح اول بوزن خزاین موش  
 مختاری و اندازی سواد هیتا سکون نون و  
 آفر و فتح یای فوقانی لگ

س	سوادى بفتح اول بروزن جادى جاشنى كړو بېكول	س	سوانه بکسر اول مذکر حد و سرحد
س	سواى بضم اول سکون واو مجهول مذکر حجره زپه وزپه	س	سوانى بفتح اول مؤنن برهائى لغت را چه بسيوست
س	خانه و بکسر اول کياه و سبزی که قهر چشمه و تالاب برود	س	سوايا بفتح اول يا و بالا
س	و بضم اول خوک و خزير و بفتح اول در فارسى سبى فارسى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده مذکر کلاه و لکش او پو خوش
س	و بضم اول کوه و عربى دست برنج	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده غير
س	سواى بضم اول سکون واو مجهول درامى قرشت و ديگر درو	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	مذکر ديناوى و مطلب و مقصد و غرض لغتائى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم درامى قرشت و کسر	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	ماى فوقانى کامياب و بهره ور	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم و سکون راي قرشت	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کسر فوقانى خود غرض	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم و سکون راي قرشت	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کاف فارسى مذکر قدر خوش استحقاق خود	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول موده خوک و بفتح اول در فارسى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	معروف که فراست و فارسى باشد	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول مذکر بروزن نفاى که نوعى از بزمج	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى - سواى سکر و سکون واو مجهول مذکر دم	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و نفس و حيات و زندگى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بکسر اول بروزن نواذ مذکر تکبوه جهاد بو	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بکون واو مجهول و کسر سيم خداوند و مالک	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و شوهر و طائفه از درویشان که از او کاندانان	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	غله و درم بطور خراج ستانند و اينهارا دندى فخر	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	گویند چه دند اپيا ده سکر کار و سربنگ باشد	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوان بواو مجهول مذکر سنگ بجرى کلب گویند	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانا بکسر اول بروزن ميان مذکر کلب و کرانه و	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	حد چيزى و بضم اول خوابانیدن مرادف سولانا	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانگ بضم اول و فتح دوم و سکون الف و نون	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کاف فارسى مذکر تقلید و تبدیل لباس سوانگ	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	لا تا تبدیل صورت کردن	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانگى بواو مجهول و سکون الف و نون و کاف	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	فارسى مقصد و نقل باز و نقلیه	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده

سوتی بر وزن صوتی چیزی را گویند که از برشته چینه ساخته باشند	س سوت بضم اول بر وزن صوت مذکر ریشه و تا اول است و بخار و در و در سوت بفتح لغیم بای بوده
سوتیا قاه بفتح اول و کسر فوقانی و فتح تحتانی و فتح دال سقوط بندی و سکون الف و مای هوز	س وسکون و او و وزن و کسری بندی نوعی از کشیده دوزی باشد
سوتیلا بفتح اول و کسری فوقانی و سکون مای مجهول علانی سوتیلا بجهانی برادر علانی سوتیلا	س سوت بفتح اول بر وزن فوت ابداع و اسوسی عبری ضرر خوانند و با و مجهول مذکر و موش چشمه آب که عربان مینوع گویند
سوج بضم اول بر وزن عوج موش اما س عبری و رم گویند	س سوت با و و مجهول بر وزن غوطه مذکر چشمه آب و نهر و مینوع و خوانناک و نام
سوجا بضم اول مذکر و فرس مان نواری باشد مگر کشتکار و امثال ایشان را	س سوتک بضم اول سکون و او معروف و فتح فوقانی و سکون کاف تازی مذکر ناپاکی حالت نفاس
سوجنا بضم اول آما سیدن و درم کردن	س سوتل بضم اول سکون و او معروف و فتح فوقانی و سکون لام مذکر و وزخ و حجیم و اسفل السافلین
سوجه بضم اول سکون و او معروف و ضم تازی و مای هوز موش نظر و بعیرت و با و مجهول است و استقامت مندگی	س سوتلا بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی و فتح لام مذکر عمان کاوان پهل و پوست باریکی که بر پشت ما خنثی باشد
سوجها با و و مجهول و فتح جیم تازی راست نقیض کج	س سوتلی بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی موش نوعی از ریشیان
سوجنا بضم اول نمودن و بنظر آمدن	س سوتن بفتح اول سکون بر وزن کون ابداع و مشتمله
سوجی بضم اول بر وزن هوذی پاره و در و	س سوتنا بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی خوابیدن و خواب کردن
سوجا بضم اول بر وزن هوذی موش اد و	س سوتنق بکسر اول و فتح و او و فتح مای فوقانی و سکون نون و دیگر حروف مختار و خود بر نام مکرر
سوجیم بضم اول سکون و او معروف و فتح جیم	س سوتنقر تا بکسر اول و فتح دوم و فتح مای فوقانی و رای تهرشت و فوقانی سکون موش مختار
سوجیمتا بضم اول سکون ای هوز و سیم باریک و سبک و نازک و نفیس و تیر آواز	س سوتنق با و و مجهول سکون فوقانی و مای هوز موش اما س و درم
سوجیمتا بضم اول و فتح جیم فارسی و سکون ای	س سوتن بر وزن بودن موش یا جامه و سوت سوتی بضم اول بر وزن بودنی موش یا جامه و سوت سوتی درختی است که آرزای سوزند

سوزنی بکبر اول و فتح دوم زوجه سیم که اورا	س	و فتح فغانی نمونت بار یکی و تیزی آواز	س
پاروتی هم گویند	س	سو چند لغیم اول دوم و فتح جیم فارسی سکون	س
سومر پیر لغیم اول و کسربای موعده و سکون با	س	دیگر حرف مردم خورای و سرش و ناسخن شهن	س
معروف پهلوان و دلاور	س	سو چهره فتح اول دوم و تشدید جیم فارسی سکون ی	س
سومر تا لغیم اول سکون و او معروف و رای	س	بوز صاف و خالص و پاک	س
قرشت و فتح تاکی فغانی نمونت پهلوانی و دلیری	س	سو در لغیم اول سکون و او و دال و رای قرشت	س
و شیاعت سومر تا دها مری کز لنگ	س	مردم فرقه چهار بلین بوز دین فرقه را سود و فی گویند	س
سومر تخته باو او مجبول و فتح رای مهله و سکون	س	سوده باو او مجبول سکون دال نامی بوز نمونت	س
تای هندی نامی بوز نمونت نوای است در موسیقی	س	ادای قرص و اصلاح و تجسس و در بادنت باشد	س
سومر تخاب او مجبول مذکر نام بگری است از	س	و باو او معروف که سائیده و براده چیزی باشد	س
بجور شعر	س	سو در لغیم اول برابر درست و راست مقابل	س
سومر ج لغیم اول و فتح رای مهله مذکر خورشید	س	کج و بمعنی ساده لوح و نادان هم است	س
بجری سس خوانند سومر ج گمن مذکر که رفتن	س	سو در لغیم اول و او مجبول ادای و دم کردن و انتخاب	س
آفتاب بجری کسوف خوانند سومر ج مکی	س	و پالودن و صاف کردن سوز و امثال آن	س
کلی که بر کهای آن بجانب آفتاب سیل کند از	س	سو در لغیم اول و فتح دال است و تظ هندی شکوه	س
در فارسی آفتاب پرست گویند و نوعی از باد بیز	س	خوشما	س
هم هست	س	سو در لغیم اول دوم بوزن نمونت نواد استنگ	س
سومر اس لغیم اول نام شاعری و مطربی که	س	حرفی از حرف علت و فتح اول سکون دوم	س
در هندوان بوده و او نایب بود و هر نایب را	س	بوزن جور شمسی نیز قسمی از نامی و لغیم اول بوزن	س
نیز بدین نام خوانند	س	نوز مذکر خورشید و پهلوان و مخفف سو در اس	س
سومر گ لغیم اول دوم و سکون رای مهله و گاف	س	و در عربی باره شهر و بر زوا و ضیافت و آن	س
فارسی مذکر آسمان و فلک و جرج برین	س	فارسی است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم	س
سومر ما لغیم اول و سکون و او معروف و	س	بدان تکلم نموده	س
رای قرشت و فتح سیم و لیر و شجج و بهباور	س	سو در لغیم اول بوزن نوزده پهلوان سومر ا	س
سومر مان بنون زوده کز لنگ	س	رن مین جانک لوها کز و لسنک کاف	س
سومر ملا در لغیم اول و فتح سیم و تشدید نوای است	س	مازی نامه جریه سندان پروانه جریه	س
در موسیقی	س	کلنک ترجمه ای پهلوان وقتی در حرب گاه در آئی	س
سومر ن لغیم اول و فتح رای قرشت بیخی است	س	بی سیم شمیر زنی کن چنانکه من بویه نشوم و نور سوا	س
که از ایچوزند	س	انگرو	س
سومر و پ لغیم اول دوم و دم رای مهله	س	سو در لغیم اول و فتح دوم شبی است که در آن	س
مراوف سروپ و آن بگذشت	س	هندوان بنام سیمو که نام بی است جشن و عید کند	س

س	سوسه باو او مجهول و فتح رای جمله شازده مرادف	س	سوگو لبضم اول و فتح کاف تازی مذکر خوک بهری خزیر کویند
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز	س	سوگنا لبضم اول خوشیدن و خشک شدن
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگو لبضم اول سکون داد و کاف تازی مذکر نوعی از نخود
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگها لبضم اول خشک و بناگویی خشک که آزا بابان خورند و بیماری سل را هم کویند
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگه چهری لبضم اول و فتح جیم فارسی موش سل و لغت الدم
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگم لبضم و فتح سوم مختصر مرادف سوچم
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگنا لبضم اول خوشیدن و خشک شدن
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوکیا لبفتح اول و دوم و کسر کاف تازی خویش مرادف
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سگا و بجای الف های هوز نیز نویسد چون سوکیه
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگ لبسکون داد و مجهول و کاف فارسی مذکر اندوه و ماتم در فارسی نیز همین معنی دارد
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگا لبضم اول مذکر طولی و باو او مجهول و بناگویی چشم
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگن کبیر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی و فتح وزن خادمان سیور را کویند
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگند لبضم اول و فتح کاف فارسی و سکون دیگر حروف بوی خوش و معطر و خوشبو را هم گفته اند
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگند لبفتح سین دوم معطر و عطر امیز
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگی باو او مجهول سوگوار و حرین
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سول لبضم اول مذکر مویث و تلخ و سنان زرد و خار و بعضی امهر بانی و ترجمه شفقت هم هست
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سول لبضم اول حالت واحوال
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سول باو او مجهول و فتح لام شازده
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سولی لبضم اول بروزن لولی موش دارد نام بها و یو هم هست سولی دینا سولی چیزها نام بدا کشیدن کسی را
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سول باو او مجهول مذکر ماه که قر باشد در روز
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوکا لبضم اول مذکر فراغت و فرصت
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوکا لبضم اول مذکر پا و رویه باشد
س	سوسه باو ایمن فتح اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س	سوگنا لبضم اول و سکون داد و کاف تازی لاغر و نحیف

دوشنبه سوه و امره و زرد و شمشیر  
 سوه و امواج بسکون و او مجبول و میم و فتح و زانی از شت و  
 سکون الف و جیم نازی مذکر کون و زیزه شمشیر  
 سون بجز اول بندین نون خاموش و ساکت بود  
 مجبول و نون که در نام بود باره نام کلی است بجز کاف  
 فارسی  
 سون با او مجبول مونت سکون و قسم و غیر حرفی است  
 که برای ابتدای فایته آید و با او مونت شمشیر و زرد  
 سونا با او مجبول مونت آسون و زرد باین معنی مذکر کاف  
 سونے کا نونا کتاب از لغت عرب و لفظی با حذو  
 بضم اول نون و ویران سکون الف یعنی سونا کرنگ  
 دیشی سونا ملانه بی پھرے سر و پا هو گے  
 کیسی با از بهر کسب نزاریاں رفت و سهر زویران  
 کذاشت نذر بدلت او یا من خوب نکردم و نه یا به  
 من مراحت کرد و خشم آسا شد جو خدیجوی سن  
 سونینا بسکون و او مجبول و نون و فتح بلخی فارسی  
 سون و نقولیل کردن  
 سونینا - سونینا بضم اول سکون و او و نون  
 و نامی نونانی اینچنین شمشیر و زرد کشیدن بر کباب از شت  
 سونت بضم اول سکون و او معروف و نون و  
 نامی منقوط هندی مونت خاموشی و سکوت  
 سونت بحر یا جنوشی رفتن سونت ما نما خاوش  
 ما دن  
 سونتا با او و مجبول مذکر خوب دستی سو بردان  
 خوب و در و نقیب  
 سونقده با او و مجبول مونت زنجیل و سیروم گرم  
 و در اول خشک و بار طوبت نصید و مقوی با صمه و  
 بلین سچ و مفتح سده جکر و سی و نخل و بلج غلیظ سوز  
 و همعا و جعفت رطوبات در افق تشنگی بلخی و نونی  
 سوده و جکر و قوت حافظه در افق پرودت بر او فایه  
 و گرم سوده در برای او و حرکت باه خوردن و جهت نقیب

لاضره و جعفت مغموم توی ترست و سونقه کتاب از شت  
 و تکدل هم هست سونقه کی سونیا سله مرهنا  
 کتاب از شت کردن و صبر کردن و در مختص باشد سون  
 کی ناس نیکتا کماست از حوض شکران با سبت  
 سونقه همراسته با او و اول مجبول و او نانی بود  
 سیر و سر و در جیلان  
 سوندا ها بسکون و او مجبول نون و فتح اول مذکر  
 چو عطر بات که بدان سوی سر سینه بند و بوی که  
 از تر کردن آوند نو در شستن حوض بات بر آید  
 سوندا هست بسکون و او مجبول کون و فتح  
 بجز دوم و سکون نامی منقوط هندی مونت  
 بوی خوش و بوی که از آوند نو بر آید  
 سوندا هتا با او و مجبول اینچنین کمالیدن با سبت  
 مد کل که کاران در سبت او شوکار بر بند  
 سوندا هتا با او و مجبول مونت و خوش شمشیر  
 سوندا بی بسکون و او مجبول و نون و کمال  
 مونت کلی که در ان کاران پاد چایا لایند  
 و بشوند  
 سوندا بضم اول سکون و او معروف و نون  
 و اول منقوط هندی مونت بلخی زنجیل  
 کوسند  
 سوندا بضم اول مذکر کوی ست که غدر آساده  
 سوندا کا بضم اول سکون و او نقیب و نون  
 و اول هندی مذکر چیزی تکیه مانسکه از ان بر  
 ندرین گذارند  
 سوندا بضم اول سکون و او و نون مذکر دود  
 چراغ  
 سونتری بضم اول سکون و او و نون و کسر  
 برای منقوط هندی مونت کش و قورین  
 سونس بضم اول سکون و او و نون و سین  
 بهر مذکر معروف سوس

<p>وارالشس</p>	<p>هر سولفت بفتح اول هونث بادیان و آن در اول</p>
<p>س سوها بضم اول سرخ و قرقرزی رنگ و نیز نوازی است</p>	<p>سیروم گرم در آخر اول خشک مدربول و حیض و</p>
<p>در موسیقی</p>	<p>سفنخ سده جگر و سپرز کرده و مشانه و سینده و قوی</p>
<p>س سوها گابا و او مجبول مذکر تنگار</p>	<p>سوده و بامره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه</p>
<p>س سوحن با و او مجبول و فتح مای هوز لطیف و</p>	<p>هر سوگنا بضم اول سکون و او دون مذکر چیزی است</p>
<p>ولگشا و عاشقی و دوست و در فارسی چیزی سرد</p>	<p>که آنرا حال کو بیگشتم گویند</p>
<p>که آنرا سو مان گویند</p>	<p>هر سونگر بضم اول سکون و او دون کاف فار</p>
<p>هر سوحن با و او مجبول و فتح مای هوز موش نومی</p>	<p>مذکر کوچ باموسس</p>
<p>از علو ابا باشد</p>	<p>س سونگم بضم اول هونث ابوی در ایچم</p>
<p>س سوحن با و او مجبول سکون مای هوز سخیل</p>	<p>س سونگما بضم اول ثابت و مستقیم و نیز شخصی که در</p>
<p>چیزی از طالی بحالی و بنظر آمدن و خس بر کردن از</p>	<p>فوج مرتبه میباشد و خزینه در خزینه و علم را از اندر</p>
<p>مرزوع</p>	<p>زمین بوی خاک می شناسد</p>
<p>هر سوحن با و او مجبول و کسری مای هوز روبرو و متقابل</p>	<p>س سونگمن بضم اول و فتح کاف فارسی هونث</p>
<p>س سوئی بضم اول بر وزن ردی هونث سو دین</p>	<p>سفر زوشن و هر چیزی که از ابوی گسند</p>
<p>هر بی ابر و خزانند و جباط گویند سوئی کامینیل</p>	<p>س سونگنا بضم اول بوبیدن</p>
<p>سواران آب که بر بی جناب گویند سوئی که</p>	<p>س سونگمی بضم اول هونث سفر زوشن و هر چیزی</p>
<p>ناله که سے خدائی گویند کالنا سر انجام و اون</p>	<p>انرا بوبیند</p>
<p>بظا هر حال و نامکن باشد بدایت گویند</p>	<p>هر سو فوگین بهره و او مجبول و فتح کاف فارسی</p>
<p>تھا کام پیه تیراھی خداوند تعالی و سوئی</p>	<p>نشان و اشاره</p>
<p>که ناله که سے خدائی گویند کاللا</p>	<p>هر سوینه بسکون و او مجبول و زن و مای هوز</p>
<p>س سوینا بضم اول و کسره و تشدید تجانی نوک</p>	<p>هونث سو کند سوینه دینا قسم و اون</p>
<p>و بفتح اول و تشدید با پا و بالا و او مجبول تشدید</p>	<p>سوینه کلا تا قسم خور ایندن سوینه</p>
<p>تجانی خوابنده و نام</p>	<p>قدالنا قسم خوردن</p>
<p>س سویت بفتح اول و کسره و سکون تجانی مجبول</p>	<p>س سوینا با و او مجبول و فتح نون طلای سوینلا</p>
<p>و نون فانی سفید بفتیض سیاه مرادف سیت</p>	<p>که نلک سوینلا پانی آب زر</p>
<p>س سویر بفتح اول و کسره و سکون مای مجبول و</p>	<p>س سوینین بسکون با و او مجبول نون روبرو</p>
<p>رای قرشت زود و شباب مرادف سیر</p>	<p>س سوینا با و او مجبول و کسره نون آنرا گویند که در</p>
<p>س سویرا بفتح اول و کسره و مذکر با و او</p>	<p>دارا ضربند از خاک جدا کند</p>
<p>س سویر آن بفتح اول و دوم مرد زنی و در نا کار</p>	<p>س سوینه بضم اول سکون و او معروف و زن</p>
<p>س سویر سے بفتح اول و کسره و م علی الصباح</p>	<p>و فتح تجانی ز نظر را گویند</p>
<p>مرادف سیر سے</p>	<p>س سوه با و او مجبول بر وزن کوه هونث زبور</p>



من خوانند	سه همان بفتح اول برسان و ترناک میزند
سی بر وزن می صد و معنی نظرد کامیابی نیز است	سه هانا بفتح اول ترسانیدن میزند
سیا بر کبیر اول بر وزن بیار مذکر شغال را گویند	سه هتا بفتح اول دوم زیدین میزند چه هم
و بفتح اول و نشدید دوم در عربی سیرکننده است	بفارسی زس را گویند
سیال بکبر اول بر وزن عیال مذکر شغال و با بفتح	سه سنا بفتح اول تکل کردن بر داشت نمودن
و نشدید دوم در عربی بسیار روان شونده	سه نکاس بفتح اول و دوم و سکون نون قابل
سه سیالایو کا بکبر اول و ضم بای فارسی و سکون او	تکل برداشت
مجهول مذکر پرنده است که مثل بطمی باشد	سه هوئی بفتح اول و دوم و سکون و او مجهول و کسر
سیام بفتح اول بر وزن پیام مذکر پرنده است	نای هندی سقوطه موش نوعی از استمان در
که آرزای سیام چیزی نیز گویند و بمعنی سیاه	سه و در بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول
و نیلگون و وصفی از اوصاف کرشنا و لای است	و فتح و ال مهله و سکون را می فرشت یک مادری
از نوای موسیقی	و حقیقی و اعیانی سه و در بجائی برادر حقیقی
سیاما بفتح اول مذکر نام پرنده است که در صحن	سه سهول بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول
است مردیو ز میرا که هندوان پرستش او گویند	و لام مذکر است که بدان راستی دیوار یا
داور اگالی هم گویند	قر دریا معدوم کند بفارسی پنجاه گویند
سیا متا بفتح اول و دوم و فتح سیم و نای فوقانی	سه سهویا بفتح اول و سکون نای هنوز و فتح و او
موش سیاهی دیرکی	و نشدید تختانی متکل
سیان بفتح اول موش نام پرنده است	سه سهی بفتح اول بر وزن سهی بر آینه و البته در
سیانا بکبر اول و فتح ان دانا و از پرک و کال	راست و درست را گویند عمو ما و سرور است
و بجزه و در پینه و عیار و متقن	راسته را خصوصاً خوانند
سیان بفتح اول و دوم و فتح نون و سکون	سه سهیا بر نای بفتح اول و کسر دوم انتظام و اون
بای فارسی زبرکی و پرستش باری و فطانت	سه سهیچنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول
سیان بن - سیان بنا کذک	و هم تازی از بودن و هیا ساختن و فیصله
سیپ بکبر اول و سکون بای معروف و با	کردن
فارسی موش صدف و نوعی از انبه نیز است	سه سهیلی بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول
سیپیل بکبر اول و فتح بای فارسی سفال باره	و کسر لام زینکه در محبت و یک یا مهاجبه ملکه باشد
سیپهل بکبر اول و فتح بای فارسی مذکر گاو	داور اخصاص هم گویند
از میوه	سه سنی بفتح اول و کسر هزه موش زنجبیر که از
سیپی بکبر اول موش صدف	تار نقره و طلا و غیر آن سازند
سیبت بکبر اول و سکون بای معروف و تا	هم بر وزن بی از خود معنوی که برای
فوقانی موش ششم و بر دوت و تری هم	حرف ابتدای غایت آید بفارسی از و عربی

سیت کال زمستان سیت بیای مجهول سفید  
 نقیض سیاه  
 سیتا بکسر اول نام زن رام است و پدر جنگ اجزاء  
 است سیتا چهل میوه است معروف و آنرا شریفه  
 گویند مولد سنی و سفوح و مقوی دل است از بعضی  
 محققین معلوم شده که شریفه را با شیر در سوره جمع نماید  
 کرد که خاصیت زهر دارد  
 سیتانگ بکسر اول دفع فوفانی و سکون الف و  
 نون و کاف فارسی مذکر فالج  
 سیتیرس بکسر اول سکون تخانی و فوفانی دفع  
 رمای جهله مذکر اسپهال و جریان شکم را گویند  
 سیتیل بکسر اول سکون تخانی و فوفانی سرد و  
 خشک که نقیض گرم باشد سیتیل پائی نوعی از  
 زیور پاکه بنامیت نرم و خشک می باشد سیتیل چینی  
 نام دوائی است  
 سیتلا بکسر اول سکون تخانی و دفع فوفانی مو  
 آبد بر لبی جدری خوانند  
 سیتلا بکسر اول دفع هر دو نامی فوفانی موث سرد  
 و خشک  
 سیتنا بیخ اول سکون تخانی و فوفانی و بکسر اول  
 و سکون بیای مجهول هم خوانده اند یعنی زندقانی  
 کردن و اتمام خانه نمودن باشد  
 سیتنه بکسر اول سکون بیای معروف و بکسر اول  
 مذکر خشک ریج یا اش باشد  
 سیتنه بکسر اول بیای مجهول و نامی منقوط هندی  
 با جزعوره و بکسر اول بیای معروف موث ففونیک  
 متنبول در مثال آن باشد  
 سیتها بکسر اول دفع نامی منقوط هندی بی نزه  
 و ضعیف و ناتوان را گویند  
 سیتهن بکسر اول دفع نامی منقوط هندی که که بد  
 کرد و عیار باره و غیر آن صاف کنند

سیتقنا - سیتقی هر دو بکسر اول اول مذکر و  
 نامی موث سرد و شام امیز که زنان در در  
 شادی سرانند  
 سیتقی بکسر اول سکون بیای معروف و کسر نامی  
 هندی موث ففونیک و غیر آن مراد و سیتقه  
 سیتی بکسر اول موث شپیل و ساوت سیتی  
 با نر شپیل زن سیتی بجایا شپیل زون سیتی  
 بند صنا - یا کم مونا - یا جوفنا گن یا از جیر  
 شدن در کاری  
 سیج بکسر اول سکون بیای مجهول و جسم نازی مو  
 است سیج بند ریسانی که بدن نهانی یا چار  
 بیای حکم بندند  
 سیج بکسر اول سکون بیای معروف مذکر نوعی از  
 رستنی باشد  
 سیجنا بکسر اول سکون بیای معروف و جسم ناز  
 جوشیدن و مهر شدن و پختن و پالودن و  
 وصول شدن از جا  
 سیجنا بکسر اول سکون بیای معروف و جسم  
 فارسی آب دادن مزرع راه ابباری  
 کردن زراعت  
 سیدنا بکسر اول سکون بیای مجهول و آن  
 وال مجهول تکیه کردن  
 سیدهد بکسر اول سکون بیای معروف و اول  
 و بیای سوزناست و صج و مقابل  
 سیدها بکسر اول راست و درست و مقابل  
 و مردم سازه لوح و بعضی لوازم طعام و سیاب  
 خورش آید و این معنی مذکر باشد  
 سیدهای بکسر اول موث راستی و  
 سازه بوی  
 سیر بکسر اول بر وزن تیر موث تری و بر وزن  
 و بعضی زراعت و کشاوری هم هست یا بنحی

مذکر آه و دیگر اول سکون ثانی مجهول در فارسی  
 معروف است که لغت کهنه باشد و درانی هم  
 معنی آن در خراسان پانزده مشقال است و بانالی  
 معروف مشهور است بر او پیاز باشد عربی نوم  
 خوانند و بیغ اول در عربی رفیق دیگر اول و فتح  
 دوم حج سیرت  
 سیرت دیگر اول بر وزن تیره مرد و باره و نیز مشتق  
 از لغت اگر آرزو شکر آرد و ترتیب و جهت  
 سیرانایا بای مجبول مردان کردن و مرد نمودن  
 مرادف سرانام دیگر اول  
 سیرت بر وزن بزرگ باز و سر و خشک  
 سیر و ابانی مجهول و ضمیر رای جمله مذکر جانب  
 بالین در بالین چار پایی را گویند  
 سیرت دیگر اول سکون بای معروف و فتح رای  
 مشروط بندی مذکر گاریز و ایکن و خیا بان پر آب  
 حد سیرت دیگر اول بر وزن بلن از عربی سلم  
 و سراج خوانند  
 سیرت دیگر اول مذکر سر عربی را س که بند و سنی شکل  
 در زبان آتش هم گفته و ثانی مجهول مذکر بقیه چیزی  
 و نام باد شاه ماران که بر سر او آمد گویند که او چیزی  
 و شوره بود و جهان بر یک سر او سرای جوی قائم  
 است سیس سانی و صنی ان و صاف و شو باشد  
 سیرت دیگر اول بر وزن کبره مذکر سر  
 سیرت ثانی مجهول و فتح سوم بر وزن بیدر مذکر  
 بقیه کان و نام بلندی است در لغت  
 سیسناگ ثانی مجهول و شاه ماران  
 سیس و کبر اول سکون بای معروف و هم سوم  
 هم عربی با صفتی باشد  
 سیف بیغ اول مذکر شمشیر و سیف هم بان کما  
 گویند که صفای بد او تا بر داشته باشد و در لغت  
 سیس دیگر اول سکون بای معروف و کاف

تازی کسر رای جمله بیوست زنجیر ناز و رسم و غیر آن  
 سیس بیغ اول صد و فی صد  
 سیس دیگر اول سکون بای معروف و کاف تازی  
 و نامی بود بر وزن در سن و سبق و باد دوم مجهول  
 آخر و انجام و تخته و باقی  
 سیس کما کبر اول سکون بای معروف و تحصیل کردن  
 سیس کبر سکون بای مجهول و کاف تازی بای  
 هوز و فتح ثانی جمله سکون وزن مذکر نوعی از لغت  
 باشد  
 سیس کما کبر اول پارچه کند  
 سیس با دوم مجهول مذکر نیزه دیگر با دوم معروف  
 خلق و سنگ و حسان و سخاوت آنکه سکون مدین  
 سیس کما کبر اول سکون بای معروف و کاف تازی بای  
 و سیس یعنی سر او بر دم آمده است و سیس و بیغ اول  
 مذکر گوهر را گویند ز جمله جیل و در عربی آب بسیار  
 که در آن باشد و در آن شدن آن  
 سیس دیگر اول بر وزن حیدر و ننگ  
 سیس بای مجهول مذکر پارچه معروف و هوز و  
 بنگ بزرگ  
 سیس اول سکون بر وزن پیدان مردم جنگ  
 و خوش طبع  
 سیس بانی مجهول بر وزن حامی باشد که از  
 بلقند دیگر مستعمل در ایشان است و بیغ اول  
 که شهرت دارد فطرت است و بیغ اول و بیغ  
 از قول هم آمده بود از بیغ بیغ و بیغ است که  
 آنست که بیغ است که بیغ است که بیغ است که بیغ است که  
 بر کردن عریان رساند و آنکه بیغ است که بیغ است که  
 بیغ است که بیغ است که بیغ است که بیغ است که  
 سیس با دوم مجهول مذکر نام مذکر نوعی از کبره زبان  
 سیس با دوم مجهول بر وزن کما کبر اول سکون  
 بر وزن بیغ و بیغ بای معروف که عریان بیغ است

سینا که بر اول بروزان نیمی بوش سرحد و در عربی  
 نشان دهلاست و بالکسر و تشدید بای مفتوحه مخا  
 سیمیل با دو م مجبول و فتح سیم مذکور نوعی از سیم که سبز  
 نمی باشد و از وقت چنین است  
 سین با دو م مجبول مذکور باز در اول بر زده است شکار  
 و فتح اول بوش اما نوعی و اشارت و فتح اول  
 دوم مذکور و اشارت و آرام و استراحت  
 سین با دو م مجبول یکی از معرفت معنوی مراد  
 معنی از  
 سینا با دو م مجبول ضد نگه داری کردن نشستن  
 ماکیان بر سینه و معنی نوعی و شکریم است شوش  
 و با دو م معروف و دو صحن حار و در عربی نام جد  
 سفج ابوعلی و طور سینا گوئی است شام  
 سینا با دو م مجبول حامل و تحصیل دار  
 سینا یعنی با دو م مجبول و فتح بای فارسی معنی  
 میربخش باشد و آن لفظی است که لقب ذراعی نام  
 میباشد و در ابر بر اسم بدین لقب طبع بوده است  
 سینا سینی فتح بر دو صحن شوش اشارات  
 طرفین در میان دو اشارت  
 سینل سکون بای مجبول نوعی و فتح بای هر دو  
 و سکون لام مذکور در وقت هند می گفایست برش  
 مانند برک جانن با دو طوقی نوعی زیاد و تر  
 و در او دراز باشد چون بخته شود آن نیمی بر  
 کل تمام با هر دو می شود و مانند کی نوعی و در او هر دو  
 است و سبی و سستی و سمن و تا بعضی سنگ در او  
 و تا غیل و شور و حد و سمن در او و در او و زو  
 حکمای هند از نوعی ترن او و بر باینه است اگر  
 بولت و در او بگویند و شیره اش بر آورده  
 امروز آن سنگ را سینه بیاض می نامند که زیاد کند  
 و در وقت آن روزی بر او دروغ می بیند و سنی  
 نظاره کند و این سنگ را که در وقت کسب حاصل

شود و درین مهر نوعی است چو کبان گویند که هر که  
 میخورد این را با شکر بخورد قدرت حق نماید  
 مشاهده نماید پیری برود و ششها بعود کند  
 حکیم محمد شریف خان در کتاب خویش که بر شرفی  
 شریف است دارد و قصر غریب و حکایت عجیب تحت  
 این لفظ ذکر کرده و سن را در الاطلاع علیها  
 طبعی است که کتاب  
 سینت سکون بای مجبول نوعی و نامی نوعی  
 نعت در ایگان و جلاله من باشد  
 سینا السین فتح اول جن و صفت  
 سینا با دو م مجبول ترش و داون و در دست  
 کرون و انتظام داون  
 سینتینس فتح اول سنی و صفت  
 سینتا - سینتھی سکون بای مجبول نوعی  
 در هر دو اول مذکور نامی شوش نوعی از گیاه  
 باشد  
 سینجائی سکون بای معروف و سکون  
 شوش آبشاری زیر اهدت  
 سینجی کبر اول شوش هنگام آبیاری مرغ  
 سینل کبر اول سکون یا مجبول نوعی در اول  
 عهد شوش نوعی از ترکیبی باشد و از اینند  
 نیز گویند  
 سیندر - سیندر و با نامی مجبول مذکور  
 شرح و آن غلی سخته است سینت  
 نیم بر سیندر می گویند از سفید است شالی با  
 است و در سینه م قمار و طلای او با دروغ کل  
 شرح حکایت رویا باندن گوشت و مرغ و در  
 زخمها و قطع چرک آن و بر بدن کشت  
 و قطع بوی ستم و سوزنکی آنش او با دروغ شهن  
 سرطان خون دهنه آن باید و با آب

<p>و کسوف نازی و فتح تحتانی مخطط</p>	<p>بانتک جبت فرجه اسما سفید</p>
<p>سینک بکسر اول سکون بای سعوف و نون گان</p>	<p>س سیند و میرا بانانی مجهول و ضم و ال مجهله و کسرا</p>
<p>فارسی مذکر شاخ کا و عبری قرن خوانند</p>	<p>فرشت نوعی از ابنه که میوه سعوف است</p>
<p>سینگا بکسر اول سکون بای سعوف و نون مذکر</p>	<p>س سیند هر بکسر اول سکون بای مجهول نون و</p>
<p>نفره و کرمای</p>	<p>وال و مای هوز مذکر نقی که در و ان در و وارند</p>
<p>هر سینگ فتح اول چهارم مذکر نوعی از ترکاری با</p>	<p>سیند ها بانانی مجهول مذکر نوعی از ننگ که آنرا</p>
<p>هر سینگری بکسر اول سکون بای مجهول و نون و</p>	<p>نگ لا سوری خوانند سیند هو بکسر اول سکون</p>
<p>ف فارسی و کسری فرشت سونث پوست و</p>	<p>و نون و فتح و ال مجهله کز ننگ</p>
<p>قشر را گویند</p>	<p>س سیند ها بانانی مجهول نقب زون و نقب ز</p>
<p>س سینگر بکسر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>کاف فارسی و فتح زای هندی مذکر باروت آن</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>که از شاخ کا و سازند</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگی بکسر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>نوعی از مای و کرمای و حجره که بدان حجامت کنند</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگان لگانا حجامت کردن</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگیا بکسر اول سکون یا سعوف و نون و کسرا</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>فارسی مذکر نوعی از زهر باشد</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>هر سینده بکسر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>مای هوز مذکر خارش و آن جا نوبت چون</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>خوک دشتی</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینوا بکسر اول سکون بای مجهول و نون و ضم</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>مای هوز و فتح و او مذکر قوبا</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سیو بر وزن دو مذکر نوعی از شیرینی</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>

رای ترشت مذکور نوعی از طرف سفالین نیم سوخته و منسی  
از درویشان هندو باین معنی برای هندی هم خوانده  
یعنی سیوترا  
س سیوک بانائی مجهول و فتح و او خادم و خدمتگذار و  
رہی و چاکر و پرستار  
س سیوکائی بادوم مجهول و فتح و او بندگی خدمتگذاری  
س سیولی بکسر اول سکون یای معروف و کسر لام فرود  
که آنان از درخت تاز و عزای صحرائی بستی تازی  
می کشند  
س سیون بادوم معروف و فتح و او مذکور و خدمت جامه  
و بانائی مجهول و فتح و او خدمتگذاری و پرستاری  
س سیونا بانائی مجهول خدمتگذاری کردن و پرستیدن  
و نشستن مالکیان بر سینهها  
س سیونما بفتح اول و ضم دوم سکون و او معروف  
و وزن و فتح تائی منقوط مذکور دست پناه را گویند  
س سیومتنا بکسر اول سکون بای مجهول و فتح تائی بوزن  
و سکون فوقانی و تائی بوزن جاروب زون و پاک  
کردن  
س سیمرن بفتح اول سکون تحتانی و تائی بوزن و رای  
چهل موش کحل و برداشت  
س سیهورنی بفتح اول سیوم ستمحل و بردبار  
س سیمند بانائی مجهول و ضم تائی بوزن سکون وزن  
و دال هندی مذکور قوم اگر شیر آن در چشم کسی  
افتد چشم را آشوب کند آب برگ تر هندی و آب  
پایز و شیر و خزان دافع گزند آنست  
س سیوی بانائی مجهول موش خار پشت و آن جانور  
صحرائی  
ف گفتار سر دوم در حرف شن معجمه  
ف شاخ موش بوزن فرغ گویند شاخ زعفران  
کنایه از مردم منکر و سرکش و خود فروش باشد میر گویند  
س نامز چمن و حی می بلبل کخزان می

تئی جو نزد بھی می سوشاخ زعفران  
می بود و شنی شاخ را گویند  
شاخ ساسر آهست مرزگران سا که بدان  
و فقره و فیه بکشند شاخ شانہ بمعنی تهدید ترسانہ  
باشد و قسمی از کد ایان که شاخ کو سفند و شانہ  
گرفته بر در خانه و پیش دو کان روند و از آن شاخ  
و شانہ صدای عجیب بر آرنند و اگر در دادن ایامالی  
واقع شود از کار و اعضای خود مجروح سازند  
میر گویند شاخ شانہ هزار تکلیکے جو  
کیا اسکے زلف کا یکتا م  
س شاستر بروزن آستر مذکور کتاب شرح هندو  
شاستر امر بفتح الف سکون دیگر حروف  
منافره و مباحثه را گویند  
س شاستری فقیه و عالم و فاضل و ملا شاستری  
اچھر خط دیوناگری چه اچھر خط و حرف را گویند  
شاگوننی باسیم بو اور سیدہ و وزن به تحتانی کشید  
با عقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است  
و بیچکس از اسرار او واقف شود و ولادت و وجود  
او خرق عادات و خرافات بسیار گویند و  
کتاب او را نیز شاگوننی خوانند و معنی گویند  
پیغمبر اہل خطا است  
س شبید بفتح اول سکون بای موحده و دال صہلہ  
مذکور لفظ و کلمہ را گویند شبید شاستر علم عرف  
شبید بیدھی تیر اندازی که در انداختن چنان  
کامل باشد که بشنیدن آواز آدمی بی بیند  
او تیر پر تاب کند و خطا سازد  
ف شبید یک بفتح اول موش نوعی از بلا و که آنرا  
باشند و گوشت بپزند چون آنرا بیشتر همه شب  
بر آتش می گذارند باین نام سمی شد  
س شپا بفتح اول و تشدید با فارسی مذکور امواج  
شتر جانوری معروف بعرنی جل گویند

<p>ششکارها بضم اول شش گفتن و بر انگیزن سبک بر صید بصدای ششش و ششکاری بضم اول حاصل بالمصدر باشد</p>	<p>س</p>	<p>شتر غمزه ادای نازیبا و پندار بر غلط شتر بفتح اول سکون فوقانی ضمیر شتر بجای اول و شتر بضم اول و دوم فارسی و کوه زبان حمل خوانند</p>	<p>س</p>
<p>شکت بفتح اول و سکون کاف نازی و کسر فوقانی موش قدرت و نیرو و زور</p>	<p>س</p>	<p>شتر تا بفتح اول و سکون دوم و ضم رای جمله موش و شمسی و عداوت</p>	<p>س</p>
<p>شکر موش معروف شکر بجهت نوعی از حلو که از برنج و مسکه و شکر سازند شکر پام نوعی از شیرینی باشد</p>	<p>ف</p>	<p>شکر بفتح اول و اول منقوطه بند سکون شکر شکر و نشتر بفتح اول سکون دوم و کسر او و سکون نون و فتح شکر سیم است و ششش</p>	<p>س</p>
<p>شکل یکش بضم اول سکون کاف نازی و لام و فتح بای فارسی و سکون کاف و شکر بجهت مراد شکل بجهت سیم جمله</p>	<p>س</p>	<p>شکر و نشتر بفتح اول و کسر او و فتح شکر بجهت کسر فوقانی اول و فتح فوقانی دوم و سکون سیم است و ششم</p>	<p>س</p>
<p>شکن بفتح اول و ضم دوم مذکر شکون و فال و کسر اول و فتح دوم و فارسی بوج و ترنجبندی و امر از شکسته شکر بکسر اول و فتح دوم مذکر فقه کوه و کسر جیل</p>	<p>س</p>	<p>شکر بضم اول و دوم و ضم بای موحده و سکون او و مجهول در ای قرشت تر بر و نمناک</p>	<p>س</p>
<p>شلبین بفتح اول بر وزن تلعین عیب که در آب می باشد</p>	<p>هـ</p>	<p>مرادف شور بوز شرا تا بفتح اول مذکر بانگ و آواز</p>	<p>هـ</p>
<p>شلو کاف بفتح اول و ضم دوم و سکون او و معروف و فتح کاف نازی مذکر کلوبند کوه کوه شلیته بر وزن خلیفه مذکر جوان جامه کتان وران رخت و سامان گذاشته بر کاه و او شتر بار کنند</p>	<p>هـ</p>	<p>شرا ده بفتح اول و دوم و تشدید و اول منقوطه مذکر مرادف مراده باشد و ان بگذشت</p>	<p>س</p>
<p>شمسه بفتح اول علامه تسبیح شمشیر سیف شمشیر باد مر کنایت است از مردم ناکاره و بی قدر شععی رنگ رنگی که بچو شعله ماند</p>	<p>ع</p>	<p>شربتی نوعی از لیمو قسمی از رنگ شرط معروف شرط بوت بفتح موحده و سکون رای قرشت و نای فوقانی فائده و منفعت و کامیابی را گویند کچه شرط بوت هوئی یعنی درین کار چیزی نفع یافتنی و سودگرفتی</p>	<p>ع</p>
<p>ششک بفتح اول سکون سین و نای فوقانی و رای قرشت مذکر حرب و سلاح باشد ششتر دهامری مردم مسلح را گویند ششتر کربان مشق شتر زنی کردن</p>	<p>س</p>	<p>ششتر بفتح اول و سکون سین و نای فوقانی و رای قرشت مذکر حرب و سلاح باشد ششتر دهامری مردم مسلح را گویند ششتر کربان مشق شتر زنی کردن</p>	<p>س</p>
<p>ششک بفتح اول سکون نون و فتح کاف نازی نام مبادیوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سیوسی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>	<p>س</p>	<p>ششک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف نازی نام مبادیوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سیوسی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>	<p>س</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>ششک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف نازی نام مبادیوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سیوسی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>	<p>س</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>

<p>بزرگ باشد شیخ دوندو بود اول مجبول و نامی معروف شخصی را گویند که برای سخن و دست یا سخن و جادو لباس شیخ پوشیده باشد شیخنا حضرت ما پیرا</p>	<p>نام دروشی است در بنود او فرقه چین را که طریقت اضحار کرده بودند استیصال نمود و پیران او شکر اچاری گویند</p>
<p>شیخ پوس آبادی را گویند که در آن اولاد پیغمبر سکونت ورزیده باشند</p>	<p>س شکرهای بفتح اول و سوم نام زنی است که هندو پرستش او کنند او را پاروتی هم خوانند</p>
<p>شیر بادوم معروف است که عربان لبن خوانند شیر شکر نوعی از پارچه ابریشمی باشد و بعضی که مجبوشی و اختلاط و نجات چسبان هم آمده</p>	<p>س شوکر اول نامی از نامهای جناب دوست س شوالا بکر اول بر وزن نواله مذکر بخانه جواد بود باشد مراد ف شوالا</p>
<p>است شیر گرم نیم گرم را گویند شیر مال مانیکه آرد آنرا با شیر برشته باشد شیر مست شیر خوری که از بسیاری شیر ماور مازه و نوانا باشد</p>	<p>س شولا بادوم مجبول درختی است که چون آب بسیار نی باشد و مای گران از پاره آن عصاره سازند و دیگر باز بجمای گوگان ازان می سازند</p>
<p>شیر بادوم مجبول است شیر آبی بننگ را گویند شیر عالی صورت شیر که برقالین لغش کند و مردم خود فروش دلاف زن شیر گرد و آفتاب و برج اسد را نیز گویند</p>	<p>ف شوله تصحیف شد باشد بضم اول و فتح دوم و آن نوعی از طعام بود و آنرا شله ملا گویند که انی البر س شومر ابضم اول مرد مجنن و لیم و خیس را گویند س شومری زن نیمه</p>
<p>شیش بر وزن کیش مذکر تیره و مابقی و نام بادشاه ماران که اوز است شیش ناک هم خوانند شیش شانی نامی است از نامهای و شیشتم بکر اول و فتح سوم مونت نوعی از چوب باشد که بدان قمران و هند و ق سازند</p>	<p>ف شاه نشین صدر و محفل و برآمده را گویند س شهد العزم اول رند و او باش و مردم آواره شهدا شکسته رند و آواره</p>
<p>شیشه بادوم معروف زجاج شیشه یاق شده باز شیشه با نری شعله بازی شیشه باشا بسیار نازک و نفیس را گویند شیشه ساعت شیشه معروف که در جوف دارد و مقداری از یک گروه بهر ساعتی و از آن گون کند و چون ریک از جونی بجوی دیگر ریخته شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد</p>	<p>س شمشد این بفتح بای فارسی مذکر رندی او با شهر ترجمه مهر شمش پور جمله شهر شهر خنبر بفتح خای بجه آنکه از همه اخبار شهر اکی داشته باشد و جاسوس و خبر رسان نیز گویند شهر دار میاد و میر شکار را گویند شهر غریب یعنی غریب شهر غریب الدیار و مسافر</p>
<p>ساعت شیشه معروف که در جوف دارد و مقداری از یک گروه بهر ساعتی و از آن گون کند و چون ریک از جونی بجوی دیگر ریخته شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد شیشه محل خانه آئینه یعنی خانه که در آن آئینه بقدر قد آدم گذاشته باشند</p>	<p>س شیت بکر اول مسکن نامی فوقانی مونت سرما و پروت</p>
<p>ساعت شیشه معروف که در جوف دارد و مقداری از یک گروه بهر ساعتی و از آن گون کند و چون ریک از جونی بجوی دیگر ریخته شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد شیشه محل خانه آئینه یعنی خانه که در آن آئینه بقدر قد آدم گذاشته باشند</p>	<p>ع شهید اگر شهادت یافته باشد شهید حونا شهادت با فتن و عاشق شدن</p>
<p>ساعت شیشه معروف که در جوف دارد و مقداری از یک گروه بهر ساعتی و از آن گون کند و چون ریک از جونی بجوی دیگر ریخته شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد شیشه محل خانه آئینه یعنی خانه که در آن آئینه بقدر قد آدم گذاشته باشند</p>	<p>س شیتل بکر اول مسکن بای معروف و فتح فوقانی و مسکن ملام سرو و پار و و خنک ع شیخ پیر بزرگ و در پیش استاد شیخا بچو کسیکه</p>

<p>صفت ایفح اول مذکر فوج و کرده</p>	<p>نیشی شمشیر کوچک در آن عطر و اسفند آن کنند</p>
<p>صفت پت ایفح اول سیوم وار و کیر و شیر</p>	<p>شیطان دیو شیطان کی آنت بالف موده</p>
<p>صفت غنا غناغ غناغ عجا کاکا هر چهار ایفح اول آواز حرکت جماعی و آواز دستک صدای بر آمدن پای زمین</p>	<p>روده دیوان کنایت از چیزی است که بسیار دراز بود اع از کوه و غیر آن</p>
<p>صفت غنچه غنچه بر دو ایفح اول اول مذکر و ثانی مؤنث</p>	<p>شیکر مکر اول و سکون بای معروف و فتح کاف فارسی و سکون دیگر حرف زود و دستاب و چست و چالاک باشد</p>
<p>صفت غنیم و غنم و غار نکر معنی و غنم در لغات عربی یافت نشد والله اعلم</p>	<p>س شو مکر اول نامی است از ناچاری و با دیو و شیطان آن خالق و میت باشد</p>
<p>صفت غنچه بغنم اول برند و او باش</p>	<p>س شیو برت مکر اول و فتح بای موحده و سکون رای قرشت و تالی فوقانی روز عیدی است مره نو را</p>
<p>صفت غنغانا بغنم هر دو معنی از بی سخن گفتن و این لفظ مهندست از غننه ساخته اند و او آوازی باشد کذافی العراج</p>	<p>س شیو برات مکر اول نام ششی است که هندوان از آن کرم دارند</p>
<p>صفت غنوت غات با دو م مجبول معنی حیران و سرکش</p>	<p>ف کفتار چهاردهم در حرف طای جمله طوطی موش پرند کسوف که سخن میگوید طوطی که سے هونته مل دالنا مالیدن لبها مثل طوطی و این عبارت است که در محل نصیحت دوستانه گویند شاعر گوید سه بولا</p>
<p>صفت کاف حرنی است که برای اضافت آید و در بعضی حالات و بعد حرف معنوی الف آن بیای سخانی مبدل شود کما لا یخفی</p>	<p>ع طوفان مذکر طغیان باران و آب که از زمین بر آید و همه چیز را غرق کند کذافی العراج و کنایه از جنگ جو و سزیه که و شوخ باشد هدایت گوته اشک گلگون جیب دامان بر میرے غلطان هین؛ اس زملمنے کے توتر کے بھی کوی طوفان هین</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>
<p>صفت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بداف سفال بارنگ دهند</p>	<p>صفت کاف ریا زویم در حرف و کات تباری</p>

مست کانت کمانا گنده الود قلع بنون و  
 کوش و خندان با کانت گمانی کوش بر بیک کانت کوش  
 زایشه قطره و بار که از زمین چیز بر آمد کانت کوش  
 که با برین در میشد بر اسن و حذف کردن  
 کانتا بر برون و کزیدن و ملی کردن راه و بر  
 برون عدت و روز کار که ز ایندن و شرمند  
 کردن و حاصل شدن و مزاج کشن  
 کاجه مذکور و بیاضی شنب و سنی نیام  
 ششیریم هست کاجه سنی نسبت بو هست  
 کاجه چنانا یعنی جانین چوب باشد  
 این کانت هست از لب برون او کانت فخر  
 و افلاک کاجه کالو کنه از کول ابله و  
 اقل و غیره و نادان باشد کاجه کج  
 بیخ کالی صدف اول در صدف دوم در کون  
 و او مجرول زن کول بی کوش کاجه کین  
 سرنگ کاجه همین با قوی دنیا شکر  
 و بر جوبی که شکر و ارضی سازه و دست و پا  
 کانت کاران صدفی کانت کاجه صدف ک  
 کونک ز بردار کاجه صدف و سحر شدن و  
 نقش و بار کشن  
 کاجه از اسکون سیوم مذکور جوبی جوین  
 کاجی کج سیوم مونت جسم و شکل و بشره بدن  
 و نیمه کج جوب و سنی زن هم هست  
 کاج بر وزن کاج مذکور کار و شغل و فعل و  
 کاجه کاجه بر وزن خود اید کانت  
 کاجی کج سیوم مذکور در جاج کاجی  
 کی کوشی کجا بر باری با کای باشد  
 که در صحن در آن و کردن این در بوی آرو  
 کاجی بر وزن دو من مذکور سبب باعث  
 کاجی بر وزن فاجی سرگرم و مشغول  
 کاسی بر بکوز کن و بنا بران و برای آن

کاج با سیوم فارسی مذکر شنبه مرادف کاجه در فارسی  
 افسوس و کاشکی و تقارون و شنبه صمدیه کرده را گویند  
 کاجا در محاوره اهل برج خام که نقیض کجته مرادف کجا  
 کاجه مذکور آن پارچه است معروف کاش مثل لنگوته  
 کنده می باشد در عرض بقدر یک و جب و در طول  
 بعثت و با هست فراخ از از اندرون را بنا  
 گرفته الای کرمی بندند و جانب بالای ران را نیز  
 گویند  
 کاجه است کاجه کدر کدر  
 کاجه است کندن  
 کاجی مونت پارچه معروف کاش مثل لنگوته بر کربند  
 مرادف کاجه  
 کاجی یاغبانی که در باغ خود سبزی با بکار و در آن  
 میروشد  
 کاد ابروزن با و مذکر کل و لا  
 کاجه بر وزن پا در برون و شترولی و وحشی  
 کاد مرانی بر وزن نارسائی بزوی و دو سواس و  
 ترس  
 کاسر مذکور کاجه جوب زردوزی و زردوز کاسر  
 جوبی زردوزی  
 کاسر بر وزن دار ابر چیز سیاه و مار سیاه مرادف  
 کاسا  
 کاسر تک سکون سیوم و کسر چهارم مرادف کاکت  
 و آن نام کاسی است  
 کاسر کاج سیوم مذکور کار و شغل و فعل  
 کاسر کت یعنی سیوم مذکور در اصطلاح کویان حالتی  
 از حالات تکون باشد چون حالت فاعلی و حالت  
 مفعولی و حالت اصناف  
 کاسر کت یعنی سیوم مذکور سبب باعث  
 کاسی بر وزن ناری حرفی است که در ترکیب  
 افاده معنی فاعلیت کند و در فارسی موزده را گویند

هر کاسه با سیوم منقوطه بندی مذکر بچ چاهوس  
 هر کاسه ها مذکر چو شفا نده  
 هر کاسه هتا بر او رون و کشیدن و کشیده و دوزی  
 هر کاسه هر مذکر آه تا سسل و نزه بمری بوزر گویند  
 س کاس بر وزن داس مونت نوعی از گیاه که  
 بدان ریمان می تابند و سرفه و سعال در فارسی  
 یعنی کوس است که تخمه بزرگ باشد و چونک  
 زود در عربی کاسه را گویند کاس صواصن لغت  
 سین دوم بلو و مینق النفس  
 هر کاسی بسکون پیوم و کسری بای موعده جولا به و  
 جولا را گویند  
 هر کاسه بر وزن راست مذکر نوعی از پوستی  
 باشد و در فارسی نامی از کاستن و تقصاوی  
 س کاک بر وزن خاک مذکر ترغ و در فارسی مرد  
 و مردم در مکت چشم و هر چه خشک گوشت قدیم  
 و آدمی و حیوان بسیار کافر و مان خشک را نیز  
 گویند کاک بچه زلف و کیس  
 هر کاکامو که برادر پد رست و در فارسی برادر کلان  
 و مقام قدیم که در خانه پیر شده باشد  
 هر کاکرا بسکون سیوم مذکر قسمی از اویم باشد  
 س کاکر سنکی بکسر سین جهه مونت دوا می است  
 معروف مشابه بشاخ حیوان تلخ و زخمت و کرا  
 و شهبی طعام و دافع خواق و بهی و مانع قی و  
 تشکی دواف تب و حشا و بطن و سرفه و آروغ  
 هر کاکو منجلی بضم سیوم و سکون و او معروف و  
 تون و جرم تازکی و کسراف مرد لعین و شوم  
 هر کاکو بر وزن خلکی عمده یعنی خواهر پد  
 س کاک - کاکا با سیوم فارسی مذکر دافع  
 س کال بر وزن خال مذکر اجل و وقت و کال  
 و ماد که ارضی باشد و خشک سال و ملک الموت  
 و عاده و معیبت و معنی فرود آمدن است کال

بتا یا یا کاتنا یا گونا و اوقت کدر ایندن و تفتیح  
 وقت کردن کال پس هونا آخر شدن مدت  
 حیات کال پونا افتادن خشک سال باشد  
 س کال بر وزن لاد سیاه و مار سیاه و نام کرشنا  
 و بمعنی وقت هم منظر آمده است و در فارسی رخت  
 و ستاع و بلغت زنده و با زنده فریاد و فغان کال  
 چو س مردم بیکانه و نا آشنا کال بال موی بار  
 کنی کو کال بال اپنا جاننا یا سچهننا بچشم  
 کم و بدن کسی یا چشم اساو اشتن کال امینه  
 کونازک صحبت کردن و کناره گرفتن از کسی  
 روی کسی سیاه کردن و رسوا ساختن و کاندن  
 یعنی جامع کردن و راندن و مطرود کردن کال  
 رنگ سیاه کالی بن بفتح یا موعده و رای در  
 آنچه در رنگ باد سیاه مانع کالی کوس کنایت  
 از مسافت حد از باشد  
 س کال اپنی بفتح بای فدرسی تشدید فغانی بند کرد  
 سوراخ کشتی  
 س کالک بفتح سیوم مونت سیاهی و سواد و بوج  
 چیزی از مقدار همین باشد  
 س کالک بکسر سیوم نام زینک بید و ان پرستش  
 او کنند مرادف کالی و اورا گویری بفتح و اویم  
 گویند  
 س کالکوت بسکون لام و ضم کاف تازی بسکون  
 و او معروف و تازی منقوطه بندی نوعی از زهر باشد  
 هر کالما بسکون سیوم مذکر بیتان و اقرا  
 س کالندی بکسر سیوم مذکر نام در بای چین و مینا  
 س کالی بر وزن خالی مونت سیاه و مسود و نام  
 زود سیاه که انسان را برای قربانی آدمی کشند  
 و در بای نیل و سیاهی و مرکب و دمار و نیز نام مار  
 که گشن ادرادر جنگ شکست و او  
 س کالی بکسر سیوم مذکر نام فارسی است که گشن ادرادر

<p>س کامری بسکون میوم و کسر رای مهلم مونت کلیم مرادف کلی</p>	<p>س شکست داد کالیس با یی مجهول و فتح سین مذکر نام دوای است</p>	<p>س صاحب شیرینی کلیم گفته و آن بهنالی است دویم</p>
<p>س کامن بروزن ضامن زن حسین خوبصورت و نیز کوهکی را گویند که لباس زنان پوشیده در ایام هولی رقص کنند و در عربی بمعنی بهنای</p>	<p>س کام بر وزن دام مذکر لغاؤه مکاتیب و لبه خطوط و کاره خواشش و آرزو در ب العشق را نیز گویند</p>	<p>س کامی در معرکه جنگ کام تمام کونا سر انجام دادن کاری و کشتن و قتل کردن کام چلانا سر بره</p>
<p>س کامنا بسکون میوم مونت آرزو و خواشش دار اوده</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>
<p>س کامنی بکسر میوم زن خوبصورت و جمیده کامود با واد مجهول مونت نومی است در موسیقی که آواز در شب می سرانید</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>
<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>	<p>س کامی بر وزن جامی مونت پاره طلا</p>
<p>س کان مذکر گوش عبری اذن گویند و بمعنی دانه العین هم است مرادف کاناد و در فارسی محدود که عربان سعدن خوانند و بمعنی گندن نیز آمد</p>	<p>س کان مذکر گوش عبری اذن گویند و بمعنی دانه العین هم است مرادف کاناد و در فارسی محدود که عربان سعدن خوانند و بمعنی گندن نیز آمد</p>	<p>س کان مذکر گوش عبری اذن گویند و بمعنی دانه العین هم است مرادف کاناد و در فارسی محدود که عربان سعدن خوانند و بمعنی گندن نیز آمد</p>
<p>س کان اصیقا بفتح الف و کسر سیم و سکون یا مجهول و نای منقوط هندی گوشاکی دادن</p>	<p>س کان اصیقا بفتح الف و کسر سیم و سکون یا مجهول و نای منقوط هندی گوشاکی دادن</p>	<p>س کان اصیقا بفتح الف و کسر سیم و سکون یا مجهول و نای منقوط هندی گوشاکی دادن</p>
<p>س کان بھرنا کان بھر دینا آتش افزودن با میان دو کس سخن حسنی و نامی کان پر چون نه چلنا کنایه از غافل و بی خبر بودن باشد</p>	<p>س کان بھرنا کان بھر دینا آتش افزودن با میان دو کس سخن حسنی و نامی کان پر چون نه چلنا کنایه از غافل و بی خبر بودن باشد</p>	<p>س کان بھرنا کان بھر دینا آتش افزودن با میان دو کس سخن حسنی و نامی کان پر چون نه چلنا کنایه از غافل و بی خبر بودن باشد</p>
<p>س کان پر مهنا یاد گرفتن و بمعنی عذر کردن هم آمده کان بر هاتمه دهرنا انکار چیزی کردن کان پکرتا بجز او تر اف کردن کان</p>	<p>س کان پر مهنا یاد گرفتن و بمعنی عذر کردن هم آمده کان بر هاتمه دهرنا انکار چیزی کردن کان پکرتا بجز او تر اف کردن کان</p>	<p>س کان پر مهنا یاد گرفتن و بمعنی عذر کردن هم آمده کان بر هاتمه دهرنا انکار چیزی کردن کان پکرتا بجز او تر اف کردن کان</p>
<p>س چھو متا کر شدن کان چھو تر نا شور و غل نمودن کان چھو نلنا سر کوشی کردن بمنازی و فتنه انگیزی کردن کان سلادی کوش خرد کوش خارگ و آن گرمی است که شبهه در کوش مردم در رود و هلاک کند</p>	<p>س چھو متا کر شدن کان چھو تر نا شور و غل نمودن کان چھو نلنا سر کوشی کردن بمنازی و فتنه انگیزی کردن کان سلادی کوش خرد کوش خارگ و آن گرمی است که شبهه در کوش مردم در رود و هلاک کند</p>	<p>س چھو متا کر شدن کان چھو تر نا شور و غل نمودن کان چھو نلنا سر کوشی کردن بمنازی و فتنه انگیزی کردن کان سلادی کوش خرد کوش خارگ و آن گرمی است که شبهه در کوش مردم در رود و هلاک کند</p>
<p>س کان کایوده پرده گوش کان کاتنا کنایه غالب شدن و ظفر یافتن بر خصم و کوی مسقت پیش بردن کان کهرتسه هو نا بر است</p>	<p>س کان کایوده پرده گوش کان کاتنا کنایه غالب شدن و ظفر یافتن بر خصم و کوی مسقت پیش بردن کان کهرتسه هو نا بر است</p>	<p>س کان کایوده پرده گوش کان کاتنا کنایه غالب شدن و ظفر یافتن بر خصم و کوی مسقت پیش بردن کان کهرتسه هو نا بر است</p>
<p>س کام دھین بکسر و ال سکون نای هوز و یای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>	<p>س کام دھین بکسر و ال سکون نای هوز و یای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>	<p>س کام دھین بکسر و ال سکون نای هوز و یای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>
<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>	<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>	<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>
<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>	<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>	<p>س کامراج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پیر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>

کان کھولنا یا کھول دینا متبینه و آگاه کردن  
 کان لگنا اعتبار پیدا کردن پیش کسی و قدرت  
 و منزلت بهم رسانیدن کان ملنا گوشمال  
 دادن و تنبیه کردن کان میل چرک گوش  
 کان میل و آگاه آنگه چرک از گوش مردم  
 پاک کند با جرت کان مین اکل دهنه چنان  
 انگشت در گوش کردن و نمانشیدن چیزی  
 بعد اکان مین بات ما رها انگار شنیدن  
 کردن در چیزی که شنیده باشد کان مین  
 پونا کوش خوردن گوش زد شدن کان  
 مین تیل دالنا دعوی ناشنای کردن کان  
 مین تیل دالک سوراخها غافل بی التفات  
 شدن کان مین دالنا یا کهن گوش گذار  
 کردن و مشرب شدن کان نه هلاک  
 خاموش بودن کان کون کان کهناسرکوشی  
 کردن کان هلاکنا راضی شدن و قبول کردن  
 چیزی کان هون و انس و سهرم کردن  
 کان سونف شرم و حیاء و ادب کان کرنا  
 شرمیده در سوا کردن کان چهور نابی حیاشد  
 کان نمائنا کان مکر فاکریم نکردن و تعظیم  
 کسی بجای آوردن  
 کان فابرو زن دانا یک چشم که واحد العین و  
 شرمیکه سوزان پوشیده بود و احمق و نادان  
 دور فارسی همین معنی دارد و خوب بن سخن  
 خرم و پاره از خوشه انگور و خرمایز هست  
 کان پینا بسکون نون و بای فارسی لرزیدن  
 کان پهل بسکون نون مذکر نام میوه است  
 مرادف کان پهل  
 کانما بسکون نون مذکر خار و خار شامین تر از  
 و همبیز و غلاف و نشان باشد کانما ساکن  
 جانان از محنت و رنج بجاست یا فن کاننون

برگه سقنا معنی لفظی ظاهر و این کنایت است  
 از سر فرازی و ادان کسی زیاده از نیافت او  
 و بیشتر از نفس یا از مردی انصاف هر  
 مرد و چنین کلمات براج میگردند که کاتبان  
 مبت کسبت و معنی در مدح یا تکریم کاتبان  
 خار کشتن کسی در راه خویش یعنی برای خود تهیه  
 آفت کردن  
 کان محی مونس سر که مندی است و از حیوانات  
 می سازند و بهترین او از بروج است و او بجالی و  
 معوی اعضا و مسکن حرارت خون و مغز است  
 و مضربه و مصلح و مصلح و مصلحت است  
 کانچ بسکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 کانچا بسکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 کانند بسکون نون مذکر نیاز بر بی بصل گویند  
 کانند و بسکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 مذکر کل و لا  
 کانند و بسکون و او سرف مذکر صفت کنند  
 شکوه نیز قومی را گویند که حیوانات را بزیر پا میزند  
 و شیرینی تبار نمایند  
 کانند حاکون نون مذکر دوش و کتف کانند  
 دنیا کنایه از مذکر کردن و بدون جنازه اس  
 بردوش  
 کانند هنانا نند کردن  
 کانند بسکون نون و دال سقو ط مندی مذکر  
 بخش و حصه و پاره و بازی و تماش  
 کانند لی بسکون نون و دال سقو ط مندی  
 سونف بقلة الجمعا  
 کانندی بسکون نون سونف تیر خانه و فقره و  
 آیت بید که کتاب مهندوان است  
 کاننقنا بسکون سوم و چهارم با جال کردن

<p>و ارشال آق سید شوشی که از کشته در طوبت آب نمون</p>	<p>س کانس بسکون نون و سین سونث نوعی از گیاه باشد</p>
<p>س کایا بروزن سایه سونث بدن و جسم</p>	<p>مرادف کاسد</p>
<p>س کایو بفتح سیوم ترسان و بز دل و شتر دل مرادف</p>	<p>س کانس بسکون نون مذکر روی که یکی از فلزات باشد</p>
<p>س کایقته نام فزده است از نهود</p>	<p>س کانکه بسکون نون و دیگر حروف سونث بفتح بری</p>
<p>س کایچهل مذکر نام دواي است</p>	<p>الط کونید</p>
<p>س کب بفتح اول کی و بمعنی شاعر نیز است بمعنی اول</p>	<p>ه کانکها بسکون نون مذکر جبهی که بوقت قضای حاجت کند تا ففنده بر آید</p>
<p>س کب کوز را کونید</p>	<p>ه کانگن بسکون نون و کاف فارسی سونث مجمر</p>
<p>س کبا بضم اول و تشدید دوم کوز پشت</p>	<p>ه کاندن بسکون نون و فتح کاف فارسی نام نباتی است یا تخم نباتی است</p>
<p>س کباتر بفتح اول دروازه را کونید</p>	<p>س کانس بفتح سیوم بروزن و اسن مذکر سیابان صحرا</p>
<p>س کبست بفتح اول و کسر دوم مذکر قسمی از لطم باشد</p>	<p>ه کانه بسکون نون می بود شوی و شوی و یکی از ناجای گزشتا</p>
<p>س کبتا بفتح اول و کسر دوم سونث شوره از با باشد</p>	<p>ه کانهس ابسکون نون می بود و فتح رای منقوطه نام نواي است</p>
<p>ه کبدي بفتح اول و دوم و تشدید دال منقوطه است</p>	<p>در موسیقی و نومی از عذیب</p>
<p>س کبر بفتح اول بروزن و سونث گستری رنگ</p>	<p>س کانی بروزن نباتی مذکر چشم دور فارسی بمعنی معدنی باشد</p>
<p>س کبت بضم اول و فتح دوم و سکون رای هندی</p>	<p>ه کانی بروزن فانی سونث کینه و انتقام</p>
<p>س کبرا بضم اول کوز پشت</p>	<p>س کا و ا بروزن یا ده کرد ایندن اسپ را و فر یفتن</p>
<p>س کنده بفتح اول و دوم و سکون نون و دال</p>	<p>و صیده با ختن با کسی</p>
<p>و نای هوزتته درخت سر بریده و جسم سر بریده</p>	<p>س کاوس بروزن باور سونث بهنگی که بنود دوران</p>
<p>س کهمو - کهمون بفتح اول و ضم نای هوزت گای</p>	<p>آب دریای کنگ که داشته بر دوش می برند</p>
<p>س کبھی کذ لک</p>	<p>س کاهن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر عبارت است از شانزده پانس یا یک هزار و دو صد و بیستتا</p>
<p>س کبھی کبھی گاه کبھی که پیش از چند روز</p>	<p>کوزی و بستر سیوم در عربی بمعنی فال می باشد</p>
<p>س کبھی نه کبھی و قستی و کابی و احیاناً</p>	<p>ه کاهو بروزن ابوکسی و چیزی باشد در فارسی</p>
<p>س کبها بضم اول و فتح دوم مذکر بد سلوکی بدختر</p>	<p>س کاهن سر و تر است در مرتبه دوم خونی از آن</p>
<p>س کبها سرجا بضم اول و فتح دوم و سکون رای</p>	<p>س کاند و بهترین خوبهاست که سبز بیای و دیگر تولد کند و آن سونم و مخدر بود</p>
<p>س کبیر بزرگ و نام درویشی است مشهور کبیر</p>	<p>ه کاهه هر دو چیز نگاه کو چرا و از بهر</p>
<p>س کبیر برون کبیر کبیرا کالتا لغت و کبیر</p>	<p>س کانی بروزن نای سونث سبزی است که بر دیو</p>

<p>کپتھ یعنی اول دفع دوم سکون فوقانی و پای      ہوز کراہی اور وگردانی</p>	<p>نام آور و ملک الشعرا      کپا یعنی اول دفعہ مذکور طرف ادیمی کہ دران روز</p>
<p>کپت یعنی اول و دوم سونٹ کینہ و حقد و بغض      و غدر و غدار و مکار را نیز گویند کپت سرد پ</p>	<p>کا و یا غیر آن نکر دارند کپا تر هادفات کردن      بادشاہ و وزیر آن کپا ہونا بسیار فریب شدن</p>
<p>دھاسمی - کپت ویشی ریاکار را گویند      کپتی یعنی اول و دوم و کسر سیرم کینہ و غدار</p>	<p>کپات یعنی اول مذکر کپا جانب در      کپا تر یعنی اول دفع دوم سکون الف و پای</p>
<p>کپر دھول یعنی اول و دوم و ضم دان مہو مذکور      ان پریشم باریک باشد</p>	<p>فوقانی و رانی قرشت نام سزا و نالایی      کپا یعنی اول مذکر مراد کپال و آن آید</p>
<p>کپر گوٹ یعنی اول و دوم و ضم کاف و سکون      و او سرور کلی کہ آنرا با پارچہ کوفہ مخیر کنند و او</p>	<p>کپا سمری بروزن ہزاری عیار و شریر و قوی      از بیگانگیان کہ سبزی فروش اند</p>
<p>کپت یعنی اول و دوم مذکر مخفف کپت کپت چھان      کو ناپالودن</p>	<p>کپا سمری لقب سیوا کہ یک کاسہ سرد دست      خود دارد و یک زنجیر کاسہ سر پیرامون کرد</p>
<p>کپا یعنی اول مذکر پارچہ کپت و نسے ہونا کا بغض      شدن دن کپتے سرنگنا ترک لباس کردن</p>	<p>وارد و نیز بندی است کہ بر سنی اسپ گذارند بچو      پوزی اسرہہ کپا سمری شقیقہ و در و نیم سرد</p>
<p>و خرقة درویشان پوشیدن کپتے کو جھول      دنیا گناہت است از ترسانیدن کسی در بر سر</p>	<p>فوقانی کہ دو سغز آشته باشد گویند کہ چنین قول      در دینم سرانام است</p>
<p>افکندن کسی کپتے و پتے پارچہ از قسم      توابع مہل است</p>	<p>کپا س یعنی اول سونٹ پنہ و درخت پنہ      کپال یعنی اول بروزن و بال مذکر سر و پیشانی</p>
<p>کپتے کو حٹا یعنی اول و دوم و ضم کاف و      سکون و او جھول مذکر خیرہ و خرگاہ</p>	<p>و سر نوشت و کاسہ سر کپال چھوٹا گناہ از تکون      بخت شدن باشد کپال کھلنا یعنی کاف</p>
<p>کپا کپی بروزن سردی سونٹ لرزہ و چرا      کپلا یعنی اول و کسر دوم کا دماہ کہ کدم کون</p>	<p>دوم نیک بخت شدن      کپالی یعنی اول مراد کپاری کپا سمری آس</p>
<p>کپنا یعنی اول لرزیدن و سبحی لرزان ہم است      کپوت یعنی اول و ضم دوم و سکون و او جھول</p>	<p>ریاضتی است مرجوبیان و درویشان را و آن      چنان باشد کہ زمانی بہر آن کپا بستند و پای</p>
<p>مذکر کپوت و با او سرور کپت پس ناخلف و آوارہ      کپوتی یعنی اول و ضم دوم سونٹ ناخلفی</p>	<p>بسوی جرح بردارند کپالی کہ با یعنی کاف      دوم و کسر پای مہلہ سعی است در ہندوان آن</p>
<p>کپور س بروزن صبور مذکر کا فور و نیز نام کلی است      کپور س کجوی یعنی کاف دوم سونٹ نام دوم</p>	<p>چنین باشد کہ چون مردہ آتش دہند فزود      باشد کہ خاکستر شود یکی از اہل قرابت کاسہ سر</p>

کپالی بوقہ سبزی فروشان

<p>کتر و بغم اول بر بنده و قطع کننده</p>	<p>تنبول است</p>	<p>س</p>
<p>ککل بفتح اول و تشدید دوم سونث پاره سنگ</p>	<p>س کپول بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر</p>	<p>س</p>
<p>یا خشت یا کلخ باشد و بغم اول بر وزن جبل</p>	<p>رخساره و عارض را گویند</p>	<p>س</p>
<p>در فارسی اسپ خنثیت را گویند و بمعنی قل</p>	<p>س یکی بغم اول و تشدید دوم که لوی و بر وزن صغی مذکر میمون</p>	<p>س</p>
<p>و پشت بلند هم آمده</p>	<p>و بوزینه و در فارسی نیز میمون را گویند عموماً</p>	<p>س</p>
<p>س کتبا بفتح اول و تشدید شدن و بکسر اول و ج قد</p>	<p>و میمون سیاه را خصوصاً</p>	<p>س</p>
<p>و چه مقدار مرادف کتا</p>	<p>کت بفتح اول کجا و چرا و چگونه و بکسر اول چه قدر</p>	<p>س</p>
<p>س کتنی بفتح اول و دوم و سوم و کسر همزه سونث</p>	<p>و چه مقدار مرادف کتا</p>	<p>س</p>
<p>رسیدن</p>	<p>س کتا بغم اول و تشدید دوم سک بعرنی کلاب</p>	<p>س</p>
<p>س کتو هل بغم اول و دوم و فتح نای بوز مذکر خوا</p>	<p>و بکسر اول و تشدید دوم چند و چه مقدار</p>	<p>س</p>
<p>و آرزو و سیر ناشا</p>	<p>س کتا س ابروزن هزاره مذکر نوعی از شکر باشد</p>	<p>س</p>
<p>س کتفه بفتح اول مذکر چیزی باشد از امان</p>	<p>س کتان به تشدید دوم بر وزن فکان مذکر کارد</p>	<p>س</p>
<p>س کتھا بفتح اول و دوم سونث داستان و فتنه</p>	<p>و پنجه و در عربی جامه است معروف آن معتدل</p>	<p>س</p>
<p>س کتھک بفتح اول و تشدید نای فوقانی قصه</p>	<p>است در حرارت و برودت</p>	<p>س</p>
<p>س خوان و نوعی از مطرب</p>	<p>س کتانا بفتح اول رسانیدن</p>	<p>س</p>
<p>س کتھا بفتح اول کفتن و حرف زدن مرادف</p>	<p>س کتانی سونث رسیدن و مزدی که جای</p>	<p>س</p>
<p>س کتیا بغم اول و کسر هم ماده سک</p>	<p>رسیدن و بند</p>	<p>س</p>
<p>س کتیا بر وزن و تیره مذکر کثیر و کثیره و آن صمغ</p>	<p>س کتر بفتح اول مذکر تراش</p>	<p>س</p>
<p>دخت قناد است سفید و زردی باشد</p>	<p>س کترانا بفتح اول تراشیدن و ترک کردن شاه</p>	<p>س</p>
<p>س کتین بکسر اول و فتح دوم و کسر همزه علامت</p>	<p>س راه کتر اگر چلنا ترک رفاقت کردن و ازجت</p>	<p>س</p>
<p>س مفعول است بمعنی را</p>	<p>س کترانی بفتح اول سونث مزد بریدن چیزی</p>	<p>س</p>
<p>س کت بغم اول و سکون نای بند مذکر نامزد و</p>	<p>س کتر بیونت بفتح بای موحده و ضم تخانی و سکون</p>	<p>س</p>
<p>س و بفتح اول و کسر دوم سونث کتر کت کهری بکسر</p>	<p>س و او مجهول و نون و نای فوقانی مذکر قطع و برید</p>	<p>س</p>
<p>س کات دوم و فتح نای بوزن نیکه گرش چون شیر</p>	<p>س کتبا به اذکار و تجویز و مامل هم است</p>	<p>س</p>
<p>س باریک بود</p>	<p>س کترن بر وزن کردن سونث تراشه و بغم اول</p>	<p>س</p>
<p>س کت بغم اول رنگ سیاهی که بدان حسیت</p>	<p>س خائیده و جاویده</p>	<p>س</p>
<p>س رارنگ کنند</p>	<p>س کترنا بفتح اول و دوم قطع کردن و بغم اول خائیدن</p>	<p>س</p>

هـ	کتکی بضم اول هونست پشته که مردم را می کزود	س	و قتل کردن
س	بسنی بجانگی و ترک دوستی	س	کذا چه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر
س	کتکنا بفتح اول و سکون نای هندی و فتح کان	س	عشوه و غزوه چشم
س	دوم مذکر و دستور و قانون و تصویر می که بر چوبی ساخته باشد و بمعنی مکار و غدار هم آمده	س	کتاس بفتح اول مذکر گزاره و آن حرب است معروف
س	کتکها نا بفتح اول و سیوم کزیدن و ترش روی کردن	س	هـ کتاس بفتح اول مذکر نام بنانی است دوای
س	کتکها نا بفتح اول و سیوم آنکه میل بکزدین داشته باشد	س	س کتاسی هونست نام حرب است
س	کتل بضم اول و کسر دوم ظالم و ستمکار	س	س کتاس یا بفتح اول مذکر پارچه ابریشمی که بروی نشان خنجر نقش کند
س	کتب بضم اول و دوم مذکر تیار و دو دومان	س	س کتاسا بفتح اول آنکه بکزدین میل کند
س	کتق بضم اول و تشدید دوم قلبان و خرم ساق و کس کشش کتقا کذک	س	هـ کتال بفتح اول مذکر سیلاب
س	کتقا بفتح اول بریده شدن و گذشتن مدت و پشیمان شدن و مردن بر خشم شمشیر	س	س کتانا بفتح اول متحرک کاتنا
س	کتقا یا بضم اول مذکر قلبانی و قواوگی	س	س کتاو بفتح اول مذکر قطع دور و نوعی از نقش که بر پارچه کنند
هـ	کتقاس بفتح اول مذکر نام پرنده است	س	س کت بند هن بفتح اول و سکون نای هندی
س	کتقا بضم اول در غلابیدن و فریفتن	س	و فتح موعده و سکون نون و فتح دال مذکر کننده یا حلقه چوبین که بدان پای قبیلان را بندند
س	کتقانی بضم اول هونست مزد قواوگی و اجرت قلبانی	س	هـ کتت بفتح اول و کسر دوم مذکر فروخت و بیج
س	کتشب بضم اول و دوم و سکون نون و بای موعده مذکر تیار و خاندان	س	س کتشن بفتح اول و تشدید نای هندی معنوه است که مردم را کزود و بختیغ دوم بی رحم و سنگدل و بضم اول و کسر دوم کده و کاشانه مذکر
س	کتقی بضم اول قواوه و دلاله و بفتح اول سنگام در و وقت حصاد و زراعت	س	هـ کترب بفتح اول مذکر بازار بخری سوق گویند
س	کتوا نا بفتح اول برابیدن	س	س کتک بفتح اول و دوم مذکر فرج و لشکر
هـ	کتقور بفتح اول مذکر بیاله و جام و کاسه باشد	س	هـ کتکت بضم اول و کاف مازی مذکر خراش و حله
هـ	کتقوری هونست بیاله کوچک	س	س کتکوخ بفتح اول و سکون نای هندی و فتح کان مازی و رای هونست و سکون نون و جیم هونست جوزب شکن کتکیتی که کذک
هـ	کتوسی بر وزن هوسی هونست خرافات و سخنان بوج و فحش	س	س کتکی بضم اول هونست دوای است بخری خرق اسود گویند آن خج گیاهی است سیاه بکره گرم و خشک است در آخر سیوم و قسی دیگر است که آنرا از بقی ابيض گویند و خربی اسود جهت امر اعراض بارود قوی تر از ابيض است
هـ	کتول بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر نام بنانی است		

<p>س کتفه بفتح اول مخفف کاتمه بمعنی چوب و تخمه کتفه در کتب      س کتفه بای موصوفه و فرمای قرشت و سکون و او معروف      و کس کاف تازی نوک زهر دار کتفه بیلا مذکر کاف      کلی است کتفه و ترا بد و در مرغ سلیمان را گویند      کتفه گلاب نوعی از گل باشد کتفه مستسا بفتح اول      جوان فربه و شهوت پرست کتفه هندی هم      خنده و خنده غضب</p>	<p>ظالم و سنگدل و بی رحم و سخت گیر      س کتفه و ترا بفتح اول و ضم دوم و سکون مای سوز      در ای قرشت و فتح مای فوقانی مذکر کتفه و سنگدل</p>
<p>س کتفه بفتح اول و تشدید دوم مذکر مقداری از س      زمین و آن بسم حصه بیکه بود و پانچ سیر      هم گفته اند</p>	<p>س کتفه بفتح اول و کسر دوم مذکر تعار را گویند و      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و درخت خار دار و در دم      چالاک و حیث و نوعی باز دستنی نیز هست      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول و دوا      مونت خوی بد و آئین ناشایسته</p>
<p>س کتفه بفتح اول و دودم مای بهوز نامل بگزیدن      س کتفه بفتح اول مذکر تیشه را گویند      س کتفه بفتح اول کتفالی بضم اول مونت بوته زرگر      س کتفه بفتح اول و سیوم مذکر قفس چوبین که در آن      جانوران وحشی را بند کنند و نام درختی و میوه</p>	<p>س کتفه بفتح اول مذکر روز سه شنبه بمرئی نلثا خوانند      س کتفه بفتح اول در فارسی معروف که نقیض راست بان      و نوعی از ابریشم فرد مایه که قیمت و قلاب و بضم      ای است که گمان کن بر بانوی از جا بر آمده بنزند      س کتفات بضم اول کینه و فر و مایه و بد نتراد      س کتجات بضم اول و دوم و کسر جیم فارسی      سکون مای فوقانی شاید که بود که و کتفل که</p>
<p>س کتفه بفتح اول و سیوم مذکر قفس چوبین و حصار چوبین      س کتفه بفتح اول مذکر خوان طعام و بچه جاموس را      نیز گویند      س کتفه بفتح اول مونت خوانچه یعنی خوان کوچک      س کتفه بفتح اول و چهارم که کاف فارسی باشد      مذکر قفس چوبین و حصار چوبین</p>	<p>س کتفه بفتح اول مذکر دود چرام که در چشم کشند و      س کتفه بفتح اول و دوم که ننگ      س کتفه بفتح اول و دوم که سیاه و چوبی سیاه و اجابت دوده ندارد      س کتفل بفتح اول مذکر دوده چرام و کج کتفل بفتح اول که ننگ      س کتلوتی بفتح اول و سیوم مونت طبله که در آن      دوده چرام نگه دارند</p>
<p>س کتفه بفتح اول مذکر زبور چوبین یا تو بیدی که در      کلوی کودک کشند      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و مشوار و مشکل و سخت      س کتفه بفتح اول مونت کل سفید رنگ که آزا      کتری هم گویند</p>	<p>س کتفه بفتح اول و کسر دوم و درخت خار دار و در دم      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و درخت خار دار و در دم      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و درخت خار دار و در دم      س کتفه بفتح اول و کسر دوم و درخت خار دار و در دم</p>
<p>س کتفه بفتح اول و دوم مونت تعاز و خنجر چوبین      س کتفه بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول</p>	<p>س کتفه بفتح اول مذکر مونت پستان زن و بفتح اول      س کتفه بفتح اول مذکر مونت پستان زن و بفتح اول      س کتفه بفتح اول مذکر مونت پستان زن و بفتح اول      س کتفه بفتح اول مذکر مونت پستان زن و بفتح اول</p>

<p>و بفتح آن هر دو بسیار شدن و زیک ناک کشن چیز        هر کجکچا هت بفتح هر دو کاف تازی ستیزه و جدال</p>	<p>کچا بفتح اول تشدید دوم خام و نار سیده و مردم        ناخبر به کار و دروغ ضد راست</p>
<p>دزراع        کچکرا بفتح اول سکون دوم و فتح سیوم مذکور است        باضه یعنی کشف</p>	<p>کچال بضم اول مونسث کرد از ناشایسته        کچالو بفتح اول مذکور نوعی از ترکیاری</p>
<p>کچکنا بفتح اول دوم و فتح خوردن و مغلغ شدن عضو        از جای خویش دور کردن</p>	<p>کچالی بضم اول مردم بد خو و بد وضع و بد آئین        کچائی بفتح اول بروزن رسائی تخمه و استدا و غای        را کوبند</p>
<p>کچکیلا بفتح اول کسر سیوم و سکون پای مجبور        مذکور نوعی از موز که بدان ناخوردش بزند</p>	<p>کچبج بفتح اول سیوم که بای زده باشد اطفال        او اولاد</p>
<p>کچلا بفتح اول مذکور کل و لا و بضم اول چیزی است        از جمله سومات خصوصاً کرک و سنگ یا زود می کشند        میربی قاتل الکلب و خانق الکلب گویند و فارسیان        هم کچله خوانند</p>	<p>کچبج بفتح اول سیوم فارسی مونسث کرده و بجوم        غلغ و سترگم و مجتبع و توتورا نیز گویند کبیر اول سیوم        سوزنک کل و لا</p>
<p>کچلنا بضم اول و فتح دوم کوفتن کچل ذالنا کچلا        دینا کوفتن چیزی باشد</p>	<p>کچ بچیا بفتح اول و فتح بای فارسی و کسر هم فارسی        پروین بر بی تر یا خوانند</p>
<p>کچلون بفتح اول مذکور نکی است که خوردن آن        اشتهای طعام می افزاید</p>	<p>کچپن بفتح اول سیوم بروزن کردن مذکور غای        ساده لوحی و نار سیدگی</p>
<p>کچلو هو بفتح اول سکون جیم فارسی و ضم لام و        سکون و او اول مجبور و او دوم معروف زرد آب        که باریم بر آید</p>	<p>کچرا بفتح اول مذکور خاشاک و خلاشه و خزوز غلام        و اهرم گفته اند</p>
<p>کچلوها بفتح اول سکون و او مجبور        در هر دو مونسث اسن بی آب</p>	<p>کچر بفتح اول دوم تر شدن و نساک        کچری - کچرا هر دو بفتح اول دوم مونسث سوسن</p>
<p>کچلی بضم اول مونسث و دندان ناب        کچنار - کچنال بفتح اول مونسث درختی است        معروف که از بار و شکوفه آن ناخوردش بزند</p>	<p>کچرا بفتح اول سیوم فارسی و فتح رای منقوله        بندی چرک سفید که از چشم روان باشد بر بی        عفن گویند و آنچه در کج چشم که آید از ارض غایند</p>
<p>کچو بفتح اول تشدید دوم مضموم مذکور نام نبات است        کچو بفتح اول مضموم زرباد و از اوقاق الکا        نیز گویند گرم و خشک است تا سیوم محلل و معوی و        مفرح است و می را بند کند و ریح بشکند و فوجی        آرد و بوی شراب و سیر و فتح کند و زیدن بهوم        رافع بخشند</p>	<p>کچرا بفتح اول مذکور خزوز خام        کچرا - انا کبیر اول جاری بودن چرک از چشم        کچک بفتح اول دوم مونسث دردی که از چرک        پیدا شود</p>
<p>کچکانا بفتح اول متعدی کچلنا است        کچک بفتح اول سیوم مذکور ستیزه و جدال        سکاره</p>	<p>کچکانا بفتح اول متعدی کچلنا است        کچک بفتح اول سیوم مذکور ستیزه و جدال        سکاره</p>
<p>کچکچا نا کبیر اول سیوم دندان بهم ساییدن</p>	<p>کچکچا نا کبیر اول سیوم دندان بهم ساییدن</p>

هر کچو مری بفتح اول و دوم و سکون و او و کسر مری  
 موش طما سکه از کدم و دیگر حیوانات بپزند  
 هر کچو مری بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم مذکر نوعی از اجاره  
 کچو مری که قالنا کنه به از پاره پاره کردن چیزی باشد  
 س کچمه بفتح اول مذکر لاک پشت و سنگ پشت و  
 اندام بهائی را هم گفته اند  
 هر کچمه بضم اول چیزی کچمه او را گانا سخن دروغ  
 گفتن و درون بیانی که نامخن فيه نباشد کچمه ایک  
 انگلی قدری و چیزی کچمه تم نه پزایا یا چیزی  
 در راه افتاده را یافتن و این در مقامی گویند که شخصی  
 بسیار شادمان بظن آید و سبب شادمانی او ظاهر  
 نباشد کچمه تم نه خواب دیگر در مقامی گویند  
 که شخصی سخن محال گوید یا اظهار حیرت گویند و طلب  
 باشد کچمه سیم کچمه هونا ستغیر شدن چیزی  
 یا کلمه کچمه نه کچمه چیزی کچمه هو بر چه با با  
 س کچما ترنا بفتح اول شستن و پاک کردن آب  
 س کچب بفتح اول و تشدید دوم معنوه مذکر باخ و سنگ  
 پشت بینی کشف  
 هر کچم مری بفتح اول و دوم موش و اراعه الدلت  
 و مخکمه  
 س کچلیت بفتح اول و سکون جیم فارسی و مای بنور  
 فتح لام و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون  
 نای معنوه هندی مردم عیاش و اواره کردن  
 س کچمنا بفتح اول مذکر نوعی از شلوار است و آن تا  
 ران بود  
 هر کچمنا بفتح اول شسته شدن  
 هر کچمی بفتح اول موش نوعی از شلوار باشد  
 هر کچهو بفتح اول و ضم دوم و سکون و او و مجهول  
 سرف هم خوانده اند که ارف کچمه بمعنی چیزی  
 س کچهو بفتح اول و ضم دوم مذکر لاک پشت و پانه  
 و سنگ پشت و کاسه پشت و کشف را گویند

کچهو ادا بر رود باری که فراز و نشیب  
 باشد و عمق آن متفاوت بود  
 هر کچهو اها بفتح اول مذکر قومی است اندام  
 که سلسله شان به پسر رام چند میرسد و در اجنه  
 جنک از همین خاندان اند  
 س کچهو قی بفتح اول و دوم موش لنگه نه خرد  
 هر کچمی بفتح اول و تشدید دوم اسپ که از کشور کج  
 آرد و آن بر ساحل دریای سند واقع است  
 هر کچیا بضم اول و کسر دوم مذکر بنا گوش و زرد گوش  
 و بفتح اول و کسر دوم داس و آن آله است معروف  
 هر کچیا نا بفتح اول و کسر دوم تریدن و پهراسان  
 شدن و احتر از کردن  
 هر کچیا هست بفتح اول و کسر دوم موش نغزت  
 و اجتناب  
 هر کچیرا بفتح اول و سکون یا مجهول مذکر نام قومی  
 س کد بر وزن بدی و کلام وقت و در فارسی  
 بمعنی خانه باشد و سخت و اول را هم گفته اند و  
 در عربی حد و جید  
 س کد اپی - کد اپیت بفتح اول و دو هم چهارم در  
 برد و گاه گاه و اجیانا و شاید که باشد که  
 س کد امر بضم اول بر وزن عبار مذکر کلند بر در  
 بیل کد مرا - کدال بر دو بضم اول که نک  
 س کد امر بر وزن ستاره مذکر نوازی است از  
 نوازهای موسیقی که در تابستان وقت بزم  
 شب می سرانند  
 س کد امر بسنت بضم اول و فتح بای موحده  
 مذکر نوازی است از نوازهای موسیقی  
 س کدال - کدالی بضم اول اول مذکر و نانی  
 موش کلند برادر بیل  
 س کدانا بضم اول جبانیدن  
 هر کدایا بضم اول مذکر نوعی از کبوتر و فاخته

س کد سر بضم اول کند برادر بیل

س کد سر انا بضم اول چیدن

س کد کد کنا بضم اول و فتح دوم چیدن

س کد کی بفتح اول و دوم و کسر سوم سونث موزون

س سیوه است معروف در بندی کیده کونید کدانی

البربان

س کدم بر وزن عدم مذکر و فتحی است نامعلوم و از

کیده سب هم گویند

س کد و انا بضم اول چیانیدن

س کد هر بکسر اول کجا

س کد هو بفتح اول و ضم کای مراد کجی کدی کد

س کد همه بر وزن نیمه مذکر کدینه و آن چوب

دقائی کردن باشد و کد و ر اینر گویند

س کد هب بضم و فتح دوم زشت و بد شکل و نازبا

س کد هنگ بضم اول بر وزن تنگ بکر دار و

ناشایسته

س کد فنج اول مذکر دست بر بی یید گویند و بسنی باج

و خراج و محصول هم آمده است و امر از کد یعنی بکن

و در فارسی کسیکه گوش او چیزی نشنود بر بی

اصم خوانند و بضم در عربی حوض آب را گویند

س کد بر وزن سر اقلب و ناسره و نیم سخت و

بکسر اول در فارسی حروف که ترجمه نم باشد

س کرات بکسر اول بر وزن برات نام دشتی و محرابی

است و نام قومی اند که بیابان که کد مان شان

شکار است و بفتح اول و تشدید دوم و عربی بزرگ

مرادف مرات

س کد سر بفتح اول مذکر مرادف کد اتر

س کد سر بفتح اول سخت و شدید

س کد اکی بفتح اول و دوم و ضم چهارم نوعی باز بوتیا

باشد

س کد انا بفتح اول کنانیدن و بتشدید دوم در

شدن و بکسر اول انتظام دادن و فله بر افشانیدن

و بمعنی بقالی و دو کانداری هم آمده است با تمعنی

مذکر باشد

س کد انت بفتح اول و دوم و سکون الف و نون

و تالی فوقانی مذکر آره بر بی منشار گویند

س کد انتی بفتح اول و دوم و سکون الف و نون و

کسر فوقانی آره کس

س کد او بکسر اول مذکر کرسنه یا حصن باشد

س کد انا بفتح اول و دوم و سکون الف و تالی

هوز نالیدن و آه کشیدن

س کد اهی بر وزن تباهی سونث ظرفی است که

در آن پور پیا و غیر آن در روغن می پزند و بار

منقوط بندی هم آمده و همین شهرت کد اهی

چنانکه بیدن کسی باشد این قسم از فرط حرص

و بجای سیر زنتش جز نادوی اطلاق کنند که در اسم

عروسی شهرت او باران بار و گویند اس من

کد اهی چاتی کد اهی لینا نوعی از امتحان

است و آن چنان باشد که چون شخصی تهمت

امری کرده شود در چنین آوند روغن گرم کنند

و اندرون آن پاره از نسیم وزر یا انگشتری بندند

تا خوب گرم شود پس بگویند که آنکس آن انگشتری

بر آرد اگر ازین برداشتن او را زبانی زسد

معلوم شود که بی گناه است

س کد ایل بفتح اول چهارم مذکر رال را گویند و آن

چیزی است معروف که در دو آبکار آید

س کد بر بفتح اول و سوم خاکستری رنگ مرادف

کبر

س کد بی بر وزن چربی ساق جوار یا با جوار بر

منقوط بندی شهرت دارد

س کد یی مرادف کد ویر باشد

س کد یا با سیرم فارسی بر وزن جربا سونث هم

و عطف و ترجم کو با سنکه کبر سن جمله سکون و کبر  
 حروف در یابی خلقت و بکر کم کو بابت دهان  
 کبر سن ففتح اول منزل عبات یعنی صاحب عبات  
 س کربالی کبر اول بر وزن غزال مهر بان و شقیق  
 س کربن کبر اول بر وزن خرمن خلیل و حریص و نیم  
 س کرت ففتح اول و کسر دوم و ثمره و کرده شده و سائر  
 س کر یا ففتح اول سکون دوم خالق و کاس از و صانع  
 و مالک و خداوند و بعضی شوهر هم گفته اند  
 س کرتا م ففتح اول بر وزن سرکار خالق و پروردگار  
 س کونامر ففتح اول و کسر دوم و فتح فوقانی و سکون  
 کامیاب و محظوظ و بیره باب  
 س کرتال ففتح اول سنه نام سازی است  
 س کرتب ففتح اول سیوم مذکر عمل و کردار و بسز و ضفت  
 س کرتکا کبر اول و دوم و کشید فوقانی مکسور و فتح گانه  
 نازی مونس قریار اگر بندوان منزل سیومین با  
 از منازل قری  
 س کرتنگن کبر اول و دوم و فتح فوقانی و کاف فارسی  
 احسان فراموش و ناشکر گزار  
 س کرتوت بر وزن قوت مونس عمل و کار و کنایه  
 از سحر و جادو  
 س کوحی یعنی اول مونس حب العقب  
 س کرفی ففتح اول پوست کوساله مرده که آنرا از گاو گویند  
 پیش کا و ماده گذارند تا از دیدن آن بجز مردم را فراموش  
 کنند و شیر بدیده و بعین اول گفته زمان که پیر این کوه  
 باشد  
 س کرتیا کبر اول و سیوم قطع ناقص سردو  
 س کرج کبر اول سکون زای فرشت و جیم فارسی مونس  
 بزانه و جوب پاره و بعضی شمشیر نیز است  
 س کرجیا ففتح اول مذکر چه بزرگ  
 س کرجمال یعنی اول بر وزن خوشحال مونس حبت  
 و چیندن عازر از فارسی از خند گویند بر وزن

س کرجیل ففتح اول و ضم سیوم مونس مونس  
 از این نرم سازند  
 س کرجینی بر وزن کردنی کف کبر را گویند  
 س کرجی ففتح اول مونس چه و کلاوه رسته  
 س کرجیت یعنی اول و دوم و کسر جیم فارسی سکون  
 مانی بود و بای کرجیل مانی فوقانی و مانی فرشت  
 معانی است نزدیک و بی که در ان در ابام جدا  
 چنان بر کور و او پانده اجتنک عظم واقع شده بود  
 س کرد ابر وزن فردا مذکر جمع فصحی بکر و در و پیر  
 بود یا چیزی که در عوض متاع نوبادخت گهینه  
 با کسی داده شود  
 س کردنت کبر اول جمله و فتح دال و سکون من و  
 مانی فوقانی هر اسم مشتق از فعل و نام رساله  
 است در سخن  
 س کرد همی - کرد هنی هر دو ففتح اول سیوم  
 هر دو ففتح اول سیوم مونس کبرند مری فطاحی  
 س کردت بر وزن فرست مذکر فعی از عکر سیاه  
 س کردتا کبر اول بر وزن فرشته مونس فرزدی و  
 گوئی و بار یکی  
 س کردنی ففتح اول مونس سر کین کا و کدرانی  
 خشک کنند و ضم اول در فارسی مورد چندان گشتن  
 و عوش باشد و نیز نام معانی است برسانفت  
 چهارده میل از کهنه گویند که باشد کان انجا  
 دیوانه و احمق اند  
 س کرسن کبر اول و دوم و سکون شین مجوزون  
 سیاه و نیکون و نام او تباری است در سنه  
 و معنی او تار در باب لطف گذشت کرسن چینه  
 نصف افزه ماه را گویند کرسن چرن ففتح جیم  
 فارسی و را و همی مونس اندرستی باشد کرسن  
 ففتح جیم و تحانی پرازد کرسن با کرب از کرسن





زنجار مانندی که بر روی نان و میوه و امثال  
 آن نشسته و سوب آن کج باشد هر چه  
 که در نه ترا سنگج خوانند و نفع اول و سکون ثانی  
 و عربی ناشسته روی و جبر و لغز اول و نفع ثانی  
 شده و بچه پ و سوز و زلاله که با نیر مشد و ک  
 که با چوکان بازند و بچه پ و خود هر چه در  
 و غنا را هم گفته اند بطریق اصناف همچو کره  
 آتش و کره هوا و بسنی کلیدان و دندان کلیدان  
 همه آمده است

کره یا بفتح اول و دوم موش که کره خانه برین  
 مروانه کدنگ  
 هر کری لغز اول و تشدید دوم موش بسنی همزد  
 باشد و نفع اول و مخفف دوم در قاری علی است  
 معروف در گوش و پرده سفید خانه فلکوت  
 را نیز گویند

کر یا کبر اول و دوم بهله موش کار و حاطه  
 و فعل که در مقابل سم است و سوکند و قسم و بسنی  
 تجیز و تکفین هم گفته اند که یا کرم بفتح کاف  
 دوم و سکون را و جهله و میم تجیز و تکفین  
 هر کس یا ل لغز اول موش سرور زیر بال بنه او  
 مرغ و گنایه از آرام و راحت و امن و آمان  
 است که یا ل مین خلیلا لگا گنایه از دوتا

کری بی بود در عین احت و کامرانی شاعر گوید  
 همیشه اگر خوشی به اگر چین مین بلبل  
 که یا ل مین خلیلا ایسا لکه که اثر جا  
 هر کس بیت بفتح اول و دوم و سکون تخانی و  
 فوقانی مذکر نوعی از دست که بنایت زبرد  
 می باشد

کریت لغز اول و کس دوم و سکون تخانی و  
 فوقانی موش خوبی بد و وضع ناشایسته  
 هر کس بیت کبر اول و دوم و سکون تخانی و فوقانی

هندی مذکر کلاه و خود  
 هر کس بی بردن سر نوعی از دستنی باشد  
 هر کس بی بفتح اول و کس دوم و سکون بای مجبول  
 سخت و درشت را گویند

کر یا کبر اول و سکون تخانی معروف و نفع  
 هر کس بی بفتح اول و کس دوم و سکون بای مجبول  
 و نفع کاف دوم بهله بهله  
 هر کس بی بردن قلیل مذکر نوعی از دستنی  
 است مراد کوی

کر یا کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم  
 است در اول و خشک در دوم علی الهضم و  
 سوله سودا و ضما و نحه آن بار و عن کمان کبد  
 للمعا و در خصیه و درم خصیه را نافع است نفس  
 بار و استعمال آن سفید باشد و از بعضی قنار  
 الحمار و مانند مخض قوم است

کر یا کبر اول و کس دوم و سکون تخانی مجبول  
 و لام بر چیدن و لاسه کردن و حسن چیزی  
 هر کس بفتح اول و سکون رای هندی موش هم  
 یعنی هم  
 هر کس کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده

کر یا کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده  
 هر کس بفتح اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده  
 عیار و سخت کیر و درشت و مسکار  
 هر کس امر ابا بر و رای هندی بردن سواره مذکر  
 گناره زده و لب جو باشد

کر یا کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده  
 هر کس کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده  
 هر کس کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده  
 هر کس کبر اول و کس دوم و سکون تخانی کرم خورده

س کَر هَن بَعْمِ اَوَّل مَفْعِ دَوِّم مَوْنِش بَرِج وَا نَدَوِّه	س کَر اَهِ بَعْمِ اَوَّل مَوْنِش مَر فَنِیَسْت مَعْرُوف
س کَر هَنَّا بَعْمِ اَوَّل رَجْعِدِن	ه ه کَر و بَوْن مَذْکُورِ بِنِی اَز دَر سَتِنِی
ه کَر هَنَّا بَعْمِ اَوَّل کَشِیْدَه دِر کِنْدَه شَدِن	ه کَر کَرک بَعْمِ اَوَّل دَوِّم و سَکُون کَاف تَا زِی مَوْنِش بَا نَک
ه کَر هَوَا بَعْمِ اَوَّل مَعْنَم دَوِّم مَذْکُور اَم و مَرَض مَوْضِع	ه ه و نَفَرَه دَر مَد دَیْسِنِی و جَا لَکِی و بَعْمِ اَوَّل دَوِّم بَا نَک و فَر یَا بَک
کَر دِن زَر	م رِج مَانِکِی
ه کَر هِی بَعْمِ اَوَّل دَکُور دَوِّم نَا مَخُور شِی کِه اَز آر د	ه کَر کَا بَعْمِ اَوَّل و سَکُون رَا یِ بِنْدِی مَر تَر اَز مَطْفُور و فَر یَا
ه جَو بَات و مَاسْت پَر نَد	س کَر کَر اَبَعْمِ اَوَّل سِیَم مَحْکَم و حِجْت و دَر شِشْت
ه کَر یِ بَعْمِ اَوَّل بَر دِزِن بَر یِ مَوْنِش شِشْتِی	ه کَر کَر اَنَا بَعْمِ اَوَّل سِیَم بَا نَک و فَر یَا دِر کَر دِن مَرِج
و جَو ب و صِلَه اَهِن و فَو لَاد و غَیْر اَن	ه ه مَانِکِی دَر مَقْت بَعْمِ هِنَا دِن وَا نَز اَو ر فَا رِسی کَر اَجِیْد
س کَس بَعْمِ اَوَّل مَذْکُور و قَوْت و عِبَار زَر سِیَم	س کَو بِنْد و مَعْنِی شِکَا یَت کَر دِن هِم هَسْت و بَکِیَر مَر و کَا
و جَو شَانْدَه چِز مَا کِه بَدَان چِز یِ رَا رَنَک کَتَد	ه ه اَز خِشْتِ هِم سَا یَدِن و بَعْمِ اَن بَر دَو اَو اَز کَر دِن رَکُور
و بَکِیَر اَوَّل عَر فِی هَسْت دَر تَر کِیْب فَا نْدَه اَسْتِغْمَا	و ر و قْت جَو شِیْدِن
اَز مَقْد اَر چِز مَا بَجَشْتِ هِم چَو سَطْرِح و کَس قَدَر و بَعْمِ	ه کَر کَنَا بَعْمِ اَوَّل دَوِّم مَر یَدِن و نَفَرَه زَوْن
اَوَّل دَر فَا رِسی مَعْنِی مَر دَم بَاشَد و بَعْمِ اَوَّل	ه کَر کَر کَا بَعْمِ اَوَّل سِیَم مَذْکُور فَا حَمَه مَر س بَز کَا ن
مَوْضِع جَاع زَمَان کِه عَر بَان مَرِج خَوَانَد	ه ه و جَرَات وَا ن سِیَاه رَا دَر و قْت جَنک مَذْکُور فِی
کَسَا بَر دِزِن بَسَا جِست	ه ه و شِیَا عِت و تَحْسِیْن بَه لَو اَمَان اَیَام بَا سْتَان
کَسَا و ت - کَسَا هَت بَعْمِ اَوَّل مَوْنِش	ه ه و شِخْصِی رَا کِه بَر اِن کَا دَر لَشْکَر مَاسْتَر بَاشَد اَو ر ا
عَفْوِیَت	ه ه کَر کَهِیْت کَو بِنْد
ه کَسَا مَر بَعْمِ اَوَّل مَذْکُورِ بِنِی اَز عِلْمَا دَر دِکِنِی مَسْکَر	س کَر مَا بَعْمِ اَوَّل بَر دِزِن خَر مَا مَذْکُور م و سَا ر و خَا نَد
ه رَا کَو بِنْد و بَعْمِ اَوَّل دَر فَا رِسی مَعْنِی خُور نَدَه بَاشَد	ه ه کَر چَو یِ مَعْنِی اَوَّل دَوِّم و سَکُون مَر زَبَنَه بَا اَهْل مَر اَهْم لَسِیَر شَو
ه و اَمَر بَا مَعْنِی هِم هَسْت لَیْکِن اِن لَفْظ رَا بَعْمِ اَز مِکَسَا	ه ه کَر نَا بَعْمِ اَوَّل سَفْزِن و سَوْر اِح کَر دِن
ه و عَمْکَسَا ر تَر کِیْب نَکَر دَه اَنَد	س کَر و اَبَعْمِ اَوَّل تَلِخ بَر یِ مَر کَو بِنْد و کَنَا یِه اَز مَر دَم تَنَد
ه کَسَا سَر یِ بَکِیَر اَوَّل بَر دِزِن فَر اَر یِ مَوْنِش	ه ه و و لِر و سَنَکَد ل هِم هَسْت کَر و اِیْتِیل ر و عِن جَو ل
نوعی از جویات باشد	ه ه کَر و اَکْر نَا وَا دِن چِز یِ بَاشَد بَا نَا ر هَا مَنْدِی
س کَسَان بَکِیَر اَوَّل کَشَا و ر ز و بَر یِ کَر و مَر اِن بَعْمِ	ه ه کَر وَا هَو نَا خِشْکِیْن شَدِن کَر و مَ کِیْسِیْل دِن
اَوَّل دَر فَا رِسی مَر دَم اِن	ه ه کَنَا یِه اَز اَیَام سَخْیِی و رِج بَاشَد
س کَسَا نَا بَعْمِ اَوَّل کَز مَوْدِن عِبَار زَر و سِیَم	س کَر وَا هَسْت بَعْمِ اَوَّل مَوْنِش تَلِخِی و مَر اَر ت
سَنَک و حِجْت کَر دِن و تِیَاه شَدِن مَاسْت و	س کَر و حَم بَعْمِ اَوَّل مَد لَک مَر اَد ف کَر و حَم
عِز اِن دَر ظَرْف بَر یِ بِنِی وَا مِشَال اِن	ه ه کَر و یِ بَعْمِ اَوَّل مَوْنِش سَا ق جَو اَر و غَیْر اِن
س کَسَا یَا بَعْمِ اَوَّل اَمَا و ه و مَر و سَتَه کَسِیْت	س کَر هَا نَا بَعْمِ اَوَّل رَجْعِیْدِن وَا نَز دِن
ه بَکِیَر اَوَّل بَر دِزِن نَسَب مَوْنِش کِیْسَر کِه جَمَا	

و چرا جان دست افزا و آلات خود در آن کس  
 و نیز پاره اوجی که سفایان آنرا بر سرین چنان  
 و چرا آب بالای آبی نهند کسبت نامند  
 کتابی را گویند که ششین بر تاریخ چراغان و ذکر  
 و کارهای آینه باشد و سفایان نیز چنین کتاب  
 هر کس تو بر بفتح اول و ضم فوقانی هونث بادلان  
 و صدف  
 س کس تو همای بر وزن ستوری هونث مشک  
 بعربی بسک گویند  
 س کسبت بفتح اول و سکون سین و نای سقوط نمند  
 مذکر مرادف گشت و آن آید  
 س کسرا بیت بضم اول و فتح دوم هونث مرادف  
 کسلات و آن آید  
 س کسک بر وزن خشک هونث در دو جمع  
 س کسکت بفتح اول و سکون سین و ضم کاف  
 و سکون فوقانی مذکر که یکی از فلزات باشد  
 هر کسکسار بر وزن و سوسه ریک میزن و نانی که  
 در آن ریک افتاده باشد  
 هر کسکنا بفتح اول و دوم سالم شدن و دور و  
 س کسل بضم اول و فتح دوم هونث خیریت و حالت  
 و سپود و خوشحالی و بفتح تین در عربی کابلی و  
 ناخوشی  
 س کسلات بضم اول و فتح دوم هونث خیریت و  
 خوشحالی کسلتا بضم اول و فتح دوم هونث کذب  
 س کسم بضم اول و دوم مذکر کل معصفر کسم کی میاید  
 استخاضه و روانی خون از دم زن  
 هر کسمسنا بفتح اول و سیرم چنیدن و حرکت  
 کردن  
 هر کسم بفتح اول و دوم مذکر شکنجه و فشار و عذاب  
 س کسنا بفتح اول محکم بسن و آزمون عیار سیم  
 و زر بر خشک و چختن چیزی در روغن و بعضی بستر

چیزی و بقیه پارچه هم آمده است مذکر  
 س کسبها بضم اول و دوم مذکر رنگ کل معصفر و آب  
 خصانده رنگ نوشیدن آن نشسته آرد  
 س کسبھی بضم اول و دوم پارچه ای که آنرا از گل معصفر  
 رنگ کرده باشند  
 س کسنی بکسر اول و سکون سین و فتح تون و کسر هونث  
 هونث کشاورزی و برزگری و مزارعی  
 س کسوانا بفتح اول و تعدی کسنا  
 س کسوئی بفتح اول و دوم و سکون و او و کسرتای فوقانی  
 هونث محک  
 هر کسوئندی بفتح اول و دوم و سکون و او و تون  
 و کسر دال هونث نوعی از اجاره و نام بهنایی است  
 هندی صاحب شریعی گفته قسم بزرگ آنرا  
 کسوندا و کوچک را کسونوی گویند گرم و درست  
 و بعضی معتدل نوشته اند اخلاط از و ملخ و آرد اگر  
 بار او بریان کرده بخورند علاج زهر کزوم بود اگر  
 بار او برک او اس کشند و باره کنند بمحبه باره عن  
 خوردند شبکوری و فتح شود اگر پوست سبب کشندی  
 خشک کند و بار یک سازد و باشد غلظه بسته  
 مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورد و دیگر گانه  
 شیر ماده کاد بالای آن بنوشد و در شب هم  
 غلظه در دهن گرفته در جاع مشغول شود اسسار  
 س کسه کسانه بفتح اول اما ده و بتار  
 س کسه بکسر اول کرا و بفتح اول در فارسی مردی  
 و شخصی  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول  
 قلی کروروشن کررا گویند  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و ضم رای و ششت مذکر  
 سببی است دولی  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول  
 و رکش و زحمت بعربی معصفر گویند و تخم آنی

معروف حکم مضبوط

س کشت بعضم اول مذکر نهی باز گیاه که هنوز از اسفند  
وانند و در فارسی امر از کشتن و بفتح اول هر کوشه  
و پیغوله را گویند عموماً و پیغوله را در خصوصاً

س کشتن بعضم اول و فتح سین مجله و سکون نون  
که آنرا از گیاه کشتن باقیه باشد

ه کشت بکسر اول بر وزن زشت موش شاه که  
از اصطلاح بازی شطرنج و در فارسی ماضی از کشتن  
وزراعت و بعضم اول ماضی از کشتن که قتل کردن با

ه کشت بفتح اول سکون سین مجله و مای منقوط  
هندی مذکر فقر و افلاس و مشقت و سخت و سختی و

س کشتی بفتح اول زینکه بدر زره مادر سبک با  
س کشتن بکسر اول و فتح دوم نام دیوی است که اورا  
و شنویم گویند او را تا در هم و برادر کوچک بلرام  
است پدرش و اسید و دو مادرش دیوی نام داشت

س کشتور بکسر اول ضم دوم و سکون و او مجبول  
قرشت پسر جوان و بکسر اول و فتح سیوم در فارسی  
دیار و اقلیم

ه کفتانا بفتح اول کفن دادن مرده را عهد است  
کفتنی نوعی از خرقة درویشان

ه ککا بفتح اول و دوم که برادر پدرو عم مرادف کاکا  
س ککت بعضم اول و دوم خزوس و مرغ را گویند  
ه ککر متا بعضم اول و دوم و سکون رای قرشت ضم

سیر و فتح تائی و تائی مذکر چیزی است که چتر آن از  
زمین بختاک در برشکال برود و آنرا ساروغ و

س ککرو ندا بعضم اول سکون کاف دوم و ضم را  
قرشت و سکون و او مجبول مجبول و نون مذکر  
نوعی از رستی باشد

س ککری بفتح اول سکون دوم و کسر ای مجله موش

بعض و جراحت بخل و بنگ ککری کذک

س ککری بفتح اول موش باورنگ بمری حباب  
گویند هر دو تر است در دوم و چون ج از او بگویند  
و از آب آن مضمضه کنند و دندان را لکیند

س ککنا ککنی بفتح اول سکون دوم اول مذکر  
و ثانی موش نوعی از دست برنج

ه ککو مری بفتح اول ضم دوم و سکون و او مجبول  
در ای قرشت و فتح نون خراشیدن مرغ خانگی  
زمین را

س ککهور بفتح اول و دوم مذکر حرف تخی را گویند  
س ککهوری بفتح اول و دوم و کسر ای قرشت موش  
بنگ ککهوری کذک

ه ککیا نا بکسر اول و دوم شور کردن و نوره زدن  
ه ککری بفتح اول و دوم فارسی بر وزن اگر مذکر گاو  
و اسب و سخاف و قور

س کل بعضم اول مذکر ابل و عیال متبار و بفتح اول  
مذکر فردا و دیر روز و آرام و قرار و سکون و اول حکمت  
و طلسمات و نام دور را ربع از او در زمانه کبلی کی  
بات سخن و در روز و مقدار که در زمان قریب  
واقع شده باشد کل کا آدمی بعت و بعت  
و مردم حقیر و ناتوان کل کا گهورا سپی که در  
سواری بنیایت درست و رام بود کل مکمل

بفتح نیم و کاف تازی موش بقراری و منظر  
و کل بفتح اول در فارسی کچل و اقوع و بعضم اول  
در عربی همه و تمام

س کلا بفتح اول بر وزن بلا موش حصه شانه و گاو  
از قطر ماه و دقیقه و مکر و فن کلا با نری سبک  
بازی و گردش بر سر و پای کلا نه بدنایا فرات  
کردن و سخن شدن کلا نه لگنا سو بر  
انگرفتن و منفعت بیافتن باز چیزی

س کلا بفتح اول و نشدید دوم مذکر گرم و کلمه و آن  
کلا

س کلا بفتح اول و نشدید دوم مذکر گرم و کلمه و آن  
کلا

<p>کلبلای بضم اول و سیوم بروزن غلغله کرم آسا و و بیست و سراسر</p>	<p>سبزی است و کله آدمی و فک کلا پایچه نامند که کلا و پاچه کوسفندان سبزند کلا خشک آنکه کله او گوشت نباشد کلا کاسر شور انکیر و قوغا</p>
<p>کلبلای فای بضم اول و سیوم بیچیدن اسما و خراشیدن بدن و تحریک بودن کرم یا مار</p>	<p>کلا تھلا بفتح نای هندی و تشدید لام شان و شوکت</p>
<p>کلبلای هت بضم اول و سیوم و فتح نای بروز سوش بیچ و تاب</p>	<p>کلا بتون بفتح اول و دوم مذکر رشته زرین کلا پیر و اسر بفتح اول تشدید دوم و فتح بای</p>
<p>کلی بضم اول و سکون لام و ضم بای موهده و سکون واو مجهول و رای هندی کسی را گویند که خاندان خود را رسوا کند</p>	<p>فارسی مذکر نوعی از شیرینی کلاس بفتح اول شراب فروش و شراب ساز کلاس ن بفتح اول و کسر رای جمله ن می فروشد</p>
<p>کلبو ترنا بضم اول رسوا کردن خاندان خود را کلب بفتح اول و دوم مذکر خضاب و آماز و نشاسته</p>	<p>کلا ل بضم اول کوزه کرد کاسه که بر لبی می خنار گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد و بفتح اول شراب فروش و در فارسی تارک سر و در عربی</p>
<p>کلب بفتح اول و سکون لام و فتح بای فارسی یک روز یک برهما باشد و مقدار زمان آن ..... ۳۰ سال طبعی است بقای</p>	<p>مانندگی اعضا و خیره شدن چشم کلا نا بکسر اول غلبه بر افتادن و مشت زدن و بفتح اول و تشدید دوم سوختن جسم از مالیدن</p>
<p>دینا در همین روز است و شب آن روز همین مقدار است و اتمام کلب را در اصطلاح اهل هند قنای صغیر گویند و بمعنی نیاقت و درستی و شک و اجتناب و قصد و اراده هم آمده که زانی البرهان کلبیست</p>	<p>فلفل کرد و غیر آن و به تخفیف لام بریان کردن غله باشد کلا نج بضم اول و فتح دوم و سکون الف و ن و جیم فارسی سونت جنت و خیز و شنگ</p>
<p>کلیتر اول بکسر بای موهده و رای قرشت ثانی بفتح فوقانی و هم قرشت در افتقا بنوعی است و در ایندر که از باب حاجت هر چه از وی طلبند می دهند</p>	<p>کلا نج ماسرنا بر جستن و جنت کردن سر کلا و نت بفتح اول و چهارم را مسکر و ضنیا و سطر ب</p>
<p>کلینا بفتح اول و دوم و سکون بای فارسی اندر و یکین شدن و طول کشیدن</p>	<p>کلا هل بضم اول و فتح نای بروز مذکر شور و غل مرادف کو کلا هل</p>
<p>کلیوج بضم اول و سکون لام و ضم بای فارسی و سکون واو و جیم تازی سر کرده خاندان و پیشوا دودمان</p>	<p>کلائی بفتح اول بروزن که ای مونت بند را گویند</p>
<p>کلتارن بضم اول و سکون لام و فتح فوقانی در اء جمله و سکون نون جوانی که شرف دودمان خود باشد</p>	<p>کلائی بفتح اول سونت جی از جوبات که آزا سقط کرده میخورند</p>
<p>کلتھی بضم اول و کسر سیوم سونت حب القلت</p>	<p>کل بدل هو بضم اول و فتح بای موهده و ضم زن صاحب فضیلت که از خاندان عمه باشد</p>



هل كلنج بضم اول بروزن ترنج اسپي كه پروپاي او در وقت رفتن بيكديگر بچسپد و بگيرد اول بروزن شكنج در فارسي بمعني چرك و دوح و عجب و تكبر باشد

هل كلني بگير اول مسكون لام و كسر نون مونت ليك وان كرمي است كه خون سكان مي كند

هل كلوان بفتح اول برق كش و مي فروش بفت كلوان بضم اول بروزن حلوان مردم نجيب تر و صاحب نسب

هل كلوان بفتح اول مضموم و مسكون و او معروف و فتح تاي هندی سياه فام

هل كلوس بفتح اول مضموم و مسكون و او مجهول و لام مونت شوخي و بازي و بفتح سيوم آفت و بصيت

هل كلونت بضم اول و فتح دوم و سيوم و مسكون نون بخت شريف النسب و عالي خاندان كلونتا بزيات الف كذلك

هل كلونتي بضم اول و فتح دوم و سيوم زن عاصمه و بختيه

هل كلونجي بفتح اول و دوم و مسكون نون و كسر تاي مونت سياه وانه بعربي حب السود او شونيز موزا حار و يابس است در سيوم تاي بلنجي و سودايي را بنايت سوو و بد و با سر كه تو بار از اشل كند

هل كلاه بفتح اول و دوم مذكر ستيزه و نزاع كلاه كاه استيزه كه كاس ني زن ستيزه كه

هل كلاه ترا - كلاه تری بضم اول و فتح دوم اول مذكر و تاي مونت نوعي از تيشه باشد كه بدان سيزم بشكند

هل كلهر بضم اول و تشديد لام و مسكون تاي هوزو رای هندی مذكر نوعي از انشبازي

هل كلهر بضم اول و فتح دوم پياله و قدح گلين

هل كلهي بفتح اول و دوم و كسري هوزون زبان دراز

هل كلها بضم اول و كسر لام و مسكون تاي هوز مونت

هل نوعي از آوند گلين كه بنايت كوچك مي باشد كلها مين كز چو تر تاكن يه از آغاز كردن بونگس در كاري كه انصرام آن بر جمع كشيده منحصرا باشد

هل كللي بفتح اول و وزن جلي مونت شكوفه و غنچه و بهاء درخت و انگ و در چهارم از او در زمانه حب قرار داد هنود و زيز و شاخ جامه و بگير اول و تائي شد و كليد و چوبيكه در پس در گذارند و بضم اول در فارسي بمعني دي و روستايي باشد و بهاء و آن دائره است حلقه دار كه عربان نوازند و نوعي از ماهي باشد كه آنرا سگ رضاضي كويند و نام علقتي هم هست كه آنرا خوره كويند و بفتح اول بمعني كچلي و آن علقتي است معروف كه در سداطفال هم مي رسد و بضم اول و تشديد دوم در عربي معروف كه نقيض جنزي باشد

هل كللي بضم اول و تشديد لام مگسوره مونت مضمضه كليان بفتح اول بروزن قليان مذكر سعادت و اقبال بهبود و نام نوای است از موسيقي كه آنرا بوقت شب مي سازند و بمعني راست و درست و خوش و خورم هم آمده

هل كليانا بفتح اول و كسر دوم غنچه آوردن بهنال

هل كليجن بضم اول و كسر دوم و فتح جيم تاي مسكون نون مذكر نام دواني است

هل كليجه بفتح اول و كسر دوم و مسكون ياي مجهول و فتح جيم كه بگيرد عربي كبد خوانند عوام بيبي معروف كويند و آن غلط است كليجه التناو از كون شدن جگر باشد از بسياري تي كليجه چيغتنا بفتح ياي فارسي پاره شدن جگر باشد از اندو يا حسرت و رشك كليجه غنچه ها كونا كناه است از رسيدن بمطلب دل و راحت و آرام يافتن كليجه كاپينا كنايت است از برسان شدن و زحمت يافتن از سختي سر

کم

کم

کلیج برسانپ پھر ناکنا بیت است از سوزن دل  
 کسی در آتش حد کلیجے میں ڈال کر کھنا جای  
 دادن کسی را بدل خویش دیگرم داشتن بنایت  
 س کلیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و سین  
 مهمله مذکر بیماری و در دو محنت و نزاع و ستیزه و بخی  
 اخیر لفظ هندی باشد

س کلین بضم اول بروزن سرین نجیب عالی خاندان  
 و والاکوهر

ه کلینا بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف فتح  
 نون مذکر نوعی از اجار

س کلینائی بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف  
 سونت کجوشرافت را گویند

س کلیو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و و  
 مذکر طعام سرد و سسته و شب مانده کلیوا بزبادت  
 الف کذک

س کم کبسر اول بمعنی چه و چگونه و چرا  
 ف کم بفتح اول اندک و نادر و فیض کم بر بفتح سوجه

دسته جدا گانه از اوراق کجیفه کم بفتح خواهی که  
 پروان و ملازمانش کم باشد کم یا نا پایدار کم چو  
 مخفف کام چو ربهلو زو ویدین بجمید از کار کردن

باز ماندن کم خرج بالا کشین بر چیزهای اطلاق  
 کنند که بعینت اندک بدست آید و شان و تحمل  
 داشته باشد کم خرجی مین آتاگیلا در محلی گویند

که مردی تهیدست و مفلس را از خرج کردن زر  
 چاره نباشد و معنی لفظی این مثل آنت است که چون  
 خمیر نان بسیاری نمانک و تر کرد بی بیختن

آرد و خشک نان نتوان بخت مردم کم مایه بعد  
 فاسد شدن خمیر نان باز اندکی برای اصلاح

آن بهر رساندن تدر دار و کم خوس کم خوس  
 سروف بیشتر این را برابر سب اطلاق کنند کم راه  
 کم س و اسپ که تیز کام بود کم س مسم چیزی را گویند

که استعمالش کثیر نبود کم نربانی کم کوفی کم  
 بنایت اندک کم نشان متواضع و فروتن کم  
 مشرف بفتح شین مجمر مردم نیکو طبع و نیکو کم شرح  
 مشا بره اندک و ما سینه قلیل کم شوق پی  
 پروا کم قدم سب نرم رو کم نگاهی عدم  
 التفات و سرد مهربی

که کماج بضم اول مذکر نانی است مشهور و نانی  
 بر روی اخگر و زغال پزند و در هندی بجمید  
 شهرت دارد کماج سامنده چهره پینا  
 را گویند

س کما بضم اول بروزن خار پسر و کوک  
 مرادف کنوس

س کما سری بضم اول دختر و شیرزه مرادف  
 کوا سری

س کماست بفتح اول و ضم سین مهمله نوکر و خادم  
 و خدمت گزار

س کمانا بفتح اول تحصیل زر کردن و صاف کردن  
 اویم و غیر آن و بمعنی کاستن و کم کردن از لفظ  
 کم ساخته اند باین معنی جهندست

س کما و بفتح اول و ضم همزه صاحب کسب و آنکه از  
 محنت زر بدست آرد

س کمانی بفتح اول مونت کسب زر  
 کبجهه بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر آوند

آب و مشهور باشد و برج دورا هم گفته اند  
 کمت بضم اول و فتح سیم مونت حماقت و

نادانی و بمعنی احمق و سفیه هم گفته اند  
 کمتها بفتح اول و دوم مذکر باضه و کشف

س کمتها بفتح اول گمانیکه از نی سازند  
 کد بضم اول و دوم درخت صد قوق و

س کد بضم اول و دوم درخت صد قوق و  
 بنامی و با بفتح و کسر سیم اند و کلین

<p>زبان زدری است و اصلش مبنی برین شورش      که صلا او حطله در سع و آخر حرف منقطه      را بجایش دع یعنی متکلم این زبان را باید که      حرف مصرع اول را یاد گرفته هنگام حرف      زون حرف کلمات را تکرار کند و حرف منقطه      را که در کلامش باشد همون سان باقی دارد      کم ص لا او حطله در سع      و برین قانون لفظ سلامت را عسکت گویند</p>	<p>ف م معروف که میان با کم را بند هنا کم پس      اراده کرده تیار شدن کم بندی تباری      برای جنگ یا کار دیگر کم بیکر که اتمنا کتا      از ضعیف و ناتوان شدن کم بیکر تا قفا      کردن کم تو شتا نو میدان شدن از چیزی و      جدا شدن از یار و آشنا کم تو تر تا نو میدان کردن      و جدا کردن کسی از دوست و آشنا کم در و ان اول      چرمین که بر کمری بندند کم هر ه جانا درد کم      داشتن کم رسید می کمری در از کشیدن      و خفتن کم کس باند هنا عزم کردن بر کاری</p>
<p>کم که کم بضم هر دو کاف مذکر زعفران      کمل بفتح اول مذکر کلیم و ب تخفیف دوم درخت      نیلوفر</p>	<p>کم کو تا با و او مجبول دیوار یک بلندش را از با      آدمی بود کم کو ها زیادت تا بعد تا منقطه      بندی پاره از شته تیر که از دیوار بگذرند      ظاهر شده باشد کم کولنا ترک نو کرمی گرفتن</p>
<p>کمیل با ص بفتح اول و دوم مذکر بیماری برقان      کملا بفتح اول و دوم مذکر کرمی است که آنرا کملی      گیر آویند و آن اگر بدن آدمی رسد خراش      بسیار آرد و نامی است از انابه های طبعی و بضم      اول و فتح سیم در عربی جمع کامل است      کملا نا بضم اول بر ترون</p>	<p>کم کول بیتمنا یا رام نشستن کم صا سنا      بر پیروزون و حمله آوردن بر پیروی لشکر      کم مضبوط کرنا هست کردن در کاری که      سر انجام زب بسیار خواهد کم صلا ناسی کردن      در کاری و مباشرت نمودن بازن</p>
<p>کملی بفتح اول مؤنث کلمه و در فارسی همین      کندل بفتح اول و دوم و سکون نون و فتح      دال منقوط هندی نوعی از مسطهره و آفتاب و      ابرق که استعمال زاهدان بنود است      کموانا بفتح اول متعدی کمانا</p>	<p>کم که بفتح اول و سیم و سکون کاف و کاف      سوز مذکر سیوه مشهور سیخوش زمستانی است      افشوده او بسیار تخمه و درست می باشد      رافع صفرا و سرد قابض شکم و دافع باد و      بلغم و خوردن آن تر قیدی زبان می آرد      مسهل آن خوردن بانگ و آب است که      آسبی که گوش بی رور باشد کم ری انگرها      نوعی از قباله تا گرمی باشد</p>
<p>کمود بفتح اول بر وزن محمود نام دوا می است که      از ان رنگ می آرند و آن را کیده سیم خوانند      کموری بفتح اول و سکون و او مجبول مؤنث      ظرف کوچک کلی      کمها س بضم اول کوزه کرد کاسه که او مذکر عربی      مخا خوانند</p>	<p>کم ها بفتح اول مذکر نوعی از کدو      کم صلا بفتح اول و فتح صا و جمله مذکر نوعی از      کم صلا بفتح اول و فتح صا و جمله مذکر نوعی از</p>
<p>کمها سری بضم اول مؤنث جانور است شبیه      بزبور که خانه برای خود از گل سازد</p>	<p>کم ها بفتح اول مذکر نوعی از کدو      کم صلا بفتح اول و فتح صا و جمله مذکر نوعی از</p>

سیخوش  
 در شبین ماه از آن

<p>کتابخانه اول و کسر بای اجد و سکون نای هوز دیای معروف و دمای قرشت مذکر ننگ بی تساح گویند</p>	<p>س کینه نام بعض اول پرمردن س کیمیر بعض اول کسر سیوم و سکون یای معروف س کینه تساح</p>
<p>کینا نام بعض اول سکون نون مجوسیم لزا ایندن کیناها بعض اول سکون نون مجوسیم ترسک وز زایندن</p>	<p>س کینه یا بعض اول سکون یای مجبول و اول منقوط س کینه مذکر قبل کوچک س کیمیر بعض اول سکون یای مجبول کاسب و کارکن مد و معاون را گویند</p>
<p>کینتی بعض اول سیوم و تخفیف نای منقوط س مونت شقیقه را گویند</p>	<p>س کن بعض اول مذکر خدره و ریزه الهاس و غیر آن و بعض اول در فارسی امر از کردن و کننده و در عربی امر از کان یعنی بشو</p>
<p>کینا - کینه بعض اول سکون نون مجوسیم کن چنان بعض اول چوکی کوش دریده چکن تخفیف کان و پشما بهمنی دریده باشد</p>	<p>س کن بعض اول اندازه زراعت و تخمین مقدار غله و رشت دوزی از گرم کن کرنا تخمین کردن غله و رشت کن کوت با او معروف تخمین غله و کن مکرر اول منیر جمع مفعول است کن انگلی مراد کنگن باشد و آن آید کن انگلیون دیکه ناکبو چشم نگر است</p>
<p>کنت بعض اول سکون نون و نای فوقانی شور و بار و دشمن کنتها بعض اول و سیوم مذکر یسانکه جوکیان از ابر کردن خود بندند و ساز و سامان خود بدان گذارند و برند</p>	<p>س کنا بروزن نام مراد کنگا و آن آید س کنا بعض اول و تشدید دوم مذکر و ندانه که بهر دو جا کفش باشد و جاسنی در کاغذ باد که در آن رشته رای بندند</p>
<p>کنتس بعض اول سکون نون و فتح نای منقوط س کنس بعض اول سکون رای قرشت مجمل و ششم کنتک بعض اول بروزن اندک مذکر خار و روم بد خود دشمن فرود مایه</p>	<p>س کنس بعض اول مونت چیزی است معروف که از تار نقره سازند</p>
<p>کنتکامری بعض اول سیوم مونت نونی از عنب الثعلب باشد</p>	<p>س کنس بعض اول سکون دیکر حروف مذکر حربه و کلو و صوت و آواز و بر چیز حفظ کرده و از کننده بیوتناستور شدن آواز جوانی که بعد بلوغ رسیده باشد کنسها و نند هن سکون و او مجبول و نون و فتح و ال سکون نای سوز و نون خفه کردن کلو کننده جلا کلو بند که از زرد جوهر سازند و خار زیر را برهنه اند کننده که حفظ کردن و از بر نمودن کنسها بعض اول کلو بند یا سمج که از دانه های</p>
<p>کنتها بعض اول سکون دیکر حروف مذکر حربه و کلو و صوت و آواز و بر چیز حفظ کرده و از کننده بیوتناستور شدن آواز جوانی که بعد بلوغ رسیده باشد کنسها و نند هن سکون و او مجبول و نون و فتح و ال سکون نای سوز و نون خفه کردن کلو کننده جلا کلو بند که از زرد جوهر سازند و خار زیر را برهنه اند کننده که حفظ کردن و از بر نمودن کنسها بعض اول کلو بند یا سمج که از دانه های</p>	<p>س کنس بعض اول دوم و فتح کاف و جیم فارسی از از ترکیب کاری س کناکت با کاف دوم فارسی بروزن علامت رسم فاتحه بزرگان و آباد اجداد که بنود در نصف احزاب اسن بجا آرند</p>
<p>کینا بعض اول سکون نون و فتح نای موحد مذکر برادری و قوم و خاندان و قبیل</p>	<p>س کینا بعض اول سکون نون و فتح نای موحد مذکر برادری و قوم و خاندان و قبیل</p>
<p>کنس بعض اول سکون دیکر حروف بهمنی طرف آب و مطهر باشد و برج و اورا هم گفته اند</p>	<p>س کنس بعض اول سکون دیکر حروف بهمنی طرف آب و مطهر باشد و برج و اورا هم گفته اند</p>

<p>کچن بان قضاصلی و روسی مادر نژاد</p>	<p>سوزان و بلور و مهره خاک که با ساسا ختم یا شند</p>
<p>کچن بفتح اول و سیوم اول و روسی</p>	<p>س کتیا بفتح اول و سیوم اول و روسی</p>
<p>کند لفظ اول مگر نام کلی است و در فارسی</p>	<p>س و کاف فارسی در ای جمله از بر و حفظ کرده</p>
<p>نقیض ترو بفتح اول شکر و قند مهرب است</p>	<p>س کتقی بفتح اول مونت کلر بند کویک</p>
<p>کند از وزن بنده مگر تکرار است معروف</p>	<p>ه کتیا بفتح اول و کسر سیوم مونت قلاب نامی و</p>
<p>دور فارسی لضم اول حکیم و فیلسوف و شجاع و</p>	<p>س طری که در آن روغن نکند اند</p>
<p>ولیر و نام نقاشی که مشهوری هم بوده است</p>	<p>س کج لضم اول مگر در فغان و محل اشیا زود</p>
<p>کند ساسا بفتح اول بر وزن اندازه مراد است</p>	<p>ه فارسی معروف که کوشه و زانو به باشد و صین و</p>
<p>نک که آن چیزی است از زرد و زعفران که بصورت</p>	<p>س شکر و کسکه دو نام شده باشد و بفتح اول اندازه</p>
<p>فرج و ذکر سازند و بعضی بنویسند و آنرا در طبله سمن</p>	<p>ه کتیا بفتح اول بر وزن پنجم دوم از زرق چشم</p>
<p>در کلوی خود آویزند و در بعضی قاسد آنها این</p>	<p>س کتیا لضم اول و فتح سیوم مگر قیل</p>
<p>مخضو در وزن خالق کائنات است</p>	<p>ه کتیا بر وزن سخن نام قوی است که در سن</p>
<p>کند س بر وزن بند مگر مونت عار و</p>	<p>ه پیشه آنهاست و مردم آن قوم ماران شکار</p>
<p>کو وال زمین و لضم اول و نالت در فارسی</p>	<p>ه کند و بخورند</p>
<p>صمغی است که آنرا متصلی خوانند</p>	<p>ه کتیا لضم اول سبزی فروش</p>
<p>کند س بفتح اول و سیوم مگر غاد و کو وال</p>	<p>ه کتیا زن سبزی فروش</p>
<p>و بسکون سیوم تکراری است معروف مراد</p>	<p>س کتیا لضم اول و فتح سیوم قیل را گویند</p>
<p>کند س</p>	<p>ه کتیا بر وزن سخن ششم و پنجم در فنت</p>
<p>کند س</p>	<p>ه کتیا بر وزن سخن رقی و تجلی</p>
<p>کند س</p>	<p>س کتیا لضم اول مونت کلید عبری بفتح گویند</p>
<p>کند س</p>	<p>ه کتیا بفتح اول و کسر سیوم مونت ابله که یک</p>
<p>کند س</p>	<p>س کتیا لضم اول و سیوم که هم فارسی است</p>

کنند و هرگاه بفتح اول مونس سوز و دست آرد  
 چرمین بر فاخته را گویند و در حساب فاطمه الزهرا  
 حضورها دامام تشریح است معروف است که چون بجنه شتر  
 سرخ رنگ کرد و در مزه آن سنجوش مایل بر تقاضاست  
 بیاره آن بیشتر بالای خار بند و اعاطه باغبان  
 می رود  
 کنده بفتح اول و ضم آن مذکور و درش و کشف کنده  
 جها ترا آماده شدن مرغ از بهر پریدن  
 کنند ها بفتح اول مذکور و درش کنده ها درینا  
 بدوش بر روی لاش کسی را  
 کنند حیانا بفتح اول و کسر سیرم بر دوشن  
 و در کشف گذاشتن چیزی  
 کنند که با بفتح اول نقش کردن نامها بر کینه  
 خاتم و بیزان  
 کنند چینی بفتح اول و سکون نون و کسر اول  
 بهر مونس نوعی از نخو که بر پشت چار پا گذاشته  
 کنندی بضم اول مونس وقایع و چونی را که  
 بدان کاوژان جا را وقایع کنند فارسیان  
 و کینه بضم اول خوانند کنندی که با وقایع  
 کردن جا بر او و لکد کوب کردن کسی کنندی  
 گو وقایع کنده و کنندی در فارسی تقیض  
 تیزی باشد و بفتح اول کلی است معروف  
 بسیار در آن و خوشبوی بول کاذبی بهند  
 کیوره خوانند  
 کنند بضم اول مذکور و کوفال  
 کنند بفتح اول مذکور بر کین خشک شده که  
 مردم از بیابان بردارند و بجای بره کار برند  
 و فی و قصب را هم گفته اند اما لفظ با بمعنی  
 سنکرت باشد  
 کنند سی بفتح اول علاج کشتی بان کنند  
 کنند ال بفتح اول مذکور نوعی از شمشیرهای

نوازان از ارمی نوازند  
 کنند بر نا بفتح اول و سکون نون و اول  
 سقوط هندی که است کردن و بمعنی پان  
 و آشدن و فراتش و شعر بر هم آمده مزه  
 د به سهرا  
 کنند هر بفتح اول و سیرم مونس نوعی  
 از ترکاری  
 کنند لی بضم اول مذکور بمعنی حلقه و آویزه  
 گوش باشد و دایره و طاله و خرمن ماه را  
 هم گفته اند  
 کنند لی بضم اول مونس حلقه و دایره و  
 بمعنی مار و افعی هم آمده  
 کنند لیا بضم اول و سکون نون و فتح اول  
 هندی و کسر لام نوعی از شعر باشد که لفظی  
 که در ابتدای آن آورده باشند و از فر  
 نیز آید که یا این را تشبیه کرده اند بملق  
 ماری که درش با سر یکسان می باشد  
 کنند هر بضم اول مذکور ادوات مفاک  
 و کوفال مراد است کنند  
 کنندی بفتح اول مونس کرده سر کین  
 کرده و بضم اول حنث که زنجیر و روزه خانه  
 باشد  
 کنند یوا بفتح اول و کسر اول هندی و سکون  
 یای مجهول مذکور و جنبه زن  
 کنند بکسر اول و تشدید نون مغنوه مطربیکه  
 در بارگاه دیوان یعنی خدایان هندیان  
 جمع باشد  
 کنند یوا بفتح اول و سیرم مذکور لذت نغمه  
 و ذوق سماع باشد  
 کنند سی بفتح اول و سیرم و کسر نون مجهول  
 سابق سماع

<p>دودور باشد کنکر یله بفتح اول سکون نون کاف تازی</p>	<p>کنزوی بفتح اول و کسری هندی مونت نام نوامی است از موسیقی</p>
<p>دکسرای قرشت د سکون بای مجبول پر یک د سنگریزه دار</p>	<p>کنسی بفتح اول سکون نون وسین جمله نام ظانی است که کرش برای قتل او پیدا شده</p>
<p>کنکن بفتح هر دو کاف فارسی مذکور دست بر مراوت کنکن</p>	<p>کنسلائی بفتح اول و سیوم مونت جانوری که چون در گوش مردم خرد بدین باغ رود و از کزیدن انسان را بپلاک سازد و از افارسی گوش</p>
<p>کنکنی بکسر هر دو کاف تازی مونت زنگوله کنکجهو بفتح هر دو کاف مذکر کمی است که در گوش فرود رود و از گوش خرد گوش خزرک و</p>	<p>خزرک گویند کنشته بفتح اول و کسری دوم سکون و یک حروف هر چیز کوچک و خرد و برادر کوچک</p>
<p>گوش خارک و نیز از پاهم گویند کذافی البر کنکی بفتح اول و کسری سیوم مونت عشوه و کر و نظر بکوش چشم کنکیا بفتح اول و کسری سیوم کله کنکیاد یکنا بگوشه چشم نکر کسین</p>	<p>کنشها بفتح اول و کسری دوم سکون شین فتح فتح نامی هندی مونت انگشت کوچک بوز خضر گویند کنشها بکسری نامی هندی کله</p>
<p>کنکی بفتح اول مونت ریز نامی برنج کنگال - کنگالی بر دو بفتح اول مغلس سکون مردم تنگدل و جنیل کنگال بانگا کسی را گویند که با وصف افلاس غزوری و نخوتی در سر داشته باشد</p>	<p>کنک بفتح اول و دوم مذکر زبیری ذهب گویند و نوعی از رستی هم است که از او پتو خوانند</p>
<p>کنگال - کنگالی بر دو بفتح اول مغلس سکون مردم تنگدل و جنیل کنگال بانگا کسی را گویند که با وصف افلاس غزوری و نخوتی در سر داشته باشد</p>	<p>کنکا بفتح اول و کسری دوم مونت ریک و ذره بیزه هر چیز دوانه و نوعی از برنج باشد</p>
<p>کنگالتا بفتح اول و سیوم سکون لام مونت افلاس و ففر</p>	<p>کنکال بفتح اول سکون نون و فتح کاف دوم و کسری لام حیشه و ساعه</p>
<p>کنگر و س بفتح اول سکون کاف فارسی رای قرشت و سکون و او مجبول و رای هندی مذکر صلب آدمی استخوان پشت و نام پرند</p>	<p>کنکنا بفتح اول و سیوم گوش بریده کنکمی بفتح اول و سیوم مونت مرضی از امراض گوش باشد</p>
<p>کنگری بکسر اول سکون نون کاف فارسی کسرای قرشت مونت سازی باشد سووف صاحب برهان گفته کنگر - کنگره - کنگری سازی باشد سووف که مردم هند و سنان کنگره - البعم اول سکون نون کاف فارسی و فتح رای هندی قوی جنبه و فیله بن و نهمن</p>	<p>کنکر بکسر اول و فتح سیوم بنده و خادم و بفتح هر دو کاف سنگریزه کنکر بفتح اول و سیوم مذکر سنگریزه و غلوه سنگ که کودکان بدان بازی کنند</p>
<p>کنگر اول بفتح اول سکون سیوم و صم قرشت و سکون و او مجبول و لام مذکر نوعی از کدو باشد</p>	<p>کنکر اول بفتح اول سکون سیوم و صم قرشت و سکون و او مجبول و لام مذکر نوعی از کدو باشد</p>
<p>کنگری بفتح اول و سیوم سنگریزه که کرد</p>	<p>کنگری بفتح اول و سیوم سنگریزه که کرد</p>

کنگنای یعنی اول مونت زدن در وقت  
کنگنای یعنی اول مسیوم مونت بنید سنی و افلاکی  
کنگنای یعنی اول مسیوم مذکور است برین اهری سوا  
خوانند  
کنگنای یعنی اول مسکون نون و کاف فاکستی مگر  
و آن چیزی باشد که از قاف یا ریشم و کلابون میزند  
دور دست و دماغ و نون شاه تا یک دور و زنگی  
کنگنی یعنی اول مسکون نون و کاف فارسی  
مونت لگره و شرف و نام غله است مروت و  
برین مایه کفته اند  
کنگوتری یعنی اول مسیوم و مسکون و او مروت  
و کسر رای هندی مونت زنده گوش  
کنگنی یعنی اول مگر مسیوم مونت شاه پهلوی  
مشط خوانند کنگنی سنو اس نادر است کردن سرو  
که بسبب خواب کردن پراکنده شده باشد  
کنگنی که ناشناخته است  
کنوای یعنی اول بروزن شماره پسر و بیرون ناگنوا  
و شیر اوده را گویند  
کنواسری یعنی اول و خیز و زن و و شیر  
کنوای بروزن تنهای مونت معنی و موراخ  
کردن گوش باشد  
کنوعمای یعنی اول دوم مذکور میگردد و حجه باشد  
و یکوشه دیوار متصل بود  
کنوس یعنی اول و فتح مسیوم هر پسر و کوه را گویند  
عموما و پسر را و در زبان را مخصوصا و یعنی اول  
در فارسی معنی برادر و برقی و فتح اول هم  
آمده است صاحب برمان گفته که در بند  
و شیر را گویند  
کنوفا یعنی اول دوم و مسکون و او و نون نخل  
و شرف و در پوش و خوناک مراد است کنوفا  
کنوفا که ناخج و خوناک کردن کسی را

کنول یعنی اول مسیوم مذکور بود و آن که در وقت  
است در دوم معوی دل و مسکون در دست  
و شرف است این شرف نام و تیب نامی طایفه را نام  
بود و سخیل یعنی لنگه و کنول بناد باری  
برقان کنول نون آنکه چنان است که بیلو فرود  
کنول یعنی اول دوم و مسکون و یکوشه  
مذکور است و نادر است  
کنوفا یعنی اول دوم نخل و نام در پوش  
کنویا یعنی اول مسکون نون و فتح و او خیزار  
و شتری  
کنهاف یعنی اول دوم عطلی که برای تخمین غله  
زراعت است از سر کار یا مویز و مگر دوم کینه و  
رو کینه کش  
کنهاف یعنی اول مسکون دوم مونت تخمین  
زراعت نامی از ناخجای کشتن  
کنوفا یعنی اول مسیوم بروزن کسیر مکان  
کشتی  
کنهاف یعنی اول مسیوم مذکور است و تو به  
و شنیدن احوال کسی  
کنوفا یعنی اول مسکون نون و کاف موز  
سکالی حجاج  
کنهاف یعنی اول مسیوم یکی از نامهای گران  
کنی یعنی اول نشدید نون مذکور مونت خدره  
در بزه الماس و غیر آن و مسیوم کنی کانتا  
از پنج رنگ نون کسی را و در خطبه در استیضا  
اوستی کردن  
کنی یعنی اول نون یک و قریب  
کنیا یعنی اول دوم و نشدید نون و فتح  
اول مسکون نون هم آمده و شرف و صبه و دوم  
در پنج بند کنیا دان است چنان و کاسین و غیر  
کنیا یعنی اول یک سوغتن و کانه کردن

<p>کواستر بکسر اول مذکور و یکجانب در کواستر کیواستر بجز دو بکسر اول کذلک</p>	<p>کنیا هست بفتح اول و کسر دوم هونث حوشت ورسید کی</p>
<p>کوان بضم اول مذکر چاه بحر بی بر خوانند کو آنچه بکسر اول نام نباتی است</p>	<p>کنیق بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و کسترای هندی هونث کوشمال</p>
<p>کویا بر وزن جوی هونث کرم و کلم بر وزن کوی با و او مجهول و بای فارسی مذکر چشم</p>	<p>کنینج اول و سکون یای مجهول هونث نبات مشهور بغدادی خرزیره و بحر بی مغلی خوانند کرم</p>
<p>کوی با و او معروف جا و آب کوی با نباتی مجهول مردم خشکین و غیر آلوده و خشکناک</p>	<p>کوی با و او معروف و در فتح جوی بکسر یای بدن و جدام و دامیل و سوز و کرم شکم و جرب</p>
<p>کوی با و او مجهول هم بر آمدن و در چشم افشان کوی با و او معروف و فتح بای فارسی مردم سبز</p>	<p>کوی با و او مجهول و سوز و کرم شکم و جرب و آن از سمیات است اهل هندی دانند که</p>
<p>کوی با و او مجهول کسری فارسی هونث لکون که از بالا کزین کوت بسکون او معروف و نامی فوقانی مذکر تخمین انداز</p>	<p>کوی با و او معروف و در فتح بای فارسی مردم سبز و پوست کثیر در اندام و ضعف باه استجان میکنند</p>
<p>کوت با و او معروف مذکر و ترزا گویند کوت با و او معروف مذکر و ترزا گویند</p>	<p>کوت که تیر نامی سازند می فرود میسند کنیل بفتح اول و سکون یای مجهول هونث خرزیره</p>
<p>کونک بفتح اول و سکون و او و ضم نامی فوقانی و سکون کاف تازی مذکر سیر و با زنی و طر و فن و</p>	<p>کونک که در وقت سوراخ کردن گوش بجای آید کو با و او مجهول ترجمه را که هلاکت معقول است</p>
<p>بضم اول و فتح سیوم قانونی از قوانین حساب باشد کونکی بفتح اول و ضم سیوم رقا ص و در سن باز</p>	<p>کو با و او مجهول ترجمه را که هلاکت معقول است و در محاوره بیج که ام و کمراد و کون و بفتح</p>
<p>کوتل با و او مجهول آب چینیست و بجا فارسی هم کتل خوانند بضم اول بر وزن جبل کذافی الزمان</p>	<p>اول حرنی است که برای اصاف آید بفتح اول در فارسی که در وزن و بسنی کجا باشد</p>
<p>کوتل کش کزیندی که بالای میس و جامه بندند کوتل بسکون و او مجهول نامی فوقانی و کسریم</p>	<p>کو الصم اول مذکر چاه و کوشه چشم و خانه و کرم ابریشم و پاره از خار است و آن سیوه</p>
<p>هونث کشیز بر بحر کز بر خوانند ز اول سر و در دوم خشک بود و در آن قبض و تحذیر است و سبزه</p>	<p>کوا بفتح اول و تشدید دوم زاغ بحر بی عزابت کوا تخمینش می بکسر و نامی سقوط هندی و</p>
<p>ان با شیر بر دو و خصوصاً در چشم را تسکین دهد و اورام و خنازیر را نافع باشد مفرقت باه و</p>	<p>سکون دیگر حرف نام کل است مراد از ارجح کوا بضم اول بر وزن خبار مذکر نام ماه ششم</p>
<p>نغز و خشک کننده منی است کوتن بسکون و او معروف و نامی فوقانی انداز</p>	<p>است از ماه های بهار کوا بر بضم اول بر وزن بخاریم دبی زن</p>
<p>کوتن قیمت کوتوال بر سنگ و شیشه و کبود از قلع و شمشیر را</p>	<p>بهر بی عزبت گویند کوا بری بضم اول و در شیره مراد از کوا بری</p>

کوبیدن است هندی است چو کوبت قند کوبند  
 ف کوبته مخفف کونا کوبته کردن معروف است  
 کناست از مردم شریر و سگارد و عیار  
 کو کوه صید سونست کشنیر مرادف کوشنیر  
 س کوبتا بسکون و او مجبول و تابی منقوط هندی منگر  
 قلعه و حصار و بسیار و فرزانم عدد ده کرد  
 و با او معروف کاغذی که بدان منقوی سازند  
 و نقلبازی و تعلیم را هم گفته اند سونست  
 س کوش باثانی مجبول سیوم مذکر نوعی از سبزی و  
 بعد باشد  
 س کوش باثانی مجبول و فتح سیوم مذکر سوراخهای که  
 بر دندان انوا در ورخان ساخته باشند  
 س کوشا با او معروف کوفش و زدن و لگد کردن  
 س کوشا با او مجبول مذکر مکان بخته و سقف خانه  
 و بام و طاقم  
 س کوشی باثانی مجبول سونست جبهه را کوبند  
 س کوشوس باثانی مجبول و فتح تابی منقوط و سکون  
 دیگر حروف بی موقع ولی محل  
 س کوشی با او مجبول سونست کارخانه و محزون  
 ذخیره گاه و زبدان و بچه دان که رحم باشد و خزان  
 سندوق و اندرون چاه و تاجیل و آن چیزی باشد  
 قبه که از فلزات سازند و بر سر بنام کنند تا از  
 شکستن محفوظ ماند کوشی و آل ملک التجار  
 س کوچ بفتح اول و دوم و سکون هم فادسی مذکر  
 بکتر و دو کله و بضم اول در فارسی معروف و با  
 رحیل خوانند کوچ کرنا بهنفت کردن  
 س کوچنا باثانی مجبول خنجر زدن  
 س کوچجا با او معروف و فتح سیوم مذکر طره و دست  
 س کوچی با او معروف سونست لیف و آن چیزی  
 باشد که از پوست خرما و از سوی اسپ سازند

و کفش و موزه های ساغزی و چیزهای دیگر بد  
 پاک کنند کذافی البرهان  
 س کوشیا بضم اول نوعی از خر هندی که کوچک  
 باشد و زمره کوش  
 س کوش بر وزن بوسه نشت جنت و چند کی  
 س کوشا با او معروف بر جستن و جیدن و  
 جت کردن و کنایت از شادمانی کردن  
 و لاف زدن هم است کوشا ناچاندنا  
 بر جستن و جیدن از انخاش و سرت  
 س کوش و پیر و دو او مجبول مذکر نام غله است که  
 بسیار کوچک می باشد  
 س کوش بر وزن نوز ظالم و بیرحم و بفتح اول بر وزن  
 نوز لغزه و ناله جو باثانی مجبول خور و کن ره و نیک  
 و سدر باشد باین معنی لفظ هندی است  
 و بضم اول در فارسی نا باین  
 س کوشا تازه و زودناستمل و بیشتر اطلاق آن  
 بر ظروف کلی و پارچه و قرطاس کنند کوش  
 س کنایی نصیب شدن و بی دخل ماندن  
 س کوشی بضم اول و سکون و او در آخر شت  
 و کسرتون سونست سرفه و کوفه  
 س کوش و بفتح اول و سیم و چهارم کلی از اول  
 کرد که در ایام قدیم پادشاه و بیلی بود  
 س کوش و پیر و دو او مجبول بر سقف خانه  
 س کوشی باثانی مجبول بر وزن شوروی باگز  
 و دختر و سشیزه و در فارسی عدم البصر  
 نقیض بینائی  
 س کوشا بسکون و او باثانی مجبول در ای منقوط  
 هندی مذکر پسی بربی برص خوانند  
 س کوشا با او مجبول مذکر تا زمانه بربی تقریب  
 و سوط خوانند و بضم اول خاشاک و بفتح اول  
 بمعنی خر مهره بزرگ باشد کوشا کر تا زمانه

<p>کوشکی بفتح اول و کسر شین مجز نام جوی و رود باری است</p>	<p>زبون مطبوع کردن کسی را سبک نیز کردن لغز بازمانه</p>
<p>کوک با ثانی مجبول علی که بدانستن آن وقت و احوال زمان معلوم کرد و نام پرند هیم است</p>	<p>کوتر بکلام مجبول بگو کر نام پرند هیم است نیز نام ماری و نام کلی ستم است بضم کاف فارسی</p>
<p>کوک با و او معروف بر زمان لاوک سونست باله و کریم و صدای کند و فغان و در خانه سی</p>	<p>کوتر با و او معروف کندیدن و کاویدن و بی سلفه</p>
<p>کوک ما بر نام نالیدن و فغان بر آوردن کوک با ثانی مجبول بیشتر و برادر رضاعی و فرزند دایه و میخ کوچک و نوعی از نیلوفر</p>	<p>کوتر هه با ثانی مجبول مذکور سی کوتر میانگ کلکنا ترجمه لفظی پیدا شدن تکر و خراش و درسی</p>
<p>کوک بفتح اول و فتح سیوم مذکور سنگ بر لبی کلب گویند کوکر کچال نیز گاهی قدم کشاوه</p>	<p>و آن کنایت است آنوالی افاست و تو از ترا خواست</p>
<p>کوک صتا بضم میم گناه و یوان و سمار و نوعی چیزی است نرم که از زمین شناک روید</p>	<p>کوتر حنی با ثانی مجبول بجانیدن و از اردوان</p>
<p>کوکری - بسکون و او معروف و کاف مازی و کسر مای قرشت سونست کلاوه و شسته</p>	<p>کوتر می با و او مجبول بیس بر لبی ابرص خوانند</p>
<p>و پیش شکر و سحج و نوعی از خلد کوکل - کوکلا با ثانی مجبول و کسر سیوم سونست</p>	<p>کوتری بفتح اول سونست خرمهره و کنایت از رز نقیرم است و خنده معرود مذ و ما هم گفته اند</p>
<p>نام پرند هیم است خوش آواز مشهور بکول - کوکل بینی بفتح یابی موصوفه و بسکون یابی تخفاتی و کسر</p>	<p>کوتری کوک طالب مال و نشان نذر</p>
<p>نون خوش آواز همچو کوکل کوکنا با و او معروف نالیدن و فغان و نوازند</p>	<p>کوتری با و او مجبول عشرین دست</p>
<p>همچو کوکل که پرند هیم است معروف بکول کوکی چند و آن مرغی است نجو است مشهور</p>	<p>کوتر یا کلا بفتح اول و کسر سیوم مالدار و متول و تو نکر و معنی باشد و نوعی از اضی هم است</p>
<p>و بهندی نام ولایتی از ملک دکن بر ساحل دریای عمان</p>	<p>کوتر یالی فرومایه و زبون و نازیبیا</p>
<p>کوکینی با و او مجبول و کسر کاف مازی است و کوکنا</p>	<p>کوس با و او مجبول مذکور کرده و در فارسی</p>
<p>کوکو لیم بر دو کاف صد او آواز ز خانه و خانه کوکو بلا و کلاوی که با تخم مرغ بچینه باشند</p>	<p>بسنی فرد کو فتن باشد بجر لبی صدیده گویند و فغان بزرگ و جرکه و قطار و نوعی از بالای شبیه</p>
<p>کوکهد - کوکها با و او مجبول در هر دو سونست بچردان و رحم</p>	<p>سبازی منخلیج و گوشه جامه و کلمه و پلاس که از گوشه های دیگر زیاده یعنی در دوز تر گشته باشد</p>

از کوشیدن است

<p>و کوبله که بهار درخت باشد</p>	<p>کول باثانی مجهول مذکر تلخ دریا و جادو را گویند و نام</p>
<p>س کونت لبکون و او مجهول و وزن و فونانی</p>	<p>قوی از کوبیان</p>
<p>س کونت لبکون و او مجهول و وزن و فونانی</p>	<p>س کول بفتح اول بر وزن قول مذکر ناله و لغمه</p>
<p>س کونت لبکون و او معروف و وزن و فونانی</p>	<p>س کولا بفتح اول بر وزن مولا مذکر گوشه و زاویه و غیره</p>
<p>قیاس و اندازه</p>	<p>و بعضی اول برین و کفل و باثانی مجهول شخال و روباہ</p>
<p>س کونج لبکون معروف و وزن و جیم تازی نام</p>	<p>س کولا بفتح اول مذکر نوعی از نارنج شیرین</p>
<p>س کونج لبکون و او معروف و وزن و جیم فارسی</p>	<p>س کولا هل باثانی مجهول و فتح مای هوز مذکر شور و غلغله و بنگار</p>
<p>مذکر سرخ و آن جبه است معروف و آنرا اهل</p>	<p>س کولو بادوم مجهول چهارم معروف بر وزن روم</p>
<p>دکن کچی گویند</p>	<p>عصار روغن کش کر روغن موزش باشد</p>
<p>س کونچنا لبکون و او مجهول و وزن و جیم فارسی</p>	<p>س کوهو بادوم مجهول مذکر چرخ عصار کوهو مین</p>
<p>س کونج لبکون و او معروف و وزن مرادف</p>	<p>س کولیا باثانی مجهول جلاسه و پارچه بافت بفتح اول</p>
<p>کوندا - کونداها بر دو بفتح اول مذکر برق</p>	<p>س کولیا باثانی مجهول و کسر لام مذکر کوبه و برزن</p>
<p>برادر رعد</p>	<p>س کولیا بفتح اول و کسر لام موشش لغمه کوچک</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کولیا نا باثانی مجهول و کسر لام در آغوش گرفتن</p>
<p>مجهول مذکر نوعی از خیمه</p>	<p>و بفتح اول هم خوانده اند</p>
<p>س کوندا - کونداها بر دو بفتح اول در خیمه</p>	<p>س کوما بفتح اول بادوم مجهول کوماج و آن مانی است</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کومل بر وزن کومل نرم و ملائم و نازک</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کوملتا بادوم مجهول و فتح میم موشش نرمی و نازکی</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کومصل بادوم معروف و فتح میم و سکون مای هوز</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>و لام لقب زون</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کون بفتح اول کدام و در عربی چیزی حادث را</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کون کونسا کدام و در قسم</p>
<p>س کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کون - کونا بر دو باثانی مجهول مذکر گوشه و زاویه</p>

<p>س حساب روزمه کها تا با تری ذخیره خانه</p>	<p>س کوه را بسکون داد معروف و مای سوزند</p>
<p>س کهای بروزن ذاتی مونت نام قومی است</p>	<p>س کوهنی بسکون داد مجبول و مای سوز و کسر</p>
<p>س که مردم آن کرده پهل و کردون تیار میکنند</p>	<p>س کوهی نوعی از باز که پرند است شکاری و</p>
<p>س کها ت با چهارم بندی چار پای</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها ج بروزن باج مونت حکم و خارش</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها ج بروزن راجه مذکر نوعی از شیرینی</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها د بروزن زاو مونت بزوی زراعت</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن عار مذکر تنگار</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن بهار حامل سواری و پروازند</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن بار اشور و نمکین و طبع باشد</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن بار مذکر دام از ریسان با</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پاج</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س است سرخنگ که بغایت مضبوط و کنده می</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س باشد دوزان پروما و تو شک و برخوا به</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س می دوزند</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن جاری مونت خلیج در با</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها گ با چهارم فارسی مونت شاخ کر کن</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها س باروزن دوباره بخار و غبار</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س کها ل - کها ل بروزن لال و لاله مونت پوست</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س بدن دومه اشکان عبری آنرا منفع گویند و</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س اکبیر جوی و خلیج در باراهم گفته اند کمال کینیا</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>
<p>س پوست برکنند</p>	<p>س کوهی با نانی مجبول کل نیلوز و دانه سیوه خار</p>

س	تنگ تا کجا و نامکی و چه قدر	هد	کعبنا - کعبنا هر دو بضم اول نشستن و جایگزین شدن در نسبت دادن
س	کمانا بر وزن دانه خوردن و تناول کردن و کمانه است از بافتن چیزی و برداشتن و تحمل کردن و بمعنی طعام و خورش نیز آمده است مذکر	هد	کعبا ج بفتح اول و سیوم مومنت پاره از نی که از ابر درازه بریده باشند و مرد و حقیق و کاک و لاغز
س	کمانا بفتح اول بر وزن دانه کو یا نیدن	هد	کعبا نا بفتح اول نیست کردن و معدوم ساختن
س	کمانا بفتح اول و سکون و بکر حرف مذکر کل	هد	کعبت بفتح اول و سیوم مومنت زنج و قیمت متاع هر گونه و بمعنی مسروق و مصرف کرده شده هم گفته اند
س	کمانا بفتح اول و سکون و بکر حرف مذکر شکر	هد	کعبتی بفتح اول بر وزن ضبطی مومنت زنج متاع و خرج و درخواست و التماس و بمعنی دیوانه و سودا دار صاحب ضبط نیز آمده
س	کمانا بسکون نون و فتح دال هندی مذکر دشمنه و شمشیر پاره که از گوشت مای بریده باشند	س	کعبتا بفتح اول مذکر سفال پاره و قاش سیوه انبه
س	کمانا بسکون نون و دال هندی کاویدن	س	کعبت اول و تشدید بای فارسی معنوته مذکر مجرب و کانون و پیاله کلی که جو گیان آنرا نگهدارند و نیز آوندی که خون جانور قربانی کرده در آن افکنند و پیش دیوان گذارند
س	کمانا بسکون نون و سین مهمله سرفیدن	س	کعبی بفتح اول مذکر سفال بود
س	کمانا بسکون نون مومنت سرفه و سوال	س	کعبی بفتح اول مذکر تیری که پیکانشین بود
س	کمانا کسر بر وزن نا نکر مذکر غار و خندق و هر چیزی خشک شده بنحایت	س	کعبی بفتح اول مومنت سفال کوچک و کاسه سبر بربی محف کوبند
س	کمانا بر وزن دانگ مذکر دندان ناب	س	کعبی بفتح اول مومنت خانه سفال پوش
س	کمانا بر وزن روانی مومنت و استان و حکایت	س	کعبنا بفتح اول خشک شدن و بفرود رفتن و با انجام رسیدن و پلاک شدن و ماندن و پیوستن و هرگز اگر گویند عمر ما و کرده سیاه ما را مخصوصا مذکر
س	کمانا بر وزن داوینروی زراعت	س	کعبتا بفتح اول و تشدید بای مومنته چیه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بر وزن آهول بسیار خوار و حریف	س	کعبت بفتح اول مذکر کل و لا
س	کمانا بر وزن سخاوت مومنت مثل و ضرب المثل	س	
س	کمانا بفتح اول و فتح واد عد و مجموع شازده پانس را گویند مروف کاهن و آن بگذشت	س	
س	کمانا بر وزن مای مومنت خندق و خلیج و بیا	س	
س	کمانا بفتح اول و تشدید بای مومنته چیه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت	س	
س	کمانا بفتح اول مذکر کل و لا	س	

از فرق اربعه هنو وزن این فزده اکثرانی گویند	ه	کفتکنا بفتح اول مذکر آوار جهش دروغیزان	ه
هفتی بضم اول و تشدید تالی مکسره مونت کینه	ه	کفتکنا بفتح اول استهیدین و خیدین و غلش	ه
کفت بفتح اول و سکون تالی هوزونای منقوط	س	و شبه و ریب را بر کفته اند و بضم اول اندک	ه
شش بر بی سته گویند کفت بد نوعی از	ه	اندک خوزون و شک کردن باشد	ه
زینور که شش یادار دو سیاه و بزرگ می باشد	ه	کفتکنا با با هر دو کاف تازی کوفتن و بد	ه
کفت مرسی لذات و شبهات شش کانه کفت	ه	زودن	ه
ساستر علوم شش کانه حکمیه بندوان و تفصیل	س	کفتکین بفتح اول گیرنده چارپای و آن کنایه	ه
آن در جلد سیوم امین اگر بی مذکور است	ه	از سرخک باشد	ه
کفتا بفتح اول و تشدید سیوم ترش بر بی	ه	کفت متهما بفتح اول و کسر میم میخوش کترش	ه
حماض گویند	ه	و شیرین باشد مراد کفت متهما	ه
کفتا پی بر وزن برابری مونت سینه	س	کفتکل بفتح اول ساس سرخک	س
و مرده	ه	کفت متهما بفتح اول میخوش بر بی مکر گویند	ه
کفتاس بفتح اول نام جانوری است نهایت	س	کفتنا بفتح اول بپایار شدن و مداومت کردن	ه
بد بوسه	ه	کفتو بفتح اول و تشدید تالی منقوط مضمومه فرود	ه
کفتا کا بفتح اول مذکر صدمه و آواز را گویند	ه	محنت کننده	ه
کفتال بفتح اول مذکر مد کامل دریا	ه	کفتو بفتح اول مونت چارپای که بران خواب کنند	س
کفتاو بفتح اول مذکر میخی که بدان تخمه کشتی را	ه	کفتو اول بفتح اول مذکر مزله و انار سرکن	ه
استوار کنند	ه	کفتولا بفتح اول و سکون او و مجبول مذکر چار	ه
کفتانی بفتح اول مونت ترشی و حموضت	ه	پای کوچک که بران خواب کنند	ه
و بعضی ترش هم آمده و بضم اول شرارت و	ه	کفتی بضم اول و تشدید تالی هندی مکسره مونت	ه
بناوت مراد کفتو تالی	ه	ذخیره را گویند و بعضی پشه و بومض هم آمده	ه
کفت پت بر وزن ثروت مونت سینه	س	کفتیا بفتح اول و کسر دوم مونت چارپای و چنانچه	ه
و نزاع	ه	تا بوت مرده خدا گریه اسکی کفتیا نیکه خدا	ه
کفت سراگ بفتح اول مذکر سینه و مرده و	س	که خانه او برآید و این در محل دعای بد گویند	ه
نمر ناموزون و لولای خارج آسک را گویند	س	کفتیک بفتح اول و کسر تالی منقوط صباد و میر شکار	س
کفترا یا بفتح اول و سیوم و کسر تالی ترشت	س	کفتیا نا بضم اول خراشیدن	س
مذکر نوعی از گرم باشد	ه	کفتیا نا مکسر اول شرمنده کردن و آزار دادن	ه
کفتک بفتح اول و تشدید تالی منقوط مکسره	س	کفتلا نا مکسر اول هم برآدن چشم گرفتن	ه
صباد و میر شکار و ادرا کفتک هم گویند	س	کفتلا نا بضم اول خراشیدن	س
کفتکا بفتح اول و ضم آن مذکر شک و شوخ و	س	کفتلا بفتح اول مراد کفتا جاوان نوعی از	س
آواز قدم را گویند	ه	شیرینی باشد	ه

<p>کجیله هفت بضم اول هونست خراش حکم</p>	<p>س کجیله هفت بضم اول هونست خراش حکم</p>	<p>س</p>
<p>کجلی بضم اول هونست خراش بربی جرب و حکم گویند</p>	<p>س کجلی بضم اول هونست خراش بربی جرب و حکم گویند</p>	<p>س</p>
<p>کجوس نزد خرا و جیرلیت معروف که از آرد و کنگ</p>	<p>س کجوس نزد خرا و جیرلیت معروف که از آرد و کنگ</p>	<p>س</p>
<p>کجوخ و سکر می بزند و خرا و اول خشک و درود</p>	<p>س کجوخ و سکر می بزند و خرا و اول خشک و درود</p>	<p>س</p>
<p>کرم باشد و بعضی در اول تر و انسته میسوی برود</p>	<p>س کرم باشد و بعضی در اول تر و انسته میسوی برود</p>	<p>س</p>
<p>و موافق سینه و شش و کثیر غذا و مولد خون استین و</p>	<p>س و موافق سینه و شش و کثیر غذا و مولد خون استین و</p>	<p>س</p>
<p>مستوی کرده لاغر شده و طبع او با جلد صفت است یعنی</p>	<p>س مستوی کرده لاغر شده و طبع او با جلد صفت است یعنی</p>	<p>س</p>
<p>و حصاة مجرب است و مولد سودا و سده جگر و سپر</p>	<p>س و حصاة مجرب است و مولد سودا و سده جگر و سپر</p>	<p>س</p>
<p>و محرق خون است صفتش در غنیا و خشخاش و</p>	<p>س و محرق خون است صفتش در غنیا و خشخاش و</p>	<p>س</p>
<p>با دام و محرد رازان پر سیز اولی کجوس چتری</p>	<p>س با دام و محرد رازان پر سیز اولی کجوس چتری</p>	<p>س</p>
<p>قتسی از پارچه ابریشمی</p>	<p>س قتسی از پارچه ابریشمی</p>	<p>س</p>
<p>کجوس ترا بفتح اول و ضم سیم مذکر جانب بالای</p>	<p>س کجوس ترا بفتح اول و ضم سیم مذکر جانب بالای</p>	<p>س</p>
<p>کوسه و کوسه با ثانی مجهول خانه باشد که از نی و</p>	<p>س کوسه و کوسه با ثانی مجهول خانه باشد که از نی و</p>	<p>س</p>
<p>علف سازند</p>	<p>س علف سازند</p>	<p>س</p>
<p>کجوس یا بفتح اول و ضم سیم و کسر ای قرشت مذکر</p>	<p>س کجوس یا بفتح اول و ضم سیم و کسر ای قرشت مذکر</p>	<p>س</p>
<p>خرا بربی تر گویند</p>	<p>س خرا بربی تر گویند</p>	<p>س</p>
<p>کجهه بکسر اول و سکون دیگر حروف هونست ناوشی</p>	<p>س کجهه بکسر اول و سکون دیگر حروف هونست ناوشی</p>	<p>س</p>
<p>و ملاست</p>	<p>س و ملاست</p>	<p>س</p>
<p>کجانا - کجا و نام بر دو بکسر اول برنجیدن و ناموش</p>	<p>س کجانا - کجا و نام بر دو بکسر اول برنجیدن و ناموش</p>	<p>س</p>
<p>شدن</p>	<p>س شدن</p>	<p>س</p>
<p>کجهه لجا بضم اول بر وزن جربا نام بر جیر زین و ولد</p>	<p>س کجهه لجا بضم اول بر وزن جربا نام بر جیر زین و ولد</p>	<p>س</p>
<p>کجیا بکسر اول تنگ است و بار یک و نفیس</p>	<p>س کجیا بکسر اول تنگ است و بار یک و نفیس</p>	<p>س</p>
<p>کجیا و بکسر اول مذکر کش و تنگی</p>	<p>س کجیا و بکسر اول مذکر کش و تنگی</p>	<p>س</p>
<p>کچت بفتح اول و کسر جیم فارسی و سکون تالی فوقانی</p>	<p>س کچت بفتح اول و کسر جیم فارسی و سکون تالی فوقانی</p>	<p>س</p>
<p>بجو ابرار است و مرص کجا بفتح اول کذلک</p>	<p>س بجو ابرار است و مرص کجا بفتح اول کذلک</p>	<p>س</p>
<p>کچتری بکسر اول هونست غناسیکه از بربج و ماش</p>	<p>س کچتری بکسر اول هونست غناسیکه از بربج و ماش</p>	<p>س</p>
<p>مقشره و روغن گاومی بزند و فارسیان آزا</p>	<p>س مقشره و روغن گاومی بزند و فارسیان آزا</p>	<p>س</p>
<p>کجری گویند و گل درخت کنار و بجانند که بدین</p>	<p>س کجری گویند و گل درخت کنار و بجانند که بدین</p>	<p>س</p>
<p>در قاصان بطور پیشکی میزند و غلط است این یعنی</p>	<p>س در قاصان بطور پیشکی میزند و غلط است این یعنی</p>	<p>س</p>
<p>اینترش میان دو زبان که بر دو زبان است نه بر دو</p>	<p>س اینترش میان دو زبان که بر دو زبان است نه بر دو</p>	<p>س</p>
<p>باشد و اسناد روید و اثرش نیا</p>	<p>س باشد و اسناد روید و اثرش نیا</p>	<p>س</p>

کهران کهران  
کهران کهران

کهرانما بیخ اول نالیدن بیدار  
 کهرانت بیخ اول دفع سیوم و بیگون و بیکرود  
 ویرینه و کهن سال  
 کهرانند بیخ اول سیوم و دفع نامی بوز و مسکون  
 نون و والی مهله موش ساق کیه سوخته را کونید  
 کهرانی بیخ اول موش دیانت و راستی و  
 خلوص سره بودن زرو سیوم  
 کهراب بر وزن حزب کرور و صدک  
 کهر بر وزن برتر مذکر شکا و آشوب و دور و کیر  
 مرادف کهل  
 کهر یا بیخ اول مذکر خلدین و در زجاره که از بنی تا بر  
 پهلوی باشد و بیخ اول آله است که بدان کیه  
 بر کند و کاسه زانو و سر زانو را هم گفته اند  
 کهر بی بیخ اول موش آله است که بدان کیه  
 بجاء و ذوق و خسرغان را از بنی است پاک کنند  
 کهر بیخ اول و سکون دیگر حروف موش بم  
 نقیض زیر که از اصطلاحات ساز و نغمه است  
 کهر جن بیخ اول بر وزن برون موش بکران  
 طعام مذکر جوان طعام سوخته را در بهندی کهر جن  
 از بکران گویند که بی خراشیدن از نو دیک بر  
 نمی آید  
 کهر چنان بیخ اول دفع سیوم خراشیدن  
 کهر چنی بیخ اول دفع سیوم موش بیله دان آله  
 است آهنی  
 کهر چهار بیخ اول و چهارم صاف کردن و فروتن  
 کهر صا بیخ اول و سیوم مذکر آله که بدان پشت  
 اسپ بخارند  
 کهر حی بر وزن زردی موش نوده و انبار دود  
 از کیه هم هست  
 کهری بیخ اول موش سم شکافه بهری ظلف  
 خوانند و بیخ اول موش کل سفید رنگ که طفلان  
 نوشق از آن کرده لوح بدایا لایند و برایش که  
 نقل گنجد باشد  
 کهر یا بیخ اول و کهر سیوم مذکر کاسه زانو و چیرت  
 است پیانه مانند که از پوست نار چیل سازند و

کهر کن بکسر اول و چهارم در بجه حروف کهر کن  
 کهر کهر بیخ اول و چهارم آله است که بدان پشت  
 اسپ بخارند و بیخ اول و چهارم کاداک نامتار  
 کهر کهر یا بیخ اول و چهارم و کهر رای قرشت مجله  
 و سیانه و پاکلی  
 کهر اول بیخ اول سیوم مهله مذکر سنگی که بر آن  
 او دویب آیند  
 کهر کن بکسر اول و دفع رای مهله موش حلقه سیای  
 که بر بالای نختری کشش کنند و نخری سازی است  
 سرورف  
 کهر نا بیخ اول و دوم نالیدن مر بیض  
 کهر چنا بیخ اول و سیوم مذکر خوش خشت  
 کهر نی بکسر اول موش نام سیوه و در خنی است  
 کهر و ثنا - کهر و چنا بیخ اول و سکون و او مجبول  
 در بر و خراشیدن  
 کهر و نت بیخ اول و هم سیوم و سکون دیگر حروف  
 موش خراش ناخن  
 کهره بیخ اول بر وزن سره موش خس دکیاه  
 کهرها بیخ اول و چهارم نخروش و آن جانور است  
 سرورف  
 کهرها بیخ اول و چهارم صاف کردن و فروتن  
 کهر صا بیخ اول و سیوم مذکر آله که بدان پشت  
 اسپ بخارند  
 کهر حی بر وزن زردی موش نوده و انبار دود  
 از کیه هم هست  
 کهری بیخ اول موش سم شکافه بهری ظلف  
 خوانند و بیخ اول موش کل سفید رنگ که طفلان  
 نوشق از آن کرده لوح بدایا لایند و برایش که  
 نقل گنجد باشد  
 کهر یا بیخ اول و کهر سیوم مذکر کاسه زانو و چیرت  
 است پیانه مانند که از پوست نار چیل سازند و

خشک و خوشبوی	مندان بر بار چپاشان کند و خط کشند
کهر و ابفتح اول و فتح سیوم مذکور دست برهن	کهر بر نالضم اول و کسر رای فرشت و سکون یای
کهری بفتح اول هونث کل سفید رنگ مرام	مجهول و دیدن در عقب کسی را سیر کردن
کهری گت کهری نوعی از گل سفید رنگ	کهر ابفتح اول سیاوه و قایم و تیار و ستم کهر اگر نا
که کو دکان آرزای پاپ تر کرده بر روی تخته مشق	بر پا کردن و نهادن و تیار کردن مردی را از بهر کاری
بند اند و نوبسند و دیوار مار لیسر بند اند	که استحقاق آن نداشت باشد دور غلایندن
کهرے کهرے شتاب و زود و بیک دم	کهر کا بفتح اول همد آواز شکستن چیزی مرادف
کهر یا بفتح اول و کسر سیوم هونث کل سفید رنگ	کھتا کا
کھس مکر اول دندان بریم سایدن دندان	کهر انو بفتح اول و سیوم و سکون الف و نون
مرادف کھس	و او و مجهول مذکر بای افزا چین
کھساری مکر اول هونث مرادف کسار	کهر ابتر اهت - کهر بوی بفتح اول و بای هونث
و آن نوعی از حیوانات باشد	بر و هونث و او و کیر و شور و غلغله و آواز پائی سپان
کھسانا بفتح اول تبا ه کردن و حزاب ساختن	و احساس حاجت بیت الخلا
و کشادن و دست کردن چیزی که رنگ	کهر سان بفتح اول مذکر سنگ فسان
باشد و مکر اول در کشیدن و یک طرف بنان	کهر ک بفتح اول و سیوم همدای چیزی که ک
کھسرا بفتح اول مذکر و زناچه و روز و خمر و خرا	جانا بفتح اول آگاه شدن و خبر دار گشتن
چیزی و نوعی از بیماری	کهر کا بفتح اول مذکر شک و تشویش و بمونی
کھسکانا مکر اول و فتح آن یکطرف کردن	و دندان نیز آمده
و راندن و دور کردن	کهر کن مکر اول و چهارم هونث و بیچ مرادف
کھسکانا مکر اول و فتح سیوم نوزیدن و حرکت	کھرا کی
کرون	کهر کننا بفتح اول و سیوم شور و آواز کردن کهر کننا
کھسکنت بفتح اول و چهارم و سکون و تابی	کذلک
فوقانی هونث دوری و گریز	کهر کهر اهت بفتح هر و کاف نازی هونث آواز
کھسکھس بفتح اول و چهارم هونث خشنخاش	کهر کی مکر اول هونث و بیچ
را کونید	کهر گ بفتح اول و سکون تابی هوز و رای منقوط هونث
کھسکھسا بفتح اول و چهارم مذکر بریم سایدن	و کاف فارسی هونث شمش و سیف
دندان	کهر لا بضم اول مذکر خانه ماکیان
کھسکھسانا بفتح اول و چهارم و دندان بریم	کهر مندال بفتح اول و سکون تابی هوز و رای هندی
کھسلا و - کھسلا هت مکر اول هونث	و فتح بی سکون و وال هندی و سکون لام هونث بیشتر
نوشش را کونید	و عریبه
کھسلنا مکر اول و فتح سیوم نوزیدن و خشنیدن	کهر تکله بفتح اول و سیوم و سکون و کیر حروف

دو اسم صفت نیز آمده و بعضی لغز آمده	و شکفتانیدن و بضم اول متعدی کشودن است
ه ه کھسایا بکسر اول و فتح سیوم لغز آمده	س کھلا نا بفتح اول کو یا بنیدن و پز مردن و خوشیدن
ه ه کھسنا بفتح اول و کسر آن شکستن خانه و منهدم شدن	س کھلائی بکسر اول و ایه که مکھبائی طفل کند کھلائی
ه ه کھسونه شدن و کهن سال کشتن	س کھلائی اجرت پرورش
ه ه کھسونتا بفتح اول و سکون و او مجبول بر کند	ه ه کھلابا نا بفتح اول و بای موحده جو شدن
سوی در کشیدن چیزی و دریدن	ه ه کھلبلی - کھلبلی بفتح اول و بای موحده مونت
ه ه کھسیانا بکسر اول خندیدن بشرندی و بعضی شرمند و نادوم نیز آمده	اضطراب و هنگامه و شور و غلغله
ه ه کھسیا هت بکسر اول و فتح های سوز در خن	س کھل جانا بکسر اول شکفته شدن و خندیدن
سونت اندوه و ناخوشی کھسیا پنت لگو	ه ه و شادمان شدن و بضم اول کشاده شدن
نون و فتح بای فارسی کندک	س کھلوا بفتح اول و سکون لام مذکر پوست و جرم
س کھمک بضم اول و فتح دوم سونت نوازی کوئل	س کھلوی بفتح اول و سکون لام سونت پوست
و آن ریزه است معروف	و غلاف سرزه بمرئی قلعه خوانند
س کھمکنا بضم اول و دوم آواز کردن کوئل را گویند	س کھل کھلانا بکسر هر دو کاف نازی قهوه زدن
ه ه کھکھه بضم اول و سکون دیگر حرف مفلس	ه ه کھل کھلانا بفتح هر دو کاف نازی آواز کردن
شکست	اسما باشد
ه ه کھکھورنا بفتح اول و سکون و او مجبول کشیدن	س کھل کھیلنا بضم اول علامت کردن کسی کار بدی را
ه ه کھکھیرنا بفتح اول و سکون بای مجبول جلد کردن	س کھش ازین در پرده میکرد
س کھگ بفتح اول و سکون های بوز و کاف	س کھلنا بضم اول کشودن و ظاهر شدن و شستن
فارسی مذکر مطلق ریزه بمرئی طایر گویند	ه ه کھلنا بکسر اول شکفتن و شاد شدن و خندیدن
س کھل بفتح اول بریشه و نقل کنجید و عار و مناگ	س کھلنگا بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح کاف
و مردی فذرو مردمایه را هم گفته اند	فارسی مذکر صید گاه و شکار گاه
ه ه کھلا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر کفش و پاپوش	س کھلو بکسر اول و تشدید لام مضمره و سکون و او
ف کھگل بر وزن منزل سونت کل حکمت	سورف و مجبول شوخ و ظریف
ه ه کھلا بیجنا پیام فرستادن	س کھلوانا بضم اول متعدی کشودن
ه ه کھلا س بفتح اول جوف و کا و اکی	س کھلواتر بکسر اول شوخ و ظریف و شاطرف
س کھلاتر - کھلاتری بکسر اول شاطر و بازنده	ه ه کھلومری بکسر اول و فتح لام در مجاوره عوام زاد
و باز نکند	گلو سری باشد و آن بید
س کھلانا بکسر اول خوراندن و بازی کنانیدن	س کھلوتر بکسر اول و فتح لام شاطر و بازی کننده
	س کھلوانا بکسر اول و فتح لام مذکر بازیچه و لعبت و

<p>در گذشته بوده باشد</p>	<p>و هفت را گویند</p>
<p>کنند سنی بکسر اول میوند بستر کد ایان</p>	<p>کلی یعنی اول بروزن چهل و شش بر شش و مثل کند بان</p>
<p>کنند لنا بکسر اول و فتح چهارم پایال کردن</p>	<p>سعی نشد بر لام نیز آنگاه و بکسر اول و نشد بر لام خبر</p>
<p>کنند بروزن و کسعی قند باشد و سینی طرف</p>	<p>و خرافت و مزاج کلی یا از طرف کلی یا از سنی</p>
<p>و جانب و ناحیه و حجره و نوعی از ترانه هم آمده</p>	<p>طرافت</p>
<p>کنند نا بکسر اول بفتح و شش کردن</p>	<p>کلیان یعنی اول کسر لام انبار خانه و ذخیره گاه و غیره</p>
<p>کنند تا بفتح اول سکون مای هوز و کسر اول</p>	<p>کلیان تا بفتح اول کسر لام پوست بر کردن</p>
<p>ز نظر گویند که چون از بیوفای شوهر و بد مروی حرف</p>	<p>کلی بنام بکسر اول از ادوی مختلف و خود سراسر گویند</p>
<p>خود بفضیله در آید بدشنام گفتن چهار روز اول</p>	<p>و ترجمه فعلی گشاده بند باشد</p>
<p>خود بدر کند و در دل خود کینه را جانده</p>	<p>کلیهان یعنی اول کسر لام مذکر انبار خانه</p>
<p>کنند ت کن تا بفتح اول کسر اول منقوط هندی</p>	<p>کهن یعنی اول مذکر ستون و اسطوانه فرادان کهن</p>
<p>خط کردن و مانع شدن</p>	<p>کهن ساج یعنی اول میوند نام نوای است از موسیقی</p>
<p>کنند ص بروزن بذر مذکر نشان خانه و بیان شده</p>	<p>کهن با بفتح اول بروزن است مذکر ستون و اسطوانه</p>
<p>بهری طلی گویند اطلاق جمع است</p>	<p>کهنس یعنی اول میوم روزی که پودانه داشته</p>
<p>کنند هیچ بفتح اول سکون مای هوز و زون اول</p>	<p>باشد و کم بود</p>
<p>بندی و کسر مای قرشت و سکون تخانی و جیم فارسی</p>	<p>کهنسای یعنی اول سکون میوم میوند گرمی و</p>
<p>مذکر صوره و آن برنده است</p>	<p>حرارت</p>
<p>کنند لا بفتح اول مذکر پایه که از بدن طی بریده</p>	<p>کهن بفتح اول دوم بروزن که کهن گفتن که غنایه میوم</p>
<p>باشند</p>	<p>بروزن سخن و فارسی معروف که در پینه و سائل</p>
<p>کنند کی زبیرک سبکی و دو کی بهری بفسله گویند</p>	<p>خوزه باشد</p>
<p>کنند نا بفتح اول باطل کردن و نسوخ ساختن</p>	<p>کهن بکسر اول و دوم کسی از پیر شخصی</p>
<p>ور و کردن</p>	<p>کهن بفتح اول گفتن</p>
<p>کنند ه بفتح اول سکون و دیگر حرف مذکر</p>	<p>کهن او ت یعنی اول سکون مای هوز میوند فریب</p>
<p>ضلع و ناحیه و کشور باشد</p>	<p>الشل و عبارت بیان را گویند</p>
<p>کنند هلا بکسر اول مذکر جوف و رخت ر</p>	<p>کهنجه - کهنجا یعنی اول مذکر ستون اسطوانه</p>
<p>کاواکی آن</p>	<p>کهنی یعنی اول میوند که در دهه و آن چیزی است که</p>
<p>کنند هو بفتح اول میوم و ال هندی سکون</p>	<p>بدان زمین بجاوند</p>
<p>دا و مجهول کدر و ذخیره و آلوده</p>	<p>کهنن یعنی اول و چهارم مذکر صوره و آن برنده است</p>
<p>کهنس یعنی اول سکون نون و سین میوند مذکر</p>	<p>کهنجا بکسر اول کشیده شدن</p>
<p>بفض و کینه</p>	<p>کنند نا بفتح اول بروزن و ذواته مذکر غندی که از</p>
<p>کهنسا تا بفتح اول میوم بر آمدن</p>	<p>کل کنند و خشت و امثال آن سلازمه و ذواته که</p>

کھنکا بفتح اول چهارم موش بفتح و آن  
 کھنکا بفتح اول سیم آواز کردن و لفظ زو  
 کھنکاسرنا بفتح اول چهارم تخم کردن  
 کھنکا لالنا بفتح اول گنا به از قتل کردن کسی  
 باشد بوشیدگی  
 کھنکا لالنا بفتح اول شستن  
 کھنکس بفتح اول چهارم هر چیز خشک با آواز  
 کھنگل کھنگیل بفتح اول و فتح کاف فارسی  
 آنکه دندان ناب داشته باشد  
 کھنی بضم اول موش آریخ بربی مرفی  
 کھو بفتح اول مذکر کلابه و سائده شست که  
 باریک نبوده باشد و شیری که از جوشانید  
 غلیظ شود  
 کھوانا بفتح اول کویا بندن  
 کھو باس باوا و مجبول و فتح بای موده مذکر کا  
 بستن خوکان باشد  
 کھوپ باسیم مجبول موش خار و زاویه  
 و گوشه و بمعنی تراک و شکاف هم آمده  
 کھوپر بسکون و او مجبول و بای فارسی مذکر مغز  
 نارجل و آن در آخر دوم کرم و در اول آن خشک  
 و سنگین اول بسیار کرم و خشک مغز نارجل مولد  
 و سخن کرده و سمن بن میزودین او با شکر جیت تولید  
 صلاح و تقویت حرارت غریزی مایع و روغن او  
 جیت تقویت فم و تولید پیه کرده در فرود  
 مشابه ویراج آن دور مذکر و زانو و اسیر و محرک  
 باه مفید و قدر شربش تا سه شقال است  
 کھوپری بسکون و او مجبول و بای فارسی  
 کاسه سر و مخف کھوپری کھا جانا کنایه از  
 اسراف کردن باشد در مال و دیگری  
 کھوتی باسیم معروف و کسر فغانی موش  
 که و خارش و خشک ریش و آید

کھوت باسیم مجبول موش قباح و بدی و  
 خطا و عیب را گویند  
 کھوتنا باسیم مجبول از قلب ناسره و ناست  
 و شریر  
 کھوتائی موش ناسرگی و شرارت  
 کھوتنا باسیم معروف بر کندن برگ و درخت  
 کردن زکاری  
 کھوتی باسیم معروف که و خارش  
 کھو جانا کم کشتن و مقفوشدن  
 کھوج کھاج باسیم مجبول موش فکر و تشویش و  
 اندوه و نقص و جستجو و تلاش  
 کھوجنا باسیم مجبول جستن دور یافت کردن  
 کھوج - کھوجید باسیم مجبول مذکر نقص و جستجو  
 کھوجا بضم اول و فتح جیم تازی مذکر در و سر که و غیر  
 آن نقیض صاف  
 کھوجیا باسیم معروف و کسر جیم مستفوف و منلا  
 کھود باسیم مجبول مذکر دفع و طرد و راندن و  
 باسیم معروف فضله چیزی  
 کھود بیواد باسیم مجبول و تخانی مجبول مذکر  
 نقص و جستجو  
 کھودس بضم اول و سکون دیگر حرف کوچک  
 و ادنی و فر و مایه و ناکس  
 کھودس باسیم مجبول و فتح دال مهله مذکر نام  
 رفتاری از رفتار اسپان باشد  
 کھودسرا باسیم مجبول و فتح دال کسی را گویند  
 که بر بدن او نشان ابد یعنی زخم استیلا پیدا باشد  
 کھودسرا نا بضم اول و سکون و او معروف و  
 دال مهله نیز کام رفتن اسپ  
 کھودنا باوا و مجبول کندن و کندیدن و نقص  
 کردن و کا و کا و نمودن  
 کھودنی بسکون و او مجبول و دال مهله موش

بیل و بمبئی چتو و فخمی شتر آیدہ

مہ کھوس باو او مجھول بروزن شور موشت جاوہ و راہ  
تک کو پر تنک و سر پوش چیزی و قہر و غضب خدای

مہ کھوسری بروزن شور می موشت جاوہ و راہ تنک  
مہ کھوسا بروزن بوسہ مذکورست و فشر چیزی

مہ کھوسنا باو او مجھول بر کندن سوی و در ریزون چیز  
بر زور

مہ کھو کھا باسیوم مجھول طفل کو دک و دستا ویز  
ادای زربا باشد

س کھو کھلا باو او مجھول سکون کاف دوم میان ہی  
وکا واک و جوف

مہ کھو کھی باو او معروف و کسر کاف دوم و ختر خردسال  
س کھول باو او مجھول مذکور کلاف و نیام و جوف و

کاواکی درخت و امر از کھولنا بمعنی کشادن  
مہ کھول بندای باو او مجھول موشت تبدیل فعلی است

س کھولترا باسیوم مجھول و فتح لام و سکون رای ہندی  
مذکور جوف و کاواکی درخت کھولترا بسکون لام کہ

مہ کھولنا باو او مجھول کشادن و فتح کردن و توضیح  
کردن

مہ کھولنا لفتح اول جو بشدن و غیران از گرمی و سوز  
شدن کسی از گرمی ہوا

مہ کھو منا باو او معروف و سکون میم بالیدن کہ بن  
شدن

مہ کھون بفتح اول و نم دوم و سکون و او معروف فراف  
کہین

س کھونا باو او مجھول کم کردن چیزی و ضاع کردن و  
تاہ کردن مالی و زور ہوس مذکور ہم آمدہ بمعنی فندان

مہ کھونیا باو او مجھول سکون لوزن مذکور سوی سر کہ از آگ  
بالای سر بندند

مہ کھونت بضم اول و سکون و او معروف مذکور کہ  
وزاویہ و چرک گوش و جامی و مقام را ہم گفته اند و

باسیوم مجھول بمعنی عیب و خطا باشد  
مہ کھونٹا بضم اول و سکون و او مجھول وزن مذکور

مہ کھونٹا بضم اول و سکون و او مجھول وزن مذکور  
و قلب و بیخ خیرہ دست آسیا و حمایت و دستگیری

مہ کھونٹے کے بل کو دنا کنایت است از شوخی  
کردن کسی بحایت دیگری کہ اور از سیاست

مہ کھونٹلا بضم اول و سکون و او معروف و وزن و  
نای ہندی

مہ کھونج بسکون و او مجھول وزن و جیم فارسی محنت  
چاک و دریدگی و باو او معروف بی عصب گویند

مہ کھونچا باو او مجھول مذکور ضرب  
مہ کھونچا - کھونچی باہر دو او مجھول موشت

مہ کھونچی باسیوم مجھول موشت خشو و چیزی کہ  
در چیز دیگر فرور بند و خریدی چیز نامی محقر اند کہ

مہ کھونچی باسیوم مجھول موشت خشو و چیزی کہ  
از غلہ برشتنی کہ از آبجای مزہ بد بریان کنندہ

مہ کھونچی باسیوم مجھول موشت خشو و چیزی کہ  
آن دہند و زریکہ کشندگان اب چاہ بسقا کہ

مہ کھونچی باسیوم مجھول موشت خشو و چیزی کہ  
نزد چاہ حاضر می ماند می دہند

س کھوند نا باو او معروف و وزن و وال جہدہ  
زمین ہازبا

مہ کھوندا باسیوم مجھول مذکور شیانہ  
س کھوند کل باسیوم مجھول سکون وزن و وال

مہ کھوندا باسیوم مجھول سکون وزن و وال  
ہندی و فتح کاف و سکون لام مذکور جوف و

کاواکی  
س کھوندلا بسکون و او مجھول وزن و وال ہند  
مروبی دندان و ہر چیز کاواک و میان ہی

مہ کھونسنا بسکون و او مجھول فرورون و سوز  
و ضرب و اون  
س کھونکنا باسیوم مجھول سکون وزن و کاسرین

<p>کھیٹک باسیوم مجبول دفع نای مستوط ہندی پہنچا ہر بہ وسیلہ بازی و سیر و شکار</p>	<p>س کھونکھی باو و مجبول مسکن نین ہونٹ سرخ بھری س حال کو بند</p>
<p>کھیٹکی باسیوم مجبول دفع نای مستوط ہندی و کسر کا تازی صیاد و سیر شکار</p>	<p>س کھوہ باو و مجبول مذکر فار و درہ کورہ س کھوئی باو و مجبول و کسر ہر ہونٹ پارہ نیشکر کہ</p>
<p>کھیج بکیر اول و سکون یای معروف و جیم نازی خشم ور بخش و آذر کی خاطر</p>	<p>س شیرہ آن بر آوردہ باشند نیز پارہ پر کازن س تہ کردہ برای پناہ باران بر سر گذارند</p>
<p>کھیچا بکیر اول سیر آمدن و در بنیدن کھیج بکیر اول ہونٹ آذر کی دفع نیت از جزئی</p>	<p>س کھویار و زن جو یاد کر فضلہ چیزی س کھی دفع اول بر وزن سبی ہونٹ جامعی کہ پیشا</p>
<p>کھیچر باسیوم مجبول بر وزن بی سر ذکر ستارہ واخر و پندہ و بود و جیم در گویند</p>	<p>س شکر روند و اسباب خوردنی اہل دکاہ و داندہ چار س پایان فراہم آذند و لغت اہل لغت کوی کہ نوعی</p>
<p>کھیچا دفع اول کشیدن و بر کشیدن در وقت کھیچا کھیچا با یای مجبول بر وزن بید مذکر آذند و غم</p>	<p>س باز شکاری ہست س کھیبال دفع اول مذکر بازی و بہر مروت کھیبل</p>
<p>کھیچا باسیوم مجبول مذکر دانی کہ جان جنان اسیر کنند</p>	<p>س کھیبا تا بکیر اول دفع تختانی فرسودن س کھیپ بسکون یای مجبول یای خاصہ سیر</p>
<p>کھیٹک تا بلای مجبول مخاف کردن کھیس یای معروف بر وزن قیر ہونٹ بشر برنج</p>	<p>س سیر و سیرہ و پارہ از فرات کہ آیز با سکرند کیم س سیرند و حجرہ و خانہ و در اصطلاح اہل حساب ہندی</p>
<p>کھیچا دفع اول اسیر و کشند کردن کھیچا بکیر اول مذکر عیار و پارہ رنگ آن در آفر</p>	<p>س کہ برسد و دیگر آفر و وہ شود و کھیپ ہا را نشت س بافتن و در حسارت افتادن</p>
<p>دوم سر روز سہف مسکن حرارت صفا و خون والنہاسب حشا و رافع تشکی و صفت مسد جگر و عد</p>	<p>س کھیپا باسیوم مجبول کول ایل و احمق و دیوانہ س کھیپا باسیوم مجبول گذران کردن و روزگارا</p>
<p>بول و مخج حصاة باشد و کف خیاب کہ بہن سیم می مالند و بہی آید بر زبان مالتیدن کھندن</p>	<p>س کھیپا تا جگر کہ ستاع را از شہری بشہری و دیگر برد س کھیٹ باسیوم مجبول مذکر گشت زار و روزی</p>
<p>زبان یعنی شقاق اللسان را بجاہت سودمند باشد</p>	<p>س و میدان جنگ و مکر کہ کھیٹ چھو تر آ از بنگاہ س بگر خین کھیٹ سر حنا و حرب کا و ثابت قدر</p>
<p>کھیسی بکیر اول بر وزن پری ہونٹ چستان بیش و کا و پیش</p>	<p>س ماندن و کشت شدن و در جنگ و زمین و جای س مقدس را نیز گویند</p>
<p>کھیسی باسیوم مجبول ہونٹ و میدان و بچہ و مجربی شہید گویند</p>	<p>س کھیٹی بر وزن کھیٹی ہونٹ ندر اعیان و کشت س کشتا و رزی و زمینکہ صلاحت است از او ہستہ باشد</p>
<p>کھیتر باسیوم مجبول مذکر و آفر کھیتری باسیوم مجبول ہونٹ شہید و میدان و</p>	<p>س کھیٹی باہمی کشتا و رزی و بزرگی کھیٹی س ہونٹ نای ہوزد و ستا و کشتا و رزی و بزرگی کھیٹی</p>

س	کھیس با یای مجبول بروزن پیش مذکر نوعی از پارچه	س	کی بروزن شی و آن حرفی است برای استفهام از
س	و چادر باشد و با دووم معروف موش نقصان و	س	کیت اشیا در عدد و در آید
س	زیان کھیس بخالنا و ندان سپید کردن	س	کئی چند که و بعضی
س	کھیسا بکسر اول مذکر کسبه که بدان بدن را بانند	س	کے حرفیت که برای اضافت آید کے پاس
س	کھیسترا بسکون یای مجبول و سین مہلہ مذکر نوعی	س	نزدیک
س	از پارچه باشد	س	کیا بکسر اول و سکون یای زده و الف چه و کسر
س	کھیسنابکسر اول و ندان نمودن و و ندان سپید کردن	س	اول و فتح دوم فعل و عمل و کردار و صیغہ ماضی از
س	کھیل بکسر اول بروزن پہل موش شالی برشته	س	مصدق کردن
س	کھیل با سیوم مجبول مذکر بازی و لہو و لعب	س	کیاری موش حیابان و کالبد را کویند
س	کھیلا بفتح اول بروزن لیلہ بچہ جاموس	س	کیت بسکون یای مجبول و تالی فوقانی مذکر
س	کھیل کھلا تری شوخ و باز میزدن بدکار و آواز	س	ستاره و مدار و بفتح اول نام درختی است
س	را کوشند	س	کیتا با دووم مجبول چند و چه قدر
س	کھیلنا با سیوم مجبول بازی و بازی کردن	س	کیتک با دووم مجبول و کسر فوقانی مذکر بعضی را کویند
س	کھیلت با سیوم مجبول و فتح لام بازی و لہو	س	کیتکی با دووم مجبول و فتح فوقانی و کسر کاف موش
س	کھیلی بکسر اول موش بیرہ پان کہ آزا با لوازم آن	س	نام کلی است کہ ازان شراب برکشند
س	سازند	س	کیتھا بفتح اول مذکر شراب کہ از شر درخت کیت
س	کیم کسل با سیوم مجبول و ضم کاف تازی و فتح	س	سازند و درخت کیت را ہم گفته اند و کیت
س	سین مہلہ موش خیریت و عافیت	س	درختی است
س	کھین جانئی	س	کیت بکسر اول و سکون یای مجبول و تالی ہند
س	کھینچ بفتح اول موش جذبہ کشندگی و قلت کئی	س	مذکر کرم کہ عربان دودہ کویند و دروغن کہ در
س	اساک چیزے	س	چراغ کہ آید و نیز چراغ دوسخی کہ در قلیان
س	کھینچا بجرکات ثلثہ کہ اول فتح و کسر آن و با سیوم	س	جمع شود
س	مجبول باشد کشیدن	س	کھیج بکسر اول و سکون یای مجبول و ضم فارسی
س	کھیو بروزن شیوہ مذکر عبور و در گذشتن از	س	موش کل و لا و اصل کھیج بفتح حیم فارسی
س	دریا و اجرت کشیدن و کشتی و آزا بجر اول کویند	س	کذلک
س	کذافی المنتخب	س	کید ہر با یای معروف و فتح وال کجا
س	کھیوت - کھیوتیا با سیوم مجبول و فتح وا و ملاح	س	کیس بکسر اول بروزن تیر مذکر طوطی و بروزن خیر
س	کھیوتیان را کویند کھیوک بفتح وا و کذلک	س	نوعی از زستہ تنہا باشد و با دووم مجبول و ر فارسی
س	کھیونابا سیوم مجبول را تندن کشتی و کشیدن	س	معروف است کہ زہ باشد
س	مخبت دور و مصیبت	س	کیرت بکسر اول بروزن سیرت و سکون ا
س	کھیہ بکسر اول موش اشنان معدنی	س	قرشت و کسر فوقانی ہم آمدہ موش شاوستان

<p>کیکی باثانی مجهول و سیوم کسور مذکر طاووس آن جا نوری است معروف</p>	<p>و مدح کیرت وان مردم نام آور و مشهور و معروف و مدوح و موصوف را گویند</p>
<p>کیل باثانی مجهول سوخت جاع و سبب شرت و کبیر اول ابله که برنج بر آید و برنج کوچک کیل کانتا اوزاز و آلات چیزی</p>	<p>کیرک بر وزن زبرک مذکر طوطی کیرها کبیر اول و فتح سیوم گرم دار و کرمیناک</p>
<p>کیل بفتح اول که پهل و بهار درخت و در عربی محمود و پمانه</p>	<p>کیری بفتح اول در کسر سیوم سوخت استند نار سده کیری آنکه چشمی که مردنک آن اسانگون باشد</p>
<p>کیلا کبیر اول میخ کوچک و بادوم مجهول سیوه معروف که از ابهری موز گویند</p>	<p>کیرا کبیر اول مذکر نبال نژو سیده کیرها کبیر اول گرم خرد و کرمیناک</p>
<p>کیلاس بفتح اول مذکور در تاریخ هندوان نام کوی است که مسکن کویر است</p>	<p>کلیس بر وزن پس سوخت سوی سر و تاج خرد و کبیر اول در فارسی چنین مشکبج و در عربی توبره و خریطه را گویند</p>
<p>کیلین بادوم مجهول و فتح لام زوجه سپر کیلنا کبیر اول لیسن مار باشد با فسون و سحر</p>	<p>کیسا بفتح اول چگونه چسان کیس بادوم مجهول و فتح سیوم مذکر زعفران و درختی است مشهور که رنگ گل آن همچو رنگ زعفران است</p>
<p>کین بفتح اول بر وزن عین سوخت شلخ نی و کبیر اول در فارسی بغض و کینه و محفت که این</p>	<p>کیسری بر وزن میسری شیر بری اسد خوانند کیسریا یا نالیاس نژو و زعفرانی چه کیسری منسوب برنگ کبیر و یا نامعنی لباس باشد</p>
<p>کینا بادوم معروف کردن کاری مرادف کرنا کینچل کینچلی باثانی مجهول و ضم جیم فارسی در اول و سکون آن در دوم سوخت دست مار بری سلخ الجیه خوانند بخوار و باعث کز تخمین هوام و خج جنین سیت و شیره و محفت و طبع کینچول سکون یای مجهول و نون و ضم فارسی مذکر خراطین و ضما داو بازفت و برک که در حیت بزرگ کردن قضیب نافع</p>	<p>کیسین بفتح اول سکون یای مجهول و نون و کسر سین بهله چگونه کیکتر کبیر اول و فتح سیوم و سکون رای هندی مذکر درخت میخندان</p>
<p>کینا سکون یای معروف و نون اول خریدن و خرید کردن</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>
<p>کینو یا کبیر اول و فتح واو خریدار و مشتری کیوا اثر باثانی مجهول مذکر یک جانب در کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کینا سکون یای معروف و نون اول خریدن و خرید کردن</p>
<p>کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>
<p>کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>
<p>کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>
<p>کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>
<p>کیوا فنج باثانی مجهول سوخت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیکتا بادوم مجهول و سکون سیوم مذکر خرنجک بری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت باز افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا رنگ مشبه با جوق مشتر بچو شاند حبت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغرط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی داد و پینا سبه حبت بواج بمزیت نافع است</p>

جدری میبذام را مفیدست

و نذرین مرادف کدی

س کیول بانانی مجبول دفع و او نام و کامل جمله با

س گات سر نفع وال منقوطه هندی سونش میش و

و بکنان

س کیون چر او از چه و از بهر چه و چه علت کیونگر کیونگر

س گات سر نفع وال هندی و ضم رای و جمله فسونی

کیونگر چر او چرا که

س کیمس بروزن بی زرد مذکر شیر لعربی اسد کیند

س گاس بروزن بار سونش و شام مرادف کالی

س کیموی بروزن بی زرد می کذک

و بد کنی ژاله را کیند و در فارسی لفظی است که

س گفتر شازوم در حرف کاف فارسی

در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند چون امور کار

س گاب مذکر نام و در طبیعت است که ثمره آن شیر و قرح

و ساز کار

س وارو و بدان تخمه زیرین کشتی مار ایا لایند و بز

س گاسر بروزن بار سونش گلی که او مذکر آن نرا

س دام باز کنند

برای ساختن ظروف گلی تیار کنند و نیز نام نوا

س گابجه مذکر بار واری و حمل باشد

س گاسر نا افشردن و پارودن چیزی و دو شدن

س گابجا مذکر برک نودمیده و درخت سوز

س گاسری بروزن یاری سونش و شام مرادف

س گابجن کبیر سیوم بدن خاطر و بار واد

کالی

س گابجنا بسکون بای او حده و بای هوز ملاست کردن

س گاتر اباسیوم هندی مذکر فار و مناک و جرخ

س گات بروزن ذات سونش بدن و لباس

و کردن گاتر بی بیتهنا نهان شدن از

س گانا مذکر سقوه و فتنین

س گاتر محوب سونش و فن و در فتن

س گاتی بروزن ذاتی و شالی و بارانی

س گاترنا و زود بودن و فن کردن و نصب نمودن

س گاج بروزن باج سونش کف و با و صاعقه

س گاتر هدی بسکون سیوم و بای هوز سونش

س گاجن کبیر سیوم بدن خاطر و بار واد

دوشواری

س گاجس بفتح سیوم سونش زردک

س گاترها بفتح رای هندی کننده و غلیظ ضد شق

س گاجنا بسکون سیوم غیدن بانگ بروزن شیر

و کنایه در مقابل دوشواری و سکار هم است

س گاجن حیوانات و شاد گشتن و سرور شدن

س گاتری سونش باهل کردن و عواده گاتری

س گاججه مذکر مطلق و درخت و شجر را گویند گاججه

و ان بهلبان را گویند

س گاج نوعی از فلفل باشد

س گاکر بفتح سیوم فارسی سونش کلیره

س گاد بروزن زاد سونش در و که نقیض صاف بود

س گاکر بفتح سیومی آب باشد

س گادس بفتح سیوم نیم نخچه و توده و انبار

س گاکال مذکر نوعی از تنباکو باشد

س گادنا بسکون سیوم گزند و پر کردن

س گاکال مذکر شماره و عارض و در فلک سخی دور

س گادی بروزن شادی سونش صدر و سوند

که نقیض نزدیک باشد و نام مذکر آنرا گادی

<p>دوخیزه بنادون و فراهم آوردن و مضطرب و سبقرار ساختن و شورانیدن ماست تا مسکه از وی برآید</p>	<p>گویند و غوره و غلاف پنبه و شمال و غلطیدن و فزیب دادن هم هست</p>
<p>گاجنخا مذکر بنک بعر بی قتب گویند و درخت از اشجار اللعون خوانند</p>	<p>ن گالدر بر وزن لاله بمعنی دور است و کوله پنبه بزود که بجهت روشن همیا کند و در بندی همین معنی دارد و جوال و آن طرفی است که از لشم و سوی باشند</p>
<p>گاند لبکون نون و دال بندی موش کون بعر بی و بر و مقعد گویند گاند غلط ابله و احمق و مرده</p>	<p>س گالی بر وزن شالی موش دشنام گالی گلوج بفتح کاف فارسی دشنام دو طرفه گالیان دشنام با و سرودی که مشتمل بر دشنام با بود و در رسم عودی می سرانید</p>
<p>گاند لبکون سیوم و فتح و ال بندی مذکر بنکر گاند س بفتح چهارم موش نوعی از گیاه گاند و پروزن دار و لوطی و مغلم و لواطت کننده</p>	<p>س گام بر وزن دام مذکر و فریه مرادف کا نون دور فارسی مسافت مابین پایا در وقت راه رفتن و قدم و لجام اسپ و نیز بمعنی روستا وده که باشد</p>
<p>گاند یوبکون نون و کسر ال بندی و سکون یای معروف و فتح و او مذکر نام گمان ارجح و ارجح نام خدای است از خدا یان مشرکین</p>	<p>س گامتی بکسر میم روان و حرکت گمان گان بر وزن بان مذکر ترانه و نغمه گانا بر وزن وانا سرانیدن</p>
<p>گاند لبکون نون و رای منقوط بندی کون مرادف گاند</p>	<p>س گانتختا لبکون نون و تایی فوقانی و تایی بجز در مسلک کشیدن و منعقد کردن چیزی و خشت در گچ بنادون</p>
<p>گانتسا لبکون نون و سین مهمله در سنج کشیدن مرغان را هنگام بریان کردن</p>	<p>س گانتخته موش که عقده و بسته چیزی گانتخته پیرنا افتادن که در دلهها گانتخته داس که گانتخته کاپور استمول و معنی گانتخته کاکهونا بتعصب کاری کردن گانتخته کھولنا کشادن</p>
<p>گانگن لبکون سیوم و فتح فارسی مذکر نام بیماری است</p>	<p>س گانف لبکون نون و او از زده مذکر و ستاوده و سعموره را گویند</p>
<p>گاواکی بر وزن بازاری مذکر و غن کاو گاودی بکسر دال مهمله ابله و نادان و احمق را گویند که انی البرهان</p>	<p>س گاه و اسراف زود و در گذشتن از تعصب گانتخه گتخیدل خوب که دارد مردم سخت اندام س گانتختا لبکون و پیرستن و بجهت زدن و رام کردن و مطلع ساختن کسی را</p>
<p>گانون روستاوده گاه هنگ و شیرابی و در فارسی سخت بادشاهان دوقت و زمان و بونه که اخن طلا و نقره و صبح</p>	<p>س گاجنا لبکون سیوم مرادف گاجنخا س گاجنخین بفتح چهارم موش نوعی از گیاه باشد س گاجنخا لبکون نون و جیم تازی انباشتن</p>
<p>صادق و جاد و محل بهج بارگاه دستاره جدی س گاهک بر وزن ابله مشتری و جز بدار</p>	

<p>دگر رای وشت لوی از رخصت باشد گتھا بفتح اول مذکر مرادف گتھاو</p>	<p>گامنا سکون بی بوز کو فن و پامانی کردن و سبوح کردن و رخصت نمودن</p>
<p>گتھا بفتح اول سنگ و مستطمن شدن و درشته کشیده شدن باشد</p>	<p>گامی بر وزن رای گاو باوه گایتری بفتح سیم و سکون فوقانی هوش و</p>
<p>گتھاو ان لغت اول سنگ و در رشته کشیده گتھی بفتح اول دگر دوم مرادف گت و آن</p>	<p>دگر جاندن بر سمان باشد گایک بفتح سیم و سرب و سنی</p>
<p>گتھا بفتح اول دگر دوم سیمی و با ستم گتھا گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>دگر سیم و گسرن معنی وزن سرد کوی گتھا بفتح اول و سیم و گسرن معنی وزن سرد کوی</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>
<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر گتھا بفتح اول و گتھا بد نامی سقوط هندی مذکر</p>

منصوبه کردن و تدبیر نیک نمودن  
 گفته بند هن بفتح اول مذکر معنی کرده و اول و  
 آن رسمی باشد از سومات شادی در هند  
 که در آن پارچه عروس و داماد را با هم کرده و هند  
 و سوار می آنها تا جوی آب چشمه می برند و آزا  
 گفته سحر را هم گویند  
 گفته بفتح اول و دوم مذکر بسته بزرگ  
 گفته بفتح اول و کسری میله مونس بسته و جمله  
 و یکی گفته می باند منارخت بر بستن و زرفرا  
 کردن گفته بفتح اول و فتح کاف نازی مونس گ  
 بری یعنی بریدن کرده ز  
 گفته بفتح اول مونس دانه و خسته و استخوان  
 اینه و غیر آن  
 گفته بفتح اول بیستن و منتظم شدن  
 گفته بفتح اول و فتح دوم مذکر کرده های پارچه و  
 مرادف گفته بند هن هم هست و سنی آن  
 مذکور شد  
 گفته و انا بفتح اول متعدی گفته باشد  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس بسته چیزی و غلظت  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس و فتح و کسری  
 بسته چیزی و کسری که در اعضا پیدا شود و  
 وجه مفاصل و از گفته با نیز گویند  
 گفته بفتح اول و کسری دوم کرده دار و مردم قوی  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس بسته کوچک  
 گفته بفتح اول فیل گبیال فیلان گچ پت سوا  
 فیل یا خداوند فیل گراج فیل بلند و بزرگ  
 بگفتنی - بگفتنی بفتح سوم در هر روز یک  
 خرام او هم خرام فیل باشد جوفی در شاه  
 و مر و اید بزرگ بگنال نوب کلان  
 گفته بفتح اول بر وزن رجا مذکر نومی از شیرینی

و جایی از بهیل باشد  
 گفته بفتح اول جوستیدن و جوش کردن  
 گفته بر وزن شجر مذکر طبعی که شام و کهر بر در  
 سرداری یا حاکمی خوانند  
 گفته بفتح اول مذکر برگ زردک و دست بند  
 کل و مر و اید و امثال آن و خطوط و نقش که  
 در شروع می باشد و آن پارچه است معروف  
 گفته بفتح اول و چهارم مذکر طعنا میگردد در آن  
 زردک داخل کرده بخته باشند  
 گفته بفتح اول مونس کل طعنی و کسری  
 بگفته بفتح مذکر برداشتن باز بسته شطرنج  
 و آن چنان باشد که حد المصلحین غالب  
 هم نیاید  
 گفته بفتح اول و کسری دوم هم سوسه و مزرگم عم  
 از ضم و سحاب و بفتح دوم مزرگانان  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس آویزه گوش و بی  
 از مولا نیز هست  
 گفته بفتح اول مذکر معروف در فارسی همین معنی  
 دارد و معروف آن حصن باشد  
 گفته بفتح اول و سوم هم پوسته متصل  
 و اچیده کرده  
 گفته بفتح اول و سوم مذکر بر وزن و تزار اگر  
 بگفتنی بفتح اول و کسری سوم که کاف فارسی  
 است کوتاه و فرجه  
 گفته بفتح اول و نشدید دوم کوچک هست و  
 خرد و جالاک و کیف و سنگین  
 گفته بفتح اول و نشدید هم فارسی معنوی مذکر  
 خوشه میوه و خوشه غله بگفته سلسله نومی از  
 دستار باشد  
 گفته بفتح اول و نشدید دوم نسبت و بهفت  
 و در معنی است در کسان و آن آسان پای

<p>گد صد کس اول وسکون دیگر طرف ذکر کس بهری باشد که بند</p>	<p>با شد و آزا هدا مو ترا هم کویند گدا بضم اول بروزن جدا مونت سر سفره و بفتح</p>
<p>گد ها بفتح اول و دوم خبری حار خوانند گدی بفتح اول و تشدید دوم مونت ترور</p>	<p>اول بروزن صد اعصاب و بدستی و جاق باشد دور فارسی که یک کتده و دور ویش</p>
<p>چا در جامه نو کیر و مسند و صدر را گویند و بضم اول و تشدید دوم قفا</p>	<p>گدا دهن بفتح اول و دال مهله بروزن سراسر کی از سماعی و شسته است و معنی آن عصاب در آب است</p>
<p>گد یل بفتح اول و کتاتی مجهول طفل و کدوک گد یلا بفتح اول وسکون یای مجهول بستر</p>	<p>گدا جده بفتح اول و هتم جیم تازی وسکون ال و تازی بوزن جنگ کردن با چوب دستی</p>
<p>گد بده بفتح اول و سیروم فرجه سیم گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم</p>	<p>گد بد بفتح اول و سیروم فرجه سیم گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم</p>
<p>گد می در بزم بر هم و مختلط و زبر و زبر گد می یا بفتح اول و دوم و کسر یای مجهول شای</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>گد صر بفتح اول حصار و قلم مرادف گوهر گدی بضم اول و تشدید دوم مونت جناح</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>مرغ و کاغذ باد و بفتح اول سینه قرطاس که در آن ده دسته کاغذ بود</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>گد اس نا گد اردن مهندست گد سان بضم اول مونت معیشت و روزگار</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>مهندست گد ب گد سان انما پیش نهادن مهندست گذشتن</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>گد س نا بضم اول و فتح دوم و بانجام رسیدن و در گذشتن و مردن و رفتن و باز ماندن گد</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>جانا بگذشتن و منقضی شدن مدت گر بکسر اول مذکر که را گویند و بفتح اول در</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>فارسی مخفف اگر که حرف شکر و نام چوئی است بهری جوب گویند و مراد و مقصود و</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>و اناسی و تشدید و سانسند گر اب تشدید را بروزن اره اسپست</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>گر اب بروزن سر اگور مرادف گلا گر اس بفتح اول بروزن شراره مذکر خلاف</p>	<p>گد س بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>

و غریبی که روی غنمت و غنیمت نگیند از بند  
 هر که سری بر وزن بزرگی نوشت آوست که بد  
 پیشتر با خود بند  
 من گویم بکسر اول بر وزن بر این مذکر صغیر و نواله و  
 لغت نیز آمده  
 س گرام بکسر اول بر وزن نظام رود ستا و ده و ده  
 مفصل و بیخ اول بر آمده  
 س گرامین بیخ اول و کسر سوم و سکون تخانی و وزن  
 غده بر وزن نظامی بیخ ثان  
 هر که انا بکسر اول تصدی کرناست  
 هر که ایون بیخ اول و بیخ و سکون بر دو نون مذکر  
 بالینک  
 هر که بیخ اول مذکر شیر آبی  
 س که ای بیخ اول بر وزن صراحی نوشت سفیدی  
 و زردی  
 س گریب سکون و دو بر وزن ضرب مذکر غره  
 و نوزت  
 س گریتا بیخ اول و دو سکون بر صده و بیخ  
 غناتی نوشت نکر و دو بر وزن سنگ و  
 س گریو بی بیخ اول و سکون لای نوشت و پای  
 سوخته و بیخ و او سکون نون زن و نوز و سنگ  
 س گریه بیخ اول و سکون و دو حرف مذکر جمل  
 و یاداری کو خوبی بیخ و او جمله  
 س گریه بی بیخ اول و کسر سوم جمله چهار بر و ار  
 س گریه بی بیخ اول بر وزن ایستادن  
 س گریه بی بیخ اول و بیخ نامی فارسی مذکر جز  
 و خانه داری  
 س گریج بیخ اول بر وزن ارج نوشت خوش و  
 خنوبین در حد نیز کریند  
 س گریج بیخ اول و کسر سوم اول بر بند  
 س گریج بیخ اول و دو سکون بر بند

س گریج بیخ اول و سکون را بر صده و بیخ فارسی نوشت  
 نام بیانی است بیاره و ار  
 س گریه بی بیخ اول و بیخ کسر سوم نامی از بانهای  
 و شویب  
 هر که بر بکسر اول و دو سکون مذکر گفتار و ضبط آن جان  
 است در نده و کسر سوم بزرگ گویند که او همچو ادوی  
 آواز کند  
 س گریه بیخ اول و دو سکون رای هندی نوشت  
 از بوی یاد بزرگ  
 س گریه بیخ اول و کسر دوم و سکون شین سجد بیخ  
 فصل چهارم است از حصول سینه و بیخ بی تابست  
 و حرارت و گرمی بر آمده  
 هر که گریا بیخ اول نوکر و خادم و مردم او باش را نیز  
 گویند  
 هر که گریا بیخ اول نوشت نوعی از کفش  
 هر که گریه بکسر بر دو کاف فارسی و سکون نامی  
 هندی حراب و بر وزن و آفتاب پرست  
 هر که گریه بیخ اول فارسی و سکون جیم بازی مذکر  
 دار که بران مردم را بقصا من کشتند و بیخ جمل  
 هر که گریه بیخ اول و کاف فارسی بر وزن  
 و شیر و آب در زمان گروا شدن بی بیخ نکر  
 هر که گریه بیخ اول و کاف فارسی نوشت نکر  
 هر که گریه بیخ اول و کسر سوم نوشت خشک  
 هر که گریه بیخ اول و کسر سوم نوشت خشک  
 جواب شدن گرم جوشی اختلاط و تباط  
 گرم بره سفر کردن بار رفتن بحالت گرم هونا  
 خشکی شدن و هم بر آمدن  
 هر که گریه بیخ اول و کسر سوم نوشت خشک  
 ف که بی بیخ اول و کسر سوم نوشت گرمی که ناگرمی بود  
 هر که گریه بیخ اول و کسر سوم نوشت گرمی که ناگرمی بود  
 کتابت است از کرون کاری کمال شوق دستار

<p>گرتخته نفع اول و دوم کتاب را که نیکو بود کتاب</p>	<p>س گرتخته نفع اول و دوم کتاب را که نیکو بود کتاب</p>
<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گردن بربی عنق کو بند</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>س گوید کبر رانی فرشت و سکون تخانی جبر</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>مذکر خانه و سکون و نفع اول و سیوم و دقاری</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>زاری و بجا</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>که قند سرخ باشد گرانده نفع همه عطوای معروف</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>که از قند و انبه نهند</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون بای معروف موش</p>	<p>س گریو نفع اول و سکون بای معروف موش</p>

گزنه و بفتح اولی مذکر نوعی از افتاب است و کل را نیک  
 سطران و لولیان از او برید بست نمایی مشین نکر  
 و نمک آن بریزد و در عرض آن از طرف شان انما  
 باشد  
 گزنه و انا بفتح اول در فن کنایه  
 گزنه و انا بفتح اول سکون و در مجرای سفین سواج  
 گزنه  
 گزنه بفتح اول سکون و یکم حرف مذکر صدار  
 و فیه  
 گزنه بفتح اول مذکر سفاک و غار  
 گزنه بفتح اول دوم است مستخرج  
 گزنه بفتح اول ساحل  
 گزنه بفتح اولی در فزونی و در فن کرده شدن  
 گزنه بفتح اولی سکون برود رای هندی  
 گزنه و سطران بکنند  
 گزنه بفتح اولی است فیه کرک  
 گزنه بفتح اولی در دوم برینت استخاره و بفتح اول  
 و سوم استخاره و مالاب کرک و نیز بفتح اول  
 گزنه بفتح اولی در دوم قند زوش  
 گزنه بفتح اولی در دوم بونت بخت و بخت  
 گزنه بفتح اولی سکون رای مهرد و آخر بودن  
 سر کار و کش و متر و دست اول  
 گزنه بفتح اولی در وزن زره رای بونت  
 زره و کرک  
 گزنه بفتح اول سکون و دوم و فتح فغان اول  
 گزنه بفتح اول سکون و دوم و فتح کاف فارسی  
 خدمت اولان و سطران بکنند  
 گزنه بفتح اول سکون شین سحر دمای بند  
 بکر صلحت اعنی

گلگرنی بفتح هر دو کاف فارسی مومنت طرف آب  
 را کوبند  
 گلگرن بر وزن گلگرن مذکر آسمان و فلک گلگرن  
 با تخمانی محمول سکون رای هندی برینت است  
 از امای حواز کوبند  
 گلگند مولی بفتح هر دو کاف فارسی در هم و ال  
 مومنت از اصل کتاب معلوم است  
 گل بضم اول معروف بهربی درو کوبند و کل شمع و  
 کلی که در چشم پیدا شود و آن مانع بصارت است و  
 در بعضی مومنت است و کرده زغال شود و کرده کورا کوی  
 که بعد کردن عدان بجای آن کلا جین نام می آید  
 گل اشرفی نام کل است گل او رنگ باصاف  
 نام کل است گل نیلاده سکون و دم نمسی او درو  
 که بوی ندارد و گل جعفری نمسی از کل باشد گل  
 جانکابی باصاف نام کل است گل چشم بکو  
 اگر در چشم کل پیدا شود از بیماری گل چشم مملو  
 گل چهره از آن مومنت است کردن گل خال و انداز  
 گلد آس و انداز گلد آن طرف که در آن کلمه بکنند  
 هندی چنگر کوبند گل داودی نام کل است گل  
 دنیا و اع کردن گل سویری باصاف کل است  
 که بسیار خوشبوی باشد گل سوسن کلی است  
 گل شب بو کلی است که در وقت شب بوی دهد  
 گلشکر که قند گل حد بزرگ کلی است معروف بکند  
 کند که قند گل عباس نام کل است معروف و شام  
 از این که قند گل عجایب باصاف نام کل است  
 گل فزنگ باصاف نام کل که قند گلشکر کلا  
 کا تا کل کز با بریدن سرخ بگلگر گل کامری  
 نقش گلها کز بون و رنگین کون جزئی را گل  
 که ناخوشی از آن شراب است کل کمانا خوردن و باغ  
 و مومنت از آن مومنت است که در این عمل در  
 ماشقان زواج دارد و کل کمانا بفتح کمانی

<p>گل بختاکی که با بفتح اول و بای فارسی آثار داون در شرح کتب</p>	<p>در وزن کلمات گلشن زلی اوست گلگشت نخیر من گل خندان زلی اوست گل لکاناوان</p>
<p>گلیم ترا بفتح اول و سیوم سیزده چهار گلشوت بفتح اول و ضم بای فارسی مونس</p>	<p>رون گل لیلای بدین سرخ گل میندی نام گلست گل سنج قشقی سنج که یک که سرس بسین</p>
<p>گل چوکا بفتح اول و ضم بای فارسی مردم پرگو و فیه و نازه</p>	<p>ن گل کبر اول معروف بمری طین گویند گل باصاف حکمت طین گلگشت گل در گل که نار ختن خاک</p>
<p>گل تکیده بفتح اول تکیده که کوچک مکرر باشد که از این زیر خط که گذارند</p>	<p>بزمه بود در فن کردن آن در که بی آنکه نصبت بران گذاشته شود</p>
<p>گلگشتی بفتح اول و سکون لام و فتح فغانی و کس مونس سرد و ال کلام</p>	<p>گللا بزوزن بلا در مکرر و مخمره و بعضی اوز و صوت و کذاخته چیزی بود سیده هم آمده</p>
<p>گلک کبر اول و فتح دوم و سکون نای بندگی مذکور هم صلبت اما س سخت را گویند و از آن گوی</p>	<p>گللا بضم اول و تشدید دوم علیه کمان و کر و بهر ن گلاب بضم اول معروف گلاب نیز بکسرتون نا و اور و گلاب جامن بفتح سیم نوعی نازم رود</p>
<p>گل چند ترا بفتح اول و سیوم و سکون نون و ال و فتح بای بندگی و مالی که از این بطور عصا به بر باز و میزند و آنرا گلگشت هم گویند</p>	<p>گلابی رنگ کلابی و همیشه و نوعی از شیرینی هم هم گلاب بفتح اول مذکور نام برنده است</p>
<p>گلچتری بضم اول و فتح سیوم مونس و تاب و اضطراب گلچتری که یکی قلق و اندوه و</p>	<p>هم گلال بضم اول مذکور خاکی است سرخ رنگ که هنوز در عید هونی بریند مگر می اندازند گلال چشم سرخ چشم گلال یا تری نیمه شای</p>
<p>گلچلا بضم اول و فتح نیم فادسی برق انداز و کوا گلاب نیام بفتح اول و سکون ال بردار کشیدن</p>	<p>س گلانا بفتح اول که اضمین و نرم کردن آتش چیزی دومض بدن را</p>
<p>گلکلی بفتح اول و کاف فارسی مذکور تریخ و نوعی از پند و قسی از آن است</p>	<p>هم گلاب و کبر اول گلاب مونس است س گلاب و بفتح اول و ضم و او کشیده محمل و که از نند و او از زده گذار و که از شش</p>
<p>گلکلا بضم اول و کاف فارسی مذکور چیزی است معروف که از آن برود گندم و شکور و عن بر نند بجز نند و اگر در ماه صفر برود چهارشنبه آخری می</p>	<p>س گللا و ت بفتح اول و چهار مونس که از گللاقی بضم اول بر وزن خدای مونس بدوری و که بودن چیزی</p>
<p>گلکلا بفتح اول و کاف فارسی مونس گلکلا و مونس بفتح اول و کاف فارسی مونس گلکلا و مونس بفتح اول و کاف فارسی و سکون و او</p>	<p>س گللاه بفتح اول مونس سالفه و دست در کردن س گلکلی بضم اول و سیوم کسرتی بوزن کلمات</p>
<p>مصرف و طای فغانی بویای سوز و فتح نون بوزن کلمات</p>	

و ترو تازہ

سن کلنا بیخ اول کہ یعنی چیزی ولاغزشدن بدن

سن کلنا بیخ اول دودوم و سکون نون بد زبان و

فحش که

سن کلنا بیخ اول دودوم و سکون نون دفعه اول سنند

در بدو دین سستون رسد

سن کلنی بیخ اول موشک نمانت بدن و کد از سن

رطوبات از تپ وق

سن کلن مری مکر اول دفعه دوم موشک سیره بان

سن کلوندا مکر اول دفعه دوم و سکون نون دفعه اول

مذکر کل درخت که خود بخود از شاخ بر زمین افتاد و

باشد

سن کلنا بیخ اول قابل گد اخض و گد اخضی و نقصان

سن کلن مری مکر اول دفعه سوم و تشدید تابی فوقانی

مکسوره موشک طعامیکه باره و غن و تک می پزند

و بیشتر که اخته و زرم کبودگان خوراند و آن

سبب البضم می باشد

سن کلن مری مکر اول دفعه دوم موشک بران

سن کلنی بیخ اول دودوم و کسر سوم موشک صدری

سن کلنا بیخ اول سکون لام دفعه تابی هوز و تشدید

تحتانی سر شنگ هیاز

سن کلیندا بیخ اول و کسر تابی هوز و سکون یابی تحتانی

مجهول نون دفعه اول منقوطه بد زبان و فحش که

سن کلنی مکر اول و تشدید لام مکسوره موشک حلقه که

از بیم پیوستن ابهام و سبابه بهم رسد و خوشه که

از آن زمان و اندر زابرا آورده باشند دلاور و آن چون

باشد بحدار یک قبضه که طفلان بدان بازی

کنند و بهر بی قله گویند و خوب دیگر را که بهر آن

نرند و بهندی و ندلو و بهر بی مقله خوانند و

بیخ اول بروزن حلی کوچ و بروزن حلی بگلی کوچ

کچوید و بضم اول و تشدید لام مکسوره مر جان بهر بی

سید گویند و تومی از کبوتر و شنگ فسان

سن کلنا بیخ اول و کسر دوم مذکر بزین و کوچ

سن کلنا بیخ اول و کسر دوم و ششام دادن و سپون

چیز در گروی آب و و ایاطعام اندرون حلق

کردن

سن کلنی با نثر مطرب غمش نوا

سن کلنی مکر اول دودوم دفعه سوم و سکون رای قر

کابل دست

سن گت بضم اول و تشدید بیم سفوت و سکون تابی

سفوت بهندی مذکر بیج قله گیتی بضم اول موشک

کذلک

سن گت بضم اول مذکر ورم و آماس

سن گت بضم اول سکون بیم و سیده و مستغن

سن گت بیخ اول دودوم و سکون کاف تازی تاش

صدای طبل و نقاره

سن گت بیخ اول و کسر کاف تازی و سکون یابی

معروف خوشبو و مطهر

سن گن بروزن سمن مذکر زفتار و روزندگی گن بیخ

اول دودوم کذلک

سن گن بیخ اول مذکر جماعه و کرده خدمت کزازان سیرا

و بضم اول وضع و طور و خوبی و نیکنوی باشد و رسی

که در پیا پیش راستها آنرا بکار بر بند گنگا حدک

بضم اول دفعه تابی هوز علم پناه نقیضت و سگنا

گن ماننا شکر گزار می کردن

سن گنا مکر اول و تشدید نون شمردن و حساب کردن

و بضم اول و تکفیف دودوم حرفی است که در ترکیب

افاده تکفیف عدوی و در مجموع گنا و سوگنا

بمعنی چهار جند و هجد جند

سن گن بیخ اول و تشدید نون مذکر بشکر مری قصب

الاسکر گویند و آن در اول گرم دودوم نرم است

<p>تراش اس میخیزان در وی گذارند گند بر وزن بند موث گندگی و تقفن و بوی بد</p>	<p>آسیا و مسین و منغید و ملطف خون و منغی مثانه و مد لول در افخ خشونت سینه و سره و حرک باه و طین</p>
<p>گندنا بفتح اول متعفن و گنده باشد گندک بر وزن اندک مرادف گندک گوگرد</p>	<p>و میخنی و قاطع التباب سعده و مولد بفتح و رباح گنبت بفتح اول و سکون نون و فنج بای فارسی</p>
<p>بهری کبریت خوانند و آن در آخر سیوم کرم خشک است محلل و ملطف و مسخن و جعفف و جالی و پهن</p>	<p>و سکون فوقانی نام بی است که اورا کینس هم خوانند گنجه بفتح اول و کسر بای سعده و سکون بای بوز</p>
<p>او سقاوم جمیع سوم و باز زده تخم نمبر شست جهت سرطبی در بود و اخراج بلغم و سینه و رفع کریقان و زکام</p>	<p>و بای معروف در ای فرشت زرف و عیسق و مردم سجنده و صاحب نمکین گنجهیل زیادت</p>
<p>و نوله و با غسل و دستور با بول و آب دهن جهت کزیدن برام و با قزو و جاعل و سرکه جهت پختن</p>	<p>الف در آخره گندک گنت بفتح اول و کسر دوم مروت حساب و سیاق</p>
<p>سوداوی عجیب الاثر و با سرکه و قطره در نملک لطم جهت قلع آثار که وجوب و این و بیرون ناسخ و</p>	<p>گنت کاسر پنجم و سیاق دان گنتوا انا یعنی اول و سکون نون و تانی فوقانی بوز</p>
<p>و ا. الحیم و قنبل و اگر و قزو و جعفف گندنا بفتح اول و سیوم سزی حور دنی است</p>	<p>سعدی گو نکتنا گنتی بکسر اول مروت شمار و عدد و چهاره و سقا بله</p>
<p>گند هس بفتح اول و سکون و کیر حروف مروت بوی خوش</p>	<p>سوجوات لشکر گنججو تر بفتح اول و سکون نون و تانی هندی</p>
<p>گند حاسر بفتح اول و سیوم بر وزن قند نار نوامی است از ترموستنی</p>	<p>و ضم حرم تازی و سکون و اوله و بول کرده و در میان و همان و اما و حروس که بر می است سترزی و در سوز</p>
<p>گند هوب بفتح اول و سیوم و سکون و کیر حروف سطب زودوس گند هوب بیه نوعی از</p>	<p>برادف کتله سیدان گنج بفتح اول بر وزن سنج مذکر کبلی و کالی که بی سوی</p>
<p>شادی گند هوب گیت نوعی باز زانه گند هلت بفتح اول و سیوم گوگرد و کبریت</p>	<p>بودن هر مردم باشد در فارسی خزانه و حقران هس گنجا بر وزن سنج کل و کپل و کاف و لام</p>
<p>گند هنا یعنی اول سرشن و خمر کردن گند هی بفتح اول و کسر سوم عطار و خوشبوی</p>	<p>هس گنجان یعنی اول گنجه هس گنجانی بر وزن بر بانی مروت کنجیدی</p>
<p>گند هلا بفتح اول و کسر سوم گنده و بد بوی و متعفن</p>	<p>گرنی است مرادف کسلاوی هس گنجونا یعنی اول و فنج سیوم عزیزین و بانگ بر وزن</p>
<p>گند بی بی بفتح اول و کسر سوم و سکون بای محول مروت مرادف گند بی بی و آل آید</p>	<p>هس گنجه یعنی اول مردم پنجه و با و قار هس گنجیل بفتح اول و سیوم و سکون مخانی و لام</p>
<p>گند بلا یعنی اول و کسر سوم و رضی که صمغ و بد گند بیا بفتح اول و کسر سوم حوت کیر که مردم کبان</p>	<p>هس گنجه یعنی اول و کسر سوم حوت کیر که مردم کبان</p>

دوازدهم

به گویند صمغ را گویند

گنگا بفتح اول مذکر حلقه و انگشتری در سیاهی کرد و

که غزایم جو انان برای دفع آسب بود در گلوئی طفل

می کنند و آنچه برای سب باشد از او در فارسی شسته

سب گویند و در حساب اروه از چهار باشد

گنگا سا بفتح اول مذکر نوعی از تبر و همیشه

گندی بر وزن بندی هر دازه را گویند موما و

دارد سندی مخصوصا که رام چند پیرامون سبنا

کشیده بود تا او را از لوان نگه دارد

گنگد بری بفتح اول مؤنث بندیشگر

گنگک بفتح اول و دوم و سکون کاف فارسی محاسب

و سابق دان

گنگا بفتح اول و کسر دویم روسپی و فاحشه

گنگهان بضم اول و فتح سیوم کان و انش بینی

عالم و فاضل چون و انش و فضل و کان بینی

سعد کن باشد

گنگ بر وزن جنگ در ترکیب بمعنی سبیل

و نیز باشد و نیز نام در بای است مشهور در مرافق

گنگا و بضم اول در فارسی لال و سیر بان

گنگا بر وزن جنگ مرنش در بای گنگ

گنگنا تا بضم بر و کاف فارسی دزدیدن و در ترکیب گنگ

با و از نرم سر آیدن و شیر کرم بودن

گنگده بضم بر و کاف فارسی با بستگی سر آیده

و شیر کرم

گنوا بفتح اول و وزن زده و بهمان در و سنا

گنوا بضم اول بر وزن دغان قابل و سیر

گنوا بفتح اول کم کردن و بیجا خرج نمودن

گنوا بفتح اول مسرف و مبذر و با دوست

گنونت بضم اول و سکون نون و فتح و او و سکون نون و نا و نا

مهر میزند و صاحب سلیقه گنونتی زن میزند

گنی بضم اول و کسر دوم صاحب لیاقت میزند

و امنو نکران و کسکه ماز را شکار کند

گننیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول نام

و بوی است که هندوان ادر اخذای عقل دانند و شکل

او مثل فیل است و موش خدمت کرد او او را و او پسر

مها و پو بوده چون بنود در امری و نمهی شروع کند

بنام او استقامت نمایند و خیر و برکت طلند

گننیم بضم اول و سکون لوان و فتح تحتانی و سکون

دوم نیز میزند و صاحب سلیقه

گو بفتح اول و سکون و او مجهول گا و گا و ماده و بضم اول

سر کین و بر از و غایب و با ثانی مجهول در فارسی امر از

کفن و گویند

گو بضم اول و سکون الف و جیم فارسی و

گوا بفتح اول و روشن دان

گوا کخته روشنی که از راه در کج در آید

گوا ل - گوا ل بضم اول یا سبانی کا و ان گوا

در فارسی جوان را گویند

گوا ل بضم اول و کسر چهارم زینکه یا سبانی کا و ان

گوا نا بفتح اول سعدی گانا که سیر سر آیدن است

گو ب بادوم مجهول و فتح باندر سر کین کا و گو ب

گنن کس که از زهره و جیم باشد گو ب و نا بفتح با

موجده و سکون و او مجهول و وزن سر کین کردانک

عربی جعل گویند گو ب گانا سر کین خوردن و آن

نوعی از قند سب است

گو بوی سکون و او مجهول و بای موجده مرنش

تخصیه و آن جوشی است و اندیش زمین با دیوار بریزد

گو بند بادوم مجهول و کسر بای موجده نامی از ناها

گشن است

گو ب بای با ثانی مجهول و کسر موجده مرنش بناتی است

و هوای و غلطی است از اصطلاحات کج میزند

گو ب بر وزن توپا قومی است که مردم آن قوم

<p>و آن گرمی است و باد دوم معروف قومی اند از اجوتان باشد</p>	<p>باسفاتی گادوان کند هر گویا بر وزن توب هونش و آن نوزد مانندی</p>
<p>س کو چهری باد دوم معروف و سکون نیم نوع از دو بر بخت و پای بر بخت و بی که بصورت زن باست</p>	<p>س گویا که از کلاستون می باشد س گویا باد دوم معروف گادوان و نامی از نامهای گشن</p>
<p>س فردش از کل ساخته باشد و نیز نام نومی است از موسیقی و زن قوم گجر را هم گفته اند</p>	<p>س دور فارسی نام سباززی از خولستان باد شاه روس و کرز و عمود و بخت و اورنگ آستین هم است</p>
<p>س گویا یعنی اول هونش چوب دستی</p>	<p>س گویا بکون بای فارسی و فتح کاف فارسی</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و فتح نیم فارسی مذکر آگاهی و اطلاع و بعضی معلوم و دانسته بر آمده</p>	<p>س گویا گادوان س گویا یعنی سوم مذکر آخا و پوشیدگی گویا کونا</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و فتح نیم فارسی ظاهر و هویدا</p>	<p>س گویا یعنی و پنهان کردن چیزی س گویا - گویا باد دوم مجهول و فتح بای فارسی در اول و سکون آن در دوم هونش فلاخن و سنجق</p>
<p>س گویا بکون و او مجهول و فتح نیم فارسی گرفتن و اخذ کردن</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول زیرا که از قوم کلبیان گادوان بود س گویا بکون و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا یعنی اول و سوم و کسر همزه هونش شاخ نوزده و چهار و هشت و گویا</p>	<p>س گویا گو تا بر وزن فوطه که تک س گویا باد دوم مجهول و فتح تایی فوقانی نام شخصی از هند که ادراکی از اولها دانند و او حسب تاریخ</p>
<p>س گویا یعنی اول بر وزن سو و هونش گویا گویند</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت س گویا باد دوم مجهول و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>

بر پوست غوطه بریزی کردن و مخلوط کشیدن  
 گوشت را با مانی مجبول و سکون و نای بوز  
 و فنج زای بندی مذکر شاخ درخت  
 گوشت هر می بضم اول موش زبونی و خرطوم درویش  
 مراد است گوشت هر می

گوشت هفتاد بضم اول و سکون و او معروف و اول  
 معده و نای بوز شیرین آرد و خمیر کردن مراد است  
 گوشت هفتاد

گوشت هوسر با دوم مجبول و فنج و ال مذکر شفق  
 و شام را گوشت گوشت هلی کند لک  
 گوشتی با دوم مجبول موش کمانه و آغوش

گوشت با دوم معروف و کسر و ال خوانان و طالب  
 گوشت بفتح اول مردم سپید رنگ و سیاه خام  
 گوشت با دوم مجبول که خر و عقب بهرام که روغن

گوشت بر گوشت کباب است از نفاش کردن  
 خدمتی که پیش زمین و گری بران مامور شده کون  
 عزیزان و فتن نگاه مردم عزیز الدیار

گوشت با دوم مجبول سفید رنگ و بفتح اول  
 دوره یکی از نامهای پاروانی و او را گوشتی گویند  
 و آن زنی است که بنده این بر پیش او کند

گوشت بفتح اول بر وزن دوره کجنگ ز  
 گوشت بر با دوم مجبول و فنج زای همد مذکر شمشیر  
 بر لب لبن خوانند و دروغ و مانت با نیز گویند

گوشت سه با دوم مجبول و فنج زای همد سکون  
 سین که یکی که از شیر کاه و پورش یافته باشد و طی  
 و معتدل

گوشت هفتاد اول و سکون و او زده و غیره نامی  
 مرشد و او می و بی و شقیل و در بضم اول گفته اند  
 و با مانی مجبول کاه و رو آب

گوشت هفتاد بضم اول و فنج نام علمی که در کتب است

مرشد و ظاهر اندکس حاصل کرده شود  
 گوشت را که هکان با مانی مجبول کمانه از وقت شام  
 و شقیق باشد که آن وقت آوردن موشی است  
 بجانه گوشت و اسباب کباب است از وقت شام

گوشتی بفتح اول موش نام نومی و گفته است  
 از موش سینی و نامی از نامهای پاروانی هم است  
 گوشت یا بفتح اول و کسر زای قرشت موش کجنگ  
 یا گویند

گوشت بفتح اول و سکون و او را می بندی مذکر نام  
 یکی است از کشور بنجگاه و نیز مشهری است قدیم که در  
 باستان در اختلاف بنجگاه بود و نیز بر برخی

گوشت با دوم مجبول مذکر بای و قدیم  
 گوشت بفتح اول نام نومی است از باشدگان  
 که مردم آن قوم کبارند و نام نومی است از موشی

گوشت با دوم مجبول کندیدن و کاه و بدین زمین  
 گوشت هفتاد بضم اول و سکون و او معروف و رای  
 بندی و نای بوز خاص و دقیق و موهوم و پوشید

گوشت هفتاد بفتح نای موهوم و سکون کاه  
 و فنج قوفانی ظاهر خود غرض و نعل کبابی و معزور  
 گوشت هفتاد بضم اول و سکون و دیگر کوف و فنج قوفانی  
 وقت و بار یکی و غموضت

گوشتی بفتح اول موش نام نومی است از موشی  
 و با دوم مجبول دزدی و دست در آزی و دست  
 انداز است گوشتی که با با دوم مجبول در برودن  
 چیزی بطور صرفت

گوشت یا بضم اول و سکون و او معروف و کسر زای  
 بندی و غموضت

گوشت یا بفتح اول و کسر سیم باشد که از گوشت  
 گوشت یا بفتح اول مذکر خانه که در آن کاه و آن بنده  
 گوشت یا بضم اول و سکون و او زده و غیره نامی  
 گوشت یا بضم اول و سکون و او زده و غیره نامی

گوشت یا بضم اول و سکون و او زده و غیره نامی

<p>مروم کبر مذوران ریزند کذافی البرهان گولک - گولک با دوم مجهول و فتح لام در</p>	<p>س گوسینیا نفعین بید و سکون فی نون و زین و کیر و زین و قالی س گوشت بسکون و او مجهول م شین و مای مستوطه</p>
<p>اول و کسر آن در دوم ولد الزمان یعنی سپری و دختری که بزنا پیدا شده باشد</p>	<p>س گوی با دوم مجهول وضع کاف تازی نام جای است که کس در آنجا پیدا شد</p>
<p>گولوک بهر دو او مجهول مذکر نام اسمای است که تحت گاه و شنوست</p>	<p>س گوی با دوم مجهول مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گوی با دوم مجهول وضع کاف تازی دوای هوز مذکر نام زبوریت و بند و مفضل را نیز گویند و خشک آن تالی است سروت گوگرد کاکانشا خار خشک</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گوی با دوم مجهول وضع کاف فارسی مذکر مغل و آن گرم و خشک است و جالی و محمل و طین و بدر بول و شیر و جیف و نما و او جیت و مایل و اورام از مجرب است</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گوی با دوم مجهول کرده و دور و مرتبان را نیز گویند و مضعف گویا دور فارسی و طره و نادان و کوه و فریب و ابیکر و چند را گویند</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گول پهل گنایه از خصه و جایه باشد گولایا دوم مجهول مذکر مخزن غله و کوه و کوه شام و خانه و سفر نار جیل و نوعی از کبوترین گولایا ندا بازی چالیک</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولاسر با دوم مجهول مذکر دوری و کوه و پودن چیز</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولاسر با دوم مجهول دور و کوه س گولائی با دوم مجهول مونت دوری و کوه و پودن چیز</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>
<p>گوم به وزن سوم مونت جبه و غلوه دوم تبا را گویند</p>	<p>س گولایا دوم مجهول وضع لام مذکر ثور خنی است سورف شبیه با بنجر گولک با دوم مجهول وضع لام صحیح آن غولک است و آن لغزم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بچرم کبر دسور اخی در آن چرم کنند و متعاجیان زر بیکه از</p>



<p>گها متعرج میم و سکون رای هندی نادان و ساده لوح و احمق</p>	<p>س گهات با چهارم هندی مذکر کناره و ریاور و دغانه گها مئاسر کسی را گویند که بخوف ادای خراج از جوگی</p>
<p>گهان بروزن نان موش آن مقدار غله که بکپار در دول بسیار بزند</p>	<p>پاسبان سرکار با رخت خود رو پوش شود گهات ما سر نارد پوش شدن با رخت بی ادای باج</p>
<p>گهانی بروزن فانی موش چرخه عصاره و چرخه که بدان شیر و از پیشک بر کشند</p>	<p>گهات با چهارم هندی مذکر طور و طرح و شکل و عز و نقصان و کمی و تخفیف و بمعنی کم و کاست هم گویند</p>
<p>گهانقی بیگون نون و کسرای هندی موش حلقوم</p>	<p>گها تا مذکر عروج و صعود و ارتقا و کمی و کاستگی گهانی موش دره دره تنک میان دو کوه</p>
<p>گها بجنی بضم اول و فتح نای بروز و سکون الف و نون و فتح جیم نازی و کسرنون و سکون تخانی</p>	<p>س گها تیار بهینی را گویند که بر کناره دریا کنگ می نشینند و پارچه را اسباب مردمانی که برای غسل کردن در آنجا جمع میشوند محافظت می کند</p>
<p>گها و گهاست مذکر نغم و جراحی گها و گها بضم نونه و سکون و فتح کات فارسی</p>	<p>گها سر بضم اول و فتح نای بروز موش پشتی زنده کار و بول و بزرگ و لغزه</p>
<p>دوم و بای فارسی کسی را گویند که سر بر بید کند خورد و مسرت و با دوست</p>	<p>س گها س موش گاه دس گها س پات خرد و خاشاک گها گس بفتح هر دو کاف فارسی و سکون سین مهله ناکان کلان</p>
<p>گهانی بروزن رباعی موش براد طفل نوزادند گهانی بروزن نای موش با جوب زنون که در کمر را و حکمت و فریب و حیل و عدد و ج و فاصله میان انگشتان و گوشه که در میان شاخ و تنه درخت افتد و گور خم شمشیر و ضرب چوب</p>	<p>گها گه بفتح اول و سکون کاف دوم فارسی در دیگر سرف سال خورده و کهن سال و تجربه کار و دانا و عیار باشد</p>
<p>گها این بروزن آئین زینت و وقت باشد گهای بفتح تخانی و کسرنون و ج و زخمی گهیرانا بفتح اول رسیدن و بر رسیدن و بر داشتن</p>	<p>س گها گهر اسکون کاف دوم فارسی مذکر نه بند زان و نام رودخانه و نام بنای هم هست و دیگر حرف است</p>
<p>گها بعت بفتح اول و سکون سوده و فتح نای بوز موش ببول و براس گه بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>	<p>گهال بروزن حال موش ضر و زبان و خسران را گویند</p>
<p>گها لک بفتح لام و سکون کاف نازی و هلیک و تاه کنده گها میل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرجوش باشد</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف نازی و هلیک و تاه کنده</p>
<p>گها لک بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>
<p>گها بعت بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>
<p>گها بعت بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>
<p>گها بعت بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح اول و سکون نای بوز و بای فارسی ناریک را گویند</p>

س گھٹ بفتح اول مذکر آوند آب و بدن و جسم گویند  
 س گھٹ بفتح اول مذکر دل و خاطر و جان گویند  
 س گھٹا بفتح اول مؤنث از دو عام غلغ و تراکم می  
 ه گھٹا ثوب بفتح اول و سکون و او مجہول و با  
 فارسی مذکر پرده پاکلی یا سہل باشد  
 ه گھٹانا بفتح اول کاستن و کم کردن و بضم اول  
 مہرہ کردن و صاف کردن و تراشیدن سوی  
 ریش پاک و صاف  
 ه گھٹا و بفتح اول مذکر نقصان و کاستگی و کمی  
 ه گھٹا و نا بفتح اول کاستن  
 ه گھٹائی بضم اول مؤنث ننگ جرمی و شرارت  
 مراد کھوتائی  
 ه گھٹی بفتح اول و سکون و آونای بندی و کسر  
 تائی فوقانی مؤنث کاستگی و نقصان می  
 س گھٹک بفتح اول و سیوم بیانی و قاصد و در  
 ه گھٹا بفتح اول کاستن و کم شدن و بضم اول  
 کرده شدن کھو و بمبسی زانو ہم آمدہ بر لبی کہ گویند  
 ه گھٹنت بفتح اول و سکون مؤنث نقصان  
 و کاستگی را گویند  
 س گھٹوارح گھٹوال ہر دو بفتح اول و سیوم بیانی  
 فرود کاہی کہ بر کنار دریا رود بار باشد  
 ه گھٹا بفتح اول و سیوم و فتح نامی دوم مجرم و کسر  
 ه گھٹی بضم اول و تشدید نامی ہندی مؤنث  
 و جور مراد کھوتائی و بفتح اول و تخفیف سیوم  
 مؤنث کاستگی و کابش  
 ه گھٹا بفتح اول و کسر سیوم کہ قیمت در آن  
 مذ گھٹا گھٹ بفتح ہر دو کاف فارسی متصل و مترادف  
 ه گھٹ بفتح اول و باہی فارسی متصل کھچ بچکنا  
 یا بولنا شباب حرف زدن  
 س گھٹ بفتح اول مذکر خانہ عبرتی دار و بیت گویند  
 گھر بسا خانہ نشین و کابل را گویند گھر بگھر خانہ

بجائے گھر سچہ جاناکنا یہ از خراب و سہندم  
 شدن خانہ باشد سیرورد کو بد سے جس سمت  
 کو تو نے آنکھہ اٹھا کو دیکھا مانند جناب  
 گھر کے گھر بیٹھ گئے گھر جانار فن کسی خانہ  
 خوش و نیز ویران شدن خانہ گھر چلا ناسر برا  
 و اون اخراجات خانہ و کفیل اخراجات شدن  
 گھر و اسری بفتح اول مہلہ بروزن ہرزہ کاری  
 نوعی از خراج و جزئیہ گھر بولونا تباہ کردن خود  
 اہل و عیال خود را گھر و بنا بناہ شدن گھر کرنا  
 خانہ داری کردن گھر کھو کر نماشا دیکھنا تباہ  
 کردن خود را و فعلی کردن اوقات در لہو و لعب  
 گھر ہونا کنا یہ از موافقت شو بروزن باشد  
 سیرورد کو بد سے دنیا کی نکر تو خواست کاری  
 اس سے کبھی مہر و سر نحو کا: آخانہ خرابی  
 اپنی مت کی فتحہ ہی بھہ اس گھر گھوگا  
 ه گھر بروزن آره مذکر آواز جانگدن و غوغا ہوت  
 س گھس بفتح اول بروزن بہرہ زرف و عمیق گھوا  
 سرانگ رنگ سیر  
 س گھرا نا بفتح اول و تشدید رای مہلہ مذکر خزہ  
 س گھراحی بفتح اول بروزن جرمی کسی را گویند کہ خانہ  
 از نی و علف تیار کند  
 س گھران بفتح اول و سیوم مذکر بوی دلچہ  
 س گھرانا بفتح اول بکبار و خاندان  
 ه گھرانا بکسر اول متعدی گھیرنا یعنی حکم کردن  
 بجای  
 ه گھوانا بضم اول و سکون نامی ہوز و فتح رای قر  
 نوزہ زدن و ہانگ بروزن و بمعنی زد و کردن  
 س گھرانڈ بکسر اول و فتح رای زشت و سکون الف  
 و وزن و دال مہلہ مؤنث بر عفویت را گویند  
 عموماً و عفویت بول خصوصاً  
 س گھر با بفتح اول بروزن در بار مذکر تبار و خاندان



<p>آستینه و تخلف گهلوانا بضم اول متعدی گهلوانا</p>	<p>دیگر حرف هوش و دل در آمدن در کرده و تخلفی رقاب را گویند</p>
<p>گهلوانا بضم اول متعدی گهلوانا گهلوانا بضم اول متعدی گهلوانا</p>	<p>گهن بفتح اول سکون وزن هوش باش گهننا بضم اول در آمدن و داخل شدن</p>
<p>گهلوانا بفتح اول در آفتاب خشک کردن و بضم اول متعدی گهلوانا است</p>	<p>گهننا بفتح اول سائیدن و سائیده شدن وزون کمتر گهنی کرنا - گهنی چلنا گویند</p>
<p>گهلوانا بضم اول نام بناتی است و نام گرمی است غیر معلوم</p>	<p>گهلوانا بفتح اول در کسیرم کبابه فروش و برنده گهلوانا بکسر اول سکون کشیدن و جذب کردن</p>
<p>گهلوانا بفتح اول چهارم هوش بجوم و ابنوه و خلاق وزیر و زبر شدن مردم</p>	<p>گهنیتنا بفتح اول در کسیرین بعله کشیدن گهنیرنا بفتح اول در کسیرم توختن و سپردن</p>
<p>گهلوانا بضم اول بروزن قمری هوش دوار و دوران سر</p>	<p>گهنیلا بفتح اول در کسیرین بعله کابی و چیزی از کبابه ساخته</p>
<p>گهلوانا بضم اول دور کردن و چرخ زدن مراد گهلوانا</p>	<p>گهلوانا بفتح اول در دوم هوش کیف و نشسته گهلوانا بفتح اول در دوم مضطرب گشتن کسی از نشسته شراب</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون بی هوز و کسراف تازی هوش جزیدی و خریدار را نیز گویند</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول فارسی چیدن و حرکت کردن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون دیگر حرف مذکر بنده زمان مراد و گاه گرا</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بکسر اول هر دو کاف فلهسی بسخن در ماندن و عاجزی کردن و الحاح نمودن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جبهه و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن گهلوانا بفتح اول سکون و الحاح نمودن</p>

گهن گھانا کاره بودن و نغزت داشتن از چیزی  
 و ضم اول نام گرمی است که خوب و طعم را شاه سازد  
 س گهن بیخ اول و دوم مذکر گزین مهر و ماه و از ابهر  
 کسوف و خسوف گویند و بمعنی خابین و دشت و  
 بیابان هم هست  
 ه گهن بیخ اول مذکر جو ابرو ز پور و عطیه و بمعنی رهن و  
 گروه هم هست  
 س گهن بیخ اول گزین چیزی و قبضه چیزی گزین  
 و محل کردن  
 س گهن بیخ اول و فتح نون مخففه گرم خورده و پوسیده  
 و بیخ اول و رسم ایستاده و مترکم و بسیار و عظیم و ابنوه  
 ه گهن بیخ اول کینه و دردل  
 س گهن بکسر اول گزین کردن و بمعنی کاره و مستغفر  
 هم گفته اند  
 س گهن بیخ اول مذکر در او جرس و ساعت  
 س گهن بیخ اول هوش جرس که چک  
 ه گهن بیخ اول و سکون مای هوزد نون مذکر گرد  
 بعرلی عنق گویند  
 ه گهن بیخ اول و کسر اول هندی هوش تکر  
 گریبان  
 س گهن بیخ اول مذکر کا نور را گویند  
 ه گهن بیخ اول کینه و در شوت خوار و مرثی  
 نیز گویند  
 س گهن بیخ اول کسر سب و فتح مخماری و سکون  
 الف و رسم مذکر از سباه و نامی از نامهای گهن  
 س گهن بیخ اول و سکون نون و کاف فارسی دوم  
 جنسی است معروف که از اسرخ گویند و حوام میگویند  
 س گهن بیخ اول سکون مای هوزد نون و فتح کاف  
 فارسی دوم و رای قرشت و سکون جنم تاری مذکر  
 رعد و آواز بلند و مردم بلند آواز را نیز گویند  
 ه گهن بیخ اول و فتح چهارم مذکر با زیمه کوکان

ه گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی گزین آهنگ  
 و تحت الصوت را گویند  
 ه گهن بیخ اول سکون دیگر حروف و ضم را  
 مهله مذکر ز نون  
 ه گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی هوش آواز  
 گویند و غیر آن باشد  
 س گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی کرده و ناپسند  
 ه گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی طنطنه زدن  
 س گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی دوم مذکر  
 تراکم و فراهم آمدن سحاب در عباد برقی و  
 برابر و سحاب ناک  
 ه گهن بیخ اول و فتح کاف فارسی سکون  
 و او مجهول نخست و چیز رفیق بیابان  
 س گهن بیخ اول و کسر کاف فارسی دوم و سکون  
 مای مجهول مذکر نه بند زمان  
 س گهن بیخ اول و فتح نون و سکون و او و فتح نون  
 دیگر یا الف کشیده مکرده و ناپسند  
 ه گهن بیخ اول و کسر نون هوش بیخ نامافه و  
 بند کردن شکاف تخمه چهار گوشتی و بمعنی  
 مریون و درین هم آمده گهنی دهر ناکو کرد  
 و برین دادن  
 ه گهن بیخ اول و کسر نون و فتح مای تخمائی کینه  
 و دردل  
 ه گهن بیخ اول و کسر نون و سکون یا مجهول  
 بسیار و فراوان  
 س گهن بیخ اول و کسر نون و سکون مای مجهول  
 مذکر نام برنده آیت  
 ه گهن بیخ اول مذکر نوعی از پنبه باشد  
 ه گهن بیخ اول بر وزن فیهه مذکر منقاش  
 آله است معروف  
 ه گهن بیخ اول و فتح مای فارسی مذکر چوب

از زمانه که در وقت ابر با هوای سرد بر سر گذارند  
 گهو ت بسکون و او معروف و نامی هندی بزرگ  
 جبر ز آب و باد او مجبول ستغانی چیزی نمیرد کردن  
 گهو تنابا و او معروف جبره جبره کردن و باد او  
 مجبول محنت کردن و تراشیدن سوی باشد  
 گهو تنی با و او مجبول سونش چیزی که بدان  
 مهر کند  
 گهو تنی با و او معروف بر وزن طولی سونش  
 و جور و آن دوا می چند باشد که بسیار دور  
 دمان کوگان ریزند مرادف گهو تنی و بعضی  
 شتالنگ هم هست  
 گهو د - گهو س بر دو فتح اول برنش خوش  
 انگور و خوشه خرما و غیر آن  
 گهو س لضم اول بر وزن نوز مذکر مزبله و کلخن و  
 نیز دیدن و گرم دیدن  
 گهو س بر وزن شور مذکر خوف و ارزه و صدرا  
 طبل و رنگ سیر در اسبان و خواب سنگین  
 گهو س گهو تنقا پنجان داشتن بخش خاطر از کسی  
 خور لضم اول بر وزن نوزه مذکر خاشاک  
 خلاصه و مزبله  
 گهو س جی بسکون و او معروف درای قرشت  
 و کسر جیم فارسی سونش جی و شنگی که در سیاهان  
 و غیر آن آفتند  
 گهو س نا لضم اول نکر بستن کسی  
 گهو س یا بر وزن توتیا مذکر مزبله و کلخن  
 گهو س لفتح اول بسکون و او درای هندی  
 سونش خوشه سوز که میوه است معروف  
 گهو س ترا با و او مجبول است و آتش نه بندوق  
 گهو س ترے کو سرت پهنکنا دو رنگ اند  
 است  
 گهو س لضم اول مذکر خموش در شتر است

را نیز گویند  
 گهو س با سیم مجبول نام قومی است که محالسه  
 شان با سپانی کاوان است  
 گهو س لضم اول مذکر شت و خموش نیز  
 گهو س با و او معروف و فتح سیم جمله بجم بوم  
 گهو س گهو سا پیر دو و او معروف مذکر شت نیز  
 گهو س با سیم مجبول با سبان کاوان و شیر  
 فروش که سلمان باشد  
 گهو س لضم اول چهارم و پیر دو و او معروف بوم  
 و چند و احمق و سفینه را هم گفته اند  
 گهو گهی با سیم مجبول و کسر کاف فارسی دوم  
 سونش جیب و کیس و فاخته و آن جانوری است  
 معروف  
 گهو ل با سیم مجبول مذکر دوغ را گویند  
 گهو کا با و او مجبول بر وزن توله مذکر آب بنک با  
 افیون و قومی از مای گهو ل مین ذ النادر پرتی  
 افکندن کسی را  
 گهو ل گها بسکون و او مجبول و لام و ضم کاف  
 فارسی مذکر غدر و مکر و حیل را گویند  
 گهو ل صیل با و او و بای مجبول مذکر اخلاق و امیر  
 گهو ل نا با و او مجبول که اخن و صل بر ن  
 گهو م بر وزن روم پیرامون و نزدیک و دور و  
 گردش  
 گهو م گهیلا لضم بر دو کاف فارسی و کسر سیم و سکون  
 یا ی مجبول جرخ زن و کرده  
 گهو منا لضم اول جرخ زدن و کرده سیم  
 دوران ستر  
 گهو ن لضم اول بر وزن نون مذکر کینه و صفت  
 گهو نا با و او معروف آگاه و خبر دار و کینه دار  
 گهو نت بسکون و او معروف و نون و نامی هندی  
 مذکر جبره آب

گهو نسا بضم اول و با و او معروف بخرج کردن و  
 جزئه کشیدن و با و او مجهول بهره کردن هم معنی است  
 و اون و خنجر کردن نیز آمده و سگی که بدان مهر کنند  
 در کتب و زانورا هم گفته اند

گهو ننی بسکون و او معروف و وزن موش و جو  
 گهو نس بضم اول خرموش  
 گهو نسا بضم اول مذکر است  
 گهو نسلا بسکون و او معروف و وزن مبین معلوم  
 مذکر آشیان و آشیانه

گهو نگا بسکون و او و وزن مجهول مذکر جانوری است  
 ماهی که در خر مهره می باشد

گهو نگر بسکون و او معروف و وزن و فتح کاف فار  
 و دوم مذکر شگن و چ گهو نگر و لے بال سوی غول

گهو نگر و بسکون و او معروف و دیگر حروف و  
 ضم رای قرشت مذکر زنگوله و زنگوله

گهو نگری بسکون و او معروف و دیگر حروف و  
 کسر رای قرشت موش پارچه که ت کنیز و در وقت  
 باران بر سر گذارند و بساوه و بارانی نیز گویند

گهو نگنی بسکون و او معروف و وزن و کاف فارسی  
 و کسر نون و دیگر موش نوعی از چرخ زون و نخود و  
 بنوماش و امثال آن که از آن گرفته بپزند و بخورند

گهو نکت بضم اول و فتح کاف فارسی دوم موش  
 سر انداز و برقع و مقنعه باشد گهو نکت کو ناقعا  
 انداختن بر روی و باز پس کشیدن بس کردن خود یا  
 هنگام رفتارش گهو نکت همانا شکست خوردن

گهو نچی بضم اول و سکون و دیگر حروف و کسر چم فارسی  
 در آخر موش مرادف گهنگی

گهو نگی بسکون و او معروف و دیگر حروف و کسر کاف  
 فارسی موش پارچه که از آن کشند و بای پناه باران  
 بر سر گذارند و خر مهره زنده

گهو یان بسکون و او مجهول و فتح تخمائی موش  
 زکاری معروف و آنرا اردیان هم گویند بحر بی  
 قلعاس گویند و او روی مانل پیسردی است معوی  
 باه و مخلط سنی و گویا چگون و مصلح آن ترشی باشد  
 و شستن آن بسیار نفع

گهو یغی بفتح اول و سوم موش رعد برادر برق  
 گهو انا گهو نا بفتح اول و کسر دوم در هر دو غریبه  
 رعد

گهی بفتح اول مذکر روغن گاو بحر بی همین گویند و  
 روغن گاو چون بسیار کهنه شود و فتح زهر مار میکند  
 و چون یک اوقیه روغن یا نیم اوقیه شکر بخورد بول  
 بسته را بکشاید مجرب است

گهیا مگسر اول موش نوعی از زکاری و از آن گهیا  
 هم گویند

گهینا بسکون بای مجهول و بای فارسی آلود  
 و آبستن

گهیتلا بسکون بای مجهول و نای فوقانی مذکر  
 نوعی از پای افزار و در دکنی مردی سلیقه و نادان  
 و در میان باشد

گهیس بر وزن دیر پیراس و دور و دازه و پستان  
 و نکوش و ملاست و افرا

گهیرا بایای مجهول محاصره دور و دازه را گویند  
 گهیرا دامر پستان و وسیع گهیرا گاه کرنا محاصره  
 کردن و مزاحم شدن گهیرا القامحه کردن  
 گهیرا مین بز قاصحه کرده شدن گهیرا  
 بایای مجهول محاصره کردن

گهیرنی با سوم مجهول موش دسته که بان  
 چرخه زبسان بگردانند

گهیکو امر مگسر اول و ضم کاف تازی مذکر نوعی  
 از رستی باشد که رمد و آشوب چشم را سود  
 دارد و در دو آلهای دیگر نیز بکار می آید

هـ	گهگا - گهنگا - گهنگا - گهنگا هر چهار بابا	هـ	گید مراد دوم مجهول وسکون دال نادان ساد
هـ	مجهول وفتح کاف فارسی دوم مذکر گرامی که از	هـ	لوح را گویند
س	زیر کله می مردم بر می آید و آنرا بفارسی خوک	هـ	گید مراد کبر اول مذکر شمال کید مره یکی بفتح
هـ	بهری خنزیر گویند	هـ	بای موصده وسکون مای هوز و بای ابجد کنایت
هـ	گهلا کبر اول وسکون بای معروف مذکر نام	هـ	از لاف زنی و شنی
هـ	ورختی است بیاره دار که در صحرای بیابان می دید	هـ	گینا بفتح اول مذکر دسته علف و خرمین
س	مراد کینلا	س	گید و بروزن نیز و کلا است سرخ رنگ که بدان
هـ	گهینتا - گهینی بسکون بای مجهول و نون اول	هـ	پار چهار رنگ کنند و پوشند و این اکثر شعار
هـ	مذکر و مانی موش بچه خوک را گویند	هـ	در دیشان و شایخ بند و ستان است و پار
هـ	گهینچنا با سیوم مجهول مراد کینچینا	هـ	بدان رنگ کرده را گیر و اخوانند
هـ	گهیوس بروزن زبور نوعی از حلو است	هـ	گیر و بی با گیر و رنگ کرده و دانه های
س	اکیا بروزن حیا صیفه ماضی از رفتن و نام شهر است	هـ	و قرطاس بسبب برودت یا غیر آن پیدا شود
س	از سر کار بهار که زیارت گاه هندوان است	هـ	و آنرا در هندی چینی هم گویند
س	گیاره بایا زده مراد کیاره	هـ	گیتیری با سیوم هندی بروزن سیری موش
س	گیالی بفتح اول بروزن خیالی منسوب بشهر گیا	هـ	نام بازمی است از قسم چالیک
س	گیان کبر اول مذکر علم دانش و آگهی و دکاوت	س	گینگتا بسکون بای مجهول و کاف فارسی و فتح
س	گیان دو ترمانا فکر و تامل کردن	هـ	تای هندی بروزن ربخته مذکر خرنک گویند
س	گیانوان دانا و صاحب دکاوت	هـ	گینگلی با دوم مجهول وسکون کاف فارسی دوم
س	گیانی کبر اول عاقل و دانا و زیرک	هـ	زن بی سلیقه و نام هموار و ناپاک را گویند
هـ	گیدر بسکون بای مجهول و فتح بای موصده مذکر	هـ	گیل بروزن قبل موش راه و طریق و بابای
هـ	نام برنده است	هـ	مجهول هم خوانده اند
هـ	گیابسکون بای مجهول و فتح بای فارسی مذکر	هـ	گیدا با دوم مجهول ساده لوح و با دوم معروف
س	سرستان	هـ	تر و سناک و نام بناتی است صحرائی که بیاره
س	گیت کبر اول بروزن صیت مذکر ترانه و سرود	هـ	می باشد
هـ	گیت گانا سر آیدن سرود باشد	هـ	گینا بفتح اول مذکر خارب و کا و کوچک
هـ	گیتم بسکون بای معروف و فتح تای هندی و	هـ	گینت بفتح اول وسکون بای تختانی و نون و
هـ	سکون سیم مذکر نوعی از بساط شطرنجی ساده باشد	هـ	تای عوقانی موش کلند و آن آه است که بدان
هـ	گید ابا دوم مجهول بچم مع که هنوز پر خیاورد	هـ	زمن را بجاوند گیتی بزبادت تختانی بعد فوق
هـ	باشد و کنایت از کودکی نوزادید و هم است	هـ	کذنگ
هـ	و طعانی مایه گویند که آتش آسا از برج و بهر گنا	هـ	گینتجه کبر اول وسکون بای مجهول و فتح تای
هـ	پزند و بخورند	هـ	هندی موش قسمی از طایمی باشد

گنج کبر اول سکون یای معروف و وزن و حجم تازی  
 سهرشت آتش برنج که اهل و کن گنجی گویند  
 گینجا کبر اول سکون یای معروف و وزن و حجم  
 تازی شکل انداختن و پریشان کردن  
 گیند سکون یای مجبول و وزن دو ال جمله کل صید  
 و قیل که جانوری است معروف  
 گیند سکون یای بادوم مجبول و وزن دو ال جمله  
 سهرشت کوی گیند تری بفتح فوفانی و کسر رای  
 هندی چوکان بلندی  
 گیندا بادوم مجبول کل صید برک و کوی چوکان  
 گیندی سهرشت آنچه رنگش همچو گل صید برک بود  
 و کوی چوکان  
 گیند افصح اول و سکون بخانی و وزن و دفع اول  
 هندی نذر گردن  
 گیندی بفتح اول بروزن یعنی سهرشت بیل و کرد  
 کوچک و آرزو گینا هم گویند  
 گینه بادوم مجبول و سکون نامی هنوز نذر خانه و  
 سکون  
 گیموان بادوم مجبول و ضم نامی هنوز و فتح داو  
 گندم رنگ و نام گیاهی هم هست  
 گیمون بادوم مجبول و ضم نامی هنوز نذر کندم  
 بعرلی حنطه خوانند و آن در اول گرم و در رگوب  
 و سبوت سعتدل و بهترین غذای اصحاب  
 و کثیر غذا و سمن و مسدود و مضر صاحبان سده  
 عروق و احشا  
**گفتار هفتم در سرف لام**  
 کلاجه سکون موعده و نامی هنوز نذر کرسو  
 و نفع کلاجه کرنا مصل کردن و شمع گرفتن  
 کلاجه با سیوم فارسی چیدن و حرکت کردن  
 کلات سهرشت لکد کلات ما را تا لکد وزن  
 معروف است و در عربی نام دیوی است

کلات با سیوم هندی پارچه که با متد او ایام  
 چرکین شود  
 کلات سهرشت عصا و چوب دستی  
 کلات سهرشت نوعی از طعام که آرزو اسکینان میخورد  
 کلاجه سهرشت عصا و چوب دستی  
 کلاهی سهرشت چوب دستی کلاهی پانچی وزن  
 کسی بدای چوب دستی  
 کلاج بروزن باج سهرشت ننگ و جیا کاجونت  
 بفتح و او سکون وزن و نامی فوفانی صاحب  
 کلاجه بفتح جیم تازی نذر زوحیت و چسندگی  
 کلا د بروزن باد سهرشت نقل و بار در و ده نذر  
 سکا کیند کلا د بجا نذر نادر بار سهرشت کلام کلا بلان  
 کلا د نیا بار کردن رخت سهرشت  
 کلا د و بروزن جادو جانوری که قابل یاد داری  
 بود کلا د و کونا کنایه از سوار شدن باشد  
 بار اول برابر بار که هپ  
 کلا دی بروزن شادی سهرشت بسته پارچه  
 که کا زران بسر خورش می برند  
 کلا دی بار وزن بادیه کسیکه بر سهرشت بار  
 کلا د کلا سکون و ال هندی نازنین و ناز پرور  
 مرادف کلا تر کلا  
 کلا س بروزن کار نذر آب دمان و بعرلی بزا  
 کلا تر سکون رای هندی نذر ناز و شفقت  
 کلا تر کلا سکون رای هندی نازنین  
 کلا سا بروزن کاسه نذر کزنج و شیر نباتات که  
 در دو ابکار آید و پیمایش و مقدار چیزی را هم گویند  
 کلاک طغار و کاسه چوبین و لاک پشت و نام  
 رنگی است مشهور در هند و سنان بهم رسد  
 و آن مشبمی باشد که بر شاخهای درخت کلا  
 نشیند و سحر کرده و آرزو بکند و نیزند و از آن  
 رنگ سرخی حاصل میشود و کلاه آن مانند صمغ



لبی بفتح اول و سکون و ضم ر می هندی و سکون و او مجهول زن برزه که	بازی کنند و از جبری قدر خوب دیگر که بر سر آن زنند سغلا خوانند و لایه و چای پوسی
لبلبا بروزن و بد به پنج و چسبند	س کلا و بروزن ماهی مذکر غله پرشته
لبلبه کذک	ه کلا و الترافیم دوم مردم سخن چین و غارند که بید
لب لوس با دوم سوجه بروزن افسوس برهنه و عربان و چای پوسی و تکی را نیز گویند	س کلا و ساو بروزن کاو کاو مذکر فایده و شمع را گویند
لبنی بفتح اول و سکون سوجه و کس لونی موش ظرفی که در آن آب درخت تار که از آن تاری گویند جمع کنند	س کلا و بروزن کاو کاو آینه شسته و حرس ه کلا بروزن گاه مذکر نوعی از پارچه که مانند اطلس می باشد
لبهانا بضم اول و فتح دوم و لبردن و ولبری کردن و خوش بنظر آمدن	س کلا بروزن راه مذکر فایده و فتح و لاک و آن چیزیست ست معروف که بدان شیر و غیر آن در دست مخک کنند
لبی بفتح اول بروزن غبی موش شیره فیک که آنرا جوش دهند تا شکر رود	س کلا بروزن شامانه مذکر فایده و شمع باشد
لبید بفتح اول که دوم و سکون بای مجهول مذکر چوب و سستی	ه کلاهی بروزن و اسی موش نوعی از سستی است و قسمی از پارچه نفیس باشد و در عربی شافل و بازی گفته
لبیو بفتح اول که دوم و سکون بای مجهول نام سیوه است	ه کلاهی بروزن مانی موش برنجی که از آن بریان کنند و یا شکر آمیخته بخورند
لب بفتح اول و سکون بای فارسی موش و جای از لفت دست که در آن آب و غیر آن بکنند و در فارسی لغته کلان و دیگر بزرگ را گویند	ه لبیا کسبر اول تشد بای سوجه مذکر سلی و بقا زود و بختف دوم در فارسی و عربی فله و آن خود باشد و آن شیر است که بعد از اون بچوبه آن دوشند
لبیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر زلف	ه لبیا بفتح اول بروزن تبار مردم ژاژا و با و ده که لبول بروزن غیر کاذب و ژاژا و چیه و آن گیتی گویند که هر گاه بدست چسب کند
لبیاتی بروزن و زخی موش و روغ و برزه گوی	ه لبر چتانی بفتح اول و دوم و فتح جمع فارسی و مانی هندی و ادون استان بی شیر باشد طفل را تا بکشد آرام نماید
لبیاتی بفتح اول و دوم و کسرتای هندی کاذب و روغ گو	ه لبی بفتح اول و دوم و سکون رای هندی و فتح خامی مجر و سکون لونی و فتح دال مالف کشیده گو گوک اداره و زبان گار و لبر خندی و ختر اداره
لبیانک بفتح اول و دوم و فتح لونی و سکون گاف تازی نازک و بار یک	ه لبر سبب بفتح لام و بای سوجه و فتح سین و بای سوجه برزه و باوه
لبت بفتح اول و دوم و سکون مانی هندی موش بوی خوش و گرمی و سوزش را نیز گویند	ه لبر عتای بفتح اول و دوم و فتح غین مجر و تشدید مانی هندی بزرگ مردم و او باش و رگد
لبتای بفتح اول و سکون دوم مذکر نوعی از فالوده و بعضی قرابست و برادر می و قسمی از گیاه هم است مراحت لبیتی	

هد	لپتانا کبیر اول چسپان	هد	لکزار ند
هد	لپتانا کبیر اول و فتح دوم چسپان	هد	لپتانا بفتح اول و کسر دوم نوز دیدن
هد	لپتی بفتح اول موش فالوده را گویند	هد	لپتیوان بفتح اول و کسر دوم نوز دیده و چیزیکه از تار
هد	لب چپ بفتح اول و سکون دوم و فتح نیم تازی	هد	لغزش ساخته باشند
هد	و سکون مای هوزوبای فارسی مردم چالاک	هد	لت بفتح اول موش وضع ناپسند و کردار نازیبا
هد	و حبت و جابک	هد	و حقیر و فرومایه و غلام و نیز بمعنی آسمان در آمده
هد	لپنجی بفتح اول و کسر جم فارسی موش کفگیریک	هد	است و در فارسی زون و کوفتن و شلاق و کوز
هد	و آن جانورکی باشد که عریان و عموص خوانند	هد	و پاره چیزنی و کتان و آن قاشی است که بوشند
هد	لپری بضم اول و کسر ای مهد موش فالوده	هد	لت خوره ناهنجار و آواره و سیاست کش لت
هد	لپتری بکسر اول و کسر ای هندی دستار	هد	منزده ناهنجار و آواره لت کوب ضرب سیاست
هد	کهن که پاره شده باشد	هد	لت کندن لضم کاف تازی تذلیل و توپین و
س	لپسی بفتح اول و کسر سین موش فالوده	هد	تاویب لت مردان کرنا بفتح تیره و سکون رای
هد	لپک بروزن فلک در خندگی برق و حمل	هد	قرشت و فتح و ال مهله پایال کردن سنگی رالت
هد	آوردن شیر و غیر آن	هد	مردن سین بر ناپایال و ذلیل شدن شد
هد	لپکا بفتح اول مذکر جمله و چالاک و رسم بد و ابر	هد	لت بفتح اول موش بر شاخ و درختیکه باره باره
هد	ناشایسته میرگوید و اپنی تو جهان آنکه	هد	لتا بروزن عطا موش بیاره درخت تاک و غیر آن
هد	لری پهر و هین دیکهو؛ آشنه کولپکاهی	هد	و بر تشدید فغانی بمعنی پاره کهنه از جنس لفظ
هد	بر ایشان نظری کا	هد	هندیان در الفاظ فارسی چه لته بیای بروز
هد	لپکنا بفتح اول و دوم در خشدین برق و جمله	هد	بهمان معنی است
هد	لپکی بفتح اول موش دوخت و دوختن	هد	لتا ترنا بفتح اول فرو ساندین و محنت گرفتن
ف	لپ لب بفتح تیره دو لام صد آواز آتش خوردن	هد	از آدمی با حیوان و بمعنی دشنام دادن و سخط
هد	و آب خوردن سک کذافی البرهان و در هندی	هد	گفتن هم بست
هد	زود و سریع لب لب کھانا خوردن بزودی	س	لتا کام بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی نام زنی
هد	و لضم بر دو لام مذکر بسیدن چیزی باشد همچو	هد	است از مشاییر زمان خود بوده است که کهنه
هد	لپنا کسر اول نالیده شدن دیوار بجلابه	هد	لت بروزن خطر موش پای اقرار فرسوده و س
س	لیوانا کبیر اول متعدی لپنا باشد	هد	لترا بضم اول بروزن ستره نام و سخن چین
هد	لپیت بفتح اول و کسر دوم موش چ و ته و شکن	هد	لتزی بفتح اول موش اقرار کهنه و نوعی آرزو
هد	لپیت جھیت یا لپیت سپیت بهانه و	هد	باشد
هد	و باه بازی	هد	لتها ترنا کبیر اول آودن و پلید ساختن
هد	لپیش بفتح اول و سکون بای مجهول و فتح مای	هد	لتحصرن بفتح اول و دوم سخت و صلب
هد	هنزی موش چوبیکه چولا بجان آنرا در تار و پود	هد	لتحرنا کبیر اول و فتح دوم پلید شدن





لر بن ابنا بفتح اول سپرم فروماندن زبان	هر	لر می بفتح اول مونت سلب مردار بد و خزان	هر
لر کفار و آزار گفت و نیز تزلزل کردن آمده	هر	لر یانا بفتح اول و کسر دوم در ریشه کشیدن	هر
لر باولا بفتح اول احسن دیوانه را گویند	س	مردار بد و غیر آن	هر
لر کا بضم اول نوعی از زیور باشد که هندوان آنرا در کوش کنند	هر	لس بفتح اول مذکر زوجت لس داس رنج	س
لر کا بفتح اول کودک و لر لر کا بالا کذک	س	و حساب لس داسری لر زوجت	س
لر کا بن بفتح اول مذکر کوکی و طفلی لر کا بی مونت کذک	س	لست بفتح اول و کسر دوم و سکون تالی فوقانی	س
لرک بد بفتح اول و دوم و ضم بای موحده مونت	س	ظاهر و هویدا	س
کوکی و عقل کوک چه ترک محفف لرکا و بدعه بسنی عقل باشد	س	لسکا بفتح اول و دوم رنج شدن لر شدن	س
لرک بن بفتح اول و دوم مذکر طفلی و کوکی و خردسالی	س	لسا بفتح اول و دوم لر رنج و حسابان	س
لر کهر ابنا بفتح اول و سپرم بسن در ماندن و تزلزل کردن	س	لسا نا بفتح اول و دوم لر رنج شدن و لزوجت داشتن	س
لر کهری بضم اول و سپرم مونت غلطک و تعلق و چا پوسی باشد	س	لسا بفتح اول زمیندن و در کشیدن	س
لر کهننا بضم اول و فتح دوم غلطیدن و لغزیدن	هر	لسو ترا بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر نام سیوه است ذمی لر زوجت	س
لر کی دختر لعبر بی بنت و جاریه گویند	س	لسی بفتح اول تشدید سین مونت شیر با آب آبیخته را گویند و نوشیدن آن برای تفتیه مثانه بغایت سودمند گفته اند	هر
لر نا بفتح اول و را و یختن و جنگیدن	س	لسیانا بفتح اول و کسر دوم لر رنج شدن	س
لرنت بفتح اول و دوم و سکون نون و تالی فوقانی مونت سینه و مر عبده و جنگ	س	لشتم لشم بفتح اول و بای فارسی ته و بالا و زیر و زبر و بیزار محنت باشد	هر
لر ها بفتح اول و دوم مذکر بیل و کردون	هر	لقند مر بضم اول و فتح دوم و سکون نون و اول مبلد رند و مردم او باش	هر
لر هانا بضم اول و فتح دوم غلطانیدن	س	لک بضم اول مذکر تیر شهاب و بفتح اول صدر آرا	س
لر هیکنا بضم اول و فتح تالی هندی غلطیدن و لغزیدن لر هانا بضم اول و سکون رای هندی کذک لر هه جانانگنایت از مردن باشد	س	در فارسی همین معنی دارد و در ترکی است شهره که آنرا در هند وستان سازند	س
لر هی بفتح اول و کسر رای هندی مونت بیل و جنگ	هر	لکانا بضم اول پوشیدن و پنهان کردن	هر
لر هیبا بضم اول و کسر رای هندی سنگ دراز که بدان چیز باب آیند مراد لر ترا	س	لکا بنج بضم اول و فتح کاف و سکون الف و فتح جیم تالی مذکر کچی را گویند که اگر کسی آنرا در چشم خود نکند از نظر مردم پنهان ماند	س
لر هیبانا بضم اول و کسر رای هندی و کرباره و دو ضق و عوام آنرا لرانا گویند بضم اول	هر	لکت بفتح اول و ضم دوم و سکون تالی بند چوب دستی	هر
	هر	لکر بن بفتح اول و دوم و سکون رای هندی مذکر	هر

لگنت بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حروف بزرگ سز نوشت و نقد بر	س	چوب منته را گویند
لگن بفتح اول و باروزه و فافه که بت پرستان در کیش و مذهب خود دارند	ف	لگت ها را قاطع الشو و بهیزم فروش و خاکش لگت بفتح اول مذکر شسته و کنده و نیز لگتارون جانوری است بعرلی ضربک بند
لگنی بکسر اول برونش خامه و قلم لگنی داس کاتب و محرر را گویند	س	لگتری بفتح اول برونش بیهمه و چوب دستی و هر چیزی سخت و درشت هم هست
لگهو یا بفتح اول و سکون مای بوز و اولاک مالیده لگهو تا کرنا لاک مالیدن بر چیزی	س	لگشمی بفتح اول و سکون دوم و سیوم مراد لجیمی است
لگهیر بفتح اول و کسر دوم کسی را گویند که چیز را ابدان و غیر آن رنگ کند	س	لگنا بضم اول و شیده شدن لگها بفتح اول و سیوم جمع لگ که عدد معروف باشد
لگیس بر وزن سریر مونس خط لگ با دوم فارسی بر وزن سک حرفیت که برای انتهای غایت آید بفارسی تا و عبری الی گویند	س	لگها بکسر اول و فتح دوم صیغه ماضی است از مصدر لگنا یعنی نوشت و معنی سزشت و نقد بر آبی هم لگنا بکسر اول نویسانیدن
لگا بفتح اول و تشدید دوم مذکر محبت و عشق و چوبی ولی که بدان کشتی رانند لگانها ناموافق و برابر بنون چیزی با چیزی	س	لگوار بفتح اول و دوم و ضم همزه دلیل مشعر لگیا و لگوارت هر دو بکسر اول اول مذکر و ثانی مونس تحریر و نوشت
لگاتاس بفتح اول بر وزن میازار متواتر و بیانی و علی التوالی	س	لگهای بکسر اول مونس اجرت نوشتن و محنت نوشتن و سز فن تحریر
لگان بفتح اول مذکر اساده کردن یا روان کنشی لگانا بفتح اول بوسن و بند کردن و گذاشتن و ظاهر کردن احوال کسی کبی از راه سعایت یا عداوت	س	لگپتی بفتح اول و بای فارسی و کسر تایی فوقانی تواکر و متمول
لگانا بجهاننا بضم بای موحده فتنه انگیزی و محنت افکندن میان دو کس	س	لگسنگ بکسر اول و فتح فوقانی و سکون نون و کاف فارسی مذکر نوشته و ستا و یزد و تمسک و کاغذ و قرطاس
لگا و بفتح اول مذکر پیوند نسبت و قرابت و خویشی لگادوت با نای هندی بر وزن سخاوت استعمال پیوند نسبت	س	لگه لک بفتح اول و ضم دوم و سکون تایی سرف و با دوست را گویند
لگ بجهگ بفتح اول و سیوم نزدیک و مفصل و تفریح لگ چلنا متصل با کسی رفتن و دوستی و مخالفت	س	لگه لگها نا بفتح هر دو لام کشیدن و نفس کشیدن مرغان از شدت حرارت یا تشنگی
لگت بفتح اول و دوم و سکون مای هندی نوعی از باز که برنده شکاری است	س	لگه لینا نقل کردن و انتقال کردن لگها بکسر اول نوشتن و بفتح اول دیدن و نگریستن و دانستن و فهمیدن
لگک بفتح اول و دوم و سکون مای هندی نوعی از باز که برنده شکاری است	ف	

<p>را گویند</p>	<p>س لکن بفتح اول در دوم مذکر لفظه وان و نیز محبت و عشق و تقریر روز شادی و پشت بی آفتاب و در فارسی نیز همین معنی دارد و کذا فی البرهان</p>
<p>س للکندی بفتح اول ماده بوزینه</p>	<p>س لکنا بفتح اول بوسطن و سپیدن</p>
<p>هـ للو بفتح اول و نشدید دوم و سکون و او مجرب چا پوسی و خوشامد</p>	<p>س لگو بفتح اول و ضم دوم بار و آشنا</p>
<p>هـ للی بوزن جلی دختر و شیرزه و بمعنی ناتوان و زبون هم آمده</p>	<p>س لگوانا بفتح اول استعدی لگانا</p>
<p>هـ للیانا بفتح اول و کسر دوم ستانیدن و خوشامد کردن و سرخ نمودن چیزی را و کلگون ساختن یا بمعنی از لفظ لال مقدر ساخته باشند</p>	<p>هـ لگو نمان بفتح اول و ضم دوم و سکون و او سرد و وزن و فتح مایه بوزن چیزی را گویند که مرغوب و دلچسپ بود</p>
<p>هـ لم بکسر اول مونت بهمت و اذنه و بمعنی نشان و علامت نیز آمده و بکسر اول و فتح دوم در معنی آرا</p>	<p>س لگوهن بفتح اول بوزن عدد و کوتاه و مختصر را گویند لگوهن سبک بانگ مدت و بانگ فرصت لگوهن</p>
<p>س لمبا بفتح اول بوزن نه و راز و طویل لمبا کرنا در راز کردن و بسیار زدن کسی را</p>	<p>هـ لگی بفتح اول نشدید یکا ف فارسی مکتوبه چوب دراز و چوبیکه عرض و طول آن بقدر پنج و نیم ذراع باشد و بدان چیز مایه بمانند</p>
<p>س لمبانا بفتح اول در راز کردن</p>	<p>هـ للا بوزن بلا طفل و کودک</p>
<p>س لمبائی بفتح اول مونت درازی و طوالت</p>	<p>س للات بکسر اول بوزن صفات مذکر پیشانی و سر نوشت و تقدیر را گویند</p>
<p>س لمبائی چو تمانی طول و عرض و کنایت از کبر و نخوت و جود و فریضی نیز آمده</p>	<p>هـ للانا بکسر اول بوزن فسانه حسرت کردن و آرزو داشتن</p>
<p>هـ لمبس بوزن غیر مونت روزه و آن طوالت معروف</p>	<p>س للت بفتح اول و کسر دوم و سکون فو تانی نام نوانی است از یوسبعی و بمعنی حسین و جمیل هم است</p>
<p>س لمبوس بفتح اول و ضم سیوم و سکون و او معروف دراز و طویل</p>	<p>هـ لمبیکانا بفتح اول حسرت کردن و آرزو داشتن و ترغیب دادن باشد</p>
<p>س لمبها بفتح اول و سیوم خرگوش قرآن جاویری است معروف</p>	<p>هـ للات بوزن ملک مونت طغیان آب گناه</p>
<p>س لمبی بفتح اول هر چیز دراز و نوعی از کام بون است</p>	<p>هـ از خیال و وهم نیز باشد</p>
<p>س لمبی سانس بهرنی نفس سرد بر کشیدن و تاسف خوردن لمبی کو نانونی از جستن است</p>	<p>هـ للکام بفتح اول مونت بانگ و نغمه</p>
<p>س لمبیان کرنا بفتح اول بر جستن و شکست زدن و ناز و بخت کردن</p>	<p>هـ للکامرا بفتح اول نغمه زدن و بانگ بر زدن</p>
<p>س لمبت بفتح اول و سکون هم و فتح مایه فارسی و سکون مایه هندی کاو کد دروغ کو و زنا کار و ناسق و آواره و کجه لمبت بفتح کاف فارسی</p>	<p>هـ للکانا بفتح اول بر انگیزتن و و کس بیک</p>
<p>س لمبند بفتح اول و سیوم بمعنی سرخگون است بوزینه</p>	<p>هـ للکنا بفتح اول و دوم حمد کردن</p>
<p>س لمبند بفتح اول و سیوم بمعنی سرخگون است بوزینه</p>	<p>س للکندی بفتح اول ماده بوزینه</p>

<p>لنگر بفتح اول مذکر و صفت ذکر و در فارسی اسمی بسیار</p>	<p>هـ</p>	<p>آواره و خود</p>	<p>۰</p>
<p>سنگین که بدان کشتی را از فشار باز دارند و جای</p>	<p>س</p>	<p>لم چشم بفتح اول و سیوم صوت بندوق و راز</p>	<p>س</p>
<p>که هر روز در آنجا مردم طعام دهند لنگر اتمان لنگر</p>	<p>س</p>	<p>لم چشم مردم بلند بالا و طویل القامت</p>	<p>س</p>
<p>جهاز برداشتن و طعام خوردن بساکن یا احد</p>	<p>هـ</p>	<p>لمکانا بفتح اول دراز کردن دست باشد</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگر خانه لنگر بی هو یا بودن کشتی بر لنگر لنگر اللان</p>	<p>س</p>	<p>برای گرفتن چیزی</p>	<p>س</p>
<p>لنگر کرا لنگر کشتی و در و یا افکندن</p>	<p>هـ</p>	<p>لمکانا بفتح اول و سکون میم و فتح کاف تازی</p>	<p>س</p>
<p>لنگری بفتح اول طشت و طهار و خنوز</p>	<p>هـ</p>	<p>خرگوش</p>	<p>س</p>
<p>لنگر بفتح اول لنگ بعر بی اعرج گویند</p>	<p>هـ</p>	<p>لمها بفتح اول و دوم لنها بفتح اول و سیوم کند</p>	<p>س</p>
<p>لنگر انا بفتح اول لنگیدن</p>	<p>هـ</p>	<p>لسا بر وزن انه دراز بعر بی طول گویند</p>	<p>س</p>
<p>لنگوت - لنگوت بفتح اول و سکون و او مجبول</p>	<p>هـ</p>	<p>لسان بفتح اول مذکور تازی و طوالت</p>	<p>س</p>
<p>مذکر لنگی باشد که چک که در و بشان و فقیران بر</p>	<p>ع</p>	<p>لن تازی مریت کنایه از نخوت و کبر و خود و</p>	<p>ع</p>
<p>سیان بندند و آنرا در فارسی نیز لنگوت خوانند که افی الزمان</p>	<p>هـ</p>	<p>و ترجمه لفظی بر آئینه نخباهی دید و این نغی تاکید است</p>	<p>نه نغی ابد</p>
<p>لنگوت بند کنایه از درویش و کد ابا باشد و بندگی</p>	<p>هـ</p>	<p>لنج بضم اول مردم مثل که دست و پای او از کار</p>	<p>ف</p>
<p>که بدان لنگوت را به بندند</p>	<p>هـ</p>	<p>رفته باشد</p>	<p>س</p>
<p>لنگوتی بفتح اول و سکون و او مجبول صوت نوعی</p>	<p>هـ</p>	<p>لند بفتح اول آلت تناسل و در فارسی نیز لند گویند</p>	<p>س</p>
<p>از لنگوت لنگوتیا یا کنایه از آشنای دیرین و دوست</p>	<p>س</p>	<p>بادال جمله کذافی البرهان</p>	<p>هـ</p>
<p>قدیم و همراز باشد</p>	<p>س</p>	<p>لندا بضم اول دم بریده</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگوچا بفتح اول و ضم سیوم و سکون و او معروف</p>	<p>س</p>	<p>لند و مرا گویم بریده و مرد بیچاره و یکس را هم گفته اند</p>	<p>هـ</p>
<p>و فتح جیم فارسی مذکر زنج و آن بفتح اول و ثانی رودها</p>	<p>س</p>	<p>لند هنا بضم اول مرادف لوهنا</p>	<p>س</p>
<p>گو سفند باشد که با گوشت و پیله پر کرده دقاق کنند</p>	<p>س</p>	<p>لندیانا بضم اول و کسر ال جمله بندی غلطیدن</p>	<p>س</p>
<p>و در وقت ضرورت پزند و خوردند</p>	<p>هـ</p>	<p>لنگ بفتح اول و سکون نون و کاف تازی</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگو بر وزن انگور سیوم</p>	<p>س</p>	<p>لنگ را گویند بعر بی خا صره گویند</p>	<p>س</p>
<p>لنگهن بفتح اول و سیوم مذکر سنگی و فا و در روزه</p>	<p>س</p>	<p>لنگ بکسر اول و سکون نون و کاف فارسی مذکر</p>	<p>س</p>
<p>هندوان باشد و بر جستن و حمل آوردن لنگهن</p>	<p>س</p>	<p>زه یعنی آلت تناسل و نشان نهادن و آن چیز است</p>	<p>س</p>
<p>پتی یا حمل آوردن و گرفتن بیاری مرکبی را و در</p>	<p>س</p>	<p>سروف که شکل زره و فتح از طلا و نقره ساخته</p>	<p>س</p>
<p>فارسی لنگهن بر وزن همین یعنی روزه و فا</p>	<p>س</p>	<p>بعضی از هندو در گوی خود آویزند و پرستش آن</p>	<p>س</p>
<p>هندوان است چنانکه در برهان مذکور است</p>	<p>س</p>	<p>کنند و بفتح اول در فارسی سروف که اعرج باشد</p>	<p>س</p>
<p>لنگهنا بفتح اول و سکون و دیگر حرف حمل آوردن</p>	<p>س</p>	<p>و بضم اول هم در فارسی فوطه لنگی باشد و کسر اول</p>	<p>س</p>
<p>بر کسی و نیز حمل آورده شدن</p>	<p>س</p>	<p>از پنج زبان تا سر گشتان پای لنگ ملر بنا</p>	<p>س</p>
<p>لنگهنی بفتح اول صوت فا و در روزه هندوان</p>	<p>س</p>	<p>فوطه بر بالا زدن</p>	<p>س</p>
<p>لنگی بضم اول صوت فوطه و لنگ</p>	<p>ف</p>	<p></p>	<p>ف</p>

هر	لو با و او مجبول بر وزن بوجج امر از مصدر لیا	س	لوت بسکون و او معروف و نامی هندی
س	بمعنی گرفتن و بمعنی اینک و بدین هم هست	س	سونسث یغما و تاراج و غارت لوت با سز
س	لوت یعنی اول بر وزن جو سونسث بر وزن شعده جراج یا	س	عانتگر لوت پات لوت کھوت تاخت
س	زبانها نش و بمعنی یاد و ذکر هم آمده لو لگانا کلمات	س	و تاراج را گویند لوت تا لوت کذلک
س	استغناء از شتران و یاد کسی یا ذکر و عباد آبی لو لگنی دوام	س	لوت تا با دووم مجبول مذکر آوند کلین که بدان طهارت
س	یا دمعشوق که در فعل عاشق می باشد و یاد الهی	س	کند لوت تا سبجی نوعی از بورتی
س	و در دم و الهی و نیز آرزو داشتن بهر چیزی	س	لوت تا نا بفتح اول غلطانیدن
س	لوت یعنی اول مذکر پرنده است معروف و دیگر	س	لوت پوت بهر دو و او مجبول غلطان
س	اول در عربی را بیت و نشان	س	لوت پوت هونا گنایت از عاشق شدن
س	لوات یعنی اول مرادف لوکت و آن آید	س	باشد
س	لواکانا کلبه اول آوردن چیزی بدست میگری	س	لوت پوتیا بود اول مجبول ثانی معروف و
س	لوانا کلبه اول حکم دادن کسی بگرفتن چیزی	س	کسر نامی هندی نوعی از رشتنی باشد که در آب
س	لوجه بسکون و او مجبول و دیگر حروف مذکر	س	میرود و آنرا یکیک گویند
س	از ریشه و بمعنی ترغیب و تحریص هم آمده	س	لوتن بسکون و او مجبول و فتح نامی هندی
س	لو بهنا با دووم مجبول عاشق گشتن و در زینته شدن	س	مذکر غلطک زون و نیز گبوتری را گویند که
س	لوجهی بر وزن خوبی حرص و طامع	س	غلطک زند و بمعنی خابن هم آمده
س	لوپ بسکون و او مجبول و بای فارسی عدم	س	لوت تا بفتح اول غلطیدن و باز گشتن
س	حضور و غیبت و غائب شدن	س	لوت تا با دووم مجبول غلطیدن لوت تا پوتیا
س	لوپتری بسکون و او مجبول و بای فارسی	س	از قسم توابع است بمعنی غلطیدن و خفتن زینک
س	و کسر رای هندی سونسث کلو له هر چیز و نیز چیزی	س	پهلوی پهلوی دیگر و لوت تا بمعنی اول تاراج کردن
س	است که فالوده و ارار از رکنم دروغن کا و	س	و غارت نمودن
س	پزند و خوردند	س	لوچا با دووم مجبول مذکر پاره گوشت مرادف
س	لوتخته بسکون و او مجبول و دیگر حروف سونسث	س	لو مخترا
س	لاش مرده	س	لوچن بر وزن سوزن مذکر چشم که عربان عین
س	لوتختا با دووم مجبول سونسث جوال و خورجین	س	خوانند و شوشش و براده آهن که جزوی از
س	لوتخترا بسکون و او مجبول و نامی وفغانی و نامی	س	اجزای سسی است
س	هوز مذکر پاره گوشت لوتختری سونسث کذلک	س	لوده با دووم مجبول و سکون دال و نامی
س	لوتختی با دووم مجبول و کسر نامی وفغانی سونسث	س	هوز درختی است که از آن رنگ می برارند
س	چوب بدستی مرادف لوتختی	س	لودها با دووم مجبول مع دال نام فرود از نرد
س	لوت با سیم هندی بر وزن قوت مذکر	س	و کشا و رزان
س	غلطک و باز گشت و کردش	س	لودی با دووم مجبول و کسر دال نام قومی است از افغانان

<p>لوکنا بادوم مجبول گرفتن و بادوم معروف</p>	<p>س لوس بروزن شورند که نوعی از آویزه گوش مراد</p>
<p>سوغتن چیزی باشد از حرارت هوا یا آفتاب</p>	<p>لوک و بمعنی زرشک است هم آمده</p>
<p>لوکنا بفتح اول در خشیدن و لغتم اول دید</p>	<p>س لوس بفتح اول در ای هندی نزه بمری ذکر گویند</p>
<p>لوکوا بی بسکون و او معروف و کاف تازی</p>	<p>س لوسها بادوم مجبول سنگی دراز که بدان چیزها بسایند</p>
<p>دفعه او و نوشت آتش زدگی یعنی گرفتن آتش</p>	<p>هر لوک لغتم اول بروزن دوک سونست مراد</p>
<p>لوکها بسکون و او معروف و کاف تازی</p>	<p>س لوک بادوم مجبول و کاف تازی مذکر کتی</p>
<p>سونست شعله در زبان آتش لوکها چلا فنا</p>	<p>و جهان و عالم و مردمان را گویند لوک پال</p>
<p>لوکها بادوم مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س بادشاه عالم برور لوک مراد چمن حنیت و</p>
<p>آلات و ظروف استی که کهنه باشد</p>	<p>س شیطان باشد تین لوک عوالم تنه باشد</p>
<p>لوک بفتح اول سونست نوعی از خزیه</p>	<p>هر که یکی سورگ لوک یعنی عالم بالادوم</p>
<p>لوک با او و مجبول و کاف فارسی مذکر عالم و</p>	<p>س هریت لوک که زمین و زمینیان باشد سیرم</p>
<p>مردم مراد لوک با کاف تازی</p>	<p>س یا نال که عمارت زیر زمین باشد</p>
<p>لوگانی بادوم مجبول بروزن خوابی مطلق بز</p>	<p>س لوکا با او معروف مذکر چیزی که از خانه</p>
<p>لوک بادوم مجبول بروزن غول اشک چشم و</p>	<p>هر سوخته و آتش گرفته بردارند و بنید از مذکور</p>
<p>بمعنی لرزان و اینکه گاه گاه از چشم بر آید و خیال</p>	<p>س لکانا که از آتش افزونی و فتنه انگیزی کردن باشد</p>
<p>چشم جنیان هم آمده</p>	<p>هر لوکا بفتح اول مذکر نوعی از خزیه است و بمعنی</p>
<p>لوکا بادوم مجبول مذکر نوعی از حقه و بادوم</p>	<p>س برق و درخشش هم آمده است</p>
<p>معروف مردم مثل را گویند</p>	<p>س لوکا لوک بهر دو و او مجبول مذکر زنجیره جبا</p>
<p>لوک با او و مجبول و فتح لام مذکر آویزه گوش</p>	<p>هر یعنی کوه ماکه پیرامون کتی واقع است</p>
<p>لوک بضم هر دو لام و هر دو و او معروف مذکر</p>	<p>هر لوکت لغتم اول و فتح سیوم سیرم نیم سوخته</p>
<p>چنگال و پنجه را گویند</p>	<p>هر لوکتی بسکون و او معروف کاف تازی سونست</p>
<p>لوم با او و مجبول بروزن موم مذکر موسی سرو</p>	<p>س آسغده و آسفته یعنی سیرم نیم سوخته و بمعنی بد</p>
<p>بدن و بمعنی وز هم است و بفتح اول در عربی</p>	<p>هر هم است</p>
<p>سوزش کردن</p>	<p>س لوکر ابسکون و او مجبول و کاف تازی</p>
<p>لوتری رو باه</p>	<p>س مذکر پارچه ای کهنه فرسوده</p>
<p>لون بادوم مجبول مذکر رنگ بمری ط خوانند و</p>	<p>س لوک چلا نا با او معروف سحر کردن</p>
<p>بفتح اول در عربی بمعنی رنگ باشد لون مرج</p>	<p>هر لوکری با او و مجبول مراد لوکتی با او</p>
<p></p>	<p>س سوخت</p>
<p></p>	<p>س لوک بفتح اول و کسر کاف بمعنی سونست هم</p>

<p>زراعت و بپزند و بضم اول غلگی که از دیوارها ببغند و بمعنی مسکه هم هست بعرابی زنده گویند لویا بضم اول و کسرتون هر چیز نمکین و لقیه الحما را نیز گویند</p>	<p>لکانا سخن آرای نمودن چا پلوی کردن هـ لون باو و مجهول و وزن زده حرفی است که برای انتزای غایت آید و بفتح اول هم خوانده اند س لویا بفتح اول در دیدن زراعت و برابر کردن</p>
<p>لویا بضم اول بیلدار و کلکار و ننگ ساز و نام قومی است از بقالان هـ لوه بضم اول و سکون داد معروف و دمای هوز موش سوم و باد مرمر</p>	<p>س لویا بضم اول و دوم مجهول نام سیوه است و هر چیز نمکین و زمین شود و نمکی که از دیوارها برافتد و لقیه الحما را هم گفته اند س لویا س بادوم مجهول بر وزن بودار مذکر شده بوم و بجای که در آن ننگ بر خیزد</p>
<p>س لوها بادوم مجهول آهن بعرابی جدید خوانند س لوهاس آهنگر و حداد هـ لوهاس بفتح اول مذکر شکسته و بیوشی و بخودی</p>	<p>هـ لونذ بفتح اول و سکون دیگر حرف مذکر باه کیسه و کبسه در عربی بمعنی کم آمدن سال و ماه باشد و بر وزن گمندر فارسی مردم کابل و انگل زان خود را دوست دارد و وزن فاحشه و لیسر بدکاره را هم گفته اند</p>
<p>هـ لوهانی بادوم مجهول نام قومی است از افا س لوه چن باو و مجهول و ضم جیم فارسی مذکر براده آهن که از در اجزای مسی داخل کنند لوه چوس بضم جیم فارسی کذلک</p>	<p>هـ لونذ بسکون و او مجهول و وزن و فتح دان مذکر کلخ س لوهاس بر وزن کوهاس موش گان آهن بعرابی معدن الحديد گویند</p>
<p>س لوهو بر وزن دور و مذکر خون بعرابی دم خوانند لوهو بهیمن آمدن اسپهال فرمی را گویند لوهو بهیمن بفتح بای فارسی مبرهن شدن لوهو ذ الناعبارت از بیماری لغت الدم است لوهو همان خون الوه</p>	<p>هـ لونذ بفتح اول و سکون داد و وزن و فتح دان هندی کودک و غلام پاره لونذ بانری فعل بد و لو اطت هـ لونذی - لونذی بفتح اول دختر و کنیز س لونگ بفتح اول موش و نقل و آن گرم و خشک است در سیم معراج و مقوی دل و معده و</p>
<p>هـ لوهی بر وزن کوبی موش لقمه و نوعی از پارچه ابریشمی و با باد و صبح صادق را هم گفته س لوهیا بادوم مجهول و کسرتی هوز هر چیز است و از آهن ساخته</p>	<p>هـ لونگ بفتح اول و سکون داد و معروف و وزن و کاف فارسی و فتح رای هبله شود و نمکین و بفتح اول نام دوا می است س لوی بفتح اول موش اجرتیکه به درون دگان</p>
<p>س لوی بادوم مجهول و کسرتی موش کل و بانا و رونق و رنگ چهره و کلوه خمیر نان که برای پهن ساختن آماده باشد س لوی بادوم مجهول و فتح بای تختانی بر وزن</p>	<p>س لوی بادوم مجهول و سکون داد و معروف و وزن و کاف فارسی و فتح رای هبله شود و نمکین و بفتح اول نام دوا می است س لوی بفتح اول موش اجرتیکه به درون دگان</p>

<p>طوری در رنگ کردن و نقاشی نمودن</p>	<p>سوزن که چشم عبری بین خوانند</p>
<p>لهسن بفتح اول و سیوم مذکر سیر عبری توهم گویند</p>	<p>لهو یا کبیر اول و فتح دوم و تشدید تحتانی گیرند</p>
<p>و آن گرم و خشک است در دوم در پشت و</p>	<p>لهاسر بضم اول اینک عبری حداد گویند</p>
<p>ورک را نافع باشد و قایم مقام تریاق است</p>	<p>لهاسرن بضم اول و کسر ای جمله زن اینک</p>
<p>در گردیدن جانوران بار و مزاج و صحت مبرور</p>	<p>لهسنی ناخن پیرای</p>
<p>و بران را نگهدارد و در بیاخ غلیظ بشکند</p>	<p>لهاسرا کبیر اول و فتح رای هندی مردم کینه و</p>
<p>لهسنیا بفتح اول و سیوم و کسر نون سنگی است</p>	<p>مزد مایه و ذلیل و ناکس</p>
<p>کران بهیا</p>	<p>لهمان بضم اول خوشخوار و خون آلوده</p>
<p>لهسوترا بفتح اول و ضم سین و سکون و او مجبول</p>	<p>لهمانگی بضم اول و سکون نون و کسوف فاری</p>
<p>و فتح رای هندی مذکور نام میوه است مرادف</p>	<p>سونسٹ عصای که از با این استوار کرده با</p>
<p>لهسوترا</p>	<p>لهمانه بضم اول و فتح نون خوشخوار</p>
<p>لهمک بفتح اول و دوم سونسٹ درخشانی چیزی</p>	<p>لهبیر بفتح اول موهده بر وزن ربهیر مذکر نوبی</p>
<p>ولهمان</p>	<p>از طولی باشد</p>
<p>لهکاسرنا بفتح اول و ناخن و ناز بردن و سبک</p>	<p>لهبیر بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر</p>
<p>زودن دست بر بدن سب</p>	<p>نام بنایت غیر معلوم</p>
<p>لهکانا بفتح اول متعدی لکنا</p>	<p>لهس بفتح اول و دوم سونسٹ موج و خیال و</p>
<p>لهکاوک بفتح اول و فتح و او سونسٹ درخشا</p>	<p>از زهر مار و چیز است که نفروی و طلای</p>
<p>لهکنا بفتح اول و دوم تریم کردن و درخشیدن</p>	<p>می باشد و آنرا کلاتون دوزان و کیش گران</p>
<p>چیزی روشن و موج زودن سبزه و گیاه از</p>	<p>سکار برند و شفتگی و اضطراب خاطر را هم گفته اند</p>
<p>حرکت باد</p>	<p>لهسرا بفتح اول بر وزن بهره مذکر اینک</p>
<p>لهکوسر بفتح اول و سیوم و تشدید و او مفتوح</p>	<p>لهسرا بضم اول کوچک و صغیر و بفتح اول و دوم</p>
<p>و سکون رای قرشت مذکر شیر برنجی که بخورد</p>	<p>و تشدید رای جمله نوعی از غله باشد</p>
<p>و عروس و داماد دهند</p>	<p>لهسرا لگانا بفتح اول بجات یافتن از چیزی</p>
<p>لهکیلا بفتح اول و کسر سیوم و سکون بای هر دو</p>	<p>بکلمت عملی و زبان ندادن کسی را در کارتی</p>
<p>و فتح لام تابان و درخشان</p>	<p>لهسرا نا بفتح اول موج زودن و امید و از چیزی</p>
<p>لهسکوت بفتح اول و ضم سیوم و سکون و او مجبول</p>	<p>ساختن کسی را که حصول آن ممکن نباشد</p>
<p>کسی که وام از مردم ستاند و او انگند</p>	<p>لهسرا بضم اول و دوم در هر دو سونسٹ</p>
<p>لهلهیا بفتح اول بر دوام بر وزن فقهه گیاه سرسبز</p>	<p>اقبال و سعادت طالع و نیکی و بخت</p>
<p>و سبزه تازه و موج زدن</p>	<p>لهسرا نا بفتح اول و دوم موج زودن و سفیدن</p>
<p>لهلهمانا بفتح اول و لام بالیدن و سرسبز و تازه باشد</p>	<p>لهسری بر وزن شهری ستون و ناپایدا</p>
<p>لهسنا بفتح اول بر وزن شهنما جواب دادن و</p>	<p>لهسرا بفتح اول و کسر رای جمله موج زدن و</p>

لیجانا برودن و چیزی گرفته بکریختن و اطاعت	بیان کردن یافتن و تجربه نمودن بمعنی فرض و اتمام و سر نوشت و تقدیریم آمده
گرون و گردن نهادن و طغر یافتن در بازی	س لهند با بضم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیچ جاناب سکون بای مجبول و جم فارسی	س هندی مذکور طرف است ه لهند با بفتح اول و سکون اول و فتح کاف فارسی
گرون و گردن در زیر دست شدن و گم شدن	س مذکور نه بند زمان س لهنج اول و ضم دوم مذکور خون مرادف لوجو
لیچر بسکون بای معروف و فتح جم فارسی سکون	س لهنج اول و ضم دوم مذکور نام نباتی است غیر مذکور س لی بفتح اول و سکون صد او آواز و شوق و آرزو را
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پارچه که بدر	س کوبند س لے بگیر و گرفته و حرفی است که برای ابتدای فای
لیس و بایای مجبول بر وزن نیزه کوساله که بچیر	س لے سر کهنای آماده داشتن و نگه داشتن س لیس و بایای مجبول بر وزن نیزه کوساله که بچیر
کا و باشد لیس و از زیادت الف که لنگ	س لیس و بایای مجبول بر وزن نیزه کوساله که بچیر س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س صنادر اکویند س لے بالک فرزند متبسی و پسر خوانده
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لے بالنا پروردن و فرزند کسی و برگزیدن کودک س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور
لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور	س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور س لیس با سکون بای مجبول و بای فارسی مذکور

<p>هندی مذکر و انهای که از رطوبت هوا بر باره و غیر آن افتد و گله کوسفندان و سگان را هم گفته اند</p>	<p>سکون نامی هوز و کاف نازی دوم کاتب محاسب لیکھی بادوم مجبول و فتح کاف اول و کسر</p>
<p>لیندی بادوم مجبول هونست سر کین بره و کین سک غیر اصل را گویند که کلب باشد و ضعیف</p>	<p>کاف دوم نازی هونست و هونست و هونست لیل بروزن و معنی نبل و آن چیزی است</p>
<p>فانولن را هم گفته اند لیو بروزن و بود که کج یا اندیشی که از دلو ابرو</p>	<p>و دای مشهور و نیلگون را هم گفته اند و فتح اول و عربی بمعنی شب باشد</p>
<p>لیو بروزن بود که کج یا اندیشی که از دلو ابرو لیو بروزن بود که کج یا اندیشی که از دلو ابرو</p>	<p>لیل بادوم مجبول بره کوسفند و بادوم هونست نیلگون و معنی سیر و بازی هم هست و فتح اول</p>
<p>خارجی بود و پستان جانوران لیوادی بادوم مجبول و کسر فال همد و همره هونست</p>	<p>در عربی نام معشوقه مخنون لیل کشته بکسر اول و سکون یای معروف فتح</p>
<p>و او ستم و مضاربه و معامله لیو اس بادوم مجبول مذکر کلابه که بدان دیوار</p>	<p>کاف نام پرند است که گوی آن نیلگون می باشد</p>
<p>را بنیدانید لیو اس بادوم مجبول مذکر کلابه و کابهل</p>	<p>لیلنا سکون یای معروف فرد بر و ن و بلع لیوت یا یای مجبول و ضم لام دوم آنکه در</p>
<p>قوت جانوران و دانه و گیاه لی بکسر اول و کسر همره هونست جزئی است مانند کمر</p>	<p>استاد و او انکند لیلنا بیرو یای مجبول که رفتن و قبول کردن</p>
<p>از تخم نرسیدی پزند و استادان گفت که وزین بکار برند</p>	<p>بروزستانن چیزی اندکی هلم بروزن هم مذکر سازش و اشقی</p>
<p>گفتار هشتم در حرف سیم ما مادر و نامی از ثانیهای لخمی و در فارسی ضمیر</p>	<p>س لیمو یا یای معروف در فارسی و عربی نیز لیمو که بند زشی آن سر و خشک است در سیم</p>
<p>جمع شکست و در عربی حرفی است که برای استغنیام و نفی آید</p>	<p>و جالی و معنوی معده و شکند صفا و مسکن حش خون باشد که بند آب لیمو و نفی سیم مله و غیر</p>
<p>س مایاب والدین و ما و در پدر مایاب مذکر پیمانة عبری میقال گویند</p>	<p>س لین بکسر اول بروزن دین که داخله وصل کرده و نیز کسی که با او بخل گیری کند و بفتح اول و تشدید</p>
<p>س مایابا پیرون مایابا شور با او سرگنی دلیار کنایت از قلت اشیای خور و نی و هوزی عیال</p>	<p>س دوم مکسوره و عربی نرم و ملایم باشد س لینا کرفن و یا فتن و بازی بروزن خریدن باشد</p>
<p>س مات هونست یکی از حروف بود و معنی مادر هم هست و در فارسی معروف که شهادت باشد</p>	<p>س لین دین با هرودی یای مجبول مذکر و او ستم و معامله باشد</p>

س مات هونست یکی از حروف بود و معنی مادر هم هست و در فارسی معروف که شهادت باشد

س ماتا مادر و معنی آبله جدی دست و غیر هم

س ماتا ایسکن نامی فغانی هونست حرف علت و وجه خوراک و قدر شربت و وا

س لیند ها ایسکن یای مجبول و لون و فتح اول

<p>ملچین نام اقلیمی است مشهور</p>	<p>س</p>	<p>مانتا بسکون نامی فوقانی مست شدن بر خوش</p>
<p>ماخرا بفتح خای عجمه دمای هندی است و اصل</p>	<p>ه</p>	<p>گردیدن</p>
<p>وسفیه باشد مرادف ماچه خرا</p>	<p>س</p>	<p>ما تیل یعنی سیوم خالو که برادر ماور باشد</p>
<p>مادك بفتح دال مهله و سکون کاف نازی</p>	<p>س</p>	<p>ما تماندگر جیدن پیشانی و ذوق سرما تماندگنا</p>
<p>بر چرخ مسکرو نشسته آور</p>	<p>س</p>	<p>بمعنی بریدن پیشانی بود و آن کسان است از</p>
<p>ماد گمان بفتح سیوم و سکون کاف نازی و</p>	<p>س</p>	<p>ظهور آثار انجام و آغاز کار ما تمانر گونا جبهه سا</p>
<p>فتح نامی فوقانی سونش هستی و نشسته</p>	<p>س</p>	<p>کردن و جبین نیاز بر آسان کسی بنیادون</p>
<p>مادهو یعنی سیوم و سکون مای هوز و واد</p>	<p>س</p>	<p>ما تخر یعنی سیوم باشد مشهور که نام شهر است</p>
<p>مجهول نامی از نامهای و شنو یا کشتن است</p>	<p>س</p>	<p>و نام قومی است از کایتان و برهمنان</p>
<p>ماسر سونش ضرب و حریت نامی از ماچه مای</p>	<p>س</p>	<p>ما تخی لینا هموار کردن چیزی عمود هموار کردن</p>
<p>ماسرا زوه و کشته شده و ماضی از زدن ماسرا</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>افرادن کشته و رز سگاه ماسرا ماری جدال</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>و سفاربت طرفین ماسرا ماسرا چرخا گردیدن</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>کسی و راورگی</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>ماسر تند بفتح فوقانی و سکون نون و دال هند</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>مذکر آفتاب را گویند</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>ماسر جن بسکون سیوم و فتح جیم نازی مذکر</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>افشا ندن آب باشد برای نظهره بنگان چنانکه</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>در ادای رسومات دینی طریقه هند و است</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>ماسرا جانا کشته شدن و مغلوب کشیدن و</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>عرق شدن کشتی در دریا و کشته شدن کاروانها</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>یا پاره از فوج از دست رانر زمان</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>
<p>ماسرگ بفتح سیوم و سکون کاف فارسی مذکر</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>



نوامی است از نواهای موسیقی و وسط و میان چیزی  
 و نوعی از نظم و شعر مابعد ده هاسر بیانه سیلابها  
 و وسط دریا باشد مرادف مابعد هاسر  
 مابعد بسکون نون و فتح جسم تازی مذکر نشاسته که  
 آنرا با کاج یعنی شیشه صلا می کرده یا میزند و در سما  
 کاغذ بادوران تر کرده خشک سازند تا در وقت  
 پتنگ بازی ریسان دیگر را برود و ضیافتی که  
 در امامین نوشاه قبل از رسم نکاح برای دوستان  
 خود میگذراند و تنه درخت را هم گفته اند  
 مابعد بسکون نون و فتح جسم موش نشان  
 و شوکت  
 مابعد بسکون نون و کسر جسم تازی مطلق شی و سکا  
 را گویند  
 مابعد بسکون نون و وال مبدل پرموده و بمعنی کلین  
 و مزه پرموده و غایر که مقام ماندن درنده و جانور  
 باشد  
 مابعد بسکون نون و وال هندی مذکر امار و آب سنج  
 مابعد بسکون نون و فتح وال هندی مذکر و غنی  
 که از ضرب بر جسم افتد و نوعی از نان خوردنی هم است  
 مابعد ناسکون نون و وال هندی مالدین و  
 پایال کردن و امار دادن پارچه را یا کاغذ را  
 مابعد هاسر مرادف منداها  
 مابعد بسکون نون و کسر وال هندی موش  
 امار و نشاسته را گویند  
 مافنس یعنی نون و سکون سین مبدل آدمی و انسان  
 را گویند و بسکون نون و سین مبدل بمعنی گوشت  
 باشد بعرابی لحم خوانند  
 مافسنونان بسکون نون اول و فتح سین و سکون  
 نون دوم و فتح و او و سکون الف و نون مذکر عظیم  
 و تکرم و مر جا گفتن دوستی را که برای ملاقات آید  
 مابعد مکر جسم نون و سکون کاف تازی مذکر نوعی

از معنی باشد لید کامانک کنایت از اسب  
 مانک جو تر یعنی جسم تازی و سکون با و مجهول  
 و رای هندی نام پرنق است  
 مانکده یعنی نون و سکون کاف تازی مابعد  
 آدمی و بشتر مرادف مافنس  
 مانگ بر وزن و انگ موش فرق سرو ناحیه  
 شهر و صف و قطار و دست سوزده و آن ختری  
 وزنی باشد که خواستکاری او نموده باشند اما  
 هنوز نکاح نکرده کذا فی الیه مانگ نکالنا  
 شانه کردن سوی بطوریکه فرق نمایان گردد  
 مانگ چکنی بکسر جسم فارسی و سکون کاف  
 تازی و کسر نون و سکون تخانی نام پرنده است  
 مانگ دینا دادن چیزی بکسی بعد در خواست  
 آن از دیگران  
 مانگ لینا بهاریت گرفتن  
 مانگنا طلبیدن و خواستن و خواستکاری  
 زن را مانگ تانگ کرنا خواستن سوال  
 کردن از قسم توابع است  
 مانگی بسکون نون و کسر کاف فارسی موش  
 دام و قرض را گویند و بمعنی دست سوزده یعنی  
 دختر خواستکاری کرده  
 ماننا بسکون نون اول پذیرفتن و گردن  
 براماننا آزرده شدن و ناخوش گردیدن  
 و ریختن و بجلا ماننا تقیض براماننا  
 مانو- مانون با و او مجهول در هر دو بمعنی  
 بالقرص و فرضا باشد و کبر برانیز گویند بعرابی  
 سوز باشد  
 ماننده بسکون نون و های هوز در میان  
 اندرون مرادف مین تا مین بسکون  
 نون و کسر های هوز بر وزن شاهین کذک  
 مانی بر وزن فانی مهزور و مشکر و در فارسی



اسان فرابم آید	هـ	متکا نافع اول چشمک زدن و غمزه کردن	هـ
متهرا نافع اول و دوم و کسر رای قرشت بر مینی را	س	متکن نافع اول و سوم مونت کرشمه و غمزه	هـ
گویند که از ساکنان شهر شهر باشد	هـ	متکنا نافع اول و دوم غمزه کردن و نافع اول و	هـ
متکن بکسر اول و ضم فوقانی و سکون های هوز و	س	دوم و سکون سیوم او مذکلی کوچک که بدان	هـ
ذکر چو او آن برجی است از بروج آسمان بفارسی	س	آب از کلیره بردارند	هـ
و دیگر گویند و بعضی جفت هم آمده است و بعضی	س	متکو نافع اول و سکون و او مجهول مذکر	هـ
اول و دوم شورانیدن و دریم زدن ماست	س	خانه کلین	هـ
متکنا نافع اول زدن و شورانیدن ماست و خمیر	س	متکی نافع اول مونت کلیره کوچک غمزه و او	هـ
کردن و سرشتن آرد و شیر زدن و آن آله است	س	و چیزی است که از علاج و چوب سازند و بد	هـ
سروفت که بدان ماست را بشوراند تا مسکه	س	طفالن شیر خواره دهند تا آنرا مکیده باشند	هـ
از دوع جدا شود	س	و از اجوستنی هم گویند	هـ
متکنی نافع اول و سکون های فوقانی مونت شرزند	س	متنا بکسر اول سوده شدن	س
متکنا نافع اول و دوم و کسر زدن و فتح تختانی مونت	س	متقه نافع اول مذکر در سه بند و آن و خانقا	س
شورانیدن ماست	س	و تکیه گاه جوکیان باشد و بعضی اول مشت	هـ
متحوت نافع اول و دوم و سکون های هوز و او	س	متقه مرد نافع میم دوم و سکون رار ایزن	هـ
و نای هندی مذکور دستگیری و اعانت و عدد	س	و وز را گویند	هـ
خرج را گویند	س	متها نافع اول و تشدید نای هندی مغز و دوم	س
متهور نافع اول و دوم مذکر حیرت و سائبان	س	مذکر دوع و ماست و نرم و آهسته را نیز گویند و کبیر	س
متهیا بکسر اول و سکون فوقانی و نای هوز زرقب	س	اول و تشدید نای هندی بوسه بربی قبله گویند	س
و دغل و ناسره	س	و بعضی شیرین و حلوه دست و نرم هم آمده است	س
متی بکسر اول و دوم مونت بعضی تارنج باشد و	س	مراد است مینها	س
سود و نفع را هم گفته اند	س	متها س بکسر اول و فتح دوم مونت شیرین و	س
متنا یا بعضی اول و فتح نای هندی مذکر فریبی	هـ	حلاوت متها نس بیادت نون پیش از	س
متنا بکسر اول سکون چیزی و حک کردن	س	سین کد لک	س
متن نافع اول و دوم مذکر کرسنه و آن نوعی از جویا باشد	هـ	متھالی بکسر اول مونت شیرینی و حلوا	س
متن نافع اول مذکر کرسنه و نام پارچه است ابریشمی	هـ	متھری بکسر اول و فتح دوم و کسر رای هندی	س
متری نافع اول نوعی از کرسنه باشد	هـ	نوعی از شیرینی باشد	س
متریلا نافع اول و سکون نای هندی و کسر	هـ	متھوم نافع اول سکون و او مجهول مونت	هـ
قرشت غلم که در آن کرسنه را آورده باشند	هـ	مرتابان را گویند متھومری نافع اول و دوم	هـ
متک نافع اول و دوم مونت غمزه و او را گویند	هـ	کد لک	هـ
متکا نافع اول مذکر کلیره بر وزن عربی	هـ	متھولی نافع اول سکون و او مجهول مونت	هـ

س	متمی بضم اول تشدید دوم سونت مشنت و بکسر اول	س	حجاج بفتح هر دو سیم لبریز و مملو
س	و تشدید دوم بوسه بجزی قبله	س	مجان بفتح اول مذکر چوب بندی و چو تزه و توارزه با
س	مشهیا بضم اول و کسر دوم آن مقدار چیز که درشت	س	مجانا بفتح اول کردن و ساختن و بظهور آوردن
س	سنتی بکسر اول و تشدید دوم و بفتح اول هم آمده است	س	مچکانا بکسر اول خوردن چیزی بغير اشتها
س	خاک بجزی تراب گویند و کنایت است از نفس	س	مچک برون لچک سونت و جمع مفاصل
س	سطلسته و مر و تسلیم النفس و فروتنی و فرمان بردار و	س	مچک بجزی بکسر هر دو سیم و فتح هر دو سیم فارسی خوردن
س	قبر و چیزهای بقید و اضلاع	س	چیزی بغير اشتها
س	مشترک بفتح اول زمین قابل زراعت شدن	س	مچکانا بکسر اول شدن و بفتح اول بچشم داور اشاره کرد
س	مشیانا بفتح اول بچشم داور اشاره کردن بردار	س	مچکنا بفتح اول هر دو جمع مفاصل و داشتن و آواز
س	و تحمل نمودن باشد	س	مچک کردن چارپای و غیر آن از بسیاری بار
س	مشیا و بفتح اول مذکر برداشت و تحمل	س	مچلا بفتح اول هر گز و شوخ زرا گویند
س	مخج بروزن که بجنه و رسید و در فارسی معنی	س	مچلانا بفتح اول شوریدن دل مراد و متلافا و
س	راوی در روایت کننده و مفر باشد و از	س	بمعنی تجامل کردن و دانسته نادان شدن نیز آمده
س	اتباع کج هم است همچون کج	س	مچلاها بفتح اول ستم و سرکش
س	مجا بفتح اول و تشدید دوم مغز استخوان	س	مچلا همت بفتح اول سونت نموده کردن کشتی
س	مجهاری بفتح اول در میان	س	مچلانی بروزن بر جای سونت شوخی بچلین بفتح
س	مجهولا - مجهولا بفتح اول میان و متوسط	س	اول و سیم فارسی و بای فارسی کذلک
س	مجهولی بفتح اول و سکون و او مجهول سونت	س	مچلکه بضم اول و فتح سیم فارسی و سکون لام و فتح
س	لیس کو یک مجهلی بفتح اول و سکون بای مجهول	س	کاف تازی مذکر اقرار نامه
س	کذلک	س	مچلنا بفتح اول و دوم سرنخی کردن و اطاعت نمودن
س	مجه بضم اول مرا	س	مچمچ بفتح هر دو سیم آواز چیزی
س	مجهیت بروزن نسبت ارزان بجزی رضی گویند	س	مچچا بفتح هر دو سیم آواز کردن چارپایا چیز دیگران
س	مجهیته بفتح اول و سکون بای محرف و دیگر	س	مچل و مکرانباری
س	حروف سونت نام چیزی است که ازان رنگ	س	مچنا بفتح اول شدن و کرده شدن و بکسر اول بستن
س	سرخ می برآید	س	بمعد کردن
س	مجهیر بروزن کبیر سرخ و آن بکسر اول دو پاره بود	س	مچنگ بضم اول و فتح سیم فارسی و سکون فونج گاه
س	تنگ بود که بندی بران تعبیه کنند و در دست گرفته بر	س	فارسی سونت نام سازی است که آواز در دمان
س	مکده که زنند تا بعد از آید	س	بگیرند و بنوازند
س	مچا بضم اول تشدید دوم مذکر باره گوشت مراد	س	مچوانا بفتح اول متعدی مچانا
س	موچا	س	مچوترنا بفتح اول و سکون و او مجهول و رای است
		س	بچیدن و سنگسار

مچولنا کبیر اول دفع دوم دسکون و چشم پوشیدن  
 و چشم بستن  
 س چجه بفتح اول مذکر مای و نام او تارا اولین کج در آن  
 و شش و لبش مای کوچک جلوه گشته و قصه آن عالی  
 از اطباء نیست  
 س چچمنج اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه مذکر پشه  
 بعرابی بق کونید چچمرک جبول کچوسا و زویرا  
 کونید که چیز مای بی قدر هم بدزد و  
 س چچلی چچی بفتح اول مؤنث مای بعرابی سگ خزانند  
 و آن سر دو زبست در اول و کونید در دوم و  
 مای نمک سود گرم و خشک است و هر دو مسمی  
 ه چچندس بفتح اول و دوم دسکون مای بوزون  
 دفع دال جمله دسکون رای قرشت مذکر موش  
 کونید و گناید از احمق و سفیه بود  
 س چچندس بفتح اول و دوم نام جوگی است  
 س چچمو بفتح اول مای گیر و صیاد ماهیان  
 ه چچی بفتح اول و تشدید دوم مؤنث بوسه بعرابی  
 تشدید کونید  
 س چچیا بفتح اول و کسر دوم دفع مای تخمائی مذکر گری  
 س چچیا و بفتح اول و کسر دوم دفع مای تخمائی دسکون  
 الف و دوا و مذکر شهید و غسل  
 س مد بفتح اول مذکر شراب و می و بمعنی مغز و نخ  
 و کبر نیز آمده و در عربی کشش و دراز شدن چیزی  
 و آب خیز و آب سیل خلاف جذر و خطی که بر  
 الف نویسند  
 س مداس بفتح اول مؤنث نام نباتی است دور  
 عربی جای دو در گذرش باشد و نام یکی از اولیا  
 س مداسی بوزن هزار می شنبه بازر کونید  
 ه مداسریا دوشی را کونید که در سلسله شاه مدار  
 رحمة الله تعالی علیه باشد  
 س مدعت بضم اول و کسر دوم سرور و شادمان

به تشدید دال مفتوحه و در عربی بمعنی زمان زمان  
 و دراز باشد  
 س مدرا بضم اول مؤنث نشان و چها به و چها  
 رو پید و وضع و بهیئت و نیز حلقه را کونید که چون  
 در کوشهای خود کشند و بفتح اول مؤنث  
 س مدك بفتح اول و کسر دوم دسکون کاف مای  
 مغزور و منکر را کونید  
 س مدصاتا بفتح اول دسکون دوم بوزن مؤنث  
 ست و سرخوش  
 س مدصانتي بفتح اول دسکون دال دسکون  
 نون و کسر مای نونانی زنی که مخمور باشد  
 س مدن بوزن بدن مذکر عشق و شہوت و  
 نامی از نامهای جهاد و نام نباتی است که  
 آنرا دوتورا هم خوانند و درخت تازوچ مین چهل  
 را هم گفته اند و بضم اول دفع دال در عربی چچ  
 س مدان بان بفتح اول و دوم دسکون نون  
 اول نام کلیت  
 س مدعه بفتح اول دسکون دیگر حرف ذت مذکر  
 طبیعت و شرت و شہد غسل و بمعنی متوسط و  
 میانہ نیز نیم است  
 س مدعه بن بفتح اول و ضم دال جمله دفع مای  
 سوحده مذکر نام شهر مشهورا باشد  
 س مدحپ بفتح اول و ضم دوم مذکر زبور  
 و محل مرادف الی  
 س مدعه بن بفتح اول و ضم دوم فارسی نام شهر  
 مشهور است  
 س مدعه بن بفتح اول و ضم دوم دفع مای  
 فارسی درای قرشت و سکون سین جمله سینه  
 رسیده و شیره دار را کونید  
 س مدعه پی بضم مای فارسی و کسر مای قر  
 نام شهر مشهورا

<p>اگش نازی که چون آرزو بسوزند آواز بندوق ازان برآید و آزا پتا خا هم گویند و بکسر اول مخفف میری ازان هرابرو زن بر سر آمده و در فارسی از جمله لی باشد</p>	<p>س مدله نفتح اول و ضم دوم و سکون نای هوزور س قرشت شیرین بربی جلو خوانند مدهری بکبری س قرشت و سکون نای معروف کذلک</p>
<p>س مرال نفتح اول کبط و آن جانوری است معروف س مرانی بضم اول و وزن مراح کیسکه بقولات و س سبزها کار و و بمردم بفرود شد</p>	<p>س مدله سوزن نفتح اول و ضم دوم و ضم سیم س و سکون و او معروف و فتح و ال جمله نای است س از نامهای کفن چون اوستیاطی را که موسوم بک س بود بکشت باین لقب موصوف شد</p>
<p>س مر بجهکها نفتح اول و ضم نای هوزده و تشدید کا س نازی مردم فاقد کش و حریص بسیار خوا س مر بیج نفتح اول و بیوم و سکون جیم فارسی پیده و سخ س مر بیجا نفتح اول و فتح نای فارسی و سکون جیم فارسی س بیج کشیدن و بقاییت محنت کردن باشد</p>	<p>س مدله کون نفتح اول و ضم دوم و فتح کاف نازی س و سکون نای قرشت مذکر زبور غسل و نام مرد س از خوشان کفن</p>
<p>س مر ت لوک نفتح اول عالم قانی و زمین را گویند س مر ت بکسر اول و سکون نای قرشت و نای فوقا س سونث مرک و موت</p>	<p>س مدله هوکری با کاف نازی بروزن رفوگری س مونت نوعی از نان باشد که در ایشان آزا س بر آتش پزند و بخورند و نیز طعامی که بطور خیرات س بزا بران بشکده دهند</p>
<p>س مر تک بکسر اول و دوم و فتح نای فوقانی و سکون س کاف نازی مذکر لاشه و جسم مرده</p>	<p>س مدله نفتح اول و تشدید دوم مفتوح و سکون س نای هوز و سیم سیانه و متوسط</p>
<p>س مر ت ک بکسر اول و فتح نای فوقانی و بیوم و ناراست س مر جاد بروزن فراد مونت جاه و حشمت ادب و تعظیم س مر جاد ک نفتح اول و کسر نای جمله معزز و کیم و خنجر س مر جانا نفتح اول مردن و وفات یافتن</p>	<p>س مند همت نفتح اول و ضم دوم و فتح سیم و سکون الف نای س فوقانی مذکر نام نوزی است از سوسنی س مند همتا نفتح اول و سکون ال جمله و نای هوز س و فتح سیم و سکون الف و فتح فوقانی با الف کشیده س مخمور و سرخوش</p>
<p>س مر جیا نفتح اول و کسر جیم و فتح نای تختانی غوطه خور س و غواص را گویند</p>	<p>س مدله حاس نفتح اول مذکر وسط ماه را گویند س مدله ماکهی نفتح اول و ضم دوم و فتح سیم دوم س و کاف نازی زبور غسل و کس شهید چه مدله س و ماکهی کس را گویند</p>
<p>س مر ج بکسر اول سونث فلفل دان کرم و خشک است س در چهارم گول مر ج فلفل گرد کال مر ج مر ج س مر چا - مر چانی هر دو بکسر اول و ج سرخ س مر چنگ بضم اول سونث سازی است که آزا س در دهن بگیرند و گوازند مر لوف چنگ</p>	<p>س مدله مدیه بجاگ نفتح اول و سکون ال و نای هوز س و فتح نای تختانی مذکر مرکز و مدار و وسط چیزی گویند س مدله نفتح اول و فتح و ال سندی جانیکه دران س مردم استقبال نمودن و او را و کند مر ادف س مند همتا</p>
<p>س مر چا بضم اول سونث عشی و بیوشی مر ادف س مور چا مر چا جاناعشی کردن و بیوشش س شدن</p>	<p>س مدله نفتح اول و تشدید دوم مذکر و آن چیزی است س مر چا بضم اول و فتح نای هوز و سکون جیم فارسی</p>

<p>فست که ضرب باشد مرگنا بیخ اول و سیوم        و فتح نون بگذرک</p>	<p>ف مرد نقیضش مرد با مزوزن فاحشه وزنا کا مرد        با نیزی زنا کا دی زن با مردان</p>
<p>مرگیا مردین        مرگی یعنی اول و کسر کاف تازی مونت زبورت        که در گوش کند و جای از گوش که بالای زرد گوش است</p>	<p>ف مرد امر سنگ یعنی اول معروف و معروف آن مرد        سنج است سرد خشک است در آخر سیوم و سم قاطع        با قوت محله و قایضه و بنایت مجفف و مسدود و عا        و بر نغ گوشت زاید و رو پانده خط صالح و الیام        و بنده زخمهای عمیق باشد</p>
<p>مرگ بگر اول و سکون رای فرشت و کاف فارسی        مذکر است و غزال مرگ توشتا کبیر فوقانی دورا        مهله و سکون شین بجه سرب که نمایش آب باشد</p>	<p>س مردن بیخ اول بروزن کردن مالش مرد و کوب        و یعنی اول بروزن کردن و فارسی و قایضه و نیت شدن        س مردنگ کبیر اول و فتح وال مهله مونت نوعی از        دبل باشد که از اسندل هم گویند</p>
<p>در صحر مرگ چتر کبیر حیم فارسی نام پرده است        بنایت که چک مرگ چمکلا پوست آهوک درو        و جوکیان بران نشیند مرگ سلا سکار کا</p>	<p>س مردنگی - مرنگیا اسندل نواز        س مردنی یعنی اول بروزن کردن کسی را گویند که بر        دیگری روغن باله</p>
<p>آهوان مرگ یعنی با و او مجهول و فتح حیم فارسی        سیکه چشانش سحر چشان آهوان بود مرگ مد        یعنی سیم دوم مذکر مشک را گویند مرگ نابجه        ماده مشک باشد مرگ بینی زن آهوشم و</p>	<p>ه مرد و ابغ اول مضم وال مهله در محل تخمیر سحر مردک        گفته میشود        ه مرد ها کبیر اول فتح وال مهله نقیب و شجبه و سرنک        هرر معنا یعنی اول بروزن عاشق شدن شید بود</p>
<p>بر محبوبه و عشوقه اطلاق کنند مرگ مراج یعنی        سردار جانوزان است شیر را گویند مرگ سوا        کبیر سیم مهله نام منزل تخم است از سنازل قری        مرگت یعنی اول و سیوم و سکون تالی سوز        و تالی هندی مذکر جای سوختن است و مردگان        خود را مرادف مسان</p>	<p>س مر سباروزن ترساند که بقبله و سبزی        س مر ستمل یعنی اول و ضم رای مهله و سکون سیم        فتح تالی فوقانی و سکون تالی سوز صحرای طی و یعنی        و بیابان بی آب</p>
<p>مرگ گل یعنی اول و سیوم مای بریان        مرگی بکسر اول مونت صرع و آن مرضی است معود        مرگیا کبیر رای مهله و فتح کاف فارسی و مای        تخمائی مونت شکار و شکار کردن</p>	<p>ه مرگانا یعنی اول و حیدین        س مرکت یعنی اول و سیوم و سکون تالی فوقانی مذ        زرد و این سنگی است کران بها        س مرکت یعنی اول و سکون تالی هندی بوزینه و بوز        را گویند</p>
<p>مرگها کبیر اول و سیوم خداوند صرع و معرو        مرگ یعنی اول مذکر طواس و آن جانوری است        معروف و گرم بی دندان را نیز گویند        س مرلی یعنی اول مونت عزنا و فی که از ارمی نوازند</p>	<p>س مرکی یعنی اول و سیوم و چهارم فارسی بام و سف        س مرگ ماضی معطوف علیه از مرنا و مردن از کردن        کاری بود و بیفتت نام        س مرگها جانوزان در ماهرت خورد و مر مخفف مار</p>
<p>مرم یعنی اول و دوم بروزن گرم مذکر حال و صفت        و سکر است و ما جاور از داری و حرمی و دانش و</p>	<p>س مرگها جانوزان در ماهرت خورد و مر مخفف مار</p>

س  
 س  
 س

<p>س مرهتا روزن مرهتا قومی است از هند و مرهته بفتح اول و سیوم و تشدید تالی هندی</p>	<p>س علم و معنی حاشیه دکناره هم آید س مره بر وزن سرور مذکر آوازی که از برگ</p>
<p>ه مرهی لغتم اول سونش پریچ س مرئی لغتم اول و فتح دوم و کسر سیزده سونش ترب</p>	<p>درختان و پایال کردن آن بر آید ه مره لغتم سز و سیم بر معنی که از برگ کرده برشته باشد</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و دوم و سکون تخطائی و فتح تالی هندی پیچیده</p>	<p>س مره مرانا بفتح تیر و سیم بعد از آمدن کفش س پنجاهم رفتن مردم</p>
<p>س مرهچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تخطائی و نیم فارسی معروف نام شیطان که راون اورا برای</p>	<p>س مره ن بفتح اول و اول نهادن بر چیزی و عشق باختن</p>
<p>س مرهیب داون ستمیا سقر کرده بود</p>	<p>س مره نذا اگر نا معنی اول و فتح دوم و سکون نون و فتح دال هندی بسن و کوه داون</p>
<p>س مرهیحی بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف و کسر ختم فارسی سونش شعاع آفتاب و یکی از اولیا</p>	<p>س مره و اب بفتح اول و ضم دوم مذکر مرز بچوش س مره و انا بفتح اول سندی مرنا</p>
<p>س مرهیل بفتح اول و سیم و ضعیف و سخی س مرهیل لغتم اول سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مره و تر بفتح اول سکون و او مجبول و رای سندی سونش پریچ و اضطراب مره و تر با فرود</p>
<p>ه مره و تر مرادف مره و تر ه مره و تر مرادف مره و تر</p>	<p>ه مره و تر بفتح اول مذکر پیش بعرلی سنج گویند س مره و تر بچلی بفتح اول و فتح بای فارسی نام نبات</p>
<p>س مره لغتم اول سکون دیگر حروف مرادف موند ه مره نا لغتم اول برکشتن و خمیدن و کج شدن و نیم</p>	<p>است که بار از او رود و انا بکار برند ه مره و تر نا بفتح اول پیچیدن</p>
<p>خورون آب شمشیر س مره نا بفتح اول اندوده</p>	<p>س مره و تر بفتح اول سیم و ضم و بعضی شفیق و مهر با هم ه مره و بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و تالی</p>
<p>س مره من بفتح اول و دوم سونش اندودکی س مره حنا بفتح اول اندودن</p>	<p>ه مره سوز سونش محبت و شفقت و لطف و بفتح اول و سیوم در عربی نام کوبی در که معظمه</p>
<p>ه مره حی بفتح اول سونش کلبه و کاشانه و بعضی شکبه هم آمده</p>	<p>ه مره و حی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول کسر تالی سوز شفیق و مهر بان</p>
<p>ه مره حیا بفتح اول و سیوم و تشدید یای تخطائی سونش کلبه و کاشانه</p>	<p>س مره ها لغتم اول و سکون دوم و فتح تالی سوز مذکر طاو و آن جانوری است معروف و بعضی سیم و فرزند بی</p>
<p>س مره حیا نا خمیدن و نیم خورون لب شمشیر س مره نا نا بفتح اول آقا و اوان</p>	<p>س نیز آمده ه مره ها لغتم اول و فتح تالی سوز مذکر پیچ و سنگین و سز</p>
<p>س مس بکسر اول و سکون سیم جمله مذکر حید و بهانه و بفتح اول و کسر دوم سیاهی و دلا و بکسر اول در فارسی</p>	<p>پیچیده</p>



لقب بعضی بر عیان گمان سخیلا باشد و  
 و پیشک بند و راهم گفته اند  
 ت مشقاب بضم اول قاف بزرگ  
 حد مشکین باند هئا - مشکین چرمانا  
 بضم اول قاف بزرگ  
 ت مقیش بضم اول قاف مفتوحه مذکر ت  
 قوه طلا و کلابتون باشد مقیشی کلابتونی  
 س مکت بضم اول سکون کاف تازی و تاسه  
 فوفانی کور و مور و ایدرا گویند و بعضی نجات و  
 عنوگناه و آمرزش نیز هست و ناجی را هم گفته  
 که رستگار باشد  
 س مکتا بضم اول سکون و دوم مذکر و اید  
 مکتا بضم اول سکون دوم بسیار و وافر  
 س مکت بضم اول و دوم سکون تازی بندی  
 ناج دو بهیم  
 س مکر بضم اول و دوم سکون رای فرشت مذکر  
 ایینه بربی مرآت خوانند و بفتح اول و دوم مذکر  
 جدی که یکی از بروج دوازده گانه باشد  
 س مکر کرت بسکون الف کس کاف و کس رای  
 مکر و سکون تازی فوفانی شکل شکل جدی  
 مکرنا بضم اول و فتح دوم انگار کردن  
 مکر و نا بفتح اول و سکون و او بجهول تر کردن  
 چیزی در آب  
 مکرهایا بفتح اول و سکون کاف تازی در  
 فرشت و فتح تازی بوز و سکون الف و فتح تخانی  
 سکار و حیل گر را گویند مکر حالی زن سکاره  
 مکر بضم اول سکون دوم مونس نام بخت  
 از جور شو و آن کجور تعبیر میباشد و مضمونش بطور کجور  
 و انکار باشد مکر گویندش چه مکرنا یعنی انکار کردن  
 به شدت و آنرا یکد بات چلت بر و انچه گفته

مصری است نه یعنی که نا کجور مونس سون  
 جگر اجها تا کیون سکی سببی ناسکی کاشا  
 ترجمه آن چون در راه میرفتند او اسن من نکرت نه  
 سخن من گوش کرد و نیز هیچ پاسخ و او ای حاصل مایه کجور  
 سینه و ماجرا داشتیم درین چهار سنده و میرسد  
 ای دوست این که کرده آیا عاشق ذکر و زن بطور  
 انکار بجای جواب میداد ای دوست خاری چنین  
 س مکرنا بفتح اول مذکر تازی از غله و عنکبوت بزرگ  
 مکرنا بفتح اول یعنی جبانیدن چیزی است بلی  
 و کن یا از مخافت کردن  
 س مکر تازی بفتح اول مونس عنکبوت مکر تازی  
 برده عنکبوت و کنایت است با بر غیر مخوف و نامی و دور دور باخته  
 مکر تازی بفتح اول مذکر بزرگ  
 س مکره بضم اول مذکر دمان و چهره  
 س مکها بفتح اول مذکر نام بناتی است و دای  
 س مکرنا بضم اول مذکر روی و چهره  
 س مکهن بضم اول مذکر کاف مفتوحه مذکر سکه بربی زبده خوانند  
 حد مکنا بفتح اول قسمی از میدان که دندان دراز  
 نمی دارد و عروس که خار پای نداشته باشد  
 س مکھی بفتح اول و نشدید دوم مونس مکس بربی  
 و باب خوانند و پاره آهنی که بر بندوق نصب  
 نمایند و نگاه بران کرده است بنزد مکھی از انا  
 بضم الف مکس راندن و کنایه از تعلق کردن نیز باشد  
 و آید یا و فرقه ما بر بدن داشتن چه درین حالت  
 مکس بدن بجوم میکنند و قادر اند از برون مکھی  
 حملنا بفتح جیم تازی کنایت از زنجور برون  
 کسی است به بیماری آتشک مکھی جوس زفت  
 و نسیم و بخیل مکھی ما را کنایت از کاهلی نمودن  
 و سکار مانند ن باشد  
 س منکی بضم اول و نشدید دوم مونس مشت مراد  
 مکار به نشدید دوم و بفتح اول در عربی مونس بگید

وکشتی گرفتن		مگ بیخ اول سکون گاف فارسی بر وزن سنگ نگر	س
ملا ب بکسر اول موشن اتفاق و سازش و موافقت و آمیزش و ملاقات	س	راه و طریق مگانا بیخ اول مروت منگانا	س
ملا م بیخ اول بر وزن کلا موشن نام نوا و سرودی از موسیقی که آواز او وقت باران	س	مگد س بیخ اول وقوع دال بهیله چوب پار سکنین سوزن که نود گشتان دابل درزش آزابکار برند	س
می سید ایند ملا گ ک بکسر گاف فارسی بر وزن نوادر نام گو	س	مگده بیخ اول دوم نام صوری بهیله مگد ها بیخ اول وقوع دال بهیله باکره و دو شیر	س
است که در آن صندل بسیار پیدا میشود ملا گیری بر وزن تباشیری ننگ چوب	س	مگر بر وزن اگر مذکر ننگ بعر بی تمساح خوانند و در فارسی ترجمه لاهست و از برای استثنای آید	س
صندل را گویند ملا نا بیخ اول سندی ملنا که مالیدن باشد	هـ	مگر بیخ اول سوزن و سنگ مگر این مذکر مگرانی - مگر اهی موشن هر	هـ
ملا فی بیخ اول تشدید لام ذن ملا و آون و معلوم این جنبندست از ملا ساخته اند	هـ	بیخ اول که در نخت و عرو را گویند مگر بیخ بیخ دوم ننگ را گویند مراد	س
ملا نا بکسر اول آمیختن و آمیز ایندن و مسلح کردن میان دو کس و	س	مگر بی بیخ اول در کس دوم کس رای قرشت خوانند مگر بی بیخ اول سکون یای مجهول مذکر دانند	س
ملاقات و مالیدن میان دو کس و ملاقات و مالیدن و بیخ اول مفر کردن رخ چیزی و نوبت		ست سیاه رنگ و تیز بوی مگس بیخ اول و دوم کس سین معلوم سکون	س
قیمت باشد ملا و بکسر اول مذکر آمیزش و ترکیب	س	رای قرشت نام ماه هشتم باشد از ماه مای شمسی مگن بر وزن لکن سرور و شادان مرفه الحال	س
ملا فی بیخ اول بیخ تقویم و اندازه و تین قیمت باشد ملا فی بیخ اول موشن سرشیر	س	مگنتا بیخ اول و دوم سکون نون و وقوع فوق موشن سرور و شادمانی	س
ملا بی بیخ اول بر وزن تلیه مذکر خاشاک خلاصه ملا بی بیخ اول مضموم بهیله فرسوده و گنده و این را	هـ	مگا بیخ اول و دوم مذکر برج اسد مگن بیخ اول و دوم سکون مای هوز و نون	هـ
از ملا ساخته اند یعنی مالیده شده و بکسر اول و تشدید دوم و عربی مذیب و دین باشد	هـ	خوشبو و معطر مگی بیخ اول و کس دوم مشوب شهر مگده	س
ملاتی بر وزن سلطانی موشن نام نوای آ از موسیقی ملاتی می گویند	هـ	مگیا بیخ اول سکون دوم وقوع مای هوز و تشدید تختانی باشد شهر مگده و نام فرود است	س
ملا بی بیخ اول کس دوم سکون جمع فارسی و مای هوز مضموم جنس نبی آنرا که در طعام پاک و طعام	س	از بر بهمان مل بیخ اول و سکون لام مذکر چوک و دو صوز و	س
ما پاک فرقی نکند و آنکه بر زبان نازبان مای مخلطه سوای سنگرت قادر باشد اما بیخ توین		نقیض صاف و بهیله بیرون هم گفته اند مل جید بیخ م تازی و سکون دیگر حرف کشتی گیری	س

<p>فما شمس چیرین در شد هر ملک و بفتح اول و سکون و او مجبول و فتح لام و کسر</p>	<p>در سومات هندوان نبود همین ملکل بفتح اول و سکون نام و فتح اول و سکون</p>
<p>مذکر ملال خوانده درج را گویند و این اصطلاح است از ملول سبب شده اند</p>	<p>لام و بکر ساندگی و مالش ملغوب یا بفتح اول شاید که اصلش ملگوبه باشد</p>
<p>ملی بضم اول و سکون دوم و فتح مای مجبول و تشدید مای بندی که شش و پنج و شش که بصری حاصل السوس</p>	<p>نوعی از ناخوشی که آزار از ماش و ماست تیار کنند و خواب و مان را هم گفته اند</p>
<p>کوه آن معتدل است در کفحات از بوی خوش است قصه ریه و خلق راست و در دوشنگی مینانند و سوزش</p>	<p>س ملکن بفتح اول و دوم چیدن و خراسیدن و در و گنی بمعنی غنسیان و شوریدن دل باشد</p>
<p>بول و عسر و ولادت و اختلاج و وجع عصبانی باشد ملیا بفتح اول و دوم و فتح کتانی بالف کشیده</p>	<p>همه ملل بفتح هر دو میمونث شده باریک صلیت بفتح اول و سکون یای مجبول و مای</p>
<p>نام کوهی است ملیا بفتح اول و کسر دوم مذکر فسمی از جمیع چوبین و کفج</p>	<p>سندی تاه و ضلع و مقدمه فیصل یافته را نیز گویند صلیت هونا هلاک شدن و با خاک</p>
<p>پوست نارجیل باشد که بدان روغن از آن درو ظرف بر آرند</p>	<p>برابر شدن صلیت کونا هلاک کردن و با خاک برابر کردن</p>
<p>ملیا گین بفتح اول و دوم و سوم مراد و ملا ملیچه بفتح اول و سکون یای مجبول و دیگر</p>	<p>همه ملن بفتح اول و دوم مذکر جاده و راه س ملن بفتح اول و کسر دوم تار یک و تیره و متغیر و مخرو</p>
<p>حروف مراد و ملیچه ملید مذکر صحران مالیده است و آن چیزی است</p>	<p>و مکدر و بکر اول و فتح دوم ملاقات و آمیزش همه ملنا بفتح اول مالیدن و مالش کردن</p>
<p>معروف که از آن در کسدم و برنج و شکر و روغن سازند و بخورند</p>	<p>س ملنا بکسر اول سوختن و آسختن و ملاقی شدن و متفق و واقع شدن ملنا جلنا بضم جیم</p>
<p>مل میدان بفتح اول و میم دوم هر چیز اسکادا و ظاهر را گویند</p>	<p>همه مازی این لغت از قریب است بمعنی ملاقات کردن حلقه هر دو با تعاقب بودن و کسب</p>
<p>ملین بفتح اول بر وزن و معنی جزین که طول پریشان در بنجیده باشد و بمعنی چرکین و خس</p>	<p>س ملن سار بکسر اول و فتح دوم خلیق و صاحب دوست و آنکه با مردم آمیزش و دوستی کند</p>
<p>هم است و بضم اول و فتح دوم و تشدید کتانی در عربی هو الذی یخرج مانی الامعاء و هو الیسا</p>	<p>همه ملنگ بر وزن پلنگ نام پرنده است و قسمی از درویشان در فارس مرد مجر و سر و پارس</p>
<p>مجداف سهیل فاعل یخرج مانی العروق ایضا که فی بحر الجواهر</p>	<p>همه ملنگی بر وزن پلنگی نمک سازد و آنکه نمک را تیار کند</p>

<p>معنی کردن و ساختن چیزی هم آمده رنگ بر لیا منا ناعیش و عشرت کردن منا نادانا</p>	<p>محو ترا بفتح اول سکون و او مجهول و فتح رای هندی بفتح و تاب و پیش و در احوال و حج را گویند</p>	<p>هـ</p>
<p>تسلی و اذن و راضی کردن</p>	<p>محو بفتح اول صوره و آن پرنده است بسیار خرد</p>	<p>هـ</p>
<p>منا و ناعیش اول سکون و او راضی کردن و خاطر نشان ساختن باشد مرادف منا نا</p>	<p>میاساس بفتح اول کسر سیم دوم حال شوهر بازن خال زوجه مرد</p>	<p>س</p>
<p>منست بفتح اول تشدید دوم بروزن جنت سونت عهد و نذر و منیت باشد و بکسر اول و</p>	<p>میاساس بفتح اول کسر دوم و دیگر دو سین مجهله خال شوهر و خال زوجه</p>	<p>س</p>
<p>تشدید دوم در عربی احسان کردن با کسی بضم اول قوت و نیرو</p>	<p>مبیرا بفتح اول سکون زبای مجهول منسوب بخالو بمجو مبیرا بجائی و همیری بمن که پسر و دختر خالو باشد</p>	<p>س</p>
<p>منست بفتح اول و سیم مذکر اخسوس و سحر منتر جنترا از اتباع است بمعنی سحر و انسوزن</p>	<p>میانا بکسر اول و دوم نالیدن و بانگ کردن کز من بفتح اول مذکر که هر دو جوهر و دل و خاطر من امر خفه</p>	<p>هـ</p>
<p>منتری بفتح اول و سکون نون و نای فوفا و کسر رای قرشت و زیر اعظم و مشیر یا بدبر را گویند</p>	<p>بفتح بهره اراده و مقصد دل و ما فی الضمیر من بجائا بلند خاطر آمدن و دلخواه شدن و بمعنی شاکر و در حق</p>	<p>س</p>
<p>منتر یا بفتح اول سکون نون با هفت کشیده سونت مشورت و مصلحت و تجویز و کنکاش</p>	<p>و محبوب هم است من بجائا مانند یا هلا یا با انکار کردن چیزی باشد که در دل رغبت حصول آن</p>	<p>س</p>
<p>منتری بکسر اول سکون نون و کسر نای فوفانی مرادف بنی</p>	<p>بوده باشد من بجائون دلپسند و دلگشا من ها و نا سکون و او که دلگ من بوی من بضم بای فارسی</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول بروزن رنج خوشنما و دلچسپ فارسی ریوذجینی و بضم اول هم در فارسی</p>	<p>و سکون و او معروف و فتح رای قرشت اعماد و خاطر جسمی من چوس و زو باطن من در او مردی</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول بروزن گنج مذکر چارپای که بر آن خواب کنند و هر موضعی بلند و رفیع که در آن</p>	<p>بفتح اول و او سکون رای جمله کلام بر خیال او کایک ایهام داشته باشد من کا منا سکون سیم دوم</p>	<p>س</p>
<p>بونت طغیان آب و طوفان پناه گیرند منجاس بفتح اول بروزن منجاس کمر به بوبله</p>	<p>آرزو و مطلب خواهش من لکن عاشقی و عاشق بودن من ماسر هنادل را بزور بر مهر و شکیب</p>	<p>س</p>
<p>منجاس بفتح اول بروزن منجاس کمر به بوبله سنور خوانند</p>	<p>آوردن من مان خواهش دل منمانا منمانتا بفتح اول خاطر خواه و حسب لخواه من ماسر نا قطع بود</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول بروزن منجاس کمر به بوبله گویند و بضم اول و فتح سیم در عربی کشیده</p>	<p>و بوس کردن و پریشان شدن در باطن ممنوع بفتح سیم دوم بنذر و خود بینی ممنوعی مردم خودین</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول و ضم سیم در و کئی میوه است معروف که از ثمر نار کشیده درخت تمام گیرند</p>	<p>و خود پرست من هین بمن بکسر نای سوز در میان منی بضم اول و کسر دوم زاهد و پارسا</p>	<p>س</p>
<p>ووران خاصیت سرد است</p>	<p>منا ناعیش اول بهمانیدن و ذهن نشین کردن و راضی ساختن و ترغیب دادن و تسلی دادن و</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول و سیم مذکر سنون و آن</p>	<p></p>	<p>س</p>

<p>کشیده موش سستی و کابلی وزمی و سردی و بدی و خرابی</p>		<p>چیزهای مرکب ساینده باشد برای نظافت بروزن مالند</p>
<p>مندس بفتح اول و کسر وال مهله مذکر مطلق خانه وبت خانه و معبد هندوان</p>	س	<p>منجنا بفتح اول و سکون نون و جیم نازی صفا شدن و مصقل کشتن</p>
<p>مندس را بفتح اول و سیوم مزد و حیت مندس را بضم اول و سکون نون و وال مهله و فتح رای فرشت مذکر طوق و حلقه را گویند مندس را</p>	س	<p>منجلا بفتح اول و سکون جیم نازی و دمای هوز میانه منجهولا بفتح اول و سکون داو مجهول کذلک</p>
<p>بضم اول کذلک</p>	س	<p>منجیت بفتح اول و سکون تحتانی معروف و تا هندی موش مراد و نجیته و آن چیز است که ازان رنگ سرخ برآورد میشود</p>
<p>مندال بروزن صندل موش نومی باز و بل باشد که بنوازند و در فارسی عود خام و بعضی گویند شهرست در زمین هند که در آنجا گویا است و دایره که عزایم خوانان بر دور خود کشند و در آن نشینند</p>	س	<p>منجیس بفتح اول بروزن زنجیره مذکر و آن دو پاره روی تنگ باشد که بنوازند بجاری سرخ گویند بکسر اول</p>
<p>مندنا بضم اول و سکون نون و وال مهله بند مند بضم اول و سکون نون و وال هندی</p>	س	<p>منج بفتح اول و سکون نون و جیم فارسی برجای بلند و سقف و منبر</p>
<p>مذکر سرعربی راس خوانند مند مال مار کل و غیر آن که بسزنجید و بعضی رئیس سرور هم است</p>	س	<p>منجلا بفتح اول و سیوم دلیر و شوخ و حیت مند بفتح اول بروزن بندست و کابل</p>
<p>مند بفتح اول و سیوم مذکر نومی از حلو ابا و بضم اول سربلی سوی و کاف و لام و یحیل و کل نومی از پالکی که بی سانبان و چتر میباشد و سر کاغذ باد</p>	س	<p>دایله و گول و زبون و بدر گویند و در فارسی حرفی است که افاده صاحبیت و خداوندی و بدیچو و اشند و دو لمتند مند مند</p>
<p>مندکسا بضم اول و سکون نون زده و فتح وال هندی با الف کشیده و فتح سین مهله و ستاره حمامه کوچک</p>	س	<p>بروزن چند بند آسته آسته و نرم نرم باشد مند گت بفتح کاف فارسی نرم نرم و با در و زشنبه و ستاره کیوان عبری زحل خوانند</p>
<p>مند انا بضم اول تراشیدن سوی</p>	س	<p>مند بروزن بنده نرم و سست و سرد و کاسد و قتی بر بازار کنند</p>
<p>مند پ بفتح اول و سیوم و سکون بای فارسی مطلق خانه و بت خانه</p>	س	<p>منداس بفتح اول بروزن تدار مذکر نام کوچی است مشهور در سواد هند که در عقیده هندوان</p>
<p>مندت بفتح اول و سکون نون و کسر وال هندی و سکون نای فوقانی بز اندوده و طبع کرده و غبار آلوده را نیز گویند</p>	س	<p>بجای شیر زنه که آه است معروف بدین کوه مخبط اعظم شورانیده تا امرت ظاهر شود و نام رستی و بنای هم است</p>
<p>مندل بروزن صندل مطلق دایره و حلقه</p>	س	<p>مند تا بفتح اول و سیوم و فوقانی با الف</p>

مخصوص برای فروخت چیزی	و ناله و خرمن باه و فلک و آسمان و خیمه دور و نیز سرنیکی
مند ی بضم اول موندت نام باقی است	س ر کوبند که بر ویهاست شعیب یا مند لا کاس
دوای و دور دکنی سر را کوبند عبری را پس خوانند	س بزیاوت بعد لام و فتح کاف تازی و سکون الف
مند یا بضم اول کسر سوم بر عربی راس کوبند	س و رای قرشت کرد و و دور
مند یا نا بفتح اول کسر سوم دارد و آن با چه و غیر آن را	س مند لا بضم اول و سکون نون و ال هندی و فتح
مند ی بضم اول و کسر سوم و سکون یای	س لام برهنه و بی سوی
مجهول و رای قرشت سر دیوار مند یی	س مند لا نا بفتح اول و سکون نون و و ال هندی
بضم اول کذ لک	س سرنگون و او بجهت شدن مرغان با شاخ درخت
مند ی بضم اول و سکون	س دور کردن
نون زوه و ضم رای هندی در بر و دو نام غله	س مند لی بفتح اول و سیوم موندت جماعت و کرده
است که از ارانگی هم خوانند	س مند لیا بفتح اول و سیوم و کسر لام که بر تر که غلطک
مند یا بفتح اول و سکون نون و فتح سین مهله	س مند ن بضم اول و فتح و ال هندی مذکر تراشیدن
موندت تصعد و خواش و ارا و اه	س سوی سر فرزند نوزاده و بفتح اول بمعنی زیور و
مند ی بضم اول و دوم و کسر سین و سکون	س ارایش و آراستن باشد
جیم تازی نام دیوی است که از اکام دیوم خوانند	س مند نا بضم اول تراشیده شدن سوی با
و او در عقیده هندو خدای عشق است	س مند و بضم اول و سیوم در ویش چه اکثر
مند ی بفتح اول و سکون نون و فتح سین	س سوی خود را می تراشد
مهله و سکون رای قرشت و فتح و اومع الف	س مند و بفتح اول و ضم سیوم مذکر چوب بندی است
مرد مقابل زن عبری راجل کوبند	س سعوف بفارسی حفت و برم بر وزن عجم کوبند
مند ی بفتح اول و سکون یای مجهول	س مند و نا بضم اول تراشیدن سوی
و ضم رای قرشت کذ لک	س مند ها بفتح اول و سیوم جائیکه برای دمان
مند ی بفتح اول و ضم دوم و سکون شین سحر	س و عروس با گل در ماهین بیاریند
بشر و انسان و بفتح اول و کسر دوم در فارسی	س مند ها یا بفتح اول و سیوم کا بفتح پارچه
خومی و طبیعت باشد و بمعنی سخا و همت هم آمد	س امار و اوه
مند ی بفتح اول و ضم دوم و کسر شین سوزن	س مند هب بفتح اول و سیوم تاجانه کوچک که
عربی راه و بضم اول سکون دوم در عربی انا تازیس باشد	س مدور باشد مرادف مند پ
مند ی بفتح اول مذکر دانه تسبیح و فقه کردن منکاد هب	س مند هنا بفتح اول مرادف مر هنا
بجاشدن فقه کردن که اکثر در عالم عشق و حاکم است	س مند هوا نا بفتح اول مذود اندین
مند ی بضم اول و سکون و دیگر حروف روی چهره	س مند می بفتح اول موندت کاشانه جوکیان و
مرادف مکده و بفتح اول و ضم دوم مرد و آدمی	س سکون و مقام اینها
مند ی بفتح اول موندت مطلق بازار و بازار	س مند ی بفتح اول موندت مطلق بازار و بازار

<p>من گهتا بفتح اول و سیم و تخفیف نامی هندی</p>	<p>س</p>	<p>منگنا بفتح اول طلبا نیدن</p>	<p>س</p>
<p>نکر لب چاه و احاطه و پیرامون باشد</p>	<p>س</p>	<p>منگت بفتح اول و سیم و سکون نامی فوفا</p>	<p>س</p>
<p>منگیت بفتح اول و سکون دوم و کرکاف فارسی</p>	<p>س</p>	<p>که او در پیش و گذاشته منگتا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی کذک</p>	<p>س</p>
<p>و سکون یای مجهول و فتح فوقانی و سکون یای</p>	<p>س</p>	<p>منگرا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فاما</p>	<p>هـ</p>
<p>قرشت زنی که با مردی منسوب شده باشد</p>	<p>س</p>	<p>ورای قرشت قوی و توانا و لبکون سیم</p>	<p>س</p>
<p>بفارسی او را دست سوزه گویند و مردی را نیز</p>	<p>س</p>	<p>سقف خانه</p>	<p>س</p>
<p>گویند که بازنی منسوب شده باشد در دکنی منگ</p>	<p>س</p>	<p>منگل بروزن و کلندر که بود و عاقبت و نر</p>	<p>س</p>
<p>نقور گویند</p>	<p>س</p>	<p>را گویند و سه شنبه و ستاره مرغ را هم گفته اند</p>	<p>س</p>
<p>منه بفتح اول و سکون و فتح سیم دوم و سکون</p>	<p>س</p>	<p>و بفتح اول و ضم سیم در فارسی در زور اهرن</p>	<p>س</p>
<p>دیگر حروف بعقیده هندوان خدای عشق باشد</p>	<p>س</p>	<p>باش</p>	<p>س</p>
<p>مرادف کام دیو</p>	<p>س</p>	<p>منگل چارم - منگلا چارم بفتح اول و کاف</p>	<p>س</p>
<p>من من لغتم هر دو سیم حرفی است که بدان گریه</p>	<p>س</p>	<p>فارسی در هر دو رانه مبارکبا و دوشادیا</p>	<p>س</p>
<p>را ندانند</p>	<p>س</p>	<p>منگلا مکھی بفتح اول و ضم سیم دوم مطرب و</p>	<p>س</p>
<p>منموهن بفتح اول و سکون نون و با و او مجهول</p>	<p>س</p>	<p>رامشکر اعم از زن و مرد</p>	<p>س</p>
<p>و فتح مای هوز محبوب و معشوق و نامی است از</p>	<p>س</p>	<p>منگل کوت بفتح اول و سکون و او مجهول نام</p>	<p>س</p>
<p>نامهای کشن</p>	<p>س</p>	<p>شهری است منگل کوتی بساطی مشطری</p>	<p>س</p>
<p>مننا بفتح اول و نون راضی شدن</p>	<p>س</p>	<p>که در منگل کوت سازند</p>	<p>س</p>
<p>منوی بفتح اول و سکون و او مجهول معنی گونا و</p>	<p>س</p>	<p>منگلی بفتح اول و سیم و کسرام فیروز و شادمان</p>	<p>س</p>
<p>بالفرض و بفتح اول و دوم هم خوانده اند هر دو</p>	<p>س</p>	<p>منگلی لوک مردمانی که در کارهای عشرت</p>	<p>س</p>
<p>مرادف مانو</p>	<p>هـ</p>	<p>ستعین باشند</p>	<p>س</p>
<p>منوا بفتح اول و ضم دوم مونت نوعی از پنبه</p>	<p>س</p>	<p>منگنی بفتح اول مونت خواستکاری برنی</p>	<p>س</p>
<p>و کر بر را نیز گویند</p>	<p>س</p>	<p>خطبه گویند یعنی وام و قرض و عاریت هم آمده</p>	<p>س</p>
<p>منوا بفتح اول و ضم دوم مذکور و داخل و جا</p>	<p>س</p>	<p>منگنی دینا قرض دادن و باریت دادن</p>	<p>س</p>
<p>منوی بفتح اول و دوم مونت همایش و نسلی</p>	<p>س</p>	<p>چیز</p>	<p>س</p>
<p>و ضمانت و کفالت</p>	<p>س</p>	<p>منگنی بکسر اول و سکون نون زده و کاف</p>	<p>هـ</p>
<p>منور تله بفتح اول و ضم دوم و سکون و او</p>	<p>س</p>	<p>فارسی و کسر نون و کسر مونت پس افکنده گویند</p>	<p>س</p>
<p>مجهول و فتح رای قرشت و سکون نامی فوقانی</p>	<p>س</p>	<p>منگوانا بفتح اول طلبا نیدن</p>	<p>س</p>
<p>و نامی هوز مذکور خواهش و ارز و وار او باشد</p>	<p>س</p>	<p>منگولا بفتح اول و ضم سیم بروزن زنگوله</p>	<p>هـ</p>
<p>منوهر بفتح اول و سکون و او مجهول و فتح مای</p>	<p>س</p>	<p>مذکر پرچم و علاقه چیزی که از کلابتون و ابریشم</p>	<p>س</p>
<p>هوز و را با حسین و جمیل را گویند</p>	<p>س</p>	<p>می سازند</p>	<p>س</p>
<p>منه بفتح اول مذکور و مننه اندھیل</p>	<p>س</p>		<p>س</p>

کنايه از شفق و شام و تاریکی باشد منه بهی بفتح  
 بای بر حده پاره و رشوت منه بر فاخته از چا  
 ستغیر شدن رنگ چهره باشد منه پر کانا بر زبان  
 آوردن و گفتن و در میان نهادن منه بر هوا  
 اثرنی یا پهرنی یا پهر جانی یا چغتنی کنايه است  
 از تبدیل بودن بشره منه چو سرخچل و لیشمان  
 را گویند منه دکھانی بکسر ال جمله موش رو  
 منه دیکه کربات کرنا جانب داری کردن  
 و تعلق نمودن باشد منه دیکھی بر پیت و دتی  
 ظاهری منه دینا اختلاط کردن و صاحب  
 نمودن منه سے بھول جھرتے کنايه از چشم  
 گفتن و دشنام دادن باشد منه فوجو جانا  
 رنگ روی ستغیر شدن منه کا پھو پھر بصری بای  
 فارسی بد زبان و دشنام دهنده منه کھو  
 کنايه از دشنام دادن باشد منه کے کوئے  
 اثر جانے کرشته و پریشان شدن نقش دیوار  
 کشتن منه کی لوی یا تونی یا جانی از نداشتن  
 حواس باطن منه لیکه مره جانا بافعال و  
 شرمندگی خاموش بودن هدایت گوید  
 دیکھا جو اسکے چشم و دین کو تو شرم  
 منه لیکه اپنے بستے کی یاد ام مره گئے منه  
 مانگا خواسته و التماس ده شده منه مین پانی  
 آنا خواستن چیزی بشوق و آرزوی تمام اپنا سا  
 منه لیکه پھر جانا ما بوس و محروم برکشتن  
 منه بکسر اول مذکر باران لغری سطر خوانند  
 منه بفتح اول و کسر دوم کسیکه چیزی باین معنی است  
 برین شیشه ساز و بفرود شد و بفتح اول و ضم  
 دوم و لغزب و دو لکشا و دل اویز باشد  
 منه بفتح اول و کسر دوم موش کو هر مردی  
 و بسکون نون و ربا  
 منه بکسر اول موش حنا سرد است در او

دخشک و کوی منہ طفلی که شروع در آبله آوردن  
 کرده باشد قدری ازان برکفت او بند مذامین  
 کرد و ازانکه در چشم بر آید و آن سفیع افواه بود  
 و محفف بی لذغ و محلل باشد و آشامیدن آب  
 نقیع اوروزی سستی مشقان با بفت مشقال  
 شکر حبت ابتدای جذام بغایت نافع و چون  
 یک ماه مداومت کند و جذام زایل نشود  
 قابل سایر علاجات نیست و آب نقیع در دینا  
 ناخن و جهت یرقان و سپرز و سنگ کرده  
 و مثانه و عنبر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن  
 جرم او نیم مشقال با لاجا صیغه رافع قرنج  
 منمنال انجم اول و سکون نون و بای سوز  
 دفع نون با الف کشیده مذکر چیزی است  
 بیانی که از سنگ و سیم و زر و امثال آن سازند  
 و بر سر قلیان گذارند  
 منهو - منهون بفتح اول و ضم سیمو بالف فزوق  
 منی بضم اول و کسر دوم دانشمند و صاحب دل  
 و بفتح اول موش کو هر جوهر را گویند و در عربی  
 آب مرد و در فارسی بمعنی انانیت و خود بینی باشد  
 منه بضم اول بر وزن دنیا موش ماده لال  
 و آن پرندة است معروف بعایت کوچک  
 و ناتوان که آزا بپرورند  
 منه بفتح اول و فوفانی نام عیبی است از  
 معیوب اسبان  
 منه بضم اول و کسر دوم ولی و در و شذل  
 مو با دوم فجهول در لغت اهل برج بمعنی امر است  
 و در فارسی معروف بعربی شعر خوانند  
 منه بفتح اول مذکر شهید و غسل  
 مو بضم اول مرده و بی جان و کامل موا  
 بادل ابر مرده بعربی اسفنج گویند موا شو  
 مرده شود و غسل را گویند

س

س

س

س

س

س

س

س

س

س

هـ	مواص یعنی اول بروزن حواس مذکر بناه و مفاص	هـ	یعنی اول در عربی معروف که حرکت کردن آب برآمدگی
س	صوت یعنی اول مذکر کمیز و شاشه بعرابی بولی گویند	س	آب بیال باشد
هـ	و یعنی اول در عربی مرکب باشد	هـ	موج با و او معدوله مذکر بجاشدن مبره دست و پا
س	موتنا یعنی اول شاشیدن و بول کردن	س	موجا مذکر باره کلان گوشت
س	موخا با دووم مجهول مذکر سعد کوفی	س	موجا با دووم مجهول درخت موزرا گویند
هـ	موخرا با دووم مجهول مذکر بیماری است در اسپان	س	موجرس با دووم مجهول دسکون جیم فارسی و فتح رای
س	وان درم بند دست و پا باشد	س	قرشت صمغ درختی است
س	موتی با دووم مجهول مذکر مردارید	هـ	موجکانا یعنی اول بجاشدن مبره
هـ	موتیا با دووم مجهول نام کلی است	س	موجن با دووم مجهول و فتح جیم فارسی در زوی و قمر
س	موتیانند کسه بای موخده و سکون نون در وال	س	ونجات در ستکاری
س	نزول الماء و انشای بعات است و کوری آرد	س	موجنا با دووم مجهول دسکون جیم فارسی نجات
س	موتی چوسر یعنی جیم فارسی مذکر نوعی از حلو اوکیا	س	و مخلص در با کردن و یعنی اول بسن و بند کردن و
س	از اوصاف چشم کبوتران باشد	س	پوشیدن
هـ	موت با دووم مجهول موش مرادف موخه	س	موجه با دووم مجهول مذکر نجات در ستکاری
هـ	موتبا با دووم مجهول فربه و کنده و سطره گویند	س	و آمرزش و عفو گناه را گویند
هـ	موتیان مذکر موتائی موش فربه و کندگی	هـ	موجه یعنی اول موش برودت موجه موتا
هـ	موتوا - موتوی با دووم مجهول اول مذکر و تانی	س	سروئی توترا کسی را گویند که در یکاری و کابلی
س	موش بسته و بار را گویند	س	نان خورود
هـ	موشکی با دووم مجهول و کراف تازی موش	هـ	موشچیل یعنی اول دسکون بای مجهول آنگه برودت
هـ	کند وزن فربه را هم گفته اند	س	ابنوه زارود
هـ	موخه با دووم مجهول موش بسته و بار و کل و جلمه	هـ	موجی با دووم مجهول کفشگر بولی اسکاف گویند
س	و تانی که بدان آب از چاه برکشند و ماش بندگی	س	مود با دووم مجهول مذکر شادمانی در سرد
س	را هم گفته اند	س	مودک با دووم مجهول و فتح وال نوعی از حلو با
س	موخه یعنی اول موش دسته و قیفه و نام یازی	هـ	مودهو با دووم مجهول و ضم وال نادان و گول
س	موت	س	و ساره لوح و سفیر را گویند
س	موخا یعنی اول مذکر قیفه و دست	هـ	مودی بقال دود کا نزار و غله فروش و طنان
س	موخرا یعنی اول نوعی از نقاشی باشد که بر پارچه	س	را گویند
س	و آدم کنند	س	مود یعنی اول مذکر سرد را گویند
س	موتچی یعنی اول موش مشت	س	موس بروزن مشور مذکر طرادس موسی شکی یعنی
هـ	موخیا - موتیا با دووم مجهول و کترای بندگی	س	بای فارسی نوعی از گشتنی باشد که بر این گشته
س	موج یعنی اول گیاهی که بدان رس می تابند و	س	سیر دریا کنند موسی مکت یعنی هم دووم و کاف

س	تازی تاجی که شکل تاج طاوس سازند و موسرا	ساده لوح و احمق و گول و سفید را گویند موترا
س	بفتح اول شکوفه بر درخت را گویند عمر ما و شکوفه درخت	بفتح میم دوم ساده لوح
س	اینه خصوصاً و بفتح اول مرادف مول و آن آید	موترا ها با دووم مجهول مذکر پیش شکم معینی دوش
س	موسرا بر وزن شور ازان من و چ و کردش را	هم هست بعربی گفت خوانند
س	هم گفته اند و بفتح اول دوش بعربی گفت گویند و چیز	س موسرا بضم اول نموش و بفتح اول شوهر خانه
س	است که از نارهای لغزه و زر سازند و در روز	س موسرا بضم اول نموش
س	گشت بر سر عروس و داماد بندند و آنرا سهرابم گویند	س موسری بضم اول ماده نموش
س	دور فارسی جاویری است که بعربی نخل و ذره خوانند	س موسل بضم اول و فتح سیوم مذکر کتک در دست
س	موسرا بر وزن کورا ازان من	س جوبلی که بدان شلتوک و برنج و امثال آنرا
س	موسرا بفتح اول باد آرون درخت اینه	س بگویند و آنرا در فارسی پادنگ و بادنگه و گویند
س	موسرت بر وزن صورت مونت است و لغوی	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	و شبیه دور اصطلاح بر یکان بمعنی شخص آمده است	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
ف	موسر چال گو دالی که برای گرفتن قلم در اطراف	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	آن کند	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر چنگ سازی است معروف	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر چها بضم اول مونت غشی و سپوشی	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر چها نا غشی کردن	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر چجت بضم اول و کسر حیم فارسی بی پوش	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	وبی حواس و منشی علیه باشد	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر چهل بفتح حیم فارسی مذکر مروءه بر طاوس	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر که بضم اول و فتح رای مهله جابل و ناوان	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر که کا ننگه اصرا جابل بر کلام خوش	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موسر که بنا - موسر که بنا - موسر که تانی بر	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	بضم اول و فتح سیوم اول مذکر و هر دو مونت	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	جبالک و نادانی و سفاست باشد	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
ف	موسری بر وزن عوزی مونت را بگذر آید	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	در زمین و ناودان و لوله سفالین را گویند	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موترا با دووم مجهول مذکر بیچ و کردش و از جا	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	برآمدگی مهره و بفتح اول مرادف سمسرا	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موترا با دووم مجهول پیچیدن و معطوف ساختن	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در
س	موترا بضم اول و سکون داد و رای هندی	س موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی بادیم جوبلی و آنرا در



س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س

نوفانی سپوش و سحر اس و منشی علی باشد

س موهن بر وزن سوین محبوب و مشوق و در باب

ساحر و جادوگر و نامی از نامهای کشتن موهن کج

نوعی از طرا موهن ماکلا ناری و حجابی که از دانه طلا  
و مریجان سازند

س موهنا در بانی کردن و افسون و جادوی نمودن  
و مبینی در باب افسونگریم است

س موهنی بادوم مجبول و فتح نامی بر وزن افسونگر  
و موسیقی دولتی و مبینی استونگری و دلفری

س حمای بر وزن سپایزک و کلان و عظیم و بسیار  
همای بر همین پایا تو بر مبینی که رسوم تجنیز و تکفین کجا

آرد و در فاخته موی کشتن او را طعام خوراندند  
همای پاپ کنه کبیر و همای پاپی مرتکب کبار همای

پیش بنغم بای فارسی در ای مهلم و مقدس همای  
پرسپاد بفتح بای فارسی طعامیکه پیش و چون

در جنگا دکذارند و من بعد مردم نقش کنند همای  
جبال و ام بزرگ همای جان و نامی که همای

شهباشا همای را جافران و او همایانی  
ملکه و حاکمه همای سنگه بفتح سین مهله کاسه سر مرده

همای ماس طاعون و دوبار گویند همای مانش سکون  
نون و سین مهله گوشت آدمی آنکه و ختر خور او

گر فتن زربکسی تزویج کند گویند که او همای مانش یعنی  
گوشت آدمی فروخته و این فعل نرود بنود مذموم است

س همای مانت بفتح اول بنوش جنگ عظیم که در جنگ  
اولا و تجارت واقع شده بود و نیز نام کتابی است

منظوم مشتمل بر احوال جنگ پانصد و گشتن و مصفا  
ان و اسد بود

س همای م بفتح نامی نوغانی و سکون میم مذکرت است و  
بزرگی و شان و جاه و عظمت باشد و نفی که از فعل

بیک حاصل شود  
س همای م بفتح نیم تازی الحراف و ما جرد و دستبر

س همای مانی و سوداگری و امانت داری

س هماد یو نام سبوت که یکی از دیوان بنود است

س هماد ولی نوعی از پاکلی جنگ کران بهیا

س هماسا بفتح اول از ان من  
هماسا بفتح اول مذکر آبله های که در عهد شباب

بر روی مردم بر آید  
س هماکو تر حله بفتح اول نوعی از برص که سر و پا

را در کید  
س همانا بضم اول و مانده و دوبار و یکسر اول نمک است

س همانی یکسر اول بر وزن نهانی بنوش شیر زنده  
س همایوت - همایوت و همایوت فیلکان

س همایوت بفتح اول و چهارم بارانی که در ماه  
تا کرم می بارود

س همایوس بفتح اول و چهارم نوعی از رنگ سرخ  
که از کرم لاک می برارند

س هممت بفتح اول و دوم بزرگ و محترم و بزرگی  
و جاه و عظمت را هم گفته اند

س همتا - همتا بفتح اول شخصی که برای تحصیل زر  
از طرف زمین دار سخین باشد

س همتاری بر وزن رهداری نادر عبری ام گویند  
س همدی یکسر اول حنا و بفتح اول و عربی بدست

کننده و نام امام دوازدهم علیه السلام  
س همی بفتح اول و دوم رئیس و سردار و بمعنی روزه

وزن هم گفته اند و یکسر اول و در فارسی محبت  
و خورشید و ضم اول خام بفتح مد عربی کلان

و دست پیمان باشد  
س همرا بفتح اول بر وزن بهره که با همایاکی بر دار

و یکسر اول شخصی که لباس زنان پوشند و ضم اول  
مقدمه الحدیث و ضم اول و فتح دوم و نشد یدر اد

عربی بمعنی بخت شده باشد  
س همرا و بفتح اول بر وزن شه ماجوزن که راه با

ص	مهرانی بر وزن شهبانای کبکبار می نوی اندر اند	ص	مهو کا بفتح اول نام مرغی است معروف
ص	که شبانان در میان مهرانند	س	مهی بفتح اول بر وزن کسبوی زمین بجز بی ارض کن
ص	مهو و اکبر اول مسکون ماورای هندون	ص	دو معنی دوم هم آمده می است بفتح بای فادسی بادشا
س	مهوی بضم اول موش پارچه که در آخر آستین دوزند	ص	و مرزبان را گویند
ص	دو معنی مهوی و نادر جان شهر است	س	مهیب بفتح اول بر وزن حرفت سلطان و بادشاه
ص	مهوی بکسر اول بن در فارسی نوعی از جنگ با	ص	را گویند
ص	که سطر بان می خوانند	ص	مهیر - مهیری بفتح اول مسکون بای مجبور است
ص	مهیر یا بکسر اول زن	ص	از نام خورش با شد که در ماست می پزند
ص	مهلی بفتح اول و دوم موش بوی خوش	س	مهیس بفتح اول مسکون بای مجبور نام چهار دیو
ص	مهکانا بفتح اول سطر کردن	س	مهیشو بفتح اول دو او در بر یکی از صنایع نذنه او
ص	مهکنای بفتح اول و دوم سطر شدن	ص	است گن یعنی قوه محصله صلاح و کمال و دوم هر چون
ص	مهکیلا بفتح اول مسکون خوشبود مصالح داده	ص	یعنی قوه محصله تون و طلال سیوم توکن یعنی قوه
س	مهصا بفتح اول و کسر دوم موش بزرگی و عظمت	ص	محصله ساد و ضلال و همیشه هر عصر با سن سه قوه است
س	مهنا بفتح اول شورانیدن ماست	ص	را و جاش در گاو پهلش کار تک و کنیش بودند
ص	مهنا بکسر اول مذکر طعن و طعن و بضم اول وضع دوم	ص	صاحب بر مان گفته نامی شور یکی از پسران کفره است
ص	نشدیدن در عربی ساز دار	ص	است گویند اور کسی نرانیید و هرگز نمیرد زن و فرزند
س	مهنت بفتح اول و دوم درویش و سر کرده	ص	دارد وجود او از سه جسم است آفتاب و ماه و آتش
س	مهتالی بکسر کروی	ص	مهیلا بفتح اول مسکون بای مجبور طعامی است
س	مهندی بکسر اول موش حنا	ص	که با کرده کوفته و دیگر حیوانات می پزند و با سبانه
ص	مهنکا بفتح اول و دوم کران بجز بی نین	ص	خورانند تا فریبی آرد
ص	مهنکی موش کرانی	ص	مهینا بفتح اول ماه بجز شهر گویند و معنی شام
ص	مهو بفتح اول و ضم دوم نام مرغی است معروف	ص	و با میان هم آمده
ص	از کل آن که شیرین می باشد شراب می سازند	س	میابر وزن حیا موش رحم و شفقت و لطف و مهر با
ص	در دهن شران بجای روغن گاو بکار برند	ص	باشد و در فارسی بنی از آمدن و بفتح اول و تشدید
س	مهو چخته بفتح اول مسکون و او مجبور حجم فار	ص	دوم ماور را گویند
ص	کا در زواجین و کول را هم گفته اند	ص	میان بکسر اول صاحب و بزرگ و در فارسی
ص	مهو چا بفتح اول فاخته و عرس	ص	وسط و کرگاه و غلاف کار و دیگر آن و همی را گویند
ص	مهو برت بفتح اول و ضم دوم عرصه دو ساعت و	ص	میانی چو کل یک بر دو اول سیان نصب کنند
ص	خط را هم گفته اند	س	میجا بفتح اول و سیوم ماور علفانی
ص	مهوسه بفتح اول مسکون و او مجبور آب که در عالم	ص	میت بکسر اول دوست و عاشق
ص	شباب به دی می برآید	ص	میت - میتا بکسر اول کاسه که ایان

<p>میکلی با دوم مجهول موشت پلاس آن پارچه ست سطر که بدان خورجین و اشال آن دوزخ میگه با دوم مجهول سکون کاف فارسی</p>	<p>میتا کبر اول مکرر مین بوزن و بعد مینت بمشامه می میتن بیخ اول مضم سوم مذکر جمع و مباشرت را گویند</p>
<p>مذکر میخ و ابرو نام نومی است از موسیقی میگه بن بیخ بای سوده حجاب رنگ و تیره میگه پی خداوند میگرماج فرشته رعد</p>	<p>میصل بیخ اول و سوم ساکن متصیلا میتا با دوم مجهول تراشیدن و تک کردن متها کبر اول شیرین و نرم و ست نام سوره است و در هر بیخ آیت موش که از سبزهها حاصل میست</p>
<p>میل با دوم مجهول مذکر اتفاق و دوستی و سازش و آمیزش و بیخ اول مذکر حرکت و وضع و در عربی خواهش و توجه و کبر اول در فارسی مقدار یک مد لبر و آنچه بآن سر سره چشم کشند و نشانی که در راه بخت تشخیص فرستند در میدان بخت چوگان بازی سازند</p>	<p>میصق - میتها کبر اول موشت بر سه بر لبی قبله خرانند میجنا کبر اول مالیدن چیزی بدست باشد میجو کبر اول عدس - آن حبوبات سوده است میج کبر اول موشت مرک و دو فات میچنا - میچنا کبر اول چشم بر بستن</p>
<p>میلا با دوم مجهول مذکر بازار و عرس و بیخ اول حرکت و وضع ناک و آلوده میلا کجیلا بعض کات نازی و فتح جیم فارسی از اتباع است</p>	<p>میل بر وزن بید مذکر فرج و نثار و مغز چیزی و فریبی بسیار باشد میلنی با دوم مجهول سکون دال موشت زمین و ارض و جا است ز ایرانی که برای زیارت تبر علی روند</p>
<p>میلی با دوم مجهول و کسر لام شریک و موافق میچنا با دوم مجهول سکون سیوم بز خانه میچنا کبر هر دو سیم آواز گرون بز خانه</p>	<p>مید هر سکون یای مجهول و دال مهله مذکر بوج و نثار را گویند میدها با دوم مجهول مذکر تیر فنی و رسالی باشد میر اذان سن</p>
<p>میین با دوم مجهول بمعنی درون و اندرون باشد و بیخ اول من که ضمیر تکلم واحد باشد عربی انا گویند همین خوشی میرا خلد خوش کنایه از غایت رفاه مندی باشد سه گز ناخوشی مین میرا هونایی جی تو خوش جسمین تیری خوشی هو مین خوشی مرا خدا خوش</p>	<p>میر و بر وزن نیر و مذکر محور و قطب را گویند میر و با او مجهول اذان من میرها با دوم مجهول میش میسن کبر اول سائیدن میسن بر وزن میش کو سفند و در فارسی نیز همین معنی دارد و بیخ حمل نیز گفته اند</p>
<p>میین کبر اول بر وزن دین موشت مای بیخ حوت و نام او مار نخستین و شنود بر وزن عین نام دوی است میسا بیخ اول موشت شارک سادوسار و</p>	<p>میثی موشت پوست میش میکا بیخ اول خانه ما و در خویشاوند میگه با دوم مجهول مذکر میش و بیخ حل</p>

<p>با دوم مجهول و فتح هر دو بای هوز و سکون نون طاعن را گویند</p>	<p>دیکر اول قومی است از هند که در دومی کردن پیشتر شان است</p>
<p>هر معنی بفتح اول مونت کلوح کوکب معنی زردبان هم است گفتار نوزدهم در حرف نون</p>	<p>س میمن بچل بفتح اول نازور را گویند س میمنجا بکسر اول نالیدن و صاف کردن غلظت</p>
<p>س نابعده مونت نافع س ناپ مونت پایش ناپ چو کله باوا و سعد و</p>	<p>او ظرف و ناس و اشال آن باشد س میند با دوم مجهول مونت پوان</p>
<p>س ناپ مونت پایش را گویند س ناپت بکسر ثالث و سکون نون فغانی حجام و جراح</p>	<p>س میند با دوم مجهول مونت لب چاه س میند کت - میند کی با دوم مجهول مونت فتح</p>
<p>س ناپنا پیودن س نانا مذکر قرابت و خویشی</p>	<p>س در اول و سکون آن در دوم اول مذکر و ثانی مؤنث س نونک بحر بی مضمون خوانند میند کی کوز کام</p>
<p>س نابق بفتح سیوم همین والا ذکر باشد س نابق بکسر سیوم بروزن کا بن دختر دختر</p>	<p>س هونا گن به از خود فروشی و نخوت شخص فردا به و کم حوسله باشد</p>
<p>س ناطحه خداوند و صاحب و شوهر و خصم را گویند و لفظی است که بعد از مهابی جوکیان آید مثل گورنگ</p>	<p>س میدها با دوم مجهول کوفتد و میش و اما سی در زر کلو بر آید و از اور فارسی شوک در عربی خزیزه گویند خازیر جمع آن</p>
<p>س ناطحنادر برینی کا و سوراخ کردن تارسی دروان س ناتی بروزن ذاتی بنسبه و فرزند دختر</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س نانا کوماه و پست قد س ناج مخفف اناج که غله باشد</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س ناج مذکر قصیدن ناج چمانا س ناجچار قصیدن</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س ناد مذکر آواز و نوا و سوره و ناکر نا عزیزین شیر و سه آیدن باشد</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س نادها با دال و الف و بای هوز با الف کشیده مذکر هوز جوی آب را گویند</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س نادنا آغازیدن و شروع کردن س ناد هنا بسکون سیوم بر کردن کا و نهادن</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س دان جوی است که بر کردن کا و زراعت و گاو کردن گذارند</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س نامس بروزن دارران و ساقی نیلوفز کردن بحربی عشق گویند و نامی بندوق و یعنی که بدان</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول و سکون یا دوزن و کسین</p>

<p>ناسا بروزن کاسه مذکری بی بربی الف گویند      و مرضی است از امراض بینی</p>	<p>رسمان می تابند و در عربی آتش و در فارسی مخفف ناسا      ناسا بروزن تار مذکر کله و در مه جالوزان مشورت</p>
<p>ناسپال بسکون سیوم مذکر پوست انار خام که      بدان پارچه نارنگ کنند ناسپالی مرنگ رنگ      پوست انار</p>	<p>و کککش      ناسا بروزن بار اندک ریغ در شسته سرخ      ناسا برین بفتح تخمائی و سکون نون نام خدای</p>
<p>ناست بروزن ماست خراب و دوران      ناستک - ناستکی بسکون سین مبهله و کرفه قان      و بریه و زندق و آنکه قابل ثواب و عذاب خربت</p>	<p>عزوجل است جل جلاله و نام دشویم است      ناسا برینی منسوب بنار این و زوجه دشویم گفته اند      ناسا بفتح رومی مبهله بروزن دار و نام ولی است</p>
<p>ناسک بفتح سین مبهله نسته کننده و معنی صاحب      برهان گفته که ناسک مکه ثالث نام یکی از اصحاب      شریعتان کفره هند است و اعتقاد اتباع او است      که آدمیان همچو گیاه میرویند و خشک می شوند</p>	<p>و بر بندوان      ناسا رنگی بروزن و معنی که رنگ شهر است و سیوه      هم است از نارنج گوچکتر و شیرین تره پوست نارنج کرم      و خشک است در اول و ترشی آن سرد و خشک است</p>
<p>ناسکا بروزن ناسکه موش بینی را گویند      ناسنا کرختن و معدوم کردن</p>	<p>در و دم التهاب سعه راسود دهد و صفر اشکند      باز دار و دشتها آرد و خفقان کرم و سرفه</p>
<p>ناسپاتی موش امر و بربی کشر می گویند و آن      سرد تر است و معده و دل را قوت دهد</p>	<p>صفا و بی را سفید باشد و رنگ سپاهی از بار سفید      زایل کند و تخم آن کرم و خشک است و کزندی جوام نام سودا</p>
<p>نالک بروزن پاک سموات و افلاک و بی که      عربان الف گویند نالک مرکنا حرست گسی      نگهداشتن و ناک و در فارسی لفظی است که بحسب      بیان اوصاف در آخر کلمات آید همچو طرباک      و غمناک و آلوده و غشته و ملازه و چانه</p>	<p>ناسا ی بروزن یاری زن بربی مره گویند و      بعضی نوعی از سبزی و روده ناف که آری می برند      و در فارسی جامه پوشیدنی و در عربی التشی      و دوزخی را گویند</p>
<p>ناکا مذکر نهایت راه و جاوه و سوراخ سر      سوزن و آن را در فارسی سفت و بربله      سم الجنایط گویند</p>	<p>ناسریه بروزن ماریه بنافض و بعضی شناس      ناسرین - ناسرین بکبرای مبهله و فتح تخمائی ناسرین      و جوزهندی و آن کرم است در و دم و تر و در اول      کثیر غذا و زیاد کننده باه است تقطیر بول و سردی      مشانه دور و پشت و استقرا را نفع بود و کرده را</p>
<p>ناکر مذکر شیر آبی      ناکر ابسکون سیوم مذکر حرقة الالف یعنی      سوزش بینی</p>	<p>کرم کند و روغن آن بوسیر را سفید باشد و صفر      سعه باشد و مصلح آن شکر است</p>
<p>ناگ مذکر ناربربی افی گویند و فیل و زهر و سزا      راهم گفته اند ناگ بجاشا گویند زبان مردم      زیر زمین است که مثل مارانند ناگ پنجه بفتح      بای فارسی نام بد روز می است و آن در</p>	<p>ناسری موش بعضی      ناس موش سر و ف و آنرا سغز روشن و مانع      و تکلیف گویند و معنی عدم نیستی و ویرانی هم است      و در عربی مردم و مردمان</p>



س	ناو بروزن کاوکشتی و جهاز کوچک در فارسی نیزین معنی	س	نجهت بفتح اول آسان و فلک بنجهت چرخ بفتح
س	دار و در هر چیز دراز و میان تهی و در فارسی و دان	س	فارسی ظاهر بود
س	بام خانه هم هست	س	بنها نا کبیر اول ادا کردن
س	ناون نام را گویند	س	بنهنا کبیر اول ادا کرده شدن و کدشتن
س	ناه روزن ماه نه و غیر باشد و لفظ خیر را فارسیان	س	بنیدن کبیر اول مسکون یا بی مجهول بفتح اول
س	در محل نفی استعمال می کنند	س	مهمله مذکر عرض و کد زارش و التماس باشد
س	ناخسر بفتح مای هوز پلنگ و یوز	س	بنیدن کبیر اول مذکر انجام و انتها
س	ناهن بروزن کابین ناهین بروزن شاهین معنی	س	بنیدن کبیر اول در دوم صرف کردن و تمام نمودن
س	نی و نیت باشد	س	نیاتنا کبیر اول فیصل کردن و مفرد ساختن
س	نائی بروزن مائی حجام و سر تراش	س	نیت کبیر اول و فتح دوم بسیار
س	نایک بفتح سیوم رئیس و پیشوا و سر سبک و شخصی که	س	نیاتنا کبیر اول فیصل کردن
س	در سر و در قفس چهارت کلی داشته باشد	س	نیاتنا کبیر اول فیصل کردن و بفتح دوم فیصل شدن
س	نایکا کبیر سیوم زن نایک و دو شیر و دبا که و کد	س	ناین کبیر اول و فتح دوم قابل و ما هر
س	و در سن زمان بانوی قجبه خانه را گویند	س	نپنسک بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح
س	ناین بفتح سیوم زن حجام	س	سین مخفت
س	نبا سرن کبیر اول و فتح مای همله بازداشت و نعت	س	نپوتنا کبیر اول و ضم مای فارسی لا ولد
س	را گویند	س	نبت کبیر اول همواره و همیشه و جاودان
س	نبا سرن نا کبیر اول منع کردن	س	نسا کبیر اول و تشدید دوم دوام و همیشه
س	نبا سرن کبیر اول و فتح مای هندی اتمام و انقراض	س	نقتب کبیر اول و فتح دوم و سکون نون و مای هندی
س	و جدائی را گویند	س	مذکر سرن را گویند
س	نبا سرن نا کبیر اول اتمام کردن و صرف نمودن و	س	نقحه بفتح اول مذکر حلقه سنی
س	جد کردن باشد و معنی تمام کردن هم آمده	س	نقحامس نا کبیر اول ریختن و صاف کردن آب
س	نبا ه کبیر اول مذکر ادا و انجام و کفایت نگه داشتن	س	و غیر آن دو شیدن
س	باشد	س	نقصر کبیر اول آب صاف و زلال
س	نبا هنا کبیر اول تمام کردن و نگاه داشتن	س	نقحنا بفتح اول مذکر سوراخ بینی و حلقه بینی سوراخ
س	نبا هو قائم و پایدار و کانی را گویند	س	کرده شدن بینی کاو
س	نبتین کبیر اول و با کسری مای مستوطه چهار نقطه مذکر	س	نقحنی بفتح اول موش حلقه سنی و حلقه که در زیر
س	عزم و قصد و تقرر باشد	س	قبضه شمشیر کنند
س	نبتن نا کبیر اول و فتح دوم تمام شدن و انجام رسیدن	س	نقی کبیر اول و تشدید دوم موش ترازوی گو
س	نبل کبیر اول و فتح دوم ضعیف و ناتوان	س	استادان زرگر باشد
س	نبتند ه کبیر اول و فتح دوم مقرر و ثابت	س	نقیت بفتح اول و دوم و سکون تخانی و فوقانی

خوشاوند	هـ	چخوترنا بکبر اول اشرون و دوشیدن
س	هـ	نیکو کم - نیکو یا بکبر اول و سکون دوم و فتح
س	س	سیوم و چهارم شش و کثرت و شغل و ای بگوید
س	هـ	ننت بفتح اول قوی است که پیشه شان شعبه
هـ	س	بازی و در سن بازی با کتله از سکار و دغا بازی
هـ	هـ	ننتارا بکبر اول که فیصله و تفریر را کند
س	س	ننت بفتح اول و سیوم شعبه باز
س	س	ننت کت بفتح اول و سیوم دغا بازی و سکار
س	س	ننت کتبی مونت سکاری و دغا بازی
س	س	ننت بفتح اول و دوم زن شعبه باز ننتی کذلک
هـ	هـ	ننت بفتح اول و دوم مونت انکار
هـ	هـ	ننتا بفتح اول انکار کردن
س	س	ننتا بفتح اول شعبه باز و در سن باز
س	س	ننتس بکبر اول و ضم دوم خالم و بیرم و سکار و دغا بازی
س	س	را کوسند
س	س	ننتسالی بکبر اول مونت ستم و جفا ننتسالی بکبر اول کذلک
هـ	هـ	ننتسلا بکبر اول و فتح دوم و تشدید لام کابل و کابلی باشد
س	س	ننتس بکبر اول خاص و ذاتی و مخصوص و از ان خود
س	س	ننتس بفتح اول بدستی و بخوبی باشد
س	س	ننتس بکبر اول و ضم دوم ده صد هزار
هـ	س	ننتسانا بکبر اول دیدن و نگرستن
هـ	س	ننتسوتنا بکبر اول و سکون و او مجهول بزور ستاره
س	س	و بر گرفتن باشد
س	س	ننتسول بکبر اول خوش رفتار و خوشدم و این
س	س	لفظ را بر سیلان اطلاق کنند
س	س	ننتسانا بفتح اول رقصانیدن
س	س	ننتسنت بکبر اول و دوم بی فکر و فارغبال
س	س	ننتسانی بکبر اول مونت فراغت و بی فکر را گویند
هـ	س	ننتسوترا بکبر اول دیگر انجام کار و موقوف علیه باشد

نخوترا و نخوترا و بکبر اول نانتگر  
نخوبا بفتح اول و سیوم و تشدید یار قاص  
نخجای و بکبر اول و فتح و او مونت ننتا و قربان  
نخجست بفتح اول و دوم و تشدید فوقانی مذکور  
از سنابل و دستاره و اختر را هم گفته اند  
نختوی بفتح اول و دوم نیک اختر و خوش طالع  
ند بفتح اول مذکور جوی در دو خانه و بکبر اول در دو  
استاد مانند باشد  
ندان بکبر اول آخر الامر و در اصطلاح طبیبی بمنی  
شناخت علامات امراض باشد مونت  
ند و بکبر اول و سکون دوم مونت خواب  
بهری نوم خوانند  
ند و بکبر اول و سکون و او مجهول مذکور تا به  
کلین بزرگ  
نده بکبر اول مذکور مطلق خزینة و دولت مال  
و نام خزینة گویا که هند و ان او را خدا می دانند  
ند حرکت بکبر اول و فتح دوم بی خوف  
ندهان بکبر اول مذکور خانه و مقام و منزل  
ندی بفتح اول و تشدید دوم مونت جو در دو باب  
ندس بکبر اول و فتح دوم دلیر و بی خوف  
ند حال بکبر اول ساکن و بی حرکت  
ند بکبر اول حرفی است که چون با کلمه دیگر آید افاد  
عدم القیاف بچیزی دهد همچو ننگند ه یعنی  
چیزی که بوی ندارد و بفتح اول در فارسی نقیض ماده  
نواجد بکبر اول و ضم جیم بی رزه و جنگ نیازنا  
نوادس بکبر اول بر وزن بر اور بی ادب و بی وضع  
را گویند  
نواس بر وزن بر اس نو مید و مایوس نواسا  
نکس اول کذلک  
نواکس بکبر اول ساده و بی جسم و مجرد



س	نزلت کبر اول سونش خلوص و پاکیزگی	س	ملاش صید بگرد
س	نوملی بکبر اول سونش تخی است که از سون و این سخن آن	س	لسنا کبر اول سونش شب در عربی بمعنی زمان باشد
س	اب کدر بار و دوزلال کرد و آرز چلیچ نیز گویند	س	لساچر کبر اول و فتح جیم فارسی شیطان
س	نوموهی بکبر اول بی شفقت و بی التفات	س	و غول و دوز و راینز و جانوری که در شب بچرا
س	و نامهربان را گویند	س	بهر طرف کرد و لسا کبر لفتح کاف تازی لسانا
س	نومنت بکبر اول و فتح دوم همیشه و متواتر	س	گناه از ماه باشد که عربان فر گویند
س	نومکاس - من نکال بکبر اول و فتح دوم مجرد	س	لساس کبر اول بر وزن هر اس نفس و آرزو
س	از جسم و صورت مبرا	س	لسانا لفتح اول نیست کردن و سعد دوم ساحتن
س	نومنی بکبر اول و فتح سیوم مذکر تقرر و بمعنی	س	لسپین همه بکبر اول و فتح بای فارسی و کسرای
س	سقرر و ثابت هم گفته اند	س	مهد و سکون تختانی از هوا و هوس مبرا
س	نوموان بکبر اول نیست و معدوم و نجات و	س	لسناس کبر اول و سکون سین و فوقانی با
س	رستگاری را هم گفته اند	س	کشیده مذکر رستگاری و نجات و سر جزوی
س	نوموب بکبر اول و ضم دوم مجرد بی شکل	س	باشد
س	نوموکه لفتح اول و ضم دوم ترقیض ماده	س	لسنار کبر اول مذکر تقرر و فیصله و بمعنی برکت
س	و مذکر را گویند	س	هم گفته اند
س	نوموگ - نوبگی بکبر اول صحیح و تندرست	س	لسنارنا کبر اول آزاد کردن بخشیدن گناه
س	و مفید و بی ضرر را هم گفته اند	س	لسنوک بکبر اول و سکون دا و مجهول مذکر
س	نوموهر لفتح اول ساق پا	س	لسنیت بکبر اول و سیوم تحقیق و راست
س	نوموس بکبر اول و فتح بای بوز مردم سنجیده	س	لسنچی کبر اول و فتح جیم فارسی بر آئینه و البته و تقرر
س	و مدسغ و ذوی و قار را گویند	س	و تحقیق را گویند
س	نوموزن بر وزن بری سونش جیم رنگ کرد	س	لسکت بکبر اول و فتح کاف تازی و بای فارسی
س	کوسفند و ما کوی و آن افزاری است که	س	بی و غا و صاف ذل و سینه صاف را گویند
س	جولایگان بدان جامه را بافند	س	لسنته بکبر اول و فتح دوم بد فال و بدشگون
س	نومنیق لفتح اول و کسر دوم و سکون یای	س	لسند هه بکبر اول و فتح دوم تنگ و چیت و پر
س	مجهول مذکر حلقوم نوبیتی کند لک	س	و منین و سخا را گویند
س	نومیس لفتح اول و سکون یای مجهول حاکم	س	لسند هائی بکبر اول و فتح دوم سونش بستگی
س	و فرمان روا	س	و ستانت
س	نومیکهنا بکبر اول و دوم و سکون یای مجهول	س	لسند به بکبر اول بی شک و لاریب
س	ویدن و نگرستن	س	لسندک بکبر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف
س	لسن بکبر اول سونش شب بمری لیل خوانند	س	تازی بی خوف و بی شک
س	لسچر بکبر اول و فتح جیم فارسی آنچه در شب در	س	لسنکوچ بکبر اول و فتح دوم و سکون دا و مجهول

بی حجاب اول شرم	س	نکنا بفتح اول غی برین و کنایه از شریک و بدو است	س
نسواس بکبر اول مذکر نفس وارز	س	نکنا بفتح اول نام برین است	ه
نشی بفتح اول و کسر دوم سونث گاه و آهین	ه	نکجهنی بفتح اول و کسر حیم فارسی سونث گذش	س
نسیخته بفتح اول و کسر دوم بد شکون	ه	راکوبند	س
نشین بکبر اول و فتح دوم سونث زرد بان بعر بی سلم	س	نکس بفتح اول شیرابی	س
نشیجی بکبر اول و فتح حیم فارسی مذکر اعتبار و اعتماد	س	نکس ناکبکبر اول و فتح دوم بر آمدن	س
و راست و باور و مقرر را هم گفته اند	س	نکس ابفتح اول سوزش مبینی و حرقه الالف	س
نک بفتح اول مخفف ناک گوی باشد نک	س	نکسنا بکسر اول و فتح دوم بر آمدن	س
گهسی بکبر کاف فارسی سینی بر زمین بالیدن نیایش	س	نکسیر بر وزن نکسیر سونث رکبهای سینی	س
گری کردن باشد نک چتر آید و خشناک	س	نکلنا بکبر اول بر آمدن	س
نکا بفتح اول و تشدید دوم مذکر یکد گنجینه	ه	نکما بکبر اول و فتح دوم و تشدید سیم بکار و بی طایفه	س
نکاد و الضم وال بهمه نام بازی از تخمه زرد باشد	س	نکنتک بکبر اول و فتح دوم و سکون نون و فتح	س
نکاس بفتح اول مذکر سینی انکار باشد	س	چهارم ساده و آسان و مسرور و شادمان	س
نکارنا انکار کردن	س	را هم گفته اند	س
نکاس بکبر اول بر وزن نفاس مذکر صفات	س	نکند بکبر اول و فتح دوم ستاس و از پنج بکنند	س
و بیرونجات و خروج و خروج و فیضله حساب را گویند	س	نکون بفتح اول و تشدید دوم رسوا و بد نام و	ه
نکاستا بر وزن نشاسته مذکر ساده و ستون	ه	بکبر اول و ضم دوم در فارسی نیکو و خوب باشد	س
نکاسنا بکبر اول بر آوردن و خارج کردن	س	نکو ابفتح اول و ضم دوم مذکر سینی و مرضی از امر	س
نکاسی بکبر اول سونث خراج و محصول مال و متاع	س	مبینی و نشان و نوک و سر هر چیز را هم گفته اند	س
باشد نکاسی کی چچی را بهداری را گویند	س	نکوسنا بکبر اول و بیوم مجهول و ندان سید کرد	ه
نکال بکبر اول اخراج و خروج و بر آمدن بفتح اول	س	نکعه بفتح اول مذکر ناخن بعر بی ظفر گویند	س
در عربی بمعنی عقوبت باشد	س	نکعه سه سکه نلک بکبر سین فهدله سراپا	س
نکالنا بکبر اول بر آوردن	س	از ناخن تاموی سر	س
نکانا بکبر اول گیاه از گشت و مزرع بر آوردن	ه	نکهاد بکبر اول بر وزن ترا و مذکر لحن اول	س
نکائی بکبر اول سونث مزدی که بای برکنند	ه	از هفت لحن موسیقی و نیز قومی از هندوان	س
گیاه دهند و برکنند گیاه از مزرع	س	باشد	س
نکیت بکبر اول و فتح دوم و بیوم بی دعا و نیت	س	نکماس ناکبکبر اول صاف کردن و سپید کردن	ه
نکوترا بفتح اول مذکر شرارت و نخوت و غرور	س	نکعت بفتح اول و دوم مذکر ستاره و اختر	س
را گویند	س	و بر جی از بروج دوازده گانه و بفتح اول و بیوم	س
نکتی بکبر اول سونث ترازوی کوچک	س	در عربی بوی خوش را گویند	س
نکت بکبر اول و فتح دوم تقریباً و تخمینا	س		س

س	نکته‌ری بفتح اول و دوم از چند و یکجاست را گویند	وزن و یکی
هـ	نکته‌تو بکسر اول و فتح دوم و تشدید تایی بندی	نگد و نا بفتح اول و سیوم مذکر استئین
س	مضمومه کابل و معطل و بیچاره را گویند	نگر بر وزن اگر مذکر شهر و معموره و بکسر اول
هـ	نکند بکسر اول و فتح دوم مفر و منفد	تشدید دوم بر و معلو
هـ	نکند ا بکسر اول مذکر مسرت و موزر	نگری بفتح اول سونث معموره و آبادی و منسوب
هـ	نکهر انا بکسر اول با لودن و صاف کردن	شهر
هـ	نکهر نا بکسر اول صاف شدن	نگر بکسر اول و فتح دوم مذکر زنجیر و کلید ان معنی
هـ	نکهر یکجه بفتح اول و سکون یا بی مجهول موش	کنده که بر پای و زردان و کنه کاران بنهند
س	خراس ناخن	نگلنا بکسر اول و فتح دوم فرود بردن و بلیغ کردن
س	نکهند بکسر اول و فتح دوم نصف و نیم را گویند	نگم بکسر اول و فتح دوم نام و بدست و آن کتاب
س	نکهنک بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حرف	آسانی است در اعتقاد و هنوز
س	موش ترکش بفری جعبه خوانند	نگن بفتح اول و دوم فیل و آن جانوری است معرو
س	نکھوت بکسر اول و سکون و او مجهول بی غل	نگوتر بکسر اول و با و او مجهول دلیل و کم محبت
س	و بی غش و راست باز	نگند نا بکسر اول و فتح دوم سوزنی دو سخن
س	نکھوس نا بکسر اول پوست بر آوردن	نگندا - نگندانی بکسر اول اسم مصدر باشد
هـ	نکھوسنا بکسر اول و ندان سپید کردن	نل بفتح اول مذکر نی میان خالی و نام بادشا
س	نکھیا نا بفتح اول ناخن خراشیدن و چنگال	و پهلوانی که از مشا پیر وقت بودند و نام عام
س	زون را گویند	دمن و قصه نل دمن شهر است
س	نگی بفتح اول و تشدید و م موش آواز بینی و غنه	نلا بر وزن خلا مذکر د و مجری است که بول را
س	نکیل بفتح اول موش چیزی است که از چوب	از کرده بسوی نشانه می برد
س	یا آهن سازند و در بینی شتر کرده مهار شتر را	نلا هت بکسر اول موش نیلکونی
س	بدان بندند	نلجا بکسر اول و فتح دوم و تشدید جیم شوخ و بی ججا
هـ	نکیلا بضم اول و کسر دوم نوکدار	را گویند
هـ	نگی موشکله بفتح اول و تشدید دوم و ضم و	نلوا بفتح اول و ضم دوم مذکر پاره نی که در ان
س	سکون دیگر حرف نام بازی است	خطوط بنهند و در جای فرستند و معنی کپناه هم
س	نگ مذکر اول و سکون کاف فارسی مذکر بکنه	نلی بر وزن جلی موش نی و حلقوم و نی بند و ق
س	و نل و گوهر و معنی کوه هم است که عربان جلی خوانند	و استخوان ساق پا و ماگوی جو لاهکان
س	نگالی بکسر اول بر وزن نهالی موش نیمه کوچک	نلیا بفتح اول و کسر دوم نام قومی است که مرغان
س	نگت بکسر اول و فتح دوم برهنه و عربان	را بشکر درخت شکار کنند
س	نگلیا نا بفتح اول نزدیک رسیدن	نم بفتح اول حرفی است که برای نفی آید معجونی و نیست
س	نگچا هست - نگچائی بفتح اول موش قرب	و در فارسی تر و زنی را گویند و لضم اول در عربی



س	نونا بفتح اولی مذکر دعوت و اسند ما	س	مجهول و فتح بای اجد ووشیره نوجوان نوجده
س	نوتنا با دووم مجهول دعوت کردن	س	نوجندی منسوب باه نونودهن بفتح وال
هـ	نوج با دووم مجهول مذکر خراش	هـ	مهلج نون بفتح را مهبلا بازو بندگرا از اجوابرند کاستا
هـ	نوجنا خراشیدن	هـ	باشند نونکنند بفتح کاف تازی اقالیم تسعه
هـ	نوجی بفتح اول روسپی و دوشیزه مخیم خانه	ف	نونمزه و آهنگ معاصی از جمله دوازده مقام
س	نود هه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر	س	موسیقی و سامان و تو انگری و توشه و آذوقه
ک	کوبل و بهار و رخت	هـ	وسپاه و لشکر و در و گنی جدید و نوباشد
س	نودها بضم اول نوعی از تنباکو باشد	ف	نوا س بر وزن هزار چیزی باشد پس که از زیبا
ف	نوس س تازه و نور سبده و نور سته و نام	ف	باشند و بر خیمه دوزند و بضم اول هم آمده است
ر	رساله از رسائل ملا ظهوری	هـ	نوا س نون بفتح اول گردیدن و سیاحت کردن و
هـ	نوسری بر وزن دوری برنده است بحروف و آن	هـ	سفر نمودن و محامره کردن
از	از جنس طوطیان است و عوام آنرا اوری گویند	س	نوا س را بکبر اول منع کردن و بازداشتن
ن	نوترها نون بفتح اول خوانیدن	س	نوا سری بکبر اول سونت نوعی از یاسین باشد
س	نوسادس نون شاد و آن دوائی است کالی که	س	و برای هندی هم گفته اند
بیشتر	بیشتر سفید گران بکار برند و در سنکرت نشین	هـ	نوا س را بکبر اول بمعنی نوار باشد
س	سجده هم آمده است	س	نوا س را بکبر اول مذکر سفینه و نوعی از کشتی
س	نوکا بفتح اول میثک کشتی و سفینه را گویند	هـ	نوا س نون بفتح اول و بارهای رسیم نوازیدن و
س	نوگری بفتح اول و سیوم نوعی از بازو بند باشد	س	سرفراز کردن
هـ	نوکیلا نوگدار	هـ	نوا س بکبر اول مذکر مسکن و مقام
هـ	نول بفتح اول و دووم خوبصورت و حسن بر وزن	ف	نوا سله نیره یا باشد عموما و دختر زاده را گویند
ع	عزل در فارسی منقار مرغان و کرداگرد و بلبلان و	ف	خصوصا کذافی البرهان و هندیان بجای الف
ن	نانه و لوله مراچی و بفتح اول در عربی اجرت کشتی	س	نویسند و دختر و دختر را نوا س می گویند
س	نولا بفتح اول بنون دوشیزه	س	نوا سی بفتح اول پشتادونه و بکبر اول ساکن
س	نولاسی بفتح اول نرم و نازک را گویند	س	و باشد شده را گویند
س	نوم بفتح اول و دووم بمعنی بنم باشد و بفتح اول در	س	نوان بکبر اول نشیب بفتح اول و تشدید دووم بمعنی
ع	عربی خواب را گویند	س	بنم باشد
س	نوماسا بفتح اول مذکر نام حشمتی است که در ماه	س	نوا نا بکبر اول و فتح آن خوانیدن و مطیع ساختن
س	بنم از بار واری زمان او کند	ف	نوبت نقاره و پاس و حی طغفت و بمعنی گرفت
س	نومین بفتح اول و کسر نیم سونت روز بنم از ابتدا	ع	عربی است
س	ماه نون باشد	س	نونی بضم اول و سیوم نوعی از غلخال و پای
س	نون با دووم مجهول مذکر تک بجز بی ملح گویند	س	بر بخت است

افزاری است معروف استکران و مسکران را	س	نونا بفتح اول خمیدن و مطیع کشتن	س
منتها بکسر اول و فتح دوم و تشدید فوقانی مردم	س	نونا با دو هم مجهول بسن پای کاوداده باشد	س
بی سلاح را گویند	س	هنگام دو تشدید شیر و ذمی از شریفه و آن سیوه است	س
منتها بضم اول و فتح دوم و تشدید پد نامی هند	س	معروف	س
مذکر خراش ناخن و چنگال را گویند	س	نونی بضم اول مونت الت تاسل را گویند	س
پنجه بکسر اول و فتح جیم فارسی مذکر محقق و تفتیح	س	نونی با دو هم مجهول مونت نکلی که بر دیوارهای کهنه	س
را گویند	س	پیدا میشود	س
هنرانا بکسر اول و ضم دوم خمیدن	س	نوبنا با دو هم مجهول و کسر نون مذکر خرفه و بعد لهجه	س
هنرنا بکسر اول و ضم دوم خمیدن	س	و شوره کردنگار	س
هنر نی بفتح اول و دوم و کسر نون مونت ناخن	س	نوسه بفتح اول و تشدید دوم نود بر نی تسخیر خوانند	س
تراش که الت ناخن گرفتن باشد	س	نوسه بفتح اول ریشمانیکه در وقت پای بندی که	س
هنگ بفتح اول و دوم لاغز و حقیق	س	هنگام دو تشدید پای کاوداده بدان بندند	س
مغلا تا بفتح اول بدن و یکری شستن و غسل	س	نوی گذنگ	س
دادن باشد	س	نده بفتح اول و نای مختصی جرنی است که برای نفی آرنه	س
منون بفتح اول و کسر دوم مرادف منین	س	و در فارسی همین معنی دارد و بضم اول مذکر ناخن	س
مننگ بکسر اول و فتح دوم برهنه و بی خبر و بی پروا	س	و در فارسی عدد معروف که عربان ششمه گویند	س
و در فارسی جا نوری است معروف بعربی	س	هنارنا بکسر اول دیدن و نگریستن و نگهبانی	س
تسلیح گویند	س	کردن باشد	س
منهنی بفتح اول و دوم و کسر نون مونت ناخن	س	هناسری بروزن هزاری طعام اندکی که بدان	س
تراش نیز آله است مسکران را که بدان طرف	س	ناشتا شکند	س
را صیقل دهند	س	هنال بکسر اول سرخاوند و مرد خوشحال و در	س
هنورنا بکسر اول مسکون و او مجهول مذکر است	س	فارسی درخت سوزون نوزسته و بشتر و بنهالی	س
واحسان و گرم باشد و عجز و الحاح را هم گفته اند	س	و توشک باشد	س
هنورنا - هنورنا بکسر اول خمیدن	س	هنالی بکسر اول مونت توشک و بر خوابه	س
هنین بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی مونت	س	هنان بفتح اول مذکر غسل و بکسر اول در فارسی بنهالی	س
خاندان و قارب زوجه را گویند	س	و پوشیده نقیض آشکاره	س
هنین بفتح اول نیست	س	هنانا بفتح اول غسل کردن	س
لے علامت فاعل بر فعل ماضی متعدی است	س	هنالی بفتح اول مونت بی نمازی و جیض را گویند	س
سواهی ماضی استمراری و در فارسی ترجمه لا باشد	س	و بکسر اول در فارسی راز و اخفار گویند	س
نیار بروزن حیا نو و جدید و تازه و بفتح اول	س	هنایا بفتح اول مذکر غسل و بدن شستن	س
تشدید دوم کشتی بان و بکسر اول در فارسی	س	هنالی بکسر اول مونت سندان و آن بروزن	س

دوای همه چشم بوزنی عین خوانند	معنی چند باشد اعم از نادری و پنداری و برادر
بیت خلویت بکبر اول و سکون دوم و سیوم و	باد و برادر بزرگ را هم گفته اند
فتح نامی مهله و سکون و او مجبول ایسر و قیدی	س نیایس بفتح اول مذکر علف سوشی
نیتی بادوم مجبول موشن در لیسان شیر زده	س نیایس بفتح اول تنها و عجیب و نادور و اقلیمها
نیثا بادوم مجبول مذکر مخاط و آب بینی و در لغت	س زروسیم در آن ثقلی است که از کد اخن زرد
اهل بکاله آنکه هر کار بدست چپ کند	س و سیم بر آید
ینجانا بفتح اول خمیدن	س نیایس بر یا بفتح اول و کسر رای قرشت کر را گویند
ینج بکبر اول نشیب لغتص فراز و کینه و فر و مایه هم گویند	س که فلذات را از ثقل آن پاک سازد و بمعنی
ینجا زبردت نشیب باشد	س مردم هوشیار و محتاط و دانا هم هست
ینجانی بکبر اول موشن پستی	س نیایس بفتح اول مذکر انصاف و عدل
ینجی زبردت	س نیانی بفتح اول منصف و دادرس و بمعنی منطقی
یند بکبر اول و سکون یای معروف خواب نوم	س هم آمده است
یند نا بکبر اول خوابیدن	س نیایس بفتح اول مذکر انصاف و حجت و دلیل
نیو بکبر اول مذکر آب بوزنی ما، گویند و بکبر اول فتح	س را گویند نیایس به شاستق علم منطق
دوم بمعنی نزدیک باشد و بفتح اول و تشدید دوم	س نیایک بفتح اول و چهارم منصف و منطقی و
در عربی و هر ماه باشد	س صاحب دلیل و حجت
نیوانی بکبر اول و فتح دوم موشن نزدیک	س نیو بوزن و معنی لبوست
نیوت بفتح اول و کسر رای مهله مذکر گوشه مابین	س نیبیل بفتح اول و سکون تحتانی و کسر حده
سوزب و جنوب	س و سکون یای دوم مجبول مذکر طعاسیکه در
نیوس بکبر اول و فتح سیوم بی نزه و ناپسندید	س پیش دیوان گذارند
نیوتمه بکبر اول و فتح رای مهله بی ثمر و بی فایده	س نیبیدن بکبر اول و یای دوم مجبول و فتح و ال الجید
ولا حاصل را گویند	س مذکر عرض و کدایش را گویند
نیو و ابا دوم مجبول و ضم رای قرشت مذکر گاه	س نیپال بادوم مجبول نام ملکی و کشوری باشد
و حس را گویند	س نیپ بادوم مجبول و ضم بای فارسی موشن نوبی
نیوی بادوم مجبول و کسر رای قرشت نزدیک قر	س از پای بر سخن باشد
نیسرنای بکبر اول و فتح سین مهله بر آمدن و خارج	س نیپوس بکبر اول و سکون تحتانی و ضم بای فارسی
شدن باشد	س الت تاسل را گویند
نیلک بادوم مجبول باندک و غلیظ و بفتح اول	س نیت بکبر اول و سکون دوم موشن اخلاق
هم خوانده اند و بکبر اول در فارسی معروف که	س نیت شاستر علم اخلاق و بد تشدید دوم در
خوب و نیکو باشد	س عربی بمعنی اراده باشد
نینگ بادوم مجبول مکاف فارسی موشن اخلاق	س نیت بکبر اول و سکون یای مجبول و نای فوقانی

س	جاء کوفته و ما جز نشده باشد	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حلواها بفتح اول قلبه ران و شیار زنده زمین	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حلواهی بفتح اول موش قلبه رانی	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حلورای بفتح اول سکون و او مجهول مذکر موبه و	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	تموج را گویند		ساختن و بتره کون کردن آب
س	حلورنا بفتح اول جمع کردن و فرام آوردن بکسر	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	اول موج زون بجر		چو ترنا افشای راز کردن
س	حلوروی بکسر اول موش تموج دریا	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حامل بر وزن قفل مذکر نام نباتی است	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حامل بفتح هر دو پای هوز مذکر بهر لاهل	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حاملانا بفتح هر دو پای هوز مذکر زیدن و تپ زده	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حاشق و جنیدن و بمنی لرزاندن هم آمده است	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حاملی بفتح هر دو پای هوز موش ناخوشی بیارک	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	بوز شاد و تپ لرزه را گویند		که در صبح بیدار ان می سپریند
س	حلیا بفتح اول و کسر دوم مذکر کله و رده کاوان	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	حلیانا بفتح اول شوریدن دل بجز بی غشیا ن گویند	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	هم بفتح اول معنی بابا شد و بکسر اول مذکر برف و نام	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	فصل نجم از نفوس ستمه و بفتح اول در فارسی دیگر		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	و نیز بجز بی ایضا گویند و باشد دید ثانی در عربی		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	مراد غم باشد		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	هماس از ان ما و در فارسی معنی همواره و اول	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	هماس و بفتح اول و فتح زای قرشت و سکون و او	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	از ان ما		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	همالیه بکسر اول و فتح لام و تحتانی کوهستان که بکسر	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	شالی مثل سر صند و قح است		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	همبکند بضم اول و فتح زایم و جوش کردن و حمله آوردن	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	همین بفتح اول و بار	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	همبول بفتح اول سکون بای مجهول مذکر پندار و کوه	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	و در بستی می گویند		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
س	هن بکسر اول بر وزن جن بدستی و بکونی و دند	س	هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون
	اول بجز علامت حالت منوی است		هنا بفتح اول و نشد بمعجم گشتن و زون

س	هوتب بادوم مجهول وفتح تابی ووقافی مذکر تقدیر قسمت را گویند	س	هنسوترین خوش طبعی
س	هوتبیتا بادوم مجهول وفتح تیوم و سکون موحده و فتح یای تختانی ووقافی باالف کشیده مونت تقدیر قسمت و سر نوشت	س	هنسی بفتح اول مونت لقمجک و خنده و سخریه
س	هوتقه بادوم مجهول مذکر لب هوچنا بضم اول خطا کردن	س	هنسیا بفتح اول و کسر سین مذکر واس هنکامر - هنکامرا بضم اول و سکون نون آواز و نغزه و شور و غل را گویند
س	هوسری بادوم مجهول مونت مرادف هوی است هوتر بادوم مجهول مونت شرط و گرو و پیمان	س	هنکامر نا بفتح اول را ندن و نغزه زون
س	هوترید نا بفتح یای اجد شرط کردن و بضم اول مونت ستیزه و عوبده هوتر هوتری بضم هر دو تای هوز کذک	س	هنکامری بفتح اول مغزور و خود پسند
س	هوترل بادوم مجهول و فتح رای هندی مذکر ابرق بهری طلق گویند	س	هنک کلاج بکسر اول و سکون نون و کاف تازی نام بنکده و یوی آن نام زنی است پرستیده
س	هوشکامر نا بادوم مجهول نومید کردن هول بضم اول مونت وج دور دو ضربان	س	هنوتا بکسر اول و فتح نون ووقافی باالف کشیده مذکر نیاز مندی و خاکساری را گویند
س	هوکا - هوکها بفتح اول مذکر شهوت کلبی و حرم و آزار گویند	س	هنومان بفتح اول و ضم و م مذکر مطلق بوزینه و نام بوزینه که سپه سالار لشکر رام بود هنگامی که او بمقابله راون روان شد
س	هولا بادوم مجهول مذکر نخود نار سیده برشته و نوعی از گشی که بسیار در از پشت و سطح باشد	س	هنمانا بکسر هر دو تایی هوز آواز کردن آب و آواز اسپ را بهر بی صهیل گویند و بفارسی اشپه
س	هولوت بضم اول و فتح تیوم مذکر شکامه و شور و غل را گویند	س	گویند بوزن پاکیزه
س	هولنا بضم اول سپر فتن و زدن هولی بادوم مجهول مونت عیدی است بزرگ مرشدان را که در اعتدال ربی بیاید و سردی را بزرگویند که در ایام هولی سرزمین	س	هو بوزن خو حرف مذاست دور و کنی طای دار
س	هولت بفتح اول با بستگی شدت هوم بوزن دوم یعنی ضیافت التذوان چنان که هندیان الفواج گوشت تا دروغن و در آتش میزنند	س	هو بفتح اول مونت معروف هوانتا نا کنایه از نومید کردن باشد هواله بات کنایه از سر غت رفتار و تنگ اسپ بود هواله لوتنا برای ستیزه و جنگ مستعد بودن هوالک ببول پهوتر نا باد بگفت پیرون
س	هوت بادوم مجهول ووقافی مونت هوتا بادوم مجهول دولت و مال را گویند	س	هو بوزن خور حرف مذاست دور و کنی طای دار

و چیزها خوانند و طلب میات خود کنند و این لفظ را صاحب بریان هم ذکر کرده

س هوننا گوشت باور و عن باور آتش بسوختن

س هون لغت معنی مذکر است معروف طفره گویند

کونی که بدلی به نفس در تو نم هست چون

از دس و ن کسبه بر آید صدای هون

س هون لغت اول نیز و دیگری و آری و بی و بیغ اول

یا با دوم مجهول در لغت اهل برج معنی استم

س هونا با دوم مجهول شدن

س هونقه مذکر لب بر لبی شفته گویند

س هونقی با دوم مجهول موش و نانه گام

س هونس بیغ اول و سکون و دیگر حروف موش

هوس و آرزو را گویند

س هونکنا با دوم مجهول نفس کشیدن

س هوننا شدنی و مکن هوننا بر و اکی چکن

چکنه بات و این کلامی است که در محبت فرزند

خلف گویند

س هون هان بضم اول هنگامه و وار و کیر

س میا کبیر اول مذکر خاطر اول و جان

س می بیغ اول لب بر لبی فرس گویند و کبیر اول حرفی

است که برای حصر و تحقیق آید

می ترجمه است نقیض مثبت

س میا و کبیر اول مذکر جرات و دلیری

س هیبت با دوم مجهول مذکر اراده و سبب است را گویند

س هیتمه با دوم مجهول زیر و تحت نقیض فوق باشد

س هیتمها با دوم مجهول رکاب و بزول و شتر اول

هیتمها بزولی را گویند

س هیجرا کبیر اول سیزده پشت بای

س هین بر وزن تیر مذکر جوهر ذوات و مغز و خالص گویند

س هینا کبیر اول پهلوان و نام معشوقه لیند و شهبور

بر انجها

س هیرا بر وزن تیره مذکر الماس حیرا و لیغ و اوس

الماس حیرا من بیغ سیم نومی از طولی باشد

س هیرن کبیر اول و فتح رای قرشت مذکر زر بر جی

ذهب خوانند

س هیرنا با دوم مجهول دیدن و نگر بستن و شکار

کردن و تجسس نمودن باشد

س هیگ بیغ اول لب بر لبی فرس خوانند و کبیر

اول معنی کر است و غشیان و سنوریدن اول باشد

س هیل کبیر اول بر وزن بیل مذکر کل و لا و در فارسی

قافله را گویند

س هیلا کبیر اول مذکر کل و لا

س هیلاما س نا با دوم مجهول جهاز بدر یا راندن

س هیلنا با دوم مجهول شناوریدن

س هیم با دوم مجهول مذکر زر بر لبی ذهب خوانند

و با دوم معروف برت و فصلی از فصلی است

س هیما چل با دوم مجهول و فتح حیم فارسی مذکر

نام گوهر است که از اسم سیمز آید گویند لغت سیم

س هیمنت با دوم مجهول و فتح نیم و سکون یون

و نامی قرشت موش نام فصلی کج است که مرستا

باشد

س هین - هینا کبیر اول محروم و ناقص و کم دانند

س هین کبیر اول مرادف ای است که برای حصر و

تحقیق آید

س هینینا با دوم مجهول و سکون لوزن و کبیری

ابجد با تخانی مجهول تبا و صنایع را گویند

س هینتا کبیر اول و سکون یا و وزن و فوقانی

بالف کشیده موش تخفیف و کمی را گویند

س هینستا کبیر اول شور و آواز کردن است

در لکد زون

س هینکارنا کبیر اول بانک کردن کا و و بانک

کاور عربی خواند گویند بضم اول

س هینگ بکر اول کصمخ و رخت اشتر خا است

بفاری انکوزه و بعربی خلقت گویند و برصفان

طیب و منق و المستعمل الطیب حار فی اول الف

یا بس فی الثانیة یقرب مصله من فعل السوم و یغیر

باکبدر و المعدة وان جعل فی الفرس الماکول فتمت

تفقد الرطوبات من مفاصل وله فی ذلك خامسة

عجیبه و یقتل الدود و حب القرع و یغنی عن سوس

العقرب منغفة بالونه شر با و طلا و او اخر برین

العلق من الحلق و لو طلی مع الحبل علی التوباء ابرده

و یغنی عن ابتداء الماء فی العین ککلام غسل جدر

البول و الحیض و قد تا یؤخرا بنه نصف شقال

ه هینگ با دوم مجبول مذکر که است مر کشا و در آن

را که هنگام شیاریدن زمین بکار برند

ه هیو کبیر اول و سکون یا دود او آوازی که بدان

دواب و مواسی را ندانند

س هیو کبیر اول و سکون یا دود اول و جان گو

س هیوانت با دوم مجبول و فتح و او و سکون الف

عنون و فوفانی مذکر فصل زمستان بدون الف

هم گفته اند که هیوانت باشد

کفاریت دوم و حرفی یا حیانی

س یا بمعنی این باشد و در ترکیب فاده بمعنی قابلیت

و القیاف و نسبت دهد همچو کبیر یا دوتو هیا که بزرگ

دس او را گویند و در فارسی کلمه تردید است

و در عربی حرف ندا است

س یا یوسروف

س یا چک بر وزن پاچک که او کدی کند

س یا منی بسکون سیوم و کسیر فون مونت شب عربی

س ییل خوانند و کلام اهل اسلام را هم گفته اند

س یان بر وزن جان مخفف بیان

س یا می بر وزن وای ضمیر مفعول است این را

س یا تمنا بفتح اول و دوم چنانکه

س ید بفتح اول و کسر دوم اگر که حرف شرط باشد

و بسکون دوم در عربی دست و قدرت را گویند

ف یر عمال کردی است که پیش حکام بسرا بران اوز

علاقه داران شخصی باند تا آنکس از حکام تر و کند

یا در مال گذاری قصور نماید و ان با طو تو هم گویند

و در بندی اول خوانند یا او و مجهول

س بکت بضم اول و سکون دوم و سیوم لاتی و زیبا

و مرکب و آمیخته و منسوب و بمعنی فن و حکمت

هم گفته اند

س یکن بر وزن لکن مذکر نومی از تو بانی باشد

ه هیل چمیل بفتح اول و فتح بای فارسی وسیع و نامت

و فایح و صاحب آرام را گویند

س یم بفتح اول ملک الموت و در عربی دریا و بحر

ه یمین بر وزن جین مذکر نام نومی است از موسیقی

و بضم اول در عربی برکت و سیمت باشد

ه یون بفتح اول چنین

ه یمه بکسر اول این

ه یمین همین

ه یمین بفتح اول همین جا

ه یمین جمع یمیم باشد بمعنی ایمان و این چیزها

ح حاسم در میان مذکر و مؤنث بر

و الشوران خرد پزوده محبت نماند که تذکیر و ناتیست

بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی مذکر حقیقی است که در

مقابل آن ماده کسوم و آب و امثال آن در مؤنث

حقیقی است که در مقابل وی زنی بوده باشد و غیر

حقیقی بر دو نوع است نوع اول ساهی که از اهل لسان

کوش زدود و فقط قاعده مقرر شده باشد

همچو کتاب و قدر نوع دوم قیاسی یعنی آنکه برای

قاعده بود باید دانست که در بندی برای مذکر

قانون کلیه نیست اما اکثریه و برای تأیید سه قانون













